حقوق بگیران انگلیس
در ایران ؟

اسماعیل رائین



مـی خـوران را شه اگر خواهد بردار زند
گـذر عـارف وعـامـی هـمـه بـردار افـتـد

وربه دژخیم کنـد حکم که شان گوش برد
همه گوش است کـه در کوچه وبازار افتد
قاآنی

حقوق بگیران انگلیس در ایران

حقوق بگیران انگلیس در ایران

اسماعیل رائین



حقوق بگیران انگلیس در ایران
نوشته: اسماعیل رائین

چاپ: چاپخانه علمی
نوبت چاپ: نهم — ۱۳۷۳
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

فهرست

۱ ــ پیش گفتار ۱۶
۲ ــ میرزا ابوالحسن خان ایلچی ۱۷ ــ ۴۳
۳ ــ میرزا ابوالقاسم قائم مقام ۴۴ ــ ۶۸
۴ ــ میرزا محمدعلی خان شیرازی وزیر امورخارجه ۶۹ ــ ۷۹
۵ ــ حاج محمدحسین صدر اصفهانی ۸۰ ــ ۹۶
۶ ــ موقوفه «اود» هندوستان ۹۷ ــ ۱۱۲
۷ ــ عباس میرزا ملک‌آرا ۱۱۳ ــ ۱۲۹
۸ ــ اللهیار خان آصف الدوله ۱۳۰ ــ ۱۴۷
۹ ــ پسران فرمانفرما ۱۴۸ ــ ۱۶۱
۱۰ ــ قتل گریبایدوف سفیر روس و نقش انگلیس و علماء در این حادثه ۱۶۲ ــ ۱۸۵
۱۱ ــ میرزا مسعود گرمرودی انصاری ۱۸۶ ــ ۱۹۹
۱۲ ــ عبداله خان امین الدوله ۲۰۰ ــ ۲۱۷
۱۳ ــ سرهنگ بارتلمی سمینو ۲۱۸ ــ ۲۲۷
۱۴ ــ سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی امیرکبیر و جاسوسان سفارتخانه ها ۲۲۸ ــ ۲۴۷
۱۵ ــ میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله) ۲۴۸ ــ ۲۸۰
۱۶ ــ میرزا هاشم خان نوری اسفندیاری ۲۸۱ ــ ۳۰۸
۱۷ ــ وکیل الدوله های انگلیس در فارس ــ کرمانشاهان و بنادر جنوب ۳۰۹ ــ ۳۳۱
۱۸ ــ آقاخان محلاتی ۳۳۲ ــ ۳۵۰
۱۹ ــ فرهاد میرزا معتمدالدوله ۳۵۱ ــ ۳۶۶
۲۰ ــ سید کاظم یزدی عالم جلیل القدر شیعیان ۳۶۷ ــ ۳۷۹
۲۱ ــ تحت الحمایه‌ها و مدعیان تابعیت انگلستان ۳۸۰ ــ ۴۰۵
۲۲ ــ خانواده شوشتری ۴۰۶ ــ ۴۲۰
۲۳ ــ تقی‌زاده و انگلیسها ۴۲۱ ــ ۴۴۸
۲۴ ــ انتقاد برانتقاد حقوق‌بگیران ۴۴۹ ــ ۴۶۱
۲۵ ــ فهرست نام کسان ۴۶۲ ــ ۴۷۷

۱

پیشگفتار

قرن گذشته، دوران ناتوانی مملکت ما بود و مقدرات ایران در معرض زدوبندها و سازشهای دو دولت قوی روس و انگلیس قرار داشت. در تمام این مدت، دو کشور همسایه جز پیش بردن مطامع و نیات استعمارگرانه خود هیچ هدفی نداشتند و در این راه پای بند هیچ قانون مدنی و اخلاقی و بین‌المللی نبودند.

رقابتی پی گیر میان آنان حکمفرما بود و در عین حال در محو و نابود کردن حقوق حاکمیت ایران بریکدیگر سبقت می جستند و جالبتر اینکه هرگاه منافع و مصالح بزرگتری ایجاب میکرد؛ میان آندو سازشی علیه میهن ما بعمل میآمد و باز، روس و انگلیس متفقاً کلاه ایران را بر میداشتند.

در کشاکش این ماجراهای سیاسی کارنامه بسیاری از زمامداران وقت ایران سیاه است. از چند نفر که بگذریم، اکثر کسانی که در آن روزگار برمقدرات ایران حکومت داشتند صاحب شخصیت و کاردانی و پاکدامنی سیاسی نبودند. از گروه اول عباس میرزا، میرزا بزرگ قائم‌مقام، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر را باید نام ببریم که معروف روح وطنپرستی وفداکاری ودفاع ازحقوق ملی وحاکمیت ایران‌بودندوهمواره علیه استعمارگران بمبارزه برخاستند و در برابر تعدیات پی در پی و زورگوئیهای روس و انگلیس ایستادگی نمودند. اینان آزاد مردانی بودند که رشوه، یا مقرری و حقوقی از کسی نمی گرفتند، و بهمین مناسبت حتی دشمنانشان آنانرا ستایش میکنند. چنانکه دکتر پلاک معروف در باره امیرکبیر می نویسد «... میرزا تقیخان مظهر وطنپرستی بود. یعنی همان اصلی که در ایران مجهول است. آنچه میدادند و او نمی گرفت خرج معدوم کردن وی شد...» همچنین انگلیسی دیگری در بارهٔ امیرکبیر مینویسد:

«... نسل تازه ایران را نمیتوان بکلی سست و فرسوده شمرد، چه این نسل میتواند مردی چون میرزا تقیخان را بوجود آورد. او در میان رجال مشرق‌زمین که تاریخ جدید نام آنها را ثبت کرد، مقام بی همتائی را داراست. امیرنظام همان کسی است که «دیوژن» در روز روشن با چراغ در پی او میگشت. او سزاوار است که بنام انسان واقعی یعنی اشرف مخلوقات خداوندی بشمار آید...»

اما در گروه دوم بافرادی میرسیم که دارای حسن‌نیتی بودند، وفساد و تباهی شان چندان زیاد نبود، اما کاری نیز از پیش نبردند. وعلت این امر آن بود که اولاً خود صاحب شخصیت و کفایت زیاد نبودند و ثانیاً گروه رجال فاسد و بیعلاقه به سرنوشت مملکت برآنها چیره گشتند. واعضاء همین گروه دوم بودند که دفتر سیاه زندگی چند تنشان را تا آنجا که مدارک موجود اجازه میداد آفتابی کردیم و خواستیم هموطنان آن گروه را بشناسند.

اما گروه سوم ــ کسانی بودند که مستقیماً آلت فعل سیاست بیگانگان در ایران بشمار میرفتند. اینان یا مستقیم از اجانب پول میگرفتند و مستمری دریافت میداشتند و یا اینکه به پشتیبانی خارجی به مقامات عالیه مملکتی میرسیدند. و در ازای آن حقوق ملت ایران را در طبق اخلاص مینهادند و تسلیم سفارتخانه ها و مقامات خارجی میکردند. درمیان اینندسته، میرزا ابوالحسن خان شیرازی و همشیره‌زاده‌اش میرزا محمدعلی شیرازی، میرزا آقاخان نوری و برادرش میرزا فضل الله وزیر نظام، اللهیار خان آصف‌الدوله، میرزا مسعود گرمرودی، محمد حسینخان صدراصفهانی و پسرش عبدالله خان امین‌الدوله و دیگر جیره‌خواران و حقوق‌بگیران انگلیس را باید نام برد که در این کتاب بوضوح تمام از روی مدارک و اسناد متقن معرفی شده‌اند.

اینان در برابر بیگانگان زبونی و پستی را بحدکمال رسانیدند و چیزی که در ذهنشان نمیگذشت منافع مملکت وحقوق ملت ایران بود. و گاهی کار آنان بجائی میرسید که مثلاً هنگامیکه میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی حقوق‌بگیر دولت انگلیس و حکومت هندوستان از دنیا رفت، مقامات خارجی درصدد تعیین جانشین برای او آمدند و از اینکه شخصی بجای وی انتخاب شود که حقوق‌بگیر آنها نباشد بوحشت افتادند. کلنل شیل وزیر مختار انگلیس درتهران در روز ۸ اوت ۱۸٤٦ به لرد «ابردین» وزیر خارجه وقت انگلیس نوشت: «متأسفم که مرگ میرزا ابوالحسن خان را باطلاع شما برسانیم. هنوز ترتیبی برای انتخاب جانشین او داده نشده. ممکن است میرزا نبی خان امین الدوله باین مقام برسد. وزیر

اشاعه تشیع و کمک بطلاب شیعه و بسط تحقیقات مربوط به مذهب جعفری بود که چون درآمد آن بدست عمال امپراتوری انگلیس در هندوستان افتاد، آنان درآمد موقوفه را در راه فاسد کردن طلاب و روحانیون و بسط نفوذ خود در بین النهرین بکار بردند. و در چنان هنگامه‌ای در صف روحانیون کمتر کسی بود که شهامت و تقوای اخلاقی وی مانع گرفتن وجوه موقوفه گردد. بدین جهت نام بزرگوارانی چون شیخ مرتضی انصاری را یکبار دیگر باید ذکر کرد و او را از مظاهر پاکدامنی و تقوای روحانیت شیعه درین عصر دانست.

بعللی که فعلاً جای ذکر آن در اینجا نیست، کارنامه سیاه کسانی که در دوران بیست و پنجساله دوم سلطنت ناصرالدینشاه، مصدر خدمات دولتی و خیانت‌های بزرگی بمملکت شدند، بوقت دیگری واگذار میشود.

در میان رجال و مزدوران ایندوره حتی نمایندگان روشنفکران و ترقی طلبانی چون میرزا حسین خان سپهسالار نیز وجود داشتند. و نمونه کار آنها، قرارداد وامتیاز ننگین «رویتر» بود، که حتی موجب اعتراض نمایندگان پارلمان انگلیس گردید و بقول لرد کرزن «یک چنین امتیاز عظیم و بی سابقه‌ای بمنزله بخشش نامه ای بود که از طرف کشور ایران به یک انگلیسی داده میشد. و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته بود این بازی را به آخر برساند نه تنها شاه ایران مات شده بود، بلکه تزار روسیه هم بجای خود میخکوب میشد[1]» علاوه براین وقتی مفاد قرارداد درمجلس عوام انگلیس مورد بحث قرار گرفت کلمات «فوق‌العاده و خطرناک» درباره آن بکار رفت و «رابرت لاو» وزیر دارائی انگلیس نتوانست از این «بخشش نامه» دفاع کند و در جواب اعتراضات نمایندگان گفت «ما در آن هیچ نفعی نداریم» وحتی «لرد گرانویل» وزیر خارجه وقت انگلستان در مجلس اعیان کشور خود در جواب همین سؤال که آیا این امتیاز به نفع ایران و سیاست انگلیس است، اظهار داشت: «چنین امتیازنامه‌ای موجود است، ولی من نمیتوانم بیش از این درباره آن توضیحی بدهم».

این رسوائی بزرگ و غیر قابل بخشش که با پرداخت چند هزار لیره رشوه و پیشکشی ازطرف «بارون رویتر» به شاه‌قاجار ومیرزاحسین سپهسالارصورت گرفت، نه تنها مردم ایران را بهت زده کرد، بلکه به قول «سرهنری رالینسون»: در وقتیکه این امتیاز بطبع رسید و در دنیا منتشر گشت و دیده شد که دارای چه مزایای بیشمار است و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحتی سرتاسر یک مملکت چگونه بدست انگلیسها

اشاعه تشیع و کمک بطلاب شیعه و بسط تحقیقات مربوط به مذهب جعفری بود که چون درآمد آن بدست عمال امپراتوری انگلیس در هندوستان افتاد، آنان درآمد موقوفه را در راه فاسد کردن طلاب و روحانیون و بسط نفوذ خود در بین النهرین بکار بردند. و در چنان هنگامه‌ای در صف روحانیون کمتر کسی بود که شهامت و تقوای اخلاقی وی مانع گرفتن وجوه موقوفه گردد. بدین جهت نام بزرگوارانی چون شیخ مرتضی انصاری را یکبار دیگر باید ذکر کرد و او را از مظاهر پاکدامنی و تقوای روحانیت شیعه درین عصر دانست.

بعللی که فعلاً جای ذکر آن در اینجا نیست، کارنامه سیاه کسانی که در دوران بیست و پنجساله دوم سلطنت ناصرالدینشاه، مصدر خدمات دولتی و خیانت‌های بزرگی بمملکت شدند، بوقت دیگری واگذار میشود.

در میان رجال و مزدوران اینـدوره حتی نمایندگان روشنفکران و ترقی طلبانی چون میرزا حسین خان سپهسالار نیز وجود داشتند. و نمونه کار آنها، قرارداد وامتیاز ننگین «رویتر» بود، که حتی موجب اعتراض نمایندگان پارلمان انگلیس گردید و بقول لرد کرزن «یک چنین امتیاز عظیم و بی سابقه‌ای بمنزله بخشش نامه ای بود که از طرف کشور ایران به یک انگلیسی داده میشد. و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته بود این بازی را به آخر برساند نه تنها شاه ایران مات شده بود، بلکه تزار روسیه هم بجای خود میخکوب میشد[1]» علاوه براین وقتی مفاد قرارداد درمجلس عوام انگلیس مورد بحث قرار گرفت کلمات «فوق العاده و خطرناک» درباره آن بکار رفت و «رابرت لاو» وزیر دارائی انگلیس نتوانست از این «بخشش نامه» دفاع کند و در جواب اعتراضات نمایندگان گفت «ما در آن هیچ نفعی نداریم» وحتی «لرد گرانویل» وزیر خارجه وقت انگلستان در مجلس اعیان کشور خود در جواب همین سؤال که آیا این امتیاز به نفع ایران و سیاست انگلیس است، اظهار داشت: «چنین امتیازنامه‌ای موجود است، ولی من نمیتوانم بیش از این درباره آن توضیحی بدهم».

این رسوائی بزرگ و غیر قابل بخشش که با پرداخت چند هزار لیره رشوه و پیشکشی ازطرف «بارون رویتر» به شاه قاجار ومیرزا حسین سپهسالار صورت گرفت، نه تنها مردم ایران را بهت زده کرد، بلکه به قول «سرهنری راولینسون»: در وقتیکه این امتیاز بطبع رسید و در دنیا منتشر گشت و دیده شد که دارای چه مزایای بیشمار است و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحتی سرتاسر یک مملکت چگونه بدست انگلیسها

افتاده است، هیچکس قادرنبوداین موضوع راپیش بینی کند که روزی یک چنین امتیازمهمی بدست یکی ازاتباع دولت انگلیس بیفتد. علاوه برتمام خطوط راه آهن ایران وتراموای که انحصار آن تا هفتاد سال به بارون رو یتر واگذار شده بود، کلیهٔ معادن ایران نیز باستثنای معادن طلا و نقره و سنگهای قیمتی، در اختیار صاحب امتیاز قرار می گرفت. بعلاوه گمرکات و آبیاری اراضی واحداث قنوات وکانال ها برو یتر واگذار گردیده بود. یک چنین خیانت بزرگی که از طرف نماینده روشنفکران و آزادیخواهان ایران صورت گرفت، در بین توده مردم هیجان و اضطراب شدیدی بوجود آورد، تا جائیکه ناصرالدینشاه مجبور شد، میرزاحسین خان را معزول کند. زیرا چنین خیانتی نه تنها در هیچ کشوری سابقه نداشت، بلکه اگر در سرزمین دیگری غیر از ایران اجراء شده بود، نسل خاندان خائن از بین برده میشد. در حالیکه در کشور ما بازماندگان چنین رجال خیانت پیشه ای تا مدتها مصدر کار بودند و هرچه میخواستند میکردند، که گوئی خیانت وبیگانه پرستی که در رگ و پوست آنان رسوخ یافته بود به عنوان میراث ببعضی از افراد نسل بعدی شان، نیز که دوران عمر آنان مصادف با عصر قاجار وحتی بعداز آن نیز سرایت کرده است مثلاً محمدحسین اصفهانی که از علافی و ذغال فروشی بصدارت خاقان مغفور فتحعلیشاه رسید مقام صدارت را از این بابت تحصیل کرده که سردسته عمال انگلیسی در بار فتحعلیشاه بشمار می رفت و کارش تخطئه کردن سیاست میرزا بزرگ و قائم مقام بود و پسرش عبدالله خان امین الدوله به راه رسم پدر بزرگوارخویش قدم برداشت تا آنجا که در زمان قائم مقام به بین النهرین فرار کرد و خانواده‌ای در آنجا تشکیل داد و نوهٔ همین عبدالله خان صدر بود که در جریان اشغال بین النهرین بانگلیسها خدمت شایانی نمود و بعدها مقامات عالی پیدا کرد.

نکته‌ای که در خاتمهٔ این مقال لازم بیادآوریست، آنست که طبعاً هرگاه «حقوق بگیران خارجی» بخصوص «حقوق‌بگیران انگلیس» و خائنانی که نامشان در اوراق سیاه با بیگانیها واسناد دولتی ضبط شده است میدانستند که روزی مدارک خدمتشان به دستگاه‌های استعماری در بایگانی های راکد دولتها جمع شده و با قرار گرفتن در دست مراجعین انتشار خواهد یافت، شاید راه و رسم دیگری پیش می گرفتند و نمی گذاشتند تاریخ نام آنانرا تا این اندازه ببدی و زشتی ببرد. اما تاریخ رحم ندارد و کار مورخ و محقق در درجه اول بیان واقعیات وحقایق است، چه شیرین و چه تلخ! بگفتهٔ یکی از دانشمندان «تاریخ را همواره یک صفحه در میان باید نوشت تا آیندگان بتوانند با تحقیقات خویش صفحات سفید

آنرا پرکنند» و اکنون ما چنین کاری را کرده‌ایم و تا آنجا که مقدور بوده است، برخی از صفحات سفید زندگی سیاسی و اجتماعی بعضی از رجال عصر قاجار را نگاشته‌ایم. منتهی برای بعضی باشرف و افتخار و برای بعضی دیگر با ننگ و آلودگی. واین بیرحمی را که بزرگترین نمودار شهامت اخلاقی و شجاعت ملی و عشق به میهن است وظیفه‌ای راستین در قبال مردم کشور میدانیم. هنگام انتشار اولیه این اسناد و مدارک، واضح و طبیعی بود که بعضی از نوادگان و نبیرگان اشخاصی که از آنان نامبرده شده بود، از انتشار اسناد مربوط به یک یا چند تن از پیشینیان خود آشفته گردیدند و نویسنده را هدف تیرملامت و اتهام یا، حتی هتاکی قرار دادند. ولی از این بابت هراسی بخود راه ندادیم. آنچه گفتیم و نوشته شد مبتنی بر اسناد وزارت خارجه ایران و انگلیس و همچنین کتبی بود که بزبانهای مختلف نوشته شده و افسانه پردازی در آنها وجود ندارد. واین با خوانندگان بصیر و صاحب‌نظر و وطن‌دوست است که اهمیت آنها را بسنجند و نزد خویش نتیجه بگیرند و لااقل این نکته محرز گردد که در انتشار آنها جز روشن شدن فصولی از تاریخ که فاصلهٔ آنهم خیلی دور نیست هدف دیگری نبوده است.

اگر بعضی از گذشتگان ما طریق شرافتمندانه‌ای طی نکرده‌اند و نوادگان و نبیرگانشان در برابر دفتر سیاه نیاکان خود قرار گرفته و شرمنده گشته‌اند گناهشان به گردن هیچکس نیست. نسل جدید و آینده باید بداند که چه کسانی مسؤل سیه‌روزی اسلاف آنان در قرون گذشته بوده‌اند. شاید دیگران نیز تجربه آموزند و باین حقیقت آگاه گردند که واقعیت و حقایق را نمی‌توان از صفحه تاریخ نابود کرد و شاید باز این خود باعث گردد که کسان دیگر در پندار و کردار و فلسفه زندگی خود تجدیدنظر کنند و تأمل بیشتری نمایند، تا در آینده رسوا و سیاهکارشان نخوانند.

اسماعیل رائین ــ تیرماه ۱۳۴۷

نکاتی درمورد این کتاب

کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران برای بار دیگر آمادهٔ چاپ شده لیکن برای روشن شدن بعضی وقایع تاریخی و به غلط نرفتن اذهان عمومی، می بایست توضیحاتی برآن افزوده گردد تا نسل آینده از کم وکیف آنها باخبر شود و قضاوتهای بدون سند تاریخی رااز دیگر قضاوتها متمایز سازد. چه مؤلف در این کتاب در بعضی موارد که سندی تاریخی و منطقی بدست نیاورده دیدگاه خود را حقیقت پنداشته و یا درمواردی گفتار و پندار دیگران را واقعیت دانسته و با پیروی از چنین مقالی نتیجه گیری‌های نادرستی کرده است و در این رابطه حق و باطل را بهم آمیخته که باید خوانندگان و پژوهشگران خود توجه کنند و خوب و بد رااز هم مجزا سازند.

فی المثل با وجود اینکه مؤلف درپیش گفتار خود در این کتاب روحانیون پاکدامن و متقی را از روحانی نمایان حقوق بگیر متمایز ساخته و صراحتاً نام بعضی از آنان را مانند شیخ مرتضی انصاری و سید کاظم یزدی بعنوان مظهر پرهیزکاری و وطن دوستی معرفی کرده و متذکر شده که «سرتسلیم فرود نیاوردند» متأسفانه درمتن کتاب این موضوع را رعایت نکرده و همهٔ روحانیون را دریک صف قرار داده است، درصورتیکه محضر اغلب آنان مثل آیة الله خراسانی مدت‌ها محل تجمع کسانی بود که در راه آزادی و آزادیخواهی مبارزه می کردند واز صرف مال و جان نیز دریغ ننمودند.

نکتهٔ دیگری که قابل ذکر می باشد و درهمان پیش گفتار مؤلف در این کتاب بچشم می خورد راجع به موقوفات هندوستان است و مؤلف درصفحهٔ ۱۱۰ این کتاب صراحتاً این موقوفات را برای ترویج و اشاعهٔ مذهب تشیع و کمک به طلاب لازم دانسته ولی درمتن کتاب بدون ارائه سندی متذکر شده که انگلیس‌ها با دردست گرفتن این موقوفات، قسمتی

از آنها را در اختیار بعضی روحانیان هندی گذارده بودند و جالب اینکه باز متذکر شده که هنوز اسنادی بدست نیاورده و پندار خود و یا گفتار دیگران را ملاک عمل قرار داده درصورتیکه چه بسا با پیدا شدن اسنادی تمام وهم و خیالات مؤلف خطا جلوه کند. در ضمن این پندار پیش می آید که چرا موضوع موقوفات، درست بعد از واقعهٔ سال ۱۳۴۲ در این کتاب بچاپ رسیده وتوهماتی خلاف جهت حق و حقیقت در اذهان عمومی ایجاد نموده است.

و درهمین رابطه است که قدرت نفوذ انگلیس‌ها مطرح شده و تمام سرنخ‌ها با آن ربط داده شده است.

همچنین مؤلف، درموضوع شرح احوال آقاخان محلاتی او را یک روحانی شیاد خوانده درصورتی که اصولا آقاخان روحانی بحساب نمی آید.

همانطور که متذکر شدیم مولف گاهی دیدگاه خود و یا شایعات را مورد استناد قرار داده مثلاً در جایی دربارهٔ سیدجمال که برای روشن شدن وضع و روش فراماسونرها یکی دودفعه درجلسات آنان شرکت کرده تا شاید آنانرا ارشاد کند و از این راه بازدارد، نظرش بخطا رفته و سید جمال را فراماسون معرفی کرده درصورتی که همه می دانند مرحوم سیدجمال غیر از ترقی مسلمانان و وحدت آنان و خارج کردن مسلمین جهان از زیر بارظلم و ستم استعمارگران هدف و منظور دیگری نداشته و در همین راه هم زندگی خود را وقف کرده است.

در پایان مقال آنچه را که باید گفت این است که مولف چگونه این مقدار اسناد را بدست آورده و کدام دولت استعمارگر برای مقابله با دولت مقابل خویش این اسناد را در اختیار مؤلف قرار داده است.

چرا که می دانیم در آن زمان حضور ابرقدرت ها در ایران باعث خط مشی سیاست های مختلفی می شد که در اغلب موارد با یکدیگر نیز اصطکاک پیدا می کردند امیدواریم زمانی برسد تا با پیدا شدن اسناد جدید، حقیقت مغلطه کاری استعمارگران روشن شود و شیطنت های آنان برملا گردد تا نسل های آتی این مرز و بوم آنان را بهتر بشناسند و بتوانند نوشته های دور از حقیقت غرض‌ورزان را از وقایع اصلی تاریخ تمیز دهند.

در همین رابطه است که کتاب حاضر را بدون کم و کاست بچاپ رسانده‌ایم.



فتحعلیشاه

۲

میرزا ابوالحسن خان ایلچی

نخستین وزیر ایرانی که از دولت انگلستان وحکومت هندوستان حقوق ومقرری مرتب گرفت ، میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی معروف به (خان ایلچی) بود . میرزا ابوالحسن خان که دومین وزیر امور خارجه ایران است ، مدت سی و پنج سال ماهی یکهزارروپیه ازدولت انگلستان وحکومت هندوستان حقوق دریافت میداشت . اعمال دوران سیاه وزارت وسفارت این مرد آنقدر ننگین و بیشرمانه است که جا دارد نام اورا درردیف خائنان درجه اول مملکت ومروجین فساد ورشوه خواری و جاسوسی بنفع اجانب ذکرکنیم . در دوران وزارت خارجه او ، معاهدات ننگین ترکمانچای و گلستان بایران تحمیل شد وآنچه که خواست انگلستان، برای تضعیف میهن ما دربرابر هندوستان بود انجام گردید .

درسالهائی که میرزا ابوالحسن خان ایلچی باگرفتن ماهی یکهزارروپیه مقرری، وزیرامور خارجه ایران بود ، دولت انگلستان برای حفظ هندوستان احتیاج داشت که ایران را ضعیف، تجزیه شده وحقیر ببیند تا این کشور قادربه حمله به هندوستان نباشد ومیرزا ابوالحسن خان باگرفتن ماهی یکهزارروپیه این احتیاج انگلستان را برآورد وسرانجام مأموریت او به تجزیه ایران منجر گردید .

میرزاابوالحسن خان درسال ۱۲۲۴ھ ـ ۱۸۱۰ م یعنی درروزهائیکه عسکرخان

اروپی افشار اولین فراماسون ایرانی ، مورد غضب و بی اعتنائی فتحعلیشاه قرار گرفته وبایران احضارشده بود. درلندن بعضویت لژفراماسونری انگلستان درآمد و آنچه را که این دومین فراماسون ایرانی درمدت ۳۵ سال انجام داد ، همه بزیان ایران وبسود سیاست بریتانیا بود .

برای آشنائی بیشتربااین پیشاهنگ ترویج فساد ورشوه خواری ونوکری اجانب، اوراق زندگی وشجره نامه او را بررسی می کنیم :

میرزا ابوالحسن خان پسردوم میرزا محمدعلی ـ یکی از منشیان حکومت نادر شاه افشار است . محمد علی در سال ۱۱۹۰ . هـ ۱۷۷۶ . م در شیراز متولد شده و دردستگاه پدرش پرورش یافته بود . درشبی که نادرشاه کشته شد ، میرزا محمد علی در زندان بسرمیبرد وقراربود روزبعدبجرم خیانت بنادرشاه ، اورا زنده درآتش بسوزانند. پس ازاینکه نادربقتل رسید ، میرزا محمدعلی هم ازمرگ وحشتناک درشعله های آتش رهائی یافت ، ودرعهدکریمخان زند نیزدرخدمت اومیزیست تا اینکه دراواخر سلطنت این پادشاه بدرود حیات گفت .

خواهر حاجی ابراهیم کلانترشیرازی درعقدمیرزا محمدعلی بود ومیرزاابوالحسن خان نخستین حقوق بگیرمورد بحث ما پسرهمین زن وخواهرزاده کلانترشیرازی است . بعدهاحاجی ابراهیم دخترخودراهم بزوجیت خواهرزاده خویش ـ یعنی میرزاابوالحسن خان ـ درآورد . زن حاجی ابراهیم دوخواهر داشت که یکی به عقد محمدتقی میرزا حسام السلطنه (۱۲۰۶ ـ ۱۲۶۵) پسر فتحعلیشاه درآمد و دیگری همسرحاجی محمد حسین خان امین الدوله صدراصفهانی شدکه در۱۲۳۴ . هـ ۱۸۱۸ . م بصدارت فتحعلی شاه رسید و تا ۱۲۳۹ . هـ ۱۸۲۳ . م که سال فوت اوست ، درهمین مقام باقی بود .

در سال ۱۲۱۵ . هـ ۱۸۰۰ . م که فتحعلیشاه ، حاجی ابراهیم را از صدارت معزول وزندانی ساخت ، همه بستگان اویا اسیرومقتول ، یاکورو متواری شدند. میرزا ابوالحسن خان نیزکه حاکم شوشتر بود اسیروبطهران اعزام شد . فتحعلیشاه قصد داشت اورا بقتل برساند ، ولی با وساطت درباریان میرزا ابوالحسن خان ازمرگ نجات یافت

وبصورت تبعید مجبور باقامت درشیراز شد . اما میرزا باکمك انگلیسها ازراه بصره به هند رفت و دربمبئی اقامت‌گزید . درسال ۱۲۲۳ . هـ ۱۸۰۸ . م پس از اینکه صدر اصفهانی وساطت او راکرد از بمبئی بتهران‌آمد و سال بعد بعنوان ایلچی مخصوص از تهران باتفاق « جیمزموریه » منشی سفارت انگلیس[1] روانه لندن شدوازراه‌گرجستان، ارمنستان،آناتولی‌وقسطنطنیه باکشتی مخصوص نیروی دریائی انگلستان‌بنام Frigate به جزیره مالت وازآنجا ازراه تنگه جبل الطارق بانگلستان رفت[2] .

هنوز چند ماه از اقامت میرزا ابوالحسن خان در لندن نمیگذشت که مجله فراماسونری«ماسونیك»[3]ـضمن‌چاپ‌عکس اوشرح‌بسیارمفصلی‌در بارمرفتاروحرکات«خان ایلچی» نگاشت وبالقب « عالیجناب » ازاونام برد . ما اکنون متن این مقاله جالب را دردست داریم ، مجله فراماسونری می نویسد: ازوقتیکه ـ عالیجناب ـ بانگلستان‌رسید نهایت‌کوشش ازطرف وزرای دولت پادشاهی انگلستان بعمل‌آمد ، تا به فرستاده‌پادشاه ایران بد نگذرد . دولت انگلیس سرگوراوزلی راکه از همان تاریخ بعنوان سفیر پادشاهی انگلستان درتهران‌انتخاب‌شده‌بود باتعلیمات لازم بعنوان‌مهماندار[4]تعیین‌کرد. میرزا ابوالحسن بکرات ازنوع پذیرائی واحتراماتی‌که برایش معمول داشته بودند ، قدردانی واظهاررضایت نموده وازمهربانی مأموران پذیرائیش برای‌عموم حکایتهاکرده است . عالیجناب بااینکه مسلماتی مکلف بود، ولی هرگزازامتیاز مخصوص دین‌خود۔ که استفاده ازتعدد زوجات باشد ـ بهره نگرفته و فقط یك زن انتخاب کرده است و از

۱ـ نویسنده‌کتابهای معروف « حاجی بابای اصفهانی » و « حاجی بابا درلندن » که باطنزی تند واهانت بارنسبت بایرانیان نگاشته شده و گفته میشود رفتار میرزا الهام بخش اودرنگارش این‌کتابها بوده است .

۲ـ European Magazine

۳ـ مجله فراماسونری لندن ـ جون ۱۸۱۰

۴ـ مجله فراماسونری درباره کلمه مهماندارمینویسد : « Mehmendar » لغتی‌است که ازاردوگرفته شده وبه‌کسی میگویندکه افسری عالیرتبه است ووظیفه‌اش پذیرائی ونگاهداری‌شاهزادگان وزعمای متشخص‌کشورهای بیگانه میباشد.

آن زن نیز تاآنجاکه ما میدانیم بیش ازیك فرزند ندارد. آنچه مایه اعجاب همگان شده ، اینست که نامبرده ظرف چند هفته و یا بهتر بگوئیم یکی دو ماه بروانی زبان انگلیسی را یادگرفته وباآن تکلم میکند . ایشان به زبانهای ترکی استانبولی وهندی نیز بخوبی تکلم میکند . سفیرایران قدبلند ، هیکلی تنومند وقهرمانانه دارد ، چشم هایش نافذ وگویا ودندانهایش سفید وزیباست ودرصورتش ریش انبوه سیاه رنگی دیده میشود ... »[۱] .

مجله وزارت امور خارجه ایران بر خلاف مجله ماسونیك ، میرزا را بعلت حرکات عجیب وغریبش سرزنش کرده ونوشته است : « ازمیرزا ابوالحسن خان در طی این مسافرت بعلت آشنا نبودن بآداب فرنگی بعضی حرکات واطواری که پیش فرنگیان مضحك جلوه میکرد ناشی شده است که درآن تاریخ جالب نظر بوده وجیمزموریه کــه اغلب ایرانیان ازبدنفسیودستوزبان او درعذاب بودند ، این حرکات سفیر ایران را بهانه قرارداده وکتاب مشهورخود یعنی « داستان حاجی بابا اصفهانی » و « حاجی بابا درلندن » را نوشته است . این دوکتاب سراپا غرض آلود و برای ایرانیان موهن است ازنکات جالب دوران اقامت میرزا درلندن ماجرای عشق او به دختر لرد « کاسلری» وزیرخارجه انگلیس است . کتاب « حیرت نامه »که در کتابخانه وزارت خارجه ضبط است درباره عشق خان ایلچی مینویسد : ازعشق این دوشیزه انگلیسی میرزا مرتباً گریه میکرده وغزل حافظ میخوانده است وضمناً درهمین گیرودار حوادث عشقی می ـ خواسته است معضلات سیاسی مملکتی را نیز بوسیله این حرکات حل وفصل کند ...![۲]»

عضویت درلژ فراماسونری

سرگوراوزلی بارت[۳] مهماندار میرزا ابوالحسن که خود از روسای فراماسونری بود ، خیلی زود « ایلچی کبیرایران »را شناخت واورا برای ورود به حلقه برادران فراماسون‌مناسب ولازم تشخیص داد . زیرا ایلچی ایران هنگامیکه طفل خرد سالی بود ، هم ازخیانت

۱ ــ مجله فراماسونری لندن ــ جون ۱۸۱۰ .
۲ــ مجله وزارت خارجه ــ ص ۲۰ شماره ۲ سال اول ۱۳۲۸
۳ــ Sirgore Ouseli Bart


مرحوم میرزا ابوالحسن معروف به ایلچی

پدرش به نادرشاه مطلع شده وهمه دقایق اضطراب‌آوری را که در انتظار مرگ فجیع و سوزانیدن پدرش بود با ناراحتی تحمل‌کرده و کینه شاه ایران را بدل گرفته بود . او هنگامیکه نخستین مقام دولتی‌رابدست‌آورد ودرشوشتر بسرمیبرد، باردیگر عفریت مرگ را برفراز سرخود احساس‌کرده‌بود. این حوادث اورا برای هرگونه خیانتی‌نسبت بایران وشاه ایران‌آماده‌کرده وبهمین جهت بسادگی دردامان « فراماسون » ود سازمان جاسوسی « انگلستان جای‌گرفت .

میرزا ابوالحسن خان مثل میرزا عسکرخان خیلی زود همه مراحل‌فراماسونری را طی‌کرده ودرمدت بسیارکوتاهی مقام برادربسیار ارجمند ـ Past Grand Master- رانیزبدست‌آورد . نشریات فراماسونری‌که همه جا با احترام وبا ذکرلقب (عالیجناب) ازاونام میبرند ، درباره عضویتش درلژفراماسونری انگلندکه بزرگترین لژاین کشور است چنین مینویسند :

بنابرمعتقدات ومراسم تاریخی فراماسونری روز ۱۵ ژوئن ۱۸۱۰ [۱] عالیجناب میرزا ابوالحسن خان بعضویت لژفراماسونری در آمد . روزیکه اوفراماسون شد ۳۵ نفر ازاعضاء اصلی لژو۵ مهمان عالیقدر ازلژهای معروف انگلستان‌که لرد « مویرا »[۲] ودوك سوسکس[۳] نیزجزوآ نهابودند با شکوه وجلال زیادی مراسم را انجام دادند » .[۴]

تقسیم تحف وهدایا ورشوه

همینکه میرزاابوالحسن خان حلقه برادری‌ماسونیك را بگردن نهاد وحاضر شد سرسپرده ومطیع اوامر انگلستان درایران شود ، مقدمات سفر باطمطراق وبرزرق و برق او را بایران فراهم‌کردند . دولت انگلیس برای اینکه از این « غلام مطیع » خود حداکثر

۱ـ درهمه تواریخ روزعضویت میرزا ۱۵ ژوئن نوشته شده ولی‌آقای مشیری ازلندن درمجله خواندنیها این روزرا ۱۴ ژوئن ۱۸۱۰ ثبت‌کرده است .

۲ـ Lord moiria

۳ـ The duke of Sussex

۴ ـ نشریات فراماسونری که دران جریان عضویت میرزاابوالحسن خان را منعکس کرده‌اند عبارتند از: مجله فراماسونری‌ـ آینه ماسونیك‌ـ مجله‌اروپائی‌ـ تاریخ فراماسونری درجهان ـ دائرة المعارف فراماسونری .

استفاده را ببرد ، موافقت کرد که همراه میرزا ابوالحسن خان مقدار زیادی هدایا و تحف و پول نقد برای تقسیم بین درباریان ارسال گردد . سرگوراوزلی بارت نیز با همکاری وهمفکری میرزا ، امتیازات زیادی از دولت انگلستان گرفت و بدینترتیب با هدایا و تحف فراوان ازانگلستان بطرف ایران حرکت کردند .

یك قرن پس ازاین ماجرای ننگین که سرآغاز پرداخت رشوه برجال ایرانی و ترویج فساد در دربار قاجاریه بوسیله انگلیسها بود ، ویلسن شرقشناس انگلیسی از میان اوراق واسناد لردملویل،[۱] نامه‌های سرگور اوزلی را که حاکی ازپرداخت‌رشوه هدیه و تحفه بدرباریان و شخص میرزا ابوالحسن خان است بدست آورده و بصورت کتابچه‌ای منتشرکرد .

این اسناد که بین اداره هند شرقی ، وزارت خارجه انگلستان ، نایب‌السلطنه هند وسرگوراوزلی رد و بدل شده‌است ، نشان میدهدکه انگلیسها باکمك میرزاابوالحسن خان وبا دادن رشوه وتحفه حتی به غلامان و نوکرهای درباری وشخص میرزا ، چگونه مقدمات نوکری و سرسپردگی همه درباریان فتحعلیشاه را فراهم ساختند . با نقل این اسناد شرم‌آور قسمت‌کوچکی ازعملیات انگلیسها و عمال‌کثیف‌آنها فاش میشود ، باشد که موجب عبرت ما وآیندگان گردد و بدانندکه اگر امروز خدای ناخواسته نسبت به مملکت خیانتی صورت میگیرد ودرپشت پرده‌های اختفا و استتار پنهان می‌ماند ، فردا که سفیرمرد ، اسناد رسوائی خائنین برملا خواهد شد .

اینك نامه‌ها :

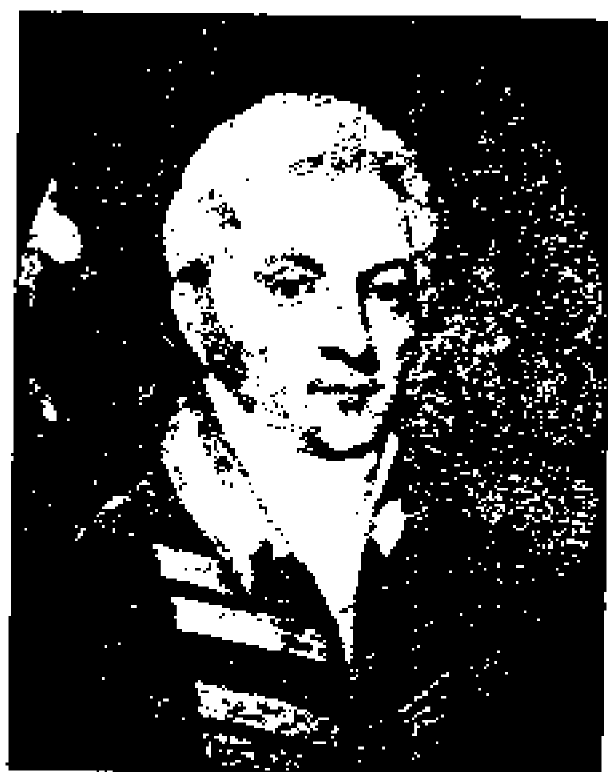
نمره ۶ــ اداره هند شرقی ــ ۳۰ مه ۱۸۱۰
آقای محترم

مفتخریم‌که رونوشت دونامه خصوصی‌راکه ازطرف سرگوراوزلی بعنوان متصدی این‌اداره‌رسیده‌است ، برای‌اطلاع‌جنابعالی تقدیم داریم. یکی‌ازنامه‌ها باملاحظه دستور جنابعالی مبنی برتصویب وپرداخت مخارج متفرقه که بعنوان انعام بنوکرهای میرزا و

۱ــ اسناد لردملویل درکتابی بنام «نامه‌های سیاسی سفیر بریتانیا در ایران» منتشر شده است .

دیگر درباریان ایران داده می‌شد بایشان نوشته شده ونامه دیگر بطوری که ملاحظه میشود نظر موافقت‌آمیز سر گوراوزلی‌است. بادر نظر گرفتن وضع فعلی که هرروز بعنوان مختلف اشخاص محترمی بایران اعزام شده و احتیاجات مالی افزوده میگردد، وظیفه خود می‌دانیم‌که باطلاع برسانیم برای اجرای دستورات باوضع مشکلی مواجه شده‌ایم. چه وجوه اختصاصی کمپانی شرقی فقط وقتی قابل‌پرداخت است‌که ازطرف هیئت رئیسه امور هندوستان تصویب بشود، زیرا این هیئت تنها مقام صلاحیتداریست که میتواند پرداخت مخارج سیاسی‌را دستور بدهد.

باید معلوم‌کردکه آیا لازم است در نظایر وامثال این موضوع هم موافقت هیئت مدیره را جلب نمود؟ **عقیدهٔ شخصی‌اینجانبان این‌است‌که وقتی‌شخصی‌ازطرف اعلیحضرت بعنوان‌سفارت در دربارتهران تعیین‌میشود باید بهای پیشکشهائی که همراه سفیرفرستاده میشود که در موقع معرفی خرد بدربار ایران تقدیم نماید ازبودجه عمومی پرداخته شود.**



سر گور اوزلی

درباره نوکرهای میرزا نیزمیتوان همین رویه را اجراء نمود . البته تصمیم باجرای این عقیده شخصی نداشته ، منتظر اعلام نظر ازطرف جنابعالی هستم .

ضمناً معلوم فرمائید آیا بهتر نیست که هزینه افسران و مأمورین مخصوص که از این‌کشور بایران اعزام میشوند ، از بودجه کشور پرداخت شود ، زیرا میزان علاقه کمپانی شرقی نیز بهمان نسبت واندازهٔ علائق ومنافع عمومی‌است . واضح است‌که این مؤسسه هرقدر عضو اداری و مأمور مخصوص که از هندوستان برای خدمت ایران لازم باشد تقبل کنند ...[۱]

مفتخریم‌آقاکه خدمتگذار صمیمی شما هستیم . ویلیام‌استیل ـ ژاکوب‌بونهانکت بجناب جلالتمآب ربرت‌دونداس بالقابه .

بضمیمه این‌نامه ، نامه زیر نیزفرستاده شد:

نمره ۷ ـ رونوشت شماره ۱۵ کوچه پارك ۲۶ مه ۱۸۱۰

آقای محترم

دریافت نامه ملاطفت‌آمیز مورخه بیست وچهارم باعث مسرت‌گردید ، خوشوقتم باطلاع جنابعالی برسانم ، میرزا و اینجانب بخوبی میدانیم که جلب توجه محبت‌آمیز جنابعالی متضمن تأخیراست ، ولی‌دلائل بسیارمهمی وادار میکندکه توجه مخصوص را دراینموقع استدعا نمایم.کارهای مختصری هست که مرتب‌کردن آنها (که تصور میکنم در یك هفته انجام شود) مانع حرکت فوری خواهد بود ، مگر اینکه برای موافقت هیئت مدیره بادرخواستهای شاه ایران ناچار بهٔتأخیر بیشتر باشیم ...[۲]

باکمال احترام طی یادداشتی صورت اشیاء مورد احتیاج راکه تهیه و خریدآنها تحت نظر میرزا انجام خواهد شد پیوست مینمائیم که بعد از دریافت جواب موافقت‌ـ

۱ـ سپس‌نویسنده نامه درباره ساختمان وبنای سفارت درتهران نظراتی ابراز میدارد که تکرارآنها دراین‌بحث زائد بنظرمیرسد .

۲ـ نویسنده نامه درباره استخدام افسران نظامی اطلاعاتی به ویلیام‌استیل داده‌است.

آمیز فوری اقدام بشود وهمچنین صورتی از تمام نوکرهای ایرانی نیز که همگی در یك ردیف بوده ومبلغ مساوی دریافت میدارند ، تقدیم میدارد.

اطمینان میدهم که درنهایت احترام صمیمی شماهستم - گوراوزلی

به آقای ویلیام استیل بالقابه .

کارد وچنگال مبلغ تخمینی	۶۰ پوند
انواع کاغذ - مداد وغیره	۲۰۰ »
جای لباس زنانه - لوازم التحریر ومیزکار	۱۰۰ »
مطبوعات کتابها ونقشه‌ها جعبه‌اسباب نقشه‌کشی	۱۵۰ »
قوطی رنگ و قوطی عینك وغیره	۷۰ »
جمع درحدود	۵۸۰ »

مخارج نوکرهای میرزا ابولحسن :

کربلائی حسن	۵۰ پوند
محمد علی بیك	» »
غلامحسین	» »
هاشم	» »
محمد رحیم	» »
حسین	» »
حاجی عبدالله	» »
صادق	» »
جمع	۴۰۰ پوند

نمره ۸ - شماره ۱۶ کوچه پارك

خصوصی دوشنبه ۲۸ مه ۱۸۱۰

آقای محترم

امیدوارم اقدامات وتذکراتی راکه گاهگاهی در نتیجه صحبت با میرزا پیشنهاد

میشود باحسن قبول تلقی‌خواهید فرمود . اطلاع حاصل‌کرده‌ام‌که شاه ایران آئینه‌های بزرگ را بسیار دوست دارد . اکنون‌که سفیر او به‌کمپانی معرفی شده‌است ، بجاخواهد بود که دو زوج از بزرگترین آئینه‌هائی که تا کنون در شرق دیده شده ، برای او فرستاده شود .

پس از رسیدن آئینه‌ها ببوشهر ، شاه برای‌آوردن آنها دستور خواهد داد واین موضوع سبب صرفه‌جوئی مبلغ زیادی ازهزینه خواهد شد . تصور میکنم دو وزیری‌که تنها مشاور شاه هستند ودر صدد تهیه وارسال نامه بعنوان آنها میباشید ، انتظار دارند نامه‌ها با تحف وهدایا همراه باشد . درخصوص جنس این‌هدایا صورتی‌تقدیم داشته‌ام. برخی ازاشیائی‌که درصورت نامبرده شده باچند تکه زری وموسلین وغیره‌که تهیه‌آنها دربمبئی بآسانی ممکن‌است ،کافی‌خواهد بود . مخصوصاً ماهوت ، رنگهای شنگرفی ، آبی ، سبز پر رنگ هدیه مناسبی است که مورد پسند خواهد بود . ولی نمی‌توان از پارچه‌ها زیاد تقسیم‌کرد . وپس ازاینکه میرزا را بانبار پارچه هدایت‌کردم ، معلوم‌شد پارچه‌های ماهوت درجه یك از همانقسم که ما می‌پوشیم ، بهترین وشایسته‌ترین هدایا بوده وبهتر است‌که بجای یك تکه ، بقواره‌های ۲۱ یاردی تقسیم شود . اطمینان میدهم این‌مخارج‌که تحت نظر اینجانب میشود بیهوده وبی‌نتیجه نخواهد بود.

قبلا بارها به سلف شما وخود شما متذکر بوده‌ام که باید بمیرزا ابوالحسن خان مبلغی بهمان میزان‌که به‌محمد نبی‌خان وسایرین پرداخت میشده داده شود ، زیرا این شخص دراینجا برای نزدیك شدن بشخص‌اول مملکت خطرات زیاد واقدامات مشکوك النتیجه‌ای‌را متحمل شده . درحالیکه مأمورین قبل‌ازاوفقط مأموریتشان نزد مأمورین شما درهندوستان بوده است . ازاین جهت معتقدم مبلغ مشابهی (هزار روپیه در ماه) باوباید داده شود واین‌مبلغ‌کافی‌خواهد بودکه اورا برای همیشه علاقمند ووابسته بعلائق کمپانی محترم بنماید واین‌وجه قلیلی است‌که کاملا بجا خرج شده است . درعین حال توصیه میکنم‌که این وجه باید ازطریقی داده شودکه همواره دراختیار سفیر باشد ، تا هروقت‌که رفتار میرزا مخالف انتظاربود وآنچنانکه شایسته‌است سودمند وقابل‌استفاده

نبود مستمری قطع شود.

اطلاع دارم که کمپانی پرداخت نظیر این مخارج را تصویب نمی‌کند ، ولی چنانکه نامه‌ای بفرماندار کل یافرماندار بمبئی بنویسد ، جواب کافی و موافق دریافت خواهید فرمود. چه آنان همواره دستورشما ومعاونان را باکمال‌افتخار اجابت مینمایند واین مقرری برقرار خواهد گردید و میرزا انتظار دارد که این مقرری از روزی که مأموریت یافته و یا لااقل از روز ورود بانگلستان در وجه او پرداخت شود . از این مزاحمت خود معذرت می‌خواهم اما منافع کمپانی محترم هند شرقی را همیشه وظیفه خود میدانم . سر گور اوزلی

فراماسون شدن درباریان

در این دوران طراحان سیاسی انگلیس برای پی‌ریزی کامل و استوار سیاست خود در ایران ، وجود سازمان فراماسونری و فراماسون شدن ایرانیها و اعزام فراماسونهای انگلیسی بایران را لازم می‌دانستند .

ازاین‌پس اغلب سفرای انگلیس‌که بایران می‌آمدند حلقه برادری فراماسونری را بگردن داشتند . آنها درایران حلقه‌های برادری متعددی بگردن رجال و بزرگان ودرباریان ایران می‌افکندند و آنان را بدام می‌کشیدند . در مدت ۹ ماهی که میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی‌درلندن بود ، سرگوراوزلی، استاد اعظم فراماسونری مهماندارش بود و بعد هم خود او بجای «سرهاردفوردجونز» بعنوان سفیر در ایران تعیین شد . در این ۹ ماه میرزا ابوالحسن‌خان عوض شده بود. او به‌حلقه برادران فراماسونری‌پیوسته، وکسی نیزکه ازلندن تا تهران همراهیش می‌کرد (استاد اعظم ماسونی) بود .

«اوزلی - ایلچی» درایران مأمور تشکیل لژ فراماسونی بودند ، ولی آنها تاچه اندازه موفق بانجام این‌مأموریت شدند ، حتی خود سازمانهای فراماسونی انگلستان و نویسندگان تواریخ‌فراماسونری نیزدراین‌مورد شك دارند. مهمترین‌تاریخ فراماسونری جهانی‌را «گاولد» انگلیسی نوشته‌که از ۱۸۷۵ تا کنون چندین بار درمجلدات مختلف بچاپ رسیده‌است . بعد ازاین نویسنده‌انگلیسی ، هریك ازنویسندگان ماسونی‌جهانی،

که‌تاریخ فراماسونری، دائرةالمعارف فراماسونی،راهنمای‌فراماسونی‌وغیرمرا نوشته‌اند، بیشتر آنها مطالب خود را از نوشته‌های «رابرت فردریك‌گاولد» اقتباس‌کرده‌اند . درباره فراماسونری درایران نیز این‌نظریه صادق است ، زیرا دراکثر کتب ماسونی‌که بعد از گاولد نوشته شده ، وقتی به‌کلمه «ایران» رسیده‌اند عین شرحی‌راکه گاولد نوشته‌است نقل‌کرده‌اند .

«رابرت‌گاولد» دربارهٔ مأموریت ماسونی اوزلی درایران وفراماسون شدن‌میرزا ابوالحسن‌خان چنین می‌نویسد : «بموجب‌اسناد مورخین فراماسونری در روز۱۵ژوئن ۱۸۱۰عالیجناب ابوالحسن‌خان باقتخار دریافت مقام Past grand master لژبزرگ انگلستان نائل‌گردیده است . این‌شخص ازطرف دربارایران بعنوان وزیرمختاربدربار انگلیس اعزام گردیده بود . او برادری عالیقدر درهندوستان وعربستان میباشد، زیرا او در مکه نیز مراتب عبودیت را انجام داده بود . در طول مسافرتش ازتهران وی از ارمنستان وآناتولی عبورکرده بود . درقسطنطنیه وی سوار ناوجنگی انگلیس‌شده ودر ماه دسامبر ۱۸۰۹ بهانگلستان وارد شده است .

سرگور اوزلی بارت بعنوان مهماندار برای پذیرائی از اوانتخاب شده بود. وی افسرعالیرتبه‌ای بودکه وظیفه‌اش پذیرائی‌شاهزادگان وسایرشخصیت‌های برجسته وبارز خارجی می‌بود .

درسال بعد (۱۸۱۰) وی موفق بدریافت مقام سفارت‌کبری درایران‌گردید و نیز باقتخار دریافت مقام‌ریاست فراماسونری منطقه‌ای برای ایران (Provincial grand master) نائل‌گردید . ولی‌بهرحال لژاعظم انگلستان و یا مقام دیگری تا آنجائی که شواهد ودلایل نشان می‌دهد اقدام به‌تأسیس لژ درایران ننموده است .

میرزا ابوالحسن خان در سال ۱۸۱۰ بوسیله لرد مویرا بعضویت فراماسونری درآمد . میزان خدمات این‌شخص به فراماسونری را باید مکتوم‌داشت ، ولی‌ضمناً باید خاطر نشان ساخت‌که طبق مندرجات اخیر مجله فراماسونری و بنا به اظهار شخصیت نظامی که‌آنوقت دربرلن‌مشغول تحصیل بوده تمام‌اعضای دربار سلطنتی درتهران برادران

جمعیت ما میباشند . یك مسلمان نیز پس از آزمایش و امتحانات لازم اجازه داده شد درلژبرلن بعضویت درآید ...»[۱]

توجه بسطور فوق این نکته را آشکار می‌کندکه دواستاد اعظم‌ماسونی‌انگلستان (اوزلی ـ ایلچی)که مأموریت تشکیل لژ درایران را بعهده داشته‌اند ، چندان توجهی باین‌مأموریت نشان نداده‌اند . زیرا این‌نویسنده تاریخ فراماسونی جهانی که دسترسی باسناد ماسونیك انگلستان داشته ، هیچگونه شواهدی در زمینهٔ تأسیس لژ در تهران بدست نیاورده است . اما در عین حال‌این دو «ماسون» در فراماسون کردن درباریان ایران وانداختن‌حلقه برادری ماسونی بگردن «اعضای دربارسلطنتی درتهران»کوتاهی نکرده‌اند، تاجائی‌که نویسندگان ماسونی‌مدعی‌هستندکه «تمام‌اعضای دربار» فراماسون هستند . این یادآوری مورخان فراماسونری ، نشانه اینست‌که (اوزلی ـ ایلچی) برای بدام‌انداختن درباریان ودستگاه حاکمه ایران‌وبرای فراماسون‌کردن آنها ازهیچگونه تلاش وکوششی‌خودداری ننموده‌اند وبدینوسیله ودر زیر نام فراماسونری ، حلقه‌اسارت دستگاه حاکمه ایران را مستحکم کرده واز آنها برای پیش بردن مقاصد خود بهره ـ برداری کرده‌اند .

تعیین مقرری وحقوق ماهانه

وقتی میرزا ابوالحسن ازهرحیث‌آماده خدمتگذاری بانگلستان شد ، اورا روانه ایران‌کردند . در دوران سفارت «جونز» قرارشده بود ، دولت انگلستان سالیانه ۱۲۰ هزار تومان بعنوان‌کمك جنگی ایران وروسیه «وام بلاعوض » بایران بدهد . ولی (اوزلی ایلچی) یك حواله سالی ۲۰۰ هزار تومان برای‌کمك به شاه ایران و سازمان جنگی ایران بهمراه داشتند . دولت انگلیس به فرمانفرمای هندوستان توصیه کرده بود ، تا برای خود ایلچی نیزمبلغی مقرری تعیین‌کنند[۲] وبطوریکه خواهدآمد ، این مقرری برای اوتعیین‌گردید . دولت انگلیس برای اینکه ایلچی را بشاه نزدیك‌کند ودر رأس

۱ـ ص ۳۲۸ جلد ششم چاپ ۱۸۸۷ تاریخ فراماسونری جهان .

۲ ـ ناسخ التواریخ وقایع سال ۱۲۲۶

قدرت قراردهد ، به سرگوراوزلی دستورداد تا ازهیچگونه همراهی بمیرزا ابوالحسن خود داری نکند . این دستورالعمل‌سبب شدکه اوزلی هنگام شرفیابی‌آنقدر از«برادر ماسونش» ایلچی تعریف‌کندکه امررا برفتحعلیشاه مشتبه سازد ، تاآنجاکه شاه قاجاردر حضوراوبه ایلچی چنین‌گفت : « ...آفرین ،آفرین ابوالحسن ! توروی مرادرمملکت بیگانه سفیدکردی ، منهم روی تورا سفید خواهم‌کرد . تو ازنجیب ترین خانواده های مملکت من هستی . بحول الهی من تورا بمقام های بلند اجداد توخواهم رسانید .. »[۱] دراین موقع ابوالحسن خان بخاك افتاد بطوریکه پیشانی اوبخاك میرسید .

آمدن اوزلی بایران‌که فرمان تأسیس لژماسونیك دراین‌کشوررا بهمراه داشت[۲] موفقیت شایانی‌نصیب دولت انگلیس‌کرد ، تاآنجاکه برسرنوشت این‌کشورمسلط‌شدند، بدین ترتیب‌که دوفراماسون‌گراند لژانگلند (اوزلی ـ ایلچی) عهد نامه‌ای در۱۲ ماده بایکدیگرامضاءکردند وطبق این معاهده شوم، ایران متعهد شد برضد افاغنه یاغی‌که علیه قشون انگلیس طغیان وسرکشی‌کرده بودند واردکارزار شود ، تا جاده حکومت مستعمراتی انگلستان درهندوستان‌تسطیح شود وامیدآزادیخواهان هندی ازایران قطع گردد .

سرگوراوزلی پس از امضاء این قرار داد ، چون یقین حاصل کرد که میرزا ابوالحسن خان درخدمت بانگلستان صادق ووفادار است ، برای اینکه او را همیشه دراختیار دولت متبوع خود قراردهد ، باردیگرمسئله پرداخت مقرری ماهانه را در باره اوعنوان‌کرد ونامه هائی به وزارت هندوستان . وزارت خارجه انگلیس و «کمیته محرمانه » امورسیاسی هند که گویا در آن زمان نام سازمان جاسوسی انگلستان در مستعمرات را داشته در باره برقراری مقرری به میرزا ابوالحسن خان نوشته است . نخستین نامه‌ای‌که دراین باره نوشته شده بتاریخ روزهفتم ژوئیه ۱۸۱۰ ازطرف کمیته محرمانه اداره امورسیاسی حکومت بمبئی وخطاب بفرمانفرمای هندوستان میباشد :

---

۱ ـ ناسخ‌التواریخ وقایع سال ۱۲۲۶

۲ ـ ص ۳۲۸ تاریخ فراماسونری‌گاولد جلد ششم چاپ ۱۸۸۷

« بقرار اطلاع واسطه محمد نبی خان سفیر فوق العاده ایران در کلکته که از طرف کمپانی هند شرقی یکهزار روپیه مقرری میگرفته ، حق نعمت را نشناخته و نفوذ خود را بنفع فرانسویها در ایران بکار انداخته است . اگر این مطلب حقیقتاً صحت داشته باشد ، البته مقرر خواهید نمود که مقرری مزبور درحق وی قطع شود .

بر اثر خدمتی که ازجناب میرزا ابوالحسن خان در خصوص توسعه اتحادیه بین ایران وانگلیس، نسبت به کمپانی بظهوررسیده ، به سرگوراوزلی اختیار داده شده است که وجه مذکور را درحق وی مقرر بدارد واین نظرما را بمیرزا ابوالحسن خان ابلاغ نماید .

ضمناً این مطلبرا بدانید یکهزارروپیه مقرری تا وقتی پرداخته میشودکه سفیر انگلستان درتهران از رویه میرزا ابوالحسن خان رضایت داشته باشد .

نظر باینکه مخارج میرزا ابوالحسن خان درمدت اقامتش درلندن ازخزانه دولت انگلستان تأدیه شده ومدتی هم که دربمبئی بود کمپانی هند مخارج او را تقبل نموده است ، لازم میشود یکهزارروپیه مزبوراز وقتی درحق اومنظور گردد که بمبئی را ترک نماید »[1] .

پس ازرسیدن این نامه به کمپانی هند شرقی ، رئیس شرکت مذکورشرح ذیل را درهمان تاریخ بخود میرزا ابوالحسن خان مینویسد :

« ... ما مراتب رضامندی خودرا ازروشی که آنجناب اتخاذ نموده اید باستحضار فرمانفرمای کل هندوستان رسانیده ازایشان خواستیم بعنوان نشانه‌ای ازعلائم دوستی ما نسبت بجنابعالی ، ماهیانه یکهزارروپیه درحق آنجناب منظور دارند . این مقرری تا وقتی که جنابعالی ازکمك بسفیرانگلیس درتهران نسبت بحفظ روابط دوستانهٔ ایران و انگلستان مضایقه ننموده اید مرتباً پرداخت خواهد شد »[2] .

مطالب این دو نامه آنقدر گویا وروشن است که جاسوسی وخیانت میرزا ابوالحسن دومین

۱ـ اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۱۱۸ ـ F . O . ۶۰
۲ـ ایضاً

فراماسون ایرانی را بکشورما وخدمات او را بدولت انگلستان مدلل و مسلم میسازد . نامه‌هائیکه بعداً نقل خواهد شد ، نشان میدهدکه جناب ایلچی کبیرمدت سی‌وپنجسال (به سفرای انگلیس درتهران همه نوع‌کمك وهمراهی میکرده) و هرگز از اوامر آنها سرپیچی نکرده است . درنتیجه هیچکدام از سفرای انگلیس در تهران مقرری او را قطع نکردند، زیرا اوغلام حلقه بگوش سفارت انگلیس درتهران بود ، نه خدمتگزار دربارشاه ایران.! پرداخت این مقرری ، به سرگوراوزلی فرصت داد تا هرعملی را که بنفع انگلستان بدآند ، با دست این وزیرخارجه و سیاستمدار متبحر انجام دهد. این دوماسون انگلیسی وایرانی بعدها سبب انعقاد دوپیمان ننگین (ترکمانچای ـگلستان) نیزشدند وبدین ترتیب روی همه برادران فراماسون خودرا سفیدکردند. اوزلی باوارد



میرزا ابوالحسن خان هنگام سفارت درلندن

کردن درباریان بحلقه فراماسونی ، تقریباً همه اطرافیان شاه ایران را ماسون کرد[۱].
این عملیات و اقدامات، نفوذاوزلی را در دربار ایران آنقدر توسعه داد که فتحعلیشاه آشکارا همه مسائل مورد نظروامور سیاسی‌را با اودرمیان‌مینهاد وصمیمیت فوق‌العاده‌ای بین اووپادشاه ودرباریان بوجودآمده بود[۲]

اوزلی فراماسون برای جداکردن قفقازاز ایران وتضعیف و متلاشی‌کردن ایران بزرگ و بخاطر اینکه برای همیشه یارای حمله به هند و کمك به آزادیخواهان و شورشیان هندی را ازایران سلب‌کرده باشد ، شاه ودرباریان را مجبور کرد تا با قبول قرارداد صلح باروسیه وانتزاع ۱۷ شهرقفقاز ازایران (که میرزا ابوالحسن خان آنرا امضاءکرد) هم روسیه را راضی‌کنند وهم بزرگترین وآبادترین استانهای شمالی کشور را ازایران جدا سازند . دراین نیرنگ فراماسونهای انگلیسی وایرانی همه درباریان وحتی شاه‌که تحت تأثیر(پول وپلتیك) قرارگرفته بود ، با انتزاع وجدائی ۱۷شهرقفقاز موافق بودند وتنها عباس میرزا نایب السلطنه دربرابر این اقدام مقاومت کرد که کسی اعتنائی بافکاروعقاید اونمود .

درآخرین شبیخونی نیز که قشون روس در روز ۳۱ اکتبر ۱۸۲۱ م (۲۳ محرم ۱۲۳۷ ه) به « اصلاندوز» زدند و نیروی عباس میرزا را عقب راندند (اوزلی وایلچی) دست داشتند. اعتمادالسلطنه درضمن وقایع سال۱۲۲۷ مینویسد (اوزلی باتفاق ایلچی به تبریزرفتند تا ترتیب بعضی قرارمدارها داده شود)[۳] .

بالاخره فعالیت این دوفراماسون سبب شدکه معاهده شوم‌گلستان در ۱۲۲۸ . ه (۱۸۱۳ . م) بین ایران و روس امضاء شود و میرزا ابوالحسن خان بدستور برادر فراماسونش قسمتی از خاك وطن ما را از ایران جداکرد . لردکرزن فراماسون که با کمك فراماسونهای ایرانی وفرانسوی وانگلیسی قسمتی از انقلاب مشروطیت ایران را

۱ـ ص ۳۲۸تاریخ شش‌جلدی‌گاولد انگلیسی چاپ ۱۸۸۷ « دردربار برادرانماسون خیلی زیادهستند » .

۲ـ منتظم ناصری‌وقایع سال ۱۲۲۷

۳ ـ ص ۱۱۱ جلد اول تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس محمود محمود

درروزهای واپسین پیروزی هدایت میکرد ، درباره حوادث این ایام مینویسد «دراین موقع سه نفرازمأمورین سیاسی انگلیس دخالت تامی درسیاست انگلیس نسبت بایران داشتند . یکی سرگوراوزلی، دیگری جیمزموریه و سومی جیمز فریزر میباشند»[۱] این فراماسون های انگلیسی آنقدر نسبت بایران وایرانی دشمنی داشتندکه افکارعامه‌مردم انگلیس و نظرامنای آن‌دولت را نسبت بایران مشوب و بی اعتبار کردند وهمین امرسبب شد تا بروسها آزادی عمل زیادی برای تجاوز بایران داده شود.

نتیجه عملیاتِ این دواستاد اعظم ماسونی‌گراند لژانگلند (اوزلی ـ ایلچی) آن شدکه سیاست انگلستان در۱۵ سال اول قرن نوزدهم وتا سال‌آخرسلطنت فتحعلیشاه به یك نوع سیاست بی اعتنائی تبدیل شده و روسها را در پیشروی وتجاوز بایران تشویق کند .

انگلیسها ایران را بکلی رها نمودند و با تحمیل قراردادهای ننگین‌گلستان و ترکمانچای این‌کشور را بلب پرتگاه زوال وفنا سوق دادند . از روزیکه فراماسونهای انگلیسی وایرانی،کشورما را بدایره سیاست اروپائی کشانیدند دولت و ملت ایران تا مدتهای مدید روی خوشی وراحتی ندید وهمیشه ومدام برای ایران‌گرفتاریهائی ایجاد میشد .

دانشمندمحترم محمود محمود، ایران‌آنزمان را بمزرعه‌ای‌که‌ملخ پرآفتی بدان هجوم‌کرده باشد تشبیه‌کرده ومینویسد : « ...گوئی ملخ پرآفتی در مزرعه هستی ایران تخم فتنه وفسادریخته‌که هرآن در حال رشد و نمواست و سرانجام آن نیز برای ایران بسیار وخیم وخطرناك باشد . با اینکه بعدها درایران سرپرستان مطلع وجدی ودلسوز پیدا شدند، ولی نه‌کوشش و نه‌فداکاری‌آنها هیچیك دربرانداختن ریشه این تخم فتنه وفساد موثر نگشت ...»[۲] .

میرزا ابوالحسن خان پس از مراجعت بایران ، علاوه برمأموریت هائی که طی

۱ـ ص ۲ جلد اول جهانگردی درایران ترجمه جواهر کلام

۲ـ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس جلد ۲

آن عقد قرار دادهای گلستان وترکمانچای را با یران تحمیل کرد ، یکبار نیز در ۱۲۲۸. هـ ـ (۱۸۱۳ ـ م) بعنوان سفیرفوق العاده به پطرز بورگ رفت ونسخ عهدنامه گلستان را مبادله کرد . میرزا ابوالحسن خان سال بعد برای دومین بار مأمور لندن شد و پس از سهسال در ۱۲۳۵ . هـ ـ (۱۸۱۹ .م) بطهران مراجعت نمود .

در ۱۲۳۹ . هـ (۱۸۲۳ . م) فتحعلیشاه اورا بعنوان وزیرخارجه انتخاب کرد.وی تا سال ۱۲۵۰ . هـ (۱۸۳۴ . م)که فتحعلیشاه درگذشت ، دراین سمت باقی بود . پس از فوت شاه چون از علیشاه ظل السلطان برای رسیدن بمقام سلطنت طرفداری میکرد ، همینکه محمد شاه بتخت سلطنت نشست و میرزا ابوالقاسم قائمقام بصدارت رسید ، میرزا دراثر وحشتی که ازصدراعظم داشت بحضرت عبدالعظیم پناه برد وتا قائمقام زنده بود جرأت نکرد ازبست بیرون آید .

پس از قائم‌مقام حاجی میرزاآغاسی صدراعظم شد . اوبمیرزا تأمین داد و او را (ایشك آقاسی باشی) کرد . در سال ۱۲۵۴ . هـ (۱۸۳۸ . م) حاجی میرزا ابوالحسن خان باردیگر وزیرامورخارجه شد وتا ۱۲۶۲ . هـ (۱۸۴۵ . م)که مرگ طومارزندگی ننگبارش را درهم نوردید دراین سمت باقی بود .

درمدت سی وپنجسالی که میرزا ابوالحسن خان یکه تازمیدان سیاست وعامل اجرای نظرات انگلیس درایران وحقوق بگیرآنها بود ، تحریکات همه جانبه انگلیسها علیه ایران ادامه داشت . دراغتشاشات وفتنه‌های مختلفی که بمرور در ایران علیه نفوذ واقتدار ومرکزیت ایران وعلیه مذهب سکنه این کشور وبرای از بین بردن مرکز ثقل مملکت روی میداد ، عموماً دست انگلیسها وعمال مخفی و برادران فراماسون وغلامان حلقه بگوش آنها دیده میشود . در فتنه اسماعیلیه یزد ، فتنه تراکمه ، فتنه امراء خراسان ، فتنه افغانستان ، فتنه ازبك‌ها، انگلیسها دست داشتند . وقتی خطر ناپلئون ازسر انگلیس رفع شد وایران ضعیف گشت وسرحدات هندوستان ازتجاوزمحفوظ ماند، بنا به پیشنهاد سرگوراوزلی قرارشد ایران و عمال جیره خوارشان را دراین کشور رها کنندومردم رادرحال بربریت باقی بگذارند . میرزا ابوالحسن خان که دوسال قبل از

مرگش متوجه سیاست جدید انگلیس شده بود ، برای اینکه مقرری ماهی یکهزار روپیه‌اش که ازسال۱۲۲۵ . ه (۱۸۱۰ . م) برقرارشده بود ، قطع نشود، ازاولیاء دولت انگلیس خواست تا مقرری مذکور را پس از مرگش به پسرش بپردازند . ولی لرد ــ پالمرستون وزیرخارجه وقت انگلیس که دیگر بوجود اواحتیاجی نداشت، لزومی برای قبول این تقاضا نمی‌دید . مکاتباتی که دراین باره صورت‌گرفته بسیارجالب و خواندنی است که فقط دوفقره ازآنها را نقل میکنم :

اداره سیاسی حکومت بمبئی در تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۸۴۸ نامه ذیل را بهیأت مدیره‌کمپانی هند شرقی درلندن فرستاده است :

« .. بدینوسیله باستحضار میرساند ــ میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه ایران در۴ اوت ۱۸۴۶ درگذشت . ازسال ۱۸۱۰ برای خاطرخدمات سیاسی او ، ماهی یك ــ هزارروپیه ازطرف کمپانی بوی داده میشد . در ۱۸۴۳ وزیرخارجه ایران تقاضا نمود پس ازمرگ اونصف مقرری مزبور را همچنان به پسرش بدهند . تقاضای وی برای مطالعه بهیأت مدیره‌کمپانی ارجاع شده است .

جوابی‌که بتاریخ۱۳مه رسیده حاکی ازاین است‌که موضوع تقاضای وزیرایران دروزارت خارجه انگلستان‌که مسائل مربوط بایران حالا منحصراً با آنجاست ، تحت مطالعه میباشد .

نظر باینکه میرزا ابوالحسن خان درچهارم اوت فوت‌کرده و مقرری او تا آخر همان ماه پرداخت شده وازطرفی هنوزتصمیم قطعی وزارت خارجه نرسیده دستور داده شد حقوقی درباره بازماندگان متوفی پرداخت نشود »[1] .

پس از وصول این نامه به لندن مدتها بین وزارت خارجه و حکومت هندوستان مکاتبه‌شدودرباره‌پرداخت۴۲۰هزارروپیه‌ای‌که درمدت۳۵سال بوزیرخارجه‌ایران‌حقوق ومقرری پرداخت شده بود وهمچنین نتایجی‌که از پرداخت این پول بنفع هندوستان و

۱ــ اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۱۱۸ ــ ۶۰ . F . O

علیه ایران صورت گرفته بود ، مطالعات وتجزیه وتحلیل‌هائی صورت‌گرفت و سرانجام مقررشدکه بتقاضای پرداخت مقرری به پسروزیرخارجه‌ایران ترتیب‌اثری داده‌نشود . زیرا پرداخت رشوه مذکور برای این بود که وزیر خارجه ایران همه اطلاعات مورد لزوم را دربارهٔ دربار ودولت ووزارت خارجه‌ایران دراختیار دولت انگلیس‌می‌گذاشت وهمه دستورات واوامرصادره ازلندن ودهلی‌را اطاعت می‌کرد . ولی پس ازمرگ میرزا چون می‌بایستی مقرری به‌وزیرخارجه جدید پرداخت شود وازطرفی فرزند میرزا شغل حساسی در دستگاه حاکمه ایران نداشت ، لذا این جواب در تاریخ ۲۷ مارس ۱۸۴۸ از وزارت خارجه انگلیس بحکومت هندوستان واداره سیاسی هند نوشته شد :

«نامه مورخ ۱۸ مارس ضمیمه نامه حکومت بمبئی درباب منظور داشتن نصف مقرری میرزا ابوالحسن‌خان درباره فرزندش باطلاع لردپالمرستون رسید ، بدین‌وسیله برای استحضار وزیر هندوستان اشعار می‌شود . لرد معظم دلیلی نمی‌بیند که قسمتی از مقرری مزبور به پسرمیرزا ابوالحسن‌خان داده شود . بعلاوه لرد پالمرستون تصور می‌نماید اگر قرار شود این نوع مواجب‌ها ارثی بشود مورد ایراد زیاد واقع خواهد شد»[1]

وبدین‌ترتیب زندگی‌خفت‌آور وسراسر ننگ و رسوائی‌اولین‌حقوق‌بگیرانگلیس درایران و دومین فراماسون ایران‌که خیانت‌ها و جاسوسی‌های متعدد او علیه کشورش وبنفع انگلستان‌لطمات جبران ناپذیری برمملکت ما ومردم‌نجیب وزحمتکش‌آن‌وارد آورد بپایان میرسد، ولی‌دفترخیانتها وجاسوسیها درهمین‌جا بسته نمی‌شود و درفصلهای آینده بانمونه‌های دیگر ازاین‌سرسپردگان حقوق‌بگیرآشنا خواهیم شد .

اظهار نظر ارباب

اکنون‌که‌اسناد خیانت وهمکاریهای این‌سرسپرده بزرگ بریتانیا را بیان‌کردیم، بدنیست قسمتی از نظرات‌جیمزفرزر[2] راکه‌یکی از اربابان متعصب میرزا است وهمه‌جا از این خادم با تنفر یاد

---

۱ ــ اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۱۴۲ــ۶۰ .

۲ ــ James Fraser .

می‌کند ، نقل کنیم .[۱]

« ... میرزا ابوالحسن‌خان از اعقاب خاندانی منحط و پوسیده است که گاهی ساکن شیراز وزمانی مقیم اصفهان بوده‌اند . درجوانی وضع معیشت ونحوه شغل او بسیار پست بود ، یعنی بطوری‌که معروف است خانواده‌اش اورا درعنفوان شباب که بچهٔ خوشگلی بوده است کاملا بحال‌خود رها کرده بوده‌اند ومشتریان حسن‌وی در آن ایام بیشتر بزرگان شهر بوده‌اند که ابوالحسن حتی گاهی درلباس و آرایش دخترها برای آنها می‌رقصیده است .

این مرد پس ازمدتی حرفهٔ رقاصی‌را رهاکرده واردکسب و تجارت شد و دراین پیشه موفقیتی بهم رساند و به تدریج مقام واهمیتش بدرجه‌ای رسید که موقعی که شاه دنبال‌کسی میگشت‌که اورا برای سفارت وایلچی‌گری به‌انگلستان بفرستد واین‌مأموریت ازآنجاکه مقصد نهائی‌آن ، دربار یك پادشاه کافر خارجی‌بود درنظر امرا ورجال‌محترم ایران چنان ناخوش‌آیند وحتی‌خوفناك جلوه می‌کردکه هیچکدام ازآنها حاضر بقبول آن نمی‌شدند ـ پیشنهاد این مأموریت را به‌ابوالحسن‌خان کردند و او با درنظر گرفتن سودکلانی که ازاین رهگذر انتظار داشت فوراًآن را پذیرفت . معلوماتی‌که این‌شخص پس‌ازاین سفر دربارهٔ ملل خارجی وزبان و رسوم وآداب آنهاکسب کرد اضافه براکراه رجال نامی‌کشور ازپذیرفتن اینگونه مأموریتها باعث شدکه درآتیه هروقت شاه ایران به فرستادن سفیری به فرنگستان نیازمند گردد دوباره به سراغ ابوالحسن‌خان برود و به همین دلیل از وجود وی تا کنون بارها برای انجام مأموریت‌های خارجی استفاده شده است .

درمیان رجال عالی‌رتبهٔ درباری‌کسی بی‌شأن‌تر ونامحترم‌تر ازمیرزا ابوالحسن‌خان وجود ندارد، و باید گفت که انصافاً کسی هم سزاوارتر از او برای این بی شأنی

۱ـ انتشار نوشته فریزر رامرحوم محقق‌ارزنده دکترمحمدجواد شیخ‌الاسلامی مدیونیم که در شماره ۴ سال ۱۰ مجله راهنمای کتاب مقاله (چادلز و . میلرد) را از مجله هنری آپولو بفارسی ترجمه‌کرده‌اند. دراین مقاله‌پنج‌تصویر ازمیرزا ابوالحسن نیزبرای نخستین بار درمطبوعات ایران چاپ ومنتشر نموده‌اند .

نمی‌توان پیدا کرد .

این مرد در تمام کارها و معاملاتی که با مردم انجام می‌دهد به‌قدری پست و نادرست است که هیچیك از هموطنانش تا آنجاکه بتواند به وی نزدیك نمی‌شود و از معامله و معاشرت با او اجتناب می‌ورزد .

تقلبش چنان ضرب‌المثل است که کسی کلمه‌ای از حرفهایش را باور نمی‌کند . اخلاق رذل وعادات فسق‌آمیز ایام‌جوانی‌را حتی‌امروز هم که به نیمهٔ راه حیات رسیده است‌کماکان یعنی‌تاآن درجه حفظ‌کرده که چون نام این‌شخص برده می‌شود تمام‌رجال محترم درباری باتحقیر واشمئزاز ازاو یاد می‌کنند. وتنها همین خصال وصفات وی‌نیست که این‌قدر سست و لکه‌دار است ، بلکه‌آداب وحرکاتش نیز دست‌کمی ازصفاتش ندارد درست است‌که ظاهری حق‌بجانب دارد وآن خنده‌هائی‌که هرگز ازلبانش دور نمی‌شود، اورا درنظر شخصی‌که از باطنش بی‌خبراست مردی خوش‌مشرب نشان می‌دهد . ولی‌تمام این‌افسونها‌که‌درمعاشرت به‌کارمی‌برد فقط‌درموردکسانی‌است‌که‌تصمیم‌داردآنها را اغفال و نسبت بخود معتقدکند . اما طرز تملق و خوش‌آیندگوئی اوخشن‌است‌که هیچ‌راه ورسم آن‌را هم رعایت نمیکند .

بی‌اطلاعی‌این‌مرد ازخبرهائی‌که مربوط به‌کشورخوداوست، بخصوص‌ازتشریفات والزامات شغلی‌که به عهده‌اش محول شده ، حقیقتاً عجیب وحیرت‌انگیزاست و بهمین دلیل نمی‌شود فهمیدکه چطور شدکه این‌شخص بااین عادات و خصوصیاتی که داشت تا این‌اندازه در اروپا مخصوصاً درانگلستان، شهرت یافت واین‌همه مردم‌را مفتون وشیفته خود ساخت ، زیرا درکشور خودش به عقیدهٔ تمام آنهائی کـه او را دیده‌اند یك صفت خوب وقابل ستایش در وجودش پیدا نمی‌شود . مکالمات او همیشه ممکن است طوری خشن واشمئزازآور باشدکه برای جنس لطیف اروپائی گفتگوکردن یاتماس گرفتن با او خطرناك گردد . لااقل این نکته مسلم‌است‌که این مرد محبت‌ها و تراکت‌هائی راکه درانگلستان نسبت به وی ابراز شده بود به بدترین وجهی که قابل تصوراست جبران کرد ...»

در نوشته فریزر نسبت بمیرزا ابوالحسن عناد و تنفر فراوانی مشاهده می‌شود که با آنچه دیگر نویسندگان و دیپلماتهای انگلیسی درباره‌اش می نویسند متضاد می باشد. مثلا وقتی درباره مقرری گرفتن میرزا بحث میکند می نویسد «...گرچه ابوالحسن خان در گذشته برای مدت زیادی مقرری کلانی ازخزانه انگلستان دریافت می کرد، وتصور می‌کنم هنوز هم دریافت می‌دارد، وصندوق اثاثیه‌اش موقع بازگشت بایران از تحفه‌ها واشیای گرانبها که انگلیسی‌ها بهاو داده بودند پربود، مع‌الوصف، اکنون که پایش به ایران رسیده است سرهر فرصتی که پیش بیاید بامنافع کشور ما مخالفت می‌ورزد و نام انگلیسی‌ها را باتحقیر وتمسخر پیش‌هموطنانش می برد ...»

این اظهارنظر جیمزفریزر باآنچه دراسناد وزارت خارجه انگلستان ونامه‌های متبادل فوق‌الذکر نوشته‌شده مغایرت دارد. سرگور اوزلی خدمات میرزا ابوالحسن را به توسعه واتحاد انگلستان ستایش می‌کند[1]. بعلاوه درنامه دیگری‌که اوزلی به «ویلیام استیل» می‌نویسد، پرداخت مقرری‌را مشروط براین‌میداندکه اگر «رفتار میرزا مخالف انتظار» باشد، بلافاصله سفیر حق خواهد داشت مقرری پرداختی را قطع کند. اگر میرزا ابوالحسن بنا بادعای فریزر با منافع انگلستان مخالفت می‌نمود، یقیناً سفیر انگلیس حقوق ماهانه اورا قطع‌می‌کرد. درحالی‌که فریزر مینویسد «مقرری هنوز هم پرداخت میشود» بنابراین ادعای او بااسناد موجود دربایگانی انگلستان وفق نمی‌دهد و صحیح بنظر نمیرسد.

آنچه‌کەسبب شده فریزرعلیه‌خدمتگذار صدیق ووفادارانگلستان

عشقبازی‌خان‌ایلچی نظراتی‌ابرازدارد، اطلاع‌ازعشقبازی‌ها وهوسرانیهای سفیراعزامی فتحعلیشاه‌بابانوان‌عالیمقام وصاحب‌نام‌وعنوان پایتخت بریتانیاست

میرزاابوالحسن‌خان خوددرسفرنامه‌اش «حیرت‌السفراء»شرحی دربارەعشق وعلاقه‌اش به دختر لرد «کاستلری» می‌نویسد. بدنبال اعترافی‌که میرزا می‌کند، جیمزفریزردراین‌باره اورابیاد انتقادگرفته دربارەاش چنین‌می‌نویسد: «اوموقعی‌که بەانگلستان‌آمد مقداری

۱ـ نامه ۱۰ ژوئیه۱۸۱۰

شال‌های زربفت وطاقه‌های ترمه باخود همراه‌آورده بودکه حالا درایران پیوسته تفاخر می‌کند ومی‌گویدکه باهدیه‌کردن آنها بهزنان متشخص ودرجه اول انگلستان ازوصال آنها بهره‌مندگردیده است . ازاین‌هم پافراتر می‌گذارد و شریفه‌های انگلیسی‌راکه بنا به‌ادعای خودش با آنها سر وسر عاشقانه داشته است ـ دوشس‌ها وکنتس‌ها و جزآنان ـ همه را آشکارا بااسم ورسم وعنوان نام می‌برد .

اضافه براین عده ، شمارهٔ کثیری از زنهای غیر اشرافی انگلستان راکه با آنها آشنا بوده است نام می‌برد ونامه‌هائی راکه این‌خانم‌ها برایش نوشته‌اند ، در ضیافتهای عمومی پیش‌هموطنانش می‌خواند تا بدینوسیله صحت اظهارات خود را با دلیل ومدرك مسجل سازد ، واگر شنوندگان او گفته‌هایش را باورنمی‌کنند بیشتر ازلحاظ معروفیتی است که این‌مرد به دروغ گوئی و غلو در تظاهرات بی‌اساس دارد وگرنه طومار عصمت هموطنان لطیف ما در انگلستان بدبختانه آنچنان منزه نیست که این‌گونه اتهامات را خود بخود نقض‌کند .

نیزاین مرد عکس‌مینیاتور یك بانوی انگلیسی‌را ـ که متأسفم بگویم از بانوان بسیارمحترم ووالاتبار انگلستان‌است ـ درمحافل انس‌وعشرت خود بهرمحرم ونامحرمی نشان می‌دهدکه سهل است نام اورا هم فاش می‌سازد . این‌مینیاتور را حتی به‌فتحعلیشاه هم نشان داده ومدعی شده‌است‌که صاحبهٔ والاتبارآن ازمترس‌های وی درانگلستان بوده است . امیدوارم که کارهای آمیخته به حق‌شناسی این‌مرد و تلافی ناجوانمردانه‌ای که او از لطف و محبت خانم‌های کشور ما می‌کند ـ گرچه ایشان مسلماً از روی سادگی و غریب‌نوازی این‌همه لطف ومحبت بیك‌نفرخارجی‌نشان داده‌اند ـ برای همهٔ‌آنها درس عبرتی باشدکه درآتیه زیاد بابیگانگان‌گرم نگیرند واین‌نکته را همیشه بخاطرداشته باشندکه اینگونه‌الطاف ومحبت‌ها موقعی‌که نثاریك‌نفرخارجی که ازصفات وسیرحقیقی او بی‌خبرند بشود ممکن است بعنوان حربه‌ای برای لکه‌دارکردن نام نیك‌آنها به‌کار رود . درنظراین‌گونه بانوان والاتبارشایدکوچکترین‌اهمیتی نداشته باشدکه درکشوری دور دست مثل ایران‌که سکنه‌آن متمدن نیستند مردم چگونه دربارهٔ‌آنها فکرمیکنند

اما این گروه بی‌اعتنا باید درنظر داشته باشندکه اینگونه حرفهای وهن‌آمیز موقعی‌که در حضور هموطنان معدودشان که وزش باد تقدیر آنها را بهمین کشورها افکنده است مطرح می‌شود تا چه اندازه اسباب خجلت و ناراحتی آنها می‌گردد ، زیرا بگوش خود می‌شنوندکه پشت سر باتوان والاتبار انگلیسی ،که مردم عادی این‌همه شیفتهٔ مصاحبت آنها هستند ، اینگونه حرفها زده می‌شود . »

۳

میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام

صدراعظمی که از انگلیسها رشوه نگرفت تا سرانجام او را کشتند

می‌گویند: تاریخ زمین باروری است که درآن هیچ تخمی اعم از مرغوب یا نامرغوب بهعدر نمیرود ... آینه عبرتی‌است‌که خوبیها و بدیهارا یکسان منعکس می‌کند ودر معرض قضاوت و دیدگاه نسلهای بعد قرار می‌دهد . همانطورکه صفحات ننگین زندگی مردی چون نخستین قهرمان کتاب مارا در بردارد ، حاوی اوراق زرین دیگری نیزهست که درآنها از سیمای درخشان مردمی سخن می‌گویدکه در راه راستی وحقیقت گام برداشتند ودر این‌راه حتی از بذل جان خویش دریغ نورزیدند، سیماهای قهرمانی‌که‌آدمی با مشاهده آنها در صفحات تاریخ میهن خویش بی‌اختیار احساس غرور و افتخار می‌کند ... و این بخش‌ازکتاب ما بسرگذشت یکی ازهمین‌چهره‌های درخشان اختصاص یافته است .



وزرای مختار انگلیس درتهران درمدت سی‌وپنج سالی‌که میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی‌وزیرخارجه بود، بادادن ماهی یکهزار روپیه مقرری باو،آنچه راکه میخواستند

انجام دادند . ولی همینکه نوبت صدارت بمیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام رسید ، ناگهان در مقابل مردی قرار گرفتند که نتوانستند با «پول» و «زور» او را بخرند و مطیع و منقاد خود سازند .

از روزگاری کـه مرحوم قائم‌مقام در تبریز پیشکار عباس میرزا ولیعهد بود ، انگلیسها سعی‌داشتند اورا با پرداخت پول و هدایای گوناگون مطیع خود کنند ، ولی قائم‌مقام هیچگاه حاضر بقبول رشوه وهدیه انگلیسها نشد .

نخستین گزارشی که ازسرسختی میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به وزارت امور خارجه بریتانیا رسیده از طرف «جیمزموریه» دشمن ایران و ایرانی نویسنده کتابهای معروف حاجی باباست که دربخش پیشین بدواشاره شدواجمالا معرفی‌اش‌کردیم .

جیمزموریه درگزارشی که درباره عباس میرزاولیعهد وپیشکاراوقائم‌مقام به وزیر خارجه انگلیس مینویسد با نفرت و عصبانیت از او یاد میکند وبعلت آنکـه هدایای امپراطوری بریتانیا را نپذیرفته است ، اورا مردی خود خواه و دشمن انگلیس معرفی مینماید .

جیمزموریه درگزارش خود مینویسد :

« ازجمله هدایائی که برای درباریان وصاحبان مقام در تبریز برده بودم ، چند هدیه ارزنده نیز برای قائم‌مقام پیشکار عباس میرزا ولیعهد ایران بردم . هدایا را در حالیکه نوکرانم حمل میکردند ، بخانه میرزا بردم . اوپس ازدیدن هدایا وتعریف و تمجید فراوانی که ازآنها کردگفت :

« من ازشما خواهش میکنم صمیمانه ترین تشکراتم را بمناسبت ارسال این‌همه هدایای گرانبها وپرارزش قبول‌کنید و از دولت متبوع خودتان بخاطر اینکه مرا مورد لطف قرار داده‌اند تشکر نمائید لیکن میخواهم از شما خواهش کنم که این هدایای گرانبها را به خود عباس میرزا تقدیم‌کنید تا نتیجتاً نسبت بشما نظر مساعدتری داشته باشد » .

جیمزموریه اضافه میکند : « هر چه بیشتراصرارکردم ، انکار او شدیدترشد تا

جائی‌که با عصبانیت خانه اورا ترك‌کردم » .

علاوه برجیمزموریه ، « سرجان‌کمبل » وزیر مختار انگلیس در ایران نیز در گزارشی‌که برای وزیرخارجه انگلیس فرستاده است در باره عدم قبول رشوه و پول از طرف قائم‌مقام مینویسد « ... یکنفردر ایران هست‌که باپول نمیشود اورا خرید وآن قائم‌مقام است . »[1]

سرجان کمبل در جای دیگری از خاطراتش که برای حکومت هند فرستاده و نسخه‌ای ازآنرا نیز بوزارت خارجه انگلیس ارسال داشته است ، درباره قائم‌مقام چنین مینویسد :

« ... به سفیرروس‌گفتم: ازمدتها پیش به استعداد وفراست قائم‌مقام احترام زیاد داشتم . وانتصاب اورا به صدارت‌آنقدرضروری میدانستم وبدان معتقد بودم‌که موضوع را درصحبت با شاه عنوان‌کردم ودیدم عقیده ونیت اعلیحضرت محمد شاه نیز بامن یکی است ... » ولی همین وزیرمختار وقتی قائم‌مقام بصدارت رسید وداتست‌که نمیتواند مثل اسلافش اورا هم با پول وهدیه ومقام ونشان بخرد ، درصدد عزل اوبرآمد . درآن ایام محمد شاه ضعیف النفس بر تخت سلطنت ایران تکیه‌زده بود و سفارت انگلیس در تهران دردستگاه دربار ودولت ، سازمان جاسوسی وسیعی داشت . بطوری که حتی از ساعات خواب واستراحت وتمامی اعمال ورفتار درباریان‌آگاه بود . ومتأسفانه اکثریت ملازمان وندیمان محمد شاه جیره خواروزیرمختار انگلیس بودند .

سرجان‌کمبل برای اینکه محمد شاه متلون المزاج وزود باور را علیه قائم‌مقام بشوراند یکی ازعوامل وحقوق بگیران سفارت دستورداد تا باشاه علیه قائم‌مقام‌صحبت کند واورا عامل روس وبرهم زدن اساس سلطنت اومعرفی‌کند . سرجان‌کمبل در ضمن واقعه روز ۱۲ مه ۱۸۳۵ درباره اقدام خود چنین مینویسد :

« امروز یکی ازدرباریان شاه فرصت یافت که نظرمرا در بارهٔ سازشی که می‌ــ گویند میان قائم‌مقام وروسها وجود دارد ، درخلوت به گوش اعلیحضرت برساند. و نیز

---

[1] ــ اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد ۳۵ ــ ۶۰ گزارش مورخ ۶دسامبر ۱۸۳۴.

شاه را ازنظرات من مطلع سازدکه قصد قائم‌مقام این است که با استفاده از نفوذ روسیه تمام قدرت صدارت را دردست خود وخویشاوندان متمرکز سازد . اما شاه ازشنیدن آن بسیارمتغیرشد وگفت به هیچکس اجازه نخواهد داد درانتخاب وزرایش دخالت کند و هرآینه دید قائم‌مقام چنین نیرنگی در سردارد به همان آسانی که این گلها را در باغ



میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام که بدستورسفیرانگلیس کشته شد

می‌چینند ،[۱] اورا نیز معدوم خواهد ساخت . »

درحالیکه عباس میرزا نایب السلطنه و میرزا ابوالقاسم فراهانی (قائم مقام) بنا بتجربه ودوراندیشی که داشتند با تعیین مأموران سیاسی انگلیس از جانب حکومت هندوستان در ایران مخالفت میکردند اینگونه مأموران را نمایندگان وزارت مستعمرات ودارای افکار مستعمراتی میدانستند وشاید به همین سبب بودکه قائم‌مقام تا روزی‌که از صدارت معزول شد اصرار داشت‌که نماینده اعزامی انگلیس با یران از لندن اعزام گردد و با سرجان کمبل کاپیتان ارتش انگلیس‌که از حکومت هند اعزام شده بود مخالفت میورزید بطوری‌که چندین باربین او و کمبل مشاجره درگرفت وحتی یکبار نیز قائم‌مقام اورا تهدیدکردکه ازرفتارش بدولت انگلیس شکایت خواهدکرد .

سرجان کمبل وقتی دید که نمیتواند این صدراعظم شرافتمند را مطیع خود و حقوق بگیرانگلستان سازد درروز ۱۶ ماه مه ۱۸۳۵ با اوملاقات کرد ودر گزارشی که متعاقب این ملاقات بدولت انگلیس وحکومت هندوستان داد نوشت « باوگفتم : ازبس که خواهش والتماس کردم وبه فرجام کار تهدیدت نمودم ، خسته شده‌ام . دیگرچیزی نمی توانم بگویم اما قلب من برای نیکبختی شاه و مملکت می‌سوزد » جان کمبل در دنباله این‌عقیده خود مینویسد: «احساسات عموم به اندازه‌ای علیه‌قائم مقام برانگیخته شده‌که هرکس ودرهرکجاکه باشد ، میگوید « من آرزوی‌کشتن اورا دارم ... » .

آنگاه سرجان‌کمبل بطورضمنی بوزارت خارجه انگلیس وحکومت هندوستان اطلاع دادکه قصد نابودکردن قائمقام را دارد . برای‌آنکه نیت شوم خود را عملی‌کند بودجه‌ای برای برانگیختن مردم علیه قائمقام تعیین‌کرد ، و ازوزارت خارجه انگلیس دراین باره‌کسب تکلیف نموده وبودجه پیشنهادی را خواست ودرضمن نوشت : «برای برانگیختن مردم وخرج کردن پول بین علماء و ملاها مبلغی در حدود ۵۰۰ لیره لازم دارم امام جمعه بمن قول داده است که این پول را در موقع مناسب و بطور صحیح خرج کند . از بودجه حکومت هندوستان مبلغی خرج کرده‌ام . اجازه میخواهم آنچه را

۱ـ دراین هنگام شاه چند گل را از بوته‌ای‌کنده وباخشونت بگوشه‌ای پرتاب‌کرد .

که لازم دارم ازاین محل برداشت کنم و بمصرف امورمری برسانم . »

بالاخره دولت انگلیس بودجه و پول مورد نیاز را در اختیار وزیر مختار خود گذارد واوپس ازاینکه پولهای رسیده را بموقع وصحیح خرج کرد طی گزارش مورخ ۷ ژوئن ۱۸۳۵ خود بدولت انگلیس چنین نوشت :

« ... احساسات مردم علیه قائم مقام روز بروز شدیدتر می‌شود در ظرف ده روز اخیرچند نفر ازملایان بالای منبرعلیه او به درشتی سخن گفته‌اند وهر کجا نام اووعمالش برده میشود ، توأم با دشنام است . در اینکه افکار آتی قائم مقام چیست ؟ هیچکس نمی‌تواند حدس بزند اما اودر بیست وچهار ساعت اخیربرعده کاردشاهی افزوده و این کاروسترسی مردم را به شاه ورسانیدن شکایتهای آنان را به مقام سلطنت مشکلتر ساخته است ...»

وزیر مختار انگلیس از اینکه نتوانسته بود جاسوسان و عوامل حقوق بگیر سفارت را نزدمحمد شاه بفرستد وشاه را علیه صدراعظم برانگیزد ، نگران و مضطرب است وازاینکه شاه تصمیم فوری نمیگیرد وحشت دارد .

درگزارش مورخ ۷ ژوئن ۱۸۳۵ خود اضافه می‌کند :

« ... این خود باعث شگفتی است که هر کوششی برای آگاهانیدن شاه از وضع امور وهشیار کردن او به کاررفته ، تاکنون به جائی نرسیده است وشاید شاه واقعاً ملتفت نیست که باید کاری بکند و با اراده وتصمیم راسختری اوضاع فعلی را درمان بخشد .

شاه درجواب تعریض وسخنان ناصحان محرم‌اش (یعنی جاسوسان وزیرمختار) پیوسته می‌گوید : «همه چیزرا می‌دانم وبه‌آنچه می‌گذرد واقف هستم ،کمی صبر کنید» حرف شاه این معنی را میدهدکه اومصمم شده ، ولی درانتظار موقع مناسب است .

اما این نکته برهر ناظر عادی روشن است که هر دقیقه‌ای بگذرد چاره جوئی دشوارترمی‌گردد ...»

سرانجام آنچه‌که کمپل آرزو میکرد ، بحقیقت پیوست . جاسوسان انگلستان شهرت دادندکه قائم‌مقام درروز ۱۹ ژوئن قصد داشته استمحمد شاه را بکشدودیگری

را به تخت‌سلطنت بنشاند. در نتیجه این‌شهرت، شاه قائم‌مقام‌را معزول کرد وسرجان‌کمبل درگزارش روز ۲۱ ژوئن ۱۸۳۵ راجع باین حادثه‌نوشت :

« بامداد امروزسوار اسب شده ، به شهررفتم . در راه کسی را دیدم که فرستاده بودند مراازدستگیری قائم‌مقام وپسران واعوان اوکه بامراعلیحضرت صورت‌گرفته‌بود، آگاه گرداند . یکسره بکاخ سلطنتی رفتم ، ولی بملاقات شاه کامیاب نشدم چه با مستوفیان ومنشیان دربارخلوت‌کرده بود . سواره ازوسط شهرگذشتم ، خیابانها رابیشتر ازآنچه تا حال دیده بودم ، جمعیت فراگرفته بود . هرکس دوستی را میدید به عنوان ابرازمسرت وتهنیت ــ به عادت ایرانیان ــ اورا درآغوش میگرفت . شنیدم‌که مساجد نیزپراز جمعیت‌است ومردم به دعاگوئی اعلیحضرت مشغولندکه آنها را ازچنین طاعونی نجات بخشید . چون بسفارتخانه رسیدم دیدم چندین نفرانتظار بازگشت مرا دارند تا مبارکباد وتهنیت‌گویند . ازآن جمله بودند بعضی ازخویشاوندان شاه ، رئیس دیوان‌ــ خانه (میرزا ابوالحسن خان ایلچی‌که اورا دربخش پیش شناختیم) وچند تن از ریش سفیدان شهر. احساسات‌آنان چنان بود که همگی تمنی داشتند از اعلیحضرت استدعا کنم هرآینه این شهرت راست باشد ولی قائم‌مقام هنوزمعدوم نشده باشد او را بکشند وجسدش را درمیدان عمومی آویزان‌کنند ، چه اوبقدری‌آدم بزه‌کاری است‌که اگرزنده بماند همه‌کس‌را خواهد فریفت وازنوزمام قدرت را بدست خواهدگرفت »

این گزارش عبرت انگیزورسواکننده را قیاس‌کنید ، با مطالبی‌که همین دولت و دستگاه درباره نخستین حقوق بگیرخودشان وقهرمان اول‌کتاب مامنتشرساختند.دیدیم که چگونه با عنوان رسمی « عالیجناب » از این نوکر سر سپرده و بی شخصیت تجلیل میکردند واینك در باره مردی که تنها گناهش میهن پرستی وخود داری از نوکری و خدمت باجانب است ، نحوه قضاوتشان چگونه است ؟ !

جالبترین گزارش سرجان‌کمبل به‌تاریخ۲۲ ژوئن ۱۸۳۵ ارسال‌شدکه‌درآن نوشته بود « امروز عصرشخصی ازجانب امام جمعه بدیدنم‌آمد تا دستگیری قائم مقام را بمن تبریك‌گوید ، وهمچنین مراتب شادمانی و خرسندی امام جمعه و تمام طبقات مردم را

ابراز دارد ، این اشخاص همگی معتقدندکه براثر کوشش های من بود که خوشبختانه توانستند ازاین آفت بدترازطاعون رهائی یابند . چندین نفر دیگر نیز آمدند و همین سخنان راتکرارکردند . ضمناً امام جمعه وشاهزاده امام وردی میرزا ابرازعلاقه‌نمودند که من بدیدن ایشان بروم »

درآن زمان میرمحمد مهدی امام جمعه تهران بوده است . سرجان کمبل با پرداخت مبالغی‌پول بنوکران وجیره بگیران خویش دردربار ودولت وهمچنین باتقسیم پول بین ملایان وارباب عمایم سرانجام موفق شده بود بزرگترین دشمن خودرا که گناه اوحفظ منافع ایران دربرابر خارجیان بود بقتل برساند . گناه بزرگ قائم مقام ازروزی شروع شدکه هدیه ارسالی پادشاه انگلستان را ازجیمز موریه و سپس حقوق و مقرری ماهانه‌ای راکه‌ازکمپانی‌هندشرقی وحکومت هندوستان برای‌خوداو ووزیران خارجه ایران درنظرگرفته بودند نپذیرفت :

ونتیجه‌این ایستادگی درمقابل انگلیسها وحفظ منافع‌ایران را، درروزآخرصفر ۱۲۵۱ـ یعنی شش‌روزبعد ازدستگیریش ـ دید ، جلادان محمد شاه او را خفه کردند تا سفیروقت انگلیس موفق شود خودرا بپادشاه قاجارنزدیک‌کند وقرارداد بازرگانی را که مثل قرارداد ترکمانچای ننگین بود بایران تحمیل نماید .

کمبل وزیر مختار انگلیس بدنبال اقداماتی که بوسیله میرزا علینقی فراهانی انجام‌گرفت وبعقد قرار داد انجامید درگزارش هایش ازاین « مأموریسری» بنام مستعار « خان » یاد میکند ، درباره انعقاد قرار داد بازرگانی ـ بلافاصله بعد از عزل و قتل قائم‌مقام چنین مینویسد : « ... روز۲۵ ژوئن ۱۸۳۵ به امرشاه ، رئیس تشریفات‌دربار ومنشی خاص قائممقام به ملاقات من‌آمدند ... خان گفت : حالا که قائم‌مقام از کار برکنارشده امید میرود موضوع مورد اختلاف حل بشود ، ونیزدربارهٔ عهد نامه سیاسی با من مذاکرهشود . ترجمه متن ماده اول را که می‌خواستم در عهدنامه گنجانیده شود عرضه‌کردم وتقاضانمودم‌آن رابه نظراعلیحضرت برسانند ... پیشنهاد نمودم‌اعلیحضرت سه چهارنفررا معین‌کنند تا دربارهٔ مواد قرارداد مشورت نمایند ... خان گفت در تمام

ایران‌کسی نیست‌که این مطلب را بفهمد و نمی‌خواهم شخص دیگری دراین کارشرکت جوید ، زیرا من ازکسانی هستم‌که خودرا وابسته به دولت انگلستان می‌دانم ، وبهاین مسئله ازنظردیگری نگاه میکنم ، حال آنکه دیگران مثل من فکر نمی‌کنند . من به دولت شما ارادت خاص دارم ... »

پس از عزل قائم‌مقام وزیر مختار انگلیس یکه تازمیدان سیاست ایران شد و فعالیت زیادی راآغازکرد . اودرخاطرات روز۱ ۲ ژوئن ۱۸۳۵ خود مینویسد :

« ... بعد ازظهرامروز باز به دربارَرفتم . پس ازسه ساعت صحبت با مأمورین درباری‌که تازه‌گماشته شده بودند ، به حضورشاه رسیدم . نخست ازاوضاع فارس‌صحبت کردم ، سپس موضوعی راکه تازه اتفاق افتاده بود به میان کشیدم . اعلیحضرت گفت : اتخاذ چنین تصمیمی ضرورت حتمی داشت . و نیز گفت آنچه من در ملاقات خصوصی سابق خود راجع به اوضاع اموروهیجان عمومی به عرض رسانده بودم، وتاآن وقت از آن بی‌اطلاع بود ، اکنون‌بروی مکشوف گردیده است وخود با تحقیقات شخصی‌دانسته است‌که‌آنچه گفته بودم از روی خلوص نیت و برای خاطر خود شاه و سعادت مملکت بوده است . همچنین شاه خواهش‌کرد مثل گذشته در عالم « دلسوزی » هیچ چیزی را دریغ ندارم واظهار امیدواری کردکه به توفیق الهی بعد از این جریان امور به نحو مطلوب و رضایت‌بخشی بگذرد . بعلاوه شاه خواست‌که دراوضاع واحوال‌کنونی نزدیك «درخانه»[1] ، باشم . ودرباره امور معوقه بین دو دولت چیزی به‌لندن ننویسم، زیرا میل دارد بیشتر خود را به انگلستان نزدیك کند . و نیز از مساعدتهای دولت انگلیس در برقراری نظم مملکت تشکر نمود . شاه همچنین‌گفت امید می‌رود بعد ازاین دلیلی بر شکوه وشکایت از به تعویق انداختن تقاضاهای من و یا بی‌اعتنائی نسبت باین تقاضاها پیش نیاید» .

کمبل‌که پس‌از این‌گفتگو زمینه را برای یکسره‌کردن تکلیف قائم‌مقام مناسب

۱ــ دراصل گزارش‌کلمه «درخانه» بحروف لاتین نوشته شده‌که بمعنی دربار ودستگاه حکومت به‌کار میرفته است .

میداند ، ازفرصت استفاده می‌کند . و در دنبالهٔ یادداشت‌های فوق می‌نویسد :

«به‌اعلیحضرت‌گفتم:اکنون‌دیگروجد و سروری‌که مردم درآغاز جلوس شاهنشاه به تخت سلطنت داشتند محسوس نیست . یك نکته است‌که مردم خیلی‌به‌آن‌علاقمندند وآن این است‌که می‌خواهند بدانند فرجام‌کار قائم‌مقام چیست ؟ آیا اوبکلی از کار و قدرت برکنار شده یانه؟ زیرا فراموش نمی‌کنندکه درزمان مرحوم عباس‌میرزا چندین بار قائم‌مقام معزول شد ، اما هربار باخدعه توانست زمام کار را ازنو به‌دست گیرد . و ازآنجاکه چنین خاطره‌ای هنوز باقی‌است ، می‌ترسم‌کسانی‌که اینك ازجانب‌اعلیحضرت به‌خدمت‌گماشته شده‌اند از بیم‌آنکه مبادا روزی قائم‌مقام باز به‌قدرت وحکومت‌برسد، درانجام امور مجاهدت نکنند . و البته اضافه کردم : اما تردید نیست که اکنون تمام طبقات ازاینکه ازدام قائم‌مقام خلاص‌شده‌اند دلشادند ، وبه‌اراده وعزم ثابت‌اعلیحضرت آفرین می‌خوانند و وظیفه خود می‌دانم به عرض برسانم که تمام امید مردم به شخص شاهنشاه است ، ومن بعنوان خیرخواه ایران صمیمانه آرزومندم که دیگر اعلیحضرت نگذارند زمام حکومت از دستشان خارج شود . ونظرم این است‌که درتعیین«پیشکار»[1] وصدراعظم‌شتاب نفرمایند، بلکه اموررا به دست مستوفیان ومنشیانی‌که هرکدام‌متصدی شعبه‌ای از امور باشند ، بسپارند . با این تدبیر هرکدام از آنان بردیگری هم‌چشمی ورقابت خواهدکرد واموری‌که براثر سستی قائم‌مقام تا به‌حال دربوتهٔ اجمال مانده‌است انجام خواهد پذیرفت .»

«اعلیحضرت‌گفت : عقیده من نیزهمین است وهمین شیوه‌را پیش‌خواهم‌گرفت... قائم‌مقام دیگرهرگز به قدرت نخواهد رسید ، برای همیشه ازغرور او خلاص شدیم و دیگر نمی‌تواند بکسی آزار برساند . برایش کنج دنجی بالای تپه یا در دشت فکر خواهم کرد . بعلاوه اعلیحضرت گفت : شما دستور دهید فوراً چادرتان را همین جا بزنند ، ببینید کارها برچه روال خواهدگذشت . انشاءاله راضی خواهید بود ...»

۱ـ نویسنده‌کلمات: «دلسوزی»، «درخانه»، «پیشکار»، «انشاءالله»و«مردی‌ونامردی» را در گزارش خود بفارسی وباحروف لاتین نوشته است .

«به اعلیحضرت گفتم : هرچند بنا برآنچه خود دیدم و تحقیقی که کرده‌ام ، بیم آشوبی نمی‌رود ، اما از نظر تدابیر احتیاطی به‌کلنل «پاسمور» نوشتم به‌هنگ توپخانه دستور بدهد چندتوپ و توپچی به‌حوالی کاخ سلطنتی بفرستد ونیز یك‌گارد نظامی قوی تحت حکم سرجوخه انگلیسی بفورخانه‌گسیل دارد...»

نکته بسیار جالبی که در یادداشتهای کمبل بچشم می‌خورد اینست که : او در ضبط خاطراتش‌در روز۲۰فوریه۱۸۳۵ضمن ستایش‌ازقائم‌مقام مینویسد «... به‌حکومت هندوستان نوشتم هرچند سستی قائم‌مقام مانع پیشرفت سریع کارها می‌شود ، معهذا در اداره امور بسیار داناست . و به عقیده من تا آنجا که کاری را به‌گردن گرفته از عهده انجامش برمی‌آید ...»

اما همین وزیر مختار انگلیس وقتی متوجه میشودکه وی آلت دست تحریکات و نظرات او نمیشود ، ذهن محمد شاه ضعیف‌النفس را نسبت به صدر اعظم مقتدرش مشوب می‌کند و در همین زمینه در یادداشت روز ۲۷ مه ۱۸۳۵ خویش می نویسد : «... امروز عصرسوار شدم وبیرون شهررفتم. شاه را ملاقات‌کردم وباهم بشهربازگشتیم. صحبت‌های خصوصی مفصلی داشتیم . اعلیحضرت به اندازه من نگران اوضاع نبود ، و گفت می‌ترسد من (وزیرمختار) فریب‌شکایتهای ناراضیان وفتنه‌جویان را خورده باشم. انکاری دراین باب نکردم ، زیرا همه مردم به یك اندازه ناخرسندند . شکایت عمومی همهٔ طبقات این‌است که قائم مقام هیچ‌کاری برای‌آینده مملکت نکرده . و از وقتی که به پایتخت‌آمده گوشش به حرف هیچکس بدهکار نبوده و به عرضحال‌های مردم که از تمام نقاط‌کشور به تهران آمده‌اند رسیدگی نشده است . با دسترسی کمی که به حوزهٔ دربار شاه دارم ، می‌ترسم‌که حقایق امور به‌استحضار شاه نرسد ، وواقعاً بیم‌آن را دارم که هرگاه قائم‌مقام تغییر روش ندهد ، هیاهو وآشوبی برپاگردد ...»

یك مبارزه دیگر

مبارزه سرسختانه و شرافتمندانه دیگری که قائم‌مقام مثل پدرش میرزا بزرگ

آنرا دنبال می‌کرد و می‌توان بدین‌جهت او را نماینده سیاست‌ملی ایران درمقابل تجاوزات دوهمسایه بزرگ دانست، این بود که وی همیشه سعی‌داشت که اقداماتش بهانهای بدست هیچیک از دوهمسایه استعمارطلب ندهد. او با جنگ ایران و روس بشدت مخالف بود. «کانینگ» وزیرخارجه انگلیس در نامه‌ای که به «مکدونالد» وزیر مختار مقیم تهران می‌نویسد، دستور می‌دهد که از هرگونه وساطت بین ایران و روس خودداری کند و در عوض روسها را تشویق به تجاوز به ایران نماید وضمناً کمکهائی برای سقوط وشکست قشون ایران بعمل آورد. به همین جهت بود که انگلیسها، دست روس‌ها را در ایران برای اقداماتشان بازگذاردند.

درآن‌هنگام‌در لندن «پرنسس‌لیون» همسر زیبای سفیرروس، سیاست دولت‌متبوع شوهرش‌رااداره‌می‌کرد و با «لردگری» نخست‌وزیر معاشقه‌می‌کرد. هنگامی که ایران ازروسیه شکست خورد، «لردگری» نامه‌ای بمعشوقه‌اش نوشت وپیروزی روسیه راتبریک گفت.

قائم‌مقام که متوجه نیرنگ انگلیسها شده بود، بشدت با سیاست آنها وعمالشان مبارزه می‌کرد وبدین‌سبب هم بود که سرانجام به خراسان تبعید شد.

پس از شکست قشون ایران در جنگهای دوم ایران و روس، فتحعلیشاه که به اشتباهات خود پی‌برده بود او را بتهران احضارکرد وبه ترکمانچای فرستاد تا ازتحمیل بیشترآن قرارداد ننگین جلوگیری‌کند. وشنیدنی است که ازهمین تاریخ به بعد وزیر مختار انگلیس برای انعقاد معاهده‌ای نظیر ترکمانچای با دولت ایران مشغول فعالیت شد وتلاش‌کرد تا امتیازاتی راکه روسها بدست‌آورده بودند، آخرسر برای دولت‌متبوع خود دست وپا کند.

انگلیسها از زمان فتحعلیشاه قصد انعقاد این‌معاهده را با ایران داشتند وهمیشه قائم‌مقام مخالف آن بود ومیگفت: «روس‌ها دوترکمانچای بزورآن قرارداد را بما بستند، شما بچه جهت طالب چنین قرارداد ننگینی باایران هستید؟» ولی‌سرانجام‌بعد ازقتل قائم‌مقام، حاجی میرزا آغاسی بلافاصله این (معاهده تجارتی‌ننگین) را که صد درصد بضرر ایران بود با انگلیسها منعقدکرد.

گزارشها و نامه‌های سر جان کمبل وزیر مختار انگلیس در ایران در اسناد وزارت خارجه انگلیس و در بایگانی عمومی انگلستان در ردیف ۶۰ مجلدات ۳۵ تا ۳۸ ضبط است. این مکاتبات و گزارشها از اپریل ۱۸۳۴ آغاز میشود و در نوامبر ۱۸۳۵ (۱۲۴۹-۱۲۵۱) خاتمه مییابد. علاوه بر این از کمبل دو سری یادداشت و خاطرات باقی مانده است که قسمتی از آنها را برای حکومت انگلیس در هند فرستاده که اکنون در (آرشیو راکد دولت هند) نگهداری می‌گردد. دو قسمت دیگر این یادداشتها جزو اسناد وزارت خارجه انگلیس و در بایگانی عمومی جلدهای ۳۹ الی ۶۰ و جلدهای ۲۱۵-۶۰ میباشد که دانشمند محترم آقای دکتر فریدون آدمیت از همه نسخ و یادداشتهای آن عکسبرداری کرده و قسمتهائی از آنرا در اختیار نگارنده گذارده است.

آنچه از مجموع خاطرات، یادداشتها و مکاتبات و گزارشهای وزیر مختار وقت انگلیس استنباط میشود و مایه تأثر و تأسف است، اینست که انحطاط مطلق و تنزل اخلاقی طبقات عالیه مملکت در دوران سلطنت محمدشاه بطور وحشت آوری وجود داشته است. از امام جمعه شهر گرفته تا شاهزاده درباری و مستوفی و داروغه و بنا باقرار کمبل حتی ریش سفیدان شهر همه حقوق بگیر او بوده اند و برای عتبه بوسی و عرض تبریك دستگیری و قتل قائم‌مقام به سفارت انگلیس میرفتند، اینان کـه همه جیره خوار و حقوق بگیر انگلیس در ایران بودند به بیگانه پرستی افتخار می‌کردند و این شیوه ناپسند و شوم و کثیف در آنوقت بطور عجیبی در طبقه بالای مملکت رواج داشت.

سقوط قائم‌مقام، دستگیری و قتل او که همه بدستور وزیر مختار انگلیس و به تحریك او صورت گرفت، سبب شد که از آن ببعد مردم ایران و بخصوص طبقه حاکمه مرعوب نفوذ انگلیسها بشوند. انگلیسها از روزی کـه بایران آمدند همیشه آرزو و کوشش داشتند رعب و وحشت آنان در دل ایرانیان جای بگیرد، تا جائی که تا اواخر سلطنت قاجاریه همیشه یك ضرب المثل را بین خود شایع کرده بودند که می‌گفت «اگر بر کوه دماوند برف نیاید، ایرانیها می‌گویند کار انگلیسهاست» این افکار نه تنها مردم نادانرا فریب می‌داد بلکه درارکان دولتی و دربار قاجاریه نیز اعتقاد فراوانی به نفوذ

انگلیس ودهشت ووحشت ازآنها بوجود آورده بود . حتی بعد از جنگهای جهانی اول ودوم هم که انگلیس ازیکه‌تازی میدان سیاست وکیاست وجهانداری سقوط کرد وبمحاق افتاد ، هنوز این اوهام بجای مانده‌است.

درپایان این فصل ازکتاب، لازم می‌دانم عین نظریه‌ای را که دانشمند محترم آقای دکتر فریدون آدمیت درباره قائم‌مقام وتحریکات انگلیسها علیه وی ابراز داشته‌اند برای استفاده محققان بنظر خوانندگان ارجمند برسانم :

سرنوشت قائم مقام

میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی و پدرش میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ (قائم مقام اول) هردو از وزرای بزرگ وکاردان دورهٔ قاجارند . دربارهٔ زندگی سیاسی هیچ‌کدام تحقیق علمی ارزنده‌ای انتشار نیافته‌است . حتی بایدگفت مقام ارجمند وافکار بلند میرزا بزرگ بدرستی شناخته نگردیده ، و آنچه دربارهٔ قائم‌مقام ثانی نوشته شده بیشتر مربوط به‌مقام ادبی اوست که‌آن هم نارساست ونمی‌توان آن را نقد ادبی صحیحی نامید. خوشبختانه درآثار مؤلفان فرنگی که بایران آمده‌اند وباهردو قائم‌مقام سروکار داشتند ، وازآن مهمتر درگزارشها وخاطرات مأموران سیاسی اروپائی اطلاعات زیادو گرانبهائی بجای مانده که از مهمترین مآخذ تحقیق زندگانی‌آن پدر بزرگ و فرزند برومند اوست. (اصل بعضی ازنامه‌های میرزا ابوالقاسم نیزدرآرشیوهای خارجی‌مضبوط است) . البته هرکس اسلوب علمی تتبع تاریخ‌را بدرستی درمدرسه‌آموخته راه استفادهٔ ازاین‌اسناد وتطبیق‌آنها را بادیگرمدارك معتبر ، وتحلیل حقایق ونتیجه‌گیری از آنها را می‌داند . چه منابع تاریخ حکم مصالح بنائی‌را دارد و مورخ معمارآن است . اگر تواناست و قواعد را می‌داند بنای موزون واستوار میسازد ، وگرنه اثرش بی مقدار خواهد بود .

فعلا دراین‌مقاله برای خوانندگان گرامی ازسرانجام‌کارمیرزا ابوالقاسم‌قائم‌مقام وکیفیاتی‌که به‌کشتن اومنتهی شد بحث می‌کنیم. شرح ماجرا را «سرجان کمبل» وزیر

مختار وقت انگلیس به نظر خود درخاطرات روزانه اش نوشته که ترجمهٔ آن را می آوریم ، و باتوجه به دیگر مآخذ واسناد رسمی ، حرفهای درست و نادرست او را غربال می کنیم. کمبل از آوریل ۱۸۳۴ تا نوامبر ۱۸۳۵ (از ۱۲۴۹ تا ۱۲۵۱ قمری) از طرف حکومت انگلیسی هند در ایران وزیر مختار بود. پیش از آن جزو صاحب منصبان انگلیسی در قشون ایران خدمت می کرد ، و درجهٔ سردائی داشت . زبان فارسی را می دانست ، و ایران را فی الجمله می شناخت . شیوهٔ فکری ووجههٔ نظرش کاملا مستعمراتی بود . این نکته نیز بسیار بامعنی است که عباس میرزا وقائم مقام از روی بینش و بنا برتجربه همیشه با تعیین مأموران سیاسی از جانب حکومت هند در ایران مخالف بودند . از این بابت صریحاً شکایت داشتند ، واصرار می ورزیدند که نمایندگان انگلیس از لندن اعزام گردند. بین قائم مقام وکمبل بارها مشاجره درگرفت ، وحتی یک بار وزیر مختار انگلیس را تهدید کرد که از رفتارش بدولت انگلستان شکایت خواهد نوشت ...

کمبل یك نسخه ازخاطراتش را به حکومت انگلیس درهند فرستاده . قسمتی از آن نیز که مربوط به حوادث سرانجام قائم مقام است درآرشیو وزارت خارجه انگلیس بدست آمد[1]. ترجمه مطالب اصلی آن به نظر می رسد ، در این ترجمه نهایت دقت شده که سایه روشن های کلمات وعبارات بی کم وکاست منعکس گردد...

وزیر مختار انگلیس درخاطراتش موضوع های گوناگونی را عنوان کرده : مسائل معوقهٔ بین ایران وانگلیس ، توهم سازش قائم مقام باروسها ، قصد قائم مقام دربرانداختن محمد شاه ، تمرکز قدرت دولت در دست صدراعظم ، خصومت طبقات مختلف مردم با قائم مقام ، واز همه جالب تر تلقینات ومذاکرات اوست با محمد شاه . در این نوشته ها مطالب درست ونادرست بهم آمیخته وآشکارا آکنده ازدشمنی وکینه توزی است . ولی کوشش میشود تحلیل سنجیده ودرستی ازهرموضوعی بدست دهیم.

الف ــ جهت عمومی سیاست خارجی قائم مقام را درمناسبات با روسیه وانگلیس

۱ــ در اسناد وزارت خارجه انگلیس دوقسمت از خاطرات کمبل بدست آمدکه مکمل یکدیگر است . یك قسمت درجلد ۳۹، ۶۰ وقسمت دیگردرجلد ۲۱۵ــ۶۰ مضبوط است .

باید درمجموع مسائل سیاسی آن زمان مطالعه‌کرد . بطور بسیار خلاصه باید گفت از نظر روسیه مسئله اصلی اجرای عهدنامهٔ ترکمانچای در تأمین آزادی تجارت و تأسیس قنسولگریهای روس درشهرهای ایران بود . انگلستان نیز در بستن قرارداد و تحصیل آزادی بازرگانی وهمچنین احداث قنسولگریهای خود سخت دست وپامی‌کرد. دراین باره بین روس وانگلیس نیز توافق حاصل‌شده بود. اما قائم‌مقام باهردو به‌شدت مخالفت می‌ورزید . آنچه او سعی می‌کرد به‌دست آورد تأمین سیاسی و دفاعی ایران در برابر تجاوز احتمالی‌خارجی بود . ازاین‌رو درتجدید مواد دفاعی‌عهدنامهٔ ۱۸۱۴که انگلستان باطل‌کرده بود (یعنی درواقع باپول خریداری کرده بود) اصرار داشت ، و هر موافقت دیگری را با انگلستان منوط بدان می‌دانست . ولی انگلستان دیگر به بستن چنین قرار دادی‌که هدف اصلی‌آن علیه روسیه بود تن درنمی‌داد . مذاکرات قائم‌مقام‌که نقل خواهد شد نشان می‌دهد که مخالفت بسیارجدی او در تأسیس قنسولگری‌های روس و انگلیس ازاین‌جهت بودکه آنرا وسیلهٔ گسترش نفوذ آن دوکشور درایران می‌دانست. واز روی بینش فهمیده بودکه آزادی تجارت برای مملکتی‌چون ایران زیان‌آور است چه « ذخائر طلای ایران را از کشور خارج می‌ساخت »[۱]. کمبل می‌نویسد : « هیچ استدلالی‌نبودکه برای قانع‌کردن محمدشاه و وزیرش دراثبات منافع قرارداد بازرگانی به‌کار نرفته باشد.[۲] اما تمام براهین درقائم‌مقام بی‌اثرماند، جواب مارا هم‌نمی‌دهد.» کمبل به‌دنبال‌خاطراتش‌می‌گوید «نظرشاه‌جوان باقائم‌مقام‌یکی‌نیست،واستنباطم‌این‌است که هرگاه شاه در رأی وتصمیم خود آزاد بود پیشنهاد مارا می‌پذیرفت».[۳]

«فریزر» نیزکه‌ازطرف پالمرستون به‌ایران‌آمده‌بود باحضور وزیرمختارانگلیس باقائم‌مقام‌مذاکرات داشت. کمبل می‌نویسد : ما «احمقانه» تصورمی‌کردیم‌که در«جنگ استدلال» برقائم‌مقام فائق‌آئیم.[۴] سخنان قائم‌مقام حقیقتاً شنیدنی است . گفت : تا حال

۱- History of Persia, RG. Watson ، صفحهٔ ۲۹۰ .

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس . جلد ۳۸ر۶۰ ، نامهٔ مورخ ۱۲ مارس ۱۸۳۵ .

۳- همان اسناد .

۴- اسناد وزارت خارجه انگلیس، جلد ۳۸ر۶۰ خلاصهٔ مذاکرات با قائم‌مقام در۲۵ فوریه ۱۸۳۵ .

اجرای مواد عهدنامهٔ ترکمانچای را در تأسیس قنسولخانه روس رد کرده‌ام و تا آخر نیز به هر طریقی باشد با «مردی یا نامردی» رد خواهم کرد. به همین جهت چنین حقی را به هیچ دولت دیگری نمی‌دهم چه برای ایران «زیان‌بخش» است. و انگلستان نباید در موضوعی‌که این‌قدر برای ما ضرر دارد پافشاری کند والا چه فرقی است با تعدی روسها که «بزور سرنیزه» عهدنامهٔ ترکمانچای را برما تحمیل کردند. تأسیس قنسولخانهٔ روسیه در گیلان موجب «انهدام ایران به عنوان یك ملت» خواهد گردید. وهرکجا پای قنسول روس و انگلیس بازگردد سالطهٔ ایران را از بین می‌برد. نتیجه اینکه **« تجارت وسیلهٔ نابودی تدریجی این مملکت فقیر ناتوان میشود وعاقبتش این‌است‌که بین دوشیر قوی‌پنجه‌که چنگال خودرا درکالبدآن فرو برده‌اند تقسیم خواهد شد... ایران به عنوان ملت واحدی در زیردندان یك شیرجان به سلامت نمی‌برد چه رسد به اینکه دوشیر درمیان باشند. ایران تاب آنها را نخواهد آورد، وتردید نیست‌که تحت استیلای قدرت آن دو از پا درمی‌آید وجان خواهد داد.»** [1]

فریزر گفت: شرط عهدنامهٔ ترکمانچای در اعطاء حق تأسیس قنسولگری به روسیه «زهر» است. اما اگرچنین‌حقی به‌انگلستان داده شود حکم «پادزهر» را خواهد داشت. قائم‌مقام جواب دندان شکنی‌داد: آنقدر زهر دربدن بیمار ما اثرکرده‌که هر آینه مراقبت نشود مرگ آن حتمی‌خواهد بود، و هرگاه پادزهر تندی به‌آن برسد نه فقط از دردش نمی‌کاهد بلکه مرگ اورا تسریع‌می‌کند. اگرواقعاً انگلستان خیرخواه ماست مواد عهدنامهٔ سیاسی(۱۸۱۴) را مبنی‌برحمایت ایران درصورت تعرض‌یك‌دولت خارجی تجدیدکنند. آنوقت خواهید دید نه فقط فصل مربوط به ترکمانچای را به هر تدبیری باشد باطل می‌کنیم بلکه حاضریم سرنوشت ایران را بدست انگلستان بسپریم واداره‌ٔ شئون مملکت وحتی‌کارد سلطنتی‌را بعهدهٔ صاحب‌منصبان انگلیسی واگذاریم. «ما پول از انگلستان نمی‌خواهیم بلکه خواهان اعتماد یافتن به پشتیبانی حقیقی‌آن[2]

۱ـ خلاصهٔ مذاکرات باقائم‌مقام در۲۵ فوریه ۱۸۳۵.

۲ ـ ایضاً.

هستیم .» وزیر مختار انگلیس می‌نویسد : وجههٔ نظر قائم‌مقام این است که انگلستان به مدد ایران بیاید تا بتواند مواد عهدنامهٔ ترکمانچای را دراحداث قنسولگری روس باطل کند . دراین‌صورت به‌عقیدهٔ اوایران بهترین سدی بین‌روسیه ومستملکات‌انگلیس درشرق خواهد بود.»[۱]

قائم‌مقام شخصیتی بسیار قوی داشت ودربحث و استدلال سیاسی و نکته سنجی و حاضرجوابی فوق‌العاده توانا بود . دفاع او ازمنافع وحقوق ملت‌ایران، سیمای مرد وطن‌پرستی‌را نشان می‌دهدکه دربرابر زد وبندهای سیاسی همسایگان سخت ایستادگی ومبارزه می‌کرد. نتیجهٔ منطقی تاریخی‌که ازگفتار وکردار اومی‌گیریم اینکه‌اتهام وزیر مختار انگلیس مبنی برسازش قائم‌مقام باروسیه و روس مآبی‌او بکلی باطل‌است . جهت افکار واندیشه‌های اوملی وعلیه بیگانگان بود .

ب ـ موضوع دوم اینکه وزیر مختار انگلیس قائم‌مقام را متهم می‌کند به‌اینکه نسبت به محمد شاه صدیق و وفادار نبود ، و قصد برانداختن و حتی‌کشتن اورا در سر داشت . درنامه رسمی دیگری نیزمی‌نویسد : «بدگمانی‌من نسبت به‌قائم‌مقام ازسه سال پیش یعنی‌از زمان ولایت عهدی محمد میرزا وجود داشت . پس‌ازمرگ شاه تهیهٔوسایل حرکت محمد میرزا را از تبریز به تهران به تعویق می‌انداخت ، با وزیرمختار روس ملاقاتهای پی‌درپی داشت ، نسبت به انگلستان بی‌اعتنا بود ، و به دلخواه روسها می ـ خواست درمملکت آشفتگی وآشوب برپاکند ....» ، تااینکه سرانجام «دست نیرومند عدالت جزای‌کردار وسفسطه‌های او را داد .»[۲]

دراین تردید نیست‌که رفتار قائم‌مقام بامحمد شاه چه در زمان ولیعهدی او وچه در زمان سلطنتش تند و بی‌محابا بود ولی‌بنا برمدارک تاریخ این‌بهتان محض‌است‌که نیت معزول یا معدوم‌کردن او یا ایجاد هرج ومرج درکشوررا داشته است . «گرانت»مأمور سیاسی انگلیس درتبریز می‌نویسد : رقیب بزرگ محمد میرزا همان ظل‌السلطان‌است

۱ـ جلد ۳۸، ۶۰ ، نامهٔ مورخ ۱۲ مارس ۱۸۳۵
۲ـ جلد ۳۷/ ۶۰ ، گزارش سری ، ضمیمهٔ نمرهٔ ۲ .

ولی قائم‌مقام که «کاردان‌ترین وزیرانی است که ایران دارد نسبت به محمد میرزا صدیق است» وتمام جهد وکوشش خودرا به‌کار می‌برد که اورنگ پادشاهی‌را برسر او نهد. [۱] حوادث بعدی نیزاین‌نظررا تأیید نمود. نویسندهٔ‌احوال قائم‌مقام درکتاب صدرالتواریخ که خود مورخ‌درباری بود وآن‌را تحت نظر اعتمادالسلطنه مورخ درباری دیگر نوشت می‌گوید: او در «سلطنت شهنشاه غازی محمد شاه نهایت جد و جهد را داشتند و تهیه سفررا فراهم آوردند وتجهیز لشکرکردند وعلما را دیدند تا اینکه به‌اهتمامات وافیه دست اعمام شاهنشاه غازی ... ازسلطنت کوتاه شد.» و نیز «انصاف‌را نمی‌توان ازدست داد که اولسانا جسارت‌کرده ولی‌هیچوقت خیانت بدولت نداشت وابتدا تا انتها شاهنشاه غازی را در سلطنت سزاوار دید، دیگران را اعتنا نمی‌کرد.» [۲] در جای دیگر می‌گوید: «مقصود این است که قائم‌مقام خیلی زحمات‌کشید وتدبیرات نموده و خود را با اکثرمردم دشمن ساخت تا این‌راه را هموارنمود، وجسوران و داعیه‌جویان را به‌جای خود نشانید ...»

این‌خود نیز نکته‌ای است بامعنی که وقتی‌محمد شاه شنیدکه وزیرمختارانگلیس برای دفع خطر احتمالی به فرمانده قشون انگلیسی دستور داده توپ و تفنگ به قصر سلطنتی بفرستد وقورخانه‌را حفاظت‌کند بخنده افتاد وضرورتی‌درآن «تدابیراحتیاطی» نمی‌دید. نتیجه اینکه حرف سرجان کمبل دربارهٔ سازش قائم مقام با روس‌ها علیه مخدوم خود محمدشاه نیزنامعتبر است.

ج ـ مطلب سوم اینکه نمایندگان سیاسی روس وانگلیس هردو ازتمرکز یافتن قدرت حکومت در دست صدراعظم ناخرسند بودند، وبه قول خود از راه «دلسوزی» و«خیرخواهی» بطور مستقیم وغیرمستقیم در ذهن‌شاه تلقین می‌کردند که اولا زمام‌امور را خود در دست بگیرد ودر هرامری از رأی قائم‌مقام پیروی ننماید، و ثانیاً کارها را بعهده وزیران دیگرومستوفیان ومنشیان سپارد. البته ازنظر کلی‌تمرکز قدرت دردست

۱ـ ایضاً، جلد ۳۵/ ۶۰، نامهٔ «گرانت» مورخ ۶ ژوئن ۱۸۳۴.

۲ـ صدرالتواریخ، نسخهٔ خطی در تصرف نگارنده.

فرد آثار سوئی بار می‌آورد و به فساد می‌انجامد . اما باید دید محمد شاه و درباریان ومستوفیانش ازچه قماش مردمی بودند . محمد شاه خود نه تندرست بود و نه عقل رزین داشت . قائم مقام بامغز مدبر و روح عظمت طلبش اساساً به شهریاری که به غیب‌گوئی وکرامات حاجی‌میرزا آقاسی آخوند ایروانی معتمد باشد اعتقادی نداشت . علت اصلی دلخوری قائم‌مقام از شاه نیز همیشه همین بود . کاردانی قائم‌مقام سبب شده بود اقتدار حکومت عملا ازشاه به صدراعظم تفویض گردد . مثل اینکه او خود نیز معتقد به لزوم تفکیك حکومت و سلطنت بود . در این‌باره مؤلف صدرالتواریخ می‌نویسد ، قائم‌مقام «درایام صدارت هم تند می‌رفت و چون خود را مؤسس این سلطنت می‌دانست پاره‌ای احکامرا بدلخواه خود می‌گذرانید ... احترام تاج‌وتخت وضرب سکه‌را خاص‌سلطنت کرده ، ولی نصب و عزل و قطع وفصل‌کارها را و اجرای امور دولت ... را می‌خواست منحصر به تصویب خود نماید ودر مجلس وزارت صورت بدهد .»

نمایندگان روس وانگلیس از آن‌جهت خواهان حکومت محمدشاه بودندکه وی ضعیف بود وبه‌آسانی تسلیم خواسته‌های ایشان می‌گردید . منطق «خیرخواهی» آنان در واقع درهم شکستن نفوذ وایستادگی قائم‌مقام دربرابر آنان بود والا هیچوقت دلشان برای ایران نسوخته بود چنانکه از هر فرومایه‌ای پشتیبانی کرده‌اند تا اورا بصدارت برسانند .

اما دربارهٔ درباریان محمدشاه‌که داعیه وزارت داشتند جواب‌آن را وزیرمختار انگلیس خود می‌دهد . در «تذکاریهٔ سری ومحرمانه»ای که کمبل برای جانشین خود نوشته شرح جیره خواران خارجی‌دولت ایران‌آمده‌است. حقیقتاً مایهٔ شرمساری است. می‌نویسد : از تجربه‌های سابق دستگیرتان شده که ایرانیان پولکی وپست و خود ـ فروشنده بعد شرح می‌دهدکه میرزا محمد علی شیرازی همشیره زاده میرزا ابوالحسن خان مقرری سالیانه می‌گرفت وآنرا از اعتبار سفارت دریافت می‌داشت، میرزا مسعود انصاری سالیانه دو هزار «دوکات» از روس‌ها حقوق داشت و درسفر هرات با سفارت

روسیه در مکاتبه بود.[۱] به چیزی که قائم‌مقام تا زنده بود پی نبرد اینکه میرزا علینقی فراهانی منشی خاص او نیز از عمال انگلیس در دربار بود. وزیر مختار می‌نویسد او «بهترین جاسوسان ما در دربار است ... اطلاعات وسواد اسناد رسمی را دراختیار ما می‌گذارد وکارهای دیگری هم انجام می‌دهد ...»[۲] از سفارت حقوق سالیانه دریافت می‌داشت و گاهی وزیر مختار از جیب خود نیز پولی به وی می‌داد. میرزا ابوالحسنخان شیرازی نیز ماهی یکهزار روپیه از کمپانی هند شرقی مقرری می‌گرفت[۳]. میرزا آقا خان نوری نیزچنانکه می‌دانیم از سرسپردگان انگلیسها بود. قائم مقام به همه آنان (به‌استثناء منشی‌خود) سوء ظن‌داشت ودرمورد میرزا علینقی نیزاشتباه می‌کرد. دراداره مملکت نه رأی‌آنان را می‌خواست و نه به طریق اولی حاضر بود شغل مهمی به آنان بسپارد. این خود عامل دیگری بود که قدرت دولت در دستگاه صدارت تمرکز یابد. البته این نقص مهم سیستم عمومی حکومت بود. اما اشتیاق نمایندگان روس وانگلیس به تقسیم کار از این جهت بود که در این مورد نیز کوشش داشتند از تسلط قائم مقام بکاهند و امور را بوسیلهٔ دوستداران و عمال جیره‌خوار خود به دلخواه خویش پیش ببرند.

۵ــ اما دربارهٔ «دشمنی طبقات مختلف مردم» باقائم‌مقام هرکس خاطرات وزیر مختار انگلیس وتوصیف اورا درجلوه دادن هیجان عمومی علیه او بخواند وایران آن زمان را نشناسد چنین خواهد پنداشت‌که ایران جامعه‌ای بوده‌که از لحاظ رشد سیاسی به حدکمال رسیده، و افکار عمومی بصورت یک پدیده اجتماعی کشور مترقی جدیدی وجود داشته است. ابداً اینطور نیست. نه افکار عمومی متشکلی وجود داشت و نه حتی مقدمات پیدائی آن فراهم‌گردیده بود. اساساً جمهورمردم دخالتی‌در تعیین‌مقدرات سیاسی خود نداشتند. تنها چیزی‌که بود اینکه هرگاه نان و گوشت کمیاب می‌گردید

۱ــ اسناد وزارت خارجه انگلیس، جلد ۲۷/ ۶۰، «تذکاریهٔ سری ومحرمانه» راجع به تشکیلات جاسوسی انگلیس درایران، ضمیمهٔ گزارش نمرهٔ ۸.

۲ــ ایضاً

۳ــ ایضاً، جلد ۱۱۸/ ۶۰، نامه ۳۱ ژانویه ۱۸۴۸.

قاطبهٔ مردم ازدحام می‌کردند ـ واگر احساسات دینی آنان جریحه‌دار می‌شد بهیجان می‌آمدند . (چنانکه در داستان فتوای جهاد علیه روس‌ها ، یاقضیهٔ قتل گریبایدف رخ داد). غیرازاین قاطبهٔ مردم سهمی‌درگردش‌چرخ اداره مملکت نداشتند ومفهوم‌مسؤلیت دولت را دربرابر ملت نمی‌دانستند . قبل‌ازقائم‌مقام ، میرزا شفیع وصدر اصفهانی‌قریب سی‌سال صدارت کردند ، و بعد از او میرزا آقاسی سیزده سال زمامدار بود و مستوفی‌الممالك هم قریب نیم‌قرن وزارت وصدارت نمود . وهیچ‌کدام ازآن بزرگواران قدمی درراه ترقی مملکت برنداشتند وهیچ‌صدائی‌هم ازمردم برنخاست . عکس‌آن نیز صادق بود . امیرکبیر درمدت سه سال زمامداری خود کارهای بزرگ کرد و چون معزول شد هیچ‌کس درآن دوران ظلمت استبداد قدمی برای نجات وی برنداشت .

سیاست قائم‌مقام اصولا نسبت به مردم قاهرانه وستمگرانه نبود . اوفقط مدعیان سلطنت را برای خاطرمخدوم خود برانداخت وحتی‌نسبت به‌آنان‌که تسلیم میگردیدند راه مدارا پیش گرفت . حرف وزیر مختار انگلیس که می‌نویسد شکایت عموم طبقات مردم بلند شدکه قائم مقام درمدت نه ماه صدارت خودکاری برای‌آیندهٔ مملکت ازپیش نبرده نامعتبر است وخلط مبحث می‌کند و عناد قلبی اورا نسبت به قائم‌مقام می‌رساند . برعکس اگرکسی از میان شاه و وزیر در فکر آیندهٔ ایران بود همان قائم‌مقام بود که دربرابر تعدی‌های روس و انگلیس ایستادگی می‌کرد .

هـ ـ اما قائم‌مقام دشمن فراوان داشت ودشمن‌تراشی هم می‌کرد، ولی‌آن درمیان طبقهٔ حاکمهٔ وقت بود . در هرنوع سیستم حکومتی قدرت زیاد ایجاد خصومت می‌کند خاصه درحکومتهای فردی ، وبه خصوص در مواردی که صاحب قدرت به خصائصی از دیگران ممتاز باشد . طبقهٔ شاهزادگان تقریباً یکسره با قائم‌مقام سر دشمنی داشتند . سه تن ازعموهای محمد شاه را که از مدعیان سلطنت بودندکور کرده بودکه اصولاآن کار زشتی بود . دیگران را نیزتحت انقیادگرفت ، شدت خصومت شاهزادگان حتی در نوشته‌های علیقلی میرزا عموی دانشمند شاه منعکس‌است . دراکسیرالتواریخ می‌نویسد قائم‌مقام «دولت قاجاریه را قبح ومذمت می‌نمود ، وپیوسته کوس سرکشی نواخت ، و

برای تهیه اسباب سلطنت برای خویش جمعی کثیر از اهل فراهان که :

بفعل چون حشرات زمانه نامضبوط به طبع چون حرکات سپهر ناموزون

(بودند) امیر و وزیر کرد . و اوضاع ایران را حسب‌الخواهش جمع کرد ...[1] مؤلف صدرالتواریخ درجواب آن می‌نویسد علیقلی میرزا «در ذکر مقام قائم‌مقام خیلی توهین می‌کنند، عبارات زشت ودشنام سختی درحق اومی‌نگارندکه ما ازنقل آن انفعال‌داریم. ازمورخ غرابت داردکه نسبت به مردم لعن و دشنام بنویسد خاصه مورخی که شاهزاده باشد و رتبهٔ وزارت علوم یافته باشد باید با کمال بی‌غرضی مطلب بنگارد ... غرض شخصی ربطی به تاریخ نویسی ندارد».

قائم‌مقام به روحانیان نیز بی‌اعتنائی می‌کرد . وملایان را ازخود رنجانده بود. «به‌واسطهٔ فضل وکمالی‌که داشت علما چندان درنظر او جلوه نداشتند وغالباً درمجلس بدآنها تندی می‌نمود»[2]. خاصه ازامام‌جمعه بسیار بدش می‌آمد، واوتشنهٔ خون قائم‌مقام بود . مستوفیان نیز دل‌پری از قائم‌مقام داشتند . او خود درنثر فارسی وانواع نگارش‌های رسمی وغیر رسمی فرید زمان بود ، و دیگر منشیان در نظرش بی‌مقدار بودند . بعلاوه جلو بذل وبخشش‌های شاهانه را نیزمطلقاً گرفته بود . این امر درایران همیشه سبب دشمنی‌های سخت‌گردیده است. برای‌خرج جیب محمد شاه نیزمقرری معین‌کرده بود ، وبیش ازآن چیزی ازخزانه به وی نمی‌داد . دشمنی میرزا آقاسی‌نیزسابقه قدیم داشت وقائم‌مقام اوراهجومی‌کرد. شایدنوشته‌صدرالتواریخ به‌نقل بیرزد : «عمدهٔ‌معایب کار اوکه اورا به بلیت رسانید کثرت فضل ودانائی وشدت سواد بود . چون درکمالات وتدبیرات افراط کرده بود . و سزاوار هرگونه برتری هم داشت . لهذا خودبینی را به جائی رسانیدکه خودرا خداوندمردم میشناخت... ازالتفات سلطان اطمینان کلی‌داشت، و مغرور بودکه با این همه خدمات ونفی دشمنان ، ملک هرگز مرا به این تقصیرات و جسارتها بسیاست نمی‌رسانند» .

---

۱ ــ اکسیرالتواریخ . از نسخه خطی‌که سابقاً در تصرف مرحوم میرزا ابراهیم خان حکیم‌الملک بود ، استنساخ‌گردیده است.

۲ ــ صدرالتواریخ .

نتیجه اینکه کانون فساد و دسیسه علیه قائم مقام خود دربار قاجار بود . جمع آن علل و تحریکهای مستمر درباریان به اضافهٔ تلقین‌های منظم وزیر مختار انگلیس موجب نابود شدن قائم‌مقام گردید .

۵ ـ اکنون می‌پردازیم بتحلیل مطلب آخر . اعترافات وزیرمختارانگلیس خود روشنگر نفرت واحساسات تند دشمنانه اونسبت به قائم‌مقام‌است . وی‌راآفت و«طاعون» می‌خواند وکشتن اورا به‌این تعبیر می‌کند که دوست نیرومند عدالت جـزای کردار و سفسطه‌های اوراداد». نیزاعترافش‌را دیدیم‌که نخست‌بوسیلهٔعمال‌خود دربارچه‌مطالبی را به محمد شاه تلقین‌کرد . چون موضوع‌را باخود شاه به‌میان‌گذاشت ، محمد شاه‌گفته بودکه وزیرمختار تحت تأثیر تحریکهای «فتنه‌جویان» قرار گرفته است . شاه هنوز به عزل قائم‌مقام تن درنمی‌داد . این‌نکته بسیار جالب است . همین که قائم مقام دستگیر شد وزیرمختار درمذاکرات خود بامحمد شاه خیلی‌ماهرانه ومکارانه می‌کوشد جلوروی کارآمدن مجدد قائم‌مقام را بگیرد، و دلواپسی خودرا ابداً مکتوم نمی دارد . می‌گوید قائم‌مقام درگذشته چندین‌بار معزول‌گردید ، اما با «خدعه» باز بکارگماشته شد . شاه‌را از این‌بابت سخت برحذر می‌دارد . البته درکشتن قائم‌مقام به‌صراحت چیزی نمیگوید ولی تلقین مسمومانه می‌کندکه تصوربرکشتن قائم‌مقام موجب تعطیل واختلال امورمی‌ـ شود چه هیچکس جرأت نخواهد کرد مسئولیتی به عهده بگیرد . وآرزوی خود را در نابودکردن قائم‌مقام از زبان دیگران بصراحت بیان می‌کند ، ونیزخودپ ندی محمد شاه را تحریك می‌کند که همه به‌عزم اعلیحضرت آفرین می‌خوانند وبشخص شهریـار چشم امید دارند . ظاهراً درآن وقت هنوز شاه تصمیم به‌کشتن قائم مقام نداشت . قائم‌ـ مقام هنوز زنده بودکه وزیرمختار موضوع حل‌اختلافات مبوقه به‌ایران را مطرح می‌ـ کند وپیشنهادهای خودرا عرضه می‌دارد . او دیگر امیدی ببازگشت قائم‌مقام نداشت . (قائم مقام در ۲۵ صفر ۱۲۵۱ مطابق ۲۰ ژوئن ۱۸۳۵ دستگیر شد و روز آخر صفر خفه‌اش‌کردند) .

اگراین‌حرف وزیرمختار انگلیس درست باشدکه کسانی بودندکه می‌گفتند وی

اندیشهٔ قتل قائم‌مقام را در سر می‌پروراند ، نشان می‌دهد که در آن زمان هم مردمی مرعوب نفوذ انگلیسها بودند . اتفاقاً انگلیسها نیز همیشه می‌خواستند دهشت معنوی آنان در دلها جای گیرد. نه تنها مردم‌نادان بلکه‌ارکان دولت نیزاغلب اعتقاد بی‌حدی به نفوذ انگلیس داشتند . اعتقادات و اوهام به آسانی از مغزهای علیل ناتوان زدوده نمی‌گردد .

این خود خاصیت حکومت مطلقه است‌که نگذارد شخصیت‌افراد شکفته وبارور گردد واندیشه بزرگ پرورده شود ، ودرآن حکومتهاکمتر دیده شده‌که سرانجام‌مردان کاردان به تباهی نکشد و جان بسلامت برند ، بزرگترین مسئولیتهای تاریخی شاهان قاجار همین است‌که درتیره شام استبداد آنان هرمرد استوار وطن‌خواهی که برخاست سرنوشت او بدست دژخیمان بیدادگری سپرده شد .



میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام نیز چنین سرنوشتی داشت . رادمردی ایران دوست و ترقی‌خواه‌که بهیچ قیمت زیربار نوکری اجانب نرفت، دفتر زندگیش بدست دژخیمان بیدادگر بسته شد .

ما نیز در اینجا بیادداشت‌های دانشمند فرزانه دکتر فریدون آدمیت و شرح زندگی قائم‌مقام پایان می‌دهیم وبسراغ یکی دیگراز رجال آن عصر ــ یک‌حقوق‌بگیر دیگر وکسی که درست در نقطه مقابل قائم‌مقام قراردارد، میرویم.

٤

میرزا محمد علی‌خان شیرازی وزیر امور خارجه و ایلچی کبیر

رسواترین وزیر محمد شاه که درگرفتن رشوه و حقوق و مستمری از خارجیان پیشقدم دیگران بود ، میرزا محمد علیخان شیرازی ، همشیره زاده میرزا ابوالحسن خان ایلچی است . اوکه درپایتخت زیرنظرابوالحسن‌خان تربیت یافته بود ، درگرفتن مستمری و حقوق و رشوه از خارجیان از دائی گرامی‌اش میرزا ابوالحسن نیز پیشی گرفت .

درتمام مدتی‌که میرزا ابوالحسن‌خان از سفارت انگلیس ماهانه یکهزار روپیه حقوق دریافت می‌داشت ، او نیز مبلغی از بودجه حکومت هند مستمری می‌گرفت . پس‌ازوفات میرزا ابوالحسن‌خان‌چون وزیرخارجه وقت‌انگلیس‌حاضر بپرداخت مقرری ماهانه وی درحق فرزندش نشد، میرزا محمدعلی‌که جانشین دائی‌خود شده بود بوزیر مختار انگلیس پیشنهاد کرد که ماهانه مبلغی دریافت دارد و در قبال آن ، خدماتی را قبول کند .

بموجب اسناد وزارت خارجه انگلیس ، در تمام دوران سفارت « جرج . م . مکدونالد » سفیر وقت انگلستان در ایران ، برای میرزا محمد علی سالی ۵۰ تومان مقرری معین‌وپرداخت شده‌است علاوه بردریافت این‌مقرری وی هرگاه خبرمهمی‌کسب

می‌کرد و آن را بوزیر مختار انگلستان می‌داد مبلغی نیز بعنوان (خیرمهم) از بودجه محرمانه سفارت باوتعلق می‌گرفت .

سرجان کمبل سفیر کبیر انگلیس در ایران در تذکاریه سری و محرمانه‌ای که ضمیمه گزارش نمره هشت خود بوزارت خارجه دولت متبوع خویش فرستاده است به مطلب مهمی‌اشاره می‌کند. این گزارش که بشماره ۳۷ر۶۰ دربایگانی عمومی‌انگلستان ضبط است چنین حاکی است :

«... مکدونالد بمیرزا محمد علی که همشیره زاده میرزا ابوالحسن‌خان است سالی‌پنجاه‌تومان می‌داد ومیرزا محمد علی کاملا تحت نفوذ دائی خودش (میرزا ابوالحسن‌خان) می‌باشد .

بعد از مکدونالد ، من رویه او را تعقیب‌کردم ، اما میرزا محمد علی به ندرت نزد من می‌آمد ودر نتیجه بعلت‌اینکه مدتها بود میدانستم وی درعداد طرفداران روسها درآمده ودر مراحل بحرانی اخیر پشتیبانی کامل خودرا ازمنافع آنان علنی‌کرده است منهم اسراری نکردم.»

میرزا محمد علی که درشیراز درخانواده میرزا ابراهیم‌خان‌کلانتر اعتمادالدوله پرورش یافته بود، خط نستعلیق‌را بپایه استادان خوش‌نویس می‌نوشت وازعلوم قدیمه و الهیات نیز بی‌بهره نبود . اوبدعوت میرزا ابوالحسن‌خان بتهران‌آمد ودر وزارت امور خارجه نایب «عم‌اکرمش!» گردید .

پس از اینکه میرزا ابوالحسن وفات یافت ، سفارت انگلیس در تهران بـرای انتخاب او بوزارت امورخارجه ایران تلاش فراوانی‌کرد .گرچه شاه وقت قاجار او را لایق مقام (وزارت دول خارجه) نمی‌دید ، ولی وقتی روسها نیز باانتصاب اوباین سمت موافقت‌کردند وی‌را بدین سمت منصوب‌کرد .

درتمام‌دورانی‌که میرزا محمدعلی‌خان مصدر امور دولتی‌بود ، همه اسراروزارت خارجه را دراختیار مکدونالد وزیرمختار انگلیس میگذاشت .

مکدونالد طی‌گزارشی که درمدت مأموریت خود در ایران بوزیر امور خارجه

انگلستان داده ، درباره همکاری نزدیك و مشاوره دائمی که فیمابین او و میرزا محمد علی‌خان وجود داشته است چنین می‌نویسد :

«... بدون تردید میرزا محمد علیخان آنچه را درقوه دارد برای من انجام می‌دهد . هرتصمیمی که میخواهد بگیرد، قبلا با من‌مشورت می‌کند وچنانچه من بامقاصد وکارهای اومخالفت‌کنم او ازانجام دادن‌آنها صرف‌نظر می‌نماید . حتی بارهاپیش‌آمده که تقاضاها وفعالیت‌های وزیر مختار روس را بمن اطلاع داده است .

درمواقعی که ملاقات ما میسر نیست او میرزا یونس‌خان را که جوان زیرك و با هوشی‌است‌وگویا ازخویشان‌وی میباشد بسفارت‌می‌فرستد ومرادرجریان امورمیگذارد. آنچه‌که من بنام مقرری ومستمری باو می‌پردازم درمقابل‌کاری‌که انجام می‌دهد ناچیز است . بهمین‌جهت سعی‌دارم ازهدایا وپول‌های حکومت هند نیزهرچندگاه باو چیزی برسانم؛ درحال حاضرمیرزا محمد علی تلاش می‌کندکه شاید مقرری حکومت هند را به دائیش‌میرزا ابوالحسن‌خان ، درحق او برقرارکنیم .

ولی‌من باوگفته‌ام‌که خواهش ونمایش دراین مورد بجائی نمی‌رسد ، زیرا فعلا من مخارج سفارت را در تهران مستقیماً ازبودجه دولت انگلیس‌تأمین مینمایم.»[۱]

میرزا محمدعلی‌خان وقتی از برقراری ماهی یکهزار روپیه مقرری دائی‌خود ، بخویش‌مأیوس میشود، سعی می‌کند برای فرزند خود میرزا عبدالوهاب که بعدها لقب (نایب‌الوزاره) گرفت مقرری مناسبی از جانب حکومت هند تعیین‌کند و بدین منظور مدتی باسر جان‌کمبل دراین‌باره مذاکره‌کرد .

سرجان‌کمبل‌که سروان ارتش‌انگلیس درحکومت هند بود وپیش از رسیدن به مقام وزارت مختاری جزو صاحب‌منصبان انگلیسی در قشون ایران خدمت می‌کرد ، زبان فارسی‌را خوب می‌دانست واز آوریل ۱۸۳۳ تانوامبر ۱۸۳۵ (از۱۲۴۹ تا ۱۲۵۱ قمری) ازطرف حکومت انگلیسی هند در ایران وزیرمختار بود ومیرزا محمد علی‌که ازمقام ومنصب وی درحکومت هند و نفوذکلام او درآنجا اطلاع داشت کوشید بکمك

۱ــ اسناد بایگانی عمومی‌انگلستان جلد ۳۹ــ۶۰ .

وی مقرری مقصود را برای فرزند خود برقرار کند ، ولی این مساعی با دشواری بزرگی برخورد . سرجان کمبل درگزارشی که دربن باره به حکومت هندوستان فرستاده است می نویسد : «... میرزا محمد علیخان که سابقاً خدمات فراوانی بسفارت تهران کرده و کمک‌های شایانی به مکدونالد سلف من نموده است اکنون سعی دارد تا برای فرزندش میرزا عبدالوهاب مقرری تعیین کند، ولی من با تقاضای وی موافق نیستم . زیرا ازوقتی که وی از پرداخت مقرری دائمی به خود مأیوس شده است ، بطور خیلی پنهانی با روس‌ها تماس گرفته و وزیر مختار روس در تهران را در جریان کارهای این سفارت می گذارد .

من بعلت آنکه اواکنون دسترسی به‌اخبار مهم ندارد ودراخذ تصمیمات صاحب اختیاری نیست باتقاضای اومخالفت می‌کنم . لیکن باوجود این‌چنانچه عالیجناب نظر داشته باشند ، دراجرای آن‌کوشا ومطیع‌خواهم بود ...»[1] میرزا محمد علیخان وقتی‌از پرداخت مقرری در باره فرزندش میرزا عبدالوهاب خان و همچنین پرداخت مقرری بیشتردربارهٔ خودش مأیوس شد بسفارت روس روآورد وازآنها مستمری ومقرری طلبید ودراین‌کار موفق هم شد وجالب‌آنکه باوجودیکه کمبل وزیر مختار انگلیس از اعمال او باخبر بود ، معهذا برای اینکه وی‌را بکلی‌مأیوس نکند بدون‌آنکه بامیرزا محمد علی‌تماس داشته باشد کماکان سالی‌پنجاه تومان را به‌او می‌پرداخت .

جالب‌ترین ماجرای زندگی میرزا محمد علی در دوران مأموریت وی بفرانسه پیش‌آمد . درسال ۱۲۶۲ دولت ایران تصمیم‌گرفت بادولت فرانسه نزدیك شود .

درآن زمان انگلیسها ایران را رهـا کرده بودند و فرانسه نیز درصدد بدست آوردن متحدینی درشرق بود و بهمین جهت کوشش داشت باکشور ایران کـه بعنوان دروازه هندوستان مورد نظر سیاستمداران فرانسه قرار گـرفته بود رابطه دوستـانه و نزدیکی برقرارکند، باتوجه باین تمایل ، درایران مدتها برسرانتخاب شخصی‌که بدین

۱ـ اسناد بایگانی عمومی انگلستان گزارش ۲۰جولای ۱۸۳۳ سرجان‌کمبل بوزارت خارجه انگلیس .

مأموریت برود شور و مذاکره شد. سفارت انگلیس که متوجه همه افعال واعمال دربار قاجار و دولت وقت ایران بودکوشید تا میرزا محمد علیخان بدین سمت گمارده شود و سرانجام نیز دربن تلاش موفق شد. انگلیسها که بیست سال باو مقرری داده بودند، برای اینکه نگذارند ایران با فرانسه رابطه‌ای برقرارکند وی را بوسائل مختلف بشاه قاجارتحمیل کردند.

در نتیجه میرزا محمد علی‌خان در ربیع‌الثانی ۱۲۶۲ از اوآچیق گذشته در راه قراکلیسا و ملاسلیمان با میرزا تقیخان وزیر نظام[۱] ملاقات کرد. و طی این ملاقات موفق شد اطلاعات جالبی از نظریات میرزا تقیخان درباره سرحدات ایران و عثمانی کسب کند. هنگامی‌که او از ارض‌روم وارد اسلامبول می‌شد بنا به توصیه سفیرانگلیس در عثمانی بارشید پاشا صدراعظم و رضا بیک (باش‌کاتب) نیزملاقات‌کرد و مذاکراتی بعمل آورد. رشید پاشا باو پیشنهادکردکه باگرفتن‌مبلغی‌بخدمت دولت عثمانی درآید ومیرزا محمد علی بفوریت قبول‌کرد. لیکن در آخرین روزی که می‌خواست به پاریس برود وزرای مختار روس و انگلیس درعثمانی از اوخواستندکه دوماه در اسلامبول بماند. غرض آنها از این تقاضاآن بود که قصد داشتند با تعویق انداختن مسافرت وی حکم تعلیق ومراجعت او را ازتهران بدست‌آورند. آنها بنحول متنوع خودگزارش داده بودند که تا سرحد امکان خواهندکوشیدکه از انعقاد قرارداد تجاری و سیاسی‌ایران وفرانسه جلوگیری کنند.

در نتیجه این تقاضا میرزا محمد علی به بهانه کسالت چند روزی در اسلامبول توقف‌کرد. ولی بمحض‌آنکه این خبر بگوش‌میرزا تقی‌خان وزیر نظام رسید وی نامه‌ای بمیرزا نوشت و او را درحرکت به فرانسه و انجام دادن مأموریت محوله تشویق‌کرد و ضمناً خطراتی راکه از توقف بیجای وی درعثمانی ناشی می‌شد باوگوشزدکرد. میرزا محمد علی‌که درعین‌حال‌ازصدراعظم عثمانی وسفرای روس و انگلیس پول‌گرفته بود،

۱- میرزا تقیخان امیرکبیردرآن زمان با عنوان ولقب وزیرنظام درآذربایجان‌عهده‌دارتربیت و تعلیم ناصرالدین میرزا ولیعهد ایران بود.

بعد از چند جلسه ملاقات و گفتگو آمادگی خود را برای حرکت به فرانسه اعلام کرد و برای آنکه بهانه‌ای جهت سفر خود بتراشد سفرای روس و انگلیس در عثمانی گفت که اگر از رفتن به فرانسه سرپیچی کند در مراجعت بتهران کشته خواهد شد و یقیناً شاه شخص



میرزا محمد علیخان شیرازی

دیگری را بجای وی تعیین و بفرانسه اعزام خواهدکرد.

میرزا محمد علی افزود:

« بنابراین بهتراست که بدین مأموریت بروم تاآنچه راکه شما می‌خواهید انجام دهم وضمناً ازکنه افکار و نیات فرانسویان نیزمطلع شوم ودرمراجعت شمارا درجریان این مقاصد بگذارم. سفرای دو دولت ناچارموافقت کردند ودرنتیجه میرزا محمد علی بعد از سی و هفت روز توقف درعثمانی از راه بندر (تولون) بفرانسه عزیمت کرد. وی درمراجعت از فرانسه بار دیگردر اسلامبول توقف کرد و همه اسرار مأموریت خویش در فرانسه را به نمایندگان اربابان دوگانه خویش درعثمانی گزارش داد.

دراین موقع محمدشاه قاجار بوسیله پیك مخصوصی که میرزا جواد نامداشت و غلام پیشخدمت شاه بود ، عهد نامه ارض روم راکه بتوشیح خود وی رسیده بود برای میرزا محمد علی در اسلامبول فرستاد، تاآنرا با دولت عثمانی مبادله کند. این عهدنامه را میرزا تقیخان وزیر نظام تنظیم کرده بود. وقتی عهد نامه مذکور بدست میرزا محمد علیخان رسید، کارداران دولت عثمانی باوساطت وزرای مختار دودولت روس وانگلیس درصدد برآمدند تغییراتی در مواد آن بدهند. میرزا محمد علی از ترس حاجی میرزا آغاسی ابتدا حاضر نشد دست به چنین عملی بزند ، لیکن وزرای مختار دو دولت باو قول و اطمینان دادندکه نگذارند مورد غضب حاجی واقع شود و بعلاوه رشید پاشا صدراعظم عثمانی نیز باو دویست هزار قروش که معادل چهار هزار تومان[1] می‌شد رشوه داد و سرانجام میرزا باگرفتن این مبلغ راضی شد که تغییراتی درمواد عهدنامه بدهد. در تغییراتی که بدین ترتیب درعهدنامه بوجودآمد شهر محمره بدولت عثمانی واگذار می‌شد و قسمتی از اراضی مرزی ایران نیزکه از نقطه مرزی (بطانه) شروع و تا نهر خین ختم می‌گردید، بدولت عثمانی واگذارمی‌گشت.

با همین تغییرات کوچك، این نوکرسرسپرده و رشوه خوار قسمتی از خاك میهن خود را به قیمت چهار هزار تومان به بیگانگان فروخت و زحمات و تلاشهای شبانه

۱- امیرکبیرو ایران صفحه ۴۹

روزی رادمردی ایران دوست و ترقیخواه چون امیرکبیررا نقش برآب ساخت.

برای اینکه خواننده گرامی بداند که تنظیم معاهده ارزنةالروم با چه دقت و مطالعه‌ای توسط میرزا تقیخان وزیر نظام (امیرکبیر) انجام شده بود، قسمتی‌ازنظرات دکترفریدون‌آدمیت را دراین‌باره نقل می‌کنیم:

«... چنانکه‌گذشت سرحدات دولتین‌ایران وعثمانی را مواد دوم وسوم معاهده مشخص و معین می‌کند. بدین معنی‌که محمره و لنگرگاه و جزیره الخضر و اراضی طرف چپ شط‌العرب و همچنین اراضی شرقی جبالیه زهاب بحکم صریح جمعاً ملك ایران می‌باشد و ایران نیزازحقوق خود نسبت بسلیمانیه بکلی‌چشم می‌پوشد و دولتین تا تعیین خط سرحدی بموجب همان قرارداد باید «وضع موجود» (استاتوکو) را حفظ و رعایت نمایند.

درطی‌مذاکراتیکه درخصوص فصول ومواداین قرارداد جریان‌داشته‌است، مدتها برای‌برداشتن و تغییرکلمه «موقوف»گفت و شنود بمیان‌آمد، تا عاقبت بجای آن‌کلمه «ترك» را گذاشتند تا هیچگونه ابهامی باقی‌نگذاردکه موجب سوء تعبیرشود. وخود امیر در نامه‌ایکه در جمادی‌الاول ۱۲۶۶ به مشیرالدوله می‌نویسد موضوع را چنین تشریح می‌کند:

«مدت پنج سال درارزنةالروم نشستند وبتوسط مأمورین دودولت بزرگ واسطه فقرات تسعه را که فی‌الحقیقه ایضاحاتی برای عهدنامه مقرره بود در کمال توضیح و تصریح قرار دادند و از لفظی‌که جزئی ابهامی داشت بکلی اجتناب کردند چنانچه در باب لفظ «موقوف» عالیجاه قولونل ویلیمس استحضار داردکه دو سه ماه طرفین برای همین یك لحظه‌گفتگوداشتندکه شاید معنی دیگر ببخشد تا لفظ موقوف را برداشتند و بجای‌آن لفظ ترك گذاشتند[۱]»

با وجود دقت و مراقبت شدیدی که عاقد قرارداد حتی روی الفاظ کرده بود، با اینحال میرزا محمد علی شیرازی با گرفتن دویست هزار قروش‌آنچه راکه دولتین

۱ـ امیرکبیر و ایران ص ۴۸

انگلیس، روس و عثمانی خواستند ، بدون داشتن اجازه نامه و کسب تکلیف از تهران بدان افزود .

برای اینکه ازخیانت این (وزیردول خارجه) و (مصلحت گذار ایران!) و(سفیر فوق العاده ایران درفرانسه!) مطلع شویم ، عین مواد تغییرداده شده را که میرزا جعفر خان مشیرالدوله در رساله خطی (تحقیقات سرحدیه) نوشته و در کتابخانه وزارت خارجه ایران ضبط است نقل می‌کنم:

موادِاستیضاح دولت عثمانیه و ایضاحات سفرای واسطه موافق قلمداد میرزا محمد علیخان :

سئوال اول : دولت عثمانی بموجب شرط فقره قرارنامه تصور می‌کند کـه ترك کردن شهر و بندر و لنگرگـاه و همچنین جزیرة الخضر بایران این ترتیب نمی‌توانـد احاطه کند نه اراضی دولت عثمانی را که بیرون از محمره است ، نه سایر بنادر دولت عثمانی راکه واقع است درآنجاها.

جواب سفرای متوسطین ومأمورین دولتین واسطه می‌گویندکه لنگرگاه محمره درمحلی است که واقعشده است درمحاذی شهرداخل درمرداب حفار لهذاالمراتب ممکن نیست نتیجهٔ معین دیگر بدهد . مأمورین واسطه علاوه برآن قبول می‌کنند رأی رجال دولت عثمانی راکه واگذارکردن بایران محلی راکـه درآن سئوال‌کرده بودند شهر و بندر دولت و لنگرگاه محمره و جزیره الخضراست و باینعالی ترك نکرده است در این محل نه بندر دیگرکه درآنجاها واقع شده باشد.

سئوال دوم : دولت عثمانی سؤال می‌کند از شرح باقی آن فصل که درباب عشایر تبعه دولت ایران که آنها میتوانند سکنی داشته باشند نصف آنها درخاك ایران باشند و نصف آنها در خاك عثمانی . در این حالت میتواند ایران آن خاك عثمانی را متصرف شود .

جواب سفرای متوسطین : مأمورین دولت ایران بهیچ بهانه نمی‌تواند بدست بیاورد مملکتی را کـه درسمت یمین شط العرب است . نه زمینی راکه در سمت یسار

است یا اراضی دست چپ که تعلق به عثمانی دارد سکنی کرده باشند.

سئوال سوم : دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سئوال میکند اگر دولت ایران مطالبات خسارات دولتی را بتواند درمیان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بکند درحالیکه ترک کرده است و نیزدولت عثمانی تصور میکند کـه این ادعا نبـاید داخل بکند جنها مگر حق عادیه پیلاقیه و بعضی خسارات که فیمابین تبعه دولتین ایرانی و عثمانی رسیده مثلا بواسطه سارقین طرفین یا خود چیزی مثل این.

جواب سفرای متوسطین : معنی محقق اول وچهارم عهدنـامه کـه دولت ایـران می‌تواند در این باب ادعاکند و هرطریقه که باشد ترک میشود باید ترک شود بناء علیه هیچکس نمیتواند در این باب حرفی بزند طلب اشخاص طرفین می‌تواند آن اشخاص را راضی ندارد . تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد همچنانکه قبول شده است مأمورین بخصوصه که تعیین خواهد شد . خلاصه چیزیکه ملاحظه شده است در باب طلب اشخاص میتوان آن مـأمور طی نماید.

سؤال چهارم : دولت عثمانی سئوال می کند اگردولت ایران گفتگویی که درباب ملقه شده است قبول کرده است که علاوه شده بفقره دویم وهمچنین فقره‌که از فصل هفتم که درسواد وکلای طرفین نوشته شده بود .

جواب سفرای متوسطین : مأمورین اعتقاد دارند . میتوانند جواب بدهند کـه دولت ایران قبول کرده‌اند، همراه خوشوقتی،که علاوه‌کنند درفقره هشتم درباب مقابله داشتن امتیازات‌که در باب حجاج و تجار نوشته شده است و قونسولها در باب سئوال ملقه، مأمورین خیلی مایل هستندکه بمأمورین دولتین واسطه تأکید نمایندکه اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند بخصوص این مطلب و امید دارند بهره یاب شوند»

میرزا محمد علیخان با گرفتن رشوه ازعثمانی وهمچنین‌سفرای دودولت‌انگلیس و روس برای اینـکه خیـانت خویش را به مملکت تکمیل کـنند شرح زیررا مبنی بر موافقت با ایضاحات مزبور به نمایندگان روس وانگلیس نگاشت:

«من اظهار می‌کنم بجناب شماکه نظر بمأموریتی که از طرف دولت خود دارم

برای مبادله امضای عهدنامه ارزنةالروم قبول می‌کنم کاملا محاورتی که شده است بدربار دولت عثمانی از جانب ایلچیان دولت متوسط در باب سه فقره اول موافق کتابچه که از آن جناب به دوستدار رسید و بعد از آن در باب فقرهٔ چهارم از همان کتابچه پیدا نمی‌کنم هیچ اختلافی در داخل کردن در فقرهٔ هفتم از عهد نامه در خصوص اجرای احترامات طرفین از طرف دو دولت نسبت به تبعه خودشان یعنی بحجاج و شهبندرها و در باب بنای ساختن استحکامات اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه فرموده‌اند تا اوقاتیکه دولت عثمانی درطرف راست شط‌العرب که محاذی خاک دولت ایران است بنای ساختن استحکامات نگذارد . دولت ایران همچنین در سمت چپ که متعلق باوست نخواهد گذارد » .

وقتی ایضاحات میرزا محمد علیخان بپایتخت رسید شاه آنرا پاره کرد و بدولت عثمانی و سفرای واسطه نوشت که مصلحت گزار ما شکر خورده است که چنین کاری کرده است ! او حق هیچگونه تصرفی درعهدنامه ارزنةالروم را نداشته و فقط مأمور مبادله بوده است و شدت خشم و غضب علیه وی بقدری بود که بطوری که در بعضی رسالات نوشته شده هنگام مراجعت میرزا محمد علیخان بتهران حتی بصورت او آب دهان انداخته شد. این خیانت ورشوه خواری میرزا محمد علیخان تا سالها بعد اسباب زحمت و ناراحتی بود بطوریکه اغلب انگلیسها و عثمانیها بدان استناد می‌کردند . لیکن امضاء کردن مواد الحاقی مزبور برای مدتی این حقوق بگیر انگلیس را در ایران خانه نشین کرد ، ولی او تا روزی که زنده بود ماهانه مقرری خویش را از سفارت ولینعمت خود در تهران دریافت میداشت .

حاجی محمد حسین صدر اصفهانی

مرحوم حاجی محمد حسین‌خان صدر اصفهانی ملقب به نظام‌الدوله ، یکی از مردان تاریخ قاجاریه است که آثار فراوانی از او در اصفهان باقی‌مانده است . حاجی محمد حسین‌خان که بمناسبت لقب صدر اعظمی به «صدر» و یا «صدر اصفهانی» معروف شده‌است بطوری‌که حاجی زین‌العابدین شروانی درسال ۱۲۳۷ که دوسال قبل از فوت او بوده در ریاض‌السیاحه می‌نویسد : او پسر حاجی محمدعلی و نوادهٔ رحیم علاف بوده است. مردم ومورخین اصفهانی در بارهٔ آغاز زندگی او می‌گویند که‌وی در اصفهان به شاگردی علاقباشی شهراشتغال داشته وکاملا مورد توجه و محبت استاد خود بوده است . ولی بطوری‌که مرحوم محمد صدر هاشمی می‌نویسد «... باهمه مهر ومحبتی که علاف باشی درباره او روا می‌داشته عاقبت این‌شاگرد جوان با استاد خود راه ستیزگی درپیش گرفته وبهمدستی‌عده‌ای‌ازاشرار محلی به‌استادخویش‌خیانت‌ورزیده و نقدینه وجواهرات وپولهای علاف را وی ربوده است .»[1]

زین‌العابدین شیروانی نیزمطالبی از ایــن قبیل درباره مرحوم صدر دارد ، در یکی از تذکره‌های شعرا نیز حکایتی‌درج شده که بموجب آن فتحعلیشاه به فتحعلیخان صبا ملک‌الشعراء دربار خویش دستور می‌دهد تاقصیده‌ای علیه صدر بسراید ، بطوریکه اونتواندازمضامینی که علیه‌اوسروده میشود چیزی درک کند. دراجرای‌این‌دستورفتحعلی‌خان یك‌مثنوی زشت وزیبا درهجوصدر اصفهانی‌میسرایدکه یك بیت‌آن اشاره بشاگرد علاف بودن اوست ومیگوید :

۱ــ مجله یادگار .

از کاه‌کشی به کهکشان شد بر تخت ز تخته دکان شد

ومرحوم‌صدر اصفهانی بدون این‌که متوجه هجوخویش درآن شده باشد ازبابت این‌مثنوی مبلغ قابل‌ملاحظه‌ای صله به اومیدهد .

این‌شاگردعلاف ازهمان دوران جوانی‌وعهد شباب‌آثار هوش وذکاوت ازحرکات واعمالش نمایان بوده و پیوسته خیال ترقی وتعالی در دماغ میپروراند و معلوم بودکه آینده درخشانی دارد . صاحب کتاب مآثر سلطانیه در حوادث سال ۱۲۳۹ در باره او مینویسد: «... بسبب جوهرذاتی وکاردانی وکارشناسی در امورملك ومال از بدایت‌حال تازمان ارتحال ترقیات عظیمه‌کرد ...»

مرحوم صدر در لشکرکشی‌آقا محمد خان علیق اسبهای قشون اورا تأمین‌کرد و همین امرهم سبب فزونی مال ومنال وی‌گردید، بطوریکه درسال‌اول تاجگذاری آقا محمدخان (۱۲۱۰) بحکومت اصفهان منصوب‌گشت. در فرمانی‌که معتمدالدوله نشاط اصفهانی راجع به‌واگذاری (منصب استیفای مملکت) درزمان فتحعلیشاه به صدر نوشته چنین خوانده میشودکه وی در دوران حکومت خویش در اصفهان با کفایت و لیاقت و کاردانی خاصی امور شهر را اداره می‌کرده و بهمین جهت بــه موجب فرمان فوق‌الذکر بمنصب بیگلربیگی اصفهان رسیده است . بعلت همین ابراز لیاقت وکفایت بود که از سال ۱۲۱۱ قمری حکومت قم وکاشان نیزعلاوه برحکومت اصفهان باو واگذارگردیده است .

سرجان ملکم در نامه‌ای‌که به رئیس سازمان نظارت برامور کمپانی هند شرقی نوشته پس‌ازستایش ازحاج‌میرزا خلیل خان «جاسوس» مورد اعتماد خود درتأییدصحت اخباری‌که او داده است درباره مرحوم صدر اصفهانی چنین می‌نویسد :

«جناب جلالتماب هانری دنداس بالقابه .

رئیس‌سازمان نظارت‌کمپانی هند شرقی بمبئی

از شهراصفهان ـ ۱۷ اکتبر ۱۸۰۰

آقای محترم مفتخرم‌که برای مزید اطلاع‌آن جناب عرض‌کنم‌که در شهراصفهان

با استقبال و کرمی بی‌نظیر حاجی محمد حسینخان بیگلربیگی روبروشدیم از تحف و هدایائی که همراه داشتم آنچه که درخورشأن ومقام حاکم اصفهان بود تقدیم داشتم. حاجی محمد حسینخان که خود ثروت کلانی دارد ، اصرار داشت که بجای ماهوتهای سبز و یك آئینه کوچك که باو دادم ، چند جواهر قیمتی و نفیس باو بدهم . او میگفت گرچه ماهوت شما حقیقتاً نفیس است ولی اگر جواهری بمن بدهید نفاستش بیشتر و بهتر خواهد بود .

باوجودی که او اصرار داشت که چند قطعه جواهر از من بگیرد ، معهذا فقط باو یك گل سینه زمرد نشان دادم . حاجی محمد حسینخان از من خواسته است تا از آن جناب خواهش کنم مقرری قابل ملاحظه‌ای از جانب شرکت محترم هند شرقی باو داده شود .

من بلافاصله با پیشنهاد او موافقت کردم ، منتهی ازاو خواستم تا متعهد شود که‌در قبال برقراری مقرری درباره او ، متقابلاً تعهد نماید تا اخبار و اطلاعات مورد نیاز را بوسیله پیك‌های مخصوص و از راه شیراز و بوشهر برای آنجناب به بمبئی بفرستد و بعلاوه همه‌گونه تسهیلات برای امور تجارتی و عبور قوافلی که مال‌التجاره انگلیسی را بتهران میبرند و همچنین رفت وآمد مأموران انگلیسی قائل شود !

حاجی محمد حسینخان که مدت پنج سال است حکومت اصفهان‌را دارد ومردی بسیار لایق وکاردان است ویقیناً درآتیه ترقی بیشتری خواهدکرد ، ازهر حیث شایسته دریافت مقرری ازکمپانی محترم میباشد من فعلا سالی یکهزاروپانصد روپیه مقرری در حق او برقرار کرده‌ام ومتعهد شده‌ام که چنانچه خدمات مهمی بکمپانی بنماید، مقرری سالانه او را اضافه کنم . من با راهنمائی او ، با کشیش کاتولیکی که مقیم اصفهان است ارتباط پیداکردم و امیدوارم خیلی زود بتوانم گزارشی را که این کشیش کاتولیك برایم تهیه میکند ، تقدیم دارم.»

بدنبال این گزارش سرجان ملکم ، ترجمه اخباری را که مبلغ کاتولیك رومی ساکن اصفهان به زبان‌لاتین نوشته بود برای رئیس کمپانی هند شرقی‌فرستاد وآن گزارش

چنین است :

۲۳ اکتبر ۱۸۰۰ آقای محترم!

دراواخر اکتبر ۱۷۹۵ میلادی دو نفر فرانسوی که خودرا گیاه‌شناس معرفی می‌کردند با مترجمشان وارد اصفهان شدند. آنها از راه حلب و بغداد بهمدان رفته و بعد از صعود بالای کوه الوند و گردآوردن انواع نباتات عازم تهران شدند و بالاخره باصفهان آمدند دراینجا من با آنها ملاقات کردم ومنظورشان را از مسافرت بتهران پرسیدم ولی آنها که ازپیروان مذهب جدیدفرانسوی ودشمن کاتولیک بودتحمیل نداشتندکه من براسرارشان واقف شوم وفقط نام‌خودرا بمن گفتند یکی ازایشان بناپارت ودیگری دربقوس نام‌داشت وتصادفاً مترجم آنهاکه کاتولیک بود بمن گفت که آنها از آغامحمد خان درخواست کرده بودندکه قشونی‌را ازراه خشکی بقسطنطنیه بفرستد و فرانسویان نیز از سمت دیگری بامپراطوری عثمانی حمله کنند و همچنین تقاضا کرده بودند آغا محمد خان ۱۲ هزار سرباز بکمك تیپو سلطان بفرستد لیکن پادشاه قاجار با هیچیك از درخواستهای آنان موافقت نکرد وآندو ناچار بدون گرفتن نتیجه بازگشتند ، بعلاوه اطلاع یافتم که همین دو نفر اجازه خواسته بودند در بندر عباس یا جای دیگر برای تمرکز تأسیسات خود بناهائی بسازند اما آغامحمد خان باین پیشنهاد هم روی خوش نشان نداده بود وباین جهت دونفر فرانسوی مزبور مدت پانزده روز دراصفهان مانده وسپس ببغداد بازگشتند. ترجمه از لاتین برابر اصل است .

ر . استراچی معاون

در سال ۱۲۲۱ هجری که فتحعلیشاه قاجار امور مملکت را بعهـده چهار وزیر گذاشت . مرحوم صدر نیز یکی از این چهار تن بود و اسامی سه تن بقیه بدین قرار است :

۱ـ میرزا محمد شفیع صدراعظم .

۲ـ میرزا رضاقلی نوائی ملقب بسلطانی که وزارت رسائل بعهده او بود .

۳ـ میرزا هدایت‌الله تفرشی وزیرلشکر.

سرجان ملکم درکتاب (شرح حال ایرانیان) خود درباره انتصاب محمد حسین خان صدر اصفهانی به وزارت چنین می‌نویسد:

«... در این سفردوم (۱۲۳۷ه) چنین اطلاع یافتم‌که مشاغل حاجی ابراهیم‌پس از مرگ او نصیب چندتن ازوزراء شده است. رفیق قدیم من حاجی محمد حسین‌خان که در سفراول سمت بیگلربیگی اصفهان را داشت وبما محبت بسیارکرده‌بود، دراین تاریخ لقب امین‌الدوله یافته ومستوفی‌الممالك شده بود.

حاجی محمد حسین خان نسب عالی نداشت بلکه فرزند یکی از دکانداران اصفهانی‌بود ومردم ایران‌که از نقل اموزعجیبه‌لذتمی‌برند درباره دارائی اوغلومی‌کنند ازجمله مدعی‌اندکه اصل‌این ثروت‌که مایهٔ‌آبروی اوپیش شاه‌است وحاجی محمدحسین خان باب طمع اورا باتقدیم پیشکش‌های‌گران قیمت‌سد میکند‌ازذخایر سلطنتی‌زندیه است، که جعفرخان درسال انقراض این‌سلسله بقدری پریشان احوال‌بودکه نه‌تنها آنها را باهمه مایملك خود بجای‌گذاشت، بلکه تاج وعلائم پادشاهی را نیزهمراه نتوانست ببرد و در نتیجه همه این اموال بغارت مردم رفت. این حکایت ممکن است اصلی داشته باشد لیکن ازآنچه من خود دیدم وتحقیق‌کردم، مسلم شدکه بیشتر دارائی‌این وزیر پرهیزکار از منابع حلال یعنی‌کسب وحسن ادارهٔ امور شخصی عاید او شده است. وبهترین شاهد این مدعی‌آنکه هرولایتی‌که تحت حکومت او قرار یافته روبه ترقی و آبادی گذاشته است واصفهان در ایام حکومت او دوبرابر بیش از پیش دارای جمعیت شده وکارخانجات ابریشم وقلاب دوزی‌آن درظرف آن بیست سال چهار مقابل بیشتر گردیده است...»[۱]

ولی‌باید دانست‌که مرحوم صدر بعلت‌آنکه در عین داشتن حکومت اصفهان در ردیف وزرا در آمده و نتوانسته بود به قلمرو حکومت خویش برود او ناچار پسر خود عبدالله خان راکه بعداً لقب (امین‌الدوله)گرفت برای اداره اموراصفهان بآن‌ایالت

۱ ـ صفحهٔ ۲۲۸ کتاب شرح حال ایرانیان.

اعزام داشت وخودکماکان درتهران باقی ماند .

محمد حسین خان صدر تا سال ۱۲۳۴ قمری به سمت مستوفی الممالك دربار فتحعلی‌شاه قاجار انجام وظیفه میکرد و چون در این سال میرزا محمد شفیع صدراعظم فوت شد ، شاه قاجار اورا به مقام صدارت عظمی گماشت و لقب (امین‌الدوله) را که متعلق باو بود به پسرش عبدالله خان‌داد وخود وی را به لقب (نظام‌الدوله) مفتخرساخت.

ازاین تاریخ است که بلقب صدراعظم ویابطور اختصار(صدر) ملقب‌گردید ولقب «وزیراعظم» ماده تاریخ سال صدارت اوست .

صاحب‌کتاب روضة‌الصفای ناصری مینویسد : « ... بعد از رحلت وزیر بی‌نظیر میرزا محمد شفیع مرحوم بصدارت عظمی مخصوص‌گردیده دربذل وکرم ازحاتم‌ومعین زایده درگذشت ، درجود وسماحت وبر واحسان ثانی‌قاآن بود، چاکرانش‌صاحب‌دولت وثروت‌گشتند و هریك بحکومت وخدمتی ممتازآمدند ، درتربیت انام واطفال و طلاب وتقویت علما وفضلا وسادات وعموم ارباب استحقاق دقیقهٔ از دقایق بذل وجهد نامرعی نداشتی ، دربدو حال امین‌الدوله پس‌ازآن نظام‌الدوله واز آن پس بصدراعظم ملقب‌شد وفرزندش بشرف‌مصاهرت مفاخرت یافت وفی‌الواقع رتق وفتق عراق وفارس ویزد وقم‌و کاشان خاصهٔ اوبود ودرتمام ممالك محروسه خاقان مبسوط الیه و مختار مطلق گشت . شاهزادگان عظام بی‌استیذان او در امری دخالت نتوانستندی با وجود این مقام بلند شبها درلباس غیرمعروف بگرد محلات‌گشتی وبعلما وفقرا وارامل وطلاب مرسومی‌معین ووظیفه و ملبوس مزینه بذل‌نمودی . در شرم حضور و حفظ‌الغیب کمال مروت و نهایت فتوت داشت و از بخشش پانصد تومان و یکهزار تومان شرم داشت . کار کرمش بجائی رسیدکه مردم نادان او را صاحب اکسیر میشمردند و خود اکسیر او زراعت و فلاحت بود که درآن علم و عمل کمال فطانت و حذاقت تام داشت . صاحب منصبان دربار شاهنشاهی ازاو مستمری داشته‌اند وهنگام سفر وحضر بقدر امکان ازنقد وجنس اخذ مینموده‌اند از یکهزارتومان تاده تومان بذل‌کردی وبمنت نام‌نبردی»

نکته‌بسیار جالب دیگرکه درزندگی سیاسی حاج‌محمد حسینخان‌صدراصفهانی

وجود دارد اینست که او میهماندار سرگوراوزلی بارت است که در سال ۱۲۲۶ باتفاق میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی ازانگلستان عازم ایران شده بود . قبل ازاینکه از نظرات وگزارشهای اوزلی درباره وی ذکری بشود بدنیست حادثه‌ای راکه برای اوزلی دراین سفر تاریخی رویداد بیاد بیاوریم . در سفر مزبور اوزلی و میرزا ابوالحسن‌خان بایك کشتی تجارتی ازانگلستان عازم ایران بودند . بطوریکه نویسنده منتظم ناصری می‌نویسد : اتفاقاً کشتی حامل دو سفیر انگلیس وایران در دریا براثر طوفانی شدید بطرف امریکا رفت او در یکی از سواحل برزیل متوقف شد در آن هنگام برزیل مستعمره پرتقال بود وپادشاه پرتقال ازترس ناپلئون بدانجا قرارکرده بود . وی وقتی از احوال دوسفیر مطلع گردید بآنها احترام فوق‌العاده‌ای گذاشت ویکروز اوزلی وایلچی‌را برای صید ماهی برودخانه‌ای برد اتفاقاً درآنروز مار عظیمی‌که سیزده ذرع طول داشت صید شد . پادشاه پرتقال دستور داد پوست آنرا کندند لاشه‌آنرا پراز کاه‌کنند و آنگاه آنرا بوسیله سرگور اوزلی برای فتحعلیشاه بارمغان فرستاد .

سرگور اوزلی پس‌از ورود ببوشهر باهمه تحف وهدایائی‌که همراه داشته و حتی باپرداخت مقرری بهمراهان ایلچی‌بطرف شیراز ، اصفهان وتهران عزیمت میکنند.در بوشهر حاج محمد حسینخان حاکم اصفهان از او استقبال مینماید و باتفاق به اصفهان میروند . سرگور اوزلی‌گزارشی درباره استقبال وحرکتش ازبوشهر وهمچنین پرداخت پول و هدیه به حاج محمد حسینخان برای رئیس کمپانی هند شرقی نوشته که بسیار جالبست . وی دربن‌گزارش مینویسد :

«بجناب جلالتماب ربرت دنداس بالقابه.

بوشهر هیجدهم مارس ۱۸۱۱ .

آقای محترم روز اول مارس درمقابل لنگرگاه داخلی‌شهر بوشهرلنگرانداختیم کاپیتان کشتی وسائل تخلیه‌کالا وهمراهان را فراهم‌کرد ولی‌میرزا معتقد بودکه بایستی ساعت فرودآمدن بساحل مناسب و میمون باشد ولذا او منجمین را واداشت که بساعت

رسیدگی کنند وسرانجام معلوم شدکه روزپنجم مارس از هرحیث میمون ومبارك و روز خوبی است وساعت ورود با حرکت سیارات‌موافق‌میباشد .

درآن ساعت میمون ، چهار روز از نوروز ایرانیان که هم در اول سال ، وهم در اول‌بهار وهم تصادف با جشن نوروزی و باستانی همه مردم ایران میباشد گذشته بود . هنگام ورود گوئی همه مردم شهر درکنار ساحل انتظار ورود ما را میکشیدند . حاکم شهر ، داروغه وافراد قشون‌که لباس‌های رنگارنگ وپاره بتن‌داشتند باستقبال ما‌آمدند گرچه میرزازکی‌خان مستوفی دیوان‌اعلاکه بعنوان مهماندار بزرگ وسالارمهماندارها تعیین گردیده هنوز ببوشهر نیامده اما در عین حال ، حاجی محمد حسینخان حاکم و بیگلربیگی اصفهان‌که قبلا ویلیام استیل وژاکب بوترانکت اورا بما معرفی‌کرده‌بودند باعده‌ای سوار ونوکر وچماقدار باستقبال ما آمده بود . حاجی محمد حسینخان قبلا با سرجان ملکم ارتباط داشت وازکمپانی هند شرقی نیز مقرری دریافت میداشت . او در مدت چند روزی‌که درهوای‌گرم بوشهر بانتظار خوانسالار ومستوفی دیوان اعلا بانتظار بودیم هرروزبدیدن مامیآمد وآنچه‌راکه ازاوضاع‌کشور ازاومیپرسیدیم محرمانه جواب میگفت . جیمز موریه همه گزارش ها و اظهارات او را دربـاره اوضاع ایران یادداشت‌کرده‌که جداگانه برای‌آن عالیجناب خواهد فرستاد باتظرمیرزا (منظورمیرزا ابوالحسن‌خان ایلچی است) مقداری هدیه باو دادم . بنوکرهای همراهش‌هم هریك ده پوند دادم‌وخود او هم مقرری سال ۱۸۱۱ خود را که‌کمپانی محترم هندشرقی حواله کرده بود دریافت داشت . حاجی مرد بسیار زیرك وبا هوشی‌است‌که همه‌چیز میداندو مارا راهنمائی میکند ..»[۱]

نامه‌هائی‌که درفوق نقل شده قسمتی از بایگانی راکد هند وقسمت دیگر جزو اوراق ونامه‌های عالیجناب هانری دنداس است‌که بعداً ملقب به(ویسکونت ملویل[۲])

(۱) جلد ۲۵۶ گزارشات ونامه‌های کمپانی هند شرقی ـ اندین افیس

(۲) اوراق لرد ملویل درشماره‌های مجله آسیای مرکزی درسال ۱۹۳۰ چاپ شده و سپس جداگانه چاپ شده است .

شد وسالها رئیس سازمان نظارت برامور کمپانی هند شرقی بود .

بی مناسبت نیست اظهار نظری را که مرحوم اعتمادالسلطنه در کتاب (اسرار انحطاط ایران ـ یا خواب نامه) درباره حاجی محمد حسینخان صدر کرده است عیناً نقل کنیم :

«... حاجی محمد حسینخان گفت من علافزاده بودم ودر اول کار خود نیز همین کار مینمودم اولیای من بمن خط و سوادی نیاموختند و چراغ معرفتی در پیش پایم نیفروختند لیکن هوش ذاتی وذکای فطری مرا در کسب وکار و کلیه امورزراعت وفلاحت صاحب بصیرت ومهارت ساخت وطالعم مدد کرد معروف درگاه آقامحمد شاه وفتحعلیشاه شدم باآنکه عامی وبی سواد بودم توجه لطف شهریاری مرا بصدارت رسانید چون از بی خطی و بی ربطی در آنمقام منیع که یافتم خجالت و خفت داشتم اول کار من تربیت فرزندانم بود همه را بادیبان کامل و آزمودگان عاقل دادم واز تعلیم هریك از اولادان سرموئی فروگزار نکردم اگرچه آسمان فضل آنها برایشان وبال گشت چه مردم این سرزمین داناپسند نیستند امامن تکلیف خودرا ادانمودم وراهی که رهروان راپیمودنی است پیمودم ازاین گذشته ملك ومال وافری ازممر حلال نه از راه تطاول و روش جمال تحصیل کردم هرچه دارائی من بیشترشد خوراندم ونهال مروت ومردمی فزون تر نشاندم وداد ودهش را دادم وپا بر بیخ حلق بخل وامساك فشردم چون درباب احسان و رعایت بندگان خدا جدی موفور داشتم سعی ام در پیشگاه محسن حقیقی مشکور شد برکت در عالم پدیدآمد از بذل بسیار کم نگردید طریقتم خدا پرستی و خدمت شاه بود و طبیعتم ازاین شریعت تخلف نمینمود از آنچه امروز پولتیك میگویند خبری نداشتم وپا در انکار نمیگذاشتم عمده بهآبادکردن املاك واراضی وتخم کاری وزمین داری میپرداختم وهرطبقه از علماء باعمال دیوان بانفاق و انعام تجلیل واکرام می نواختم فقرا و غربای بلدان بل کافه درماندگان بوجود من مستظهر بودند و آنچه ازمن طلب مینمودند تمام بایشان میرسید عمری را بشرافت وافتخار گذراندم چون مرکب هستی ازآنجهان بیرون

جهانتم خلق ایران جمله ماتم گرفتند. [۱]

حاجی محمد حسینخان صفات عالی وپسندیده‌ای داشت‌که رجال قاجاریه‌کمتر بدان‌ها توجه میکردند سرجان‌ملکم دراین‌باره مینویسد «حاجی‌محمدحسینخان بسیار ساده وبی‌تکلف زندگی میکند و هیچوقت ادعا نداشته ونداردکه در تکلم تصنع‌کند یا بعبارت پردازیهائی‌که معمول بیشترایرانیان است دست بزند، معاشرت اوچندان لطفی ندارد وچنین مینمایدکه پیوسته درکسب وکار غرقه است. یکی ازدوستان من میگفت که روزی بااو غذا میخوردم دیدم مرد بی بضاعتی یك جفت کفش سرپائی برای فروش پیش اوآورد، حاجی محمد حسین خان او را پیش خود نشاند و گفت بنشین و غذای خود را بخور، بعد درباب قیمت کفش با هم‌صحبت بکنیم ..» بعد از سلاطین صفویه که‌عشق وعلاقه زیادی بساختمان‌مساجد وکاروانسراها داشته‌اند ،کمترکسی یافته‌میشود که باندازه حاجی محمد حسینخان صدرمسجد ومدرسه وکاروانسرا بنا ویا تعمیر کرده باشد و هنوز هم پس از گذشت یکصد و هفتاد سال نام او برروی ابنیه جالب و زیبای اصفهانی وجود دارد



آثار وابنیه

مرحوم صدر علاوه برآثار وابنیه‌ای‌که در دوره‌حکومتش در اصفهان باقی‌گذاشته، درساختن بنای‌قلعه سلیمانیه درحوالی رودکرج در سال ۱۲۲۷ که بدستور فتحعلیشاه وبنام سلیمان میرزا بنا شد نیز نقش‌اساسی داشته است.

همانطوریکه گفتیم اگر از چندتن ازسلاطین صفویه‌که عشق مفرطی بساختمان مساجد وکاروانسراهاداشته‌اند صرف نظرکنیم، شایدکمترکسی در تاریخ ایران باندازهٔ حاج‌محمد حسینخان‌صدر مسجد ومدرسه بنایاتعمیر نموده باشد.

ازجمله ابنیه باشکوه آن مرحـوم سه مدرسه قدیمی است که در اصفهان برای

(۱) اسرار انحطاط ایران، صفحه ۱۶ و ۱۷ چاپ زوار مشهد

طلاب علوم دینی بنا نموده است . این سه مدرسه یکی در بازار بزرگ ودیگر در محلهٔ باقلعه و سومی در خیابان جواهرست و هر سه نیز تا بامروز بنام « مدرسه صدر» معروفند.اینک شرح بعضی‌از ابنیه مرحوم صدر :

۱ـ مدرسه صدر بازار بزرگ

این مدرسه از بدو ساختمان تاکنون همیشه مرکز تدریس علمای بزرگ و دانشمندان عالیمقام بوده است . بنای مدرسه درزمان مرحوم صدر شروع‌شد ولی‌مرگ مهلت اتمام‌آنرا نداد وبرحسب وصیت‌آن مرحوم قراربود ازمحل درآمد اوقاف‌تکمیل شود . ولی با حیف ومیل اولاد واحفادش بنای مدرسه تکمیل نشد . درحجرات متعدد این‌مدرسه همیشه طلاب علوم دینی سکونت میکردند .

در مدرسه مذکور غیر از علوم دینی ، بخصوص فقه شیعه که آخوند ملا محمد حسین فشارکی وسید ابوالقاسم دهکردی تدریس میکردند ، حکمت کلام و منطق را آخوندکاشی، آقا شیخ محمد خراسانی ، جهانگیرخان و آقا شیخ علی یزدی تدریس می‌نمودند . این‌مدرسه موقوفات فراوانی دارد .

۲ـ مدرسه صدر خواجو

این مدرسه در خیابان خواجو یعنی خیابان چهار باغ جدید و نزدیك به پل خواجو بنا شده است . این‌مدرسه بعلت اینکه در آن زمان در خارج از شهر اصفهان بنا شده بود ، مورد استقبال طلاب قرار نگرفت ، وهم اکنون نیز مخروبه است . چند سال قبل شهرداری اصفهان دیوانگان را درآن جای داده‌بود .

۳ـمدرسه ومسجد پای قلعه

پای قلعه یکی ازمحلات بسیار قدیمی ومعروف‌اصفهان‌است‌که بمناسبت‌نزدیکی با قلعه (طبرك)که اکنون بکلی مخروبه است ، بنام « پا قلعه » نامیده میشود . در این محل‌مرحوم صدر مدرسه‌ای‌که ده حجره دارد ساخته‌است واین مدرسه در ۱۲۱۷ساخته شده وکاشی‌های‌آن خشتی الوان زمان قاجاریه است .

۴ـ دیوانخانهٔ صدر

در نزدیکی محل استانداری فعلی اصفهان ودرمشرق چهل ستون، بنائی معروف به (عمارت صدری) بوده که فعلاً بعضی از اطاقهای آن ضمیمه استانداری است ودرهایش بطرف چهل‌ستون بازمی‌شود . این ساختمان را دیوانخانه‌صدر میگفتند که ظل‌السلطان دستور تخریب آنرا داد . دراین محل تابلوئی بوده که درآن ازصدر باجبه و شال کشیده بودند وتنها صورت باقی مانده از اوست که کلیشه آن دراین قسمت نقل‌شده است .

۵ـ مدرسه ملاعبدالله و مسجد جامع

در اول بازار بزرگ اصفهان مدرسه‌ایست که از بناهای شاه‌عباس کبیر است که‌ملا عبداله شُشتری آنرا ساخته است و بنام او (مدرسه ملاعبداله) می‌نامند . مرحوم صدر



حاج محمد حسینخان صدر اصفهانی

این مدرسه را تعمیر اساسی کرد ودر سردر آن «نام فتحعلیشاه وسال تعمیر ۱۲۱۸» نوشته شده . همچنین مسجد جامع اصفهان را نیز تعمیر کرده‌است .

۶- چهار باغ خواجو یا چهار باغ نو

در اصفهان دو خیابان قدیمی ومعروف ساخته‌شده . اولی‌را شاه عباس کبیر ساخته وبنام «چهار باغ» ودومی را صدراصفهانی و بنام «چهارباغ‌خواجو» یا «چهار باغ نو» . «چهار باغ‌خواجو» بتقلیدازچهارباغ‌قدیم ساخته‌شده. وتا قبل ازحکومت صدردراصفهان راه باریکی‌محله «حسن‌آباد»را به‌پل خواجو» متصل میکرد. ولی‌مرحوم صدراصفهانی با استفاده از مصالح ساختمانهای قدیمی که از دوران نادر و هجوم افاغنه دراین مسیر باقیمانده بود این خیابان را احداث‌کرد .

بطوریکه دراصفهان شایع است ، روزی صدر روی سکوی مدرسه چهار باغ نشسته بود والاغهائی‌راکه‌مصالح ازخرابه‌ها می‌بردند، تماشا میکرد. یکی‌از الاغدارها یك دستش رارویﻯ‌گلوله گچی که در خرابه‌ها پیداکرده‌بود گذاشته و مانع ازافتادن آن ازبار الاغ بود . خرکچی وقتی چشمش به حاجی صدر افتاد دو دستش‌را بسینه گذاشته سلام غرائی به حاجی‌کرد . در همین وقت گلوله گچ در مقابل صدر بزمین می افتد و میشکند . ناگهان از میان گلوله مقداری طلا و جواهرات مختلف بیرون میریزدکه حاجی صدر بلا فاصله آنها را تصاحب میکند و معلوم میشودکه در فتنه افغان یکی از سرمایه‌داران اصفهانی آنها را درمیان‌گلوله‌گچی دفن‌کرده بود .

مرحوم صدر پس‌از ۲۹سال حکومت و صدارت و مستوفی گری در ماه صفر سال ۱۲۳۹ هـ . ق در دوران سلطنت فتحعلیشاه در تهران فوت کـرد . برحسب وصیت آن مرحوم جنازه اورا بااعزاز واکرام فراوان از تهران بقم بردند وپس از طواف در مرقد مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام برتخت روانی‌گذاشته بهمراهی چندین مردسیاهپوش وقاریان قرآن به‌نجف اشرف حمل‌کردند و درآنجا نزدیك دروازه نجف دفن نمودند .

مرحوم صدر درنجف قلعه‌ای ساخته‌که دارای برجهای متعدد است وزوارحضرت امیر علیه‌السلام سالها ازبنای این‌قلعه استفاده میکردند .

از مرحوم صدر هشت‌فرزند ذکور باقی‌مانده‌که ارشد ایشان عبداله خان‌معروف به (امین‌الدوله) است‌که بعد از پدر حکومت اصفهان باو تفویض‌شد.

سایر فرزندان آنمرحوم

۱ـ عبدالحسین‌خان‌که درحکمت طبیعی وخط شکسته و نستعلیق، بی‌نظیر بود.

۲ـ محمد ابراهیم ناظرالدوله، داماد فتحعلیشاه . وی مردی‌کریم، ادیب وخوش خلق بود .

۳ـ حیدرعلیخان مردی‌گوشه‌گیر و منزوی بود .

چهار فرزند دیگر آنمرحوم مشهور نبودند .

نامه آقای رکن‌الملک صدری

پس از انتشار توضیحات مختصری که درباره حاج محمد حسین خان صدراعظم اصفهانی داده‌شده بود، آقای رکن‌الملک صدری‌که بزرگ خاندان ویکی‌ازبازماندگان مرحوم حاج محمد حسین خـان بود شرح زیر را برای درج در مجله تهران مصور فرستادند که عیناً نقل شد و اکنون نیز مجـدداً نقل میـگردد تا آیندگان در باره آن قضاوت‌کنند . :

«در یکی‌از صفحات شماره ۱۲۱۹ آن مجله‌مورخ جمعه ۲۳دی ماه۴۵(درقسمت گوشه‌هائی از سیاست خارجی ایران درزمان قاجاریه) پارهٔ ازاسناد سری وزارتخارجه انگلستان درباره حقوق بگیران انگلیس درایران بقلم آقای اسمعیل رائین درج شده که شهداله تعالی‌دستگاه جاسوسی انگلستان درآن تاریخ ببعضی‌از رجال‌آن عصر تهمت وافترای خیلی ناروا نسبت داده‌که بهیچوجه واقعیت نداشته است وازجمله شرحی‌راجع بمرحوم حاج محمد حسین خان صدراعظم اصفهانی بوده‌که بانهایت تحقیر درآن‌ذکر شده است‌که (میرزا محمد حسین صدر اصفهانی خودش علاف و پدرش ذغـال فروش و

خواندن ونوشتن را مطلقاً نمی‌دانست و ازکمپانی‌هند شرقی‌پول میگرفت و .)

اینجانب عبدالحسین صدری (رکن‌الملك)که یکی از نواده های‌آن مرحوم‌هستم واطلاع‌کامل از تاریخ زندگانی شادروان جد اعلای خود ازآغاز تا ایام رحلت دارم‌با دلایل وشواهد قطعی‌که درزیر نگاشته‌میشود غرضرانی عمال دستگاه جاسوسی‌انگلیس را ثابت خواهم نمود .

اگرچه برای مردان خود ساخته وبزرگ جهان علاف بودن عیب وعار نیست لیکن بطوریکه نوشته خواهد شد نه خودآن مرحوم علاف بود ونه پدرش ذغال فروش وبلکه پدرآن مرحوم حاج محمد علیخان دراوان سلطنت کریمخان زند درفارس‌رئیس انبارغله دولتی در اصفهان بود وشاید در ضمن دکاکین فروش غله هم داشته است بعلاوه مرحوم حاج‌محمد حسین‌خان سالهاازطرف آقا محمدخان وفتحعلیشاه قاجار بیگلربیگی اصفهان را داشته و از سیاست دور بوده است ودریکی ازآن اوقات که در خارج محله احمدآباد مشغول ساختن عمارتی برای سکونت خود بوده از قراریکه از بزرگان خانواده شنیده‌ام دفینه‌شامل جواهرات وسکه طلاپیداکرده وقسمت عمده املاك‌مزروعی اطراف اصفهان را که در فتنه افاغنه از بین‌رفته بوده است خریداری وآباد نموده و مرحوم حاج محمد حسین خان در ظرف مدت قلیلی دارای ثروت قابل ملاحظه شده است .

در شهر اصفهان در باغ چهل ستون عمارت هفت دست مانند عمارت هفت دست صفویه ساخته و تقدیم دولت کرده بود و همینطور در خیابان چهار باغ در قسمت شرق شهر که منتهی به پل خواجو می‌شود مدرسه ساخته است و در همان سنوات با تحمل هزینه زیادی دور شهر نجف اشرف قلعهٔ ازگچ وآجرپخته ساخته است وصحن مطهرحضرت ابوالفضل (ع) نیز از ساخته‌های‌آن مرحوم است ودر سایرمشاهد هم‌آثاری ازآن شادروان باقی است و با این حال در آن تاریخ که بعد از وفات میرزا شفیع صدراعظم مرحوم‌حاج محمد حسینخان بصدارت ایران منصوب شد دارای‌مکنت فراوان وضیاع وعقاربوده واحتیاجی به جیره خواری ازکمپانی هند شرقی نداشته‌است

ومن اینك علت اصلی عداوت مأمورین سیاسی دولت انگلیس را در آن تاریخ با آن مرحوم مینویسم تا اشخاصی‌که اطلاع کافی ندارند آگاه شوند :

هیچ شبهه‌ای نیست واکثر اهالی کشور ایران می‌دانند که یکی از عوامل بسیار مؤثر جنك فیما بین دولتین ایران وروسیه در زمان سلطنت فتحعلیشاه دولت انگلستان بوده‌که بوسیلهٔ مأمورین سیاسی و نظامی‌خود درتلاش بوده است‌که نائره جنگ شعله‌ور شود تا هردو دولت ازحیث قوای نظامی ضعیف‌گردند وهجوم روسیه‌از طریق ایران به خلیج فارس‌که ازوصایای پطرکبیر بوده وهمچنین احتمال قشون کشی از ایران بطرف هندوستان از بین برود ومرحوم حاج محمد حسین خان صدراعظم درتمام مدت صدارت خودکه قریب ده سال می‌شد وپس ازآن مرحوم عبدالله خان امین‌الدوله فرزنداکبرش که وزیراعظم شد باهمه تلاش مأمورین انگلیس فتحعلی شاه را مانع ازجنگ باروسیه شده و از فتاوی علمای عصرهم برای صدور حکم جهاد جلوگیری نمود تا این که با اسباب چینی عمال انگلیس امین الدوله از وزارت معزول واللهیار خان آصف الدوله (پدر سالارمعروف)که معروف بطرفداری با روسها بود بوزارت عظمی برگزیده شد و جنگ دولتین شروع گردید . به این دلایل معلوم می‌گردد که علت اصلی عداوت مأمورین انگلیسی درآن تاریخ با مرحوم صدراعظم اصفهانی چه بوده است .

وهمین‌که نوشته‌اندآن مرحوم بکلی فاقد نوشتن وخواندن بوده صحیح نیست و اینك یك نامه بخطآن مرحوم خطاب به امین الدوله فرزند اکبرخود درنزد اینجانب موجود است‌که دلیل قاطع بداشتن خط و سواد آن شادروان است ولی البته سواد کافی مانند سایرصدور وقت ایران را نداشته واین همه آثار تاریخی که از آن مرحوم باقی مانده نام اورا درکشورایران به نیکی باقی خواهدگذاشت .

لازم است درخاتمه تذکردهم‌که علاوه براین‌که درتاریخ عضدی وناسخ‌التواریخ جلد قاجاریه وروضة الصفای‌ناصری شرح مفصلی اززندگانی مرحوم صدراعظم اصفهانی نوشته شده است مرحوم محمدحسنخان اعتماد السلطنه هم دراواخر سلطنت ناصرالدین شاه تاریخ زندگانی صدورعهدسلاطین قاجاریه را درکتاب خطی نوشته است واینجانب

دراوان سلطنت اعلیحضرت فقید رضاشاه‌کبیر نسخه‌ای از آنرا ازکتابخانه سلطنتی بدست آورده واحوالات مرحوم صدراعظم اصفهانی راکه خیلی مفصل ومشروح نوشته‌استنساخ نموده‌ام‌که موجود است و در نظر دارم با اطلاعات دیگری در کتابی* تدوین و چاپ و انتشار دهم .

٦

موقوفه «اود» هندوستان

« اختیار تقسیم وجوه موقوفه
« اود » هند در دست من مانند اهرمی
بود که با آن میتوانستم همه چیز را
در بین‌النهرین و ایران بلند کنم و
هر مشکلی را حل و تصفیه نمایم »
از کتاب یك دیپلمات در شرق
صفحه ۳۲۴ بقلم: سرآرتور هاردینگ
وزیر مختار انگلیس

« For these minor Ecclesiastical appointments' afforeded opportunities for Influencing the leading Persian Ulama which I strove to utilize for the purpose of maintaining my own contact with the chiefs of that Powerful class . »
A Diplomatist in The East
By Sir. A. H. Harding, P. 324. 1928

حقوق‌بگیری و سرسپردگی تنها منحصر برجال و شخصیتهای سیاسی و مملکتی که چند تن از آنان را شناختیم نبود . انگلیسها برای نفوذ و تسلط هر چه بیشتر بر کشور ما ، میکوشیدند گذشته از راه سیاست ، از راههای دیگری نیز وارد جوامع و محافل مختلف مملکتی ما بشوند.

یکی از آن راهها سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم ایران و نزدیك شدن به بعضی از ملایان و رؤساء مذهبی و گرویدن چند تن از افراد این طبقه به انگلیسهاست .

دراین بخش از کتاب ما باگروهی دیگر از حقوق بگیران انگلیس در ایران آشنا میشویم ،که متأسفانه هنوز پس ازگذشت نیم قرن بردن نام آنان و همه افعال و اعمالی که انجام میدادند شایسته نیست . ولی از نظر آشنا شدن به حیله‌های سیاسی و روشهای

گوناگون تسلط بریك مملکت وملت وهمچنین بخاطر گروهی از روحانیون راستین و پاکباز که مردانه دربرابر اجانب ایستادند وبسیار بجاست نام بزرگ آنها در این کتاب برده شود ، این بخش را باین مبحث جالب اختصاص دادیم .

این فصل ازکتاب حاوی چنان مطالب تکان دهنده‌ای است‌که اگر اسناد ومدارك معتبر تاریخی و گزارشهای رسمی خود « حقوق دهندگان » نبود ، عقل سلیم قادر بپذیرفتن این حقایق عجیب نمی‌بود . آیا براستی میتوان معتقدات مذهبی و روحانی ملتی را تا بدین حد بیازی‌گرفت وازاین احساسات مقدس برای تسلط نفوذ استعماری بهره برداری کرد ؟!

پرونده های بایگانی راکد هند که گرانبهاترین اسناد سیاسی جهان در آن نگهداری میشود ، این رسوائی را آشکار میکنند. ازبدو تسلط انگلستان برشبه قاره هند ، ممالك مجاور این مستعمره زرخیز ، جولانگاه استعمارگران انگلیسی بود . مأمورین بریتانیا درمستعمره هندوستان برای‌حفظ این‌گوهرگرانبها‌که برتارك‌امپراتوری میدرخشید ، همواره سعی داشتند کشورهای مجاورهند را در حال ضعف و ناتوانی وحتی توحش نگهدارند تا هیچگاه این‌کشورها خیال تصرف و یا نفوذ درهند و یا بیداری مردم زجردیده آن نیابند . سرگوراوزلی بارت که‌میرزا ابوالحسن خان ایلچی را از لندن تا تهران همراهی کرد و برای نخستین بار دادن مقرری و حقوق را به برادر فراماسونش (خان ایلچی) تجویز کرد ، عقیده خودرا درباره ایرانیان درنامه‌ای‌که ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ ازپطرزبورگ بوزارت خارجه انگلستان مینویسد ، چنین بیان میکند :

« عقیده صریح و صادقانه من اینست که چون مقصود نهائی ما فقط صیانت هندوستان میباشد ، دراینصورت بهترین سیاست این خواهد بود که کشورایران را درهمین حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب‌نکنیم » .[1]

این نامه ودهها‌گزارش‌رسمی‌وعقاید ونظریاتی که‌ازجانب سیاستمداران‌انگلیسی درباره ایران و ایرانیان بیان شده ، با آنچه‌که دیپلماتها و مأموران انگلیسی درایران

۱ــ مجله پادشاهی آسیائی ژانویه ۱۹۴۴

انجام داده اند ، نموداری ازاعمال شرم‌آور استعمارگران درسرزمین ما میباشد. متأسفانه بایستی‌اقرارکردکه عملیات شرم‌آور ونکبت بارانگلیسها درایران بدست عده‌ای‌مزدور وخائن‌که بیشتردرطبقات عالیه مملکتی وحتی در لباس مقدس روحانیت بودند انجام میگردید .گرچه نشان دادن وبرملاکردن همه افعال و اعمال حقوق بگیران انگلیس درایران ، مایه شرمساری است ، با اینحال شمه‌ای از تاریخچه تقسیم موقوفه « اود » هندوستان را نقل میکنیم . باشد تا این مختصرتازیانه‌ای برای‌آیندگان باشد .



دیپلماسی انگلستان درایران پس ازمأموریت ها وسفارت های « سرجان‌ملکم» و « سرهارد فورد جونس » جان تازه‌ای گرفت . این دو دیپلمات انگلیسی که هم از جانب‌وزارت مستعمرات‌انگلستان وهم ازجانب حکومت هندوستان وگاهی نیزازطرف وزارت امورخارجه بریتانیا درایران مأموریت هائی داشتند ، با دادن تحف وهدایای فراوان وتقسیم پول وبرقراری مقرری های‌گوناگون درظرف مدت کوتاهی در پایتخت ایران نفوذ فوق‌العاده‌ای پیداکردند وهنگامیکه مأموریتشان درکشور ما پایان یافت ، هریک‌گزارش جامع ومفصلی با ذکرخاطرات خویش برای حکومت هندوستان‌ووزارت خارجه انگلستان فرستادند .

دراین‌گزارش ها وخاطرات هردو دیپلمات انگلیسی اظهارنظرکردند : که غیر ازدرباریان ومأموران دولت قاجاری دسته متنفذ دیگری هم درایران هستندکه همیشه بایدآنها را حفظ کرد . اینان علماء و روحانیون مذهبی عالم تشیع هستند که کمتر گرفتارانحراف و نادرستی میباشند .

موقوفات سرشار وفراوانی‌که مرکزتشیع ایران دراصفهان دراختیاردارد، علماء وروحانیون ومدرسین وطلبه علوم دینی را ازمال دنیا و گرفتن رشوه و مقرری بی نیاز کرده است وهمه روحانیون ومدرسین وطلاب درسرتا سرایران ازدرآمداین موقوفات‌و سهم امام ونذور مختلف بهره کافی دارند . وجود این همه موقوفات وانواع درآمداین

روحانیون‌سبب شده است‌که افرادطبقه متنفذ مزبوراز خارجیان ودرآمدهای نامشروع آنها وافتادن درآغوش فساد در امان باشند و هیچ قدرتی نتواند با آنها مقابله نماید .
«سرهارد فورد جونس» دریکی ازگزارشهای خود مینویسد : « اگرما بخواهیم دراین طبقه ازدستگاه حاکمه ایران نفوذکنیم ، باید مرکزدینی اصفهان را متلاشی سازیم و سپس با اعزام عده‌ای درویش ، سیدوملا از هندوستان بمراکز دینی و اماکن مقدس و متبرکه ، بتدریج دستگاه عالیه مذهبی این افراد را برطبق دلخواه خود اداره نمائیم».

نظرات سرجان ملکم وسرهارد فورد جونس درانگلستان خیلی زود مورد توجه واقع گردید .

درسال ۱۸۵۰ میلادی (۱۲۶۶ هجری) شعبه اوقاف هندوستان ، درکنسولگری انگلیس دربغدادکه زیرنظرسفارت انگلیس درتهران کارمیکرد دائرشد . دراین شعبه نوبنیاد چندین‌کارشناس اموردینی اسلامی عضووزارت مستعمرات انگلستان‌که زبانهای عربی وفارسی راخوب میدانستند درآن مشغول کارشدند .

یکسال بعدازاین ناگهان شهرت یافت‌که‌راجه (اود) فرمانروای‌هندوستان قسمتی ازموقوفات خودوسایرین‌را دراختیار کنسولگری‌انگلیس دربغداد وسفارت‌انگلیس در تهران‌گذاشته است کهازدرآمدآنها مخارج‌لازم‌تأمین‌گردد. انگلیسها درهمانوقت‌شهرت دادندکه (غازی‌الدین حیدرهندی پادشاه‌صوبه اود) و فرمانروای‌لکنهو نیز، قسمتی از مایملک ودارائی خودرا وقف مراکزدینی شیعیان‌کرده است ، که بالمناصفه در نجف و کربلا تقسیم شود .

دانشمندفقیدمحمود محمود درتاریخ روابطسیاسی ایران وانگلیس می‌نویسد :
« انگلیسها ازآغازقرن نوزدهم یعنی پس ازسفراول سرجان ملکم بایران (۱۲۱۵ ــ ه ۱۸۰۰ م) چنین احساس‌کردندکه غیراز هیئت حاکمه وقت در ایران ، نیروی دیگری هم دراینکشوروجود داردکهاهمیت‌آن ازلحاظ توسعه وبسط نفوذ اجانب‌کمتراز هیئت حاکمه نیست و این نیرو جامعه مذهبی تام دارد ، بنابر این آنها کوشیدند با علماء و روحانیون مذهب تشیع که فوق‌العاده در عامه مردم ایران نفوذ داشتند تماس حاصل

کنند وروشی را درپیش بگیرندکه ازنفوذآنان نیز به نفع خود استفاده نمایند ومن‌غیر مستقیم اعضای برجسته این جامعه را دراختیارداشته باشند . این بود که چندین فقره اعتبار بعنوان موقوفات ترتیب دادند تا توجه علما وروحانیون ضعیف را جلب نمایند و ظهور این امــر بقدری مشروع بودکــه اقدام آنها مورد استقبال و قبول علماء قرار گرفت »[۱]

اولین موقوفه‌ای‌که دراختیارشعبه اوقاف هند در بغداد برای تقسیم در ایران و بین النهرین قرارداده شد ، قریب یکصد لك روپیه بودکه بپول ایران درروزی‌کهوقف گردید درحدود سیصد میلیون قران میشد .

نایب السلطنه هندوستان این‌موقوفه‌راکه‌ظاهراً متعلق به(صوبه اود) فرمانروای لکنهو بود ، ولی در حقیقت واقف آن‌که یکزن رقاصه شیرازی‌الاصل بشمار میرفت ، بنام سپرده ثابت در بانك دولتی انگلستان درلندن بامانت‌گذارد ، تا سود وربح‌آن همه ساله به تهران منتقل شود و در اختیار شعبه اوقاف هند در کنسولگری بغداد قرار گیرد .

دانشمند فقید، شادروان خان ملك ساسانی دراین باره مینویسد :

« ... بطوریکه ازطرف خود انگلیسها شهرت داده می‌شد ، رقاصه زیبای‌عشوه‌گری‌که ازهفتاد ودوملت درطول زمان دلربائی‌کرده وتمول بسیار بچنــگ آورده بود ، چون درهندوستان بعنوان یك فرد شیعه و بلاعقب از دنیا رفت ، دولت انگلستان را وصی قرارداد تا عایدات ودارائی هنگفت او را همه ساله در میان علماء و طلاب شیعه تقسیم نماید ... »[۲] .

ازروزیکه تقسیم سود موقوفه (اود) دربین النهرین وایران‌آغازگردید ، عده‌ای ازعلماء و روحانیون‌که ازکنه افکار و سیاست (وصی) اطلاع داشتند ، مقرری ماهانه پرداختی‌کنسولگری بغداد وسفارت تهران را قبول نکردند .

۱ـ صفحة ۱۷۴۳ جلد ششم

۲ـ «دست پنهان سیاست انگلیس‌در ایران» صفحه ۱۰۲ تا ۱۰۴

نخستین کسی که درعراق ازقبول وجوه موقوفه « اود » هند امتناع کرد ، مرحوم شیخ مرتضی انصاری مرجع تقلید درنجف اشرف بود . بموجب اسناد بایگانی راکد هندآن مرحوم فقط دوماه ازمقرری پرداختی هند استفاده نمود . ولی همین که فهمید این وجه بوسیله کنسولگری تقسیم میشود ازقبول آن عذرخواست. مرحوم محمودمحمود می نویسد : « میگویندکه ایشان بدون اینکه اطلاعی از قضیه داشته باشد پول هند را قبول کرد . ولیکن مدتش زیاد بطول نیانجامید وپس ازاینکه ازموضوع مستحضرشد و فهمیدکه قضیه چندان ساده نبوده وممکن است زیرکاسه نیم کاسه ئی باشد ازقبول آن بکلی امتناع ورزید وآن را ردکرد ....»[1] .

در تأیید اسناد راکد هند و کتاب محمود محمود ، دانشمند فقید خان ملك ساسانی درکتاب دست پنهان سیاست انگلیس درایران که سه سال قبل ازکتاب محمود محمود چاپ شده دراین باره می افزاید « مرحوم حاجی محمد کپه (بروزن قبه) وکیل وپیشکار مرحوم شیخ الطایفه وحاجی شیخ مرتضی انصاری که خود نیزاز نیکان و اخیار بود ، برای پدرم حکایت کرده بودکه روزی قونسول انگلیس دربغدادبه منزل شیخ انصاری درکاظمین درآمد وسلام ملکه ویکتوریا رسانید وخواهش کردکه ازوجوه اوقاف هند مبلغی قبول بفرمایند . عادت شیخ براین بودکه هروقت میخواست تقاضائی را نپذیرد بدرون آستین دست راست خویش نگاه میکرد وجواب می داد .

همینکه شیخ بدرون آستینش نگاه کردما متوجه شدیم که اواین هدیه رانخواهد پذیرفت پس ازلحظه ای سر برآورد وفرمود (تکلیفم نیست)[2] .»

علاوه برمرحوم انصاری ، عده ای ازعلماء دیگر نیز از قبول موقوفه « اود » هند امتناع می کردند . چنانچه ازمرحوم آقا حسین نجم آبادی که یکی از روحانیون عالی مقام ایران درعتبات عالیات مجاوربود نقل می کنندکه شب درخواب دید که فاحشه ای ازآسمان برسرش ادرارکرده ، فردا صبح ازطرف کنسولگری انگلیس دربغداد ازوجوه

۱ــ تاریخ روابط ایران وانگلیس جلد ششم صفحه ۱۷۴۲

۲ــ دست پنهان سیاست انگلیس ص ۱۰۲

اوقاف هند مبلغی برای او آوردند . عالم روحانی به محض دیدن پول ، خندید، ضمن گفتن خواب شب گذشته ازقبول وجوه موقوفه امتناع ورزید[۱] .

درعین حال ازسال ۱۸۵۰م (۱۲۶۶ ه) تاکنون به موجب اسناد رسمی حکومت هندوستان ووزارت خارجه انگلیس درحدود ششصد نفرازعلماء و روحانیون از وجوه موقوفه سفارت فخیمه درتهران وکنسولگری بغداد استفاده‌کرده وحتی عده‌ای از آنان رسیدکتبی نیزداده‌اند . متأسفانه فعلا انتشاراسامی همه این حقوق بگیران فوق الذکر شایسته نیست . بخصوص‌که پس ازتقسیم هندوستان بدوکشورهند وپاکستان تقسیم این وجوه بعهده دولت هند ،گذارده شد . با این حال برای اینکه خوانندگان گرامی از سرنوشت وجوه موقوفه هند درقرون نوزدهم وبیستم آگاه شوند ، تاریخچه مختصرتقسیم وجوه را بدون ذکرنام همه حقوق بگیران نقل میکنم :

سفارت انگلیس درتهران وقتی از عدم قبول وجوه موقوفه از طرف مرحوم شیخ مرتضی انصاری مأیوس شد ، دستورداد حق السهم آن مرحوم‌که پنج هزارروپیه درسال میشد بین سید بحرالعلوم که مجتهد درجه دوم بود و میرزا علی نقی طباطبائی تقسیم شود . این دومجتهد تا روزی‌که زنده بودند وجوه دریافتی را بین علماء وطلاب تقسیم میکردند وپس ازدرگذشت این دونفرتا سالهای اخیروجوه مذکورهمچنان بین‌خانواده آنها تقسیم میشد[۲] .

تقسیم وجوه موقوفه هند دردوران یك صد ساله قرن‌گذشته بچهار مرحله تقسیم می گردد :

۱ــ بموجب‌گزارش ها ونامه‌های وزارت خارجه انگلیس وجوه موقوفه هند تا سال ۱۹۰۰ م ــ۱۳۱۸ ه. هرسه ماه یکبارسی هزارروپیه دربین النهرین وایران بوسیله

۱ــ «دست پنهان سیاست انگلیس‌درایران» صفحه ۱۰۳

۲ــ دانشمند محترم محمود محمود مینویسد « این دوخانواده ازخدمتگذاران صمیمی دولت انگلیس بوده واز سهمیه پول هند متمتع وبرخوردار میشوند ... » (ص ۱۷۴۳ جلد ششم)

(محمد حسن خان کابلی) که سالها کنسول انگلیس در کربلا بود تقسیم میشد .

اما درسال ۱۳۱۸ هجری که کلنل « نیومارچ » انگلیسی به سمت ژنرال کنسول انگلیس در بغداد تعیین گردید، طرز تقسیم و پرداخت مقرری‌ها نیز تغییر کرد. کلنل نیومارچ با تفسیر وصیت نامه رقاصه شیرازی اعلام داشت : از این به بعد باید تقسیم وجوه موقوفه بموجب مقتضیات زمان و نظر وصی انجام گردد ، نه طبق وصیت نامه موجود !! اودرگزارشی که بوزیرمختارانگلیس درتهران داد نوشت :

« ... کلمه مجتهدان درمتن وقف نامه ، تثنیه عربی نیست ، بلکه جمع فارسی است ، یعنی مجتهدها و بجای اینکه پول واقف بیك مجتهد درکربلا یا نجف پرداخت شود ، باید پول را بین ده نفر مجتهد مقیم کربلا و ده مجتهد مقیم نجف بعنوان مقسم وجوه تقسیم نمود بطوری که بهریك از آنها ماهانه پانصد روپیه برسد » .

سفارت انگلیس در تهران نظر کلنل نیومارچ را درباره ترتیب جدید پرداخت وجوه موقوفه قبول کرد ودستور اجراء آنرا صادر نمود . ولی هنگامی که دستور پرداخت صادر گردید چون میرزا علینقی طباطبائی و برادرش ابوالقاسم طباطبائی مقسمین مقیم کربلا فوت کرده بودند، بتحریك حضرات انگلیسها ، بین دو پسر عمو یعنی میرزا جعفر وسیدمحمد باقر حجت که معمولا میبایستی وجوهات موروثی پدران خودرا بین خود تقسیم کنند، اختلافی روی داد واین دوخانواده مدتها برسر گرفتن پول هند بایکدیگر نزاع میکردند. سرانجام در اثر وساطت کنسول انگلیس دربغداد ، پسرعموها باهم از درصلح درآمدند و همه افراد دوخانواده مجدداً در زمره «دعاگویان» قرار گرفتند منتهی در پرداخت وجوه

ترتیبات تازه‌ای که نظر کلنل نیومارچ را تأمین می کرد ، بوجود آمد !

سرارتورهاردینگ وزیرمختار اسبق انگلیس درایران ، برای اینکه از نزدیك از تقسیم وجوه موقوفه هند و نتایج آن درجنوب وغرب ایران و همچنین بین النهرین مطلع گردد و برنامه‌ای برای آتیه سیاست انگلیس تهیه نماید ، سفری نیز باین مناطق کرد. او درکتابی که نوشته‌است درباره موقوفات مذکور و برقراری مقرری چنین می نویسد:

«... یك اهرم قوی که باعث شد بین من و روحانیون ایران روابط حسنه ایجاد کند، وجوه اوقاف «اوده» بود. این وجوه که حالیه باید میزان آن خیلی زیاد شده باشد، توسط پادشاه «اوده» وقف شده که بمرور صرف تحصیل محصلین شیعه بشود. البته محصلینی که درمدارس کربلا و نجف تحصیل کنند وبعدها به تحصیل علوم دینی شیعه بپردازند.

این وجوه سالها بود که توسط نماینده رسمی دولت انگلیس مقیم بغداد مصرف میشد ومبالغ آن در زمان من خیلی زیاد شده بود، لیکن **همیشه دوستان مذهبی من تقاضا داشتند جوانهای مستعد خانوادههای خودشان که روابط وبستگی با علمای برجسته مذهبی شیعه داشتند، ازاین وجوه استفاده نمایند وعالم بشوند وبعدها مجتهد یاعالم درعلوم دینی** از کار درآیند.

من این موضوع را خیلی مهم دانستم ووجوه موقوفه را دراختیار کلنل نیومارچ گذاشتم، **تا باتوجه کامل وطرز مخصوصی آنرا اداره کند** دقت وتوجه منصفانه‌ای که از طرف کلنل نیومارچ وخود من بدرخواست های قبول این محصلین ابراز میشد **فرصت‌های مناسبی پیش آورد که باعلمای بزرگ روحانی مربوط شوم ودر آنها نفوذ پیدا کنم ومن سعی داشتم که جهت تماس یافتن باروٌسای این طبقه متنفذ ازآنها استفاده نمایم.**»[۱]

کلنل نیومارچ و هاردینگ تاسال (۱۹۰۶ م ۱۳۲۳ ه) باتقسیم این وجوه و برقراری حقوق در ایران وبین‌النهرین هرعملی‌را که خواستند انجام دادند. همانطور که بگفته هاردینگ درمقدمه این مقاله نقل‌شد وجوه مذکور در دست اومانند اهرمی بود که سفیر انگلیس در ایران و بین‌النهرین هرعملی را میتوانست باآن انجام دهد، وهربار سنگینی‌را قادر بود بحرکت درآورد.

سرآرتور هاردینگ از سال ۱۹۰۱ تا ۲۶ ژانویه ۱۹۰۶ در ایران مقام وزیر مختاری داشت وظرف شش‌سال مأموریت خود در ایران وتوسعه مبارزات پنهانی روس و انگلیس برسر تقسیم ایران بمناطق نفوذ، حوادث گوناگونی را بوجود آورد که از

۱ـ یك دیپلمات درشرق صفحه ۳۲۴.

آنجمله می توان کوشش در راه استفاده اقتصادی وسیاسی ازایران ، انعقاد قرارداد نفت جنوب ، دامن زدن بلواها وانقلابات در سرتاسرایران ، تشویق به تشکیل انجمن‌های مخفی وداخل کردن عناصر گوناگون درمبارزه برای برقراری رژیم مشروطیت وحکومت قانون درکشور ما و از همه مهمتر ازبین بردن نفوذ روسیه در دربار مظفرالدین شاه و جانشین کردن طرفداران ، عمال و خبردهنده‌ها و جاسوسان انگلیس در سازمان‌های درباری ودولتی ایران‌را نام برد :

تاشش سال بعداز عزیمت هاردینگ ازایران، تقسیم‌وجوه‌موقوفه‌هندطبق‌تصمیم ونظر کلنل نیومارچ ادامه داشت، ولی ازسال ۱۳۳۰ﻫ (۱۹۱۲م) که‌آخوندملامحمدکاظم خراسانی‌فوت‌کرد، مجدداً درطرزتقسیم‌موقوفه‌هندتحولی‌رویداد[1]. بموجب‌اسنادوزارت خارجه‌انگلیس‌وحکومت‌هندوستان‌ازاین‌به‌بعد وجوه مذکوردراختیارکمیته‌ای‌مرکب‌از دیپلمات‌های‌انگلیسی‌وچندتن‌ازروحانیون‌قرارگرفت.ایندفعه بازهم‌کلمه(مجتهدان) در وصیت‌نامه‌تفسیرشدو کنسول‌انگلیس‌دربغداداظهارعقیده‌کردکه‌نظرواقف‌اینست که‌موقوف علیهم‌باید (علماءمجاورین مقیم‌کربلاونجف)باشند. روحانیون عضوکمیته‌دربین‌النهرین که از موقوفات «اوده» استفاده می‌کردند ، بلافاصله تفسیر و تغییر جدید را پذیرفتند و

---

۱ ـ دانشمند فقید محمود محمود علماء حقوق بگیر را باین شرح معرفی می‌کند :
« ده نفرمجتهدی‌که درنجف ماهی پانصد روپیه ازبابت پول‌هند ازانگلیسها می‌گرفتند اسامی آنان بقرار زیراست :

آخوند ملاکاظم خراسانی ـ شیخ عبدالله مازندرانی ـ شیخ ابوالحسن شیخ راضی از خانواده حاج‌شیخ جعفرشوشتری ـ شریعت‌اصفهانی ـ شیخ‌محمد مهدی‌کشمیری ـ شیخ‌مهدی ابن‌شیخ اسداله ـ شیخ‌حسن پسرشیخ محمدحسن صاحب‌جواهر ـ سیدمحمد بحرالعلوم پسر سید علی‌بحرالعلوم، سید ابوتراب خوانساری، سید ابوالقاسم شکوری واسامی‌ده نفرمجتهدی که درکربلا ماهی پانصد روپیه مقسم از انگلیسها از بابت پول‌هند میگرفتند :

شیخ‌حسین پسرشیخ زین‌العابدین مازندرانی ـ مولوی سیدکلب‌باقرهندی ـ سیدمرتضی هندی معروف به واحدالعین ـ سید سبط حسین ـ سید محمدکاشی ـ سید محمدباقرطباطبائی پسرحجت ـ سیدجعفرپسر سیدعلی‌نقی‌طباطبائی ـ شیخ‌هادی‌اصفهانی سیدمحمد باقربهبهانی ـ شیخ علی یفروئی یزدی .

چند سالی این موقوفه منحصر با نها بود و مستمری همه حقوق بگیران ایرانی قطع گردید .

در این دوره ، تقسیم وجوه مذکور فقط از نظر سیاسی عملی می‌گشت وهریك از حقوق بگیران موظف بودند که دستورات مقسمین را بدون درنگ اجراء کنند وهیچ مخالفتی علیه سیاست انگلیس ابراز ننمایند .

ولی کنسول انگلیس دربغداد باردیگر درصدد تفسیر وقف‌نامه برآمد ونظر داد که منظور واقف از کلمه مجتهدان : (علماء) و (مجاورین) می‌باشند نه (علمای مجاورین) .

در اینهنگام نفوذ آلمان و فرانسه در منطقه خاورمیانه وگسترش دامنه عملیات این‌دوکشور به بین‌النهرین و خلیج فارس ناگهان خطر بزرگی برای هندوستان بوجود آورد. وزیرمختار انگلیس‌درایران برای آنکه ازوجوه موقوفه هندبرای‌کسب‌اطلاعات وایجاد حوادث‌گوناگون ومبارزه علیه‌آلمان در درجه اول وسپس‌روس وفرانسه استفاده کند ، دستور داد تاباردیگر دروقف نامه «اوده» و سایر موقوفات تجدید نظرشود . این بارکنسول انگلیس دربغداد تفسیر جالب و شیرینی بروقف نامه‌کرد وگفت : منظور از جمله « استفاده فقرا واهل علم » در وقف‌نامه «گدایان» ومعممین وطلاب نیست ، بلکه نیت واقف معطوف به‌اهل فقر ودراویش بوده ومقصود از اهل علـم نیزعموم باسوادهای مسلمان می‌باشند . وبنابر این باید وجوه موقوفه بین (دراویش و فقراء) وهمه (اهل علم مسلمان) تقسیم‌گردد . باوجودی‌که این تفسیر مبالغی از درآمد علماء را درایران وبین‌النهرین ازبین می‌برد ، معهذا کمیته تقسیم وجوهات باتفسیرمذکور موافقت‌کرد.

اما هنوز ششماه از اجراء تفسیر جدید نگذشته بودکه ناگهان جواسیس وعمال اطلاعاتی انگلستان مقیم ایران وبین‌النهرین و سایر ممالك خاورمیانه درلباس (فقر و درویشی) و (اهل‌علم) درکشورهای اسلامی براه افتادند وازجمله ۱۲ درویش معروف هندی از راه بلوچستان وخراسان بطرف ایران وبین‌النهرین سرازیر شدند . ازاینعده هفت نفرشان در ایران اقامت کردند وهریك بنام ومسلکی شروع به فعالیت نمودند و

ما بقی از ایران رفتند ، از میراث آن دراویش حتی امروز نیز پیروان چندی باقی‌مانده‌اند ، که عده‌ای از تخت وزیران ، وزراء و نخبه مملکتی مریدان آنان هستند .

آخرین مرحله تقسیم وجوه موقوفه هندوستان (۱۹۲۸ م) (۱۳۴۶ هـ) شروع شد و تا سال (۱۹۴۷ م) (۱۳۶۶ هـ) که دو کشور هند و پاکستان بوجود آمد طول کشید در نوزده سال باقیمانده وجوه موقوفه ، در بغداد و تهران زیر نظر دو سفیر انگلیس در عراق و ایران تقسیم میگردید این دو سفیر چنین نظر داده بودند که تقسیم موقوفه زیر نظر دو کمیته بیست نفری مرکب از علماء و روحانیون ایران و عراق انجام گردد. بیست نفر از اعضاء این کمیته با انتخاب شخص کنسول انگلیس مقیم بغداد و تهران بودند و بیست نفر بقیه را علماء دو کشور انتخاب و به سفارت خانه‌های مذکور معرفی می‌کردند .

سفراء دو کشور چنین نظر داده بودند که رأی کمیته چهل نفری جانشین رأی (مجتهد اعلم) که واقف خواسته بود وجوه موقوفه تحت نظر او اداره شود ، می‌باشد . کمیته چهل نفری مقرری ماهانه را تا ۲۵۰ روپیه تنزل داد و بدین ترتیب عده دیگری از روحانی نمایان عصر از آن بی‌نصیب نماندند .

آنچه در نوشته‌های سر آرتور هاردینگ در باره تقسیم وجوه موقوفه هند و ملاقاتهای متعدد با روحانیون بین‌النهرین مشهود است ، ملاقات او و چرچیل دبیر شرقی سفارت انگلیس در تهران باچند روحانی متنفذ است . او مینویسد : « بالاخره مستر چرچیل موفق شد با یك مجتهد بسیار متنفذ و روحانی بزرگ ملاقات کند . این مرد روحانی از اهل آذربایجان بود . بنام آیت‌الله شربیانی . این شخص مقدس عالی مرتبه با مهربانی و تواضع مستر چرچیل را پذیرفت و با صراحت بیان عدم رضایتی را که علمای مذهبی از نفوذ روز افزون روسها دارند و اینکه عمال عالی مقام دولت ایران تحت نفوذ روسها واقع می‌شوند ، اظهار کرد. این ملاقات در مستر چرچیل تأثیری فوق‌العاده داشت. آقای شربیانی دارای معلومات عالی است ، مرد فاضل و روحانی بزرگی است . عالم روحانی دیگر که در نجف معروف بود آقای بحرالعلوم است . این دو نفر نه تنها در علوم مذهبی سرآمد بودند ، بلکه در امور دنیوی هم بصیرت داشتند . یکی دیگر

ازعلمای معروف آیت‌اله ممقانی بود . او نیز از اهل آذربایجان است . گرچه درعلم روحانی مقام عالی دارد ، ولی مرد دنیا نیست . این روحانی بعداز مراجعت من بتهران بایك عده زوارکه درمیان آنها عدهٔ زیادی درویش وفقیر وبینوا بودند ، بایران آمد وباخود (وبا) بایران آورد . هنگام ورود بمرز اعتنائی بقرنطینه نکرد وبدون رعایت بدان از سرحد عبورکرد وکسی جرئت نداشت متعرض اوبشود .. »[1]

تقسیم موقوفه هند تاپایان جنگ دوم جهانی ادامه داشت‌که جزئیات آن در بایگانی‌هند در دهلی ضبط است . بعداز پایان جنگ جهانی دوم ازسال ۱۹۴۷ به‌بعد که دوکشور هند وپاکستان بوجود آمد ، تاچند سالی وجوه موقوفه کماکان تحت‌نظر سفرای انگلیس در دوکشور ایران وعراق تقسیم می‌شد ، ولی سرانجام پس‌از گفتگوها ومبارزات فراوان که بین دولتین هند ، پاکستان وانگلیس صورت گرفت ، انگلیسها موافقت کردندکه‌وجوه موقوفه‌تحت‌نظر هندی‌ها بین‌مسلمانان‌تقسیم‌شود ، نه‌پاکستانیهای مسلمان .

آنچه ازمجموعه اسناد ومدارك وزارت خارجه انگلیس و همچنین نوشته های دیپلماتهای انگلیسی ومورخین ایرانی استنباط میشود اینست که عده‌ای از روحانیون حقیقی وزاهد وبا تقوای عراقی و ایرانی در۱۱۷ سال‌گذشته ، حاضر نشدند یك شاهی ازوجوه موقوفه « اود هند »که در دست دیپلماتهای انگلیسی مثل اهرم پرقدرتی بود ، استفاده‌کنند . عده‌ای ازروحانیون نیزکه ندانسته ازاین وجوه استفاده میکردند، وقتی ازنیات شوم ونفرت انگیز مقسمین و وصایای واقف، مطلع‌گردیدند ، بدون درنگ از قبول این وجوه خودداری‌کردند . حتی درسالهای‌گذشته عده کثیری ازعلماء دو کشور ازقبول وجوه پرداختی کنسولگریهای انگلیس در عراق و ایران امتناع نمودند . در سالهای اخیروجوه موقوفه هند ، آنقدر بدنام و مفتضح شده است‌که هرگاه روحانی یا عالمی بخواهد کسی را ببدی نام ببرد او را موقوفه خوار (اود هند) مینامد ، متأسفانه انتشارنام شخصیت های بزرگ علمی وروحانی ومراجع تقلیدی‌که همواره مورداحترام

۱ــ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس جلد ششم ص ۱۷۴۱

همه شیعیان جهان در گذشته و حال بودند و هیچگاه یك دینار از موقوفه هند استفاده نکردند سبب خواهد شد تا کسانیکه طی سالهای متمادی عمر خود و حتی از دوران طلبگی ازاین وجوه برخوردار بوده‌اند شناخته شوند. گرچه فعلااسنادی از نحوه تقسیم موقوفات هند واستفاده سیاسی‌ازاین وجوه دردست نیست ، ولی درسالهای خیلی‌نزدیك گذشته سیاستمداران‌انگلیس درشرق وبخصوص ایران، درموقع لزوم مقدارقابل‌توجهی ازوجوه‌موقوفه‌را باشکال‌مختلف دراختیارعلماء وروحانیانی‌که ریشه‌های خانوادگی‌آنها درهند بوجود آمده بود ، گذاردند و حوادث شوم و نکبت بارخلق الساعه‌ای بوجود آوردندکه همه خوانندگان از آن مسبوقند .

موقوفات دیگری نیز در خاورمیانه میباشد که از آن برای پرداخت مقرری به بعضی افراد در لباس روحانی و سیاستمداران استفاده می‌شودکه از همه معروفترموقوفه (زندیه) وموقوفاتی است‌که در اختیار (رئیس الخلیج) میباشد. رئیس‌الخلیج نام عربی (نماینده سیاسی انگلیس درخلیج فارس) است که تا قبل از تقسیم هندوستان ژنرال کنسول انگلیس مقیم بوشهراین سمت را داشت . ولی اکنون رئیس الخلیج دربحرین اقامت‌دارد وبراعمال‌همه مأموران سیاسی انگلیس درسواحل عربی خلیج فارس‌نظارت میکند .

در خاتمه این مقال بی مناسبت نیست که قسمتی از نامه یکی از سیاستمداران انگلیسی بنام پرفسور «ادوارد براون » به‌آخوند ملاکاظم خراسانی راکه بطورمحرمانه بعرض پیشوای شیعیان رسیده ، نقل کنیم . این نامه مقام و منزلت پیشوای بزرگ روحانی شیعیان و اهمیت نفوذ ایشان در سیاست و اجتماع ایران را بخوبی روشن میکند :

« محرمانه ، در نجف اشرف بتوسط آقای میرزا عبدالرسول یزدی - خدمت ذی شرافت حضرت حجة‌الاسلام آقای ملامحمد کاظم خراسانی شرف افتتاح و اقتران یابد . ۲۷جمادی الاول سنه ۱۳۲۹ ازدارالفنون کمبریج درممالك محروسه‌انگلستان عرض شد . حجة الاسلام! تعلیقه‌کریمه‌که چند ماه قبل ازاین درجواب عریضهٔ که‌جهت

اظهار بعضی ملاحظات درحق سیاست دولتین انگلیس وروس نسبت بایران بسرافرازی این کمینه خیرخواه ایران مرقوم فرموده بودند ووصول آنرا بآقاعبدالرسول یزدی نوشتم ولی چون نمی‌خواستم بیجهت مزاحم اوقات خجسته آن بزرگوار گردم لهذا تن زده سکوت ورزیدم تا این ایام که بزیارت رقیمهٔ دیگراز آن جناب کسب شرف و افتخار نمودم وچون در آن فرموده بودند گاه‌گاهی عریضه بنویسم لهذا امتثالا لامرکم العالی بسطیراین کلمات جسارت نمودم ، اولا برخود واجب می‌دانم که آن حضرت را تهنیت کنم ازحسن تدبیری که بی‌شك وشبهه باعث نجات فارس وطرف جنوبی ایران ازمداخلهٔ اجانب شد . چراکه بعد ازآن تهدید نامه خاطر پریش سه ماه نه بلکه هفت ماه مرور کرد وباعتراف همه حال اغتشاش که برفارس خصوصاً و برسایر ولایتهای جنوبی عموماً غالب بود خیلی زائل شد ونعمت امنیت وآرام حاصل شد وسخن مداخله قطع گردید ، دیگر اقداماتیکه آن حضرت وسایرعلماءکبار فرموده بودند سبب شدکه جمیع مسلمانان وخصوصاً مسلمانان هند درمقام شکایت وداد خواهی برآمدند حتی درخود لندن ومعلوم همه شدکه بقول شیخ سعدی :

چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

وچون حکومت اینجاخیلی طالب محبت ومیل مسلمانان هندوستان است این هم سبب شدکه به‌خیال اول خودشان برگشتند ، ولی با وجود این ترقی بهیچ وجه غفلت نباید ورزیدکه ازقراریکه مسافرین ومخبرین خبر میدهند مناسبات فیما بین قبایل جنوب خصوصاً فیمابین بختیاریها وقاشقائیها [کذا] خوب نیست وخصومتی ورقابتی که اینها با هم دارند دارای خطرعظیم است ازبرای مصالح دولت علیه ایران وبقول تقریر رسمی که درین اواخر از طرف حکومت انگلیس چاپ ومنتشر گردید و محض اطلاع ساکنین آن صحن اقدس نسخهٔ ازآن بعنوان آقا عبدالرسول یزدی فرستاده خواهد شد قبیله‌که بیش ازهمه غارتگروفتنه انگیزاست قبیله‌کوه‌گیلویه است خصوصاً شعبهٔ ازآن که به احمد بویر[1] مسمی است وپرواضح است‌که هرگاه قوافل تجارغارت شود خصوصاً

۱ـ منظورایل بویراحمدی است

اگر آدم هم کشته شود تجارداد وفریاد میزنند و شکایت پیش حکومت می‌برند و طالب مداخله میکردند. ولی اگر چنین بهانهٔ نباشد نمی‌توانند بهانهٔ از برای مداخله پیدا بکنند وبنظر بنده خودحکومت اینجا مشغول اصلاحات داخلی است نمی‌خواهدمتعرض چنین کار پرخطری شودمگر آنکه الحاح تجاراورا مجبوربکند اگرچه همیشه اشخاص مقتدری‌هستندکه محض اغراض شخصیه وحُب وجاه ومال وقوت وشهرت مثل چنگیزخان وتیمور و سایر سلاطین قهرمان طالب استیلا و تعرض میباشند و متصل پی بهانه میگردند چنانچه سبب اصلی دراستیلای مغول‌ها وتاتارها برایران درقرن هفتم که آن همه شرارت وخیمه بر آن مترتب گردیدکشته شدن بعضی تجارمغول بدست خوارزمشاه بود ، پس خیلی لازم است جمال قبائل ایران چنین بهانهٔ بدست اجانب ندهندوبفهمند که درصورتیکه قطع الطریق ودزدی همیشه مذموم وقبیح است در چنین موقع نازکی که ایران افتاده است نوعی ازخیانت بوطن باشد . حالاکه معلوم و مبرهن شد که کلام حضرات آیات‌الله چه نفوذی‌دارد حتی‌درقلوب این‌قبائل‌مشهور خود سر امید چنان‌است که بهیچ وجهی ازوجوه ازین‌کلام خیرانجام ساکت نباشند ومتصل بنصیحت این ایلات اشتغال فرمایند تاکم‌کم بفهمندکه قوتشان وناموسشان در اتحاد و انقیادست نه در مردم آزاری وافساد .

در این روزها چند تا کاغذ چه از ایرانیها چه ازانگلیسها رسیده است و یك مسافری امروز ازتبریز آمدیك مژدهٔ‌که‌آورد این بودکه عدد قشون روس درتبریز تقلیل شده است حتی‌گفت‌که اگرچه حسابی درست ممکن نیست بخیال خودش بیشتر ازسیصد یا چهارصد سربازروس درآنجا نمانده است ودیگر گفت‌که عمارتهائی‌که در قزوین از برای خودشان ساخته بودندآنها را خراب‌کرده چوبها وسنگها را فروخته‌اند ... »[۱]

۱ـ این‌نامه بطوریکه بعداً توضیح داده خواهد شد ، جزواسناد دکترقاسم غنی است

۷

عباس میرزا ملک‌آرا

ضمن بررسی اسناد دولتی ایران در دوران صدارت میرزا آقا خان نوری و همچنین بررسی نامه‌هائی‌که ناصرالدینشاه درباره «میرزا هاشم خان نوری‌اسفندیاری» نوشته است ، بنام عده‌ای ازشاهزادگان قاجاری وامنای دولتی ایران برخورد میکنیم که بعلل‌گوناگون خودرا بدامان انگلیسها انداخته‌اند . دربین این عده چندتن«حقوق بگیر انگلیسها » بوده‌اند که اسناد مزدوری آنها در « بایگانی عمومی انگلستان » و « اسناد وزارت خارجه » این دولت وجود دارد . درحالیکه عده‌ای دیگر برای فراراز دست‌جلادان ودژخیمان‌دربار ناصرالدینشاه وکورنشدن وباکشته نشدن بسفارت‌انگلیس رفته وخودرا درپناه سفرای‌آن دولت قرارداده‌اند .

پناهندگی ایرانیان بسفارت انگلیس درتهران وحمایت سفراء و دولت انگلیس ازآنها ازجمله مسائل مهم وحساسی است‌که دردوران قاجاربه بارها مشکلات فراوان وپیچیده‌ای برای شاه ودولت های وقت ایران بوجودآورد .

دربسیاری ازموارد پناهنده شدن شاهزادگان قاجاری به دولت انگلستان و یا بست نشستن در سفارت انگلیس ، مثل سلاحی مخرب برای پیش بردن مقاصد شوم استعماری ومنافع انگلستان بکارمیرفته است . همچنین ازپناهنده شدن وتحصن بعضی از شاهزادگان و دولتیان وقت بسفارت انگلیس نیز بمنظور ارعاب دولت ایران‌استفاده

شده و نتایج نکبت باری نیز ببار آمده است .

آنطور که در اسناد موجود دیده میشود ، حوادث زیر در پیش بردن مقاصد انگلیسها در دوران یکربع قرن اول سلطنت ناصرالدینشاه حائز اهمیت بوده است :

۱ـ پناهنده شدن عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدینشاه .

۲ـ پناهنده شدن حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدینشاه .

۳ـ تحصن خان بابا خان خوانساری .

۴ـ تحصن میرعلی تقی خان .

۵ـ تحصن حسین خان نظام الدوله .

۶ـ تحصن عباسقلیخان لاریجانی .

۷ـ تحصن کوچکخان .

و حوادث مختلفی از قبیل : شکایت « آندره خیاط » علیه دولت ایران ، نزاع صادق فراش مری وزیر مختار انگلیس با سربازان دولتی ، نزاع فراشهای مهد علیا با فراشهای سفارت انگلیس ، عزل میرزا فضل‌الله نواب منشی سفارت انگلیس باتهام ارتباط بادولت ایران وچند حادثه دیگر .

درچند حادثه فوق ، مسئولان سفارت انگلیس موفق شده‌اند باپرداخت حقوقی مقرری به شاهزادگان قاجاری وامنای دولتی که بآنها متوسل شده بودند ، بحمایت علنی از آنان برخیزند و برای ارعاب مقامات ایرانی از وجودشان استفاده کنند .



یکی از شاهزادگان قاجار که بعلت داشتن ارتباط با سفارت انگلیس ، مدت ها موجبات ناراحتی و عصبانیت ناصرالدینشاه را فراهم کرد « عباس میرزا ملک آرا » دومین فرزند محمد شاه و برادر کوچک ناصرالدین شاه بود . مادر او خدیجه خانم ، خواهر یحیی خان چهریقی از اکراد چهریق بود که بموجب نوشته های تاریخی نسب وی تا خلفای بنی عباس میرسد . علت ازدواج محمد شاه با خدیجه خانم این بود که پدرش از مریدان شیوخ طریقه نقشبندیه و مادرش از

ارادتمندان شیخ طه پدرشیخ عبیدالله بشمارمیرفت وچون محمد شاه صوفی منش بود، بعلت ارادتی که به شیخ طه داشت و همه ساله برای او تحف وهدایائی میفرستاد ، با خدیجه خانم آشناگردید وباواازدواج کرد . ولی این ازدواج موجب عصبانیت «مهدعلیا» شد وازآنجاکه محمد شاه از « مهدعلیا » ناراضی بود ، بیشتر بخدیجه خانم و فرزندش « عباس میرزا » مهرمیورزید ونام پدرگرامی خود «عباس میرزا» و «لقب نایب السلطنه» را باین فرزند واگذاشت. درموقع فوت محمد شاه ، عباس میرزا سه سال و نه ماه داشت ولله او رضا قلیخان هدایت بود. حاجی میرزا آقاسی که در دوران سلطنت محمد شاه بصدارت عظمی برگزیده شده بود وبااستبداد ولی بی‌کفایتی مملکت را اداره میکرد ، پس ازمرگ شاه از ترس دشمنان خویش ،کوشید تا عباس میرزا را نزد خود نگهدارد که تا ورود ناصرالدین شاه تحت حمایت او، درامان باشد ، ولی رضا قلی خان هدایت حاضر بانجام این درخواست حاج میرزا آقاسی نشد و در نتیجه مهدعلیاکینه و عداوت بیشتری ازعباس میرزا ومادرش دردل گرفت وپس ازورود ناصرالدینشاه مصمم شد او را کورکند . اما فرهاد میرزا معتمدالدوله خودرا بحرم رسانید وماجرا را بمادر خویش بازگفت و بلافاصله عباس میرزا را تحت حمایت«کلنل فرانت» کاردار سفارت انگلیس قرار داد .

خود عباس میرزا ملک‌آرا دراین باره مینویسد « ... والده اعلیحضرت، برادران خود اسداله خان وسلیمان خان را مأمورفرمودندکه با چند نظام منتظر باشند من که‌از حرم بیرون‌آمدم مراگرفته‌کورنمایند ... [اما] نواب شاهزاده فرهاد میرزا که مراعم مکرماست مستحضرشده باسم اینکه میخواهدشمشیرهای خودرا به‌بیند باندرونی‌آمده با عمه‌ها و والدهٔ من گفتگو کرد و صلاح درآن دیدند که دخالت بایلچی دولت بهیه انگلیس بریم . » زنان حرم با مشورت معتمدالدوله نامه‌ای به کلنل فرانت نوشته از پیراهه به‌قلهك محل ییلاقی کاردارسفارت انگلیس فرستادند وازاوتقاضای‌کمك‌کردند. عباس‌میرزا دردنباله این‌موضوع‌مینویسند :«فی‌الفور« فرنت صاحب» حکیم‌خود «دکسون صاحب»را فرستاده بهمه ابلاغ نمود که‌عباس‌میرزا تحت‌حمایت‌دولت‌انگلیس‌است‌واطمینان



اثر: سولتیکف شاهزاده و نقاش روس

از راست بچپ: خسروخان گرجی. شاهزاده صدرالدوله ـ حاج میرزا آغاسی ـ عباس میرزا ملک‌آرا پسر دوم محمد شاه ـ آقا تاسی نوکر عباس میرزا (که دست او را بدست دارد) ـ میرزا ابوالحسن خان‌شیرازی رئیس تشریفات سلطنتی ـ شاهزاده کیقباد میرزا

حاصل نموده ما را مطمئن کردند نعش شاه مبرور را برداشته در تخت گذاردیم با حالت پریشان و چشم گریان روانه طهران شدیم ... »[1] حمایت علنی کاردار سفارت انگلیس از عباس میرزا از این پس آغاز شد. مهدعلیا که خود نیز مساعدت و یاری انگلیسها را لازم داشت، از آن روز به بعد سکوت اختیار کرد. ولی سه روز بعد از ورود ناصرالدینشاه بتهران و اعلام سلطنت او، دولتیان وقت همه جواهرات و اموال عباس میرزا و مادرش را مصادره کردند. اطرافیان مهدعلیا و شاه شهرت دادند که عباس میرزا و مادرش با توسل به سحر وجادو وقوه ورد ودعا ودم گرم بعضی از صوفیه، میخواهند شاه و امیر را از میان بردارند. حوادث بعدی بخصوص شورش نظامیان علیه امیرکبیر و سایر وقایع سبب تشدید سوء ظن علیه او گردید ومصادره اموال او را ببار آورد.

پس از قتل امیرکبیر وسوء قصدی که درراه شمیران نسبت بناصرالدینشاه صورت گرفت (۱۸ شوال ۱۲۶۸) باردیگر عباس میرزا که در قم بسر میبرد تحت تعقیب قرار گرفت و باتفاق یارانش متهم به انجام توطئه وسوء قصد گردید، وی در باره این واقعه شخصاً مینویسد: روز حادثه «... من در ییلاقات قم بودم. در مراجعت دیدم تفصیلاتی واقعشده میرزا عبداله خان نامی را با بیست نفرغلام مأمور کرده‌اند که میرزا حسین متولی باشی قم را بگیرند». عباس میرزا خود برای دستگیری «میرزا حسین» اقدام کرده واورا تحویل سواران شاه داد تا آنان اورا درتهران تحویل حاج علیخان اعتماد‌السلطنه که مأمور استنطاق بود ودشمنی دیرینه‌ای نیز با عباس میرزا داشت بدهند.

حاج علیخان، میرزا حسینخان را باشلاق وداغ کردن سینه وپشت وادار کرد تا اقرار نامه‌ای بنویسد ودر آن اعتراف کند که بتحریک عباس میرزا توطئه قتل را فراهم کرده است.

ناصرالدینشاه ازدیدن اقرارنامه عصبانی شد ودستور داد عباس میرزا را دستگیر کنند وبسمنان ببرند ودرآنجا بقتلش برسانند.

۱ـ شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا ص ۲

روز بعد میرزا محمد خان قاجار با چهارصد سوار بقم رفت وعباس میرزا راوادار بحرکت به سمنان کرداماعباس میرزا باردیگر درصدد برآمدکه بسفیرانگلیس متوسل شود .



عباس میرزا ملک آرا

اودراین باره نامه‌ای بسفارت نوشت ولی هیچیك از نوکران او حتی آنهائیکه سالها درخدمتش بودند حاضر نشدند نامه را ببرند . سرانجام شیخ عبدالرشید دزفولی معلم‌عباس میرزا یکی اززائرین عرب را وادارکرد تا نامه را بتهران ببرد وعرب‌مز بور نامه را به ران خویش بسته بتهران‌آورد وبه‌کلنل شیل ایلچی انگلیس درتهران تسلیم کـــرد .

کلنل شیل روز ۱۴ ذیقعده ۱۲۶۸هـ–۱۸۵۱ م. نامه ذیل را بمیرزاآقاخان‌نوری نوشت :

« جناب جلالتمآبا مراسله مورخه دوازدهم‌آن جناب رسید ، حاصلی ندارد که تفصیل مراسلهٔ آن جناب مذاکره شود ، اصل مطلب فقط این است که این شاهزاده سیزده ساله پسروبرادر پادشاهی تقدیراً بحبس شد ، یا ازتشویش بیحاصل یا ازافترا و تهمت واین تهمتي است‌که دراروپا بحقارت وبازی محسوب خواهد شد و ممکن نیست که بتوان اعتقاد کرد که اطرافیهای این شاهزاده مرتکب عملی شوند که اگرآن عمل خدای‌نخواسته بظهورمیرسیدخودوشاهزاده وخاندان‌خودرا بکلی پایمال وبربادبدهند.

مذکورشدکه شاهزاده باید درشکنجه حبس بماند محض از برای اینکه وسیله بدست مفسدین نیفتد محتاج بفکر نیست‌که اگر درحبس‌هم‌باشد مفسدین بهمانطور اورا وسیله میتوانند کرد اما اینها جمعاً محض تصور است . شاهزاده وارث تخت نیست همچنین بعقل خیلی نزدیکتر میبودکه اگر این اسناد بهریك از خاندان سلطنت داده میشد باکمال تأسف وتألم گوشزد دوستدار شد که مقرب الخاقان سرکشیکچی باشی از طهران مأمورشدکه این حکم را مجری دارد .

لهذا باولیای دولت ایران اظهارمیداردکه ازچنین عملی که‌کل مملکت ایران را بدنام وهتك عزت سرکاراعلیحضرت شهریاری خواهدکرد و دولت انگلیس با کمال کراهت و نارضامندی خواهد شنید اجتناب واحترازنمایند ، اگر وجود شاهزاده برای سرکاراعلیحضرت شهریاری اینقدر ناگوار است پس شاهزاده را اجازه دهند که بعادت

این مملکت بزیارت برود . هرگاه درحقیقت ممکنست که وسیله‌ای از برای مفسدین بشود پس دوری او برای چند وقت ازحبس کردن سلامت تراست خلاصه هر رفتاری را که بخواهند پیشنهاد خود سازند رفتاری باشدکه انصاف را بادنی خیال نفروشند ...» .

ایلچی انگلیس درپایان این مراسله ازجانب دولت خودصریحاً اظهار میدارد: «... این عمل نامنصفانه وقوع نیابد . دوستدار خاطرجمع است که سرکار اعلیحضرت شهریاری و اولیای دولت ایران این مرحله را یقین دارند که آنچه را دوستدار اظهار کرده و میکند محض خیرخواهی ومنفعت و نیکنامی این دولت است و بدانچه مقتضی دانسته و دیده خود داری نکرد چون لازم بود اظهارداشت . تحریراً فی ۱۴ ذیقعده ۱۲۶۸[1] » .

در جواب این مراسله تهدید آمیز ، میرزا آقا خان از جانب ناصرالدین شاه بوزیرمختار انگلیس چنین مینویسد :

« جناب جلالتمابا ــ شرح مورخه مرسوله ۱۴ ذیقعده واصل وهمان وسیله آن جناب جلالتماب را بنظر اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه رسانیده فرمایش فرمودند در جواب بآن جناب اظهار دارد که همه آن تفصیلات دوستانه که نگاشته بودند محض خیرخواهی و دولت خواهی بوده است ، لیکن میبایست آن جناب ملاحظهٔ بعضی از قواعد ورسومات دولت ایران راکرده باشند و بدانندکه در ایران آن قسمتهائی که آن جناب منظور دارند ، از پیش نخواهد رفت و از شرمفسده جویان ایمن نتوان شد هرگاه اولیای ایران بخواهند ازروی انصاف وعدالت درنظم مملکت وآسایش عموم خلق ورعیت بکوشند لامحاله باید بمحض خیال وتصور وگمان در باره هرکس که باشد همان آن درصدد دفع و رفع آن برآیند و بهیچوجه خودداری وتأمل ننمایند ولی درباره نواب عباس میرزا بقسمی که آن جناب هم صلاح دانسته‌اند که بقسم معموله ایران روانه زیارت شود و دست فتنه کسان او کوتاه شود اولیای دولت علیه مضایقه ازاجازه دادن او بزیارت عتبات ندارند ، در صورتیکه اگراز برای آن جناب ممکن باشدکه ازیك راهی اولیای این دولت را رسماً اطمینانی دهند که شاهزاده مزبوررا احیاناً خدای نخواسته دربعضی حوادث وفترات و وقوعات اتفاقیه

۱ــ اسناد وزارت خارجه انگلیس

اگر بخواهد حرکت باین طرف نماید مانع آیند، که نتواند بی اذن و اجازه پادشاه و ولیعهد پادشاه حرکت ومعاودت نمایدکه ازاین راه دست مفسدین کوتاه وسرراه خیالات ارباب فتنه وفسادگردد. بغیرازاین چیزی که باعث اطمینان خاطر مبارك ملوکانه باشد بنظراولیای این دولت نمیرسد، مگر همانکه در مراسله ۱۳ شهر مزبور بآن جناب نوشته شد. البته آن جناب هم بملاحظه الفاف بدقت که ملاحظه نمایند خواهندیدکه حق با اولیای این دولت است. چون لازم بود اظهارشد حررفی ۱۷ ذیقعده ۱۲۶۸.

ولی دراثر تلقین مخالفین، شاه وصدراعظم هر دو ازاعزام عباس میرزا ملك‌آرا به عتبات مانع شده وهمچنان مسئله قتل اومورد نظربود. وزیر مختار انگلیس که از داخله دربارکاملا با اطلاع شد، این بار باکمك وزیر مختار روس برای نجات عباس میرزا اقدام‌کرد.

میرزاآقاخان نوری، چون صدراعظم زیرك وباهوشی بود و درعین حال باوزیر مختارانگلیس نیزدرحقامراوده داشت، بماوقول دادکه از شاه اجازه حرکت عباس‌میرزا را به عتبات بگیرد. درنامه‌ای‌که بتاریخ ۱۹ ذیقعده به وزرای مختار دودولت نوشت، اطلاع دادکه با اعزام به عتبات موافق است، منتهی درذیل نامه چنین نوشت: «...در ثانی اظهار میشودکه اگر اولیای دولت ایران اطمینان کامل از آن جناب بهمرسانند و آن‌جناب تعهد نمایندکه نواب مشارالیه درصورت حدوث هیچ حادثه وسانحه‌ای بدون اذن و اجازه اعلیحضرت یا ولیعهد پادشاه معاودت بایران نمیتوانند نمایند و از کربلا ونجف اشرف وکاظمین بهیچ بلدی ومکانی‌وشهری نمیروند، آنوقت ازجانب اعلیحضرت شاهنشاهی اذن داده خواهد شدکه نواب عباس میرزا بااطمینان ازسلامت جان واحترام تمام بعتبات عالیات بروند...»[1].

وزرای مختار روس و انگلیس هر یك نامه‌ای علیحده به صدراعظم نوشتند و اطمینان دادندکه بی اذن شاه ازعتبات خارج نشود. وزیرمختار انگلیس نوشت:

«جناب جلالتمآبا مراسله مورخه هفدهم شهر ذیقعده آن جناب رسید ازمراتب

۱ـ شرح حال عباس میرزا ملك‌آرا مقدمه (یو)

مندرجه آن که سرکار اعلیحضرت شهریاری و اولیای این دولت راضی شدند که در عوض حبس اجازه زیارت و توقف کربلا بنواب عباس میرزا بدهند باعث خوشوقتی خاطر دوستدار گردید . اینکه ضمناً اشاره رفته بود که اگر از برای دوستدار ممکن باشد که از یک راهی اولیای این دولت را اطمینان دهد که نواب معزی الیه در ایام فترات و حوادثات بی اذن و اجازه پادشاه یا ولیعهد پادشاه حرکت نکند و معاودت باین طرف ننماید، هرچند از تجربه باید معلوم اولیای این دولت شده باشد که کار گذاران دولت انگلیس مقیم بغداد محض اتحاد دولتین و انتظام امور این مملکت مراتب حزم و دوراندیشی را از دست نداده و غفلت نکرده اند که از جمله یکی در باب آصف الدوله مرحوم بود که با وجود مهربانیهای او باهالی انگلیس و نبودن شرط و عهدی درمیان و عدم ثبوت تقصیری از خود ، در ایام فترت محمد شاه مبرور خواست که اراده این صفحات نماید باشاره جنرال قونسول دولت انگلیس پاشای بغداد درمقام ممانعت برآمد . آشکار است که در این موارد هم هرکس که از جانب دولت انگلیس درآنجا مقیم باشد بملاحظه انتظام و آسایش این مملکت شرایط دوستی را از دست نخواهند داد و شاهزاده مزبور هم البته هیچوقت چنین خیالی نخواهد کرد که بی اجازه پادشاه یا ولیعهد پادشاه همجوار اده و حرکتی کند و اگر فرضاً چنین خیالی بکند جنرال قنسول دولت انگلیس مقیم بغداد مثل سابق وفوت محمد شاه مبرور اوراهم ممانعت خواهد کرد ولازمه اهتمام را بعمل خواهد آورد و ممانعت میکند که غیر از عتبات عالیات و نجف اشرف وکاظمین و ییلاق سلیمانیه بهیچ بلدی و شهری دیگر نرود . اگرچه در نظر دوستدار با وجود بخت جوان و اول شباب سرکار اعلیحضرت شهریاری که بخواست خداوندی سالهای زیاد و روزگار بیشمار بر تخت سلطنت و تاجداری متمکن و برقرار خواهند بود ، هیچ احتیاجی وضرور این حکایت نخواهد شد . چون لازم بود اظهار داشت تحریراً ۱۹ شهر ذیقعده ۱۲۶۸[۱] . »

ولی سرانجام میرزا آقا خان نوری نامه‌ای درجواب وزیر مختار انگلیس نوشته واجازه داد که عباس میرزا بعتبات حرکت کند وی درین نامه چنین نوشت :

۱ـ شرح حال عباس میرزا مقدمه (یز)

« جناب جلالتمآبا . کاغذ مورخ ۱۹ شهر ذی قعده الحرام آن جناب قلمی و ارسال داشته بودند رسید. درباب نواب عباس میرزا که آن جناب درعوض حبس مصلحت رفتن واجازه دادن بزیارت وتوقف عتبات ونجف اشرف وکاظمین دیده بودند در این ضمن قرارواطمینان داده بودند که بالیوزدولت انگلیس مقیم بغدادا اورا هیچوقت نخواهد گذاشت وممانعت خواهد کردکه بی اذن پادشاه و ولیعهد پادشاه معاودت بخاك ایران نماید . کیفیت بعرض حضورهمایون پادشاهی رسید وازاین نوع اظهاروقرارآن جناب اطمینان وخاطرجمعی برای دولت ایران حاصل شد وخواهش آن جناب را باین شرط وعهد پذیرفتند ومقبول داشتند ویکی از عمده شروط این است که از کربلا و نجف و کاظمین بهیچ دولتی و مملکتی و شهری هم نرود و ازقرار تعهدآن جناب اعلیحضرت شاهنشاهی اذن دادند که نواب مشارالیه با اطمینان از سلامت جان و احترام بعتبات عالیات برود . بجهت حصول استحضار واطلاع آن جناب قلمی شد . حرر فی ۲۰ شهر ذی‌قعده الحرام ۱۲۶۸» .

با وجودی‌که این نامه صریح وروشن صدراعظم بسفارت انگلیس صادرشده‌بود، با اینحال‌شایع شدکه قراراست بدستور مهدعلیا عباس‌میرزارا دربین‌راه تهران تاسرحد عراق‌بقتل‌رسانند. کلنل‌شیل‌حضوراً بامیرزاآقاخان دراین‌باره مذاکره‌کرد وازاوخواست که همراه اوچند محافظ قابل اعتمادواطمینان وحتی مادرش باشد. ولی صدراعظم این خواهش اورا نپذیرفت . بطوریکه‌مورخین‌نوشته‌اند بناصرالدینشاه چنین وانمود کرده بودندکه عباس میرزا ازهمه مدعیان سلطنت برای اوخطرناکتراست وانگلیسها همه‌جا حامی وپشتیبان‌اوهستند، بنابراین‌کشتن‌اولازم وضروری‌است. حقاً هم حمایت‌انگلیسها ازعباس میرزا بخاطرانسانیت و حفظ جان پسربچه شانزده ساله‌ای مثل اونبود ، بلکه آنهامیخواستند بادردست داشتن اودرمواقع‌ضروری ازوجود وی‌برای تهدیدناصرالدین شاه استفاده کنند . بنابراین حفظ جان عباس میرزا و رسانیدن او به بین النهرین بهر شکل وهرصورت مورد نظرکامل‌آنان قرارداشت ولذاکلنل شیل نامه‌ای بمیرزاآقاخان نوشته وباواطلاع دادکه یکی ازافراد طرف اعتمادش اورا تا مرزهمراهی خواهدکرد ،

قسمتی از این نامه چنین است :

« جناب جلالتمآبا ـ دوستدار متحیراست که درباب روانه کردن آدم خود همراه نواب عباس میرزا تا کربلا ایستادگی آن جناب در رفتن چه معنی دارد ؟ از یك طرف ازدوستدار اطمینان می‌خواهندکه نواب معظم‌الیه را ازخیال حرکت باین سمت ممانعت نماید وازطرفی می‌خواهندکه بهیچوجه درامورواو مداخله نکند ، این دوفقره کمال منافات دارند . بدیهی است که باید بنواب معظم الیه دستگیر و معلوم شودکه از ابتدای حرکت ایشان باین سفرمرتبط بدوستدار هستند تا ازاین ببعد هیچوقت خیالی که منافی نوشته دوستدار وباعث تشویش خاطراولیای این دولت باشد نتوانندکرد لهذا دوستدار ازآن جناب متوقع‌است که تعلیقه بمقرب الخاقان کشیکچی باشی مرقوم‌دارند که‌آدمی ازجانب دوستدار همراه نواب معظم‌الیه روانه میشود باطلاع‌آن جناب‌است . چون لازم بود زحمت داد . »[1] .

میرزاآقا خان درجواب شیل چنین مینویسد :

« جناب جلالتمابا . در باب‌آدم همراه کردن آن جناب با نواب عباس میرزا و کاغذ نوشتن دوستدار بمقرب الخاقان‌کشیکچی باشی‌که سبب همراهی آن آدم معمول شود رقعهٔ‌آن جناب رسید ولازم شدکه زحمت‌آن جناب داده اظهار دارد که ازبدوامر تا حال مقصودآن جناب تعهد ازجانب دوستدار بجهت سلامت جان نواب عباس میرزا ازاینجا تا عتبات بود ومنظور دوستدار هم تعهد ازآنجناب که نواب معزی الیه نتواند ازآنجا بیرون برود وخودسرمعاودت بخاك ایران وجای دیگر ننماید ، نه اینکه نواب معزی الیه داخل تحت حمایت‌آن دولت برآیند . علاوه براین درصورت مزبورجناب وزیرمختار روس هم خواهش فرستادن‌آدم باتفاق ایشان خواهندکرد ، دوستدارچگونه با برادراعلیحضرت پادشاهی ومادرایشان‌که بجای مادر پادشاه است آدم باین تفصیلات همراه‌کند وکاغذ بدهد ؟ بلی کاغذ باینطور میتواند نوشت که معلوم شود دوستدار تعهد سلامت‌آن نواب معزی‌الیه را تا ورود عتبات بخواهش وتعهدآن جناب کرده است‌که از

---

۱ ـ مقدمه‌شرح حال‌عباس میرزا(یط)

آنجا حرکت نخواهدکرد ارتباط این سفر بآنجناب باین معنی است نه بارتباط داخل شدن درزیرحمایت وآنکهی غلام ونوکری که باید ازاینجا بجهت همراهی‌ایشان‌تعیین شود هنوز نشده است ومقرب الخاقان‌کشیکچی باشی هنوز درآنجا منتظرحکم است . چگونه میشودکه قبل ازتعیین‌آدم از دولت آنجناب آدم از خود روانه دارند ؟ بجهت استحضارآن جناب اظهار شد زیاده زحمت نمیدهد . در ثانی زحمت میدهد که امروز بجهت امری که عالیجاه میرزا حسینقلی استحضار دارد نتوانستم شرفیاب حضور مبارک پادشاهی بشوم ، فردا انشاالله بعد از عرض مراتب بحضور همایون جواب صریح بآن جناب خواهد نوشت . اگرمقصود سلامتی او بود البته غلامی که از دیوان همراه میرود قبض سلامتی نواب معزی الیه را که منتهای مقصود آن جناب بود از عالیجاه قونسول مقیم بغداد بجهت‌آن جناب خواهدآورد [1] . »

با اینکه میرزاآقا خان نوری قول صریح داده بودکه نواب‌عباس‌میرزارا‌سلامت به بغداد برساند ، بااینحال وزیرمختارانگلیس‌که ازنقشه قتل اواطلاع داشت‌بازبرکی خاص درجواب صدراعظم چنین نوشت :

« جناب جلالتمآبا . بیغام‌آن جناب را درباب روانه کردن‌آدمی از دوستدار و آن جناب تا قم ومراجعت ازآنجا وآوردن جواب میرزا حسنعلیخان‌آورد و تفصیل را حالی‌کرد ، چون چنین فهماند که مقصود آن جناب محض صداقت و بیغرضانه است ، لهذا دوستدار هم یقین کرده تـا باتفاق بروند و جواب بیاورنـد . این مختصر بجهت استحضار نگارش یافت [2] »

درروزیکه همه چیزآماده شده بود وعباس میرزا ملک‌آرا تحت حمایت « غلام سفارت » میخواست بطرف کرمانشاه حرکت‌کند ، ناگهان موضوع مدد معاش و مقرری که شاه برای او ومادرش تعیین‌کرده‌بود پیش‌آمد .

درنتیجه باردیگر کلنل شیل وزیرمختار انگلیس وارد معرکه شده ونامه ذیل

۱ـ ضبط راکد وزارت خارجه‌کتاب ۵۲۶۲ کتابخانه وزارت خارجه

۲ـ ایضاً همین پرونده

را به میرزا آقا خان نوشت :

« محض عالم دوستی و آگاهی بآن جناب اظهار میدارد که این مبلغ مدد معاشی که از برای نواب عباس میرزا ووالده‌اش برقرار کرده‌اند ازروی انصاف که ملاحظه شود سزاوار نیست که بقدر مواجب یك نفر سرتیپ دمیرپنج برادر مختص اعلیحضرت شهریاری داده شود . آن جناب در این مرحله نه تنها عـدم میل و بی‌التفاتی را بایـد ملاحظه فرمایند ، بلکه جمیع اطراف وجوانب راخوبست بنظردقت ملاحظه نمایند سهل‌است، دوستدار میترسد که از برای شخص اعلیحضرت شهریاری باعث نقص و کسر باشد که نسبت ببرادرخود این نوع کم محبتی وعدم رأفت وعدالت سلوك شود . خلاصه‌این مختصر را محض از برای اطلاع وخیرخواهی است ودر نظر دوستدار ازسالی چهار هزار تومان‌کمتر درولایت اجنبی ازبرای نیك نامی این دولت درست نمی‌آید ، چون لازم بود دردوستی اظهار داشت » [1].

صدراعظم موفق شد حقوق‌سالی چهارهزار تومان برای وی برقرار کند وآنگاه عباس میرزا بطرف کرمانشاه حرکت نمود . اما بمحض ورود بکرمانشاه بار دیگر از طرف ناصرالدینشاه دستور زندانی‌کردن اوصادر شد.

خود عباس میرزا درخاطراتش می‌نویسد : « ... با هزاران خوف و هراس رو براه‌گذاشتم . بکرمانشاه‌که رسیدم اطراف سراپرده خود را دیدم نظام محاصره کرده ، ازواقعه پرسیدم جوابی نشنیدم بعدازتحقیق معلوم شدکه حکمی ازطهران بعمادالدوله امامقلی میرزا رسیده‌که عباس میرزا را درکرمانشاه محبوس نظرنگاه بدارد ... » [2]. اما باردیگر کلنل شیل وزیرمختار انگلیس بکمك اوشتافت وسه روزبعد توانست دستوری راکه ناقض حکم اولیه بود ، بوسیله چاپار سفارت که « علی بابا بیك » خوانده میشد بوالی‌کرمانشاه برساند .

عباس میرزا با عجله وشتاب فراوان بطرف قصرشیرین میرود . اما بمحض ورود

۱ـ پرونده راکد وزارت خارجه ایران

۲ـ شرح‌حال‌عباس میرزا ملك‌آرا

به نقطه سرحدی بین‌النهرین ناگهان دستور « نامق پاشا » والی بغداد باومیرسد وویرا ازورود ببغداد منع می‌کند و نامق پاشا باومیگوید « مگر بغداد حبس خانه ایران شده که مقصرین را اینجا می‌فرستند ؟ » شیل بیاری او برخاسته با کمك « رفیق افندی » سفیردولت عثمانی درطهران ضمانت نامه اقامت اجباری اورا دربین النهرین وموافقت دولت ایران را با این امر بمرزدار میرساند وعباس میرزا وارد بین النهرین میشود .

پس از هشت ماه که عباس میرزا در بین النهرین توقف میکند ، خدیجه چهریقی مادر او در صدد زیارت خانه خدا برمیآید . میرزا ابراهیم خان شاه بندر و نماینده ایران دربغداد به « رشید پاشاکوزلك لی » که والی بغداد بود اطلاع میدهد که ازحرکت آنها جلوگیری‌نماید . میرزا ابراهیم خان میگوید : دولت ایران‌خدیجه خانم وعباس میرزا را بدست من سپرده وآنها حق خروج از بین النهرین را ندارند . رشید پاشا هم محترمانه ازحرکت آنها جلوگیری‌کرده بنام اینکه هوای عربستان‌گرم و خفقان‌آوراست نمیگذارد از بغداد خارج شوند . ولی « الیسن » کنسول انگلیس در بغداد که آنها را تحریك به خروج از بین النهرین و مسافرت به لندن کرده بود ، « خاچیك » منشی کنسولگری رانزد والی فرستاده وباواطلاع میدهدکه « چون‌خدیجه خانم قصد سفربلندن را دارد شما نمیبایستی ازحرکتش جلوگیری‌کنید . » والی بغداد اجازه سفربلندن را بخدیجه خانم میدهد ، ولی عباس میرزا را درگرونگهمیدارد .

خدیجه خانم درنظرداشت درلندن علیه ناصرالدین شاه بدولت انگلیس شکایت کرده وافکارعمومی مردم انگلیس را ازجور وظلم حکومت‌آن زمان آگاه‌کند و ازینرو ابتدا بعنوان زیارت به مکه رفت وپس ازاداء فرائض دینی ، عازم اسکندریه شدتا از آنجا به انگلستان حرکت‌کند .

ولی درهمین وقت میرزا آقا خان نوری با خواهش‌وتمنای فراوان از « تامسن» کاردارجدید سفیرانگلیس درایران‌که بجای کلنل شیل آمده بود ، دستور عدم خروج خدیجه خانم از مصرراگرفت. در نتیجه ازحرکت‌خدیجه خانم جلوگیری شد و مادر

عباس میرزا ناچاراز اسکندریه به‌شام‌رفته یکسال درآنجا اقامت‌کرد ودراین‌بین‌روابط او وفرزندش تیره شد ، تا جائیکه عباس‌میرزا را در سن شانزده‌سالگی با یکدست لباس یافرزندش نیز بیرون‌کرد، ولی‌دراین‌اثناکنسول انگلیس باردیگر بفریاد اورسید و مخارج زندگی وی را فراهم ساخت .

دراین هنگام‌رابطه ایران وانگلیس تیره شده وحادثه زن میرزا هاشم خان که منجر به قطع رابطه بین دوکشور شده بود،بوجودآمد،ناصرالدین شاه‌که تاآن زمان از عباس‌میرزاوحشت‌داشت، بافرستادن وجوه فراوان به‌بغداد، میرزا ابراهیم‌خان‌شاه بندر ایران‌را مأمورکرد تاعباس‌میرزای‌گرسنه وسرگردان‌وازخانه مادررانده‌شده‌را «بمراحم ملوکانه» امیدوار سازد .

میرزا ابراهیم خان ، یکی ازعمال مخفی‌خود راکه « حاج محمد علی‌شیرازی» نامیده میشد وعباس میرزا اورا « درشیطنت همدست ابلیس » میدانست ، مأمورکرد تا ویرا ازحمایت دولت انگلیس بیرون بیاورد .

حاج محمد علی شیرازی به عباس میرزا گفت‌که اگراز حمایت انگلیس بیرون آید نه تنها حقوق و مقرری دوسال عقب افتاده را بمو خواهد پرداخت ، بلکه انعام و خلعت نیز بوی خواهند داد . و آنقدر بگوش شاهزاده این افسونها را خواند تا بقول خود شاهزاده ، او « ... مرا مسخرکرد زیراکه‌گرسنگی بلای جان وبرهم زن خانمان است ... » .[۱]

عباس میرزا ملک آرا سپس مینویسد « میرزا آقا خان ... اقبال مرا که دید در محبت قصورنکرد . مواجب دوساله را رسانید پانصد تومان هم برمقرری که سه هزار تومان بود افزود . چهار هزار تومان هم خرج عروسی کرد و من نمیدانستم که این مهرهای نبوده ازکجاست ناگاه شاهد معنی پرده برداشت ودولت بهیه انگلیس با دولت ایران بنای محاربه گذاشت .

روزی‌کنسول‌انگلیس دربغداد باواطلاع داد که دولت انگلستان بادولت ایران

۱ــ شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا صفحه ۹

وارد جنگ شده وعنقریب بوشهرومحمره اشغال خواهد شد و او باید آماده باشد تا با نیروی اعزامی ببوشهر برود و سلطنت جنوب ایران را که بوی تفویض می‌شود قبول کند!

اما عباس میرزا این پیشنهاد دولت انگلیس را رد کرد و دوران اختلاف او با انگلیسها از آن روز شروع شد. خود اومینویسد «... پاس نمك شاهنشاه و التفاتهای جدید.. مانع آمدکه حرکت نمایم و امیدوار بودم باین سبب التفاتهای بسیار خواهیم دید تا آنکه محاربه بمعالجه کشید.» همینکه قرارداد صلح پاریس منعقد شد و حسام السلطنه هرات را تخلیه کرد و نیروی انگلیس هم ازمحمره و بوشهر رفتند، ناگهان باردیگر دستخطهای التفات‌آمیزشاه ومقرری های ایران وانگلیس هر دو قطع شدند.

عباس میرزا بانوشتن نامه‌های مکرربه شاه وصدراعظم تقاضای مراجعت ازعراق راکرد وسرانجام پس از۲۷ سال که از تبعید او در عراق و اسلامبول گذشت در اواخر ذیحجه ۱۲۹۴ دسامبر ۱۸۷۷ اجازه بـرگشت بایران گـرفت ودرمحرم سال بعد وارد تهران شد و ناصرالدینشاه باو لقب «ملك‌آرا» داد. عباس میرزا پس ازچند سال حاکم زنجان شد.اما پس از مدت‌کوتاهی بقفقاز فرارکرد وبار دیگر بوساطت حاجی‌میرزا حسینخان سپهسالار بایران برگشت وحاکم قزوین وگیلان‌گردید و در۱۳۱۳ه بوساطت سفیرروس بسفارت فوق‌العاده برای تبریك جلوس نیکلای دوم بروسیه رفت.

اوپس از قتل ناصرالدینشاه مدتی بیکار بود ولی در سال ۱۳۱۴ ــ ۱۸۹۶ وزیر عدلیه شد ودرسال ۱۳۱۶ ــ ۱۸۹۸ درسن ۶۱ سالگی در تهران درگذشت.

۸

اللهیارخان آصف الدوله

دربین افراد خانواده سلطنتی قاجار، «اللهیار خان آصف الدوله دولو» پسر محمد خان بیگلربیگی، ازهمه بیشتر با نگلیسها نزدیك بودوهمه‌جا به سیاست انگلیس خدمت میکرد. خدمات آصف الدوله بدستگاه سفارت انگلیس درتهران تا بدانجارسیده بودکه وزیر مختار وقت آنکشور درایران طی گزارشی که روز ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ – ۱۲۶۵ ه بوزیر امورخارجه دولت متبوع خویش فرستاد درباره اوچنین نوشت:

«... آصف الدوله خود وتمام افراد خانواده‌اش همیشه و کاملا در اختیار دولت انگلستان بوده‌اند وایشان ازخدمتگزاران صدیق ما میباشند...» [۱]

اللهیار خان آصف الدوله چنانکه گفتیم پسر محمد خان بیگلربیگی است و پدرش درراه اعتلای خاندان قاجار فداکاریهای فراوان کرد و مقام ارجمندی داشت. هنگامی که آغا محمد خان قاجار دراسترآباد، برای رسیدن بمقام سلطنت از رؤسای ایل قاجار تقاضای کمك کرد، رؤسای مزبور برازعقیده کردندکه «محمدخان بیگلربیگی» برای رسیدن بسلطنت از او مناسب ترمیباشد. ولی محمد خان بیگلربیگی بنفع «آغامحمدخان» ازسلطنت ایران صرف نظر کردوبه همین جهت اعقاب او نام خانوادگی «تاج بخش» را برای خود انتخاب کردند. گذشت محمد خان بیگلربیگی سبب شد که آغا محمد خان همیشه جانب اورا داشته باشد وبدو احترام فراوان نهد، تاجائیکه

۱ــ اسناد وزارت خارجه انگلیس ــ جلد ۱۳۹ ــ ۶۰ــ نامه نوزدهم اکتبر ۱۸۴۸

هروقت میخواست بسفر برود ، اورا حاکم پایتخت میکرد وهمه اختیارات سلطنت رادر تهران بدو واگذار میساخت .

پس از قتل آغا محمد خان در قلعه شوشی ، با وجودیکه میرزا محمد خان بیکلربیگی میتوانست خود را سلطان ایران بنامد ، مع الوصف باکمك میرزا شفیع تصمیم‌گرفت تا رسیدن فتحعلی خان ولیعهد از شیراز بتهران ، پایتخت را حفظ کند و اینکاررا نیزکرد . بسبب کمك های فراوانی که محمد خان بیکلربیگی به فتحعلیشاه کرد او که در عین‌حال دومین پادشاه قاجار نیز بود ، سعی کرد بوسیله مواصلت با خانواده بیکلربیگی ، رشته مودت دو خاندان « دولو وقاجار » را مستحکم سازد . وازینرو حاجیه مریم خانم دختر خودرا بعقد رستم خان پسرمیرزا محمد خاندرآورد. ولی رستم خان هفت ماه بعد ازاین ازدواج درگذشت وجالب‌آنکه روز سوم فوت او ، فتحعلیشاه بمجلس تعزیت رفت و فی الحال ، محض التفات به بیکلربیگی ، دست دخترش را بدست اللهیارخان‌آصف‌الدوله داد وهمشیرهٔ آصف‌الدوله را نیز برای‌خویش خواستگاری کرد[۱] .

از این تاریخ به بعد اللهیارخان سخت مورد توجه قرار گرفت و متصدی امور کشوری شد . حسین سعادت نوری درین باره مینویسد : وی (اللهیار خان) از دوره فتحعلی شاه همواره متصدی امور کشور بود . عباس میرزا نایب السلطنه در مراسلات خود باو « ارجمندی » عنوان مینوشت و محمد شاه تا قبل از جلوس بتخت سلطنت در مکاتبات او را « خالوی اعز کامکار و الاتبار » مخاطب مینمود . بهمین جهت آصف الدوله پیوسته اوقات‌کناره صدارت می‌کشید و حتی درزمان فتحعلی شاه یك بار هم بمقام صدارت اعظم رسید ...»[۲] .

بموجب نوشته ناسخ التواریخ در سال ۱۲۳۹ ــ ۱۸۲۳ که فتحعلیشاه از مظالم « حاج هاشم‌خان » در « لنبان اصفهان » مطلع گردید شخصاً به اصفهان رفت و پس از

۱ــ تاریخ عضدی ص ۱۶

۲ــ مجله یغما سال ۱۵ شماره ۷

کورکردن « هاشم خان » وعزل علی محمد خان پسرعبدالله خان امین الدوله که حاکم اصفهان بود ، سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله پسرخود را بحکومت اصفهان برگزیدو بتهران مراجعت کرد . ولی درمراجعت بتهران ناگهان عبدالله خان را معزول واللهیار خان دولوی قاجاررا بجای وی به وزارت اعظم منصوب کرد واورا «آصف الدوله » لقب داد [۱] .

درآغاز جنگهای ایران وروس، فتحعلیشاه که به عباس میرزا نایب‌السلطنه‌ظنین وبدگمان شده بود، آصف الدوله را بآذربایجان فرستاد تا درجنگ شرکت کند . عباس میرزا پس ازاطلاع ازاین انتصاب نامه زیررا بتهران فرستاد :

« فدوی میرزا بزرگ بداند که معروض افتاد ارجمندی آصف الدوله داوطلب آوردن لشکروقشون برکاب وحضورماست این چه خواهش وخیال خام است آمدن اوبا قشون ازبرای ما هیچ حاصلی ندارد مگرملالت خاطر مصلحت دولت و قوام خدمات و لشکرکشی‌مادرین سرحدات باطمینان‌بودن ارجمند مذکوردر دربار [دوکلمه خوانده نشد] که مشغول نظم امورما وسایرکارهای دولت باشد باوجود وزارت سرداری و دوری ازخاکپای مبارک همیون حرام است . شرح مفصلی بخود ارجمند نوشته‌ایم که هرگاه حسب الامرمأمور است نوشته ما را دست‌آویزکرده عرض‌کند والاخود او داوطلب‌است ازین داوطلبیها بگذرد . آن فدوی‌هم ازمحسنان التزام واقامت دربارهمیون ارجمندی را آگاه نماید کـه غفلت نکند . ما هرگز راضی نیستیم به آمدن او در عهده شما است [۲] . »

آصف الدوله بدون اینکه توجهی بنامه عباس میرزا بنماید با یکصد و ده توپ وچند فوج سرباز بطرف قلعه عباس‌آباد حرکت‌کرد . ولی در زدوخوردی‌که بین قوای روس وایران در « قلعه عباس‌آباد» رویداد، پشت بلشکر دشمن‌کرده و فرار را برقرار ترجیح داد . او در تبریز نیز نتوانست جلو روسها را بگیرد و در اثر خیانت یکی از

۱ـ ناسخ التواریخ جلد اول تاریخ قاجاریه ص ۲۱۰ چاپ قائم مقامی

۲ـ ازمجموعه اسناد دانشمند فقید خان ملك ساسانی .



نامه عباس میرزا

معممین بنام « حاج میرفتاح » دروازه شهر برروی قوای روس باز شد و آصف الدوله در خانه یکی از اهالی مخفی گردید . افراد ژنرال اریستوف روسی سرانجام او را دستگیر و زندانی کردند وبعد از انعقاد معاهده شوم ومنحوس ترکمانچای در۵ شعبان ۱۲۴۳ هـ ۱۸۲۷ م وی را آزاد ساخته و روانه تهران نمودند وآصف الدوله در بدو ورود بتهران از مقام صدارت عظمی معزول شد و مورد مؤاخذه قرارگرفت .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام‌که مخالف جنگ ایران وروس بود وشکست ایران‌را پیش بینی میکرد ، درباره شکست وفرار اوقصیده معرفی سروده است‌که چند بیت‌آنرا نقل میکنم :

بگریز بهنگام ، که هنگام گریز است
رو درپی جان باش‌که جان سخت‌عزیزاست
آن صلح بهم برزن ، از جنگ بدر زن
نه مرد نبرد است ، زنی قحبه و هیز است
آن آهوی رم‌کرده که دریکشب و یکروز
از رود زکم آمده در دیزج و دیز است
از رود ارس بگذر وبشتاب که اینك
روس است که دنبال تو برداشته ایز است
برگشته بصد خواری و بیماری و اینك
باز از پی اخذ وطمع و دنگ و قفیز است
نه‌دشمن‌روس‌است، نه درجنگ‌وجدال‌است
او تازه عروس است ! پی جمع جهیز است
چون‌آن بچه‌کش ..ن‌بدرد‌لوطی وفی‌الحال
باز ازپی طعم و مزه جوز و مویز است
ای خائن نان و نمك شاه وولیعهد
حق نمك شاه و ولیعهد گریز است ؟

گوید که غلام در شاهنشهم امـا
باله نه غلام است ، اگرهست‌کنیز است
آخر بمن ای قوم بگوئید ، کزین مرد
چیزی که شهنشاه پسندیده چه چیز است ؟
نه فارس میدان و نه گرز و نه سوار است
نه صاحب ادراك و نه عقل و نه تمیز است

پس ازاین شکست مفتضحانه ، آصف الدوله در دشمنی با روسها و نزدیکی با انگلیسها از هیچ اقدامی‌خودداری نکرد ، تا جائی که در قتل « گریبایدوف » ایلچی روسیه عامل اصلی شورش مردم شد وشاید بعلت همین رویه اوباشدکه اکثر مورخان و محققین اورا عامل انگلیسها داشته‌اند .

محقق محترم سعادت نوری که بیوگرافی آصف الدوله ها را بتفصیل نگاشته است دراین باره مینویسد:«اللهیارخان‌آصف الدوله رایکی ازعوامل سیاست‌استعماری بیگانگان بایـد دانست و قیام مـردم تهران در سال ۱۲۴۵ هـ ـ ۱۸۲۹ م وکشته شدن گریبایـدوف ایلچی روسیه وچندتن ازاعضای سفارت بـه تحریك او بـوده است»[۱].
دکترفریدون‌آدمیت نیزدراین باره مینویسد: «...این هنگام بهترین دوست‌انگلیسها در ایران اللهیارخان آصف‌الدوله فرمانفرمای خراسان بودکه باآنان ازقدیم‌سروسری داشت ...»[۲].

دراین موقع حاج میرزاآقاسی صدراعظم ایران بود وبرای اینکه از تحریکات آصف الدوله‌که بمسند صدارت عظمی علاقه فراوان داشت بکاهد او را با اختیارات فراوان به خراسان فرستاد .

مقارن فرمانفرمائی‌آصف الدوله درخراسان انگلیسها دوهدف عمده داشتند :

۱ـ باگماردن عوامل خود درخراسان ، هرات را ازحمله سپاهیان ایران‌مصون

---

۱ ـ مجله یغما شماره ۷ سال ۱۵ .
۲ ـ امیرکبیر وایران ص ۷۵ .

دارند تا از این راه خطرات متوجه مرز هندوستان را دفع کنند .

۲ـ با اعزام جاسوسان و عوامل خرابکار و اطلاعاتی به ترکستان ، حوادث این منطقه را زیر نظر داشته باشند .

در قسمت اول با انتصاب آصف الدوله ، انگلیسها موفقیتهای بسیاری بدست آوردند . سفارت انگلیس در تهران برای اینکه بهدف دوم نیز نزدیك شود ، به آصف الدوله پیشنهاد کرد تا به کمك عوامل آنها بشتابد . بهمین جهت هریك از عوامل اطلاعاتی انگلستان که بترکستان فرستاده میشدند مورد حمایت و توجه آصف الدوله قرار میگرفتند و وی بآنان کمك فراوان میکرد و حتی توصیه نامه‌هائی نیز بدست آنان میداد . اما خوانین مرو و خیوه و سایر حکام ترکستان ، هروقت یکی ازعوامل انگلیسی به دستشان میافتاد ، آنها را با شکنجه و قساوت بسیار میکشتند . چنانچه « کانالی » و «استوارت » دو جاسوس زبردست انگلیسی که توصیه نامه آصف الدوله را بهمراه داشتند، درهمین اوان دستگیر و کشته شدند .

باری پس از قتل چندین جاسوس انگلیس درترکستان ، حکومت هندوستان و سازمان انتلیجنس سرویس برای اینکه « جاسوس » اعزامی آنها شناخته نشود ، یکی ازافسران آزموده جاسوس خود را بنام « فریه » که تابعیت فرانسه را داشت همراه میسیون ژنرال گاردان به ایران و به خراسان اعزام داشتند . فریه که درسال ۱۸۳۹ م - ۱۲۵۵ ﻫ بایران آمده بود تا سال ۱۸۴۳ - ۱۲۵۹ ﻫ درسپاه ایران خدمت میکرد و چون ازهنگام ورود به ارتش ایران روش مزورانه‌ای درپیش گرفته و اطلاعات نظامی قشون ایران را به انگلیسها میداد ، بدستور فتحعلی شاه ازسپاه ایران وسپس از خود کشور اخراج گردید .

ولی وی پس ازدوسال یعنی درسال ۱۸۴۵ ببغداد بازگشت . دراین تاریخ بغداد کانون فساد و توطئه برضد ایران شده بود وسازمان انتلیجنس سرویس ازراه بین‌النهرین جاسوسانی بایران می‌فرستاد تا علیه محمد شاه فعالیت کنند. فریه پس از ششماه اقامت در بغداد ، چون انتلیجنس سرویس وسائل مسافرتش را بصفحات آسیای مرکزی فراهم

کرد، در اپریل ۱۸۴۵ محرمانه بایران آمد و در تهران نیز مخفیانه بخانه سرهنگ شینو که از قدیم ویرا میشناخت و بنوبه خود ازجمله حقوق بگیران انگلیس در ایران بود واردگردید و سپس بطرف خراسان حرکت کرد . فریه در شرح مسافرت خویش در این باره چنین مینویسد :

« از بغداد تا اینجا ناشناس آمدم و منتهای خفت و خواری و حقارت را از مردم تحمل کردم وچون درلباس فقر (درویشی) بودم زحمت بسیار کشیدم . اکنون وقت آن رسیده است که پدر آنها را بسوزانم» .

این جاسوس انگلیسی حتی درگزارش رسمی خویش نتوانسته است عناد ودشمنی را که با ایرانیان داشته فراموش کند . او در نیشابور پس از ملاقات با آصف الدوله مینویسد : «چون میدانستم روابط او با صدراعظم(حاجی میرزا آقاسی) خوب نیست، من نیز بدون پرده وهیچگونه ملاحظه‌ای تمام مأموریت خود را بطور مبسوط باوی درمیان نهادم واورا به حقایق امر آشنا کرده ازدسایس انگلیسها بمنظور عزل افسران فرانسوی آگاه ساختم وبعد بملاقات سالار پسر آصف الدوله رفتم واوبگرمی مرا پذیرفت ...»[1]

فریه سپس بمشهد عزیمت کرد وبقول خودش مدت دوساعت بیشتر طول نکشید که تمام اهالی شهر از ورود وی مطلع شدند وملا مهدی وکیل التجار یهودی که ظاهراً مسلمان شده بود بااو ملاقات کرد . این ملا مهدی بنا بنوشته « فریزر» جاسوس و خبرنویس و وزیرمختار انگلیس در تهران و حکومت هندوستان بود وهمه اخبار واطلاعات مورد نیاز انگلیسهارا تهیه میکرد وازاو خانواده بزرگی درشهر مشهدباقیمانده که عده‌ای از آنها بمقامات مهم مملکتی نظیروزارت، سناتوری ، استانداری واستادی دانشگاه نیز رسیدند .

فریه در کتاب خویش مینویسد : ملامهدی اخبار مشهد را برای وزیر مختار انگلیس درطهران مینوشت وهمینکه فهمیدکه وی (فریه) جاسوس انگلیسهاست همه تسهیلات ووسائل لازم را برایش فراهم ساخت .

۱ـ ص ۱۰۷ کتاب فریه .

علاوه بر ملامهدی ، قریه در مشهد با محمد ولیخان برادر زاده آصف‌الدوله نیز که درغیاب اللهیار خان حکومت مشهد را برعهده گرفته بود ، ملاقات‌کرد ، واز مشهد به هرات رفت واطلاعات مورد نیازرا جمع‌آوری نمود . در مراجعت نیزبدیدار اللهیار خان شتافت وشخصاً درین باره مینویسد : «آصف‌الدوله فرمانفرمای کل خراسان بهمان گرمی که درنیشابور بامن ملاقات‌کرد ، این‌جا نیزمرا پذیرفت[1]» .

درهمین اوان بودکه محمد حسنخان سالار پسر اللهیار خان آصف‌الدوله که‌خود وپدرش سالها مالیات دولت را نپرداخته وهردو قشون وتشکیلاتی برای خود ترتیب‌داده بودند ، علم طغیان علیه دولت برافراشت و از طرف انگلیسها جداً مورد حمایت قرار گرفت . آصف‌الدوله ظاهراً برای اصلاح وباطناً برای تحکیم مقام‌خود وپسرش بطهران آمد واگرچه فرمان تولیت‌آستانه رضوی رابرای سالارگرفت ، ولی بعلت سوءظن‌شدید دربار قاجاریه اومجبور بعزیمت بعتبات واقامت درآنجاگردید . پس‌از مرگ محمدشاه وسلطنت رسیدن ناصرالدینشاه باردیگر وزیر مختاروقت انگلیس درتهران تلاش‌کرد تااللهیارخان رامقرب درگاه سلطنت سازد وباین‌منظور درنامه‌ای‌که برای وزیرخارجه انگلستان نوشت پس از مدح وثنای فراوانی از اللهیار خان وشرح خدمتگزاری او و خانواده‌اش بانگلستان چنین ادامه داد :

«... منتظر فرصتم‌که در یك ملاقات خصوصی شاهرا وادارکنم تا مقام وزارت‌را باو اعطانماید . این‌خود خدمتی به استقلال ایران خواهدبود وخیال‌نمیکنم روسها نیز بااین‌عمل مخالفتی داشته باشند[2]» .

دکتر فریدون‌آدمیت نیزدراین خصوص مینویسد: «ازجمله رجال متنفذدیگری که انگلیسها میکوشیدند او را ازکنج تبعید برهانند ووسیله اعتلای وی را فراهم‌کنند اللهیارخان آصف‌الدوله وزیرسابق فتحعلیشاه بود[3]» درشب۲۲ ذیقعده ۱۲۶۴هـ-۱۸۴۷م

۱- کتاب قریه ص۱۰۸

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد ۱۳۹-۶۰- نامه اکتبر ۱۸۴۸

۳- امیرکبیر وایران ص۶۱

که ناصرالدین شاه بسلطنت رسید و بمیرزا تقی خان امیرنظام لقب « امیر کبیر اتابك اعظم» اعطاءکرد ، نوکران وحقوق بگیران انگلیس وکسانیکه درکنف حمایت وزیر مختار انگلیس نگهداری میشدند ، بنای مبارزه ومخالفت را باشاه وصدراعظم گذاشتند ازجمله علمداران این مخالفت محمد حسن خان سالار فرزند اللهیار خان آصف الدوله بودکه در خراسان فتنه بزرگی برپاکرده ومولف ناسخ التواریخ درباره اومینویسد :

«درعهد شیل صاحب [وزیرمختار انگلیس درتهران] سالار پسرآصف الدوله از دولت ایران یاغی شد وایشان همیشه حمایت ازیاغیان دولت میکردند وخواستند بدست سالار دولت را ضعیف کنند ، اما امیرکبیر موفق شد فتنه سالار را سرکوب نماید وکلنل شیل وقتی بشکست قطعی سالار پی برد بمعیت پرنس دالگورکی سفیرروس پیشنهادکرد که با دخالت آن دو بین امیر وسالار موافقت حاصل شود ولی امیرکبیر در جواب شیل نوشت : « ... فعلا این اقدام منافی مقام وحیثیت دولت ایران میباشد وحکومت ایران بهیچوجه راضی نیست ازاین طریق باغتشاش خاتمه دهد وبرای ایران بهتراست که اهالی شهررا با وسائلی که در اختیار داردآرام کند و اگر در این اقدام بیست هزار قشون ما تلف گردد بمراتب ازاین بهتر است که این شهر بوسیله دخالت های اجانب سرتمکین فرودآورده وتسلیم شود[۱]».

ولی سالار نه تنها حاضر باطاعت از حکومت مرکزی نشد ، بلکه قوائی برای مقابله با دولت گردآورد . امیرکبیر ابتدا چراغعلیخان کلهر را که از دوران ماموریت ارزنة الروم میشناخت بعنوان فرستاده مخصوص برای تحبیب سالار به مشهد فرستاد . چون اطلاع پیداکردکه سالار آماده نبرد شده ، سلطان مراد میرزا راکه یکی از افراد لایق خاندان قاجار بود با سپاهی روانه مشهد کرد . سالار در ملاقات های مکرر با چراغعلیخان همچنان راه طغیان وسرکشی را دنبال میکرد وبتحریك او وعلماء مشهد در صدد قتل وی نیز برآمدند. چراغعلیخان وقتی ازماجرا مطلع گردید، به نیرنگ متوسل شد و یکی از گماشتگان سالارگفت من باردوی سلطان مراد خان میروم تا وی را از

۱ـ کتاب تاریخ قاجاریه ترجمه وحید مازندرانی ص۳۸۲

چناران بخبوشان حرکت دهم وکاری خواهم‌کردکه سالاررا تایك سال دیگر بحکومت خراسان ابقاء نمایند و در عوض شما هم سعی کنید جمعیتی را که اطراف سالار جمع شده‌اند ، متفرق سازید . چـراغعلیخان با این نیرنگ جان خود را نجـات داد و باردوی سلطان مراد میرزا رفت و پس از چند روز اردوی اعزامی بطرف مشهدحرکت کـرد .

در تهران وزیر مختار انگلیس باتفاق سفیر روس در صدد برآمدند از جنگ دولت ایران باقوای سالار جلوگیری‌کنند ، ولی امیرکبیر در جواب سفیر روس گفت : «ما نمی‌خواهیم‌که خراسان مصرثانی بشود و نمیخواهیم‌که‌آنها یعنی روسیه وانگلستان وسیله مداخله درامور ایران بدست‌آورند[۱]».

با رسیدن دستورهای جدید امیر بمشهد ، سلطان مرادخان شهررا محاصره کرد و بمحض رسیدن قوای کمکی ترکمن از سرخس بیاری سالار ، او نیز بشهر مشهد حمله کرد و روز شنبه هشتم جمادی الاول ۱۲۶۶ مقارن عید نوروز همان سال سالار تسلیم شد .

پس‌از تسلیم مشهد ، سالار با برادرش محمد علیخان بیگلر بیگی و دوپسرش‌امیر اصلان خان ویزدان بخش خان در حرم حضرت رضا (ع) متحصن شدند . سلطان مراد میرزا آنها را بوسیله چراغعلیخان‌کلهر از حـرم بیرون آورد و در اردوگاه تحت نظر قرار داد .

ناگهان‌کلنل شیل در تهران برای نجات سالار بپا خواست ونامه‌ای در روز۲۷ جمادی الاول ۱۲۶۶ هـ ـ ۱۸۴۹م بامیر نوشت « ... در هر مملکتی هر معصیتی را که مرتکب شوند ، انصافاً هیچ‌گناهی مهمتر ازیاغیگری نیست، قاعده اینستکه سرکرده هائی که انتظام عمومی مملکت را بهم زده‌اند ، تنبیهی بسزا نمایند. اما در هرمملکت که رأفتی دارند درچنین اوقات ، تلافی باعدالت ورحمت آمیخته‌است ... اگرآنجناب من باب نصیحت معروض رأی اقدس شهریاری دارندکه رافت ورحمت ملوکانه راشامل

۱ـ شورش بابیه تالیف ایوانف ـ چاپ مسکو ۱۹۳۹ ـ صفحه۱۵۱

احوال آن پسرها فرمایند این رفتار مترحمانه باعث انتشار نیکنامی سرکار اعلیحضرت پادشاهی وهم نیکنامی آنجناب که مشیرکل می‌باشند خواهد شد ، نه تنها در مملکت ایران بلکه در ممالك دوردست هم . چندی قبل که یاغیگری در مملکت انگلستان یك نفر در پای قاپوق بقتل نرسید. کمال رضامندی دولت انگلیس حاصل میشد از شنیدن آنکه آنجناب عبرت از آنها گرفته از راه کفایت انصافی برحمت آمیخته بکار برندکه درهمان وقتیکه از برای عبرت دیگران تنبیه سرکرده‌های یاغی می‌دهند در همانوقت رافت و عطوفت بحال ، از راه بیرون برده، فرمایند» ولی صدراعظم توجهی بالتجاء کلنل شیل نموده محمد خان سالار و پسرش امیراصلانخان‌را بقتل رسانید. سپس یزدانبخش خان پسر دیگر سالار و میرزا محمدبیگلر بیگی خراسان و برادر سالار را با سایر دستگیر شدگان بتهران آوردند . در تهران میرزا محمد خان بیگلربیگی خراسان را نیزکه ازطرف پدرش مأمور تحریك سالارشده بود اعدام کرد ، ولی یزدانبخش را بخشید .

امیرکبیر برای اینکه این خانواده انگلیس پرست را برای همیشه متلاشی کند در صدد برآمد خانه های آصف الدوله راکه جزء خالصه وملك دیوان بود بگیرد و باغوان واتصار او منازل جداگانه بدهد . ولی بار دیگر کلنل شیل وارد معرکه شد و این بار حمایت علنی خودرا از آصف‌الدوله و خاندان او رسماً اعلام‌کرد . او در نامه ۲۲ جمادی‌الثانی۱۲۶۶ هـ ـ ۱۸۴۹م بامیرچنین مینویسد: «...آنجناب استحضاردارند که دولت علیه انگلیس چقدر مراقبت درامورات جناب آصف‌الدوله را منظور دارند ، وچقدر مایل هستندکه اموال واملاکش ازضبط محفوظ باشد، وباعث این مراقبت‌دولت علیه انگلیس هم اینستکه جناب معزی الیه در ایام حکومت همواره اوقات‌کمال‌رعایت وحمایت ومراقبت ازکسان ومأمورین و سیاحـان دولت علیه انگلیس منظور میکرد ، خصوص جد وجهد واهتمامی‌که درباره صاحبان انگلیس‌که در بخارا مقتول شدند، بعمل آورده بود ، واخراجاتی‌که‌کرده بود و زحماتی‌که درتفحص وتجسس احوال آنهاکشیده بود وهم‌آنجناب میدانندکه هم از حکومت خود معزول‌گردید و جلای وطن شد نه از بابت تقصیریکه از اوصادر شد ، بلکه بسبب عداوت وبغض و همچشمی یك شخص که

اوصاف او برهمه معلوم بود [اشاره به حاجی‌میرزاآقاسی است] باکمال تأسف مسموع شدکه اولیای اینـدولت علیه خانه‌های اورا ضبط وخراب مینمایند بجهت وسعت‌ورونق دادن باغ دارالاماره . ومنظور دارندکه ازبرای‌آنهمه عمارات واعیانی جزئی‌تنخواهی بدهندکه درمیان‌کل صاحبان ملك تقسیم‌شود ... دوستدار خود میداندکه منظور باطنی جناب اینستکه قواعد نیك مردم ایران را ترقی دهند وقواعد ظلم وتعدی واجحاف را ازمیان آنها وحکام برطرف سازند . اماآشکار استکه انجام این نیت مطبوع و مرغوب بهتر بعمل میآیدکه اگرآنجناب بخودبنفسه درپای تخت معمول‌میداشتند تاآنکه‌سرمشق ازبرای حکام سایر ولایات‌گردد ...»

امیر کبیر در اول رجب همانسال جواب زیر را بوزیر مختار انگلیس نوشت :

« شرحی دوستانه کـه درباب آصف‌الدوله مرقوم داشته بودید کـه دولت علیه انگلیس باین‌جهت مراقبت از اومنظور دارندکه درایـام حکومت خراسان رعایت و مراقبت از کسان وسیاحان انگلیس داشته و اهتمامی درباره سیاحان انگلیس کـه دربخارا مقتول شدند بعمل آورده وهم نوشته بودند معزول شدن او از حکومت وجلای وطن او نه از بابت تقصیر بوده بل‌بعداوت شخص معینی‌بوده ونیز درطی‌آن شرح مندرج داشته بودند که خانه‌های اوومنسوبان اوراکه ضبط وخراب می‌نمایندوچه‌کمی باتمام بآنهامی‌دهند وحال‌آنکه خانه‌های مزبور بیش‌از اینها قیمت‌دارد ، رسید ، وهمه را مطالعه کرده و درهرجزئی از اجزاء آن بنظر دقت ملاحظه نمود مورث تحیر و تعجب زیادگردیدکه جناب سامی‌باهمه حسن انصاف ونکته دانی‌ها چگونه خودرا راضی بنوشتن این‌فقرات نمودند ، لهذا برخود لازم دیدکه بجواب پردازدکه درباب اینکه مرقوم داشته بودید آصف‌الدوله مراقبت ازکسان وسیاحان دولت بهیه انگلیس نموده‌است موجب‌رضامندی دولت بهیه انگلیس از اوشده است ، اولا بجمیع حکام ممالك محروسه قدیماً وجدیداً دستورالعمل درمراقبت واحترام سیاحان وکسان دولت بهیه انگلیس داده شده است در اینصورت اگر ازآنها مراقبتی و حمایتی بسیاحان و مأمورین آندولت بهیه شده نباید مراقبت شخصی ازاونمائید وشخصاً از اواظهار رضامندی بکنید . ثانیاً خصوصاً موافق

ثبت احکامی که در دفترخانه وزارت دول خارجه ضبط است بافتخار آصف‌الدوله صادر شده ونامه‌ای که بجناب امیر بخارا نوشته شده : آصف‌الدوله اگرخرجی کرده مراقبتی بعمل‌آورده و آدمی فرستاده جمعاً بحکم دولت علیه بوده است نه از خود او مراقبتی شده است ، لهذا از آنجناب متوقع است‌که دراینگونه موارد رضامندی ازخود دولت نمائید نه ازشخص مأمور . واینکه از بی‌تقصیری آصف‌الدوله اشعاری رفته بود برجمیع اکابر و اصاغر ایران معلوم است‌که پس‌از فوت خاقان مغفور تغییرعقیده داده حرکات او بطوری بودکه سرتاسر مایه نفاق و خلاف وخودسری بادولت خود داشت ، لکن درپرده بود تااواخر شاه مرحوم آشکارا خودسری درخراسان کرد . اولیای دولت علیه او را مجبور برفتن‌کردند وهمین‌که بنارا برفتن‌گذاشت دستورالعمل باولادش این بودکه دیدید وشنیدید وبعداز مراجعت از مکه معظمه که خواست بایران بیاید چون فساد او ظاهر وشایع شده بود ، شاهنشاه مبرور موافق دستخط او را ممنوع داشتند ، تاپس‌از فوت شاهنشاه مبرور وجلوس همایون اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاهی خلدالله ملکه وسلطانه برسر برسلطنت موروث ، ازحرکات سابق‌نادم نشده تشیید وتجدید مبانی فساد کرده وباولاد خودش به‌نوشتجات وفرستادن محمدعلیخان پسردیگرش محرك ماده عصیان وطغیان شد . بعداز خسارات و زحمات معلوم تاعاقبت کارشان بحمدالله ازبخت بلند پادشاه بافر وجاه بوخامت‌کشید وبی‌حرف مقصراست. واینکه درباب املاك وخانه او نوشته بودید این‌طور خائنین ومقصرین دولت بدیهی‌است حکم علیحده داردکه برآن جناب معلوم است . اما املاك اوکه منفعت داشت درعهد شاهنشاه مبرور و بخالصه عمل شد ودرباب‌خانه اوهم حکم اموال مقصرین رادارد. ازاین‌فقره‌گذشته جمیع‌اراضی ارك خالصه دیوان أعلی است وبی اذن ورضای پادشاهی احدی نمیتوانند منزل نماید چنانچه درعهد شاهنشاه مبرور اکثری ازمردم راکه صلاح ندانستند در ارك باشند بیرون‌کردند علاوه از اینهـا بخصوصه این خانه های مسکونی ورثـه مرحوم میرزا محمد خان مال مخصوص دولت است اگر دیوان چیزی بآنهـا داده است محض فضل مراحمت است .

چون لازم بود اظهار شده[۱].

جواب محکم و صریح وقاطع امیر، کلنل‌شیل وزیرمختار انگلیس را عصبانی کرد ونامه تهدید آمیزی در۲۹رجب۱۲۶۶هـ - ۱۸۴۹ م باین شرح بصدراعظم نوشت:

«... هرچند دربعضی فقره که دوستدار اظهاری کرده است، چه در ظاهر وچه درباطن، بعکس نتیجه بخشیده است وآن جناب چنین دریافت کرده‌اند که این قسم مرعی داشتن بهتر از سایر شقوق است، با آنکه دوستدار استنباط بعضی فقرات را نمیکند. اگرچه می‌داندکه بی حاصل است، لیکن دور نیست‌که یك روزی نتیجه و ثمری ببخشد، اگرهم نبخشد در دوستی تکلیف خود را بعمل آورده است. اما خیلی تأسف میخوردکه امورات این قسم اتفاق می‌افتد که بی‌جهت و سبب بچیز های جزئی مراتب‌کلیه که در دوستی مقتضی‌آن نیست‌که بمنصه ظهورآید، می‌آید..»[۲]

امیر درجواب کلنل‌شیل در شعبان ۱۲۶۶ مینویسد «... هرچند دربعضی‌فقرات بدوستدار اظهارکرده‌اید چه در ظاهر چه در باطن بعکس نتیجه بخشیده است، یعنی دوستدار چنین دریافت‌کرده است‌که این قسم مرعی داشتن بهتر از سایر شقوقست. این مطلب درست حالی دوستدار نشده و ندانست فقرات ظاهر و باطن چه بوده است و چه نتیجه بعکس بخشیده. دوستدار هرگز درعالم دوستی خودگمان نداشت‌که اقوال‌غرض آمیز راکه درحق دوستدار دائماً طالب رفتار وخشنودی خاطرآن جناب بوده ومی‌باشد اگر امری بدوستدار تعلق نداشته باشد، یا انجاح وانجام‌آن از قوه دوستدار خارج باشد، نباید آنجناب بدوستدار، درعالم دوستی، بحث وایراد وارد آورند. چنانچه درباب همین خانه های مسکونی ورثه مرحوم میرزا محمد علیخان بیگلربیگی سابقاً باًنجناب اظهار داشت که اولاً درباب خراب‌کردن‌آن خانه ها، دوستدار را بهیچوجه من‌الوجوه مدخلیتی‌نیست. اعلیحضرت قدرقدرت قوی‌شوکت پادشاه بافروجاه، بخواهش ومیل ملوکانهٔ خود خواستند وسعتی بعمارت مبارکه خود بدهند. بنفسه الشریف این

۱ــ مجموعه اسناد راکد وزارت خارجه ایران.

۲ــ ایضاً.

حکم فرمودند وعلاوه میل ندارند در ارکی که محل سکنای خودشان است ، از اولاد آصف‌الدوله‌کس محل سکنی‌داشته باشد . ثانیاً جمیع اراضی ارك خالصهٔ دیوان اعلی است وبی اذن و رضای پادشاهی‌احدی نمیتواند درآنجا منزل نماید . چنانچه درمشهد شاهنشاه مغفور اکثری از مردم و شاهزادهها راکه صلاح ندانستند درارك باشند، بیرون کردند . از اینها گذشته بخصوصه این خانه های مسکونی عیال محمد قلیخان و سایر ورثه مرحوم میرزا محمد خان مال مخصوص دولت است ، وبرسم ودیعت سپرده بودند آنها سکنا نمایند.[1]»

وزیر مختار انگلیس وقتی باسماجت امیرکبیر روبروشد ، درحالیکه نمیخواست حقوق بگیران وجیره خواران خود را فراموش‌کند ، نامه‌ای‌که لحن‌آن با سایر نامه‌ها فرق میکرد به صدراعظم نوشت «...شرحی‌درباب خانه‌های میرزامحمد قلیخان‌نگارش وضمناً اشعار رفته‌بود ،که خدای نخواسته ، دوستدارافوال غرض‌آمیزرا درباره‌آنجناب قبول مینماید وگوش بحرفهای مردم میدهد ، خیلی بر تعجب دوستدار افزودکه‌آنجناب دوستدار را چنین بجا آورده باشند که نقص‌آن جناب را طالب باشد ، بلکه باکمال کفایت و درایت و حسن انصافی که آنجناب دارند ، باید از همین فقره اظهار خیر - خواهانه دوستدار ،که در باب‌آن خانه‌ها نگارش داشته است، دریافت نمایندکه‌محض دوستی و خیرخواهی درباره این دولت علیه وآنجناب است. اگرچه این تکلیف‌ظاهراً در نظر اولیای ایندولت علیه خوش‌آیند نیست لیکن در نظر های اهالی دورو نزدیك این رأفت و انصاف خیلی مستحسن خواهد بود . حرف دوستدار فقط در عالم دوستی و خیرخواهی ، محض ملاحظه مراحل و انصاف و مروت است و نهایت اطمینان خاطر از حق و انصاف آنجناب داردکه در این مرحله مخصوص بعدالت وانصاف آنجناب رفتار شودکه مایه امیدواری‌گردد[2]»

آخرین نامه‌ای که بین صدراعظم ایران و سفرای انگلیس و روس درباره این

۱- اسناد وزارت امور خارجه ایران بایگانی‌راکد .
۲- ایضاً .

حوادث مبادله شد، جوابیست که درقبال و ساطت آنها از بیگلربیگی خراسان داده‌است که عیناً نقل‌میشود :

« ... در باب حاجی بیگلربیگی فقراتی نگاشته بودند دوستدار همان مکتوب را بنظر اقدس همایون اعلیحضرت شاهنشاهی رسانید و خاطر مهر ذخایر از فقرات مسطوره قرین‌آگاهی و اطلاع گردید و فرمودند که خیانتها و جسارتهای زیاد و عمده خسارتهای کلیه که از او باین دولت رسیده و قتل نفوس که او کرده‌زیاد از آنست‌که بتعداد وشمار برآید یاتوان تلافی‌آنها رابآسانی بعمل‌آورد. مجملا وقتی‌که‌حسب‌الامر شاهنشاه مبرور بحکومت خراسان مأمور شد در عوض اینکه خدمت بدولت نماید و پاس حقوق چنین مرحمت و احساس پادشاهی را رعایت بکند بورود خراسان یاغی‌شد و بنای هرزگی گذاشت و بعد از فرار سالار چند روزی در بست حضرت توقف کرده مجدداً مردم شهری را تحریك و شورش عظیم بر پا نمود . نوکر های ارباب مناصب پادشاهی را از قبیل حاجی میرزا عبداله و ابراهیم سلطان و سایرین همچنین قریب پانصد نفر سرباز و توپچی متوقف شهر را بقتل رسانید و خون چندین نفر را که پناه بحضرت برده بودند در میان صحن مبارك ریخت . کسانی را که از قتل مستخلص شده بودند باسیری گرفتار کرده بکمال زجر بترکمان فروخت و سر های مقتولین را نزد سالار فرستاده او را مجدداً بخراسان کشیده و اوضاعی که مشهور عالم بود برپاداشت . عساکری‌که از دیار دولت برای رفع‌آشوب خراسان مأمور گردید ، او خود پیش‌جنگ شده‌آمد ارك وقلعه سبزوار را برروی عساکر مامور بست، وقشون دولتی را بلشکرستان در میان برف معطل‌کرد وچند دفعه بقرم جنگ جمعیت برسر قشون کشید تا در قتل سبزوارگرفتار عساکر نظامی وبعد از ورود باینجا محبوس شد. چون در حبس کاغذهای چند هم برای جرأت و پی‌داری متمردین بخراسان فرستاد ، لهذا اگر مستحفظین دقتی در محافظت‌کنند وزنجیری باو نموده باشند بواسطه دفع شرارت واحتیاط از فرار او و حصول اطمینان خودشان بوده است . بالجمله در این مدت از آشوب مملکت و قطع آرام وآسایش رعیت وخونریزی و قتل وغارت وهرنوع خیانت و شرارت اندیشه‌ننمود

و آنچه میتوانست بعمل آورد . علاوه بر اینها کسان مقتولین مشهد اورا خونی و قاتل خود میدانند . بدیهی است که جرم و خیانت چنین آدم که تاحین گرفتاری آناً فآناً بر تقصیر وخیانت خود افزوده است ، تاچه پایه می‌باشد وکاری نکرده است که جای ترحم وتفضل درباره او مانده باشد . و ما هیچوقت از سیاست او نگذاشته‌ایم و او را بدلائل واضحه واجب القتل و دشمن دولت و سلطنت و مایه نقض راحت خود میدانیم . باین جهات که مجملی را از آن اشارت رفت از جنابسان وزرای دولتین فخیمتین که یقین میدانیم خیرخواه این دولت و طالب راحت وجود ما و آسایش ایران هستند میخواهیم که اسم اینطور مقصر و یاغی ودشمن سلطنت ما را بزبان نیاورند والبته بعد ازاستحضار کامل برمراتب تقصیرات و خیانت‌های‌کلیه او پایه خیرخواهی خودشان را خیلی‌بلندتر ازآن خواهند دانست که مذاکره باسم مثل او مقصری ، نموده باشند . چون لازم بود اظهار شد شعبان ۱۲۶۶ ـ ۱۸۴۹م».

وبدین ترتیب مشکلات سالار آصف‌الدوله وبیگلربیگی خراسان که بحمایت سفارت انگلیس وکلنل شیل علیه دولت مرکزی ایران قیام‌میکردند خاتمه یافت .

۹

پسرانِ فرمانفرما

درسال ۱۲۴۹ هجری فتحعلیشاه ازتهران باصفهان رفت تامالیات عقب‌افتاده این ناحیه وهمچنین مالیات سی‌سال فرمانفرمائی فرزندش حسینعلی میرزارا درفارس‌وصول کند . اوبمحض رسیدن باصفهان حسینعلی میرزارا ازشیراز احضارکرد تادر سفر بفارس دررکاب او باشد . پادشاه قاجار باین بهانه میخواست با احضار حسینعلی میرزا مسئله عقب افتادن سی‌ساله مالیات را عنوان‌کند و چنانچه وی از پرداخت آن امتناع نماید بلافاصله اورا در اصفهان معزول وزندانی سازد . حسینعلی میرزاکه از هدف پدرش و مسافرت باصفهان وشیراز باخبر شده بود ، پس‌از ورود به‌آباده وصیت‌نامه‌ای نوشت‌که رضاقلی میرزا نایب‌الایاله ، آنرا در سفرنامه خود بلندن نقل‌کرده است .

حسینعلی میرزاکه باتکاء انگلیسها در فارس حکومت میکرد ، نه‌تنها مالیات عقب افتاده‌را نمیپرداخت بلکه عملا این خطه ازکشور را از حکومت مرکزی جدا ساخته بود وبطور مستقل آنرا اداره میکرد ، بهمین سبب در وصیت‌نامه خویش خطاب بفرزندانش آنهارا رسماً تحت‌حمایت انگلیسها قرار داد وچنین نوشت: «... دردوران حیات فتحعلیشاه ، خاقان مغفور از روابط پدرم باانگریزها مستحضر شد . فتحعلیشاه پدرمرا بتهران احضارکرد و وقت رفتن این وصیت‌نامه را برای من نوشت . اکنون که شاه بکلی‌تولای مارا بدولت انگریز میداند و اعتمادی برما وامورات مانمیفرماید لذا

مصلحت بر آن است که آن فرزند به بندرابوشهر رفته قراری محکم و عهدی مستحکم بادولت علیه انگریز قرارداده وقلعه‌ابوشهررا ازهرحیث آذوقه ومستحفظ توپخانه آراسته لشکر دشتی ودشستان وکوه وکیلویه و عربستان را جمع آوری نموده مستعد و مظبوط نشسته چنانچه برحسب تمنا ازدربار پادشاهی مراجعت نمودیم فبها والااگر شاه بفارس آمد وبخلاف رأیما اموراترا مقرر فرمودند بعداز انصراف موکب همایون آن‌فرزند لشکر آراسته چون آتش سوزان ازجای حرکت کرده خشك وتر سوختــه عرصه‌را بر ساکنین بلاد تنگ سازاد تادستور سرکاری بآن فرزند برسد[1] »

حسینعلی میرزا که خودرا آماده قیام‌علیه پدرش ساخته بود، ناگهان بادرگذشت فتحعلیشاه باوضع پیچیده‌ای مواجه‌شد. فتحعلیشاه که یکماه پس‌از ورود باصفهان وفات نمود وصیت کرده بودکه جنازه‌اش را بقم حمل کنند ودر یکی از حجرات دفن نمایند وبهمین ترتیبهم عمل‌شد .

خبر وفات فتحعلیشاه سبب‌گردید تا۵۶تن اولاد او هریك در صدد اقدامی برای رسیدن بتخت سلطنت برآیند . در تهران شاهزاده علیشاه ظل‌السلطان که باانگلیسها ارتباط علنی ومخفی داشت باآنکه دهمین فرزند ذکور شاه‌بود ، مع‌الوصف با عده‌ای ازشاهزادگان‌تهران‌وولایات‌همدست‌شده‌وخویشتن‌را پادشاه خواند وبا عنوان «عادلشاه» «علیشاه» فرمانهائی صادرکرد. او، برادرش‌رکن‌الدوله را بتهران احضارکرد وتوموی‌را بتبریزفرستاد تامحمد شاه‌فرزندعباس میرزا نایب‌السلطنه‌را حاضربقبول‌سلطنت وی‌کند در صورتیکه رکن‌الدوله خود فرمانده نیروی نظامی همراه فتحعلیشاه بود ودر زمــان مرگ‌او همراهوی باصفهان رفته‌بود. سایرمدعیان سلطنت عبارتند از:

۱ـدرکرمان وخراسان، حسینعلی میرزا شجاع‌السلطنه فرزند دیگر فتحعلیشاه ادعای سلطنت میکرد ومیخواست این دو استان‌را از ایران مجزاکند .

۲ـ در مازندران محمدقلی میرزا ملك آراء ادعای سلطنت میکرد .

۳ـحسینعلی‌میرزا نیزکه‌بعدازمرگ پدرش‌بشیرازبرگشت درکاخ همایون برتخت

(۱) ـ نسخه خطی کتابخانه ملك ص ۸۷

سلطنت نشست وبنام«حسینعلی شاه قاجار» سکه‌زد ورضاقلی میرزا فرزند ارشدش‌را با لقب نایب‌الایاله «ولیعهد» خواند .

محمدشاه که در تبریز بدون داشتن پول ومخارج سفر حیران وسرگردان بود، بمیرزاابوالقاسم قائم‌مقام پیشکارش‌که وزیری باتدبیر بود، فرمان‌حرکت بتهران‌داد. واو ازمردم‌تبریزمبالغ‌کلانی قرض‌گرفت واملاک‌ودارائی وفاداران بمحمدشاه راگروگذاشت وباپول و نیروی کافی بطرف طهران حرکت کـرد . ولی قبل‌از ورود بطهران ، علیشاه ظل‌السلطان،جعفرخان کاشی راکه بوزارت برگزیده بود باتفاق رکن‌الدوله به پیشواز برادرش فرستاد و باو پیغام دادکه اگر از سلطنت صرف‌نظرکند او را بولیعهـدی خود برخواهدگزید وآذربایجان وقفقاز را باو واگذار خواهد نمود . قائم‌مقام بانیروئی که گرد آورده بود در (سیاه دهن) ۴۰کیلومتـری قزوین با۱۵۰۰۰ سپاهی اعزامی علیشاه ظل‌السلطان روبرو شد وپس از برخورد کوتاهی سپاه علیشاه ازهم پاشیده‌شد واو پس‌از ۹۰روز سلطنت درصدد پوزش وعذر خواهی وجلب محبت محمدشاه برآمد .

قائم‌مقام پس‌از ورودبتهران ظل‌السلطان‌را تحت نظرگرفت وسایرمدعیان سلطنت ازجمله حسینعلی میرزا فرمانفرما را بااعزام نیرو ویا با تیرنگ بدام انداخت ومحمد شاه‌را برتخت سلطنت مستقرکرد . سرجان کمبل وزیر مختار انگلیس در تهران‌که از بدو پادشاهی محمدشاه باشکست روبرو شد وبار دیگر روسهارا صاحب نفوذ در دربار ایران دید، درصدد برآمدکه بافرار‌دادن شاهزادگان وعموزادگان‌فراری شاه‌ازایران، همگی‌را در خارج جمع‌کند وبوسیله آنان درصدد تهدید محمدشاه برآید . وی‌حتی موفق‌شد علیشاه ظل‌السلطان را باتفاق امام وردی میرزاکشیکچی باشی و هلاکو میرزا بقفقاز فراری دهد وازآنجا به‌بغداد ببرد .

درهمین اوقات بعلت اینکه حسینعلی میرزا فرمانفرما نیزدستگیروزندانی شده بود ،کنسول انگلیس مقیم‌شیراز موفق‌شد رضاقلی میرزا نایب‌الایاله پسرارشد وولیعهد اورا فریب دهد وباتفاق دوبرادر دیگر نجفقلی میرزا وتیمورمیرزا ازراه بوشهر وبصره به‌بغداد اعزام دارد . پسران فرمانفرما پس‌از اقامت‌کوتاهی در بغداد به‌دمشق و قاهره



پسران فرمانفرما

رفته وازآنجا باکشتی بسوی انگلستان روانه شدند .

شاهزادگان فراری‌که از «جورشاه ایران» بدولت انگلیس پناه آورده بودند نامه‌ای بپادشاه انگلستان و لرد پالمرستون نخست وزیر وقت انگلیس نوشته ، تقاضای پناهندگی سیاسی نمودند ونامه‌های ایشان بوسیله «خواجه اسعدباشی » یعنی مترجمی که‌کنسول انگلیس در شیراز همراه آنان بانگلستان روانه‌کرده بود ، بلندن ارسال گردید . دولت انگلیس بلافاصله تقاضای پناهندگی آنان را قبول نمود و یکدسته از مأموران دولتی را باستقبالشان روانه ساخت .

در نتیجه این تمهیدات شاهزادگان فراری با تجلیل واحترام زیاد وارد لندن شدند ویکروز بعد لردپالمرستون نخست‌وزیر انگلستان وزیرخارجه آندولت‌وهمچنین سفرای انگلیس در ایران بدیدن آنها رفتند . در روزهای بعد جمعی از وزراء و شاهزادگان انگلیس ازین عده دیدن نمودند و مذاکرات سیاسی در محل اقامت آنان آغازگردید. وزرای انگلیس باشاهزادگان فراری ، درباره جانشینی محمدشاه و ایجاد انقلاب در ایران نیز گفتگوهائی‌کردند وکار بجائی رسید که شاهزادگان ایرانی حتی یکبار نیز بدیدار ملکه انگلستان و بازدیداز کاخ سلطنتی نایل شدند . جالب توجه است‌که شاهزادگان‌ایرانی درلندن بالباسهای آن‌زمان دراغلب‌مجامع رسمی‌ودعوتهای خصوصی‌حضور میبافتند وبطوریکه رضاقلی‌میرزا می‌نویسد: «ازآنها پذیرائیهای شایان بعمل میآمد .»

مهماندار سه شاهزاده ایرانی ، جیمز فریزر بود که سالها در ایران میزیست و زبان فارسی را خوب می‌دانست . فریزر آنهارا بهدربار ، پارلمان ، کارخانه‌جات ، راه‌آهن ، باغ وحش ، کارخانه کشتی سازی ، بالماسکه ، بانك وبالاخره مجمع فراماسونری لندن میبرد وگردش میداد .

هنگامیکه شاهزادگان مدعی سلطنت ایران در لندن سرگرم زد وبند سیاسی و تفریح بودند ، سفیر انگلیس درایران موفق‌شد، عده‌ای دیگر از شاهزادگان‌را ببغداد بفرستد وآنان درآنجا اجتماعی علیه شاه ایران بوجود آوردند . براثر این دسایس ،

پادشاه ایران ، میرزا حسینخان آجودانباشی را که از محارم و ثقات مورد توجه او بود بکشورهای اروپائی و انگلستان فرستاد تا ندای حقانیت ایران را باطلاع جهانیان برساند. دولت انگلیس گرچه از حقانیت ایران بر سر مسئله هرات واقف بود واز توضیحات آجودانباشی درباره رفتار ناشایست وزشت سفرای خود مطلع گردید ، مع الوصف تغییر روش نداد وهمچنان مدعیان سلطنت را بمبارزه علیه شاه ایران تشویق نمود. بطوریکه وقتی آجودانباشی تصمیم خودرا مبنی برحرکت بایران اعلام کرد ، دولت انگلیس نیز شاهزادگان فراری را همراه سرجیمز فریزر باستانبول واز آنجا به بغداد فرستاد وبرای هریك از آنان سالی دوهزار لیره مواجب برقرار نمود وآنهارا دربغداد زیر نظر کلنل تایلور نماینده سیاسی خود در بین النهرین قرارداد. دولت انگلیس وحکومت هندوستان برای اینکه در ایران شورشهائی علیه محمدشاه برپاکنند، فریزررا روانه خلیج فارس واستانهای جنوبی ایران ساختند، واینتلیجنس سرویس انگلیس نیز یکی دیگر ازعوامل خود بنام «لایارد» راکه از بهترین و ورزیده ترین افسران انگلیسی بود با لباسهای بختیاری روانه اصفهان وفلات مرکزی ایران نمود. سومین مأموری که برای خرابکاری بایران اعزام شد «میتفورد» نام داشت که او نیز پس از ملاقات باهمه شاهزادگان فراری ومدعیان سلطنت در بین النهرین ، ازراه کرمانشاه بافغانستان وارد شد .

« میتفورد » که در بغداد با پسران حسینعلی میرزا مذاکره کرده بود خود در این باره می نویسد « ... با شاهزادگان ایرانی که اخیراً درانگلستان بودند ، تیمورمیرزا ، والی میرزا و رضا قلی میرزا آشنا شدیم اینها مدعیان سلطنت ایران میباشند و هریك دوهزار لیره ازدولت انگلیس مقرری میگیرند ... » [۱]

اوژن فلاندن فرانسوی نیز درباره شاهزادگان فراری مینویسد « ظل السلطان فعلا دربغداد رحل اقامت افکنده و تحت الحمایه دولت انگلیس است و بکمك این دولت در موقع لـزوم محمد شاه را مورد تهدید قرار میدهد و مدعی تاج و تخت ایران

۱- سفرنامه میتفورد ص ۳۱۴

میشود ...» [1].

فعالیت انگلیسها و حکومت هندوستان در این موقع متوجه این مسئله مهم بود که بهیچوجه نگذارند ایران متوجه هندوستان شود .

محمد شاه برای پایان دادن به تحریکات انگلیسها و برگردانیدن شاهزادگان بایران چندین بار اطرافیان واقوام خودرا ببغداد فرستاد وازعمو وعموزادگانش خواست تا بایران مراجعت کنند وبا تصرف همه املاك و دارائیشان مشغول زندگی شوند . ولی عمال انگلیس فراریان را اغواکرده مانع مراجعت آنها بایران شدند وبهمین جهت نیز میتفورد برای آنها دلسوزی کرده ومینویسد « اگر آنها بایران برگردند جانشان درخطر خواهد بود » حسین سعادت نوری تلاش محمد شاه را برای برگرداندن شاهزادگان وخاتمه تحریکات انگلیس درمورد هرات وقندهار وهندوستان مرتبط دانسته ومینویسد « سیاستمداران لندن کوشش میکردند که علاوه برتوسعه اغتشاشات داخلی ازعقد پیمان دوستی ایران وفرانسه ممانعت نمایند ودرضمن بتیرگی روابط ایران وعثمانی بیفزایند تا « فیل » محمد شاه یاد (هندوستان) نکند وبفکر تجدید حاکمیت ایران در هرات و قندهار نیفتد . بی‌جهت نبود که شهر بغداد در این تاریخ بصورت یکی از بزرگترین کانونهای فساد ومرکزعملیات تحریك‌آمیزعلیه ایران بشمارمی‌آمد ...» [2] .

اما مأموران انگلیس با پرداخت حقوقها ومقرری های هنگفت وسرگرم‌کردن شاهزادگان فراری بعیش ونوش مانع عزیمت آنان بایران می‌شدند . میتفوردمینویسد : « این سه فرزند فتحعلیشاه (ظل‌السلطان ـ سلیمان میرزا ـ امام وردی میرزا) بودند که عموهای شاهزادگان سابق‌الذکر (پسران حسینعلی میرزا) میباشندومن وچند نفردیگر ازانگلیسهای مقیم بغداد بدیدن آنها رفتیم وشب را مهمان آنها بودیم . برادر بزرگتر امام وردی میرزاست‌که تقریباً چهل وپنجسال ازعمرش میگذرد و ریش انبوه ودرازی دارد .

۱ـ سفرنامه اوژن فلاندن ص ۱۲۱

۲ـ مجله یغما شماره ۱۹۸ ص۴۶۳

برادر کوچکتر سلیمان میرزاست کـه جوانی بلند بـالا و خوش سیما میباشد . شاهزادگان نامبرده شب را باکمال احترام ازما پذیرائی نمودند وغذاهای خوبی تدارك دیده بودند وبرخلاف سایرپیروان تشیع با ما سریك سفره غذا خوردند و نوشابه های الکلی هم‌بحد وفور بمصرف رسانیدند بقسمیکه وقتی ازآنها جدا شدیم همه‌شاهزادگان مست وخوشحال بودند ...» [۱]

تامحمدشاه زنده بود ، شاهزادگان‌فراری ازانگلستان وعثمانی حقوق‌میگرفتند ودرسایه حمایت‌علنی دولت انگلیس‌وسازمانهای مختلف علیه ایران تحریك میکردند وحتی باارسال‌پول وراهنمائی مأمورین مخفی وعلنی سعی درایجاد بلوا وآشوب‌داشتند. محمد شاه در ۱۲۶۴ هـ ـ ۱۸۴۸ م وفات کرد . در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه ابتدا تیمورمیرزا پسرهلاکومیرزا ازبغداد بتهران‌آمد وشکارچی باشی شاه شدوسایرین بتدریج بایران بازگشتند .



ازجمله نقاط دیدنی که بشاهزادگان ایرانی درانگلستان نشان داده‌شد، سازمان فراماسونری شهرلندن‌بودکه‌شاهزادگان پس‌ازورود به «لژلندن» وارد سازمان ماسونی انگلستان شدند . رضاقلی میرزا در این باره چنین مینویسد « ... یوم پنجشنبه غره ربیع‌الثانی۱۲۵۳ اینجانب‌واخوان ومیرزاابراهیم‌شیرازی‌وخواجه‌اسعدترجمان سه‌ساعت بغروب مانده بمجمع فرمیسیان‌درآمدیم تاچهارساعت ازشب‌گذشته درآن محفل بوده از اسرارعلوم‌آن‌فن شریف بابهره‌گشته‌اگرچه قواعدورسومات‌آن محل عظیم راآدمی‌خود بایدرفته‌باشد ودیده باشدولیکن‌آنچه برما مشخص ومعلوم شد چنانچه‌آدمی رعایت‌آن قواعدورسوماترا نمایدمنافع‌بسیار ازدین‌ودنیاحاصل‌خواهدنمود ودوچیزلازمه‌فرامسین است یکی‌آنکه‌شخص باید لااقل بیست ودوسال‌باشد ودیگراینکه‌بنده‌نباشدوآزاد باشد وپدرش‌نیزآزادباشدوزن‌رادرخانه فرامیسان نمیگذارندکه‌داخل‌شود وچهارمرتبه‌ازبرای فرامیسن‌مرتب ومعین‌است مرتبه اول باید بادویم‌فاصله‌اش‌اقلایکماه‌باشدوهمچنین‌دویم‌با

---

۱ ـ سفرنامه میتفورد ص ۲۱۵

با سیم نیز باید یکماه فاصله داشته باشد و از مرحله سیم ثلی چهارم باید یکسال و نیم صبر نمود وهریك ازمراحل که بجهت آدمی حاصل میشود نوشته ونشانی باومی‌دهند که فلانکس فلان مرتبه را دریافت نمود ورئیس آن طایفه که مرشدکامل باشد پای آن‌محضر را مهر نموده جمعی‌ازبزرگان قوم‌آن نوشته را مهرمینمایند ودراین اوان مرشدورئیس طایفه دوکوف میسیك [نام صحیح این شخص دوك اف ساسکس میباشد] برادر پادشاه است‌که عمراوبه هشتاد سال رسیده وبزرگترین فرامیسن عالم است و فرامیسن بمعنی بانی‌امری است‌که‌آزاده باشد چه لفظ فربمعنی‌آزاد ! ومیسن بمعنای بنیاد ! وبانی هر امری است و هرکس راکه مرتبهٔ از مراتب اربعه فریمیسن حاصل شود و آنکسی که مرتبه‌اش فوق مرتبهٔ مخاطب باشد ازمرتبهٔ خود باو سخن نمیتواندگفت مگر اینکه از مرتبهٔ مخاطب دیده است در همان مرتبه گفتگو کند زیاده از آن نمیتوانند سخن گفت باری حمد خدایراکه‌آنچه بایست ازاسرار فرامیسن حالی‌گردید واین عقیده که سالها بردل بودکه‌آیاچه چیزوچه اثردرمجمع فرامیسان باشد ازبرکت منافع مسافرت‌اکنون گشاده‌گردیده [۱] .

نجفقلی میرزا یکی دیگرازشاهزادگان درسفرنامه‌ای‌که بنام « رموزالسیاحه » میباشد ، در باره ورود به لژ فراماسونری لندن چنین مینویسد « ... تا یوم پنجشنبه بیستم ربیع‌الاول را هر روز جمعی از امراء و اعیان مملکت بخدمت شاهزاده مشرف گشته ازهرقسم محبت را وکمال‌الفت را بجای‌آوردند وهم درآنروزازمجمع فریمیسیان احضاریه رسید که درخانه فریمیسیان قدم‌گذارم : چون قبل ازآنکه شاهزادگان وارد لندن شوند از خانه فریمیسیان اذن دخول خواسته بودم لهـذا درآن روز برای اولین مرتبه رفتن بآنجا حاصل گشته باتفاق میرزا ابراهیم شیرازی داخل آن خـانه شدم و آنمطالبی که سالهای سال عقده وملال بردل داشتیم منبسط گردید اگرچه هیچ جزئی از اجزاء مشاهدات ملاقات‌آنخانه را گفتن ونوشتن محال است وباشارات وعقود وقرینه ممکن نیست‌که احدی تواند رمزی از رموز آنخانه را بیان نماید و لیکن طریقه و

۱ـ تاریخ قاجاریا سفرنامه رضاقلی میرزا خطی ۴۸۶ تا ۴۸۸

مرسومات قبل‌ازدخول بدان‌خانه را باقوانینی که خارج ازآنجا رعایت میشود فی‌الجمله بجهت استحضار بعضی از دوستان در این اوراق ثبت می‌گردد : چنان باشد که لفظ فری میسین لفظی است لاتینی و فری بمعنی آزاد و آزاده باشد و میسین بناوبانی امر آمده است ومرکباً بمعنای آزاده و آزاد بنائی این امر است . این امرخطیر در چهار هزار ودویست وبیست وسه سال قبل‌از این در اوان حضرت سلیمان ابن داود علیه‌السلام بوده است واز آن عهد تابحال هرفرقه ازفرق مختلفه عالم‌که بدانخانه رفته‌اند وخوارق عادات آنجارا مشاهده نموده‌اند احدی ازآحادناس رمزی از رموز مشاهدات و واردات آنجارا نگفته است ومایل بابراز آنمرحله نگشته و در قدرت نداشته است علی‌الحال فریمیسیان مجمعی از خواص و فرقه خاص بوده باشند و ایشان را عمارتی بس‌عالی و قصوری رفیع البنیان بوده باشد ،که آن جماعت درهرماه یکروز درآن عمارت مجتمع شوند وشرط آنست‌که آن روزپنجشنبه بوده باشد وهرگاه کسیکه بدان خانه درآمد و آنمجمع را ملاحظه کند چهار شرط در دخول بدان خانه از جمله لوازم‌است‌که اگر یکی از شروط اربعه مفقود باشد او را داخل بدان خانه ننمایند .

اول آنکه آدمی مرد باشد وزن نباشد ومخنث در حکم زن بوده باشد .

دوم آنکه عمرش اقلا بیست و دوسال رسیده باشد .

سیم آنکه مجنون وضعیف العقل نباشد .

چهارم آنکه بنده نباشد وآزاد باشد .

بعداز آنکه شروط اربعه در انسان جمع باشد وبخواهد درآن خانه برود ابتدا مکتوبی به رئیس وپیشوای فریمیسن نویسد که مرا تمنای استفاضه فیوضات خانه فریمیسین است و شرایط لازم درمن جمع باشد ودرآن باب اذن خواهد . بعداز وصول مکتوبش زیاده از یکماه طول نخواهدکشید که جواب نوشته وی خواهد رسید و او را احضارکنند ومقرر دارندکه درچه ساعت بدرب خانه فریمیسین حاضر گردد واگرموعد اجتماع ایشان درآن مجمع قریب باشد احتمال رود که زیاده از یکدو روز تعطیل نکنند و احضارش‌کنند چون درساعت معینه بدرخانه فریمیسین حاضر شود بولی معین

باید داده ازدرآن خانه داخل شود واقل‌تنخواه بیست وپنج اشرفی یاجقلی باشد ، اکابر واعیان زیاده نیز دهند وچون درون رود حجاب نگهبانان آن خانه شخصی را درگوشه برده تجربه کنند و امتحان نمایندکه مبادا ازشرایط اربعه شرطی از اومفقود بوده باشد بعداز اینکه اطمینان بهمرسید او را بمحلی که لازمست خواهند برد وبه درجاتی که باید برسانند خواهند رسانید و فریمیسن را چهار درجه باشد . درجه اول با دوم را یکماه فاصله است . بهمین قسم دوم را باسیم یکماه ولیکن سیم را با چهارم یکسال و نیم لازمست که مباینت بهمرساند ودر هرمرحله که بدانخانه رود علامت و نشانی تشخیص دهد وبشناسند درجات فوق هریك اعلاتر ازدیگری باشد چنانچه نشان مرحله چهارم را مرصع به جواهرات دهند واهل فریمیسن یکدیگر را ازدور ونزدیك تکلم تشخیص دهند وبشناسند اگرچه مسافت ومباینت درمیان‌ایشان بوده باشد،هرکمرا مرتبه ودرجه فوق دیگری بوده باشد ، وی از مرحله خود نتواند سخن‌گفت مگر از مرحله مخاطب که نازل‌تر از درجه وی بوده باشد و ایشان از درجات فریمیسیان با یکدیگر سخنها گویند وصحبت‌ها دارند وعشرتها واگر یکی از فرقه فریمیسیان را فاقه وتهی‌دستی دهد اغنیاء آن فرقه او را باخود شریك کنند واز اموال خود نصیب دهند واگر در معارك و غزوات بایکدیگر تلاقی‌کنند تیغ برروی هم نکشند وبگذرند و اگر به جنگ دشمن افتند یکدیگر را بقدر مقدور مستخلص و در دفع آزار کوشند و دریافت مدارج مذکوره باهیچ ملت ومذهبی منافات ندارد بلکه باعث استقامت و استحکام هرمذهب و ملتی خواهدبود وچون اشخاص را به مجمع فریمیسیان درآورند اگرصدنفر بوده باشند تن به تن داخل شوند و دونفر را دریك مرحله باتفاق نیاورند و پیشوایان آن مجمع اشخاصی باشندکه بریاضت ومجاهده به‌آن درجه رسیده است وقابل‌آن مرحله‌گشته‌اند و درآن اوان که شاهزادگان بدان خانه رفتند مقتدای آن جماعت برادر پادشاه آن مملکت بودکه عمرش به نود وپنجسالگی رسیده مردکهن و جهان دیده بود و دربعضی از ممالك وسواد عظیم فرنگستان خانه فریمیسیان برپای باشد و خصوصیت این معنی بسته بمکان وآن عمارت‌نیست، بلکه بواسطه‌آن جماعت باشدکه مجتمع درآن عمارت

شوند و اسباب مهم را فراهم آورند وچنان است که اگرهفت تن یا زیاده از اهالی فریمیسین که همگی درجه چهارم را ادراك نموده باشند وبخواهند که مبلغی خطیر خرج کرده عمارتی عظیم بسازند و اوضاع آن کار را برپای کنند توانند و شرط آن است که از مقتدا وپیشوای عصر ماذون باشند در سطور مسطوره بهر مکانی از امکنه و ممالك عالم که بخواهند بنیاد توانند نمود . باری طرفه حثالت و حکایت اینست که احدی از مخلوقات و موجودات که داخل در آن خانه شده‌اند و ایشان پرازفرق مختلفه وگروه‌متفاوتند بوده‌اند هیچکس ارتکاب به‌اپرازاین رازننموده وشمه ازآن رازرا ازلب نگشاده . چنان‌گویندکه قبل‌از اینکه در ممالك روسیه خانه فریمیسین بنیاد شود پادشاه را هوس ادراك مدارج واسرار فریمیسین بسر افتاده اراده نمودکه به‌بلاد فرانسه رود واز اسرار آگاه گردد وبعلت مشاغل سلطنت رفتن سلطان به نفسه‌متعذر می‌بود یکی ازوزرا دولت که‌کمال مخالفترا بخدمت سلطان داشته‌معروض نمودکه احتیاج به‌احتجاج حضرت‌سلطان فی‌نفسه دراین باب نیست مرامرخص فرموده که‌بدان بلادرفته وبخانه‌فریمیسین درآیم و براسرارآن جماعت مطلع‌گردم‌ودرمراجعت جمیع مشاهدات ومقدمات را بعرض سلطان رسانم سلطان روس دراین باب مصری‌از وزیرگرفته اورا مرخص نمودکه به‌بلاد فرانسه رود . وزیربدان مملکت شتافته وبخانه فریمیسین رفته دیدنیها را دیده وشنیدنیها را شنید ومراجعت نمود چون سلطان ازوی سؤال مقصودرا نمود وزیر امتناع‌کرد سلطان برحسب اقرار اول وانکار درآخر وزیررا بسیاست وکشتن تهدید فرمود وزیرچون دیدکه سؤال ابراز اسرار باممالك برفراز دار شقی درکار نیست تن‌بهلاك خویش درداده بسلطان‌گفت‌که انسان درحیات خویش‌قدرت بیان این راز ندارد اکنون‌که رأی سلطان به‌انکشاف این راز مقرر گشته است عهده مطالبرا در چیزی نوسیم ودر زیر زبان‌من بعداز قتل‌من خواهند یافت ـ سلطان‌بدین راز همداستان گشته وزیر چیزی در زیر زبان نهاد و بفرموده سلطان سروزیررا ازبدن جدا ساخته ونوشته را از دهانش برآوردند چنین ثبت نموده بودکه « هرکه به‌خانه فریمیسین برود سردهد ولی سر ندهد » .

«از پرده‌پوشی رندان پاک طینت بود — که مانند سر خرابات تا ابد مستور»

لهذا پادشاه روس از فعل خویش پشیمان گشته وخودبفرانسه شتافته و بعداز ادراک مدارج فریمیسین دریافت نمود که حق باوزیر مقتول بود ولیکن پس از ندامت اندوه و ملال را چه‌سود خواهد برد ـ چون پادشاه روس فوائد فریمیسین‌را دانسته معارفی‌فزون از قیاس نمود درپایتخت خویش که آن معموره را پطرس برک خوانند خانه فریمیسین بنا نهاده از آن روز تابحال رسم فریمیسیان وعمارت ایشان در پطرس برگ برقرار باشد بالجمله ازاین قبیل حکایات بسیار وقوع یافته ودراغلب بلاد فرنگستان رسم‌فریمیسیان شیوع داردخانه‌فریمیسین دربلادفرانسه‌انتشار واشتهارش‌را زایدازسایربلاداست... »[1]

جیمزفریزرکه مهماندار شاهزادگان بود وآنها را به لژماسونی لندن برده بود درکتابی‌که در باره شاهزادگان نوشته چنین مینویسد :

«... روز بعدکه چهاردهم جولای بود، کارمهمی باید انجام شود .گمان‌نمیکنم هیچکدام از تأسیسات وابداعات اروپائی بهاندازه فراماسونری حس‌کنجکاوی شرقی‌ها را تحریک‌کرده باشد . اسرار پنهانی این مؤسسه قوه تصور آنهارا فوق‌العاده تحریک میکند ، بخصوص ایرانیان‌که درمسائل روحی ومذهبی آزادانه‌تر وعاری از قیودات و تکلفات فکر میکنند .

داستان فراماسونری اروپاکه بشکل اغراق‌آمیز وشاید غیرواقع وازمنابع متعدد ومختلف بهایران‌رسیده چنان‌بزرگ واغراق‌آمیز واحیاناً صحیح می‌باشد ،که‌ایرانیان تصورمیکنند عضویت فراماسونری توأم باتحصیل اطلاعات ماوراء طبیعت واسرارآمیزی است‌که دارای کرامات وقوای خارق طبیعت خواهندشد وفقط اعضاء فراماسونری بدان دست میبایند ودیگران ازآن محرومند .

من‌هیچگاه بایک‌ایرانی برخوردنکردم‌که میل‌نداشته‌باشد عضویت فراماسونری را قبول‌کند. شاهزادگان ماهم ازهمان نسخ بودند، دوست وهموطن‌آنها میرزا ابراهیم که خودش نیز عضویت فراماسونری‌را داشت برحسب تقاضای شاهزادگان مقدمات امر

۱ـ رموزالسیاحه نسخه خطی‌کتابخانه ملی .

را فراهم‌کرده بود وامروز روزی بود که باید مراسم پذیرفته شدن آنها انجام‌بشود.[۱]»

بطوریکه از یادداشتهای جیمز فریزر استنباط میشود، درایران بشاهزادگان متواری قاجار بطور شوخی گفته بودندکه درلژهای فراماسونری جوانان خوش آب و رنگ‌که تازه‌وارد فرقه ماسونی میشوند موردتوجه قرار میگیرند وبه همین‌جهت وقتی آنان میخواستند از مهمانخانه‌ای‌که درآن بودند بطرف محل‌لژ حرکت کنند، برادر بزرگتر فوق‌العاده ناراحت‌بوده‌است. جیمزفریزرمینویسد: «...آنها فوق‌العاده ناراحت شده بودند وبرادر بزرگترشان (رضاقلی میرزا) که خیلی خجول بود، از هرگونه خصوصیت ورفاقتی‌که عاری ازتشریفات درباری ومعمولی بود، احتراز می‌جست. بنظر میرسیدکه او برای رفتن بەلژ فراماسونری نگران ومردد ومشکوك است. تصورمیکنم بطورشوخی مطالبی‌درباره رفتار باجوانان تازه‌وارد باوگفته شده‌بودکه اواظهار میداشت درمقابل چنین رفتاری بشدت مقاومت خواهد کرد». جیمزفریزر عین جملات رضاقلی میرزارا در سفرنامه خویش نقل‌کرده است مینویسد: «... والله صاحب فریزر!! اگر آنها سعی‌کنند که نسبت بمن‌کار بی‌قاعده ویا بی‌ادبانه‌ای انجام دهند یارفتاری که از آن سوءظن حاصل شود عنوان کنند، بامشت وخنجر من سروکار خواهند داشت...»

سپس فریزر مینویسد: «... اما خوشبختانه عضویت‌آنها بانهایت سادگی وبه‌نحومطلوب وخوشی انجام گرفت وبدون اینکه بشاهزادگان اسائهٔ ادبی بشود هرسه باحالی خوش ونیمه مست به‌منزل خود مراجعت‌کردند...»[۲]

(۱) رموزالسیاحه نسخه خطی کتابخانه ملی.

(۲) از نسخه انگلیسی آقای مصطفی فاتح‌بنام:
Narrative of the Residence of the Persian in London

۱۰

قتل گریبایدوف سفیر روس

و

نقش سفیر انگلیس و علماء در این حادثه

قتل گریبایدوف سفیر روسیه تزاری دردربار قاجار و۳۷نفر دیگر از همراهان او و اعضای سفارت روس ، یکی دیگر از حوادثی است که از توطئه و تحریک سفرای روس وانگلیس در ایران حکایت میکند . دراین مورد خشم وعصبانیت مردم ازدخالت بیرویه سفیرروس در امور داخلی وحتی مسائل مربوط بهمذهب وخانواده چنان شدید بودکه بادست خالی ودر مقابل سلاحهای آتشین بسفارت حملهور شدند وباکشته شدن بیش‌از هشتادنفر ازمردم پایتخت و۳۸ نفراز اتباع سفارت روس وازجمله شخص سفیر، این حادثه اسفناک پایان یافت .

باید دانست‌که عدمای ازمورخان، دراین میان تحریک وتلقین مأموران سفارت انگلیس‌را نیز بی‌تأثیر نمیدانند . ولی چنانکه خواهد آمد، نکته جالب اینست که انگلیسها تصمیم گرفتند از این حادثه کمال بهره برداری را بکنند و در نتیجه قتل گریبایدوف، باعث‌نزدیک شدن مأموران سفارت انگلیس بروحانیون وقت و نفوذ بیشتر آنان در دربار وسازمان‌های مختلف مملکتی شد .

✿ ✿ ✿

یکصد وچهل ودو سال قبل[1] یکی از سخت‌ترین سالهائی بودکه آذربایجان و مردم آن بیاد داشتند . دراین سال جنگهای دوم ایران با روسیه تزاری در آن سوی رود ارس بمنتهای شدت‌رسید، وباآنکه سپاهیان روس چندین برابرقوای ایران‌بودند وکشتاربیرحمانه‌ای درسرزمین‌های‌اشغالی‌براه‌انداخته بودندکه‌در تاریخ رابطه‌روکشور نظیر نداشت، مع‌الوصف مقاومت دلیرانه مرزداران ایران وعشایروقوای نامنظم‌دولتی آنقدر شجاعانه وپرارزش بودکه‌نه‌تنها بقوای‌روس تلفات فراوانی وارد میساخت، بلکه مدت جنگ‌را طولانی‌تر میکرد .

دربار روسیه عقیده داشت‌که اهمال وسستی ژنرال « الکسی پتروویچ یرمولف » فرمانده قوای آن دولت سبب طولانی شدن جنگ بین‌دوکشور شده‌است . بهمین‌جهت مقامات روسی اورا معزول کردند وژنرال جوانی راکه قبلا معاون او بود ، بفرماندهی قوای مهاجم بایران تعیین‌کردند. فرمانده جدید ژنرال «پاسکویچ» نام‌داشت که‌همان فاتح ایروان وامضاءکننده عهدنامه تحمیلی «ترکمانچای» ازطرف دولت روس بود. وی که‌بعلت موفقیت در جنگهای پیشین بمقامهای عالی نظامی رسیده بود ، بمحض آنکه بدین سمت منصوب‌شد، باچند حمله بیرحمانه نه‌تنها دودژمهم «ایروان» و«عباس‌آباد» را ازعباس میرزاگرفت ، بلکه بزودی از رود ارس گذشت و شهرهای مهم سرراه مانند خوی واردبیل ودهخوارقان‌را تصرف‌کرد ویکروز بطور ناگهانی در طلوع آفتاب‌وارد تبریز شده ، بسوی تهران تاخت. اما همینکه بترکمانچای رسید ازطرف تزار نیکلای اول امپراطور روسیه باو دستور داده شدکه در همانجا متوقف شود وعهدنامه صلح با ایران را امضاءکند .

پاسکویچ در یکروز سرد زمستان یعنی ۵شعبان ۱۲۴۳ ــ ۱۰ فوریه ۱۸۲۸ ــ این عهد نامه را امضاءکرد ودر مراسم امضای آن آلکساندر سرگئویچ گریبایدوف خواهرزاده‌وی کارهای سیاسی سپاه اورا انجام میداد .گریبایدوف‌که در وطن خود با نوشتن یک‌کمدی‌که از شاهکارهای زبان روسی است ، معروفیت فراوانی پیداکرده بود

(۱) این یادداشتها درسال ۱۳۴۷ شمسی ــ ۱۹۶۷ میلادی نگاشته شده‌است .

درمعیت دائی خویش بعنوان منشی مخصوص ومأمور کارهای سیاسی او بویژه در مورد ایران انجام وظیفه میکرد .

پس‌از آنکه کار امضای عهدنامه ترکمانچای خاتمه پذیرفت ، امپراطور روسیه که‌از نفرت ایرانیان نسبت به‌دولت وملت روس آگاه شده‌بود ، دستور داد تابهر نحوی هست نفوذ روسیه دردربار ودولت وملت ایران حفظ‌گردد وباین منظور سعی‌شود که از شاه ودرباریان ودولتیان دلجوئی واستمالت بعمل‌آید. طبیعی‌است که روسها بدینوسیله میخواستند از توسعه نفوذ انگلستان دردربار ایران جلوگیری نمایند وباین منظوربود که دراجرای دستورات تزار، پاسکویچ خواهرزاده خودراکه‌محرم اسرارش درکارهای ایران بود بسمت سفارت بدربار تهران فرستاد .

امپراطور روسیه برای اینکه در دربار تهران دست نیرومند و مؤثری داشته باشد ، نخستین سفیر دائمی خود را با جلال و شکوه فراوان بتهران فرستاد و ۳۵ عضوروسی سفارت ویك دسته‌قزاق برای پاسبانی بهمراه وی بایران اعزام داشت . سفیر همچنین هدایای گرانبهائی از طرف تزار روس برای فتحعلیشاه و عباس میرزا وحتی تحفه‌های نفیسی برای برخی از پسران وبرادران پادشاه بهمراه آورد ،که‌از جمله‌آنها چهل چراغهای بسیار مجلل وبزرگی بود که‌هم اکنون چند عددآنها در تالار موزه‌کاخ گلستان باقی است .

هنگامیکه خبر رسیدن گریبایدوف بمرز ایران‌رسید، عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، نظرعلیخان افشار ارومی‌راکه‌ازاعیان آذربایجان بود، بمهمانداری اوبمرز جلفافرستاد وسفیر را بااحترام فوق‌العاده وارد تبریزکرد . چون در عهدنامه قید شده‌بود که دولت روسیه‌میتواند برای‌کارهای‌تجاری خویش‌درایران کنسول‌هائی داشته‌باشد ،گریبایدوف دربدو ورود بایران یکی ازاعضاء سفارت را بعنوان‌کنسول مأمور رشت‌کرد .

این اقدام سفیرروسیه ، آنهم در روزهای اولیه ورود بتهران ، اختلافاتی بین ایران وسفیر مغرور ومستبد آندولت بوجود آورد ، زیرا معلوم شد که سفیر میخواهد باخشونت و بی‌اعتنائی بدولت وقوانین‌ایران ، کارهای سفارت‌را انجام‌دهد ، واین‌اقدام

او خواه ناخواه ایجاد کدورت شدیدی کرد. مع‌الوصف حادثه‌ای روی‌نداد وهنگامیکه گریبایدوف در روز پنجم رجب ۱۲۴۳ هـ ــ ۱۸۲۷م ــ وارد تهران شد ، فتحعلیشاه به محمدخان فرمانده سواران افشار دستور داد تا مهمانداری اورا عهده‌دارشود. دو نفر از درباریان بنامهای میرزامحمد علیخان کاشانی پیشکارعلیشاه ظل‌السلطان (پسر فتحعلیشاه) ومحمد ولی‌خان قاسملوی افشاررا نیز مأمور استقبال ازاو کرد وباین ترتیب روز بعد وقتی سفیر وارد شد ، میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه وعلیخان دولو ایلخانی قاجار ونایب نسقچی باشی (رئیس تشریفات دربار) ومیرزا فضل‌الله مازندرانی مستوفی ، بخانه او رفته وتبریك ورودگفتند .

گریبایدوف بااینکه دستور داشت‌که حتی‌المقدور بدربار و امنای دولت ایران نزدیك شده واز نفوذانگلیس جلوگیری‌کند ، بااینحال روزیکه بحضور شاه شرفیاب و معرفی شد ، حاضر بانجام تشریفات درباری نگردید وچون خود را سفیر دولت فاتح میدانست باتفرعن بسیار بحضور فتحعلیشاه رسید .

استرداد اسراء وفراریان

موضوع دیگری‌که‌گریبایدوف ازبدو ورود بایران بدان‌اهمیت فراوان‌میداد، استرداد اسراءوفراریان‌قفقازی وگرجی به‌روسیه بود . عده‌ای از نویسندگان اصرار اورا در مراجعت اینعده بروسیه دراثر تلقین بعضی از همراهان سفیر ، بخصوص ارامنه میدانند[1] .

او برای اجرای ماده ۱۳ عهدنامه ترکمانچای‌که‌درآن به‌استرداد اسرا اشاره‌شده بوداز‌بدو ورودسرسختی‌نشان میداد وازهرگونه بهانه‌جوئی وایجاد مزاحمت خودداری نمیکرد .

درماده ۱۳ عهدنامه ترکمانچای ذکر شده‌بود :

« ... تمام اسراء جنگی راکه طرفین در هنگام محاربه اخیره ویاقبل از آن دستگیر کرده‌اند وهمچنین اتباع دولتین‌که در اوقات سایره اسیرآگرفتار شده باشند در ظرف چهارده ماه مسترد خواهند شد . بعداز آنکه باین اشخاص ارزاق واشیاء لازمه

۱ ــ شماره۳ ــ دوره۳ مجله وزارت امور خارجه ایران .

داده‌شد مومی‌الیهم را بطرف عباس‌آباد حرکت‌داده ودرآنجا به‌کمیسرهائیکه ازطرفین برای استرداد وتهیهٔ اعزام باوطان ایشان مأمور شده‌اند تسلیم خواهند کرد . در بارهٔ اسرا‌جنگی واتباع‌دولتین‌که باسیری‌گرفتارشده وبسبب بعدمکان‌آنها ویابعلت دیگری ازطرف دولتین فوق مسترد نشده‌اند طرفین متعاهدین همین ترتیبات‌را مرعی ومجری خواهند داشت .

دولتین ایران وروس مخصوصاً این حق را برای خود قرار میدهند که هروقت این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملتزم میشوند که هروقت خود اسراء اظهار کرده یااز طرفین مطالبه شدند مومی الیهمرا مسترد سازند . »

درآنموقع عده‌ای از اهالی‌گرجستان ، بخصوص زنان‌گرجی‌که از زمان کریم‌خان زند وآقا محمدخان قاجار بعنوان اسیری بایران آورده وبعد باجبار یا بدلخواه بدین اسلام وسپس بترویج اشخاص مختلف درآورده بودند ، در نقاط مختلف ایران زیاد دیده میشدند . این اشخاص‌که بیشتر در خانهٔ رجال و معروفین زندگی میکردند اکثراً دارای اولاد واحفادی‌هم شده بودند . گریبایدوف در این مورد نامه‌ها نوشت ، تهدیدها کرد ، و سماجت‌ها نمود . از جمله نامهٔ زیر که بوزیر امور خارجهٔ ایران نوشته است :

«دوست مهربان من ، بعداز مرحمت‌های بی‌پایان‌که اعلیحضرت قدرقدرت قبلهٔ عالم وعالمیان بکمترین فرمودند وتأکید بلیغ در ردکردن اسراء مقرر داشتند مع‌هذا الی‌حال اسیری نرسیده خصوصاً ضعیفه‌که در خانهٔ ملاباشی است که خویش معظم الیه بنواب نایب‌السلطنه عرض‌کرد و بنواب نایب‌السلطنه یقین ومشخص‌گشته ومعلوم شدکه ضعیفه درآنجا است وحکم فرمودند بگیرند رد نمایند ، هنوزهم معوق مانده ، بباید محبت فرموده مقرر دارندکه امروز ضعیفه‌را در خانهٔ ملاباشی گرفته بیاورند و سایر اسراء را بطوری‌که اظهار شد محبت نمایند . وقبلهٔ عالم درباب رفتن نایب‌السلطنه به بطراظهار فرموده بنده عرض‌کردم‌که تاخبری ازاعلیحضرت قدرقدرت ایمپراطور اعظم نرسد نمیشود ، وقبلهٔ عالم فرمودندکه نایب‌السلطنه بتفلیس برود تا زمانیکه امپراطور

به‌نظر برسد نایب‌السلطنه‌هم رسیده باشد ولیکن کاغذی که من بجنرال اشف بحسب‌الخواهش نواب نایب‌السلطنه نوشته‌ام تاجواب رسد صلاح رفتن نیست ، و امروزهم از جنرال اشف‌کراف پسکویچ ایروان کاغذی رسیده‌که‌آنچه صالداتی‌که‌فرار می‌نمایند وبآذربایجان می‌آیند ورد نمی‌کنند این طریقه خلاف دوستی دولتین ورأی عالم‌آرای شاهنشاه اعظم است. ازآنحوست توقع دارم که بقبلهٔعالم‌عرض وازسرکار قدرآثار حکم محکم شده‌که همگی‌را رد نموده بعداز این ترك طورهارا نمایند . زیاده چه اطناب رود . »

گذشته از اینها گریبایدوف توسط مأمورین سفارت‌هم « بناگذاشت که باتجار دارالخلافه ببهانهٔ اینکه گرجستانی در خانهٔ شماست بدرفتاری نماید و بدون اذن و استحضار امنای‌دولت ایران‌کسان‌خودرا ازارامنه وروسیه‌بخانه‌های مسلمانان‌میفرستاد وایشان خود سرداخل خانه‌های مردم شده اظهار میداشتندکه باید نمایندگان‌ها جمیع اثاثیهٔ آن خانه‌را دیده اگرزن ازگرجستان باشد بخانهٔ ایلچی برده تاایلچی بالمشافهه تحقیق رضا وعدم رضا در ماندن یانماندن او در مملکت ایران نماید . ومکرر این حرکت از گریبایدوف صادرشد واز اثاثیهٔ اهل اسلام باین نحوها بخانهٔ خود برده‌شبها نگاهداری میکرد . »[1]

داستان آغا یعقوب خواجه

در خلال این احوال و پس از یك سلسله ازاین قبیل رفتار هنگامی که گریبایدوف خود راآماده رفتن به تبریز می‌کرد وحتی‌حضورشاه‌هم‌شرفیاب شده واجازهٔ مرخصی‌گرفته بود ، یکی از خواجه های مقرب حرمسرای فتحعلی شاه که سمت « ناظر حرمخانه پادشاهی » را داشت ، بنام میرزا یعقوب خواجه بواسطه اختلاف حسابی که پیداکرده بود فرارکرد و بنزدگریبایدوف درسفارت روس پناهنده شد .

میرزا یعقوب یا «آغا یعقوب » ازارامنه‌گرجستان بودکه بیست سی سال قبل از آن اورا باسارت بتهران‌آورده وپس ازاخته‌کردن جزء خواجه های حرمسرا درآورده

---

۱ ــ تاریخ‌نو ، جهانگیر میرزا ، صفحه ۱۲۱ .

بودند ـ آغا یعقوب ازوجوه سپرده بدستش چهل پنجاه هزار تومان کسر آورده بودووقتی خواستند بحسابهایش رسیدگی کنند ، بعنوان آنکه گرجستانی وازاتباع روسیه میباشد، بنزد گریبایدوف رفت ومتحصن شد ودرخواست کرد اورا بروسیه بفرستد .

آغا یعقوب بواسطه اطلاعی که از داخل حرمسرای دربار فتحعلی شاه داشت و همچنین چون با شاهزادگان ورجال ومعروفین آشنائی بهمرسانده بود و به « اندرون » رفت وآمد می کرد، صورتی اززنان گرجی تهیه کرد وبگریبایدوف داد . ازجمله اسامی دو نفر اززنان ارمنی که درخانه اللهیارخان آصف الدوله بودند جزء این صورت بود . گریبایدوف بآصف الدوله واشخاص دیگری که طبق آن صورت زنان گرجی درخانه آنها بودند پیغام فرستاد وخواست زنها را برای استعلام و بازجوئی از اینکه آیا مایل برفتن بروسیه هستند یا نه نزد او بفرستند .

حرکات ورفتار ناهنجار گریبایدوف ، بیش ازپیش موجب نا رضائی دربار ایران ورجال دولت شده بود . ولی باز بملاحظاتی فقط به پیغام شفاهی ودعوت او به ترك این رویه اکتفا می کردند ـ وقتی آغا یعقوب درسفارت روس متحصن شد وزیر امور خارجه ایران به گریبایدوف نامه‌ای نوشت که با رفتن آغا یعقوب ازایران مخالفتی ندارد، ولی باید قبلا در « محکمه حاکم شرع » طهران « با حضور ترجمان مرافعه بشود » وپس از « تفریغ حساب ورد مطالبات » «کسی را با او حرفی وسخنی نخواهد بود . »

آغا یعقوب که میدید دولت ایران درتعقیب رسیدگی بحسابهای اوست وازطرف دیگر حامی خودرا ایلچی دولت غالبی درکشور مغلوبی میدید جسورشده ومکرر علناً بمقامات دولت ایران فحاشی وهرزه درائی می کرد وبخصوص درنزد مردم متعصب آنروز نسبت بدین اسلام توهین وجسارت مینمود .

گریبایدوف که درباز گشت به تبریز و رفتن نزد زن محبوبه‌اش عجله داشت در پاسخ نامه وزیرامور خارجه ایران نوشت که اولا محاکمه آغا یعقوب درتبریز وباحضور کنسول روس بعمل آید و ثانیاً تقاضا نمود یکی از همکاران خود را بعنوان « نایب » خویش درتهران بگذارد تا درغیاب او کارهایش را دنبال کند. ولی وزیر امورخارجه

ایران با این تقاضا موافقت نکرد - نامه های متبادله دراین باره که تاریخ آنها دو روز قبل ازکشته شدن گریبایدوف میباشد بشرح زیراست.

سواد کاغذ وزیردول خارجه که بایلچی روس (گریبایدوف) نوشته‌اند:

عالیجاها، بلندجایگاها، دوستاها:

میرزا یعقوب مباشر دادوستد سرکار دیوان بوده با تحویلداران دیوانی محاسبات ومعاملات چندداشته که نوشتجات با بمهروسیاهه محاسبات اوحاضراست ومبلغی از مال سرکار دیوان وتحویلدارها وغیره برذمه اوهست وبعضی تفریطات وسرقتها از او بظهور رسیده بمقتضای بعضی ازفصول عهدنامه که البته درنظر آن دوستدار است ازتبعه طرفین هرگاه مطالبه ومحاسبه ومؤاخذه باشد باید درمحکمه حاکم شروع آن بلدبا حضور ترجمان مرافعه بشود لهذا باید میرزا یعقوب درمحکمه شرع دارالخلافه تهران حاضر شود وبا حضور ترجمان طی مرافعه شده تفریغ حساب ورد مطالبات نموده باشد و بعد ازطی مرافعه ورد مطالبات ظاهراست که کسی را با اوحرفی و سخنی نخواهد بود چون لازم بود اظهارشد. تحریرافی چهارم شهر شعبان ۱۲۴۴».

پاسخ گریبایدوف به نامه وزیر امور خارجه

«عالیجاها بلند جایگاها شوکت و جلالت دستگاها شهامت وبسالت اکتسابا دولتواقبال همراها.

وزیرامور دول خارجه جناب میرزا ابوالحسن خان دام اقباله.

مراسله جناب آن عالیجاه رسید، در باب میرزا یعقوب بدان روش که نوشته بودید کماهوحقه معلوم ومفهوم شد چون مخلص محض برای استحکام و انضباط دوستی دولتین آمده وهمیشه درکوشش وسعی میباشد که روز بروز دوستی را زیاد نماید که در فیمابین دولتین مغایرت و جدائی تصور نشود دراینصورت معلوم است که مخلص مال سرکار اعلیحضرت شاه را ازمال سرکار اعلیحضرت امپراطور اعظم خود جدا ندانسته در باب ادعائی که با میرزا یعقوب هست اگرچنانچه چیزی درذمه او ثابت باشد موافق حق وحساب بازیافت خواهد شد لهذا مخلص صداقت اندیش ازآن عالیجاه توقع می‌نماید که چون حالا روانه هستم مشارالیه را موافق عهد نامه بهمراهی مخلص بااموال خودش

روانه تبریز نمایندکه درآنجا درمحکمه شرع انور تحقیق مراتب شود با وجوداینکه موافق عهد نامه این قبیل امورمختص ازعالیجاه غنرالتی کونسول امبورکر بوده ونواب اشرف والانایب السلطنه درآنجا تشریف دارد و اگرچنانچه مخلص بخواهد که تفصیل جواب مراسله جناب‌آن‌عالیجاه را بنویسد باز بطول انجامیده که باعث معطلی خواهد شد باری امیدواری چنان است که زیاده از این مخلص معطل نشده زیاده از حد از اعلیحضرت شاه والاجاه راضی وخشنود روانه شود و دیگر عالیجاها دوستا ، جناب شما خود نایب مخلص وخانواده او را دربطرز یورغ می‌شناسید و می‌دانید که چه قدر نظام دان وقاعده شناس است که پاس دوستی دولتین را چه قدر منظور میدارد و به مخلص معلوم است‌که کاری نخواهدکردکه منافی رأی اعلیحضرت شاه والاجاه باشد که بر این که بیشترهم بشما نوشته‌ام حالا مجدداً مخلص توقع می‌نمایدکه بخدمت اعلیحضرت‌شاه اعظم عرض نمایندکه چون لازم است مشارالیه تا مراجعت مخلص دراینجا بماند باید اوراکمال عزت واحترام نمودکه خاطرجمع باشندکه ازاو خلافی بظهور نخواهد رسید ومشارالیه منتظرهدایا خواهد شدکه بحضور همایون شاه والاجاه بگذارند چون لازم بود اظهارشد . تحریرا فی چهارم شهرشعبان المعظم ۱۲۴۴ » .

درجواب این‌نامه وزیر خارجه ایران نامه زیررا بدگریبایدوف ایلچی روس‌در ایران نوشت :

«عالیجاها درایت وفطانت همراها ، دوستا ، درخصوص فرمایشی‌که اعلیحضرت شاهنشاهی روحی فداه بعالیجاه نظر علیخان فرموده بودند که بآندوست مهربان ابلاغ نماید . از دوستدار خواهش‌کرده بودند که کیفیت آن‌را درطی نوشته اظهـار نماید . لهذا قلمی میدارد که چون درین روزها بعضی امور جزویه در میان است‌که انشاءالله بنوعی خواهدگذشت که به‌نظرها باکمال دوستی ومهربانی دولتین غریب وناپسندیفتد ومعلوم است در صورتیکه آندوست یکچند در دارالخــلافه طهران مقیم بـاشند نظر بفطانت وخیرخواهی واختیاری‌که دارند رفع اینگونه‌امور بخوشی خواهدشد وازهیچ طرف غایله و غباری فیمابین در گذشتن بعضی امور جزویه اتفاق نخواهد افتاد واگر

آندوست هنوز که بعضی جزویات در میان است وخیرخواهیها و نیك اندیشیهای ایشان در تکمیل دوستی ظهوری نیافته کسی‌را ازجانب خود در اینجا بگذارید وخود روانه آذربایجان شوید شاید در مجاری طی‌امور نایب آندوسترا اطلاع و اختیاری کلی در گفتگوهای دوستانه‌که ناچارتحملات وتوقعات یکجهتانه ومستلزم احتراز ازاعتراضات وسخت‌گیریهای مشاجرانه است نباشد ودر این اول وهله کارها بخوشی مقرون نگردد پس‌ازاین رهگذر بآندوست اعلام می‌شودکه اگر خودلازم میدانند دراین روزهاروانه آذربایجان شوند همراهان خود را بهمراهی خود برده باشند اگر کسی را خواهید در اینجا برسر منزل ومکان معینه بگذارید دیگر اورا اذن مداخلت درکار وبار دولت و امثال‌آن ندهند تاخود مراجعت نمایند واگر خود توقف مینمایند بهتر وخوبتر .چون لازم بود اظهارشد . فی‌چهارم شهر شعبان ۱۲۴۴»

گریبایدوف که این قبیل مخالفتها را میدید بتحریك و تشویق آغا یعقوب و دیگران بشدت عمل خود در مورد استرداد زنان‌گرجی وارمنی میافزود .

دربین‌کسانیکه سفیر روسیه بمراجعت آنان‌اصرار داشت ، عده‌ای بانوی‌گرجی وارمنی وجود داشتندکه سالها قبل باخویشان خود بایران آمده ومسلمان شده بودند. لیکن سفیر روسیه بدون توجه باینکه آنان بمیل خود بایران مهاجرت کرده وهمسر ایرانی برگزیده ودارای فرزندان متعددشده‌اند اصرار داشت‌که همگی آنهارا بروسیه بازگرداند .

دراین‌میان اصرارگریبایدوف درمراجعت دو نفر اززنان ارمنی‌خانه اللهیارخان آصف‌الدوله بیشتر بود . بافشاری اودرمراجعت این‌زنان ازآن‌جهت بودکه اللهیارخان برادرزن‌فتحعلیشاه ودائی‌عباس‌میرزا نایب‌السلطنه وازهمه‌مهمتر طرفدارعلنی انگلیسها بود .گریبایدوف برای اینکه با خـانواده سلطنتی ایران وبخصوص مهره قوی سیاست انگلیس در ایران مبارزه‌کند ، اصرار در بازگشت این دوزن‌گرجی داشت .

درنتیجه اللهیارخان‌آصف‌الدوله برای نجات دوزن مذکور بهانگلیسها متوسل شد . در نامه‌ای‌که سفارت انگلیس در تهران بوزیر امور خارجه انگلیس فرستاده در

این باره مینویسد :

« ... گریبایدوف غرور وخودخواهی فوق‌العاده‌ای دارد. اوچون درسال ۱۸۱۹ [۱۲۳۵م] مأمور بازگردانیدن ۱۵۸ نفر ازاسراء وفراریان روسیه ازایران بوده اکنون که بار دیگر باداشتن مقام بالاتری باین‌کشور آمده ، سعی دارد بسار دیگر باقیمانده مهاجرین ، فراریان واسراء را بروسیه برگرداند . سفیر جدید روسیه حتی از اعزام مأموران‌روسی بخانه‌ها وحرمسراهای درباریان‌قاجاریه نیزابائی‌ندارد، فشارفوق‌العاده‌ای‌که او برای بازگردانیدن دوکنیز گرجی از خانه آصف‌الدوله میآورد، سبب شده‌که او ازماکمك بخواهد . گرچه آصف‌الدوله همیشه جانب مارا درهمه امور حفظ‌میکند لیکن متأسفانه دربن امر مانمیتوانیم باوکمکی بنمائیم .»

درگزارش دیگری که وزیرمختار انگلیس در تهران درتاریخ ۱۹ اکتبر۱۸۴۸ (۱۲۶۵ م) ، برای وزیر خارجه انگلیس فرستاده در باره آصف‌الدوله مینویسد :

« . . . آصف‌الدوله خود و تمام افراد خانواده‌اش ، همیشه و کاملا در اختیار دولت انگلستان بوده‌اند .. من منتظر فرصتم‌کهدریك ملاقات‌خصوصی شاهرا وادارکنم باومقام وزارت اعطاء نماید. این‌خود خدمتی‌باستقلال ایران خواهد بود. »[۱]

ظل‌السلطان حاکم تهران در نامه‌ای‌که برای عباس میرزا نایب‌السلطنه فرستاده دراین باره‌مینویسد : «... میرزا یعقوب باطمینان حمایت ایلچی ناسزاها بشرع ودین اسلام گفت وبعلماء وفضلاء دشنام داد استخفافها بدولت قاهره و استهزاها بخلق ایران نمودکه اهل شهر اعم از عالم وعامی رنجیدند وطاقت نیاوردند. دراین اثناء دونفر زن از ارامنه ولایت عثمانی در خانه اللهیارخان قاجار بودند .

بلدهـای ایلچی بساو خبر دادند وبراو مشتبه نمودند که این دو نفر از اسرای گرجستان هستند. ایلچی بمطالبه برخاست ، اللهیار خان گفت اینها از ولایت عثمانی میباشند دخلی‌بشما ندارد. ایلچی‌قبول‌نکرداصرارو‌شدت‌کرد شاهنشاه‌باللهیارخان‌حکم فرمودند هردو نفرزن‌را باآدمی‌ازخود بخانه ایلچی‌بفرستند تاایلچی‌خودازآنها بپرسد

(۱) اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۳۹ - ۹۰

ومعلوم شودکه ازاسرای ولایات روسیه نباشند. اللهیارخان حسب‌الامرمقرر و معمول داشت. اما ایلچی مردرا پس فرستاد وزنهارا نگاهداشت. قاعده ایران معلوم است‌که زن در خانه نامحرم نمیتواند بماند، مایه بدنامی میشود. علاوه برآن، آنشب میرزا یعقوب مجلس شرب داشت، آدمهای ایلچی‌هم یك‌زن فاحشه ازشهر آورده بودند، آن



گریبایدوف سفیرروس

دوزن که در خانه ایلچی بودند بملاحظه این اوضاع آه و ناله میکردند ومردم بی طاقت شدند تاوقت صبح که آدم رفت ، آن دوزن را از خانه ایلچی بیاورد ندادند .»[1]

بدنبال توقیف آن دو زن گرجی در خانه سفیر روس ، جهانگیر میرزا چنین مینویسد «... آصف الدوله از شنیدن این خبر آتش بجان وبی تاب وتوان شد و بفکر چاره خود افتاد وبعلمای اسلام که در دارالخلافه بودند اظهار تظلم کرد ودر دولت سرای افضل الفضلاء مجتهدالعصر والزمان حاجی میرزا مسیح رحمت اله جمع آمده زبان بتظلم و تشکی گشود وازعدم اعتنای خاقان مغفور نیز دراین باب اظهار دلتنگی نمود وحاجی میرزامسیح رحمت اله نظر بتکلیف مسلمانی کسی بنزد ایلچی مزبور فرستاده طلب اناثیه اهل اسلام را که برده بود نمود. ایلچی درجواب سخنان درشت گفت وفرستاده مجتهدالعصر والزمانی را خائباً و خاسراً معاودت داد واهل اسلام از دیدن این اوضاع پریشان شده محلات ومحالات را خبر کرده وجمیع کسبه ورعایا از زن ومرد اسلحه پوشیدند و اکثر نوکر باب دولتی نیز بجهت اسلام ترك آمدن بـارگاه مبارکه را کرده در دولت سرای مجتهدالعصر والزمان جمع شدند ومیرزا مجتهدرا از دولتسرای خود بمسجد جـامع برده دروب اسواق وخانات را بسته بمسجد جامع مجتمع گشتند وکثرت وغوغای عظیم از عام وخواص در مسجد پیدا آمد .»[2]

پس از اجتماع مردم درمسجد جامع، تمام اسراء وزنانی که درسفارت روسیه توقیف شده بودند بعلماء پیغام دادند «که تمامت ما بشرف اسلام رسیده ایم وصاحب اولاد گشته ایم حال که امنای دولت ایران بادولت روس میثاقی بسته اند که گسسته ندارند بجاست علماء که برمسند شریعت نشسته اند باعث نجات ما گردند . چون این پیغام بعلماء دین مبین رسید ، مسجد جامع طهران را انجمن ساخته ، عامه مردم را حاضر داشتند و مقصود آن بود که گریبایدوف جماعتی را از اسراء که در دین مسلمانی راسخ بودند مرخص دارد . . .»[3]

---

۱ ـ کتاب احوالات سفر مسعود میرزا .

۲ ـ تاریخ نو ص ۱۴۲

۳ ـ فارسنامه ناصری ص ۲۷۵ .

ولی سفیر روس بتقاضاهای مکرر میرزا مسیح اعتنائی نکرد . چون احتمال حوادث‌شومی‌میرفت میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی وزیرامورخارجه‌که ازحقوق بگیران انگلیس‌بود وهمچنین سایر مقامات دولتی به‌گریبایدوف پیغام دادند که‌از هیجان‌مردم بترسد وزنها واسراء مسلمان‌را برگرداند. فتحعلیشاه درنامه‌ای‌که به‌عباس میرزا نایب‌السلطنه مینویسد ، نیز اشاره باین هیجان مردم وپیامی که برای سفیر فرستاده کرده می‌گوید : «این زنهاراکه سالهاست مسلمه‌اند وبالفعل یکی ازآنها حامله ، بازبفرست وهرجا اسیری مشخص داری اعلان دار تاباز یافته‌شود ولی این‌نامه فایده‌نبخشید ..»[1]

سرانجام‌روز چهارشنبه ششم شعبان ۱۲۴۴ (۱۱فوریه ۱۸۲۹) مردم تهران‌بازار را بستند وجمعی ازآنها بطرف اقامتگاه‌گریبایدوف حرکت‌کردند تازنان را ازچنگ کسان او درآورند . در نتیجه زد وخوردی‌که بین مردم وقزاقان مستحفظ سفارت روی داد بواسطه شلیك گلوله یکی‌از مستحفظین، پسربچه چهارده ساله‌ای‌که دربین جمعیت بودکشته شد . باکشته شدن این طفل برهیجانات مردم ومهاجمین افزوده شد و علمای درآن میان‌که بعقیده بعضی‌ها از عمال آصف‌الدوله بودند فریاد می‌کردند که « آقا میفرمایند باید ایلچی روس را بقصاص آن طفلك کشت . »

ازآن طرف وقتی خبر اجتماع مردم وقصد آنها در حرکت بطرف سفارت روس بفتحعلیشاه رسید به علیشاه ظل‌السلطان فرزند خود که حاکم تهران بود دستور داد از وقوع‌هرحادثه‌ای جلوگیری‌کند. ظل‌السلطان نیز باشاهزاده‌امام‌وردی میرزاسرکشیکچی باشی ودوسه هزار نفرکشیکچیان دولتخانه ومستحفظین‌ارك وسربازان درصدد پراکنده ساختن مردم و جلوگیری از حمله آنها بسفارت برآمدند ولی مردم باآنان نیز بستیز پرداختند .

نویسنده ناسخ‌التواریخ مینویسد «ولی‌مردم باآنهاسخن بخشونت‌کردند وگفتند آنجاکه پای‌دین درمیان باشد ، مااز دولت دست بازداریم . اینك این‌تیغ‌های آخته‌را ازبهر دشمنان دین افراخته‌ایم . اگر شما حمایت دشمن‌کنید حشمت شما نگاه‌نداریم

۱ ـ کتاب احوالات میرزا مسعود .

و نخست این تیغ‌هارا برشما برانیم[۱] و صریح گفتند: «که اگر دولت بخلاف رأی‌ما فرمان دهد، جمهوراً از پادشاه روی برتابیم وبااو نیز مدافعه‌کنیم .. در آن غوغا اوباش شهر زبان درازیها وسخت‌گوئی‌ها وبی‌حرمتی‌ها نسبت بظل‌السلطان هم نمودند ودرآخر کار غوغا بجائی کشیده بود که دروازه‌های ارك تا دوسه ساعت بسته شد[۲]» درآن روز زنان فریاد میکردند وبفرزندان فتحعلیشاه میگفتند «بروید زنان خود را تسلیم روسها کنید چنین‌رفتاری لایق‌ریشی است‌که پدرشما هرروز باآب‌گلاب‌آنرامعطرمیکند[۳]».

گریبایدوف که‌شاهد‌اجتماع مردم تهران درجلوسفارت‌بود وخطررا درچندقدمی می‌دید خودمیرزا یعقوب‌ ودونفرازنهای آصف‌الدوله‌را بیرون فرستاد ودرهای سفارت را بست‌تا بلکه‌آتش فتنه‌را فرونشاند. وحتی دستور داد موجودی پول‌هایش‌را نیزبمیان جمعیت بریزند تاشاید باینوسیله‌مردم‌آرام‌گیرند. ولی مردم‌غضب‌آلود تامیرزا یعقوب‌را دیدند بطرفش حمله بردند واورا درجلو در سفارت باخنجر وشمشیر پاره‌پاره ساختند وزنهارا بخانه میرزا مسیح مجتهد فرستادند .

گریبایدوف برای‌دفاع وجلوگیری‌ازهجوم مردم‌بهمه ساکنان‌سفارت ومستحفظین دستور داد به‌بامهای خانه بروند واز بالای بامها وشکاف دیوارها درصدد مدافعه باشند وروقتی عده زیادی ازمیان سیل خروشان جمعیت عصبانی ازدر و دیوار خانه بالا رفتند مدافعین شروع‌بشلیك کردند درنتیجه هشتادنفر ازمهاجمین و۳۸نفر ازساکنان سفارت روس‌کشته شدند ودر بین کشته‌شدگان سفارت جنازه گریبایدوف سفیر، آدلونگ دبیر دوم وپزشك سفارت، منشی ایرانی، یك‌شاهزاده گرجی ، یك افسر روسی ، یازده قزاق وچند مستخدم ارمنی وگرجی مشاهده شد. تنها (مالتسوف) دبیر اول سفارت وشش‌نفر دیگر که درگوشه‌ای پنهان شده‌بودند، ازمعرکه جان بدر بردند که‌در مراجعت‌بروسیه بنفع ایران وبضرر سفیر مغرور وخشن‌کشور خود شهادت دادند واعمال اورا سبب‌خشم وغضب‌مردم دانستند .

---

۱ ـ ناسخ‌التواریخ جلد اول .

۲ ـ روضة‌الصفا ، جلد نهم .

۳ ـ تاریخ‌سیاسی ودیپلوماسی ایران تألیف دکترعلی‌اکبر بیناصفحه ۲۵۲

درباره علل‌قتل گریبایدوف نظرات مختلفی ابرازشده‌است نشریه‌وزارت خارجه ایران مینویسد «... بعضی‌ها محرکین‌ایجادحادثه قتل‌گریبایدوف‌را مأمورین انگلیس و ایادی آنها مثل آصف‌الدوله و غیره میدانند ولی این عقیده مشکل بنظر صحیح میآید، زیرا اولا درآنموقع بعللی‌چندکه‌جای‌بحث‌آنها اینجانیست ازجمله جلوگیری ازنفوذ وپیشروی بیشتر روسها درایران وهمچنین درگیری خودآنها وروسها باعثمانی‌ها بواسطه قضیه یونان، سیاستشان ایجاب میکردکه بین ایران و روسیه صلح‌وصفا برقرار باشد ... »[۱]

بااینحال‌گرَنت واتسن درتاریخ‌قاجاریه مینویسد: «روزیکه مردم بسفارت روس هجوم بردند ازمیان جمعیت کسی فریادکردکه اسبهای روسها درطویله سفارت‌انگلیس است وبدینجهت مردم‌بطرف‌طویله سفارت‌انگلیس رفتند وپس‌ازکشتن میرآخورگرجی ودونفر قزاق‌روسی اسبهای روسهارا بخانه‌های خودبردند وباآنکه مردم درحال طغیان وشورش بودند ، معهذا جمعیت عنان شعور و تشخیص را از دست نداد و دست به کوچکترین اسباب و اثاثیه متعلق به‌سفارت انگلستان نزدند و کمترین خسارتی وارد نیاوردند ... »[۲]

ازهمه جالبتر نامه توهین‌آمیزی است‌که پس‌از این واقعه وزیر مختار انگلیس خطاب بوزیر امورخارجه ایران درباره قتل سفیر روس مینویسد: «باحیرت واستکراه تمام خبر قتل منکر بیرحمانه ایلچی دولت علیه روس وهمراهان ومتعلقان او ازجانب مرحمت جوانب نواب مستطاب نایب‌السلطنه بمن رسید . درتواریخ‌کل دول ودرتمامی عالم ازبدو عالم الی حال ، چنین واقعه وحادثه‌ای واقع نشده واتفاق نیفتاده است وتمام دولتهائی که بی‌ادب‌ترین واخبث‌ترین‌کل دول‌عالم میباشند، همیشه‌برخود لازم‌داشته‌اند ودارند حفظ وحراست واحترام وعزت‌ایلچیان وفرستادگانی راکه‌ازجانب دولتی‌بدولت ومملکت ایشان وارد میشوند ، حتی اینکه دربین جنگ ومنازعه این قاعده کلیه را

---

۱ ــ مجله وزارت خارجه شماره۳ دوره سوم‌صفحه ۱۳۷ مقاله‌ابراهیم تیموری .

۲ ــ صفحه ۲۳۷ ترجمه وحید مازندرانی .

رعایت وهرگز تجاوز وتخلف جایز نداشته‌اند اما در اینجا دربین دوستی ومصالحه در پای‌تخت پادشاه در محلی‌که صدای شورش و هنگامه و غوغـا بگوش رجال وکسان و منتسبین اومیرسید وفریاد بیچارگان‌را می‌شنیدندهمه فرستادگان دولت بقتل‌رسیدند، درپیش نظر اولیای دولت‌که موافق قانون دوستی دولتین آن بود وواجب بودکه‌ایشان را محافظت ومحارست نمایند اطمینان و خاطر جمعی بالمره ازمیان رفت و هیچکس نمیتواند بگویدکه فرستاده هیچ دولتی میتواند در ایران خاطرجمع وآرام بنشیند یا آن است‌که دولت نمیخواهد محافظت وحراست نموده‌باشد یااینکه درقوه دولت‌نیست اما اگراین دولت آبرو واستقلال خودرا میخواهد باید بهروضع‌که بتواند خودرا ازین بدنامی وبی‌اعتباری مستخلص‌سازد این‌کفایت نمیکندکه بگویدکه‌ماراضی باین‌مقدمه نبوده‌ایم باید تلافی وپاداش کلی بعمل بیاورند وکسانی‌که محرك این‌قتل عظیم شده‌اند وعامل این عمل بوده‌اند بدست دولت بهیه روس بدهند هرکس‌که باشد و هرمنصب که داشته باشد وهیچ عذرو واسطه وپناهی ازبرای این‌کسان اصلا ومطلقاً نباید باشدهرگاه دولت ایران اندك اهمال وتغافل جایز دارد درینخصوص مشخص وواضح است که باین مقدمه راضی بوده‌اند واگر نمیتوانند اثبات نمایند که درین مقدمه دخیل نبوده‌اندکل دولتهای عالم بدولت ایران دشمن خواهند بود پس اینجانب از اولیای دولت ایران خصوصاً از آنجناب چنین شهادت واقرار واعتراف میخواهم که دولت خودم بداند که شایسته وپاداش درین باب چه‌چیز است که بعمل آورند وتشخیص بدهند که بعدازین صلاح هست‌که بادولت ایران دوستی را بطریق سابق برقرار دارند یـاخیر ؟ اینجانب امیدکلی دارد ومیخواهد که قبول کنند وبدانندکه دولت ایران میتواند اینگونه شهادت را بآسانی بدهد اگرچه ازین راه تعجب وتحیر داردکه تاحال هیچیك از گناهکاران و مرتکبین را نه‌بقتل‌رسانیده‌اند ونه محبوس‌کرده‌اند.

عالیجاه کپیتان مکدنالد را باینخصوص فرستادیم که امنای دولت ایران نوشته واستشهادی که دارند در این باب بمشارالیه بدهند وامیدوارم که برمن لازم نشود که ترك مصاحبت وآمد ورفت باولیای این دولت کرده باشم بکپیتان مکدنلدهم حکم شد

که یکنفر صاحب‌منصب روس وشش نفر دیگررا که باقی ماندهاند بدارالسلطنه تبریز برساندکه تشویش وظلمی باین باقی‌که مانده‌اند ندهند . برمن لازم است که‌بگویم‌که اگر موئی ازسرآنهائی‌که باقی مانده‌اند عیب نماید فوراً بتمامی کسان انگلیس که در ایران میباشند حکم‌خواهم‌داد و کلا باخود ازخاك ایران بیرون خواهیم‌رفت. افسوس این است‌که لازم شد ولابد شدم‌که باینوضع بآنجناب بنویسم، اما دولت ایران کارخود را بجای رسانیده‌اند که اگر واضح وبی‌پرده اظهار نکنم ،گاهست تصور وخیال نمایند که در قید این مطلب نیستم . تحریراً فی شهرشعبان سنه ۱۲۴۴. »

درپشت نامه محل‌مهر «جان مکدنلد کیز افوض امری الی‌الله »

نفوذانگلیسها دربین علماء

باآینکه این نامه توهین‌آمیز و زننده ازطرف سفیر انگلیس بوزیر امور خارجه ایران نوشته شد ، بااینحال انگلیسها تصمیم‌گرفتند ازاین حادثه حداکثر استفاده‌را بنفع خودبنمایند. بخصوص که‌گریبایدوف مأموریت‌داشت تا باجلب‌قلوب‌درباریان‌ودولتیان از توسعه نفوذ سیاسی انگلیس در ایران جلوگیری‌کند .

هنوز یکماه ازحادثه نگذشته بودکه‌همه متوجه شدند ،کشته‌شدن‌گریبایدوف، میدان داری سیاست ایران را بدست انگلیسها داده و آنها هرعملی که میخواهند انجام میدهند . چون اجرا کننده بلوا و شورش روحانیون بودند ، پیداست که سفیر انگلیس همه تلاش خودرا برای نزدیکی باآینددسته از مردم قرارداد . دراین زمان در تهران وزیر مختار انگلیس ، « سرجان ماکدونالدکیز » بودکه در دوران جنگهای ایران وروسیه بکشورما آمده‌بود. او درمیان اردوی ایران وروسیه رفت وآمد میکرد، حتی هنگام‌گفتگو دربـاره عهدنامه‌صلح ترکمانچای نیزشرکت داشت وواسطه‌ایرانیان وروسها بود . مکدونالد که سمت مشاور نظامی ایران‌را داشت ، نه‌تنها زبان فارسی را خوب میدانست بلکه‌درمیان همه‌طبقات ایران عمال ودوستانی داشت .

دانشمند فقید سعیدنفیسی مینویسد «چون محرك اینواقعه شوم روحانیون متنفذ طهران بودند پیداست‌که سفیر انگلستان‌هم باید خودرا بایشان نزدیك کند . این بود

که از لندن اجازه گرفت از یک طرف دلهای پر توقع روحانیون را بدست آورد و از طرف دیگر دربار و شخص پادشاه را با هدیه و تعارف جلب کند ...»[1]

مکدونالد[2] در نامه‌ای که بوزیر خارجه انگلستان فرستاده، مینویسد «...اکنون که نفرت عامه علیه روسها باوج خود رسیده اجازه میخواهم باروحانیون ایران بخصوص حاج میرزا مسیح که درشورانیدن مردم نقش اساسی داشته‌است، ملاقات کنم و باهمکاران وی تماس بگیرم . آصف الدوله بمن قول داده است که وسائل ملاقات و نزدیک شدن مرا باروحانیون ایران فراهم کند ... اجازه میخواهم از حکومت هندوستان و عالیجناب تقاضا کنم که هدایای گرانبهائی بتهران بفرستید تا از جانب ملکه انگلستان به حضور شاه و ملکه ایران و روحانیون و درباریان تقسیم کنم ...»

طولی نکشید که از لندن اجازه آمد و حتی هدایائی باکشتی برای او فرستادند که بدربار ایران و به کسانی که مؤثرند بدهند و بزوجه او در تهران نیز مأموریت دادند که ازجانب ملکه انگلستان به حضور ملکه ایران شرفیاب شود و هدایای گرانبهائی تقدیم کند[3]. سرجان مکدونالد بتهران آمد و بدون اینکه منتظر وصول هدایا بشود، درصدد برآمد بخانه روحانیون متنفذ تهران برود.

در آنروزگار هنوز همه مردم وبطریق اولی متشرعین دوآتشه فرنگی را نجس و بردن نامش را حرام ورفت‌وآمد و نشست و برخاست با او را مخالف آئین مقدس اسلام

۱ ــ هشتمین سالنامه دنیا ، ص ۳۰

۲ـ سرجان ماکدونالدکیز در سال ۱۸۲۶ بنمایندگی کمپانی هندشرقی ودولت انگلیس بسمت وزیر مختار بریتانیا بتهران آمد . اودر دوران جنگهای ایران وروس مقیم تبریز بود تا از نزدیک هم شاهد تجزیه هفده شهر قفقاز از ایران باشد وهم در مواقع لزوم واسطه مذاکره بین دو کشور ایران وروس بشود . ماکدونالد یکسال و نیم بعد از قتل گریبایدوف در ۱۸۳۰ در تبریز فوت کرد. دولت انگلیس و کمپانی هندشرقی بلافاصله (جان کمبل) دبیر اول سفارت را با سمت شارژدافر به کفالت سفارت خوددر ایران منصوب کرد و بعدها با دادن لقب (سر) باو، اورا بمقام وزیر مختاری ارتقاء دادند .

۳ـ هشتمین سالنامه دنیا ص ۳۰

میدانستند وایکاش این فکر تاامروز در این مرزوبوم باقی مانده‌بود .

بهمین جهت نمایندگان خارجی بهیچوجه نمی‌توانستند مستقیماً با روحانیون گفتگو یا مراوده داشته باشند . بدین‌سبب هریك از سفرا یك مترجم ایرانی و یالااقل مسلمان از مردم هند وعثمانی‌داشتند که‌آنان عضو لاینفك وبسیار مؤثر سفارت بودند. انگلیسها چون درآن زمان درهندوستان موقعیت خودرا مستحکم‌کرده واز روز نخست که‌پابدان سرزمین گذاشته‌بودند مسلمانان هند زودتر ازطوایف دیگر بایشان‌گرویده بودند ، لذا سفارت انگلیس در تهران برای اینگونه کارها در ایران مسلمانان هند را بر دیگران ترجیح می‌داد . در این موقع رابط سفیر انگلیس در تهران با مردم و دولتیان یکی ازایرانیان مهاجر بهند وسپس برگشته ازآن سرزمین‌بنام «جعفر علیخان» بود ،که لقب «نواب» داشت .[۱] سفیر انگلیس ازاو خواست تاملاقاتی بین‌او وحاج‌میرزا مسیح که محرك اصلی مردم تهران در واقعه قتل‌گریبایدوف بود فراهم آورد .

حاج میرزا مسیح مثل همه مردم آن روز ، هنوز فرنگی بخانه خود راه نداده وحتی بچشم خود ندیده بود . وقتی نواب باو پیشنهاد ملاقات باسفیر انگلیس راکرد ، او از این ملاقات امتناع نموده اما نواب باآن لهجه شیرازی شیرین خود ، وی‌را قانع کردکه هرطوریست سفیر انگلیس‌را بخانه خود راه دهد واسلام‌را از پشتیبانی نماینده دولتی که حامی اسلامست محروم نکند . حاج میرزا مسیح مطلقاً از عادات و رسوم اروپائیان خبر نداشت ودر این باب از نواب سؤالاتی کرد . نواب گفت : دشوارترین مسئله برای فرنگیان روی زمین نشستن است واین‌کار برای ایشان تکلیف شاقیست . از طرف دیگر حاجی‌هم بهیچ قیمتی حاضر نمی‌شد صندلی را که در آن زمان علامت کفر بود ، اگرچه برای چند دقیقه باشد در خانه خود واردکند . عاقبت قرار براین شد که سفیرانگلیس روی‌پایه «ارسی» اطاق پذیرائی حاجی بنشیند .

شاید خوانندگان جوان ندانند ارسی چیست ؟ بطوریکه میدانیم در خانه‌های مجلل‌آن‌زمان درتمام‌طول طالارها واطاق‌های مجلل، چهارچوب بزرگی کارمی‌گذاشتند

---

۱ ـ رجوع شود به فصل «خاندان نواب» همین‌کتاب .

که بسته بطول تالار گاهی یك وگاهی سه تا پنج دهانه داشت . یعنی پنج درگاه از چوب درست کرده بودند ودر بالای درگاه ازدوطرف دو بدنه چوب شیشه کاری بود که درمیان آنها فاصله بود ودرهر درگاهی دری بود ، یك یا دو پارچه از طول در میان دو بدنه حرکت میکرد وبالا میرفت وپائین می‌آمد و بدینگونه بازو بسته می‌شد . این تالارها همیشه در طبقه دوم عمارت واز سطح حیاط بالاتر بود واز اندرون اطاق درپائین ارسی یکردیف چوب بندی بودکه بآن «هره» میگفتند و تاحدود ده پانزده سانتیمتر ازکف اطاق ارتفاع داشت ودرگاهها را روی‌آن قرارداده بودند وارسی‌هاراکه پائین می‌آوردند روی آن قرار میدادند . در خانه‌های درجه دوم ارسی‌ها را بادست میگرفتند و بالا می‌بردند و روی چفتی که بسته می‌شد قرار می‌دادند . اما در خانه‌های اعیانی درجه اول ارسی‌ها باصطلاح خودرو بود ، یعنی طنابی بلند داشت‌که بوسیله قرقره‌ای یکسر آنرا که می‌کشیدند ارسی بالا میرفت وسر دیگر را که می‌کشیدند پائین می‌آمد ، و البته این‌بند همیشه آویزان بود . پیداست که تالار پذیرائی روبقبله حیاط بیرونی حاج میرزا مسیح میبایست ارسی بالارو وخودرو داشته باشد . بهرحال عاقبت سفیر انگلیس چنانکه قراربود دراول شب‌که هواتاریك شده‌بود ومردم‌اورا درراه نمیدیدند وارد خانه حاجی مسیح شد وپس از ادای تشریفات معمول آن زمان براهنمائی نواب روی هره یاباصطلاح دیگر دست‌انداز ارسی‌نشست وبتوسط مترجم سرگرم جلب‌توجه وربودن دل‌سنگ حاجی شد .

مکدونالد در میان گفتگو ودر حالیکه از همه‌جا بی‌خبر بود ، دیدبند کلفتی پهلوی دست‌او آویزانست. شاید تصورکردکه دستگیره ایست‌که هرکسی‌آنجا می‌نشیند بدست گیرد تاخسته نشود . بمحض اینکه آنرا بدست گرفته ومحکم‌کشید ، ناگهان ارسی چوبی سنگین پراز شیشه‌های سفید ورنگارنگ از بالای تالار برروی شانه او بشدت هرچه تمامتر فرودآمد واگر درآن لحظه جمعی از نوکران حاجی‌مسیح ونواب وخود حاجی یاری نکرده بودند شاید ارسی برفرق اوفرود می‌آمد وجان بجان آفرین تسلیم میکرد وبالااقل شانه‌اش خورد میشد .

پیداست که ضربت ارسی که برشانه‌اش فرود آمده بود ، حال مناسبی برای گفتگوهای سیاسی باقی نگذاشت واورا بحال‌زار وگردن مجروح وپشت‌کوفته بسفارت بردند وچند هفته بمعالجه‌اش کوشیدند .

پس‌از این واقعه نواب هندی هرچه اصرار می‌کردکه سفیربقیه برنامه را عملی کندوبدیدار چندتن دیگر از روحانیون متنفذ تهران برود ونقشه‌ای‌راکه باآب وتاب بلندن نوشته واز آنجا دستور اجرا گرفته بود بپایان برساند ، سفیر انگلیس از ترس جان جرأت نمیکرد وحتی جداًمعتقد بودکه این واقعه اتفاقی نبوده وحاج میرزامسیح تخصص در کشتن سفرا دارد ، چنانچه در عرض چند روز گریبایدوف را کشت . اما چون از لندن نامه‌ای رسید وگزارش نقشه‌ای راکه سفیر طرح‌کرده بود خواستند، بناچار او بار دیگر جان درکف گذارد وحاضر شد بدیدن سایر روحانیون برود .ولی بانواب شرط کرد که مراقب‌جان او باشد تاحادثه‌ای روی ندهد .

این بار قرعه بنام حاج‌ملا باقر سلماسی افتاد . اوکه از آخوندهای دنیا دیده آن زمان بود ، در دستگاه دولت نفوذ فوق‌العاده‌ای داشت ورابط میان دربار تهران و علمای نجف بشمار میرفت ونواب هندی ازاو وقت‌گرفت وسفیر انگلیس ناچار باترس ولرز بسیارپیچ‌وخم بازار ارسی دوزهای امروزرا بپمود ووارد خانه اعیانی وتالارمجلل حاج‌ملا باقر شد . حالا دیگر زمستان رسیده وهوا سرد شده بود وبرخلاف روزی که اوبخانه میرزا مسیح رفته‌بود ارسی‌هارا پائین‌کشیده بودند وجائی نبودکه سفیر برآن بنشیند .

پس‌از ورود وی بتالار خانه و انجام تشریفات مقدماتی سفیر انگلیس به‌اطراف نگریست ودر گوشه‌ای از شاه‌نشین تالار که در عین حال صدر مجلس بشمار میرفت دستگاه عجیبی ازچوب دیدکه‌آنرا بشکل فلکه‌ای ساخته ورروی دوپایه بازکرده‌بودند ودر میان دهانه بالایش کتابی باصفحات باز قرار داشت . سفیر بدون اینکه بداندآاین «رحل» چیست وکتابی‌که برروی آن گذاشته شده « قرآن » است ، بطرف آن رفت و کتابرا برداشته وبروی زانوی خویش گذاشت وخود در میان رحل نشست . پیداست

در خانه آخوندی سالوس مانند حاج‌ملا باقر سلماسی که نان ریاکاری مفرط خود را میخورد، وقتی فرنگی نجس‌دست بقرآن بزند وآنرا بردارد وروی زانوی خودبگذارد وبجای آن بنشیند ، چه‌واقعه ناگواری روی میدهد .

این‌بود‌که آخوند بهیچوجه نتوانست درحضور نوکر ومحرر وکسانی‌که دراطاق بودند تحمل این حادثه را بکند وبا همه احتیاجی که بملاقات سفیر انگلیس داشت مجبور شد قرآن را باکمال شدت از دستش بگیرد واو را باخشونت تمام از خانه خود بیرون نماید .

در نتیجه بروز واقعهٔ جدید سفیر انگلیس تامدتی از رفتن بخانه روحانیون امتناع داشت. ولی وصول دستورات پی‌درپی از لندن واصراری‌که حکومت هندوستان دربرقراری رابطه بین‌سفارت وروحانیون . شت سرانجام «مکدونالد» رامجبور ساخت که خودرا برای ملاقات باشیخ صدرالدین محمد تبریزی آماده‌کند. این شیخ معروف بداشتن رابطه حسنه بااعیان وحتی حضور در مجالس بزم‌وعیش ونوش وساز وآوازآنها بود ولی باروس‌ها دشمنی وعناد سختی‌داشت وچون قسمتی ازاملاکش جزو خاک‌روسیه شده‌بود ، قبل‌از آغاز جنگ‌های دوم‌ایران درروسیه داوطلب‌رفتن بعتبات وگرفتن حکم جهاد وفتوای شرعی‌جنگ باروس‌ها گردید . بهمین‌جهت‌بمحض‌مراجعه نواب هندی بدون هیچ قید وشرطی حاضر بملاقات شد و حتی کرسی کوچکی درگوشه اطاق برای جلوس سفیر آماده کرد وروی آن‌را بالحاف وقالیچه پوشانید . دراولین ملاقات بین نواب وشیخ، چون‌نواب باو‌گفته بود‌که مکدونالد درهند مأموریت داشته وعادت بچای خوردن دارد ، بلافاصله دستور تهیه چای‌را داد در حالیکه درآن موقع چای درایران رواج زیادی نداشت .

سرانجام درشب موعود ودرتاریکی محض‌سفیروارد خانه شیخ صدرالدین شد و چنانکه قرار بوداورا درصدر مجلس روی‌کرسی جای دادند وبلافاصله یک‌کاسه‌کوچک چای ونبات برایش آوردند. منتهی چون درآن‌ایام نوشیدن چای درایران معمول‌نبود وفقط در دکانهای عطاری «چای‌سبز» میفروختند نوکر شیخ مقداری چای سبزخرید و

بادم کردن وریختن درکاسه، وسائل پذیرائی ازسفیر را آماده کرد . مکدونالدکه شیفته وفریفته صحبتهای گرم وشیرین و دلچسب شیخ شده بود بدون توجه کاسه چای سبز را سرکشید و خستگی راه پیاده وکوچه‌های تاریك وپرپیچ وخم بازار تا نزدیك امامزاده یحیی‌را با نوشیدن چای رفع کرد. پیداست‌که چندساعت بعداز مراجعت سفیر بعمارت سفارت چه‌حالتی باو دست داد. زیرا بطوریکه میدانیم چای‌سبز از قدیم‌الایام بعنوان مسهل قوی در ایران مصرف میشده است . سفیر انگلیس‌هم که از همه‌جا بی‌خبر بود کاسه چای گرم ونبات را سرکشید ولی از چندساعت بعد گرفتار اسهال شدیدی شد بطوریکه یك‌هفته دررختخواب ماند وبدین ترتیب‌سومین ملاقات اوباروحانیون بدون نتیجه انجام‌گرفت .

اما ملاقاتهای بعدی سفیر انگلیس‌نتایج بسیار خوبی ببارآورد وازآن پس‌بین سفرای انگلیس وبعضی از ملایان واهل عمائم گفتگوها واقداماتی در جریان بود.[1]

[1] ـ تفصیل این‌سه ملاقات وزیرمختار انگلیس‌را دانشمند فقیدسعید نفیسی درهشتمین سالنامه دنیا نوشته‌اند .

۱۱

میرزا مسعود گرمرودی انصاری

گرفتن «رشوه» ، «مقرری وحقوق» و«تعارف وپیشکشی‌های منظم» که بتدریج بصورت استمرار و «وظیفه» درمیامد ، تنها ازطرف انگلیسها معمول نبود، بلکه رقبای آنها یعنی روسها نیز دست کمی از آنان نداشتند وهمان شیوه را دنبال میکردند .

متأسفانه باید اقرار کرد که در دوران حکومت قاجاریه وبعد از آن عده‌ای خود فروش و فرومایه وجود داشته‌اند ، که انواع رشوه، مقرری و تعارف را از جانب هردولت خارجی قبول میکردند . اینان بیشتر کسانی بودندکه باشخص سفیر ویا با سایر دیپلماتهای خارجی درایران وکشورهای جهان ارتباط داشتند وهدف نمایندگان خارجی نیز بیشتر معطوف بدستگاه سیاسی ایران و کسانی بود که با سفارتخانه‌های اروپائی سروکار داشتند ، نه‌همه دیوانیان. بدین لحاظ خارجیان فقط ازمیان اینددسته از مأموران دولتی «مواجب بگیر» ، «خبر چین» و «عامل» پیدا میکردند .

سرجان‌کمبل وزیر مختار انگلیس در تهران، درتذکاریه ۲۱ صفحه‌ای‌که برای جانشین خویش «سرالیس» نوشته، شرحی راجع بمیرزامسعود سومین وزیر امورخارجه ذکر کرده‌که بسیار جالب بنظرمیرسد .کمبل درباره این‌شخص می‌نویسد : «...مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه بخود من گفت‌که میرزا مسعودسالی دوهزار دوکات از روسها پول می‌گیرد ... »[1]

۱ـ بایگانی راکد انگلستان ۳۷ ـ ۶۰ ـ F.O.

شاید بکار بردن کلمه (دوکات) که واحد پول رایج هلند در آن زمان بود در گزارش وزیر مختار وقت انگلیس در ایران اسباب تعجب باشد. لیکن این نکته را باید تذکر داد که از دوقرن پیش از آن هلندیها وارد آسیا و آبهای خلیج فارس شده بودند و تجار هلندی در ایران بداد و ستد اشتغال داشتند و بهمین جهت (دوکات) یعنی پول طلای هلند در سرتاسر ایران رایج بود و چون، دارندهٔ آن متهم نمیشد که از روسها، انگلیسها یا سایر بیگانگان رشوه گرفته، لذا «حقوق دهندگان» ترجیح میدادند که بعوامل و مستمری بگیران خود «دوکات» هلندی بدهند.

سرجان کمبل بدنبال این نقل قول از عباس میرزا، اضافه میکند «... در سفر جنگی عباس میرزا بخراسان، میرزا مسعود باروسها مکاتبه دائمی داشت و جریان حوادث را بآنها خبر میداد، یعنی جاسوسی میکرد ...»[1]

در تائید تذکاریه کمبل، میرزا حسینخان آجودانباشی که بدستور محمد شاه برای مذاکره بااولیای دولت انگلستان، بلندن رفته بود، ضمن شرح مذاکره خود با لردپالمرستون وزیر امور خارجه این کشور مینویسد: «... سؤال لارد پالمرستون یکی این بود که وزرای دولت علیه ایران از دولت روسیه مواجب ومقرری دارند وامورات راکلا بخواهش آندولت میگذرانند. جواب گفتم که قرار مملکت داری وسلطنت دولت علیه ایران مثل دولت انگریز به مصلحت وزرا وجمهور نیست بلکه جمیع اوامر و نواهی بحکم و فرمان پادشاهی روحنا فداه بوده از وزرا وامناء احدی را یارای آن نخواهد شد که تواند دخل وتصرف نماید ودیگر پیشکار بزرگ دردولت علیه که عمده احکام بتوسط ایشان جاری میشود جناب جلالت مآب فخرالاسلام قبله الانام حاجی میرزاآقاسی سلمه‌الله تعالی هستند محض قوام دین وملت متحمل زحمت شده‌اند ابداً بمال دنیا احتیاج واعتنا ندارند وتا امروز از سرکار شاهنشاه عالم پناه ولی نعمت خود خلدالله ملکه وسلطانه نیز مواجب ومنصب ومرسوم ولقب قبول نکرده‌اند تا بدولت دیگر چه رسد. همچنین جناب میرزا مسعود وزیر امور خارجه دولت علیه از حکومت و مرحمت شهریاری علاوه بر اخراجات خود مواجب و مداخل داشته مطلقاً احتیاج

۱ــ بایگانی عمومی ۳۷ ــ ۶۰ ــ F.O.

ندارند که از دولت خارج پول گرفته بدولت خود خیانت نمایند اسناد چنین نسبت بچنین اشخاص محترم افترای محض بوده از بابت بی انصافی است **واگر فرضاً اعلیحضرت امپراطور اعظم دولت بهیه روسیه ازراه دوستی ومعیت بادولت علیه تعارفی یامواجب وانعامی بیکی ازنوکران دولت علیه بدهند خلاف معاهده میانه ما وشما نخواهد بود ... »**

میرزا حسینخان آجودانباشی چون میدانسته که میرزا مسعود از دولت روسیه پول میگیرد ، برای اینکه از قبح این عمل زشت بکاهد گرفتن پول را (تعارف) ، (مواجب) و (انعام) از جانب دولت وپادشاه روسیه دانسته وآنرا زشت وخلاف معاهده بین‌دول نشمرده است . وبعلاوه چون نمیتوانسته است گرفتن پول ومقرری را از طرف میرزامسعود تکذیب کند ، اورا بامیرزا ابوالحسن‌خان ایلچی دومین وزیر امورخارجه ایران که مدت سی و پنجسال از انگلیسها مقرری میگرفت ، مقایسه کرده ، و برای اینکه بصدراعظم انگلیس بگویدکه شماهم بوزیر امورخارجه ایران رشوه میدادید درهمین ملاقات بوی اظهار میدارد : «چنانکه دولت بهیه انگلیس انگریزمدت بیست سال‌متجاوز وکمابیش است که به میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه سابق دولت علیه‌مواجب میدهند وتاامروز هیچ‌دولت اینمعنی‌را بدولت علیه‌بحث نکرده‌است ...»[۱]

یکصدو بیست وپنج‌سال بعدازگزارش‌کمبل وآجودانباشی، عباس اقبال دانشمند فقید‌مینویسد : « ... پس‌از مراجعت هیأت اعزامی عباس میرزا به روسیه برای عذر-خواهی از قتل گریبایدوف ، امیر نظام زنگنه ومیرزا مسعود انصاری ، پیش‌از همه به روسیه وامپراطور روس اظهارتعلق آشکار مینمودند . درماه شعبان ۱۲۵۱ هـ ۱۸۳۶ م محمد شاه امیر نظام‌را از تبریز بتهران احضارکرد . همه تصور میکردندکه اوجانشین میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام خواهد شد . امیرنظام شبی هیئت نمایندگان انگلیس و روس را در طهران بضیافت عظیمی دعوت‌کرد . دراین ضیافت میرزا مسعودگرمرودی وزیر دول خارجی ومیرزا ابوالحسن‌خان شیرازی سابق‌الذکر راهم دعوت‌کرده‌بود. موقعیکه

۱ـ نسخه خطی سفرنامه‌آجودانباشی ص ۲۰۰ تا ۲۰۴ ـ این‌سفرنامه بکوشش وهمت ومقدمه بسیار جامع ومحققانه محمد مشیری دردست چاپ‌است .

نوشیدن جام شراب وگفتن سلامتی آغاز شد ، امیر نظام در نوشیدن جام‌خود ، سلامتی نیکلا امپراطور روسیه را مقدم بر پادشاه انگلیس بلندکرد . این امر برای وزیر مختار انگلیس ناگوار آمد و به امیر نظام گفت «ای کاش جنابعالی لندن‌راهم مثل پطرزبورگ دیده بودید» وچون امیر نظام پیوسته عجایب وتنعمات پطرز بورگ را بهرخ حاضران می‌کشید ، السن باوگفت «خوبست‌که او (میرزا مسعود) از عجایب ولذایذ پطرزبورگ فقط بادوستان نقل صحبت بدارند» سپس فردای آنروز السن رسماً مراتب گله خود را ازاین پیشامد به امیر نظام ومیرزا مسعود نوشت وایشان را دراین راه ملامت‌کرد .»[1]

باوجودی که عباس میرزا نایب‌السلطنه و قائم‌مقام میدانستند که میرزا مسعود مزدور بیگانگان است ، معذلك اورا معزول نمیکردند . علت این امر وابستگی او بخانواده فتحعلی شاه بود . بطوری‌که در تواریخ نوشته‌اند، فتحعلیشاه ازهمسر یهودی خودکه بنام (مریم خانم) بود وپس از ازدواج بدین اسلام مشرف شده‌بود ، دختری داشت که‌شاه باو لقب (ضیاءالسلطنه) داده بود .

ضیاء السلطنه زشت‌رو ، کوتاه‌قد، بدقواره ، لوس وبدخوی بود. این خانم بعلت داشتن این‌صفات تاچهل وپنج‌سالگی شوهر نکرد، یعنی‌کسی حاضر نبود بااوسر بکند واو را بگیرد .[2]

۱ــ میرزا تقی‌خان امیرکبیر (به‌نقل از ص ۲۰۷ از سفرنامه استوارت) ص ۱۰۶

۲ــ ناصر خدایار نویسنده ومترجم معاصر که‌خود یکی‌از بازماندگان این خانواده است ، درباره ضیاءالسلطنه مینویسد :

«درسلسله مقالات‌دوست ارجمند آقای‌اسمعیل رائین‌تحت‌عنوان«حقوق‌بگیران انگلیس درایران» مطالبی دربارهٔ خانم ضیاءالسلطنه نوشته‌شده بودکه جادارد چندکلمه‌ای درباره‌آن توضیح بدهم .

بخلاف‌آنچه آقای رائین نوشته‌اند خانم ضیاءالسلطنه بانوئی عامی‌وعادی نبوده است وبعلت هوش واستعداد وبرخورداری‌کامل ازهنرهای مرسوم آنزمان یکی‌از دختران سوگلی دربار سلطنتی فتحعلیشاه بوده‌است و بزرگان علم وادب‌آن زمان همواره ویرا میستودند و خواستارش بودند .

خانم‌ضیاءالسلطنه جدمادری این‌جانب‌است واز‌طرف‌دیگر خانواده‌های مسعودانصاری،

باوجودیکه عده‌ای از مورخان ضیاءالسلطنه را صاحب چنین صفاتی میدانند، بااینحال شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله که خود از خاندان قاجاریه است در بـاره ضیاءالسلطنه مینویسد : «نوشاه بیگم خانم ملقب بضیاءالسلطنه از بطن مریم‌خانم متولد شدند . ضیاءالسلطنه را مهد علیا والده خاقان درنزد خود نگاه داشته بود بعداز فوت مهد علیا جواهر واسباب تجمل آن مرحومه بضیاءالسلطنه داده شد تمام دستگاه او از حرم خانه خارج وجداگانه بود از طویله وفراش خانه وغیره نوکرهای معتبر داشت از آن جمله شعبانعلی خان وزیر ضیاءالسلطنه در آن زمان از خوانین بسیار معتبر بود ، خاقان مغفور منتهای محبت را بضیاءالسلطنه داشت در تحریر و تقریر یگانه بود ، بمقتضای الاسماء تنزل من‌السماء لقبش‌نمونه ازحسن منظر وجمال او بود . دستخطهای خاقان مرحوم را مینوشت و بخصوص نوشتجـات محرمـانه بهرکس مرقوم میشد بخط ضیاءالسلطنه بود ـ نسخ‌را خوش مینوشت، مصاحف وکتب ادعیه وزیارات متعدد نوشته است. عموم برادرها ازاو احترام تام میکردند . ولیعهد مرحوم (عباس میرزا) این‌بیت

انتظام ، میرفندرسکی نیزهمین نسبت‌را بامرحوم ضیاءالسلطنه‌دارند.

درموزه قم، یکجلدکلام‌الله مجید موجود است‌که بخط‌مرحوم ضیاءالسلطنه می‌باشد.

وهمچنین نقاشی‌ها وخطوط تذهیب کاری شده‌ای از این بانوی فاضله و هنرمند باقی مانده است‌که هرکدام دارای ارزش هنری فراوان می‌باشد ... غیرازاین توضیح دفاعی که میتوانم بکنم درباره زیبائی این بانواست . بعید بنظرمی‌رسدکه ازیك مادرزیبا وپدری‌خوش قیافه ، دختری بوجودآیدکه بقول‌آقای رائین چنان زشت روی و بدقیافه باشد که شوهری برایش پیدا نشود . خاصه‌آنکه نواده های ایشان نیزچندان زشت بنظرنمیرسند .

من ازجد مادری خود ازاین زاویه دفاع میکنم ، وبقیه دفاع در بارهٔ وزرای خارجه قدیمی ، بحق به عهده جناب‌آقای عبدالحسین مسعود انصاری . جنابان آقایان نصرالله و عبدالله انتظام ومیرفندرسکی ودیگران است‌که هرکدام به حسن شهرت درستی وپاکی مورد قبول عامه هستند .

وقایع نگاری تاریخی ، امریست حساس ودقیق وامیدوارم دوست وهمکار گرامی‌آقای رائین اگردرهر مورد نفی میکنند ، لااقل در زیبائی و شایستگی بانوان با شخصیتی چون ضیاءالسلطنه تردید نفرمایند .

با تشکرات ـ ناصرخدایار

را فرموده وضیاءالسلطنه نوشته‌اند :

ای ضیاءالسلطنه روحی فداك صد گریبان کردم از هجر تو چاك

خاقان مرحوم فرموده :

نور چشم من ضیاءالسلطنه یکشبه هجر تو برما یك سنه

درجشن میلادخاقان همه‌ساله حضرت‌سلطنت وحرمخانه وتمام‌شاهزادگان ذکوراً واناثاً مهمان ضیاءالسلطنه بودند. یك‌پارچه جواهر ممتازهم بضیاءالسلطنه در این روز مرحمت میشد وجه معینّی برای بازی واشتغال شاهزادگان تحویل ضیاءالسلطنه بودکه بطور مراجعه قرض میگرفتند . سفراً وحضراً همیشه ملتزم حضرت بود قصاید واشعاری که گفته میشد در خدمت خاقان مرحوم قرائت میکرد . اگر توسط وشفاعتی میکرد با آنکه بی‌شبهه قبول درگاه میشد از بابت مناعت جانبی‌که داشت هیچ وقت خواهشی‌نمیکرد ودر عهد سلطنت خاقانی هرکس بخواستگاری او آمد تمکین ننمود تابعد ازرحلت خاقان‌ضجیعه حاجی‌میرزا مسعود وزیرامور خارجه شد شبی که از حرمخانه بیرون میرفت مرحوم شاهنشاه خلد جایگاه محمد شاه بدیدن ضیاءالسلطنه تشریف‌فرما شدند تمام شاهزادگان تاخانه وزیر امور خارجه باتفاق‌واحترام ایشان رفتند. وقتی



خانم‌ضیاءالسلطنه

که مرحومان حاجی میرزاآقاسی ومیرمهدی امام‌جمعه اعلی‌اله مقامه برای‌اجرای عقد آمدند خود ضیاءالسلطنه ازعقب پرده صحبت واحوالپرسی ازآنها مینمود . بحاجی میرزا آقاسی‌گفت چون شما ازعرفان دم میزنید واز طرف حاجی میرزا مسعود وکالت دارید وکیل من‌هم‌باید میرزا نصراله صدرالممالك اردبیلی‌باشدکه سالك‌طریقت است.

ضیاءالسلطنه طبع موزون وشعرهای لطیف داشت . »[1]

نویسنده تاریخ عضدی سپس درتوصیف تسلط ضیاءالسلطنه درشعر وادب مینویسد:
« پرویز میرزا نیرالدوله که در اوقات فراغ خاطر وبزم نشاط ساقی خاقان مغفور بود وقتی سربرهنه جامی بحضرت خاقانی پیمود و درنظر پادشاه بسیار مطبوع افتاد این مصراع را درحق اوفرمایش نمودند «قدح درکف ساقی بی‌حجاب». بضیاءالسلطنه اشاره شدکه اومصرع دیگررا عرض کند مرتجلا عرض کرد «سهیلی است درپنجه آفتاب» که اگر این مصرع از دیگران هم باشد ضیاء چنان آنرا بموقع خوانده که حق او اولی از دیگرانست». نیزطبق همان تاریخ عضدی بعدازوصول خبر مرگ عباس میرزا نایب السلطنه فتحعلی شاه بحدی مغموم ومهموم شدکه چندین روز عزادار گردید وسه شبانه روز احدی ازشاهزاده‌ها واز زنها ودخترها وعروس‌ها وهیچکس را بحضور خودراه ندادفقط آخوند طالقانی در این روزها برای شاه کتاب میخواند وذکر مصیبت میکرد وشبها بجز مادر شعاع السلطنه حاجیه استاد جده ایلخانی واز دخترها فقط ضیاء السلطنه که بعضی نوشتجات محرمانه را میبایه بنویسد کسی درحضور شاهنشاه نبود .

باوجودیکه « احمد میرزا عضدالدوله » وسایر مورخان قاجار، بدین ترتیب در باره زیبائی وکمال وسواد ضیاء السلطنه داد سخن داده‌اند ، بااینحال معلوم نیست چرا او تاسی‌وهفت سالگی ویابقولی چهل‌وپنجسالگی شوهر نکرده است؟ شاید چون‌مادرش هم یهودی بوده کمتر کسی بازدواج بااورغبت داشته است . اما میرزا مسعودکه جاه طلب وپول پرست بود ، این فداکاری را کرد تابوسیله ازدواج باضیاء السلطنه قرب ومنزلت مصنوعی دردستگاه حاکمه برای خود دست وپاکند . پس‌از این‌ازدواج میان درباریان و فتحعلیشاه حکایتهائی رواج یافت. ازآن جمله می‌گفتند « میرزا مسعود ممسك وبخیل طماع بایهودی زاده‌ای ساخت وباخت کرده ومی‌خواهد صاحب مقام شود . »

۱ــ تاریخ عضدی شرح‌حال زنان ، دختران وپسران ونوادر احوال فتحعلی شاه در طول عمرش میباشدکه درشعبان ۱۳۰۶ دربمبئی بچاپ رسیده است . اخیراً در ایران نیز تجدید چاپ شده است .

بهرحال عباس میرزا اعتنائی بمیرزا مسعود نمی‌کرد ، قائم مقام ازاو بدش‌میآمد واو را مردی مزور و متقلب میدانست وحتی نمیخواست که برای عذر خواهی ازقتل گریبایدوف وریاست منشیگری هیئت اعزامی‌ایران به تفلیس‌برود . بعدهاکه قائم‌مقام بصدارت محمد شاه رسید ، اجازه نداوکه میرزا مسعود بتهران بیاید ، واو را بمشهد فرستاد . امـا پس‌از کشته شدن قائم‌مقام بودکه آن عالی جناب بطهران بازگشت وبه فشار روسها وزیر امورخارجه ایران شد .

نخستین مأموریت

اکنون بد نیست شمه‌ای از احوال میرزا مسعود را بامختصری ازآنچه که اودر دوران وزارتش انجام داده شرح دهیم : میرزا مسعود، پسرمیرزا عبدالرحیم‌گرمرودی ایشلقی‌است‌که خدمت دیوانی او براثر مختصر آشنائی بازبان فرانسه آغاز میشود . جریان بدینقرار بوده است‌که در دوران سلطنت فتحعلیشاه نامه‌ای از ناپلئون امپراطور فرانسه برای شاه ایران رسید که هیچکس در تهران نمیتوانست آنرا بخواند زیرا کسی‌زبان فرانسه بلدنبود. یکی ازارامنه داوطلب شدکه نامه شاه ایران را به بغداد ببرد وآنرا بفارسی ترجمه کند و برگرداند. براثر انتشار این خبـر میرزا مسعود بارومیه رفت ونزد مبلغین یسوعی فرانسوی بآموختن زبان‌فرانسه پرداخت بطوری‌که‌بعداً تاحدی توانست‌بآن زبان تکلم‌کند وچیز بنویسد. مجتبی مینوئی ضمن بحث در باره اولین محصل ایرانی در نزد فرانسویهـا مینویسد : «یکی از صاحبمنصبان انگلیسی که او را [میرزا مسعود] میشناخته است میگوید میرزا مسعود که نزد هیئت انگلیسی فرانسوی درس خوانده ، خوب فاضل شده و در ادبیات فرنگی پیشرفت‌کرده است ...[۱]»

بدین ترتیب میـرزا مسعود برای خـاطر دانستن همین چنـد کلمه فرانسوی شناخته‌شد و درصدد یافتن مقـام و منصبی برآمد . نخستین مقامی کـه بدست آورد منشی‌گری عبـاس میرزا بود . در شعبـان ۱۲۴۴هـ ـ ۱۸۲۸م کـه خبـر قتل گریبایدوف بتبریز رسید ، عباس‌میرزا عده‌ای از منشیان خود واز جمله میرزامصطفی،

۱ـ مجله یغما ، سال ششم شماره ۵ ص ۱۸۳ .

میرزا مسعود ، میرزا صالح شیرازی ومیرزا تقی (امیرکبیر بعدی) را بـه تفلیس نزد ژنرال پاسکوویچ فرمـانده قوای روسیه در قفقاز فرستاد تااو را از حقیقت جریـان قتل گریبایدوف مطلع سازد . مأموریت این چهـارنفر « ذکر وقایع وعلل قتل » وهمچنین اظهار خبرعزیمت محمدمیرزا (محمدشاه بعدی) فرزند ارشد عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ومیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بروسیه‌بود. یکماه پس‌ازورود این‌سه‌نفر به تفلیس‌ومذاکرات مقدماتی‌که بعمل‌آمد ، نمایندگان ایران‌مطلع شدندکه اولیای روسیه‌گناه حادثه وقتل سفیر خودرا ناشی ازغرور وتعصب گریبایدوف میدانند و اعتراض شدیدی کـه موجب بروز عواقبی‌باشد ندارند . بدین لحاظ و بادر نظر گرفتن سایرمسائل وشاید عدم اعتماد بروسهـا کـه محمد میرزا وقائم مقـام را در روسیه نگهدارند ، قرارشد خسرو میرزا پسر دیگرعباس میرزا ومحمدخان امیرنظام زنگنه بجای قائم‌مقام بعنوان‌هیئت رسمی برای پوزش بروسیه بروند ـ هیئت جدید از تبریز بقفقاز رفته ، روز۱۵ ذیقعده ۱۲۴۴



میرزا مسعود گرمرودی انصاری

۱۸۲۸ م وارد تفلیس شدند واز آنجا بمعیت هیئت اولیه برای عذرخواهی عازم پطرزبورگ گردیدند. تفصیل سفارت خسرو میرزا را (مصطفی افشار) که یکی از منشیان عضو هیئت بود، نوشته است. در این سفرنامه عدم توجه به میرزا مسعود بخوبی نمودار است. فقط درچندجا اسمی از او برده شده که یکی از آنها موضوع شرکت او در «مجلس بال» و دیگری نشستن در کالسکه هنگام عزیمت برای ملاقاتهای رسمی است. در این سفر، سررشته‌کارها بدست محمدخان امیرنظام زنگنه بود، ومیرزا مسعود بیشتر سمت «مترجمی» و «انجام تشریفات» را داشت، و بدین لحاظ در باده گساری، قمار و مجالس عیش نیز شرکت داشت. کاپیتان «مینیان» انگلیسی که در پطرزبورگ بحضور خسرو میرزا رسیده و اجازه گرفت همراه هیئت او بایران بیاید، درباره میرزا مسعود نوشته است: «میرزا صالح ومیرزا مسعود بقمارعشق مفرطی داشتند، ودریکی ازمنازل راه، درخانه یکی از نجبای روسیه بازی میکردند، واین روسی از آن تردستها بود واین دومرد بی‌تجربه حریف او نمیشدند ...»[۱].

دوران وزارت

در دوران پادشاهی محمد شاه و صدارت حاجی میرزا آقاسی، میرزا مسعود گرمرودی بدستور حاجی بوزارت امورخارجه منصوب‌شد. بنابنوشته حسین سعادت نوری، روسها درین انتصاب تأثیر فراوان داشتند: «... میرزا مسعودگرمرودی‌که مردی زبان دان بود دراوایل زمامداری حاجی‌بفرمان ملوکانه وبظن قریب بیقین دراثرفعالیت عمال تزاری بوزارت خارجه منصوب‌گردید[۲]».

گرچه او در ربیع اول ۱۲۵۱ ه . بافشار روسها بوزارت خارجه منصوب شد و این‌عنوان بااوبود، اما حاجی‌میرزا آقاسی که خودرا بسیارعاقل وسیاستمدارمی‌پنداشت اختیارتمام کارهای خارجی ایران‌راهم مثل‌سایر اموربه خود منحصر کرده بود، چنانکه در اواخر صدارت او خارجیان تنها کسی را که برای گذرانیدن کارهای خود مرجع

۱ــ مجله یغما، سال ششم شماره ۸ ص ۳۱۸.

۲ــ تحقیق ازنده «حاجی میرزاآقاسی» مجله یغما چهاردمین مقاله ص ۳۵۸.

واقعی حساب می‌کردند، حاجی بود[1]. وحاجی به امرمحمد شاه درحقیقت وزیرخارجه ایران محسوب می‌شد و میرزامسعود به‌عنوان وزیر اول خارجه ومیرزا محمد علیخان بعرسم نایب‌اول وزارت مزبورزیردست وی کار می‌کردند.

باوجودی‌که حاجی میرزا آقاسی، میرزا مسعود را اسماً «وزیر دول خارجه» می‌خواند، بااینحال همیشه منتظر فرصت بود تا او را از دستگاه صدارت طردکند، منتهی برای اینکه بهانه واعتراض بدست روسها ندهد، منتظر فرصت بود. تااینکه در سال ۱۲۵۴ . ه ۱۸۳۹ . م که خبر مرگ «ویلیام چهارم» پادشاه انگلیس بتهران رسید، حاجی میرزا آقاسی به «فرهاد میرزا» که درغیاب محمد شاه باعنوان (نایب الایاله) بکارهای مملکتی رسیدگی مینمود پیشنهاد کرد تامیرزا مسعود را برای عرض تسلیت بخراسان پیش «مکنیل» وزیرمختار انگلیس بفرستد. ولی وقتی میرزا مسعود بخراسان رفت، بدستور حاجی او را به «غوریان هرات» فرستادند وتاسال ۱۲۵۶ . ه ۱۸۴۰ . م در آنجا نگاهداشتند، وبجای وی میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی را مأمور انجام کارهای وزارت امورخارجه کردند[2].

درسال ۱۲۶۲ . ه ۱۸۴۵ . م باردیگر میرزا مسعود بمقام وزارت امور خارجه رسید. در دوران دوم وزارتش کارهای این وزارت خانه مغشوش بود. ضیاء السلطنه همسرش همه کارها را قبضه‌کرده بود وحتی مهر وزارت را هم درخانه ونزد خودش نگهداشته بود. لیدی‌شیل همسر وزیرمختار انگلیس درکتاب خود می‌نویسد: «یکی ازوزرای خارجه سابق ایران [منظور حاجی میرزا مسعود گرمرودی است] وقتی یك تن ازهیئت نمایندگی انگلیس را درطهران به حضور طلبید تاسندی را درحضور او به مهر برساند، همینکه سندبرای مهرحاضرشد هرقدربی‌مهر وزیرگشتند نیافتند. پس‌از تفحص بسیار فهمیدندکه مهروزیردرروزار تخارجه پیش‌خانم وزیرمانده و خانم هم برای زیارت به حضرت عبدالعظیم رفته است[3]».

۱ـ نشریه وزارت امورخارجه دوره اول شماره ۲.
۲ـ نشریه وزارت امورخارجه دوره اول ـ ایضاً امیرکبیر اقبال ص ۲۳۹ .
Lady Sheil,Glimpsos of Liff . P.145 ـ۳

بعد از مرگ محمد شاه و سلطنت رسیدن ناصرالدینشاه ذیقعده ۱۲۶۴ . هـ ۱۸۴۸ . م امیرکبیر با وساطت ضیاء السلطنه او را درپست وزارت خارجه تثبیت کرد و در آخر ذیقعده او را باهمین سمت به سفارتخانه‌های خارجی مقیم پایتخت معرفی نمود ، ولی چون امیر میدانست که او قادر بانجام دادن کارهای وزارتخانه مزبور نیست ، میرزا محمد علیخان شیرازی را که تازه ازسفارت‌فوق‌العاده پاریس برگشته بود بعنوان نایب اول وزارت خارجه برقرار کرد . معهذا عملا میرزا مسعودکه پیر و ناتوان گشته و دوران عمرش بسرآمده بود ، بهیچوجه قدرت نداشت که‌سیاست خارجی مملکت را اداره‌کند و حتی بملاقات سفرای خارجی‌برود یاآنان‌را بپذیرد . سال‌آخر عمراو را میتوان دوران هرج ومرج وزارت امور خارجه دانست . هیچیك ازسفرای خارجی مقیم‌دربار وقت نمیدانستندکه کارهایشان‌را بچه‌مقامی رجوع کنند وخود میرزا مسعود نیز بعلت بیماری وکهولت نه چیزی می‌فهمید ونه میتوانست تصمیم بگیرد .

باوجود این درهمین ایام میرزا مسعود فقط‌سفرای روس وانگلیس‌را میپذیرفت وبه‌سایرسفرا بی‌اعتنائی میکرد. این‌رویه سبب شدکه درروابط ایران و فرانسه تیرگی پیش‌آید و نامه‌های زننده‌ای مبادله شود. درآن زمان «کنت دوسارتیژ» سفیر فرانسه درتهران بود. او برسر چندمسئله جزئی ازجمله حمایت از خلیفه کاتولیکها و اتباع فرانسه، ندادن تمثال همایونی باو واصرار درعقد معاهده تجارتی، غالباً باوزارت امور خارجه ایران کشمکش داشته. حتی یکبار نشانی‌راکه‌در عهد محمدشاه یعنی پنجسال آخر سلطنت این پادشاه باو داده شده‌بود ، بوزارت خارجه ایران پس‌فرستاد . اوبارها دولت ایران‌را تهدید بقطع رابطه‌کرد وقبل از اینکه اقدام بدین‌عمل بکند نامه‌زیررا به‌امیرکبیر نوشت :

«جناب‌جلالت ونبالت‌نصاباً کفایت وکفالت‌انتساباً فخامت ومناعت‌اکتساباً دوستان استظهاراً محبان اعتضاداً مشفقاً مکرماً- دیروزعالیجاه میرزا عباس منشی این‌سفارت را نزد جناب وزیر دول خارجه روانه نمودم ومراسله‌ای به‌ایشان درباب دادن اعلام نامه

وفرمان‌خلیفه نوشتم. جناب معظم‌الیه نوشته مزبورمرا ضبط نکرده به عالیجاه، میرزا عباس پیغام داده‌بود که‌جناب جلالت مآب امیرکبیر را دراین باب زحمت‌افزا شوند. مشارالیه خدمت جنابعالی مشرف‌شد در باب اعلام نامه وفرمان خلیفه مقرب الخاقان میرزامحمد علیخان‌را مأمور فرمودند‌که امروزصبح‌زود درخانه‌جناب وزیردول خارجه حاضرشوند دونوشتهٔ مزبورمرا تمام‌نموده تسلیم نمایند ونیز دیروزعصری‌ازجناب وزیر دول‌خارجه مراسله‌ای به‌دوستدار رسید جواب آنراهم نوشته امروزصبح زود به‌مصاحبت مسیونیکولا[۱] روانه خانه وزیر دول خارجه نمودم. بعداز سه ساعت معطلی مشارالیه مقرب‌الخاقان میرزامحمد علیخان[۲] که‌نیامد وزیردول خارجه‌هم‌که احوال ندارد واخذ نوشته نمی‌کند. جنابعالی میفرمائید این امور دخلی بمن ندارد و بایدبا وزیر دول خارجه گفتگو ورفع ورجوع شود. وزیر دول خارجه که‌احوالی ندارد واگرهم داشته باشد اخذکاغذ نمی‌کند. مقرب‌الخاقان میرزا محمد علی‌خان‌هم که به‌کار نمی‌رسد. دوستدار متحیر است‌که اولیای دولت علیه دراین اوقات چه کسانند. بالجمله نوشتهٔ مزبورمرا دوستدار به‌جناب وزیردول‌خارجه نوشته‌است. درآن توقع‌کرده است‌وخواسته است‌که همان نوشته‌را به‌نظر جناب‌عالی برساند وجنابعالی را ازمراتب مسطوره درآن اطلاع‌دهد. چون معظم‌الیه نوشته‌ندارد واورا بهیچوجه نمی‌توان ملاقات‌کرد آن‌نوشته رادر جوف این مراسله روانه خدمت جناب عالی نمودکه ملاحظه فرمایند وکسی‌راهم مأمور فرمایندکه بی‌حالت معطلی اعلام نامه و فرمان خلیفه‌را به هرطوری که خود می‌خواهد بنویسد وبه دوستدار روانه‌دارد. دوستدار بتنگ آمده‌است ازبس‌که دراین باب به‌جناب عالی ودیگران زحمت داده‌است چاپار این‌سفارت سه‌هفته است معطل است‌اگرهم فی‌الواقع رائی درنوشتن اینها ندارد این‌همه معطلی صورتی ندارد. جواب صریح داخل کارسازی است. این رسم درهیچ دولت ازدول روی زمین متداول نیست. دوستدارزیاد ازاین نمی‌تواند صبر نماید وصبرکردن دوستدار ازمحالات است. زیاده‌چه

۱ـ همان Nicoles مؤلف‌فرهنگ‌فارسی به‌فرانسه وتألیفاتی‌درباب‌بابیه‌وشیخیه‌است.

۲ـ میرزا محمدعلیخان شیرازی دراین موقع نایب‌اول وزارت‌دول خارجه‌بود.

مصدع آید»

چون وزارت امور خارجه درآنموقع ، کسی‌را که‌بتواند جواب صحیح به سفیر فرانسه بدهد در اختیار نداشت ، سفیر فرانسه بعنوان اعتراض تصمیم بقطع رابطه و حرکت ازایران گرفت. امیرکبیر وشاه، اعتمادالدوله و میرزا شفیع‌را بسفارت فرانسه فرستادند تااز حرکت او جلوگیری‌کنند. ولی سفیرکه مورد بی‌اعتنائی قرارگرفته بود در رجب ۱۲۶۵ ـ ۱۸۴۸ ـ م از ایران‌رفت وسفیرانگلیس درتهران حافظ منافع اتباع فرانسه در ایران گردید .

درهمین ایام حاجی میرزا مسعود نیز زندگی‌را بدرودگفت ووزارت امورخارجه به نیابت بمیرزا علیخان شیرازی واگذار شد . نشریه وزارت امورخارجه ایران پایان دوران دوم وزارت او را ربیع الثانی ۱۲۶۵ ـ فوریه ۱۸۴۹ ـم می‌داند[۱] . ولی مرحوم اقبال مرگ اورا در ربیع الاول ثبت‌کرده است[۲] .

۱ــ نشریه وزارت امورخارجه شماره دوم دوره اول .
۲ــ امیرکبیر ص ۲۳۲ .

۱۲

عبدالله خان امین الدوله

در میان اسناد و مدارکی‌که از دوران سیاه سلطنت فتحعلیشاه باقیمانده است آنچه که در باره « سرنوشت کارخـانه توپریزی اصفهان » نوشته شده، بسیار جالب و شنیدنی و اسف انگیز است. درآن ایام رقابت فرانسه و انگلستان در ایران ، بقدری شدید بودکه طرفین از هیچگونـه فعالیت تخریبی علیه یکـدیگر دریغ نمیکردند و طبیعی است در این میان دودش تنها بچشم ملت ایران میرفت.

نامه‌ای‌که نایب السلطنه هندوستان به وزارت خارجه انگلستان دربارهٔکارخانه توپریزی نوشته‌آغاز مبارزه را اعلام میکند. دراین نامه نایب الـسلطنه مینویسد:

« ... از اصفهان اطلاع یافته‌ایم که هیئت اعزامی فـرانسه بایران یك کارخانه توپ سازی در این شهر تأسیس خواهدکرد.چون هیچگونه اطلاعی ازاین‌بابت دریافت نداشته‌ایم ، نمیدانیم خبر تأسیس این کارخانه تا چه حد صحیح است . ولی آنچه که میتوانم بآن اذعان‌کنم اینست‌که خبردهنده از اهالی اصفهان است و باطلاعات واخبار دست اول دسترسی دارد و ازطرفداران و دوستان ما میباشد. بنابراین خواهش میکنم که ازفرانسه در این باره تحقیق شود... »[1]

برای اینکه بدانیم درآنوقت ساختن کارخانه توپسازی و توپریزی در اصفهان چقدر اهمیت داشته،قسمتهائی ازگزارش‌کلنل « فابویه » یکی ازافسران اعزامی دولت

۱ــ بایگانی راکداندین افیس نامه ۲۲مارس ۱۸۰۸

فرانسه بایران را نقل میکنیم. فابویه که همراه هیئت ژنرال گاردان بود، در اول ماه نوامبر سال ۱۸۰۷ وارد ایران شد وروز ۴ دسامبر باتفاق سایر فرانسویان بتهران رسید.

هنگامیکه هیئت فرانسوی بایران آمد، ارتش ایران فقط سه‌دستگاه توپ داشت که شاه عباس کبیر آنها را از پرتغالیها گرفته بود و همچنین چند توپ کوچك از غنائم دوران جنگهای روس و ایران، در قلاع و سربازخانه‌ها وجود داشت. فابویه درباره این توپ ها نوشته است‌که «توپ‌های مزبوررا بالای دیوار برخی ازقلاع روی خاك‌گذاشته و دورآنها را سنگ چیده بودند و هیچ یك ازآنها پایه وتکیه‌گاهی نداشت. یگانه توپی‌که سربازان می‌توانستندآنرا حرکت دهند دردربار شاه مستقر بود و نیروهای ایران‌آنرا از روسها گرفته بودند. این توپ بیچاره همه جا همراه شاه در حرکت بود وشاه‌آنرا بسیار دوست میداشت. بطوریکه حتی یکروز آنرا زیر چادری جا دادند وشاه با آن نشانه‌روی کرد وگلوله‌اش درست بهدف خورد.»

فابویه درگزارش های نظامی خود شرحی هم از زنبورك وزنبورك خانه میدهد: «زنبورك نوعی توپ بوده که لوله بسیار کوتاهی داشته و گلوله های کوچك درآن میگذاشتند. هریك ازاین گلوله‌ها نیم لیور (۲۵۰گرم) وزن داشته وسربازان درموقع حمل زنبورك آنرا برپشت استر یا شتر می بستند وبهمان اندازه‌که اثر گلوله‌آن قطعی نبود، تیررس‌آنهم کم بود. درزنبورك خانه ایران فقط ۱۵۰ توپچی‌که بهیچوجه اطلاعات فنی ونظامی نداشتند خدمت میکردند.

پس ازآنکه ژنرال‌گاردان هیئت نظامی همراه خود را بشاه معرفی کرد، کلنل فابویه را مأمور ساختن کارخانه توپریزی در اصفهان ساخت تا توپخانه منظمی برای ارتش ایران تدارك نماید. فابویه ازشاه اختیارات تام خواست وفتحعلیشاه سرانجام در ژانویه ۱۸۰۸ ـ ذیقعده ۱۲۲۲ ـ اختیارات لازم را باو داد. در موافقت نامه‌ای‌که بین وی و هیئت ژنرال گاردان امضاء شد، مقرر گردید که در مقابل اعتبار و دستمزد کارگر و اشیائی‌که حاکم اصفهان بلاعوض در اختیار فابویه میگذارد وی سالی پنجاه عراده توپ کامل باهمه وسائل و شبیه به همان توپ روسی که‌ازنظر فتحعلیشاه عزیز ومقدس

بود تحویل دهد. گزارشهای نظامی قابویه حاکیست که وی از روزهای اول فوریه ۱۸۰۸ ذیحجه ۱۲۲۲ در اصفهان بوده است[۱].

قابویه دراصفهان بکلی تنهاو بی‌کس بوده و ازاطرافیان خویش همواره مینالیده است. نصارای اصفهان نیز که‌ممکن بوده‌است بااومحشور باشند، بقول‌خود اوسوداگران ناکسی بودندکه‌ازهمهٔ کشورهاآمده بودند یاارامنه‌ای‌که‌اگرباو نزدیک‌می‌شدندبرای سودجوئی بود واگرباو تملق‌میگفتند ازاو توقعی‌داشتند. درنامه‌ای‌که‌قابویه بپدرش‌نوشته می‌گوید چندین بار خواسته‌اند هدایای‌گرانبها باو بدهند ولی‌او ردکرده است، زیرا یا برای کارهائی‌بوده است‌که می‌باید بکند ویابرای کارهائی که نبایدبکند. بهمین‌جهت همیشه ناچار بوده است کسانی‌را که‌باو رجوع می‌کرده‌اند بخشونت ازخود براند.

کشیشهای نصاری‌هم‌که درآنجا بوده‌اند بیش ازدیگران مورد احترام نبوده‌اند. خلیفه ارمنیان تنها درفکر نفع‌خود بوده وکشیشانی‌که زیردست اوبوده‌اند زندگی‌آنها چنان بااخلاق‌منافات داشته‌است‌که بهتراست‌ازآن سخن نگوئیم. یگانه‌کشیش‌کاتولیک اصفهان پرژوزف[۲] «می‌خوارهٔ پیرحقیری» بوده است. قابویه‌هفته‌ای دوبار اورا مهمان می‌کرده وهرروز یکشنبه برای‌نماز پیش‌اومیرفته، ولی‌درنظرش احترامی نداشته‌است.

۱ـ قابویه درباره مردم اصفهان که درآن زمان بسیار پریشان و تنگ دست بوده‌اند می‌نویسد: «...تنهاسه چهار نفرهستندکه مال این مردم رامی‌ربایند واینها بیچارگانی هستند که نتوانسته‌اند از این شهر بروند وگرنه‌هرکس‌توانسته جان‌ومال خودرا ازدست اینها بدر برده است. من کاخهای بسیار بزرگ آینه پوش دیده‌ام‌که هنوز قسمتی ازنقاشی های آنها باقیست وچون با چکمه درآنجا سیر می‌کردم چندین دستار بسرمرا لعنت می‌کردندکه قصر های شاهان راآلوده می‌کنم. بازارهـای‌بسیاربزرگ دیده‌ام‌که مملو از متاع مردم صنعتگر هنرمند بوده وامروزه تنهاقدری‌میوه درآنهاست وجزآن چیزدیگری نیست. اگرمدتی دربن جا بمانم حتماًچهرهٔ من ازغم وحسرت چین برخواهد داشت زیراکه گرداگرد خویشتن جز مردم مسکین‌کسی را نمی‌بینم...»

۲ـ Per Joseph

فابویه در نامه‌های متعددی که از اصفهان بکسان خود نوشته ازمردم ایـن شهر بدگوئی فراوان کرده ومیگویدکه اعیان شهر همواره با بیان پرکنایه واستعاره و مبالغه واغراق باو سخن می‌گفته‌اند ، نزد او می‌رفته‌اند ، قلیان می‌کشیده‌اند و تحفه و هدیهٔ بسیار برای‌او می‌برده‌اند ، ولی درحقیقت اورا فریب می‌داده‌اند و می‌کوشیده‌اند اورا از پیشرفت کارش مانع شوند. بعلاوه شخصی بنام اصلان خان‌که بعدها دستیار ودوست وفادارادشد نیزاز جمله‌کسانی بودکه دریادداشتهای فابویه ازاو بنیکی یادشده است . اصلان‌خان گاهی رگ فابویه‌را میزد وگاهی نیز وی‌را تنقیه میکرد ! ! و بقدری بـاو نزدیك بودکه‌هرگاه فابویه باسر برهنه از منزلش خارج میشد، اصلان‌خان باوپرخاش میکرد وکلاه بسرش میگذاشت .

درابتدای ورود اوباصفهان عبدالله خان امین الدوله پسرنایب حکمران اصفهان نیز بااو خصوصیت و معاشرت داشت . عبدالله خان پسر حاج محمد حسین‌خان امین‌الدوله اصفهانی است‌که درآن هنگام وزیرمالیه فتحعلیشاه و حکمران اصفهان بود و فرزند خویش را جانشین خودکرده بود.

چون درفرمان فتحعلیشاه قید شده بودکه همه مخارج کارهای توپسازی فـابویه باید از محل مالیات اصفهان تأدیه شود،حاج محمد حسین خان صدراصفهانی وعبدالله خان امین‌الدوله بتدریج نسبت باوکینه ورزی آغازکردند وعبدالله خان درصدد برآمد تا او را نابودکند. ازاینرو، مقامات محلی نخست فابویه رادرعمارت حکومتی اصفهان منزل دادند وبرای کارهای فنی‌کاروانسرائی را در اختیار اوگذاشتند که طبعاً بمنظور توپسازی ساخته نشده بود ، بعد بفابویه اختیار داده شدکه کارگرانی را کـه لازم دارد خودش انتخاب‌کند ، ولی در مدت چند هفته‌ای‌که از ورود او باصفهان گذشت ،کمك مأموران دولتی بهمین‌کارها ختم شد. فابویه می‌بایست توپ بریزد وآنها راتراش بدهد و سوراخ کند وپایه وصندوق برای‌آنها بسازد و برای اینکار نه تنها هیچیك از ماشین های ساخت اروپا دراختیار او نبود، بلکه ساده ترین وسائل را نیز در دسترس نداشت و کارگرانی که با او بودند نمیتوانستند این وسائل را آماده کنند . در این شرایط

فابویه از آنجاکه در دوران کودکی در ولادتگاهش واقع در «پوتاموسون» ، از نجاری بنام «پیرون» فن تراشکاری را آموخته بود، از اینرو ابتدا با دست خود یك «گل‌کش» ویك مته و یك چرخ تراش ساخت وسپس کارگران را واداشت تا ازکار او تقلیدکنند و چند چرخ تراش وگل‌کش بسازند.او برای محل‌کارخانه شخصاً طرح وساختمانی را ریخت وباکمك بنایان اصفهانی بنائی محکم وزیبا ساخت .

وقتی‌که باکوشش بسیار توانست چرخ دندانه داربسازد وآنهارابایکدیگرسوار کند، مردم شهر اصفهان دسته دسته میآمدند وبا حیرت این اختراع مهم را که بکمك آن حرکت افقی تبدیل بحرکت عمودی میشد ، تماشا میکردند .گرچه عبدالله خان امین الدوله نیزبتماشای چرخ اختراعی او آمد ، ولی سایرکارگزاران همچنان منکر هنرفابویه بودند وهمگی عقیده داشتندکه اوکاری ازپیش نخواهد برد .

معهذا فابویه با ساختن قالب‌گلی برای شش لوله توپ ، مقدمات‌کارخویش را فراهم‌کرد. ولی مشکل‌کار او عدم وجودکوره های ذوب آهن ومس و مفرغ بود.

فابویه در صدد برآمد ازکوره های کهنه انگلیسهاکه در اصفهان ساخته بودند استفاده‌کند،وبامختصر تغییری‌که‌درکوره‌هاداد محتوی‌آنهاراآماده ذوب‌کرد.ولی مشکل مهمتر او تهیه مفرغ بود. او احتیاج بمس وقلع داشت ولذابه عبدالله خان امین الدوله مراجعه‌کرد. عبدالله خان چند هفته او را معطل نمود ولی وقتی با سماجت وی مواجه شد بافراد چماقدار خود دستورداد تا هرچه دیگ مسی در اصفهان است از خانه های مردم جمع‌کنند وآنها را بکارخانه توپریزی ببرند. فردای آنروز مردم شهر با چشمان اشك‌آلود دیگ‌های‌خودرا بکارخانه‌آوردند. فابویه ازاین‌منظره‌چنان متأثرشدکه‌مردم رابادیگهایشان برگردانید وخود ناسزاگویان نزد نایب‌الحکومه رفته باوگفت «همین امروز بطهران میروم و مخالفت تو را با ساختن توپ بشاه اطلاع میدهم.»

عبدالله خان از این تهدیـد مرعوب شد و فردای آن روز چند شمش مس برای توپسازی بکارگاه فابویه فرستاد . و کلنل فرانسوی هماندم آنها را وارد کوره هاکرده و مشغول ریختن لوله توپ شد.کوره ها یك شبانه روز مشغول ذوب کردن مس بودند

ولی هنگامیکه دقایق بازکردن کوره مافرارسید، کارگران اصفهانی ازدیدن فلز گداخته هراسان شده از همکاری با او امتناع کردند و ناچار وی‌اهرمی بدست گرفته وبادوضربت سخت چکش راه را بازکرد وفلز گداخته ازآن بیرون ریخت .

سرازیر شدن این مایع سوزان قابویه رااز‌پا درآورد و اوبزمین افتاد. کارگران تصورکردندکه مرده است بلافاصله مراتب را بحاکم اطلاع دادند . عبدالله خان‌که از خبرمرگ او خوشحال‌شده بود با عده‌ای ازاعضاء دولت و مردم اصفهان چون‌به‌کارخانه رسید، ناگهان مشاهده کردکه قابویه با شکافتن در کوره ها همه قالب ها را پراز مواد گداخته‌کرده است.

قابویه مینویسد «فریاد بارك الله وماشاءالله کارگران فضارا‌پر کرده بود ودرضمن عده دیگری از ترس فریاد میکردند وعده‌ای نیز باچشمان ازحدقه درآمده بکارم خیره شده بودند...» قابویه سپس شرح میدهدکه چگونه برای سوراخ‌کردن‌لوله‌های توپ گرفتار مشکل شده و سه ماه برای تهیه مته‌ای‌که لوله ها را سوراخ‌کند ، فعالیت‌کرده است بهرحال وقتیکه اواعلان کردکه با مته هاوافزاری‌که ساخته تکه های عظیم مفرغ را دونیم خواهدکرد ولوله توپ خواهد ساخت همه باو میخندیدند و گویا خود او نیز در یادداشتهایش شك داشته کــه موفق شود . زیرا در آغاز کار ابزاری‌کــه ساخته بود مقاومت نیاورد و ازهم پاشیده بود و او بخاطرآنکه‌کارش خراب نشود؛ کــارگران را مــرخص کــرد و تنها دو تــن را نگــاه داشت و سر انجام پس از چند روز عیب را پیدا نمود .

اما باز هم در موقع‌کار متوجه شد که دستگاههای ساخته شدهٔ عیوبی دارد ولی با پشتکار بی سابقه‌ای آن عیوب را هــم رفع‌کرد، در دومین هفته‌ای‌که کـارتراش لوله ها را دنبال میکرد متوجه شدکه خرابکاریهائی در دستگاه او روی میدهد . دانشمند فقید سعید نفیسی دراین باره مینویسد « ... متأسفانه میدیدم است‌که برخی ازکارگران عمدی داشته‌اندکه باو خیانت‌کنند و مانع از پیشرفت‌کارش باشند و حتی پی‌برده است که از خارج بکارگران وی پولی میداده‌اندکــه نگذارند پیشرفت‌کند . چیزی‌که برای

وی بسیار ناگوار بوده اینست کـه سرانجام کشف کرده محرك این خیانت های پی درپی عبدالله خان نایب الحکومه و اصلان خـان رئیس توپخانـه بوده‌اند . پیداست که حال روحی وشدت تأثروی دربرابراین اوضاع چگونه ممکنست بوده باشد. ناچارمی بایست با این خیانتها بسازد و بسوزد .

درماه ژوئن آن سال (ربیع الثانی ۱۲۲۳) روزی متوجـه شده است که یك یا چندتن شبانه بکارخانه رفته و یکی از ابزارها را ناقص کرده‌اند و بهمین جهت ناچار شده است، ازآن پس شب وروزدرکارخانه بماند و برای همین کار ازدارالحکومه بیرون رفته و درصحن کارخانه چادرزده است و درضمن کارگران و توپچیانی راکه با نها اعتماد نداشته ازآن محوطه بیرون کرده وبه احمدخان نام، افسری که زیردستش بوده مأموریت کشیك کارخانه راداده است تاکس دیگر بی اجازه وارد نشود...» [۱]

درتأییدآنچه که دانشمند فقیدسعیدنفیسی نوشته است، سندی دربایگانی حکومت هند وجود داردکه توطئه وخرابکاری درکارخانه توپریزی ایران در اصفهان را، درآن تاریخ ثابت میکند.

این گزارش را یکی از مأموران انگلیسی مقیم اصفهان که جاسوس و خبر چین شرکت هند شرقی بوده به بمبئی فرستاده است:

۲۱ جون ۱۸۰۸ از اصفهان به بمبئی.

جناب جلالتماب ویلیام اسمل بالقابه .

آقای محترم مفتخرم باطلاع جنابعالی برسانم که کارخانه توپریزی کاپیتان فابویه با همه اشکالاتی که در تأسیس و ساختمان آن وجود داشت بکار خود ادامه میدهد. عالی جناب عبدالله خان نایب الحکومه اصفهان سعی فراوان داشت تاازکارفابویه جلوگیری نماید و حتی بترغیب او چندتن ازکارگران خدمت ویرا ترك گفتند و با دستمزدهـائی که شخصاً با نها پرداخته موفق شدند ، اشیائی راکه هفته ها برای ساختن آنها زحمت کشیده بودند خراب کنند. نایب الحکومه سعی داشت فابویه راازاستفاده ازکوره هائی

۱ـ تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران ص ۲۱۵

که تجار انگلیس قبلا ساخته بودند منع کنند، ولی او با کمك دو نفر از توپچیان و احمد خان که زیردست اصلان‌خان رئیس توپخانه‌کار میکرد، کوره‌هارا متصرف شد. بموجب دستوری که قبلادریافت‌کرده بودم ، مبلغی بعنوان مقرری به اصلان خان دادم و موفق شدم او را با خود همراه‌کنم. عبدالله خان نایب الحکومه نیز بمن‌کمك فراوانی‌میکند. هنوز دستوری درباره ورود هیئت اعزامی بدربار شاه دریافت نکرده‌ام. منتظر وصول دستور میباشم.

مفتخرم‌آقاکه خدمتگزار صمیمی شما هستم. داوید ویلسن[1]

ایجادکارخانه توپ ریزی در اصفهان کـه به ابتکار ژنرال‌گاردان و تلاش همه جانبه‌کاپیتان فابویه فرانسوی انجام‌گردید، درآن‌موقع اهمیت سیاسی و نظامی بسیاری داشت، دولی‌که نمیخواستند ایـران دارای نیروی نظامی قابلی باشد ، تلاش فراوانی برای نابودی‌کارخانه بعمل میآوردند.

از یکطرف روسها وحشت داشتندکه درجنگهای‌آینده، این‌توپها مانع‌پیشرفت آنها بشود و ازطرف دیگرانگلیسها میترسیدندکه بااین توپهالشکریان‌ایران بتحریك وکمك ناپلئون بمرزهای هندوستان بتازند. بهمین جهت عمال هردوکشورسعی داشتند از تأسیـس کارخانه توپریزی جلوگیری کنند . انگلیسها که در اصفهان عمال و عوامل زیادتری داشتند درخرابکاری‌کارخانه ازروسها جلوتربودند. دانشمند فقید سعید نفیسی بنقل ازگزارشهای فـابویه مینویسد : « ... ازگزارشهائی‌که فابویه دربن زمینه داده صریحاً برمیآیدکه عبدالله خان نایب الحکومه اصفهان پسرحـاج محمد حسین خـان امین‌الدوله اصفهانی حکمران اصفهان و وزیر مالیه دربار فتحعلیشاه‌آلت اجرای این مقاصد ناروابوده ونه تنهاکارگران را تحریك میکرده است‌که‌کارنکنند ووسائل لازم را از میان ببرند وکار شکنی و اخلال‌کنند ، بلکـه بوسائل نا مشروع دیگر هم دست میبرده است.

۱ــ بنظر میرسد داوید ویلسن یکی از عوامل اطلاعات و جاسوسی شرکت هند شرقی یا دولت انگلیس در اصفهان بوده .

از آنجمله مرتباً از بی‌لیاقتی و بی اطلاعی فابویه بفتحعلی شاه‌گزارش میداده و میکوشیده است‌کاری بکندکه او را از اصفهان احضار کند.» ۱

با اینکه درکارپیشرفت کارخانه وساختن‌توپ همه‌گونه خرابکاری میشد، فابویه با جدیت بکارش ادامه میداد . اما ناگهان عبدالله خان امین‌الدوله از تحویل چوب ، زغال ، مس ولوازم دیگر وحتی دستمزدکارگران باو خودداری نمود وکارگران اودسته جمعی اعتصاب کردند .

دراینموقع حاج محمد حسین‌خان صدراصفهانی پدر عبداللهخان‌که حکمرانی اصفهان اسماً با اوبود به اصفهان آمد . فابویه امیدوار بودکه وی مانند پسرش رفتار نخواهدکرد . بهمین‌جهت بدیدن او رفت وگله وشکایت فراوان از عبدالله خان کرد . حاجی محمد حسینخان او را بشام دعوت کرد و ضمن استمالت و دلجوئی به‌اوگفت : «عبدالله بچه است و از این‌کارها سر درنمیآورد ، خودم ترتیب‌کارها را میدهم» اما سه هفته‌گذشت ونه ازپرداخت دستمزد عقب‌افتاده کارگران خبری شد ونه ازلوازم کار ، و تنهاکمکی‌که به‌او شد ارسال ۱۹ خربوزه بعنوان تحفهٔ حاکم بود !!

فابویه برای اینکه مردم‌را علیه حکمران تحریک‌کند، درهای کارخانه را باز کرد وبمردم خبر دادکه برای مشاهدهٔ توپهای ساخته شده و همچنین ریختن شش توپ جدید روزها بکارخانه بیایند .

دراینوقت فقط دوکارگر درکارخانه باقی مانده بودندکه فابویه دستمزد آنها را شخصاًمیپرداخت. مردم اصفهان وقتی‌چشمشان به‌لوله‌های توپ وکوره‌ها افتاد، داوطلب شدندکه بدون دستمزد در کارخانه کارکنند. وقتی این خبر به حاجی‌محمد حسین‌خان رسید ، پیغام فرستادکه با فابویه مانند فرزند خود رفتار خواهدکرد و عنقریب هرچه لازم دارد برای او خواهد فرستاد ، ولی فابویه فرستادهٔ او را از در کارخانه بیرون کرد .

سرانجام حاجی محمد حسین خان روز ۲۴ ژوئیه ۱۸۰۸ (۳۰ جمادی‌الاول

۱ ـ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران صفحه ۲۱۶



سولتیکف نقاش روسی درحال کشیدن تابلو ناصرالدین میرزا ولیعهد

۱۲۲۳) بکارخانه آمد . فابویه بالحن جدی وحتی خشن با او صحبت کرد وگفت مصمم است تا ۱۵ روز دیگر بتهران برود و ماجرا را با فتحعلیشاه در میان بگذارد و سپس بفرانسه برگردد . وزیرمالیه فتحعلیشاه ظاهراً ازتصمیم فابویه وحشت کرد و روز بعد، هم دستمزد عقب‌افتاده وهم وسایل کار برای فابویه فرستاد.

در روز پانزدهم ماه اوت ۱۸۰۸ ــ ۲۲ جمادی‌الاخر ۱۲۲۳ ــ بمناسبت جشن ولادت ناپلئون ، فابویه دراصفهان همهٔ توپهائی راکه ساخته بود بصدا درآورد وباآنها شلیك کرد . بدینگونه رسماً اعلان‌کرد که کارخانه وی محصولش‌را بیرون داده است . درضمن جشنی نیز در کارخانه منعقد ساخت ، عده‌ای از اعیان شهررا دعوت کرد و پرژوزف در حضورآنها مراسم دینی را بجاآورد . در آن مجلس جشن ، تا نیمه شب فابویه با مردم اصفهان دربارهٔ مفاخرکشور خود سخن گفت و شرحی از تمدن فرانسه و مساوات درمیان مردم وعدالت مطلق و اینکه هرکس درآنجا بواسطهٔ لیاقت بهر مقامی میتواند برسد ، بیان‌کرد وپیداست که این‌مجلس جشن بیسابقه چه اثری ممکن‌است در میان مردم اصفهان درآن روزکرده باشد .

فابویه چنان نسبت به زیردستان و کارگران خود تفوق کلام بهم زده بود که در غیبت وی هم‌کار معطل نمی‌ماند . چنانکه در پایان ماه اوت ۱۸۰۸ ـ رجب ۱۲۲۳ ـ که وی سخت بیمار شد ، درمدت بیماری وی‌خللی بکار وارد نیامد . اوبیش‌از یکماه بستری بود وتب سخت می‌کرد ودراین مدت معالج وی پرژوزف ومیرزا اسمعیل طبیب اصفهانی بودند .

درآغاز ماه اکتبر همان سال ــ شعبان ۱۲۲۳ ــ فتحعلی‌شاه به فابویه فرمان داد بیست عراده توپی راکه تازه ساخته بود، بطهران بفرستد . وی ژنرال‌گاردان را ازاین فرمان باخبرکرد ، وباعجله مشغول ساختن بقیهٔ توپهائی‌که ازاو خواسته بودند شد .

فابویه با ساختن چرخهای بسیار محکم و خیلی سبك که اسبها بتوانند آنها را بکشند ، توپها را آماده حمل بتهران‌کرد . او سرگرم ساختن چرخها بودکه در پایان ماه نوامبر ژنرال‌گاردان وی را بتهران احضارکرد .

چون بتهران رسید، متوجه شدکه دربار تهران احساسات سابق‌را نسبت به‌هیئت نظامی فرانسه ندارد و احتمال میرود همه مجبور بمراجعت بفرانسه بشوند از اینرو بسرعت به اصفهان بازگشت و در روز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۸ ـ ۶ شوال ۱۲۲۳ ـ با بیست عراده توپ ولوازم دیگر از اصفهان عزیمت کرد . سفرش از اصفهان بتهران پنج هفته طول‌کشید . زیرا درآن زمان راهی‌که بتوان ازآن‌توپ عبور داد وجود نداشت و بهمین جهت برای بردن توپها از گاو وگاهی کارگران بین‌راه استفاده شد .

فابویه عاقبت روز ۳۱ دسامبر وارد تهران شد . اما خیلی زود متوجه گردیدکه فرانسویان اعتبار سابق‌را ندارند . حتی‌فتحعلی‌شاه هم ازکار او ایراد گرفت و میگفت صندوقهائی‌که برای حمل توپ ها ساخته‌اید ، می‌بایست بوسیله دواسب کشیده شود ، کاری‌کنیدکه حمل‌آنها بایك اسب‌کافی باشد . ایراد دیگری‌که میرزا شفیع‌صدراعظم درکار اوگرفت این بودکه روی لولهٔ توپها دکمه‌ای برای نشانه‌گرفتن نساخته بود.

فابویه درنامه‌ای‌که در۱۵ژانویه ۱۸۰۹ـ ۲۸ذیقعده ۱۲۲۳ـ ازتهران ببرادرش نوشته می‌گوید :

«... توپهای مرا امتحان‌کردند ، هرچه سعی‌کردند آنها را بشکنند نتوانستند وبالاخره آنها را درانباری گذاشتند و در را بستند ، وضع من مانند آنست‌که در این یکسال هیچ‌کاری نکرده باشم ... تصور مکن‌که ازنظر مالی با من بهتر رفتار میکنند بلکه بالعکس ، چون حکمران اصفهان مزدکارگران مرا نداده بود تقریباً چهار هزار فرانك ساختن این‌توپها برایم تمام شده است . صرف این مخارج فقط برای این است که شهرت داشته باشم زرادخانه زیبائی برای شاه ایران تأسیس کرده باشم ...»

دراینوقت دولت ایران چشم از کمك و همراهی فرانسه پوشیده بود ودر صدد یافتن متحد دیگری برمیامد . انگلیسهاکه از دورناظرتمام جریان امور سیاسی بودند ازتصمیمات شاه ودولت ایران‌که بوسیله عمال مخفی‌خودمطلع شده‌بودند استقبال‌کردند وفورا درصدد جلب ایران برآمدند . انگلیسها سرهارد فوردجونزرا بایك دسته از ناوگان مجهز بخلیج فارس فرستادند. نماینده اعزامی بشاه ایران اطلاع دادکه حاضر

است همه ضررهائی که فرانسویها بایران وارد آورده‌اند جبران نمایند. آنها میگفتند قرارداد تیلسیت استحکام ودوامی ندارد. متحدواقعی ایران دولت انگلیس است وآنچه را که ایران از فرانسویها انتظار داشته‌است، میتواند با فرصت کمی از انگلیسها بخواهد.

دکتر خانبابا بیانی مینویسد:

«اقدامات انگلیسها وطرفداران آنها دردربار بسرعت برق درهرجا پراکنده شد وکسانیکه ازسابق طرفدار انگلیس بودند وجرأت خودنمائی نداشتند جانی گرفتند و بازار شهرتهای مهیبرواج گرفت. گاهی استنکاف فرانسه را از قبول پیشنهاد ایران بدین جهت میدانستند که باروسیه جهت حمله بایران معاهده سری بسته وبهمین علت سر ایران را بوعده شیرمیمالد. گاهی نیزمیگفتند که این دولت دراسپانیاشکست خورده واتحادیه عظیمی برضد او دراروپا درحال تشکیل است وچون دراین ایام اخبارپاریس هم برخلاف معمول روزبروز کمتر میشد رواج این شهرتها زیادتر میگردید. سرتیپ گاردان هم چون ازپاریس اطلاعات رسمی نداشت نمی‌توانست دربار خشمگین طهران را ساکت نماید وخود او روزگار را در اندیشه برمیبرد[۱]»

فتحعلیشاه ودرباریان هم دربلاتکلیفی بسرمیبردند. آنها نمیخواستند سفیرانگلیس را بپذیرفته وسفیر فرانسه را اخراج کنند. سرتیپ گاردان تصمیم گرفت ملاقاتی باشاه بنماید بلکه بتواند تا مدتی ازآمدن سفیرانگلیس جلوگیری نماید.

بــه همین مناسبت روز ۱۹ دسامبر ۱۸۰۸ ـ ۱۸ شوال ۱۲۲۳ سرتیپ گاردان بدربار رفت وبافتحعلیشاه ملاقات کرد.

پس ازآنکه فتحعلیشاه ازگاردان درباره نرسیدن جواب ازطرف امپراطورفرانسه میپرسد وجواب منفی میشنود باو میگوید: «مــا چند بار بامپراطــور فرانسه مراسله نوشته‌ایم ولی جواب هیچکدام نرسیده، روسها درطرف شمال قشون مارا مورد تعرض قرار داده‌اند ... روس‌ها وعثمانی‌ها که ایشان را دوستان وفادار خود می‌دانید هروقت که موقع بدست می‌آوردند مارا در اتحاد بافرانسه ملامت میکنند وبما میگویند آیا

(۱) سیاست ناپلئون درایران صفحه ۷۸

اتحاد بستن با دولتی که هرگز بقول خود وفا نمیکند واگر بخواهد، ازعهدهٔ آن برنمیآید بچه کار میاید . اما باوجود این تحریکات متوالی باز دوستی وصفای حقیقی خود را نسبت بناپلئون و فرانسه از دست ندادهایم ، حملاتی که بماوارد می‌آید با استهزای توهین آمیز سختی همراه است. اگر ناپلئون سراسر روسیه را برای کشیدن انتقام مادر خون وآتش فرو بگیرد باز نمی‌تواند ازعهده رفع بدنامی که دامنگیر اوشده برآید . آیا امپراطورشما حاضراست که نام بلند خود را که مشرق زمین و اروپا را فراگرفته ازمیان برده باعدم ایفای بمواعید مقدس خود بجای آن ازخویش بدنامی بزرگی باقی بگذارد . دولت انگلیس برعدد دشمنان ناپلئون افزوده . ما برای آنکه در مقابل عالمیان علاقه خود رانسبت بملت شما وصداقت خود را درپیشنهادهای خویش باثبات رسانیده باشیم یکی از سفرای انگلیس را با وجود هدایای هنگفت و پیشنهادهای بی‌اندازه باز گردانديم ، معهذا دولت مزبور هنوز بمافشار می‌آورد و عنقریب سفیر دیگری از راه دریا با هدایای نفیس بحدود جنوب بممالك ما خواهد آمد اگر ما اورا بشرف ملاقات خود برسانیم هدایای فوق را بتقدیم خواهد رسانید .

دولت انگلیس قشون وتوپ وتفنگ بسیار دارد واگر ما راه ورود اورا بممالك خود سد نمائیم برماحمله خواهد آورد.امری که بیش از همه اسباب زحمت ماشده این است که دولت مشارالیها نسبت بما بیشتر ازفرانسه ازدرکرم درآمده ومی‌گوید که شما مدتهاست از فرانسه بیست هزار قبضه تفنگ خریدهاید وهنوز نرسیده درصورتی‌که ما حاضریم بیشتر از آن بشما تسلیم کنیم و درازاء هیچ مطالبه ننمائم . فرانسه برخلاف جمیع آداب مرسومهتاکنون برای شما هیچ قسم هدیه‌ای نیاوردهوحال‌آنکه ماحاضریم بیش‌ازآنچه درقدرت اوست تقدیم نمائیم . قشون انگلیس اگرازقبول اتحاد باآندولت سرپیچی کند بایران حمله خواهد برد ودرخلاف این صورت حاضر است که در مقابل روسها بدفاع قیام نماید و گرجستان را بشما برگرداند . اینها مختصری است از شرح تهدیدات وپیشنهادهای انگلیس ، حال خود درباب گرفتاری مادرشمال وجنوب فکر

کنید . دوری و سکوت فرانسه را نیز بنظر بگیرید . آیا ممکن است برای ما، که در شمال و جنوب با روسها و انگلیسها هردو بجنگیم ؟ ... »[1] سرتیپ گاردان که خود از سکوت ناپلئون و دولت فرانسه بتنگ‌آمده بود ابتدا از فتحعلیشاه تقاضا میکند شصت روز باو مهلت داده شود. شاه قبول میکند ولی باو میگوید یقیناً درپایان این مدت باز هم بشما خبری نمیرسد .گاردان میگوید ۱۵ روز دیگر هم بـدین مدت اضافه‌کنید، یقیناً جوابی خواهد رسید .

شاه با تقاضاهای‌گاردان موافقت میکند و بانتظارجواب ناپلئون و دولت فرانسه باقی میماند .

ولی پس از انقضاء مهلت مذکور ، باز هم جوابی ازفرانسه نمیرسد . فتحعلیشاه ازاین پس مطمئن شد که دولت فرانسه از مداخله درسیاست وکمك بایران‌کناره‌گیری کرده است. او چون دید بتنهائی توانائی مقابله با روسها درشمال وانگلیسها درجنوب را ندارد ، لذا تصمیم‌گرفت تا به سرهار فورد جونز سفیر اعزامی انگلیس اجازه ورود بایران را بدهد .

سرتیپ گاردان ورود نمایندهٔ انگلیس را لطمه بزرگی بشئون وحیثیات فرانسه و امپراطوری خود میدانست. ولی فتحعلیشاه درجواب اوگفت:

«... مگر ما نمی‌دانیم‌که دراروپا دریك دربار هم سفیرفرانسه مقیم است و هم سفیر انگلیس. جلوچشم ما دربغداد وبصره یعنی درخاك مملکتی‌که ازمتحدین فرانسه و از دشمنان انگلیس است هم نمایندگان انگلیسی اقامت دارند و هم مأمور فرانسه . این حرکت شما و اعتراض بامریکه دولت فرانسه بقبول آن درخاك عثمانی رضاداده نمیتواند محرك قطع ارتباط ما باشد...»[2]

گاردان که میدانست فرانسه بکمك ایران نخواهدآمد ، ورود سفیرانگلیس بایران را بهانه کرده روز ۲۷ ذیحجه ۱۲۲۳ ـ ۱۲فوریه ـ ۱۸۰۹ با همه اعضاء هیئت

۱ــ سرتیپ گاردان شرح این ملاقات را بتفصیل دریادداشتهای خوداز صفحه ۱۲۶ تا ۱۳۴ داده است.

۲ــ سیاست ناپلئون درایران صفحه ۸۵

خود تهران را ترك گفته بطرف تبریز حرکت کرد .

ژنرال‌گاردان و هیئت او پس از ورود بتبریز ، باردیگر تصمیم گرفتند مدتی نزد عباس میرزا ولیعهد بمانند تاشاید وسائلی فراهم آورند ، یا پیش‌آمد های تازه‌ای رخ دهد تا بتوانند ازآمدن سفیر انگلیس جلوگیری نمود وروابط ایران با دولت بریتانیا را قطع نمایند.

ژنرال تره زل فرانسوی‌که خود ناظر گفتگوها بوده مینویسد «... ۲اوآیل ـ ۱۵ صفر ـ میرزابزرگ [وزیرعباس‌میرزا] دریکی ازمجالس ملاقات‌طولانی‌اظهارداشت‌که او قبلاازجواب‌تهران‌اطلاع‌دارد،وآن‌اینکه «دولت‌ایران‌انگلیسهارا مثل‌یك‌قطعه سیرزیر سرپوش درطهران نگاه خواهد داشت تا بوی بدآن اسباب آزار فرانسویها نشود. اگر هم از این بابت مختصر کراهتی فراهم آید خواهشی‌که‌دولت ایران دارد اینست که فرانسویها این امر ناخوش ساده را برای خاطراوتحمل نمایند. هروقت ایران خواست این قطعه سیر را در حلقوم فرانسویها بعنف فرو کند ، ایشان حق هرگونه مخالفت شدید را خواهند داشت...» [1]

ژنرال‌گاردان تصمیم‌گرفت اقدامات جدی بنماید. به همین سبب بامیرزابزرگ در روز ۱۹ اپریل ـ ۲۲ صفرملاقات میکند . وزیرولیعهد ازاو میخواهدکه همان روز جواب این دو سئوال را بدهد:

۱ـ اگر دولت ایران، انگلیسها را خارج‌کند و متعاقب آن مجبور بجنگ با ایشان بشود، آیا امپراطور فرانسه حاضر بکمك ایران هست یانه ؟

۲ ـ آیا ناپلئون میتواند درصورت بروز جنگ بین‌ایران وانگلیس دولتروسیه را بحال بیطرفی نگاهدارد و اگر با ایران تجدید خصومتی کند بیاری ایران قیام نماید [2]؟

سرتیپ‌گاردان‌که نمیتوانست هیچگونه جوابی بوزیر ولیعهد بدهد بناچار روز

۱ـ یادداشتهای ژنرال تره‌زل صفحه ۸۳

۲ـ ایضاً صفحه ۸۴

۱۶ اپریل ـ اول ربیع‌الاول با تمام اعضاء هیئت خود از راه عثمانی عازم فرانسه شد. قبل از عزیمت از ایران او به کاپیتان فابویه مأموریت مهم دیگری نیزواگذار کرده بود که گزارش آنراهمراه خود بپاریس برد.

او فابویه را مأمور کرده بود تا درباره امکان استفاده فرانسویان از خلیج فارس و حمایت از ایران گزارشی تهیه کند. فابویه گزارش خود را بنام «گزارش درباره انتخاب مرکز نظامی در خلیج فارس» نوشت و درآن پیشنهاد کرد که دولت فرانسه جزایر هرمز وقشم راکه درآن زمان وهابیها تصرف کرده بودند، خریداری کند.

پسر گاردان درمقدمه کتاب یادداشتهای پدرش در باره شکست میسیون وفعالیت عمال مخفی انگلیسها وپولهائی که رقبای او درایران پخش کردند مینویسد:

«. . . انگلیسها از ما خوشبخت تر شدند و علت این مسئله فرق طرز رفتاریست که هیئت دولت فرانسه و انگلیس دراین مورد اختیار نموده‌اند. درموقعیکه دولت فرانسه هیئتی بآن مهمی را بلاتکلیف رهاکرده ودرموقع چنان بحرانی ودرمیان اوضاعی بآن شکل معطل و بیحرکت گذاشت، دولت انگلیس برخلاف، از ابراز فعالیت مستمر و اتخاذ تصمیمهای قوی و عاقلانه زمانی باز ننشست. باداشتن موقعیتی بهتر ازفرانسه درداخله ایران محرمانه بوسیله عمال فعال ودرخارج بدستیاری کنسول‌های کارآگاه به عملیات مهمی شروع کرد. پول مثل باران میریخت وچون اطلاع دولت مزبور از همه چیز بحدکمال بود نظر صائب او درهیچ مورد خطا نمیکرد وکشتیهای چابک آن دولت فرمان وفکر حکومت مقتدرخودرا بهر طرف که لازم می‌شد می بردند...»

پسر گاردان بضرردیگری که سیاست فرانسه درایران وارد کرد اشاره نموده مینویسد: «با تمام این احوالات بایدگفت که روسیه بیشتر باعث شکست طرح ناپلئون درایران شد تا دشمنی انگلیس؛ این اولین ضرری نبودکه از دوستی آن دولت عاید ماگردید. ضررهای بعدکه‌ازاین ناحیه شامل حال فرانسه‌گردید بمراتب وخیمتر بود...»[۲]

۱ـ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران صفحه ۲۱۸

۲ـ مأموریت سرتیپ گاردان صفحه ۳۳

ناپلئون نیز در زندان سنت‌هلن از سیاست غلطی که درباره ایران در پیش گرفته بود اظهار تأسف کرده مینویسد :

«... توجهی که من بایران کرده بودم چقدر درست و بجا بود برای عملیاتی که در نظر داشتم اعم از تهدید روسیه یاحمله به هند و انگلیس . از این نقطه اتکاء بهتر و مناسبتر محلی نمیشد بدست آورد. برای افتتاح باب مراوده با این مملکت باقداماتی شروع کردم وامیدواری داشتم که ایران راهم مثل عثمانی درحلقه دوستان خود بیاورم وتصور کردم که این کشور بمنافع حقیقی خود پی برده است ولی درست در موقع مقتضی هردو از اختیار من بیرون رفتند وواضح شد که مساعی دولت انگلیس از جمیع کوششهای من پرزورتر است... »[۱].

و بدینترتیب‌فابویه‌شکست‌خورده ازعمال وحقوق بگیران انگلیسها از ایران رفت.

۱ـ سیاست ناپلئون در ایران صفحه ۹۵

۱۳

سرهنگ بارتلمی سمینو

درمیان‌حقوق بگیران انگلیس درایران گاه‌باچهره‌های شگفت‌انگیزی برخورد می‌کنیم ،که بررسی زندگی وعملیات آنها ، خواننده‌را غرق دریای حیرت و شگفتی میسازد .

درنیمه دوم قرن بیستم ، مکرر بنام‌کسانی برخورد میکنیم که دریك زمان با چند سیاست وحتی چند سازمان اطلاعاتی کار میکنند . ولی این‌امر در نیمه اول قرن نوزدهم ـ یعنی دهه‌های نخستین ۱۸۰۰ میلادی ووجود چنین‌عوامل دوجانبه‌ای ،آنهم درکشوری چون ایران عهد قاجاریه ، چنان شگفت‌آور است ،که اگر اسناد و مدارك متقن تاریخی بروجود آنها دلالت نمیکرد . باورکردن آنچه‌که میکردند ، مشکل بنظر میرسید .

در اینجا بایونانی فرانسوی نژادی آشنا میشوید که‌ضمن داشتن تابعیت چند کشور مختلف، درایران بسرمیبرد. اواز حکومت هندوستان وانگلیسهای ایران‌حقوق میگرفت ودرعین حال برای روسهاهم خبرچینی میکرد وباسمت « آجودان مخصوص ولیعهد» ودرجه سرهنگی قشون ، از دولت ایران نیزماهی ۱۲۰ اشرفی «حق‌معاش» و «حق آجودانی» دریافت میداشت !

او که در پایان عمر به تابعیت ایران درآمد ، سالها در خدمت دستگاه دولتی

انگلستان در ایران بوده و از حکومت هند نیز مقرری میگرفته است . چون خانوادهٔ این شخص در ایران باقی مانده و بعضی اعضاء آن با ایرانیان ازدواج کرده‌اند و هم‌اکنون چند نفر از اولاد ذکور این خانواده در خدمت دولت هستند از معرفی بیشتر او و بردن نام خانوادگی جدید بازماندگانش خودداری میکنیم .

نخستین سندی که از وابستگی این شخص بدستگاه دولتی انگلستان و گرفتن حقوق ومقرری از هند و دولت انگلیس است ، پارگراف هفتم از تذکاریه سرجان کمبل سفیر کبیر انگلستان در ایران به سرهنری آلیس جانشین خویش درسفارت انگلیس در تهران ، می‌باشد .کمبل هنگام عزیمت از تهران به آلیس می‌نویسد :

«... درتبریز شخصی بنام سمینو که اصلا یونانی است و سابقاً مترجم کلنل منتیث بوده واز دولت هند ماهی ۹۰ روپیه دریافت میکرده از جمله جاسوسان ماست . او پس از ترك خدمت کلنل «منتیث» بـه خدمت ولیعهد و سپس شاهزاده ملك قاسم‌میرزا در آمد. او زبان فرانسه‌را خیلی‌خوب صحبت میکند ودرعین‌حال که برای ما کارمیکند، باروس‌ها نیز ارتباط دارد. سمینو باخسرومیرزا به‌پطرزبورك رفته وازامپراطور روس بعلت خدماتی که‌انجام داده مدال نظامی گرفته‌است. همچنین اوازروسها مستمری دریافت میدارد. هنگامی‌که ولیعهد عازم‌هرات بود سمینو بدستور روسهابخراسان رفت که بآنها اطلاعات لازم را بدهد . ولی براثر اقداماتی کـه ماکردیم او را از خراسان برگردانیدیم. با اینحال‌استفاده از او بسته بنظرخودتان می‌باشد.»[1]

«بارتلمی‌سمینو» که مدتها در ایران مقامات حساسی داشت ، دارای چند تابعیت بود . برای اینکه این خانواده مهاجر را خوب بشناسیم قبلا آنچه را که دکتر احمد توکلی عضو عالیرتبه وزارت امور خارجهٔ و نویسندهٔ چند کتاب پرارزش دربارهٔ اجداد خانواده مزبور نوشته‌است نقل می‌کنم، دکتر توکلی می‌نویسد :

پدرسمینو بنام‌آمبروزیو سمینو از اتباع دولت «ساردنی» ودر ولایت نیس‌قنسول بود . آمبروزیو بادختری بنام «ویرژینی‌مارینا بالاردی» که پدرش‌ناخدای نظامی‌قشون

۱ــ اسناد وزارت خارجه انگلیس ۳۷ــ ۶۰ گزارش ضمیمه شمارهٔ یك.

فرانسه پیش‌ازانقلاب کبیر بود ازدواج کرد .

ژنرال‌ژان‌فرانسوا الار، فرانسوی‌که درسپاه (رنجیت سنگ)راجه لاهورخدمت می‌کرد ، پسرعم خانم مزبوراست . پیربلاردی دراول انقلاب از فرانسه مهاجرت کرد وپدرش بشهرکریستی درجزیرهٔ قبرس گریخت و درآنجا ساکن شد . کشتی‌هائی خرید ودرخدمت دولت عثمانی آنها را بحمل ونقل قشون ترك به سوریه و قبرس یا برعکس بکار واداشت .

او دراین سرزمین بودکه بدرود حیات گفت . هنگامی که فوت کرد « بارتلمی سمینو» طفل شیرخواره‌ای بودکه غیر ازمادرکسی را نداشت . مادر بارتلمی نزد پدرش که هفت سال درجزیرهٔ قبرس‌ساکن بود رفت .

بلاردی در اوائل امپراطوری ناپلئون اول بعزم مراجعت بفرانسه بایك‌کشتی‌که بارش پنبه بود، ازقبرس بطرف فرانسه حرکت کرد. درلنگرگاه عکا انگلیسها‌آن‌کشتی را توقیف‌کردند وخاندان سمینو رابه مالت انتقال دادند.درمالت همه مایملك بلاردی و سمینو راگرفتند وکشتی و محمولاتش را توقیف‌کردند .

افراد خاندان سمینو یکسال درمالت ماندند. بارتلمی‌کوچك دراین جزیره در مدرسه نظامی پادشاهی سیسیل در نزدیکی « ایزولا » بتحصیل مشغول شد.پس ازمدتی باکمك دونفر ازدوستانش شغلی دریك‌کشتی بدست‌آورد وبا افراد خاندان خود بتونس رفت ودرآنجا بانتظارفرصت مناسب ماند .

مادربارتلمی با وجودیکه فرانسوی بود ووطنش را هم دوست داشت ، از تونس به رم وناپل رفت . دررم بیوه سمینوبا شخصی بنام « هانری اوگار» رئیس قسمت صحی لشگریان ژنرال « مورای » معروف ازدواج کرد .

بارتلمی سمینو چندی بعد ازاین ازدواج مدرسه متوسطه ناپل را بپایان‌رسانید ودر ۱۸۱۳ در مدرسه تعلیمات قراولان خاصه مورا اسم نوشت . بعد ازآنکه قشون‌کشی ناپلئون بروسیه به نتیجه مطلوب نرسید و مورا بناپل برگشت ، اعلام داشت که فرانسویانی‌که در خدمت او هستند تابع ناپل خواهند شد والا باید فوراً ناپل را ترك

نمایند . بلافاصله پس ازین اخطارها ناری اوگار شوهرمادر بارتلمی سمینو ناپل را ترک گفت وعازم خدمت دراردوی ایتالیا که در شمال آن مملکت تحت سر پرستی شاهزاده « اوژن بوهارنه » فعالیت میکردگردید . بارتلمی سمینوهم با اینکه تحصیلاتش خاتمه یافته وقراربود باخذ درجه‌ای مفتخر شود ، ترك ناپل را ترجیح داد وبهمراهی مادر و نا پدریش بشمال ایتالیا رفت .

هانری اوگار از طرف ارکان حزب اردوی ایتالیا که دراودین بود ، بولایت « تیرول » مأمور شد وبارتلمی هم با درجهٔ نایب سومی برای خدمت صحی بآنجارفت . چون بارتلمی ازحس جاه طلبی خالی نبود باین شغل محقرسرفرو نیاورد . بهمین‌جهت آن کاررا ترك‌گفت ودررديف قراولان فوج ۸۴ اردوی ایتالیا درشهر ورن اسم خود را ثبت‌نمود وهنگام عقب نشینی قشون فرانسه ازطرف ژنرال‌کومل درشهر والانس‌اسپانیا بدرجه نایبی مفتخرگردید وسپس بمادرش‌که درناحیه سفلای‌آلپ بود ، ملحق شد .

بارتلمی سمینو بعد ازچندی از یك نواختی زندگی خود کسل گردید و تصمیم گرفت بناپلئون‌که با معدودی سرباز در جزیرهٔآلپ بود بپیوندد ، بهمین نظر به بندر « ژن » رفت تا بوسیله‌کشتی خود را بآن جزیره برساند .

در همین بندر شنید که ناپلئون از راه خلیج « ژوان » بخاك فرانسه پیاده شده است . بارتلمی با اینکه اطلاع یافت که ناپلئون باز گشته است ، در تصمیم خود باقی ماند ودرسر راه بسراغ مادر خود رفت ، ولی وقتی بفرانسه رسیدکه ایام حکومت صد روزه ناپلئون بناپارت بانتها رسیده و او فراری و محبوس شده بود و خاندان سلاطین بوربن باردیگر بپادشاهی فرانسه باز گشته بودند .

چون‌قشون جدیدفرانسه ازقبول طرفداران ناپلئون خودداری میکرد ، بارتلمی سمینو ازخدمت سربازی صرف نظرکرد وزرگری پیشه ساخت ودوسال مشغول این کار ومترصد ترك فرانسه بود تا شاید بیاری بخت کار تازه‌ای پیدا کند ، ولی چون مادرش همین اوقات فوت‌کرد ، اوخواهر ودوستان وشوهرمادرش‌راگذاشته به مارسی رفت ودر آنجابا شخصی‌آشنا شدکه چاپخانه‌ای سنگی‌داشت . این دونفرشریك شدند وازمارسی

به بندر اودسا در روسیه رفتند ودستگاه چاپ خود را بآنجا منتقل نمودند وچون در این اوقات درروسیه چاپخانه بسیار معدود بود ، دراوائل سال ۱۸۲۰ دراین بندر بکارچاپ پرداختند .

سمینو که زبان میدانست ، غالباً بکلوب یونانیها آمد ورفت میکرد و در این کلوب بااسرار حزب سیاسی معروف « اتسی »آشنا شد وبشاهزاده «ایپسیلانتی » معرفی گردید ودرکارهای سیاسی اوشرکت جست. بهمین جهت کارچاپرا رهاکرد ودر قشون‌کشی به « فلداوی » (در رومانی) همه دارائیش را که معادل سه هزارفات بود خرج کرد . اواز هرگونه‌کوششی درراه استقلال یونان خود داری نورزید و در نتیجه همین خدمات بودکه بعدها « آتن اول » پادشاه یونان پس از اعطای تقدیرنامه کتبی باو در سال ۱۸۴۵ بوی نشان طلای شوالیه نجات دهنده اعطاء نمود .

سمینو دراواخر سال ۱۸۲۲ پس ازاینکه همه دارائی خودرا ازدست داده‌بود ، باودسا بازگشت وتاجری ازمارسی باوترحم کرد واطاقی باو داد . در این سفر سمینو با تاجری انگلیسی بنام « مار » که مردی فعال بود آشنا شد و یك سفر دریایی بسواحل « انجاز» رفت ولی در۱۸۲۴ مبتلا به تب‌گردید . باوپیشنهاد شد برای بهبود به‌تفلیس برود وسمینو عازم تفلیس‌گشت ودراین شهر باکلنل « مونتیث » انگلیسی که در خدمت کمپانی هند شرقی بودآشنا شد .کلنل ازآب وهوای تبریز برای سمینو حکایتها گفت و اورا بخدمت‌کمپانی هند شرقی در آورد و ماهی ۹۰ روپیه برایش حقوق تعیین کرد ، بشرطیکه هنگام مسافرت بایران برای وی اطلاعاتی جمع‌آوری‌کند . بعلاوه « هنری ویلك » انگلیسی بسمینو پیشنهاد کردکه در تبریز با سمت معاون و مهندس جغرافیا و زیردست‌کلنل « مونتیث » مشغول‌کار شود .

سمینو این پیشنهاد را نپذیرفت وبه تبریز سفرکرد . اودو سال تحت نظر کلنل « مونتیث » انگلیسی کارکرد و نقشه جامع و دقیقی از شمال ایران تهیه نمود که بنام ژنرال « مونتیث» درلندن منتشرشد . این نقشه قسمتی ازگیلان وآذربایجان ودریاچه وشهرارومیه رابخوبی‌نشان میدهد . بارتلمی سمینودرمدت۲سال با حمیت‌فوق‌العاده‌ای

بانگلیسها خدمت میکرد و انتظار داشت باو بچشم تبعه خودشان نگاه کنند و بهمین جهت بآنها پیشنهادکرد تا در سلام های رسمی ـ در حضور عباس میرزا ـ او را شرکت دهند . ولی انگلیسها و اعضای شرکت هند شرقی موافقت نکردند و همین امر سبب رنجش سمینو ازانگلیسها شد وپنهانی بسوی روسها رویآورد .

اودراستعفانامهایکه به مکدونالدکیز انگلیسی درتبریز نوشت ،آمادگی خود را برای حرکت بفرانسه اعلام کرد . لیکن آغاز دوره دوم جنگهای ایران و روسیه مراجعت اورا غیرممکن ساخت .

با وجودیکه سمینو دراین هنگام از نظرات انگلیسها پیروی نمیکرد ، با این حال باآنها درارتباط بود ومقرری از آنها میگرفت .

درحین جنگهای دوم ایران وروسیه عدهای ازصاحب منصبان انگلیسی بموجب عهد نامه ایران و انگلیس در قشون عباس میرزا خدمت میکردند . صاحب منصبان مذکورکه اکثراً ازلاهوربایران اعزام شده و دراستخدام دولت ایران بودند ، بدستور وزیرمختارانگلیس درایران وبرای اینکه تجزیه ایران عملیگردد ، همگی ازجنگ با روسها امتناع کرده مستعفی شدند .

عباس میرزا نایب السلطنه به سمینوپیشنهادکرد تا برای اداره یکی ازستونهای نظامی به استخدام قشون ایران درآید . سمینو بلافاصله پیشنهاد عباس میرزا را قبول کرد وبا صمیمیت فوقالعادهای درجنگها شرکت کرد . بعد از شکست ارتش ایران و تحمیل قرار داد ننگین ترکمانچای ، عباس میرزا فرمان مخصوصی به سمینو داد و خدمات صادقانه اورا به نفع ایران ستود .

برای اجراء معاهده ننگین وتحمیلی (انگلیس ـ روس) در ترکمانچای ، عباس میرزا او را مأمور مخصوص در کمیسیون ارامنه مهاجرکه روسها آنها را از رود ارس میگذرانیدند ،کرد . سپس باو نمایندگی داده شد که در تعیین حدود ایران با روسیه شرکتکند .

خود اومیگوید « این کاررا چنان بـه انجام رساندم کـه مورد تحسین دولتین

ایران و روسیه قرار گرفت». شاید در همین مأموریتها بود که سمینو بخدمت روسیه درآمد وانگلیسها که ازاوناراضی بودند باوی شروع بدشمنی کردند.

سمینو با هیئت خسرومیرزا که برای عذرخواهی ازقتل گریبایدوف بروسیه رفته بود به پطرز بورگ رفت ودرمراجعت به سمت «آجودان مخصوص ولیعهد» و با درجه سرهنگی وماهی «۱۲۰ اشرفی» حقوق ازجانب عباس میرزا مفتخرشد.

سمینو در ۱۸۳۰ اجازه خواست که بفرانسه بازگردد، ولی عباس میرزا مانع شد واورا مأمورقشون کشی جنوب ایران کرد. سمینو درقشون کشی یزد وکرمان باتفاق عباس میرزا شرکت جست وسپس مأمورخراسان شده ودرحمله بسلطان رهسپارامیرآباد قوچان گردید. پس ازفوت عباس میرزا، اوهمچنان درقشون محمد شاه باقی ماند ودر لشکرکشی هرات (۱۸۳۷ - ۱۲۵۳) نیزشرکت نمود.

سمینو در ۱۸۳۸ - ۱۲۵۴ بتهران برگشت و با همسرژنرال (ایزیدوربروسکی) که درجنگهای هرات بقتل رسیده بود ازدواج کرد. اودر۱۸۳۹ مصمم شدکه ایران را ترك كند، ولی دولت های ایران وروسیه هیچکدام باوکمکی نکردند.

سمینو بناچار باردیگر بانگلیسها روی آورد. اوباکمك انگلیسها بخاك عثمانی رفت ودرآنجا «ژنرال پتی» فرانسوی که فرماندهی قشون عثمانی را داشت با یکی از دختران سمینو ازدواج کرد. سمینو بار دیگر بایران برگشت و درهمین کشور مرد.

بطوریکه دریکی ازشماره‌های مجله یادگار نوشته شده سمینووچند خارجی دیگر دریکی ازسالهائی که وبادر تهران شیوع پیداکرداز ترس بکوه دماوندفرار کردند وسمینو درهمانجا در گذشت.

ازازدواج دوم سمینوبا همسر بروسکی، پسری بنام «نیکلا» بدنیاآمدکه درارتش ایران بمقامات عالی رسید. سه دختراو نیزدرتهران بودند. یکی ازآنها با دکترمرل فرانسوی مستشار ایرانکه یکی ازمؤسسین لژفراماسونری بیداری ایران بود ازدواج کردودخترسومش نیز بعقددکتر «فاگرگرین» هلندی درآمدکه ازایران رفت.

اکنونکه ازجنگهای ایران وروس وقشون کشی عباس میرزا ذکری بمیان آمد،

بی مناسبت نیست نقش مخرب انگلیسها رادراین جنگها اززبان سرهنگ دررویل فرانسوی بیان کنیم . دررویل که دربین سالهای ۱۸۱۲ ـ ۱۸۱۳ درایران بودمینویسد:

«.. اگرژنرال کوتلورفسکی فرمانده قوای مهاجم به سواحل بحرخزربسختی مجروح نمی‌شد ، بی‌گفتگوپیشروی درسه ستون بسوی ایروان و نخجوان واردبیل ادامه‌مییافت وپیش ازآنکه دولت ایران بتواند اقدامی برای دفاع ازتهران یا حتی تخلیه ثروتهای ذخیره شده دراین شهربعمل‌آورد پایتخت ایـران بدست روسها میافتاد . ولـی روسها بملاحظه‌ای‌که اینجانب نمی‌توانـد واردبحث‌آن شود بـا وساطت سفارت خودشان در ایران ، صلاح درآن دیدندکه بقبول وضع موجود Statuque تن دردهند . البته‌قبول این وضع چندان بنفع امپراتوری روسیه نبود زیرا بامتارکهٔ جنگ بخش بزرگی از منطقه زیبا وزرخیز«آران»که درساحل چپ ارس واقع است دردست ایرانیان میماند وبصورت راه‌ارتباطی بین‌ایران وگرجستان‌درمی‌آمد وایرانیان بعدهابخوبی می‌توانستند ازاین راه در منطقهٔ‌کوهستانی گرجستان بتاخت وتاز پردازند »

سرهنگ دررویل سپس به‌شرح نابودشدن آن قسمت ازارتش ایران‌که افسران انگلیسی فرماندهان آن‌بودند پرداخته می‌نویسد: «.. نبردهای قبلی بخصوص عملیات جنگی اصلاندوز ولنکران تقریباً باعث اضمحلال‌کلیه قوای نظامی ایران‌شد وبجرأت میتوان‌گفت که ازتمام توپخانه ایران‌که یك افسر انگلیسی در رأس آن‌بود وهمچنین از ذخایر وباروبنه اردوی ولیعهدکه همه بدست روسها افتاده بود ، حتی یك‌چادر یـا یك‌شتر نیز نجات نیافت .»

اگر ورود دربحث سیاسی باهدف تألیف این‌کتاب مباینت نمیداشت چه مطالب گفتنی‌که میتوانستم راجع بعملیات پنهانی وگیج‌کننده وعجیب سفارت انگلیس بیـان کنم . ولی فقط اشارتی بعواقب فعالیت‌های سیاست مزبور میکنم و میگذرم ، معاهده گلستان اصولا محصول فعالیت سفارت انگلیس بود ، اما ظاهراً این‌امر باسیاست کلی دولت انگلیس متناقض می‌نمود ، زیرا سیاست انگلیس در این بخش آسیاپایه خودرا برتضعیف روسها بدست ایرانیان نهاده‌بود تاخود را ازگزند هرتجاوزی ازجانب روسیه

نسبت بهند ، به‌تنهائی و یابکمك ایرانیان در امان دارد . کوشش سفارت انگلیس در تمام‌این جریانات معطوف بر آن‌بود تاز نفوذ روسها دردولت مرکزی تهران جلوگیری شود ، حتی اقداماتی بعمل آمد تانخستین مادهٔ پیمان متارکه جنگ قبول این شرط از طرف روسها باشدکه امپراطور روس حق اعزام سفیرکبیر بهایران‌را ندارد و باید امور بازرگانی دوکشور بوسیله‌نماینده‌کنسولی بی‌اهمیت وفاقدقدرت سیاسی حل‌وفصل‌گردد. مقرکنسول مزبور نیز شهر استرآباد پیشنهاد شده بود تااز مراجعه وی بدربار وملاقات باپادشاه ایران بهرعنوانی جلوگیری شود .

فهم این مطلب بسیار آسان است‌که طبعاً پاسخی بچنین یادداشت مضحکی داده نشد . زیرا سفیرکبیر انگلیس در ایران دلیل قابل قبولی برای مدعای خود ارائه‌نداد امادر اقدام سفارت انگلیس این نکته نیز بچشم میخورد که سیاست دولت اخیر از متارکه جنگ بین دوکشور همسایه وسازش ایران و روس بهراس افتاد و بهروسیله‌ای میکوشید تاازایجاد وحدت‌بین دوکشورمزبور جلوگیری‌کند وخودرا ازضربت‌احتمالی جبران ناپذیر وغیر قابل مقابله‌ای درهند در امان دارد .. »[۱]

امافساد دربار فتحعلیشاه وخالی‌شدن خزائن که دراثر جنگ‌های ایران وروس پیش‌آمده بود امکانی برای احیاء ارتش و قدرت دولت ودربار ایران باقی نگذاشت . پس‌از جنگهای‌ایران وروس فتحعلیشاه بوضعی‌گرفتار شده بودکه بهیچوجه نمیتوانست از خست خود جلوگیری‌کند . هنگامیکه سرجی آی سفیر جدید انگلیس بهایران آمد هدایائی واز جمله کالسکه بسیار زیبائی برای‌تقدیم بحضور شاه بهمراه آورده‌بود که قرار بود چهاراسب ازنژاد عالی نیز برای بستن بآن در ایران خریداری‌کند وبشاه تقدیم دارد لیکن این مطلب‌را بعرض شاه رساند . فتحعلیشاه از مبلغی که برای خرید اسبان اختصاص داده شده جویا شد ووقتی سفیر انگلیس‌گفت‌که « ششصد هزار تومان برای این‌کار منظور شده است» شاه جواب داد: «بسیار خوب ! ششصد هزار تومان را بمن بده تاترا ازخرید اسب معاف دارم» سرجی.آی‌که نخست تصور میکرد شاه‌بطنز و

۱ــ سفرنامه دروویل

شوخی چنین سخن گفته است ، سرانجام پیشنهاد و یرا پذیرفت ، وفتحعلیشاه نیز پول را گرفت وپس از چندی کالسکه بی‌اسب را بەولیعهد خویش بخشید .. »[۱]

دولت انگلیس پس‌از اینکه ازاین حادثه مطلع میگردد ، درصدد برمیآید که دربار فتحعلیشاه را بکلی رهاکند تاایران بدامن روسها بیافتد . ولی خطری‌که از راه ایران هندوستان را تهدید میکرد سبب‌شد تابار دیگر انگلیس در صدد احیاء ارتش ایران برای مقابله باروس برآید . اماشرط تخصیص کمك مالی بایران رابدین صورت قبول میکنند ،که‌فتحعلیشاه این کمکهارا تماماً دراختیار عباس‌میرزا بگذارد ومخارج ارتش‌زیر فرمان اوقرارگیرد. باوجودیکه نظردولت انگلیس درآن‌زمان تقویت‌ایران واحیاء ارتش برای جلوگیری از هجوم‌های احتمالی روسها بهتدبود، بااین حال عمال انگلیسی درایران که‌تحت نفوذ (حقوق بگیران) وجاسوسان محلی خود قرارداشتند، خلاف‌نظر دولت متبوع خود رفتار میکردند .

سرهنگ دروویل مینویسد : **سفیر انگلیس درایران بەافسران ودرجه‌داران‌وسربازان‌انگلیسی که‌بعنوان‌مستشارارتش‌ایران‌دراین کشوربسرمی‌بردند بمیل‌خود علاوه‌برحقوقی‌که از کمپانی هندشرقی دریافت می‌داشتند ازمحل کمك‌مالی بایران نیزپاداش‌می‌داد. ازاین‌راه‌یك استوارساده ارتش‌انگلیس قریب شصت‌تومان پاداش دریافت می‌داشت . »**[۲]

انگلیسهای مقیم‌ایران که پای‌بند ارزش واقعی ارتش ایران نبودند دویست‌هزار لیره استرلینگ‌کمك مالی‌خودرا به‌تحویل‌مقدار ناچیزی‌اسلحه ومهمات مز بورمحدود ساختند .

۱ ــ سفرنامه دروویل صفحه ۱۶۲ .

۲ ــ سفرنامه دروویل صفحه ۱۶۶

۱٤

سازمان جاسوسی وضد جاسوسی امیر کبیر وجاسوسان سفارتخانه‌ها

« میرزا تقیخان مظهر وطن‌پرستی »
« بود، یعنی همان اصلی که در ایران»
« مجهول است . آنچه میدادند واو »
« نمیگرفت‌خرج‌معدوم کردن وی‌شد.»
دکتر بلاك ۱۸۵۱

نام‌میرزا تقیخان امیر کبیر نه‌تنها در تاریخ میهن‌ما باغرور وافتخار آمیخته‌است بلکه دشمنان او وکسانی‌هم‌که وجود امیر مانع اجرای نقشه‌های شیطانی وشوم آنان میشد، از جمله مأموران سفارتخانه‌های خارجی ناگزیر از ابراز احترام باین شخصیت ارزنده دوران قاجار بودند.

در دورانی‌که سرسپردگی وحقوق بگیری از سفارتخانه‌های روس، انگلیس و عثمانی برای قریب باتفاق رجال وقت، امری عادی وحتی افتخارآمیز تلقی میشد، امیرکبیر نه‌تنها این سنت شوم‌را درهم شکست. بلکه چنانکه اشاره‌شد بنا بگفته‌دکتر بلاك، پولهائی‌راکه‌میخواستند بصورت‌رشوه بوی‌بدهند و‌نامش‌را درردیف لیست‌حقوق بگیران‌ثبت‌نمایند‌واو‌نمیگرفت، بناچار بمصرف‌نابودکردن‌وی‌رسانیدند. اجانب‌وخائنان

وفاسدین داخلی اورا کشتند تااین سدبزرگ ومقاوم را از راه توسعه نفوذ و تسلط شوم خود درایران بردارند .

بدون تردید میرزا تقی‌خان امیرکبیر ، یکی از چهره‌های درخشان و تابناک دوران قاجاریه است که اگر بدست دژخیمان ناصرالدین شاه کشته نشده بود، چه‌بسا سرنوشت ایران را دچار تحول مهمی میساخت. میرزاتقیخان مخالف سرسخت دخالت خارجی‌ها در امور داخلی ایران بود . وی میدانست‌که‌تا دستهای اجانب ازایران قطع نشود ونفوذ سفراء دول بزرگ ازبین نرود، محال‌است مردم این سرزمین روی آسایش وسلامت وسعادت‌را به‌بینند. صدارت امیرکبیر مصادف بادورانی بودکه اجتماع ایران ازعلم وحکمت جدید دورافتاده بود وبدیهی است‌که دربن‌امر، وبویژه بی‌خبرگذاشتن مردم از دنیائی‌که بسرعت روبترقی وتکامل میرفت، عوامل خارجی نقش مهمی‌داشتند.

میرزا تقیخان برای اطلاع یافتن از جزئیات امور کشور وباخبر شدن از رفتار حکام ظالم وجفا پیشه ونظامیان بامردم ، تشکیلاتی بوجود آورده بودکه امروز میتوان بحق بدان (سازمان جاسوسی وضد جاسوسی امیرکبیر) نام نهاد . وی برای اطلاع از کارهای دولتی‌ها وگردنکشان ومتنفذین داخلی‌عده‌ای (خفیه‌نویس) داشت‌که بین‌پایتخت و ولایات درحرکت ویا در شهرها مقیم بودند . و این خفیه نویسان همه وقایع مربوط بمردم وعمال دولت و نظامیان وخبرهای شهرها ودهات را صادقانه برای او مینوشتند .

ارسال اخبار سری بوسیله جاسوسان وخبر دهندگان ومؤاخذات امیر ازمجرمین وجفا کاران آنقدر منظم و سریع بود که‌اغلب مردم معتقد به «غیبگوئی» و «کرامات» امیرکبیر شده بودند واظهار عقیده می‌کردندکه وی ازعالم غیب اطلاع دارد واطلاعات خود را ازآنجا کسب می‌کند .

تشکیلات کسب اطلاع امیرکه درآن زمان بنام « منهیان امیر » نامیده میشد ، آنقدر در ولایت و در دل عمال دولت ایجاد رعب و وحشت کرده بود که هرپنج نفری که دورهم جمع می‌شدند ، تصور میکردند یکی دو نفرشان « خفیه نویس » و یا عضو تشکیلات «منهیان» هستند .

منهیان در بین اقلیت‌های مذهبی نیز رسوخ فراوان داشتند و از کارهای آنان اطلاع حاصل‌می‌کردند. تاجائیکه وقتی‌درسال ۱۲۶۷ . ه ۱۸۵۰ . م ملاشیخعلی یکی از رهبران فرقه بابیه تصمیم به قتل میرزا ابوالقاسم امام جمعه و هجوم بکاخ سلطنتی گرفت ، بلافاصله جزئیات نقشه وتوطئه او بوسیله منهیان باطلاع امیر رسید واو موفق شد قبل‌از انجام ترور دسته جمعی همه اطرافیان ملا را دستگیر و اقدامات آنها را خنثی سازد .

جالبتر از تشکیلات‌سازمان جاسوسی، سازمان‌ضد جاسوسی وتشکیلات «منهیان» امیر بود، اینگونه تشکیلات‌را دردستگاههای دولتی‌کنونی‌جهان‌سازمان (ضداطلاعات) ویا«ضد جاسوسی» می‌نامند . این‌سازمانهاکه دنیای قرن‌بیستم ودول بزرگ پایه‌پیشرفت نظامی ، سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی را برروی‌آنها قرار داده‌اند ، روزگاری بوسیله امیرکبیر بوجود آمدکه سیاستمداران وجهانیان از اهمیت آن بی‌خبر بودند .

یکی ازعلل مهم بوجود آمدن سازمان مذکور ، بی‌خبری وضعف نفسی بود که در دوران سلطنت محمد شاه (۱۲۵۰ ــ ۱۲۶۴ . ه ــ ۱۸۳۴ ـ ۱۸۴۷ م) بوجودآمده بود . در دوران سلطنت این پادشاه سوءسیاست وخودخواهی‌های احمقانه حاجی‌میرزا آقاسی، ایران را از هرجهت بوضع نکبت‌باری سوق داده‌بود. نفوذ سیاسی نمایندگان روس وانگلیس ومداخله ایشان در کارهای داخلی به‌اوج شدت ونهایت قوت رسیده‌بود تاآنجاکه شاه و صدراعظم و وزرایش گاهی در اقدام به جزئی‌ترین کارها برای اینکه مبادا سفراء برنجند ، بدون مشورت قبلی بانمایندگان خارجی قدمی برنمی‌داشتند .

این دوره که‌بعد از قتل قائم‌مقام وهمزمان باروی کار آمدن حاجی میرزاآقاسی است ، نفوذ سیاست روس در شاه ووزراء را بحداعلی رسانید ، بطوریکه میتوان گفت که شاه ووزیرانش درهمه حال آلت دست ومجری نظرات سفیرروس بودند . بهمین سبب غالباً بین‌دربار ایران وسفارت انگلیس کشمکش وحتی در پاره‌ای اوقات جنگ مخفی وگاهی مبارزات وگفتگوهای زننده علنی درگیر میشد . حاجی میرزا آقاسی در یکی‌از مراسلات خود به محمدشاه چنین مینویسد :

« ... کمترین بنده می‌خواستم تا عباس آباد[1] بروم ، اما بواسطه اینکه جناب وزیر مختار انگلیس تشریف خواهند آورد نتوانستم . نه‌بنده می‌میرم نه‌آنها دست می‌کشند ، نه‌وجود مبارك صحت کامل می‌یابند که‌پدر اینهارا ازگور درآورند . حالا جناب وزیر مختار دولت، منتظر این‌است‌که یکی‌از نوکرهای متشخص درخانه شال و کلاه‌کرده برود وعذر بخواهدکه چرا دیر ملك ایران‌را تصرف کردید ، نمی‌دانم مقدر چیست وبرای چه این ذلت‌را بکشم .

بسر مبارك اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه وانه‌لقسم عظیم ، نزدیك است به مرگ مفاجات بمیرم . نه‌دنیا دارم نه‌آخرت نه‌آبرو. نوکردولت روسیه مرا به قراولی بیندازد دیگر چیزی باقی نمانده‌که‌به سرمن بیاید.. لاحول ولاقوةالاباالله العلی‌العظیم، باری مقرر فرمائیدکه یکی رفته عذربخواهد . اقلا عالی‌جاه شهبازخان برود و سوار شوید بروید گویم من فرستادم قبله‌عالم وعالمیان روحنافداه استحضار ندارند ... »[2]

همین صدراعظم زبون وذلیل که با یك اشاره‌اش صدها ایرانی قتل عام وکور میشدند وبااموال ودارائیشان غارت وچپاول میشد ، حتی درمقابل مترجم اول سفارت روس امنیت نداشت . او بعداز یکی از ملاقاتها بامترجم اول سفارت روس بمحمد شاه چنین مینویسد : « ... در نه‌سال نهصد هزار تومان پول مرا دولت روسیه برده ، علاوه املاك ایروان‌را ضبط کرده، علاوه هروزیر مختار صدهزار نامربوط‌که به‌تون‌تابی نمی‌توان‌گفت بمن نوشته وگفته‌اند ... »[3]

امیرکبیرکه در دوران صدارت عظمای این‌مرد نالایق وخودخواه مصدر امور دولتی بود وازهمه افعال‌واعمال وتحریکات وفساد وتباهکاریهای سفرای خارجی درایران اطلاع‌داشت، برای‌اینکه ازجزئیات اعمالی‌که در سفارتخانه‌ها انجام میگردید، مطلع

۱ــ خیابان کنونی عباس‌آباد وتأسیسات ارتش ، جزءعده احداثی حاجی‌میرزا آقاسی بوده است .

۲ــ میرزا تقی‌خان امیرکبیر عباس‌اقبال صفحه ۲۴۹.

۳ــ ایضاً صفحه ۲۴۹

شده وضربات قاطعی بکارکنان سفارتخانه‌ها واردکند، عده‌ای از (منهیان) تربیت‌شده را که کار (ضد جاسوسان) فعلی‌را انجام میدادند ، روانه خدمت سفرای خارجی میکرد .

هریك از رجال وسرجنبانان ایران‌که محرمانه باسفراء انگلیس ، روس وگاهی عثمانی ، فرانسه واتریش سروسری داشتند ، ضد جاسوسان امیر بلافاصله از ملاقاتها و حتی گفتگوهای آنان مطلع میگردیدند .

بارها اتفاق افتادکه امیر بدین طریق از نامه‌ها وگزارشهائی‌که سفراء انگلیس وروس برای تخست وزیران و وزرای خارجه دول خود میفرستادند نیز مطلع میشد و حتی رونوشت آنهارا داشت .

چندین‌بار عوامل مخفی امیر،خود مأمور رسانیدن نامه‌های سفراء انگلیس به خراسان ، هرات وگردنکشان داخلی میشدند .

اینان قبل‌از آنکه ازتهران حرکت کنند ، نامه‌های مزبوررا بنظر رئیس خود میرسانیدند . ولی امیرکبیر بآنها دستور میداد که‌نامه رابه مقصد برده به‌دست خائنی که‌طرف‌مکاتبه باسفیر انگلیس‌است برسانند وآنگاه بدنبال‌آنان مأموران‌سری‌مخصوص خودرا میفرستاد تابمحض آنکه گیرنده نامه دستورات سفیر انگلیس را اجراء کند ، اعمال اورا خنثی‌کنند واحیاناً اورا دستگیر کرده وازکار برکنار سازند .

جاسوس امیر در سفارت روس

امیرکبیر در سفارت روس نیزجاسوس وخبر دهنده‌ای داشت که‌مدتها سبب وحشت وسرگردانی اولیاء سفارت وحتی شخص سفیر روس شده بود. سفیر روس بارها پس‌از تفحص و بازدید دقیق اطاقهای سفارت ، اعضاء خودرا درگوشه‌ای‌که اطمینان داشت صدای او بجائی نمیرسد جمع میکرد وباآنها درباره اوضاع مملکت ایران‌گفتگو مینمود . ولی روزبعد امیرکه ازماجرا مطلع شده‌بود ، نسبت به صحبتهائی‌که در داخل درهای بسته سفارت شده‌بود به‌سفیر روس اعتراض میکرد وبتدریج سفیر روس و اعضاء آنسفارتخانه معتقد شده بودندکه (اجنه) باامیرکبیر ارتباط دارند . اینك پس‌از گذشت یکصد سال جاسوس امیررا در سفارت می‌شناسیم : نویسنده کتاب «نوادرالامیر» چنین مینویسد :

یکروز پیرمردی از اهالی ایران که نایب غلامان سفارت روس بود مکتوبی از سفیر بیاورد وخواست حسب المعمول شخصاً بمجلس امیرنظام داخل شده مکتوبرا بدهد وجواب بگیرد وباآنکه امیرنظام مقرر فرموده بود که احدیرا ازورود براو مانع نشوند معهذا ملازمان امیرنظام مانع ازورود وی شدند . نایب بگمان اینکه اورا نشناخته‌اند گفت من حامل مکتوب سفیرروس ونایب غلامان سفارتم وتاکنون احدی‌مرا ازورود بر شخص‌اول ایران منع ننموده وحق آنرا نداشته‌است. گفتند هر که خواهی باش می‌بایدپس ازصدور جواب شرفیاب شوید. گفت پس‌اجازه بگیرید . یکی ازایشان به‌اطاق امیرنظام رفته ومراجعت نمودو گفت مکتوب خودرابدهید تابرسانم که اجازهٔ ورود ندادند . نایب گفت من برخلاف مرسوم‌نمی‌توانم رفتار نمایم .گفتند پس‌مکتوب‌خودرا برگردانید وازسفیر کسب تکلیف‌کنید. نایب باکمال آشفتگی تأملی‌نمود واعادهٔ مکتوبرا مقرون بصواب ندید وآنرا تحویل داد تابه امیرنظام بدهند وبزودی جواب بگیرند و مدتی در انتظار بود وجوابی نرسید وبه هریك از خدام می‌گفت‌که جواب سفیر چه‌شد وچرا مرامعطل داشته‌اید مورد اعتنائی واقع نمی‌شد وازاین انتظار و تحمل خلاف عادت به زحمت افتاده بخودمی‌پیچید تاصبر وشکیبائی اوتمام شده‌آواز خودرا بلندکرد وجواب باعین مکتوب‌سفیررا مطالبه نمود. امیرنظام اصغای صدای او نمود بسانگ زدکه این آوازکدام جسور بود . عرض کردند نوکر سفارت روس است و جواب مکتوب سفیررا می‌خواهد. فرمود اورا بیاورید وچون‌درفضای حیاط نمایان شدامرکرد تااورا بصفقات بیاپی بیازردند . سپس امربه حبسش نمودند ومشغول بهانجام امورسایرین شد و یکان یکانرا آسوده‌کرده‌بیرون می‌رفتند . پس‌از آن بفضای دیوانخانه آمده راه می‌رفت‌که رفع‌خستگی نماید وخدامرا ضمناًدرپی بعضی امورروانه می‌فرمود تامتدرجاً دیوانخانه خلوت‌شد وبه‌تنهائی به‌اطراف حیاط‌قدم می‌زد وازکنار اطاقهاعبور می‌فرمود تابه‌اطاقی مصادف شدکه نایب درآنجا توقیف شده‌بود . فوراً نایب ازجای برخاسته تعظیم کرد ، امیرنظام ملتفت اوشده فرمود ، کیستی ؟ عرض‌کرد نایب غلامان سفارت روسم که امربه حبسم فرمودید . امیر نگاهی متعجبانه به وی‌کرد وفرمود بیرون بیا وچون بیامد بهاو

گفت از لباس و لسان تو چنین می‌فهمم که مسلمانی. گفت بلی مسلمانم. فرمود به این کبرسن ومسلمانی‌که بایدبفکر تهیه آخرت خودباشی چراسنگ‌کفاررا برسینه می‌زنی گفت سالهاست‌که نوکر سفارتم وپرورده نعمت ومحل امانت وچاره جزاین نداشته‌ام. لیکن اکنون هرقسم امر بفرمائید چنان می‌کنم. فرمود ازامروز می‌باید نوکر من باشی واوامر مرا اطاعت نمائی. عرض‌کرد منت‌دارم واز خدمت سفارت استعفا می‌دهم. گفت



میرزا تقیخان امیرکبیر

نخواستم ازخدمت آنان‌کناره کنی بلکه بایدهمانجا باشی وبه‌من خدمت نمائی. پس‌از آن فرمود ماهیانه تودرآنجا چه‌مبلغ است گفت چهار تومان. فرمود فلان صراف‌را می‌شناسی؟ عرض‌کرد بلی ازمنسوبین چاکراست. گفت به‌اوتوصیه می‌کنم‌که ماهی پنج تومان محرمانه بتوبدهد. بازپرسیدکه خانه‌تو در کجاست؟ محل خانه خویش راکه نشان‌داد امیر فرمود درهمسایگی توفلان سیدتفرشی خانه ندارد؟ معروض داشت‌که خانه‌دارد. فرمود خدمتی‌که بایدانجام‌دهی فقط‌همین است‌که هروقت مطلبی درسفارت که‌راجع به‌ایران وایرانیان است بشنوی شبانه ومحرمانه‌که احدی ازاهل خانهٔ توپی

نبرد بسید میگوئی واگر مطلب بثالثی اظهار وافشا شود یقین میدان که‌حکم به قتل تو خواهمداد واکنون‌مرخصی که بسفارت‌خانه عودت‌کنی وبگوئی‌که چاکران امیرنظام مکتوب سفارت‌را گرفتند وجواب مرا به موقع دیگر وعده داده‌اند .

راوی حکایت ازمعلم روسی دارالفنون نقل می‌کندکه او می‌گفت اهالی سفارت روس می‌گفتندکه ایرانیان بی‌جهت قائل بوجود جن نیستند و می‌باید امیرنظام تسخیر جن کرده باشد و سبب این‌بودکه سفیر روس زمانی که می‌خواست سخنی برنفع دولت متبوعهٔ خود ازایرانیان باجزاء خویش مذاکره نماید چون پاسی ازشب می‌گذشت با معدودی ازمحارم‌که یکی ازآنها همین نایب غلامان‌بود چراغها بدست‌گرفته واطاقهای سفارتخانه وخلف‌ستور وشیروانیها وزوایای‌عمارت‌حتی بیت‌التخلیه [!] راکاملا تفتیش می‌نمودند وپس‌ازاطمینان سخنی‌راجع به‌ایران می‌گفتند ومعهذافردای آن‌شب‌مکتوبی از امیرنظام بسفیر می‌رسید که از مطاوی آن اطلاع امیرنظام را بر مذاکرات شب می‌فهمید ... »

ارتباط علماء با سفارتخانه‌ها

میرزاتقیخان درعین حالیکه بدین‌اسلام وآئین مسلمانی اعتقاد فراوان‌داشت وهمیشه درمراسم‌مذهبی شرکت میکرد، ازدخالت علماء وروحانیون درامور سیاسی و مملکتی بشدت متنفر بود . اودر تمام دوران صدارتش بوسیله جاسوسان وخبرگزاران و منهیانی که در سفارتخانه‌های خارجی داشت، ازارتباط علماء وروحانیون باسفراء وکارکنان دیپلماسی مطلع میگردید .

ازجمله‌اطلاع پیداکرده‌بودکه‌میرزا ابوالقاسم امام‌جمعه‌تهران باسفارت‌خانه‌های روس وانگلیس ارتباط نزدیك دارد وازآنها هدایا ومقرری دریافت میدارد . این‌گونه گزارشها زمینه کدورت وسردی فراوانی‌را بین دستگاه دولت و جامعه روحانیت فراهم ساخت وهرروزکه‌گزارش جدیدی از مأموران سازمان ضدجاسوسی امیرمبنی برارتباط بعضی ازعلماء وروحانیون با سفارتخانه‌ها باو میرسید، دامنه کدورتهای فیمابین توسعه

میافت واختلافات شدیدتر میشد . تااینکه یکیاز «خفیه نویسان» امیر که در خدمت سفارت روس بود بهاطلاع میرزا تقیخان رسانید ، کهامام جمعه یك انفیــه دان جواهر نشانباضافه هدایای دیگری ازسفیر روس دریافت داشتهاست. امیر بلافاصله بهسازمان ضد جاسوسی خویش دستور داد تاجزئیات امررا از بعضی مأمورین خودیکه درجامعه روحانیت وجود داشتند سؤالکند. وقتیگزارشها تکمیل شده وبنظر وی رسید صدر-أعظم مقتدرایران بلافاصله آنهارا باستحضار شاهرسانید واجازه خواست تااز امامجمعه بازخواست بنماید. روز بعد فرستاده امیر بخانه امامجمعه رفت واورا مورد بازخواست قرارداد وازاینکه قبول انفیه دان وهدایا را باطلاع دولت وشاه نرسانیده است ویرا سرزنش وتقبیحکرده تهدید به مجازات نمود .

این نخستین باری بودکه امامجمعه تهرانکه یكمقام عالی روحانی بود ازطرف صدراعظم تهدید میشد وعملیاتش تحتکنترل قرار میگرفت .

بعداز اینواقعه میرزا تقیخان تصمیمگرفت نسبت بهامام جمعه شدتعمل بخرج دهد ، ودرنظر داشت ازاین واقعه بمنظور قطع ارتباط خارجیان بابعضی افراد ایرانی بخصوص افراد جامعه روحانیت استفادهکند واین فکر ازجمله کارها و هدفهای اساسی اودر مبارزات سیاسی بود، ولی بمحض آنکه میرزا تقیخان خواست شدت عمل نشان دهد، امامجمعه دست توسل بدامن کلنل شیل وزیر مختــار انگلیس دراز کرد واز او استمداد جست .

بایددانستکه میرزا ابوالقاسم امامجمعه تهران نهتنها باوزیر مختاران انگلیس مقیم ایران ارتباط دائم داشت ، بلکه مستقیماً بانخست وزیران انگلستان نیز مکاتبه میکرد. در بایگانی عمومی انگلستان نامهای از امام جمعه خطاب به لرد پالمرستون نخست وزیر انگلیس برروی کاغذ زرد رنگی وجود دارد که در آن امام نسبت بدولت انگلستان اظهار اخلاص فراواننموده است. فتوکپی این نامه که هماکنون در اختیار نگارنده است بامهر امام جمعه و خط او تنظیم شده وتاریخ آن ژانویه ۱۸۵۰ میباشد[۱].

۱ــ اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۵۰ــ۶۰ F.O.

باری، امام جمعه بوزیر مختار انگلیس متوسل شد و باو شکایت کرد که میرزا تقی‌خان احترامی را که شایسته وسزاوار شخص اول روحانی پایتخت است بجای نمی‌آورد واز وزیرمختار خواست تا در این باره بطور مستقیم دخالت کند. روز ۵ نوامبر ۱۸۴۹ کلنل شیل بدیدن میرزا تقیخان رفت و از امام جمعه شفاعت کرد. میرزا تقیخان اظهار داشت از آنجاکه شخصاً علاقمند است همواره روابط دوستانه خویش را باامام جمعه حفظ کند، علاقمند نیست واقعه‌سوئی رخ‌دهد . امامدتی است که امام درامور دولتی وآنچه که‌در صلاحیت وی نیست دخالت میکند وافزودکه اگر این روش ادامه یابد یامن در مقابل کاراو وسایر روحانیون وآخوندها مقاومت میکنم ویااستعفا میدهم و خانه‌نشین میشوم .»

درهمین ملاقات میرزاتقیخان امیرکبیر موضوع ارتباط امام‌جمعه راباسفیر روس وگرفتن انفیه‌دان وهدایا ازاورا نزدکلنل شیل مطرح کرد وجزئیات اقدامات وگفتگوی وی‌را با بعضی روحانیون که ازطریق مأمورین خوداز آنها اطلاع یافته‌بود باوی درمیان گذاشت . کلنل شیل در آنروز فهمید که امیرکبیر حتی در خانه مسکونی او نیز مأموران مخصوصی دارد که جزئیات اعمالش‌را گزارش میدهند وطبیعی است که ازین امر بهت و حیرت فراوانی اورا فراگرفت بطوریکه طی نامه‌ای به لردپالمرستون وزیر خارجه متبوع خویش دراین باره نوشت :

۱۶ژوئن ۱۸۴۹

لردعزیزم :

وزیر مختار روسیه اخیراً انفیه‌دان الماس نشانی‌که صورت امپراطور نیزروی آن نقش شده‌بود به‌امام‌جمعه اهداءکرده. این‌هدیه امپراطورروس موجب‌حرف وگفتگو وهم‌چشمی‌زیادی میان‌طبقات متنفذ وروحانیون شده است. امام‌جمعه ازلطف امپراطور نسبت بخود میبالد و عمداً امتناع میورزدکه موضوع تحفه امپراطور را باطلاع شاه و امیرکبیرکه‌با اوروابط گرمی ندارند برسانند. پس‌از چندروز میرزا تقیخان باامام‌جمعه

پیغام فرستاد که رفتار او از لحاظ قبول هدیه و اطلاع ندادن بدولت بسیار ناپسندیده و ناشایسته بوده است .

امام‌جمعه که برقابت روحانیون نسبت بخود نیز پی برد در وحشت افتاد وروز بعد انفیه‌دان و نامه وزیر مختار روس‌را بنظر میرزا تقیخان رسانید »[۱]

جالبترین داستانی که ازسازمان ضدجاسوسی امیرکبیر دربین‌اسناد رسمی‌وزارت خارجه انگلیس وجود دارد ، اینست‌که وزیر مختار آندولت درتهران برای رسوخ‌در بین(خفیه نویسان) و (جاسوسان امیر) متوسل برشوه شده‌است .

بموجب این داستان ، وزیر مختار برای‌کسب اطلاع از اسامی جاسوسان وخفیه نویسان‌تشکیلات ضدجاسوسی مبلغی‌ازحکومت هندوستان‌کمك مالی گرفت تابا‌پرداخت (پول) موفق شودکسانی راکه دراطراف اوبجاسوسی برای‌دولت ایران‌مشغولند‌بشناسد .

کلنل شیل طی‌نامه‌ای‌که روز۱۱اگست ۱۸۴۹ به‌نایب‌السلطنه نوشته تقاضاکرده است‌که «... مبلغی درحدود سیصد لیره برای شناختن جاسوسان امیر چه‌درتهران وچه در ولایات مورد نیاز هیئت نمایندگی میباشد . تصور میرود صرف چنین مبلغی بجا و ضروری باشد...» ولی بااینکه نایب‌السلطنه هندوستان وحتی وزارت خارجه انگلیس اعتبار لازم‌را دراختیار او گذاشتند ، شیل موفق نشد درسازمان امیر نفوذکند ونه حتی خود امیرکبیر را باپول بخرد .

ازینرو درگزارشی‌که روز ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹ به‌وزیر خارجه انگلستان فرستاده چنین مینویسد : «... پول دوستی‌که طبع ملی ایرانیان است دروجود امیر بی‌اثر است واو یکی از افراد انگشت شمار این مملکت میباشدکه فقط وفقط سعادت و نیکبختی وطنش‌را در دل دارد ... »[۲]

جاسوسان امیرکبیر درسفارت انگلیس

جالب‌اینست‌که وزیرمختار انگلیس‌پس‌از دریافت اعتبار برای اطلاع ازاعمال (خفیه نویسان) امیر، نه‌تنها موفق نشد آنهارا بشناسد، بلکه مأموران امیرازداخل سفارت انگلیس

۱ ـ اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد۱۵۴ ردیف ۶۰
۲ ـ ایضاجلد ۱۴۶ ردیف ۶۰

نیز اطلاعات گرانبهائی بدست آوردند .

یکی از حوادث بسیار مهمی که مأموران ضدجاسوسی امیرموفق بکشف آن شدند ارتباط محرمانه «کلنل جستن شیل» انگلیسی باالهیارخان آصف‌الدوله بود . امیر بوسیله مأمورانی که در سفارت انگلیس وحتی درخانه کلنل شیل داشت اطلاع یافت که رابط بین آندو شخصی بنام میرزا حسینقلی ، منشی محلی سفارت انگلیس میباشد . و ازینرو خیلی زود موفق شد جلو توطئه‌ای راکه وزیر مختار انگلیس باکمك آصف‌الدوله چیده بود بگیرد وآنرا خنثی کند وبراثر وقوع این حادثه بودکه وزیر مختار انگلیس فهمید صدراعظم ایران درداخل سفارتخانه او نیز تعدادی جاسوس ومأمور مخفی دارد . در نامه‌ای که کلنل شیل در تاریخ اول نوامبر ۱۸۵۱ به لردپالمرستون وزیر خارجه متبوع خود مینویسد ، اشاره به جاسوسان امیر در خانه وسفارت خویش نموده چنین تذکر میدهد :

تهران نوامبر ۱۸۵۱ ـ شماره ۱۹۴ حضور محترم ویکنت پالمرستون

لردعزیز .

دیروز اعتمادالدوله نامه‌ای از امیر نظام‌علیه حسینقلی میرزاآورد. منشی ایرانی میسیون این نامه‌را به آصف‌الدوله نسبت میدهد زیرا اودشمن شخصی امیر نظام است ودفعات متعدد بخانه اومراجعه وبرای او زحمت وناراحتی ایجاد کرده است .

من حدس زدم که بهتراست نامه خصوصی برای امیر نظام بنویسم وموضوع‌را باو اطلاع دهم واکنون یك نسخه کپی آنرا درجوف برای اطلاع بیشتر شماارسال میدارم .

اعتقادم براین است که شکایت صدراعظم ایران بکلی بی‌اساس‌است واوکه ذهنی پرسوءظن ومتلون‌دارد، براثرراپرت جاسوسانی که‌تعدادآنها مسلما بیش‌ازیکنفردرخانهٔ خود من هستند ، گمراه شده‌است . شکی برایم باقی نمانده که اطلاعـات او بیشتر از آنچه‌که دراختیار ماقرار دارد ، میباشد. اودر فرصتی دیگرهم شـکایت بی‌اساسی علیه عضو انگلیسی این میسیون مطرح‌کرده است .

تلون مزاج زیاد از خصوصیات اوست ورفتار او با حسینقلی میرزا و همه افراد موردِ اطمینان خویش همینطور است او همیشه آنهارا نصیحت میکنـد واز رفتارشان بسختی انتقاد مینماید بااین وصف بازهم عقیده دارم‌که حسینقلی میرزا وظیفه خویش رانسبت بهمیسیون ادا میکند وبه گزارشهای امیر ترتیبی نمیدهد با بزرگواری که در شما سراغ دارم بازهم‌کوشش میکنم‌که زحمات رضاقلی میرزارا درفارس جبران نمایم نخست‌وزیر ایران دربارهٔ آن موضوع قول داده است ولی آنرا ازیاد برده وعهد شکنی مینماید.

«مروز پیش‌ازآن، موضوع‌را پایان داده‌ام امیردستورداده است‌که‌فرمان نخست‌وزیری‌را آماده نمایند.

بهرحال سهروز بعد نوذر میرزا پسر رضاقلی میرزا دیداری از حسینقلی بعمل آورد وفرمان فوراً لغوشد، عمل بعدی ما برای نفع‌شخصی راهنمای اصلـی اوست در حدود یکماه پیش گزارشات نخست‌وزیر روسیه برای حکومت خویش تهیه شده است او فداکاری فراوانی برای بریتانیای‌کبیر انجام داده ودرخواست او مبنی برخلع سلاح پرنس دالگوروکی بسیار مفید بنظر میرسد وابلاغ‌آن برای سفیر صادر شده وبهرحال او طرفدار این مأموریت است.»[۱] ژوستن شیل

جاسوسان اتابک در سفارت انگلیس

سال‌ها بعدازقتل امیرکبیر، صدراعظم دیگری پیداشد که اوهم در خانه وزیر مختار وسفارت انگلیس جـاسوسانی داشته است. اتفاقاً اوهم مثل امیرکبیر بمرگ طبیعی نمرد، بلکه اوراهم توطئه‌گران‌سیاست کشتند. اومیرزاعلی‌اصغرخان‌اتابک امین‌السلطان‌است.

سروالنتین چیرول (۱۸۵۲ ـ ۱۹۲۹) یکی‌از رجال برجسته انگلیس است که در ۱۸۷۲ م ـ ۱۲۸۹ ه وارد وزارت خارجه بریتانیاشد. اواز پنجسال بعدمسافرت‌هائی به‌قلمرو عثمانی، کشورهای مختلف آسیائی، ایران، هندوستـان، مصر، شرق ـ

۱ـ اسناد وزارت خارجه انگلیس نمره ۱۹۴ ـ ۱۶۳ـ۶۰ F.O.

سدور، اروپا وامریکاوبالاخره بهمه مستعمرات انگلستان رفت . اودرکتاب جـامع و مهمی که درباره دوران مأموریتش درخاورمیانه وآسیا نوشته، دربارهسازمان جاسوسی میرزا علی‌اصغر خان اتابك صدراعظم ایران، درداخل سفارت انگلیس درتهران چنین مینویسد : « ... بدون اینکه بشخصی تهمت بزنم میتـوان بکسی‌که سوءظن دارد حق دادکه اتابك بیشتر اطلاع دارد درسفارت انگلیس درتهران چه میگذرد تاوزیر مختار انگلیس از دستگاه اتابك ... »[1]

در تائید آنچه که چیرول سیاستمدار انگلیسی مینویسد ، اسناد و مـدارك باقیمانده در خانواده اتابك که در اختیار ابراهیم صفائی محقق ونویسنده «رهبران مشروطه» میباشد ، وجود سازمان جاسوسی ویا جاسوسان صدراعظم‌در سفارت انگلیس رامسلم‌میدارد. صفائی مینویسد «حسنعلی نواب‌چندسال منشی‌سفارت انگلیس درتهران بود . درسال ۱۳۰۹ ق [۱۸۹۱ م] به انگلستان منتقل شد و روی مناسباتی که بـا امین‌السلطان داشت وپولهائی که امین‌السلطان باو میرسانید، بعضی از مطالب مربوط بایران‌را برای امین‌السلطان محرمانه‌گزارش میداده ... »[2]

تماس‌های شبانه و محرمانهٔ حسنعلیخان نواب با اتابك، به تدریج موجب سوءظن ژنرال«سایکس» وابستهٔ نظامی‌و«پنگو» رئیس‌سازمان جاسوسی وانتلیجنس‌سرویس انگلیس در ایران شد . گرچه سرارتورهاردینگ شخصاً به حسنعلیخان نواب اعتقاد داشت ، ولی گزارشهایی‌که (سایکس وپنگو) بوسیلهٔ جاسوسان وخبرچین‌های خود از داخل دستگاه « صدارت عظمی » و حتی خانه اتابك بدست آوردند ، ارتباط محرمانهٔ حسنعلیخان را با اتابك برای هاردینگ مسلم‌کرد .

باوجودی‌که «نواب» خود واجدادش تبعهٔ انگلستان وازمستخدمین رسمی‌وزارت امور خارجه اینکشور بودند ، با اینحال هاردینگ از وزیر خارجه تقاضای تعویض

1 _ The Middel Eastern Question or Some Political Problems of indian Defence. P. 300

۲ـ اسناد سیاسی دوران قاجار ص ۲۱۲

اوراکرد. نواب ابتدا تقاضای مرخصی کرد، چند ماهی در فرانسه، آلمان و اتریش بسر برد وسپس به لندن رفت ودر وزارت امور خارجه دراداره امور ایران مشغول بکار شد.

درمدتی که نواب درفرانسه وانگلستان بود، نیز نامه‌ها وگزارشهائی برای اتابك می‌فرستاد، که برای نمونه چهار نامه اوعیناً نقل میشود :

۸ ذیقعده ۱۳۱۶ ـ مانتی کارلو ـ هو

«قربان حضورت بروم درعریضهٔ قبل عرض کرده بودم که مالکم‌خان بنا برقابت نظرآقا وبخیال معالی خود وزرای مختار اروپا را در منزل خود دعوت کرده بود که شاهزاده شعاع‌السلطنه آنها را ملاقات نمایند اغلب سفرا رفته بودند مگرسفیر انگلیس درپاریس که رسیدم یکی از نایب‌های سفارت حقیررا به نهار دعوت کرد ودر ضمن صحبت معلوم شدکه بسبب همان‌مرافعه درمحکمهٔ عدالت لندن وخدعه مالکم‌خان درعمل امتیاز لاتاری اورا معتمد نمیدانند وبا اومعاشرت نمی‌نمایند بلکه سفیرانگلیس‌ازلندن صورت‌قضاوت قاضی‌آن محکمه را بتوسط همین نایب سفارت که خبر مهمانی تحصیل‌کرده بود واتفاقاً همان روز بمطالعه او رسانیده بودند لهذا پس از آن رسوائیها خیلی غریب بنظرشان می‌آمد که چگونه با وجود ثبوت این خیانت مکرراً دولت ایران اورا نمایندهٔ خود قرار داده‌اند ونیز این مغایرت وبدرفتاری‌که شعاع‌السلطنه بانظرآقاکرده بود درنزد همهٔ سفرا واضح شده‌است معلوم‌است خود نظرآقا به آنها گفته است و همه تصدیق افعال نظرآقا را می‌کردند و بعقیدهٔ حقیر رفتار نظرآقا دراین‌مورد صحیح بوده است اگرچه بنده ارادتی به‌او ندارم ولی‌محض استحضار باطنی حضرت اشرف این عرایض را مینمایم خداوند رحمت کند شاه مرحوم را که اولادان خود را خوب می‌شناخت که مانع ازآمدن‌آنها بفرنگستان بودکه بجزرسوائی‌نتیجهٔ دیگر نخواهد داشت

مالکم‌خان محض خیالات اینقدر تمجید و تعریف از شعاع‌السلطنه می‌نماید که ازحدگذشته است و برهمه‌کس واضح‌شده است که محض ریاست .

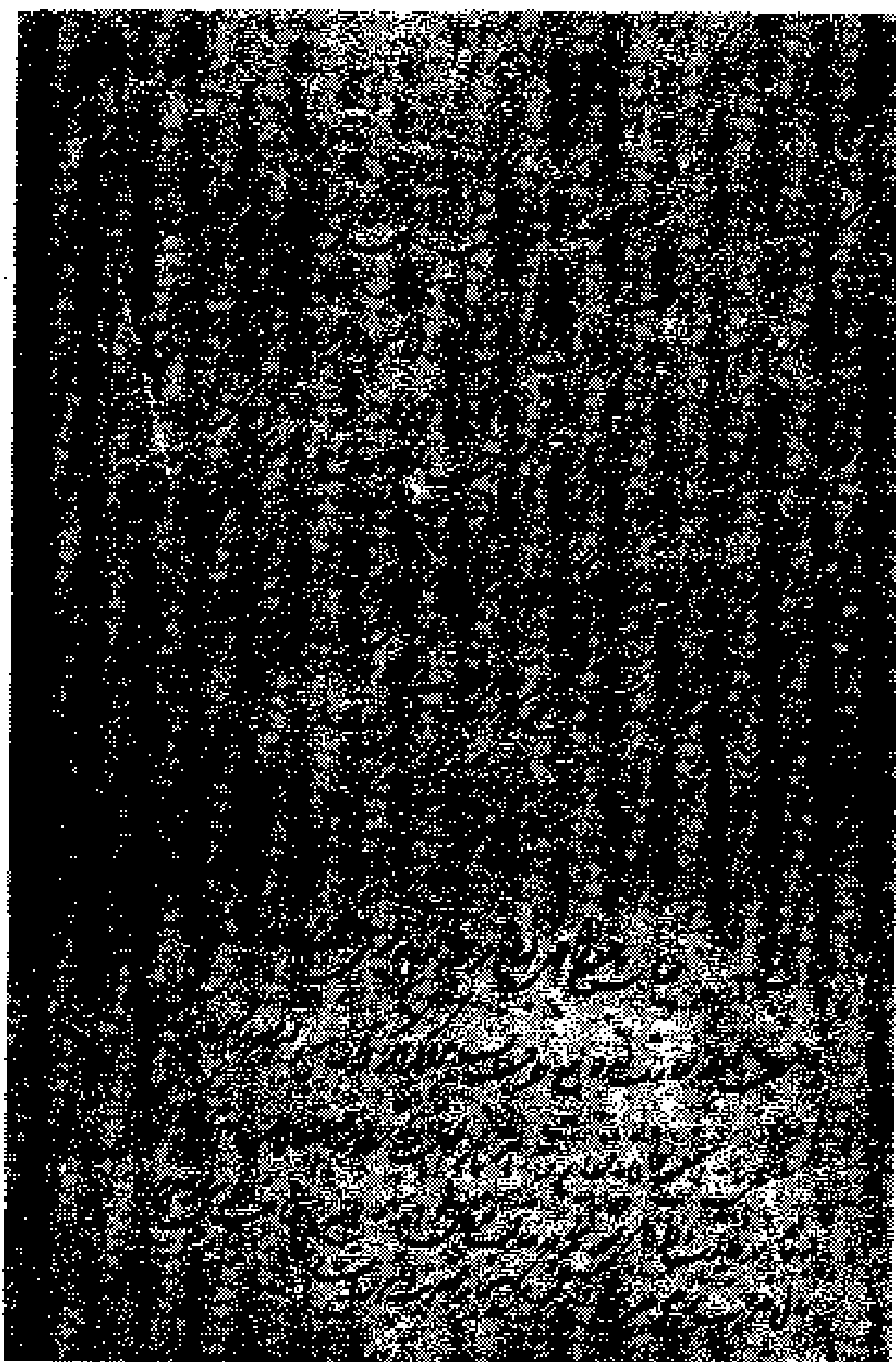
قربانت بروم‌این‌حرکات‌راکه ازاین‌ابنای ملوك وبستگان آنها می‌بینم و می‌شنوم‌ودجوع بفرمایشات‌اخری‌حضرت‌اشرف که‌می‌کنم‌هوش‌ازسرم بدرمیرود دلم برای حالت حالیه حضرت‌اشرف خون می‌شود که غریب‌ترین مخلوق‌دنیا حضرت اشرف را در وطن خود می‌بینم که حیران ومات که با این‌اوضاع چه بایدکرد عقیده حقیر اینست‌که چندان طولی دیگر ندارد وتااین‌طایفه رئیس مملکت باشند ایران ترقی‌نخواهدکرد و عماً قریب این ملت بیچاره مقهور بدست‌اجنبی‌خواهدشد.شنیدم‌که ناصرالملك‌را ازتهران‌تبعیدکرده‌اند‌نمیدانم حقیقت دارد یانه[1] شك نیست‌که او بافرمانفرما یکیست و هردو دشمن ملت ایران. فرمانفرما که شنیدم بسمت عتبات رفته‌است احتمال‌میدهم بفرنگستان بیاید پول زیادی جمع‌کرده است وتمام همه در بانکهای هندوستان و لندن بتوسط سایکس‌گذارده است مالیات فارس‌را هم‌که برداشت ورفت شاه هم‌که نتوانست از اوچیزی بگیرد قربانت بروم شأن شاه‌ایران درانظار اهل اروپ خیلی‌خیلی کاسته شده‌است مثلا امیرافغانستان درانظار نسبت بشاه ایران‌مثل

۱ـ قبل‌ازاینکه مظفرالدینشاه‌اتابك‌را معزول کند۱۹۰۳م-۱۳۲۰ه اومه انگلیس ماب‌هارا ازدربارطردکرده بود. دانشمند فقید محمودمحمودمینویسد«متفرق‌کردن طرفداران جدی انگلیس از درباریکی ازگناهان بزرگ اتابك بشمار میرفت مخصوصاً ناصرالملك که اداره محفل‌فراماسون‌ها هم بااوبوده (تاریخ روابط سیاسی ایران‌وانگلیس). جلدششم ۱۷۲۴ محمود محمود درجای دیگرمینویسد : «میرزا علی اصغرخان بابدخواهان خودمعامله بسیار بدی‌کرد . تمام آنهارا از اطراف شاه پراکنده نمود وهریك‌را بطرفی فرستاد . فرمانفرما راکه بیش‌ازهرکس حرارت‌داشت به‌بغداد تبعیدکرد. میرزا محمد علیخان قوام الدوله را به خراسان‌فرستاد . ناصرالملك‌را بنام‌حکومت بکردستان روانه‌کرد وعلاء‌الملك‌را بکرمان.» (جلدششم صفحه ۱۶۴۸) .

امپراطورروس است نسبت به‌امیر افغانستان چیزی‌که حقیر خیلی‌دریغ می‌خورم اینست‌که تقدیر روزگار حضرت اشرف را مجبور کرده که بازقبول‌کار این‌شاه را بپذیرد وهر آن خون‌دل بخورد ولابد بمعاشرت وحشیان وناکسان باشند خدا شاهد است که ایام تنهائی حقیر تمام بحال و غم حضرت اشرف می‌باشد که هردم چه تحملات باید بکنند وصبر بفرمایند .

قربانت بروم **انگلیسها ازخیال مرزات (کذا) صرفنظر نکرده‌اند ومی‌دانند غضب‌که بشاه نمایند منظور آخرالامر بعمل‌خواهدآورد کسی راکه مخل این کار می‌دانند حضرت اشرف است** و بنظر متوقع می‌باشند پس ازآنکه پنکو وارد تهران شده است هم تلگرافاً و هم مکتوباً مذاکره و ارسال مرسول بافرمانفرما کرده و هرجا باشد مینماید قبل از این بکرات عرض کردم که تا این وزیرمختار [منظور هاردینگ است] و این اجزاء او [پنکو ـ سایکس] درتهران می‌باشند حضرت اشرف مدام باید در احتیاط ازآنها بکوشندکه مستمراً درخیال ضرر رسانیدن می‌باشند و محض مصلحت عرض‌کردم که خیلی سهل است‌که مثل پنکو وسایکس را از ایران برداشتن یعنی بمجرد اینکه بفرمایند این اشخاص محل اعتماد ما نیستند البته معزول می‌نمایند باز هم عرض می‌کنم که گمان نفرمایند حقیر محض عداوت اینها این‌را عرض می‌نماید چراکه حقیر بااین بدبختی دراینجا باز هستم واحترامم بیش‌از آنهاست واگرعداوتی باآنها دارم محض عداوتی‌است که اینها محض حضرت اشرف کرده‌اند اینست‌که حضرت اشرف را ازشرآنها می‌خواهم لااقل بلکه خلاص نمایم معلوم است رأی رأی خود حضرت اشرف است .

نواب



دو نامه بخط حسنعلیخان نواب به امین‌السلطان

در نامهٔ دیگر می‌نویسد :

« قربانت‌شوم در باب تعارفی‌که برای میرزا ونس وزن مستر تایلی عرض کردم باز یادآوری می‌نمایم‌که خیلی لازم است و نیز در باب غرامت اموال مسروقه خودم جسارت می‌نمایم‌که توجه حضرت اشرف دراین‌باب خیلی‌لازم وبجاست و این اوقات کارم قدری به تنگی کشیده است و در واقع اگر این غرامت برسدکمکی‌است ازحضرت اشرف تاهروقت‌که حکم‌مراجعت فرمایند زیاده جسارت است وخیلی استدعای جواب ودستخط‌مبارك را دارم.»

نامهٔ دیگر :

« قربانت شوم در باب حسینقلی‌خان قبل از این عریضه کردم و خودش عریضه محرمانه نوشته است از بابت ترقی منصب او در سفارت لندن خیلی واجب است چرا که اگر ترقی‌ننماید و پسر علاءالسلطنه بسفارت مستشاری نماید وحسینقلی‌خان بامقام‌حالیه باقی‌بماند احتمال‌کلی میدهم استعفا نماید وهمین‌قدر کار هم‌که حالیه در سفارت ایران می‌شود مدتی در حالت تعطیل خواهد ماند و خیلی بی‌انصافی است که پس از چندین سال خدمت ترجیح بلامرجح داده شد دیگر اختیار بحضرت اشرف است .

حسنعلی نواب

میرزا علی‌اصغرخان اتابك دردوران صدارتش ، بادادن تحف وهدایا بهمسران دیپلماتهای خارجی مقیم ایران ، در پیشرفت کارهای سیاسی‌اش موفقیت هائی بدست می‌آورد . حسنعلی‌خان نواب در راهنمائی او مؤثر بوده و در یکی از نامه‌ها به اتابك چنین می‌نویسد :

قربان‌حضورت بروم دیروز عصر ترجمه تلگراف شد فرستادم البته بنظر حضرت اجل اشرف رسیده است کاغذ میجر تالبت را باتحفه‌که فرمودید برای

زنش محض یادآوری جسارت می‌نمایم‌که اگر حاضر است مرحمت فرمائید که باچاپار انگلیس فوراً فرستاده شود اینکه در یادآوری جسارت می‌نمایم محض فرمایش خود حضرت اجل اشرف است و نیز باید کاغذ [خوانده نشد] را ترجمه نمایم وحاضر نمایم زیادی جسارت است حسنعلی تواب[۱].»

۱ــ مجموعه اسناد ابراهیم‌صفائی‌که تاکنون منتشر نشده است .

۱۵

میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله)

دربین زمامداران قاجاریه میرزا آقاخان نوری ازهمه رسواتر است. او درعصر ناصری هم معروفیت زیادی پیداکرد وهم با بدنامی ازدستگاه دولت ودربار برکنارشد. عبدالله مشهور به (میرزاآقاخان) فرزند میرزا اسدالله وزیرجنگ آقا محمدخان بود، معروفست محرك قتل او نیز میباشد. او در تاریخ ربیع‌الاول ۱۲۲۲ هـ.۱۸۵۷م. متولد شده وماده تاریخ‌اش (عثمان ثانی) است و فوتش درتاریخ ۱۲شوال ۱۲۸۱ هـ ـ ۱۸۶۴م اتفاق افتاد.

میرزا آقاخان‌که بعد ازرسیدن به مقام صدارت لقب « اعتماد الدوله »گرفت ، بعلت وابستگی بخانواده‌ای‌که درخدمت سلاطین قاجاریه بوده‌خیلی زود بمقامات عالی رسید وآخرین مقامی‌که در دوران سلطنت محمد شاه داشت وزارت جنگ بود.

سفارت انگلیس در ایران از اواسط سلطنت محمد شاه قاجار با عده‌ای از درباریان ودولتیان تماس نزدیك برقرارکرد وسعی داشت عواملی برای نفوذ انگلستان در دستگاه سلطنت و دولت جمع‌آوری نماید.انگلیسهاخیلی زود موفق شدند دوستان وفادار وعوامل « سرسپرده‌ای » برای خود پیداکنند. یکی ازآن‌عوامل میرزا آقاخان نوری بودکه در مدت کوتاهی جزء عمال انگلیسها در ایران درآمده و حتی تابعیت انگلستان را نیزقبول‌کرد.

در تاریخ آمده است که در ایامیکه محمد شاه ناخوش وعلیل بود، میرزاآقاخان با جهان خانم مهد علیا روابط سری پیدانمود[۱] و واسطه بین او وسفارت انگلیس شد. ولی حاجی‌میرزاآقاسی صدراعظم وقتی از روابط میرزاآقاخان بامهد علیا مطلع شد،



میرزاآقاخان نوری اعتمادالدوله

۱ ــ سیاستگران قاجار جلد اول صفحه ۱۳

برای اینکه اسرار فاش نگردد ، قفل سکوت بردهان زد و بـه اطرافیان خویش نیز دستور داد که بهیچوجه از آنچه میبینند ومیشوند مطلبی درجائی بازگو نکنند.

رابطه مهد علیا با میرزا آقاخان نوری بتدریج بآنجاکشیده میشود که هرچه در اندرون شاه میگذشته او بمیرزاآقاخان اطلاع میداده ومیرزا نیزماجرا را باطلاع سفارت انگلیس میرسانیده است. همچنین میرزا آقا خان آنچه را که میخواست باطلاع شاه برساند، به مهد علیا تلقین میکرد واو نظرات و اطلاعات او را بشاه بازگو میکرد.

ناصرالدینشاه که از روابط غیرعادی میرزاآقاخان با مادرش مهدعلیا مطلع شده بود، شاهزاده محمد ولی‌میرزا پسرفتحعلی شاه را مأمور کرد که دراندرون مهدعلیا مقیم شود ودستور میدهد که کسی بدون اجازه او با «نواب[1]» ملاقات نکند.

مهد علیا وقتی خود را در محاصره شاه می‌بیند، نـامه زیـر را بخط شکسته و نستعلیق زیبا بشاه مینویسد :

« قربانت بگردم. شما باید دیگرچه وقت مرا بشناسید من چه کـار دارم باین
« حرفها چه وقت دخل وتصرف بکار شما و بکار دولت شماکرده‌ام با وجودیکه
« من ازهمه‌کس بااحتیاط تر راه میروم شما ازهرکس نامحرم تر میدانید. ازقصر
« که آمدم بعضی حرفها شنیدم . گفتم‌کاهست [کذا] خدمت شما عرض نکرده
« باشند، خواستم بشما حالی‌کنم والا بمن چه پادشاهید و مختارخداشاهد است
« نه با وزیرتان آشنائی دارم ونه نوکرهاتان مرامیشناسند نه من آنهاراخداوند
« عالم شما را بسلامت بدارد پیشه من مثل مادر اسدالله دعـاگوئی است . بحق
« خدا این حرفها را هم که خدمت شماگفتم از مـردم شنیدم همه‌کس میگفتند
« اگـر میدانستم بایـد نگفت نمی گفتم مـن هرگـز از حـرف زدن خدمت شما
بی احتیاط نیستم[2] »

۱ـ ناصرالدینشاه بمادرش «نواب» خطاب میکرد.

۲ـ انبوخته ۱۰۸ـ۱۶۱ خزانه اسناد سلطنتی

نامه دیگر از مهد علیا بشاه

« قربانت بگردم. قرار شاهزاده ها همان است روزیکه ازسفر آمدم دادم، البته
« نکول نخواهم کرد حالا اگر پشت گردن شاهزاده ها هم بزنید بیقاعده و بی اذن
« نخواهند آمد. آن روزه راه دیگر داشت، ازخدمت شما که محروم بودند میرزا
« تقی خان هم که اینطایفه را و شاهزاده های بیچاره را ازسگ کمتر کرده بود،
« اززمین و آسمان بریده شده بود بجهت اینکه خفیف نشوند یادرد دل خودشان
« را و عرضشان را ناچار روبمن می آورند حالا بحمدالله این التفات که پادشاه
« درحق اهل ایران فرمودند همه کارشان رافهمیدند عرضشان رابپادشاه میکنند
« به من دیگر چکار واله من هم بحمدالله آسوده شدم بعلیقلی میرزا هم گفتم کاغذی
« دراین باب بشاهزاده محمد ولی میرزا نوشت که بشاهزاده ها کلاً اعلام بکند
« که روزهای عید بدیدن من بیایند در وقتهای دیگر مرخص نیستند کاغذ را
« هم دادم بنظر شما برسد بفرستیم پیش محمد ولی میرزا والسلام [۱] »

چندی که ازاین روابط نامشروع گذشت ، بحاجی خبردادندکه میرزا آقا خان شبها بعد از نیمه شب با لباس مبدل از سفارت انگلیس بیرون میآید . حاجی ناچار عده‌ای را مأمور کرد تا شبها در اطراف سفارت انگلیس مراقب رفت وآمد ایرانیان با اعضاء سفارت باشند وضمناً بعده‌ای ازچماقداران و شبگردان دستگاه صدارت خویش دستور داد تا اگر شبی میرزا آقاخان ازسفارت خارج شد، فوراً دستگیرش کنند.

در یکی از شبها که میرزا آقا خان برای دادن گزارش اسرار محرمانه دولتی بسفارت انگلیس میرفت، مراقبین ورود او را بحاجی اطلاع دادند و وی همان شب دستور دستگیری میرزا را صادر کرد و درنتیجه مأموران دولتی شبانه، میرزا آقا خان را پس ازخروج از سفارت با لباس مبدل دستگیر و پای پیاده بمنزل صدراعظم بردند. منزل حاجی میرزا آقاسی ، در محل فعلی کاخ دادگستری بود .

---

۱ ــ اندوخته ۱۰۸ و ۱۶۱ خزائن اسناد سلطنتی .

در این محل علاوه بر اندرونی و بیرونی ، تکیه بزرگ دو طبقه‌ای نیز برای عزاداری وجود داشت وچندین اصطبل وانبار علیق وغله در اختیار صدراعظم بود. بمحض رسیدن میرزا آقاخان، حاجی میرزا آقاسی دستور داد ویرا درطویله حبس کنند. و روز بعد بدستوراو همه امناء و ارکان دولت دراطاق پذیرائی جمع شدند وصدراعظم دستور داد میرزا راباهمان لباس مبدل به حضورامناء دولت بیاورند و پاهایش رابجرم جاسوسی فلك کنند! [۱]

فردای آنروز از میرزا آقاخان مقداری جریمه نقدی گرفتند سپس او وبرادرش را بکاشان تبعید کردند. واتسون نویسنده ومورخ انگلیسی نوشته است « ... یکی از با نفوذترین نجبای ایران یعنی میرزا آقا خان وابسته بدسته آصف‌الدوله، که سابقاً مقام وزارت جنگ داشت ولی بتحریك میرزا آقاسی پس‌از آنکه او را زدند ومجروح کردند از تهران طرد شد ... [۲]»

این واقعه در سال ۱۲۶۱ هـ ـ ۱۸۴۵م رویداد و پس از آن تامحمد شاه در قید حیات بود وحاجی برمسند صدارت قرار داشت، میرزا آقاخان ازکاشان بیرون نیامد و بحال تبعید در آنجا زندگی میکرد.

پس از مرگ محمد شاه و عزل حاجی میرزا آقاسی از مقام صدارت ، میرزا آقاخان ازکاشان بتهران آمد. واتسون مینویسد « ... دربن هنگام او بجلو یکی از دروازه های شهررسید و از کاردار سفارت انگلیس تقاضا کردکه باو اجازه ورود بشهر بدهد..» میرزا تقیخان امیرنظام که خبر آمدن او رابدون اجازه ناصرالدینشاه بطهران شنیده‌بود فوراً امر بمعاودت اوبکاشان‌داد، ولی میرزا آقاخان بدون اینکه اعتنا بدستور صدراعظم بنماید مستقیماً به سفارت انگلیس رفت و خود رادر پناه سفارت جای داد.

ناسخ التواریخ مینویسد : « میرزا آقا خان چنان صواب شمرد که اگر با اوطریق مخاصمت سپرند دولت انگریز بحمایت ایشان جنبش خواهدکرد ... »

---

۱ ـ سیاستگران دوره قاجار ـ صفحه ۱۵

۲ ـ تاریخ قاجاریه ـ صفحه ۳۳۴

کاردار سفارت انگلیس وقتی از ایستادگی میرزا تقی‌خان مطلع گردید، مستقیماً بامهد علیا که بامیرزاآقاخان‌رابطه‌داشت تماس گرفت واوراواسطه‌قرارداد تااجازه‌اقامت درتهران بگیرد میرزا فضل‌الله وزیر نظام برادرمیرزاآقاخان نوری که او نیز در کاشان تبعید بود، در کتاب‌خود بنام«تذکره‌تاریخی» دراین بارمی نویسد«..صاحبان‌مناصب سفارتخانه انگلیس بمیان‌ارك سلطانی درآمدند ودرخدمت مهدعلیا وستر کبری معروض داشتند که سالهاست که‌دولتهای‌انگلیس وایران‌باهم‌ازدرمودت‌وموالاتند. وسود یکدیگر را ازدست نمیگذارند. مااز قبل دولت خودابلاغ این‌خبر میکنیم‌که هرگز رضا نخواهیم دادکه کسی‌مانند وزیر لشکر (لقب‌اول میرزا آقاخان) ازاین در دور باشد ..»

وساطت کاردار سفارت انگلیس وصاحبان مناصب سفارت نتیجه مثبت داشت و مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه سرانجام دستورداد اورا باجلال وشکوه فراوان از سفارت بقصر سلطنتی ببرند. واتسون می‌نویسد:

«.. مادرشاه ازبازگشت مرد مطرود استقبال کرد وخوش آمدی‌که مردم درحین عبوروی از بازار بمقصد قصرهمایونی نشان دادند، حاکی ازاین بودکه‌یا اومورد علاقه اهالی‌میباشد ویاآنکه‌دسته آذربایجانی‌که‌وبرایکی ازمخالفان آنها بشمارمیرفته مورد نفرت مردم است»

پس‌ازورود میرزا آقاخان بتهران، میرزاتقی‌خان امیرکبیر که‌از روابط‌مخصوص اوباخانم نواب مطلع‌شده بود، درحضورجمعی وی موردعتاب وخطاب قرارداده پرسید: کی‌شمارا بکاشان تبعید کرده بود؟

بنابنوشته خانم شیل همسر وزیر مختار انگلیس درایران میرزا آقاخان ازآن پس‌بتابعیت وحمایت رسمی دولت انگلیس درآمد و واسطه مهدعلیا و سفارت انگلیس شد وهردونفر سعی میکردند تاطرفداری از انگلیس رادر شاه زیادتر کنند. شارژدافر انگلیس درتهران در نامه‌ای‌که روز ۱۹ سپتامبر ۱۴۹۸ به لرد پالمرستون نوشته‌است دراین باره می‌نویسد: «.. درملاقات خصوصی که‌با مهدعلیا نمودم اوبمن اطمینان‌داد

که دائماً بشاه تلقین خواهدکردکه نظریات وراهنمائیهای انگلیسهارا بپذیرد .. »[1]

در این ایام اداره‌امور مملکت درحقیقت بدست مهدعلیا مادر ناصرالدینشاه بود وشاه جوان وصدراعظمش که پس‌از مرگ محمد شاه بتهران آمده بودند، هنوزدر اداره کشور نقش اساسی ومحکمی نداشتند حمایت جدی سفارت انگلیس از میرزا آقاخان سبب شده تاشاه ومیرزا تقیخان امیرکبیر نتوانند اورا از تهران طردکنند وبا موجبات قطع ارتباط او وسفارت را فراهم‌آورند !

چنانکه دراسناد وزارت خارجه انگلیس آمده‌است درگزارشهای رسمی‌سفارت انگلیس از تهران کرارا تصریح شده‌که میرزا آقاخان اسرار محرمانه دولتی‌را اعم‌از آنچه‌مربوط بامورداخلی ایران وتصمیمات مملکتی‌بوده وبامذاکرات سیاسی که‌فیمابین شاه وصدراعظم وسایرسفراء صورت‌میگرفته بوزیر مختار انگلیس گزارش میداده‌است. نامه چهارم اوت۱۸۵۱ وزیرمختار انگلیس به‌لردپالمرستون سندرسواکننده ومفتضحی درین باره است بطوریکه اکنون پس ازگذشت یکصد وپنجاه سال‌نیز ، نقل آن شرم آوراست. همینقدر میتوان گفت‌که این رجل «شریف‌وعضوخاندان‌اصیل ایرانی!» مثل پست‌ترین جاسوسان همه‌اسرار مملکتی‌را بانگلیسها اطلاع‌میداده است. دکترفریدون آدمیت مینویسد « . . میرزا آقاخان در واقع جاسوس انگلستان در دربار ناصرالدین شاه بود.[2]»

وقتی کار جاسوسی میرزا آقاخان بالاگرفت ، میرزا تقیخان در صدد برآمد که اورا مجازات‌کند واز طهران طرد وتبعید نماید . وزیر نظام برادر میرزا آقاخان در باره این‌تصمیم امیرمینویسد:«.. چون بلای‌ناگهانی میرزا تقیخان فراهانی‌که از جانب حضرت اقدس شاهنشاه روح‌العالمین فداه ، مصدر امور جمهور خلایق بود ، بارأی کج وطریقه لج درفکر جان و دور نمودن ما بندگان از خانمان افتاد لابد دولت انگلیس را ازآن بئس‌المرید که فعال مایرید بودمکمن انس واستیناس خود نموده ، با حالت

۱ــ اسنادوزارت خارجه انگلیس ۱۳۸ ــ ۶۰

۲ ــ امیرکبیر وایران صفحه ۱۶۰ .

تباه بآن پناه بردیم و از لوح خاطر خودنقش عافیتستردیم ... »[1]

واین بار نیز وزیر مختار انگلیس رسمی و بطور علنی بیاری میرزا آقاخان شتافت وباارائه سند رسمی تحت‌الحمایگی وتابعیت انگلستان او را از زندان و تبعید نجات داد.

وزیرمختار طی‌نامه ۲۱ژوئن ۱۸۵۰ خود به‌لردپالمرستون حمایت علنی‌خویش را از میرزا آقاخان چنین توجیه نموده است :

« .. بعلت آنکه میرزا آقاخان آدم ناقلا وفتنه‌انگیزی است امیرنظام از او بدش میاید وهیچ بعید نیست‌که وقتی بدست آویزی اورا توقیف ومحبوس واموالش‌را ضبط‌کند . اگر چنین امری اتفاق افتد ضربه سختی بمقام وشهرت سفارت انگلیس در طهران وارد خواهد آمد . دراین صورت وظیفه‌خود خواهم دانست‌که به‌حمایت میرزا آقاخان برخیزم ومانع شوم‌که نسبت باو رنج وآزاری برسد. دراین‌باره ازهیچ اقدامی قصور نخواهم‌کرد .. »

سرانجام دسیسه‌های مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه ومیرزا آقاخان نوری به‌نتیجه رسید وروز ۲۵ محرم ۱۲۶۸ (۱۳ نوامبر ۱۸۵۱) میرزا تقی‌خان امیرکبیر ازصدارت معزول‌گردید .

همینکه فرمان عزل میرزا تقی‌خان صادر شد ، فعالیت‌کلنل شیل وزیر مختار انگلیس برای انتصاب میرزا آقاخان بصدارت عظمی کهاز دوران صدارت امیر شروع شده بود باوج خود رسید . کلنل شیل امیدوار بود که باکمك بی‌دریغ مهدعلیا، میرزا آقاخان راکه ورقه تابعیت انگلستان داشت بصدارت عظمی برساند . او درگزارش ۱۴ نوامبر ۱۸۵۱ به‌لرد پالمرستون چنین می‌نویسد :

«.. شب‌گذشته (۱۳ نوامبر ۱۸۵۱) بدستورشاه چهارصد نفر افرادگارد سلطنتی وفرماندهانشان بکاخ سلطنتی احضار شدند ودر تعقیب این احضار پیامی به امیرکبیر فرستاده شد که بموجب آن بوی اعلام گردید که از مقام صدارت عظمی معزول است

۱ـ تذکره تاریخی نسخه خطی .

ولی همچنان فرماندهی کل قوا را خواهد داشت . این امر برای مردم وخودامیر بسیار غیر مترقبه بود .

سقوط میرزا تقی‌خان براثر دسیسه‌های درباری باکمك بعضی کیفیات خــارجی صورت گرفت ، [اشاره سفیر انگلیس بپولهائی است که خرج کرده] در رأس دستگاه فتنه‌چینی دربار قاجار مهد علیا قرار دارد . جانشین امیرهنوز تعیین نشده ولی‌چنانکه چندماه قبل پیش‌بینی کرده‌ام وحال نیز محرمانه اطلاع یافته‌ام اعتمادالدوله صدراعظم ایران خواهد شد . یکی از مشکلات حکومت اعتمادالدوله مخالفت روسهاست بــااو که‌این مخالفت براثرارتباطات بسیارنزدیك این‌شخص باسفارت انگلیس میباشد ...»[۱]

همانطوریکه‌کلنل شیل پیش‌بینی‌کرده بود ، بالاخره میرزا آقاخان باکمك مهد علیا برای صدارت درنظر گرفته شد ولی قبل‌ازهرچیز میبایستی مسئله‌تابعیت انگلیسی او حل‌شود. ناصرالدینشاه بمادرش‌گفت: مادام کەمیرزا تابعیت انگلیسی‌دارد نمیتواند بمقام صدارت عظمی منصوب شود . ازطرفی میرزا آقاخان از ترس شاه نمیخواست ترك تابعیت‌کند ودر عین حال برای احراز مقام صدارت عظمی نیز تلاش میکــرد . وزیر مختارانگلیس درنامه مورخ۱۸ نوامبر۱۸۵۱ خویش به‌لردپالمرستون چنین‌مینویسد :

«... اعتمادالدوله میل داشت ورقه تحت‌الحمایگی خود را نگاهدارد ولی شاه جداً اصرار میورزیدکه او باید ازچنین امتیاز پرقیمتی صرف‌نظرکند . پس‌از دو روز بالاخره میرزا آقاخان برای نیل بمقام صدارت مجبور بقبول چنین شرطی‌شد و سندی را امضاءکردکه بموجب آن‌دیگر تحت‌حمایت دولت انگلیس نیست ... »[۲]

لیدی‌شیل‌همسر کلنل شیل وزیر مختار انگلیس درکتاب «شمه‌ای از زندگانی و رفتارایرانیان»دراین‌باره مینویسد «بعد ازعزل میرزاتقیخان‌امیرکبیرازصدارت عظمی، میرزاآقاخان نوری عریضه‌ای بشوهرم نوشت‌که چون‌شاه‌میخواهد مرا صدراعظم‌ایران کند لذا استدعا دارم این بندەرا از تابعیت دولت انگلیس معاف فرمایند ، شوهرم در

۱ ــ اسناد بایگانی عمومی جلد ۱۴۶ ــ ۶۰

۲ ــ ایضا .

حاشیه عریضه‌اش نوشت «افتخار تابعیت دولت انگلیس بیشتر از تاج کیان است»[1]

سرانجام میرزا آقاخان پس از کسب اجازه از کلنل شیل وزیر مختار انگلیس و ترك تابعیت دولت انگلستان، نامه زیر را بشاه نوشت:

این چاکر قدیمی پدر بر پدر خانه‌زاد و نمك پروردهٔ این آستان مبارك بوده‌است محمدحسنخان مرحوم و آقا محمدشاه مرحوم و خاقان مغفور و شاه‌مرحوم مبرور، خودم و اجدادم بارث خدمت کرده‌ایم بصداقت رعیت و نوکر خانه زاد شاهنشاه روحی فداه هستم‌کسی را یارای تخلف از این حرف وگفتار نیست واگر خدای نکرده از این فدوی قدیمی جان‌نثار خیانتی دولتی سربزند مورد مؤاخذه شاهنشاه روحی فداه باشم لیکن استدعای‌چاکر این‌است اگرعرض‌شود تحقیق‌شود و بعداز اثبات عقوبت شودتحریراً فی محرم ۱۲۶۸» ودر حاشیه این نامه اضافه میکند:

«**این بندهٔ درگاه درزیر حمایت هیچ دولتی بجز درظل** حمایت شاهنشاه ایران خلدالله ملکه نیستم وامید الطاف ومرحمت از این استان مروت نشان داشته‌ام و دارم» رقم مهرپشت صفحه «عبدالله آقاخان بن‌اسدالله»[2]

اولین گزارشی که کلنل‌شیل وزیر مختار انگلیس در ایران به‌پالمرستون وزیر خارجه انگلیس بعداز انتصاب میرزاآقاخان مینویسد بسیار جالب وخواندنی است:

«۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.

«لردمن

«.. اعتمادالدوله بصدارت عظمی منصوب گردید. در مرحله اول احتمال فراوان میرفت‌که میرزا تقیخان مجدداً بمقام سابق خود بازگردد.

صدراعظم تازه‌بامشکلات زیادی مواجه میباشد، یکی اینکه امیرکبیر باقدرت کافی همچنان فرماندهی‌کل قشون را داراست. وتمام صاحبمنصبانی‌که او خود گماشته بوده‌است هنوز برسر کارند ودر نتیجه اگر بمخالفت برخیـزد حکومت اعتمادالدوله

۱ ـ شمه‌ای از زندگانی ورفتار ایرانیان. چاپ‌لندن ۱۸۵۶ صفحه ۱۲۵

۲ ـ ازمجموعه اسنادکتابخانه سلطنتی.

تباه خواهد شد و یامیرزا تقی‌خان تبعید خواهدگردید .

ودیگر این‌که اعتمادالدوله برخلاف میرزاتقی‌خان نه‌در روسیه بوده و نه‌کشور عثمانی‌را دیده و نه‌مثل اواز امور ممالك اروپا وتأسیسات آن‌علم واطلاعی دارد. بعلاوه صدراعظم جدیدفاقد استقامت وپایداری امیر است‌که‌بتواند درمقابل تجاوزات روس‌ها مقاومت‌کند بهرحال ترك تحت‌الحمایگی انگلیس از طرف میرزا آقا خـان مشکلی بوجودآورده ونسبت باین موضوع منتظر دستورالعمل میباشم. باتوجه باین‌که تحصیل امضاء سند ترك تحت‌الحمایگی انگلیس ازمیرزا آقاخان بزور انجام‌گرفته آیااین‌سند اعتباری‌دارد؟ یااینکه هرگاه اعتمادالدوله توقیف‌یاتبعید ویااموالش ضبط‌شد می‌توانیم بحمایت او برخاسته مداخله‌کنیم ؟ ولی بهرحال اگر او بسفارتخانه ماپناه جست تحت حمایت دولت انگلیس قرار خواهدگرفت . . »[۱]

دوران صدارت میرزا آقاخان اعتماد الدوله برای انگلستان دورهٔ پیشرفت و تحکیم نفوذ سیاسی ، نظامی واقتصادی بود وآنچه عمال این‌دولت خواستند انجام شد. بزرگترین ضربتی‌که در این‌دوران به‌ایران وارد شد ، انتزاع هرات از ایران بود .

در رجب۱۲۷۲ ــ مارس۱۸۵۶که جنگ‌کریمه بپایان‌رسیده بود، حسام‌السلطنه بعد ازتصرف غوریان وبادغیسات بهرات نزدیك شد . انگلیسها در ۲۱ ربیع‌اول۱۲۷۲ ــ۱۸۵۶ م چندکشتی جنگی وبادی ببوشهر فرستادند وعده ناچیزی ازناویان خودرا در این شهر پیاده کردند . میرزا آقاخان خودرا وحشت‌زده نشان داد وازاینکه انگلیسها چندین‌هزار نفر بخلیج فارس آورده بودند وقصد اشغال سرتاسر خاك ایران را داشتند دستپاچه‌شد وشاهرا ترسانید واورا وادار کردکه بدون درنگ فرخ‌خان کاشی‌صندوقدار مخصوص را برای عقد صلح با انگلیسها بپاریس بفرستد . حسام‌السلطنه قاصدهای بادپیما بتهران فرستادو بشاه و دولت نوشت که از آمدن کشتیهای انگلیس به بوشهر نگران نباشید ، زیرا آنها هرگز نمی‌توانند ازبرازجان بالاتر بیایند . ولی میرزاآقا خان همچنان شاه‌را می‌ترسانید، تاجائی‌که در۱۱ ذیقعده ۱۲۷۲ فرخ‌خان امین‌الملك

۱ــ اسناد بایگانی عمومی ۱۶۴ ــ ۶۰

بپاریس اعزام گردید. حسام‌السلطنه در ۷ صفر ۱۲۷۳ فتح هرات را بشاه اطلاع داده وبه‌او نوشت‌که شورش سپاهیان هند شروع شده و اگر اجازه می‌فرمائید باهمین قشونی که همراه دارم به‌هندوستان میروم. درحال حاضر درهندوستان سپاهیان هند، هرروز هزاران نفر از انگلیس‌ها را حتی فرزندان و زنان آنها را با بی‌رحمی میکشند[1]. ولی میرزا آقاخان باوجودی‌که تابعیت انگلستان را ظاهراً ترک‌کرده بود با اینحال به کمك اربابان خود شتافت ونگذاشت حسام‌السلطنه بهندوستان برود وبشاه اعلام‌داشت که اگرحسام‌السلطنه بهند برود سلطنت ایران را هم برایگان بدست خواهد آورد و سلسلهٔ قاجار را منحل خواهد ساخت. اغوای شبانه روزی صدراعظم بالاخره کار خود را کرد ومعاهده ننگین درهفتم رجب ۱۲۷۳ درپاریس به‌امضاء رسید.

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در خوابنامه یا رؤیای صادقانه می‌نویسد:
«میرزا آقاخان نوری در جلسهٔ محاکمه چنین گفت: در اواسط صدارتم دیدم امورات مختل است ووضع مغشوش وعزل من ازصدارت قریب‌الظهور. جنگ انگلیس‌را سبب شدم‌که پادشاه را مشغول دارم ومقام خود را محفوظ واین‌کار براستی برای دولت وملت ایران مضرت داشت جزآنکه من‌صلاح شخص خود را درآن دیدم. درآن واقعه خیلی به‌ایران خسارت وارد آمد، هرات را گرفتم ولی بوشهر ومحمره را ازدست دادم و در اینحال برای‌اینکه فرخ‌خان امین‌الدوله راهم دورکرده باشم آخرالامر بعنوان اصلاح امور مقدمه صلح با انگلیس وختم غائلهٔ نزاع‌وی‌را مأمور فرنگ‌کردم، امامیل‌نداشتم کار بزودی بانجام برسد، بلکه استخوان را مهما امکن لای زخم می‌خواستم برخلاف مقصود ومنظور من او خود پولی ازانگلیس‌گرفته با اتباعش اینکار را کردند وعاجلانه کار صلح را پرداختند ومصالحه را منعقد نمود. اگر شتاب نکرده بودند فتنه و بلوای هند بروزکرده‌بود وانگلیس‌ها مضطرب ومستأصل می‌شدند وکار بدلخواه ما می‌گذشت. هرات را واگذار نمی‌کردیم وبنادر خودرا مسترد می‌نمودیم، بلکه بقسمت بزرگی از افغانستان دست می‌انداختیم وخسارت جنگی قابلی هم از دولت انگلیس می‌گرفتیم.

۱ــ کتابچه جلد مخمل‌آبی ــ شماره ۱۷۲ ــ کتابخانه سلطنتی.

افسوس که عجله فرخ خان نگذاشت و آن مقدمه برعکس نتیجه داد . هرات از دست رفت بلکه حق ثابت ما درافغانستان باطل شد . ایران بجای آنکه منتفع شود مبلغ گزاف متضرر شد . چون در این محضر جز راست گفتن گریزی نیست خود میگویم که این کار بغرض شخصی بود نه از روی دولت خواهی همینقدر شد که جنگ با انگلیس چندی عزل مرا پس انداخت چنانکه بعد از مصالحه چیزی نگذشت که مسند را از زیر پایم کشیدند و مرا بخاک نشاندند »[۱].

محمد یوسف خان هراتی میرزا آقاخان را رسوا کرده مینویسد « ... انگلیسها بمیرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران رشوه‌ای وعده کرده بودند واوخیال پادشاه ایران را ازضبط هرات منصرف نمود وحکمی بمرحوم حسام‌السلطنه نوشت که هراترا تخلیه نموده بمشهد برگردد ، که دولت انگلیس دست از محاربه بنادر فارس بردارد . مرحوم حسام‌السلطنه در جواب نوشت که حال سزاوار نیست دولت ایران هراترا تخلیه نماید ، زیرا خسارت فوق‌العاده متحمل شده‌ایم وآنگاه بسیاری مردم قزلباشیه که تقیه درطریقه خود داشتند ، آشکار شده‌اند وخرابی وصدمات کلی ازهر حیث وهرجهت بدولت وملت ایران فراهم میشود . ولی میرزا آقاخان صدراعظم که تصمیم گرفته بود هراترا بدولت انگلیس واگذار کند در جواب حسام‌السلطنه نوشت معلوم میشود شمارا خیال سلطنت وپادشاهی بسر افتاده که بهراتماندہ جواب تعلیقه دولت را اینطور داده‌اید . اگر خود را جزء دولت ایران و خیرخواه پادشاه میدانید فوری هرات را تخلیه نموده بمشهد برگردید ... »[۲]

میرزا آقاخان پس از واقعه هرات برای اینکه شاەرا مشغول بدارد اورا تشویق بعیاشی وخوشگذرانی میکرد . دانشمند فقیدخان ملك ساسانی مینویسد : « ... در یکی از روزها کەشاه باید برای سان قشون بمیدان مشق میرفت میرزا آقاخان در عریضه‌ای بشاه نوشت هواسرداست ممکن‌است بوجود مبارك صدمه‌ای برسد دوتا خانم

۱ـ خوابنامه یا رؤیای صادقانه ص ۵۹

۲ـ تاریخ عین‌الوقایع صفحه ۱۲۹ ـ ۱۳۰

بردارید ببرید ارغونیه[۱] عیش کنید[۲]... »

ازهمه جالبتر اینکه روز دوشنبه‌عید قربان ۱۲۷۰هـ.۱۸۵۴.م شاه درداودیه سلام نشسته وشب همانجا بسر برد ونیز عیدغدیر همانسال شاه در داودیه بوده است . میرزا آقاخان در عریضه بشاه مینویسد : « آنجا پشت کوه قاف است سه شب متوالی عیش بفرمائید »[۳]

دفاع از خود اکنون چندکلمه‌ای از نوشته‌های میرزاآقاخان درباره روابطش باانگلیسها از نامه‌های خود او نقل میکنیم . در نامه‌ای که اوروز هفتم شوال ۱۲۷۳ به‌فرخ خان امین‌الملك به‌لندن نوشته در حاشیه‌اش چنین مینویسد : « . . . شارژ دافر روس دیروزآمد حرف زیاد بامن زد . . .گفت ... شما زیاد حمایت از انگلیس می‌کنید بسیار خنده‌ام‌گرفت . روز پیش کاغذ شما رسیده بود [که] انگلیس [ها] ازشما دلتنگ‌هستند می‌گویند صدراعظم رفیق‌روس است ، حالا روس به‌عکس می‌گوید. شما این‌قدر نتوانستید بازبان دانی وزرنگی‌های میرزا ملکم خان آنجا حالی‌کنید باباجان صدراعظم مدتی بدنام دولت انگلیس بود درایران حالا چرا دشمن‌شماشد. من نه‌دشمن انگلیسم، نه‌دوست ـ نه‌دشمن روسم نه‌دوست، خیرخواه دولت ایران و خانه زاد این دولت ، هرکدام با دولت ایران دوست هستند من به‌او دوست صدیق هستم والافلا[۴]». درحالیکه صدراعظم انگلیس‌مآب بااین‌نوشته، خود را خدمتگزار صدیق دولت ایران میداند ، بااینحال ناشران[۵] کتاب (اسناد و مدارك

---

۱ ـ ارغونیه (داودیه فعلی) راارغون میرزا پسرحسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه ساخته بعدازآنکه اورا باسایرشاهزادگان باردبیل بردند واملاکش مصادره‌شد، میرزا آقاخان آنجا راتصرف کرده وبعد از چندی باسم پسرش داودیه نامید .

۲ ـ به‌نقل ازانبوخته سلطنتی ۱۰۸ ـ ۱۶۲ ـ وسیاستگران دوره قاجار صفحه۱۷

۳ ـ ایضاً سیاستگران دوره قاجار ص ۴۰

۴ـ اسناد ومدارك سیاسی امین‌الدوله ص ۳۷۳

۵ ـ کریم اصفهانیان ـ قدرت‌اله روشنی زعفرانلو

مأموریت امین‌الدوله) در باره‌اش چنین مینویسند :

«میرزا آقاخان نوری به‌دلائلی که مقام ذکر آن نیست‌ازطرفداران جدی سیاست انگلیس در ایران بود وهمه اورا به‌این عقیده می‌شناختند . در مجالس مشاوره راجع به‌جنگ وصلح با انگلیس به شرحی‌که در جلد اول مخزن‌الوقایع ذکر شد عده‌ای طرفدارجنگ بودند ووجود میرزا آقاخان‌را درمقام صدارت درچنان‌وضعی به‌مصلحت نمی‌دانستند . انگلیس‌هاهم که از وجود او استفاده‌کرده بودند یکی از شرایط صلح‌را عزل اوقرار دادند تابرای‌حفظ مقام‌خود زودتر به‌صلح‌راضی شود ویامعزول‌شود وشایعه مداخله‌انگلیسهادرکارانتخاب‌صدراعظم‌خود،درمیان‌مردم‌ضعیف‌تروبالنسبه بی‌اثرشود.»[1]

درهمان ایام، میرزا آقاخان برای مقابله باچنین شایعات و اقداماتی‌این نامه‌را به حضور شاه نوشته :

عریضه جناب اشرف امجد ارفع سلمه‌اله به خاکپای همایون سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه .

قربان خاکپای مبارک شوم دستخط مبارك‌که همه حکمت لقمانی بود و فصاحت سبحانی وکاملا جوهر غیرت مردی ومردانگی ازجمیع الفاظ دربارش واضح ولایح ، و واقعاً زیارت‌کردنی بود، زیارت شد . نه‌کسالت دارم ونه‌بیمارم ونه‌نکرده کار، حاضرم ومنتظرم بهرگونه فرمایش وهرگونه خدمت ، حتی جان که در راه خدمت ولی نعمت متاعی است حقیر. به‌قول ملاها هذاگو هذامیدان .آن پدرسوخته‌هائی‌که مراانگلیسی قلم می‌دادند وابلیسم می‌خواندند که شاید بجهت وحشت این حرف ورفع اتهام تن به مخاطرات عظیمه دهم ، وصلحی‌که راه عافیت است گذاشته راضی بجنگ وبار آوردن ننگ شوم تافسادی شودوکل به‌نوائی رسد ، آخر کردند آنچه خواستند ، بااینکه می‌دانستند ویقین‌داشتند بنده‌باصدر اعظمی دیگر انگلیسی نمی‌شوم. این‌همه ابرامها بجهة این بود که‌بنده ودولت را به‌مرارت بیندازند . حسادت زیاد شد، شدآنچه شد، حالا آن جنگجوها راضی به‌مصالحه وحرفهای بی‌مایهٔ خیرخواهانه شدند .

۱ـ ص ۴۰۷

هر عاقلی می‌داند سران سپاه و سرخیلان بارگاه که خود باید در حقیقت گلوله آتش باشند و مایه شورش چرا از یخ افسرده‌ترند ، و گوینده این الاصلاح و این المعز . زیراکه در اصلاح ، شرط معظم عزل صدراعظم است . یکی نیست بگوید : ای نمک ناشناسها حق نمك ولی نعمت کو ؟ گومن رفتم دولت به این ذلت بعداز این چگونه دولتی است و خلقش چگونه بی‌غیرتی در سایهٔ این دولت چگونه راحت می‌کنید ، با خود دولت باعظمت و شأن چگونه می‌ماند ؟ بعداز تمامی دولت و ملت بازشما سران سپاهید و ارکان بارگاه ؟ لاحول ولاقوة الا بالله .»[1]

خدمات میرزا آقاخان

دردوران صدارت عظمای ، میرزا آقاخان نوری بعلت اینکه او متهم به «تابعیت انگلیس» وخدمت بآنها بود ، دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران بحد اعلی رسید ، تا جائیکه بیشتر اوقات دستگاه «صدارت عظمی» صرف خنثی کردن اینگونه فعالیتها میشد . بطوریکه دیدیم شهرت انگلیس مآبی او بداتجا رسید که شخصاً گفته دیگران را نقل میکند و «انگلیسی» بودن خودرا تکذیب میکند .

میرزا آقاخان برای موجه جلوه دادن عملیاتش و مبارزاتی که بعلت دخالت خارجیان در امور ایران شده ، در ششمین سال[2] زمامداریش دستور میدهد ، صورتی ازاقداماتی‌راکه علیه خارجیان و یاخائنان‌داخلی‌که بمزدوری‌نمایندگان‌سیاسی‌خارجی درآمده بودند ، انجام داده تحت عنوان «تفصیل خدمات جناب اشرف ارفع صدراعظم دام اجلاله‌العالی» تهیه کند و بشرح زیر برای ملاحظه ناصرالدین‌شاه فرستاده‌اند:

۱ ـ فقره ممانعت‌کردن میرزاهای سفرا ، ازآمدن بحضور جناب صدراعظم .

۲ ـ فقره چوب زدن مقصر ، که در روزنامه باسمه شده .

۳ ـ بیرون آوردن عباسقلی‌خان وحسین‌خان از سفارتخانه .

---

۱ ـ اسناد ومدارك مأموریت امین‌الدوله ص ۴۰۸ .

۲ ـ دوران صدارت میرزا نصرالله‌خان اعتمادالدوله نوری ، معروف به‌میرزا آقاخان ازمحرم سال ۱۲۶۸ تامحرم ۱۲۷۵ هجری قمری ۱۸۵۱ ـ ۱۸۵۸ م بطول انجامید .

۴ـ ممانعت کردن از داخل شدن کشتیهای جنگی روس بمرداب انزلی، با اینکه حاجی میرزا آقاسی مرحوم حق دولتی داده بود .

۵ ـ عزل استیونسن قونسول انگلیس از تبریز و آوردن او بطهران، و بعد با یران آمدن او هم موقوف شدن .

۶ ـ موقوف نمودن بیدق عثمانی در پای تخت ایران و بیدق زدن دولت ایران در اسلامبول .

۷ ـ اسامی نوکرهای قونسولگریهای روس و عثمانی را گرفتن و حال آنکه در عهد شاه مرحوم جواب سخت داده بودند .

۸ ـ رفتن بسفر سلطانیه ، با اینکه چندین سال بود قدغن و موقوف شده بود .

۹ ـ عزل دولغاروکی وزیر مختار روس ، با اینکه قرار بود سفرا حکام ایران را عزل میکردند از قبیل مرحوم مهدیقلی میرزا و عباسقلی خان جوانشیر و محمد رضاخان فراهانی .

۱۰ـ عزل قونسولهای استرآباد و گیلان .

۱۱ ـ ممنوع داشتن تبعه خارجه را از نسیه کاری و خریدن ملك در ایران .

۱۲ ـ تصرف رودخانه‌های صید ماهی ، که از دولت علیه بود و در دست غیر بود .

۱۳ ـ موقوف داشتن غیر از تجارت داخله ، که باعث شکست و پریشانی تجارت ایران بود .

۱۴ ـ اجرای احکام قونسولهای دولت ایران بر سر تبعه ایرانی در مملکت روسیه که سابق نمیتوانستند قونسولهای ایران یك کلمه حرف بزنند .

۱۵ ـ موقوف نمودن بست سفارتخانه‌ها و قونسولخانه‌ها .

۱۶ ـ برچیدن بساط کشیشان ینگی دنیائی در ارومیه .

۱۷ ـ فقره میرزا هاشم خان نوری ، که منشی سفارت انگلیس شده بود، و موقوف شد، و از سفارت فرانسه هم بیرون آمد، و انگلیسها هم حین عهد بستن حرفی از او نزدند .

۱۸ ـ کشته شدن خان خوارزم و آوردن سر او با نامه او ، که بتحریك انگلیسها

بهشاه خطاب برادر نوشته بود .

۱۹ ـ ممنوع داشتن سفراء را ازآمدن بتکیه دولتی .

۲۰ ـ معاهده بادولت فرانسه و ثمرات نیاشویدن .

۲۱ ـ شکست امام‌مسقط ، که‌بتحریك انگلیس به‌بندرعباس آمده‌بود، ومداخله ندادن انگلیسهارا دراین باب .

۲۲ ـ نوشته تبعیت دادن حاج عبدالکریم قندهاری .

۲۳ ـ فقره پول‌کرور باروس .

۲۴ ـ فقره پول‌ابریشم میرزا داود،

۲۵ ـ بیرون‌کردن عباس میرزا ومادر اورا ازایران، وبرگردانیدن مادراو رااز مصر، که میخواست بلندن‌برود، ومطیع‌کردن عباس میرزارا دربغداد، که‌یك‌کلمه‌حرف از مادرش وانگلیسها نمی‌شنود .

۲۶ ـ موقوف‌داشتن‌پول بلیط ازتبعه‌ایران دربلاد قفقاز که خلاف‌قانون روس‌بود.

۲۷ ـ فقره‌پسر بهمن میرزاکه بدون‌بلیط روس باصطبل همایون آمد. اورا بدست روس دادم واز ایران اخراج‌کردم .

۲۸ـ فقره فرهاد میرزا، که تذکره رعیتی بدست او داده بودند، ازاوگرفتند ، و بعدکاغذ صریح دادکه تبعه انگلیس نیست .

۲۹ـ گذرانیدن‌کار بندرعباس را با امام مسقط، بدون مداخله سفرای خارجه، و استخلاص مال تجار، و سه مساوی‌کردن مالیات بندرعباس را.

۳۰ـ گرفتن پول سبزعلی سرایی از دولت روس، که بتقصیر بیرون آوردن منات قدغنی، مال اورا ضبط‌کرده بودند.

۳۱ـ واگذار نمودن روسها اولاد مرحوم خان باباخان سردار را، با سیصد هزار تومان ادعای طلبی‌که از دیوان بموجب برات و سند داشتند.

۳۲ـ فقره اسبابهای قورخانه میرزا اسمعیل میزان آقاسی گیلان‌که روسها ضبط کرده بودند وگرفته شد.

۳۳ـ کوتک خوردن آدمهای طامسون صاحب [کـاردار انگلیس] از کسان شجاع السلطنه .

۳۴ـ زلف بریدن شاهزاده ها، که آمیزش با ایلچی کبیر عثمانی داشتند .

۳۵ـ پس گرفتن مال تجار از ایروان و مسقط .

ـ ۳۶ـ فقره گرفتن هرات ـ اعتقاد مردم خـارجه و داخله این بود که اگر جنـگ فیمابین ایران وانگلیس بشود و یک کشتی انگلیس ببحرالعجم بیاید، کل بنادر وممالک ایران بهم میخورد و ایران روگردان میشود. یکسال هم جنگ کردیم هیچ ایران بهم نخورد سهل است ـ مالیات گرفته شد مردم تنبیه وسیاست شدند .

۳۷ـ معاهده با دولت انگلیس با شأن ایران .

۳۸ـ رفتن فرخ خان بلندن، با اینکه حسین سفیر ایران را راه ندادند .

گرچه ناصرالدین شاه پس از یکسال وچند ماه از این تاریخ میرزا آقاخان را عزل و به یزد تبعیدکرد ، ولی در آن هنگام در زیر آن صورت ، تقدیر نامه‌ای بدین مضمون باو نوشت :

«این خدمات شما خیلی بزرگ است وعمده هیچ وزیری در پنجاه سال نمیتوانند اینهمه خدمت بدولت بکند و حال آنکه شما در پنج سال کردید . انشاء الله امیدوار هستم در دنیا وآخرت، هردو ، اجر عظیم به بینید والبته خواهید دید . در حال من ، خدمات شما از اینها بیشتر است وهمه رانمیدانم .[۱]

شهر شوال ۱۲۷۳»

بطوریکه ذکر شد از خدمات سی وهشتگانه صدر اعظم ، در مدت پنجسال، بغیر ازدوسه مورد، بقیه همه مربوط بهخنثی کردن کارهای نمایندگان خارجی ومزدوران ایرانی و حقوق بگیران آنها در ایران بوده است . این رسوائیها و تباهکاریها بعد از معاهده ننگین ترکمانچای یعنی ازسال ۱۸۲۸م .۱۲۴۴ه، آغاز گردید. این معاهده شوم‌حالت روس وانگلیس را در ایران بصورت شرم‌آورومداومی درآورد، تا جائیکه قسمت اعظم

۱ـ مجله وزارت امور خارجه ایران

اوقات زمامداران ایران بخصوص صدراعظم‌وشاه مصروف‌جلوگیری‌ازدخالت بیگانگان درامورداخلی‌کشور میشد. تمام سعی وکوشش صدراعظم‌وشاه برای‌آن بودکه از دخالت ناروای فلان سفیر، یا فلان‌کنسول جلوگیری نمایند. وبه بهانه جوئی تا موجه آنها پاسخ‌گویند ویاازخرابکاری وزدوبند و مزدوری حقوق بگیران ایرانی‌آنان جلوگیری شود. انتخاب میرزاآقاخان بسمت صدراعظم‌که معروف به تابعیت انگلیس بود، نه تنها دامنه توقعات انگلیسها ازخدمتگذاری صدیقشان رازیادکرد، بلکه سایرخارجیان نیز توقعات نابجائی از ایران داشتند.

کاردخالت سفرای‌خارجی‌درامورداخلی‌ایران باتجارسیدکه خود میرزاآقاخان نوری هم بصدا درآمده بفرخ خان امین الملك مینویسد : «وقتی‌که مأمورین انگلیس درایران تغییررفتاردادند، مأمورین سایردول هم میدان را خالی دیده بنای تاخت وتاز راگذاردند، با اینکه دشمن واقعی دولت ایران بودند و در اضمحلال دولت ایران و اغتشاش امورداخله هرچه ممکن بود بعید نبودکه ازآنهاناشی شود، بازدستی پیش چشم خودگرفته ثلث حرکات ورفتار مأمورین انگلیس ازآنها ناشی نشد[1]»

اما انگلیس‌هاکه ازدوستی میرزا آقاخان حداکثر استفاده راکرده بودند، برای اینکه پس از شکست مفتضحانه نیروهای ایران در بوشهر و محمره و تخلیه هرات در برقراری صلح هم ازوجود اواستفاده‌کنند ودرنظررقیب هم (سیاست وارونه) بازی‌کنند، اورا طرفداروس اعلام‌کردند. دولت انگلیس برای اینکه حداکثراستفاده ازاین (نعل وارونه) زدن رابنماید، میرزاآقاخان (تبعه سابق) رادشمن انگلیس‌ومانع صلح قلمداد کرده و تقاضای عزلش را کرد[2]

میرزاآقا خان‌که ازوضع خود خائف بود، برای‌حفظ مقام صدارت ومال ومنالی که اندوخته بود، نامه‌ذیل را به فرخ خان امین‌الدوله نوشت:

«برادر مکرم من نوشته بودیدکه جناب لاردپالمرستان اظهار نموده‌اند که من با دولت انگلیس خوب نیستم ، و من بعد اشکال خواهد داشت‌که امورات دایرهٔ مابین

۱ــ اسناد ومدارك مأموریت‌امین‌الدوله‌ص۳۷۴
۲ــ ایضاً ص ۳۷۷

دولتین موافق قاعده بگذرد و این عهد دوستی و مودت سخت استحکام پذیرد .
خوب بود این فرد را از برای جناب معظم‌الیه بخوانید :
بجرم عشق توام می‌کشند و غوغائی است

تونیز برسر بام‌آ ، که خوش تماشائی است

من بدوستی انگلیس هیچ نمانده بودکه تمام شوم ، وحالا هم اگر بد خواهان من درحضور اعلیحضرت ولی نعمت من سعایت از من می‌نمایند می‌گویند با انگلیس دوستی مفرط دارد، روس و دول سایر، کەدرتهران سفارت دارند بهمین ملاحظه ازمن وحشت کلی داشتند و دارند ، چه طورشد که بد خواه انگلیس هم قلم رفتم ـ شما که امین‌الملك هستید در طهران بودید واز این اوضاع کاملا اطلاع دارید ، چه شد که مطلب را درست حالی نکردید ؟

بازفرصت ازدست نرفته است، به شماموکداً می‌نویسم که درلندن جناب ایشان را مخصوصاً ملاقات کرده وحالت قبل و بعد مراکما هوحقه حالی نمائید وبگوئید من بی‌عقل نیستم که دوستی دولت انگلیس را از برای دولت‌خودم ترجیح به دوستی دول دیگر ندهم .

واقعاً امین‌الملك اگر ذهن‌ا ولیای دولت انگلیس باشدکه من بدخواه آن دولت هستم ، ازبرای من هم اشکال دارد من بعد توانم با سفرای آنها کاری صورت بدهم . قبل ازاینکه فیمابین روم [۱] و روس مصالحه شود وهنوز منازعه و جنگ برقرار بود ، باهمین مسترموره که حالا اسباب برودت شده است در داودیه پاره [ای] حرف ها حسب الامرزدم و بلکه سواد دادم که به دولت خودش بفرستد ، وصریح وعدهٔ موافقت و شراکت با دول متفقه را کرده بودم واز جانب انگلیس اثر تکلیفی ظاهر نشد .

اگرمن با روس متفق بودم وبدخواه انگلیس بودم آن اظهارات چه بود ، و اگر مستر موره اظهارات مرا به دولت خودش نفرستاد ایرادی به این طرف وارد نخواهد

۱ــ مراد دولت عثمانی است که چون وارث سرزمین روم شرقی بوده است‌آن دولت را در ایران به این نام هم می‌خواندند .

آمد . خلاصه این مطلب را درست حالی نمائید و جواب آن را بـه من اعلام نمائید
۸ شهر شوال ۱۲۷۳ »

درحاشیه این نامه بخط ناصرالدین شاه نوشته شده«این رقعه را بعداز خواندن
البته پاره کنید که نماند [۱] »

اما پس از این که هفت سال ازصدارت میرزاآقاخان نوری گذشت ، ناصرالدینشاه یکباره متوجه شدکه در دوران صدارت او چه صدماتی بدولت وملت ایران واستقلال مملکت وارد آمده وبچه‌جهت هرات از ایران جدا شده است .

مخبرالسلطنه هدایت مینویسد: «میرزا صادق نوری درعریضه‌ای که بشاه نوشته دوازده فقره خیانت برای میرزاآقاخان شمرده و متعهد باثبات میشود، منجمله مواضعه اورا بادولت انگلیس درامر بوشهر وهرات » .

رساله‌ای درمیان اسناد باقیمانده خاندان ادیب الملك وجود داردکه هم اکنون دراختیار مهدیخان اعتماد مقدم‌میباشد. نویسنده این رساله عبداللطیخان ادیب‌الملك است که نظرات خود را در اداره مملکت و اشتباهات ناشی از صدارت میرزا آقاخان برای ناصرالدینشاه شرح داده :

«بسم الله‌الرحمن الرحیم. بعداز حمد حمدا ونعت رسول وآل‌اطهار و بیزاری از دشمنان دین و دولت از توجه امام عصر عجل الله فرجه معروض پیش‌گاه حضور باهرالنور میداردکه چون دردو یوم تعطیل‌درخانه نشسته وباب صحبت بروی هردوست وبیگانه بسته نشسته بودم وخواطر بخویشتن مشغول - درسرای بخود بسته از خروج و دخول - اگرچه قلب مبارك حضرت شهریاری برجمیع دقایق ولطایف امور و بهرامری از خفا وظهور نهایت اطلاع وآگاهی‌را دارد وچیزی به ضمیر منیر پوشیده نیست و در حقیقت هرچه عرض شود کمال‌جسارت است خاصه امثال این فدوی‌که درمنسب‌آفتاب وجود مبارك یکسره معدوم ونابود واز ذره‌هم‌کمتر است ، و لیکن چون شرط ارادت و بندگی وحق ملاحظه ولی نعمت آنست که آنچه بدانیم و به بینیم و با بعقل ناقص ،

۱ـ اسناد و مدارك مأموریت امین‌الدوله ص۲۷۸

بندگان برسد بمنصه عرض پیشگاه حضورباهرالنور برسانم باین جهت جسارت عرض شده که خیالم برآن واداشت که بعضی از واردات و خیالات و برخی از آنچه بخواطر - فاتر گذشته برشته تحریر درآورد، که چون خداوند بیچون وجود مبارک پادشاه و نفاذ حکم وانتظام امردوست اورا سبب آسودگی و رفاهیت بندگان خود قرار داده و همه مردم رانسبت با او بمنزله عیال و اطفال خردسال مقرر فرموده ، پس هرگاه پادشاه امرش در بین رعایا نافذ و جاری نباشد امـر دولت او بغایت مغشوش وباعث استیلای دشمنان برسرحدات وثغور مسلمانان خواهد شد و آنگاه نظام امور جمع بندگان خدا ازهم پاشیده میشود و این خلاف غرض خـداوند از وجود مبارک پادشاهست در شرع حرام بین وباعث تمامی دولت و دین است فلذا باید پادشاه کمال اهتمام درنفاذ امـر خود بفرمایند وازآنجا که وجود مبارک حضرت شهریاری بمنزله دل عالم است و مقام دل مقام باطن وغایب از انظاراست وکسی راجز از اوامر و احکام واراده و فـرمایشات سلطان دل نیست مگر بتوسط مترجمین که آنها عبارت ازچشم وگوش وزبان و دست و پا واعضای رئیسه وجوارح او باشند واین دوستی‌را خود دل باید میان ایشان بیندازد و مراقب باشد که همیشه باهم صفاداشته باشند وایضاً باید دربین این اعضاء و جوارح اصلا خلاف دوستی ویکجهتی نباشد وبـاهم کمال صفا داشته بـاشند وصفای ایشان هـم بجهتهٔ خواطر امتثال فرمایشات دل باشد وچیزی رابرای خود نخواهند تا ازصفای آنها باهم امورات سلطان قلب منتظم وهریك بخدمت خودمشغول وهمه باهم درمقابل انجام مهام دل ساعی بوده باهم موافق ومتفق باشند وشکی دراین نیست که اگر سلطان دلهم بخواهد بیکی ازاینها اکتفاکند واختصار و اقتصار برعضو واحدنماید اختلال کلـی در امرش واقع میشود چنانچه بدیهی است که انسان اگر بهمان چشم اکتفاکند و گوش و زبان و دست وپارا درامورباناو شریك نکند وبکارنیندازد، یکسره امورش ازهم میپاشد ویا بگوش تنها اکتفاکند و چشم را پوشیده وسایر جوارح را از کار بازدارد ، مفاسد کلیه حاصل خواهد شد . پس مقدمه‌که ازروی خلقت خداوندی در همه نفوس برداشته شده چنین استنباط میشود که حضرت شهریاری هم که قلب عالم میباشند میباید اقتصار

بیك نفر وزیر نفرماید ، بلکه وزرای متعدده قرار داده هریك را بشغلی مأمور فرماید که یکی بمنزله چشم ودیگری بجای گوش و دیگری بمحل زبان ودیگری درمکان دست و دیگری درمقام پا وبعضی درمقام سایر حواس وجوارح باشند ویا آنکه هریك صاحب شغلی هستند ولیکن دراجرای کلیات احکام وامور هفته دوروز لااقل درمجلس شوری نشسته درنظم امورقشون یا امر عزل ونصب حکام ویا درحفظ ثغور وسرحدات و فرستادن وخواستن عسکر وصلح وجنگ نمودن با دشمن وحواله و اطلاق بولایات یا تخفیف دادن برعایای بعضی ولایات یافکر نرخ یا رواج تسعیر و عدم تسعیر غلات و سایراجناس یا در بیرون فرستادن متاعهای ولایتی یا راه دادن اقمشه ومتاعهای دول خارجه و درهر امری باهم نقشه شورکنند و چون همه متفق شدند آنگاه آن حکم را نوشته بهیئت اجتماعیه همه باهم بحضور باهرالنورمشرف شده بمحضر انورعرضه دارند وپس‌از امضای ازدیار معدلت مدار درآنچه تعلق برعایاوبرایا وتمام عساکر وسرحدات وعموم مردم دارد فرمان مبارك صادر شود وبه مهرتمام وزراکه رسید در دفاتر خلود ثبت شود وحکم جاری شود و درامور دولتی‌حکم رانوشته تمام وزرامهر نموده باامضای اعلیحضرت شاهنشاهی درمحلی ضبط وثبت شود ، زیراکه ازین قرار و درچنین صورتی خبط و خطا واقع نمی‌شود و اگر هم واقع شود چندان مفاسد بهم نمی‌رساند . بخلاف آنکه هرگاه امرمنحصر بشخص واحدبشود چون اوخودمستقل درامراست ومردم دیگر که زیر دست او واقع شده‌اند دخیل درامور دولتی نیستند، پس‌هرگاه خطائی وخبطی واقع بشود ازترس‌جان خود قدرت اظهار ندارند و علاوه طرف شور و مصلحت سلطان نیستند و درپزمی‌که پادشاه باوزیر خلوت نماید راه ندارند تامعلوم شود که اوچگونه عرض میکند آیا خلاف واقع میگوید یا مطابق عرض میکند. وایضاً همانکه منحصر بفرد شد جمیع خیال اومنحصر بصلاح امرخود خواهدشد وهرکار بکند صلاح رامقدم میدارد چنانچه شاهد این مقال و مرات این تمثال من جمله حکایت جنگ انگلیس است‌که واقع شد ، زیراکه پس‌از جواب‌کردن سفیرانگلیس ونگون نمودن بیدق او همان آن بلا تأمل درتدارك امرقشون وانضباط امرسرحد وفکر کیفیت دعوا و تـدبیر

راه جنگ و مآل امر باید جناب وزیر برآید . و حال آنکــه از زمـان انقطاع رشته دولتی با دولت متحابه واشتعال نایره عداوت و وقوع خصومت و مخاصمت تایوم ورود آنها ببندر ابوشهر هشت ماه تمام‌کشید . سه ماه بلکه متجاوز قبل از آنکه وارد بندر شوندا خبار جنگ نمودند وباوجود این اصلا درفکرحفظ سرحداستحکام امرقشون برــ نیامد وپس از آنکه عسکر آنها بی‌دعوا وبدون معارض وارد بندرشد ، او اگرعذرهای غیرموجه آوردکه حضرات انگلیس ها خلاف قاعده دولتی حرکت نموده بی‌خبر چرا به بندر وارد شدند . وحال آنکه آنها سه ماه بود خبر کرده بودند واز روزی‌که علم خود را خوابانیدند خبر نمودند .

واضح است‌که این مسامحه ومماطله درچنین امرعظیمی خیانت بدولت و درجز خدمتی بزرگ بدولت انگلیس است زیرا که همین امردولت را بدنام وآنها راسرافراز ونیک نام نموده وحال‌آنکه ازروز اول بایستی جمیع بندرات را آتش بزند وخالی از سکنه نموده در جاهای صعب در چهارفرسخی یا بیشترکه مأمن و محل مرور و عبور دشمن میباشد ، توپ و سرباز قلیلی گذاشته و اصل انجام مهم انگلیس را بعهده مثل ایلخانی فارس وخوانین فارس‌گذاشته، بصدور دستخط مبارك وخلعت و منصب ووعده و التفات حضرت شهریاری نوازش نموده امیدوار نمایند، تا بجان ودل‌کوشیده خودداری نکنند نه‌آنکه بعهده شجاع‌الملك مقرر شودکه همیشه خوانین فارس را براو تفوق بوده و معرفت منکر باحوال اوداشته‌اند ونگاه شکست فاحش اورا بهزاررنگ فتح نمایان قلمداد کنند و پاداری وزحمت سایر سرکرده‌گان را مدت نه ماه در میان آفتاب مقابل دشمن (خوانده نشد) پاداری نموده خدمت‌کردند اصلاً قدر و مقداری‌گذاشته نشود . شجاع‌الملك با وجود شکست خوردن هرروزالطاف و خلعت و منصب شده و نوکرهای بزرگ‌مقرب‌پادشاه‌قدیمی‌اصلاً نامشان‌مذکور نشده.ازطرف‌هرات‌که‌چهل‌وپنج‌هزارقشون مستعد دولتی بوده بسمت پیشاور هندوستان حرکت نماید و هرگاه بگوید من ندانستم که باید بندراترا آتش زد وخالی‌نمود دروغ میگوید، میدانست ومیفهمید وشنیده بود که دولت روسیه چهل منزل شهرهای‌آباد خود رااز سرحد روم‌آتش زده خالی ازسکنه

نموده و حال آنکه بندرات جز خانه های کپری چیز دیگری نبود و هر گاه بگوید من نوشتم ولی حکام و صاحب منصبان نشنیدند باز دروغ میگوید چگونه میشود کسی را که سلطان اورا بمنزله تمثال مبارک خودقرار داده باشد، مردم بتوانند تخلف از حکم او بورزند. پس معلوم است که یا خود درجزء آنها را بمماطله ومساهله امر نموده و یا حکم محکم ننموده و یکی دیگر پس از آنکه وزیر دید که پنج ده روز یا یکماه گذشت وحکم اورا نشنیدند چرا مراتب را بمحضر انور عرض ننمود، تا پادشاه خود حکم محکم بفرماید، یامواخذه وسیاست کند. یا عزل نموده شخص دیگر تعیین کند وچرا تعطیل را جایز دانست وحال آنکه درچنین مواقع مهمتر باید لمحهٔ حکم دولت تعویق نیفتد. پس معلوم شد که این امور دانسته و فهمیده کرده و باز جانب داری دولت انگلیس را منظور داشته و هر گاه بگوید که من هر گاه طرف انگلیس را منظورداشتم از اصل باید بنای جنگ با ایشان نگذارم وباب خصومت رامفتوح ننمایم چنانچه خودم درمجلس شوری که پس از گرفتن بندر با جمیع امرا و اشراف واعیان مملکت روی دادم گفتم و همه شنیدند که باید من محض بجهة رفع تهمت ازخود وملاحظه خیال مبارک پادشاه که گمان بد در حق من نزد رواز جنگ بر نگردانم ولابد باید جنگ بکنم در جواب گفته میشود هر گاه منظور او ازجنگ ملاحظه صلاح دولت و نیك نامی بوده چرا جنگ را از راه هرات و طرف هندوستان نکرده که بحمدالله ازگرفتن هرات اسم دولت درهمه اطراف عالم بلند وپشت دولت قوی شده بود وازنظر همه دولت ها این دولت بعظمت وبزرگی جلوه کرده بود و جنگ را بکنار دریا انداخت که او با توپهای قوی که خاصه کشتی است بندررا خراب وقشون را بی پا ودولت را بدنام نماید میخواست کنار دریا راخالی کند و در چهار پنج فرسخی بنشیند تا قشون او بخشکی برآید و در خشکی دعواکند شکی نیست که توپ بزرگ رانمی توانست بیرون بیاورد باتوپ جلومیبایست دعواکند وهرگز درقوه نداشت که بتواند ازگردنه های صعب و راه های سخت لرستان بسمت ایران بیاید یاازکوههای سخت فارس شیرازبیاید نهایت باید درکناردریا، بندرات خرج بیجاکند و بخوابد واز این طرف هم قشون سرحد هند اورا مغشوش می نمود وفتح پیشاور بآسانی حاصل میشد

بعد انگلیس چاره نداشت مگر اینکه باید از دولتهای خارج منتها قبول کند و آنها را واسطه کند و راضی شود که این دولت با او صلح نموده قشون خود را از سرحد هندوستان بردارند و در مقام انجام صلح حرف هرات را نمی‌توانست بزند سهل است که تمام افغانستانی و ترکستانی یا ایرانی باشد ولیکن این قدر باشد که قشون ایران از سرحد ترکستان تجاوز نکند و در ضمن مصالحه تمام خسارتهای ایرانی را که درسر هرات سابقاً ولاحقاً کشیده بودند وضررهائی که درتخلیه بندرات دست داده می‌داد بلکه ده‌کرورهم علاوه می‌داد که کسی کاری بهندوستان او نداشته باشد واین امورهم درصورتی بود که دول خارجه درمقام وساطت برآیند وشاید که اسباب منفعت دراو مشاهده مینمودند در مقام اتلاف او برمی‌آمدند که اصلاً ازدولت او نام ونشان نگذارند پس با این همه محاسن جنگ ازسمت هرات وحصول مفاسد ازسمت بندرات اصلاً متوجه سمت هرات نشده و جنگ رابسمت بندر انداختن دلیل خیانت بدولت وملاحظه جانبداری دولت انگلیس است و همین کار سبب مزید تهمت خواهد بود نه رفع تهمت و هرگاه بگوید من دیدم که ازمملکت افغانستان عبور ممکن نیست زیراکه از هرات تا سرحد خاك هندوستان مسافت بعیده باید طی کرد و آن استعداد حاصل نبود جواب گفته میشود اما هرات که بحیطه تصرف آمده ورمقی برای هراتی‌ها نمانده بود که بتوانند سرکشی کنند خاصه با وجود اقتدار ممکن بود که آنها را ازآنجا کوچانید وبخاك خراسان و عراق آوردن و با حاکم قندهار بوعده حکومت افغانستان واز اودختر گرفتن ونوشته دولتی دادن باوجود حصول اقتدار بهترین طوری می‌شد کنار آمد که قشون را سیورسات داده و راه بدهد که ازخاك او عبور نموده وارد هند شوند و خودش هم در خدمت‌گذاری دولت باشد برضا و کمال ممنونیت خدمت نماید چنانچه از جمیع سرکشان افغانستان و ازکابل و قندهار هدایا و تعارف وپیشکش و تکلف برای حسام السلطنه آورده و تمام سرخدمت‌گذاری پیش‌آورده بودند خصوصاً که باافاغنه این امر رامی‌شدملت کرد وافاغنه را باسم ملت ودفع کفر ازجا حرکت داد شکی درآن نیست که هرگاه افاغنه را امیدوار بمال هندوستان و بطمع دولت قشون انگلیس تطمیع می‌نمود خودداری نمی‌نمودند پس هریك از اینها

دلیل خیانت باین دولت ابد مدت که دولت اکرم است میباشد و برهان قوی بر طرف ـ داری وملاحظه جانب دولت انگلیس است وهرگاه بگویدکه اگرمن طرف داری دولت انگلیس را مینمودم چرا جزء شرط حصول مصالحه عزل مـرا میخواستند قرار بدهند جواب داده میشود که همین هم تلقین بودکه ازبرای استحکام امرخود به بیچاره امین ـ الملك شده بود تااین حرف ازآنجاگفته شود وپادشاه دراین هنگامه مستاصل شده برای نام نیك خود جزمصالحه وزارت وزیرخائن خودراداسته وفهمیده قرار بدهد والا سبب خوابانیدن بیدق آنها وجواب کنندهٔ آنها واخراج نماینده خود پادشاه بود دخلی بوزیر نداشت این جمله معترضه که دخلی بهیچ جا نداردبنا نیست آنها بیندازند و نمی‌انداختند پس معلوم شدکه کل اینها باصطلاح زبان زرگری ورنگ ریزی وساختگی بوده وملاحظه دولت انگلیس بوده وایضاً برای سرشکستگی دولت ایران وبدنـامی مردم را بمسجد جمع نمودن و طلب نصرت از مردم کردن و پول جهادیه با دوهزار ظلم و ستم از زنان بیچاره و اطفال صغیر گرفتن و تمام رعایا را باین اسم خراب کردن و حال آنکه مذکور شدکه تمام رعایا گفتند ازدادن این وجه جهادیه مضایقه نداریم وباشد رضامیدهیم بشرط اینکه هرات واگذارنشود رسوائی گدائی ازرعیت برای دولت حاصل وننگ پس دادن هرات براین دولت گذاشته شد و قریب سی ارابه توپ و چند هزار تفنگ ضبط دولت انگلیس شد وچه قدر قشون تلف وبی پا شده ورعیت یکسره زیرپا رفت و با همه اینها خدمت نمایان بدولت انگلیس شد و خیانت آشکار نسبت بدولت سلطان اسلام خداوند خود از خیانت کاران بیدترین طور ها انتقام انشاء الله بزودی خواهد کشید در این عریضه بهمین مختصر اکتفا میشود »

در زیر عریضه مذکور حسین اعتماد السلطنه چنین مینویسد : « این عریضه را مرحوم عبدالعلیخان ادیب الملك جد من باعلیحضرت ناصرالدین شاه عرض کرده و بخط مرحوم پدرم محمد باقرخان اعتماد السلطنه است » .

برای اینکه اسناد و مدارك اهمال وسستی واحیاناً خیانت میرزا آقاخان نوری

را تکمیل کنیم ، لازم است نامه تکان دهنده‌ای را که ناصرالدینشاه خطاب باو نوشته نقل کنیم :

«جناب اشرف صدراعظم عریضه های شبانه شماواقعاًمارا متأثر ودلسردتر ازهمه چیزمیکند روزهاکه بحضورمیرسید وفرمایشات مارا میشنوید همه رابله قربان اطاعت میشود میگوئید وماخیالمیکنیم کارهادرست شده شبهاکه باندرون میائیم عریضه شما را میدهندکه سرتاسر خلاف مطالبی است که مافرموده‌ایم .

حسام السلطنه در نزدیکی هرات منتظر کمك ما میباشد شهر تاریخی هرات محاصره شده وایرانیانی که درشهر سکنی دارند از داخل کمك میخواهند و ما به شما امرمیفرمائیم سربازوپول بفرستیدشما مینویسید اردومخارج وسرباز ومهمات لازم‌دارد و جنگیدن با دولت بزرگی مثل انگلستان صلاح نیست . مگرما نمیدانیم اردو پول و مهمات میخواهد پس دولت سرباز ومالیات ازمردم برای چه روزی میگیرد این‌مهمات که ازقدیم بود و در زمان امیر تدارك شده درکجا بمصرف شده است [۱۲] روزی که پدر تاجدار ما مرحوم و ما دیناری در تبریز نداشتیم ومرکزیت درمملکت نبود شخص امیرکبیر خدایش رحمت کناد مارا برداشت و بتهران که رسیدیم نصف کارها در راه تمام کرده ومرکزیت به پایتخت داد ومرتباً مخارج دولت‌را امرماه میداد ومبلغی‌هم درخزانه برای روز مبادا پس‌انداز داشت چه شد پول ما بکجا رفت ما با انگلیس ها جنگی نداریم اما راهی هم نمیشویم هرروزه خورده فرمایش گوش بگیریم وقسمتی ازمملکت راجدا سازیم .

چرا درزمان صدارت امیراین توقعات رانداشتند واین توپ وتشرها رانمیزدند وقتی سفیر آنها شرفیاب میشد بزانو در مقابل ما خم میشد البته وقتی آنها به بینند صدراعظم شاه خودش را میترساند و سردارملك که در جنگ است کمك نمیرساند تا اصفهان رامیخواهند و دیگر مردم ایران شاه وصدراعظم لازم ندارند اکیداً مینویسم گوش مارا خسته نسازید ماحاضریم جواهرات سلطنتی راکه برای چنین روز ها ذخیره شده بفروشیم و شخص خودمان بهرات رفته در اردوی سردار خودمان حسام السلطنه

بشرط اینکه هرات و الکای ترشیز و سواحل که افغانها در جهت
برادر دولت خاصی و تنگ پس دادن هرات به این
دولت گوارا نشده و ترتیب سر ارابه توپ
و چند هزار تفنگ ضبط دولت انگلیس شد
و چه قدر قشون تلف و پاشیده و چه هیبت بالمره
زیر پا رفت و با همه اینها خدمت‌نمایان به دولت
انگلیس شده و خیانت آشکار نسبت به دولت
سلطان اسلام خداوند خود از خیانت کاران
بدترین طوری انتقام ان شاء الله به زودی خواهند کشید
در این عریضه به بیانی مختصر اکتفا شد

[illegible]

آخرین صفحه نامه ادیب‌الملک به ناصرالدینشاه

سربازی کنیم اگر بتوانید بمانید و خدمت کنید والاوالسلام [1]

عزل میرزا آقاخان

سرانجام ناصرالدینشاه تصمیم بعزل میرزا آقاخان نوری میگیرد . منتهی ازترس اینکه مبادا سفارت انگلیس ، از عزلش جلوگیری کند و یاحوادث دیگری بوجود آید، درصدد برآمد قبلا پیش بینی های لازم را بنماید. دستخطی که ناصرالدین شاه درباب عزل میرزا آقاخان خطاب به وزراء اعیان ودرباریان صادر کرده بسیار جالب وخواندنی است. ناصرالدین شاه مینویسد :

شق اولــ درسراشرف امجد، آقای نظام الملك وزیر لشکر قراول احترام بگذارند. حاجب الدوله درست حفظ کندکه یك نفر حرکت نکند و یك پول سیاه آنها حیف نکند که باعث نقص دولت است وبلافاصله وزرای مختاررا اعلام کند بدرخانه نیایند باحضور شاه ازاین قرار باآنها حرف بزنند یابتوسط امنای دولت که قاعدهٔ هردولت خاصه دولت وپادشاه ایران این است درعمل داخله خود مختار است وآنچه تغییروتبدیل بدهد اختیار کلیه دارد ودر قدیم پادشاهان ایران وقتیکه تغییرات کلیه باکلیه وزرای خود میدادند، چنانچه شنیده ایم اثری ازخود آنها و ازدودمانشان نمی گذاشتند همه را تمام میکردند لیکن عقیده شاه ورای خیالات پادشاهان سلف است میخواهد کارهارا موافق عدالت و بقول فرنگیها سولیزاسیون بکند. اگر بگویند چرا درفقره میرزا تقی خان آن قسم شد راست است ، لیکن بخداقسم مقصود من ابداً اینطور نبود ، اوخودش بیجهة واهمه کرد ودرفکر فسادات کلیه افتاد هیچ شاهدی بهتراز این نیست که وقتیکه فرمان حکومت کاشان را برای او صفحه میگذاشتیم ودرفکر امنیت و رفاهیت وفراهم آوردن اسباب آسایش برای او بودم اوتکالیف ماراقبول نکرد ودرفکر هرزگی افتاد. آنچه کرد خودش وبخودش کرد. حالهم ابداً قراول احترام در صدراعظم نمیگذاشتیم وباین قدر جزئی هم درصدد هتك حرمت او نمی افتادیم . لیکن چون ازعقیده صاف وپاك وقلب ما آگاه نبود وخیالات گذشتگان رامیکرد ومردم یاوه گو اورا بحبس واهمه بیجهة می افکند، همینکه

۱ــ ازمجموعه اسناد دکتر نصرةالله کاسمی و روزنامه ستاره غرب

میگفتم تورا ازشغل عمل عزل کردیم ومطلق میماند شاید بنابراین خیالات که درنظراو قوت میگرفت ومردم مفسدهم ساعت بساعت قوی میگردیدند وکاری میکرد که مارا و دول دوست مارا بزحمت بی‌جهة میانداخت. آنوقت ما نمی‌توانستیم که عقیده قلب‌خود راکه‌درحق او بجز راحتی‌او والتفات باوست بکسی‌حالی‌کنیم. لابداً آن‌مقدار (خوانده نشد) بشمافرمایش خودمان‌را حالی‌کنم‌اورا درقراول احترام نگاهداشتم مختصرفرمایش این است‌که او یکنفر است وحریص در جمیع امورات دولت ومعلوم است یکنفر آدم اگرهم‌هرقدر استراحت‌نکند بازنمیتواند ازعهده این امورات دولتی ازداخله وخارجه وقشون برآید وچون احدی‌راهم طالب نیست‌که شریك کارهای دولت‌کند چندیست که امورات دولت ما معوق‌مانده است فعلا بهمین جهة ما او را عزل فرمودیم که در گوشهٔ استراحت‌کند وبقدر اندازهٔ خانه نشستن خود واولادش مواجب و مرسوم‌هم در حق او برقرار خواهم فرمود ومن‌که پادشاه بزرگ ایران هستم بسفرای پادشاهان بزرگ‌دوست هم‌عهد خودم وعده صریح رسمی میدهم‌که ابداً بجان ومال او واولادش ضرر و آسیبی ابداًنخواهد رسید درکمال امنیت وآرامی راه‌خواهند رفت همینطورکه من‌وعده‌صریح دادم شماهاهم باید وعدهٔ رسمی بمن بدهیدکه بحرفها وحبس و ترسها بیهوده که خیالا باوشاید واردشود شماهارا بی‌سبب زحمت بدهد ابداً اعتنا نکنید دراینصورت درکمال اعزاز واحترام وآزادی وامنیت تمام روانه خانه‌اش میکنم والا اگر شما وعده ندهید تکلیف من نیست‌که اورا مطلق‌العنان کنم شاید قوه واهمه بیجهة مصدر امری شودکه باعث‌زحمت‌ما ودولت‌دوست ماشود.دراین صورت دیگر نمیتوانید بدولت خودبنویسید که پادشاه ایران عادل نیست وبغیر قاعده سولیزاسیون حرکت میکند.

شق دوم این‌است‌که نه حبس‌کنم ونه بسفرا اعلام‌کنم، دستخط بخودش بنویسم که‌تو معزولی برو خانه‌ات بنشین وازجان ومال ایمن باشد بعد بسفرا اعلام‌کنم که‌قرار وزرای ایران را تغییر دادیم.

شق‌سوم این است‌که پس‌از عزل کردن یاحبس‌کردن بتوسط یکی‌از محارمم‌از

ایلچی‌ها خاطرجمع شویم که حمایت نخواهندکرد ازاو ، بهیچوجه . آنوقت دستخط عزل اورا بفرستم، این‌سه‌شق‌است. شماهاکه دولتخواه ماهستید به‌نشینیدباهم شوربکنید هرکدام راکه مصلحت دانسته عرض‌کنید . انشاالله بمبارکی ومیمنت »[۱]

متأسفانه هیچگونه سندی در باره مجلس مشاوره‌ای که ناصرالدینشاه خواسته بود وبررسی اعمال طریقی‌که بعمل آمده در دست نیست . ولی سرانجام شاه روز ۲۰ محرم ۱۲۷۵ سپتامبر ۱۸۵۸ــ فرمان‌عزل اورا نوشت ودستخط‌را به‌حسینقلی‌خان مافی تفنگدار حسام‌السلطنه داد تادر سوهانك شمیران (سرچشمه خرگوش) بدست میرزا آقاخان بدهد . چون هنگام صدور دستخط صدارت، شاه بـه او امنیت جانـی پس از عزل داده‌بود ، اورا به یزد تبعیدش کردند . میرزا آقاخان شش سال درتبعید یـزد ، اصفهان وقم بود ، سرانجام درروز ۱۲ شوال ۱۲۸۱ ـ ۱۰ مارس ۱۸۶۴ م درسن پنجاه ونه سالگی وفات‌کرد . جنازه‌اش رابه‌کربلا بردند و درمسجد شیخ العراقین‌که از ثلث میرزا تقی‌خان امیرکبیر ساخته ومدرسه صدر نامیده بود دفن‌کردند .

۱ ــ دستخط شاه درمجموعه اسناد دانشمند فقیدخان ملك‌ساسانی ضبط‌است .

۱۶

میرزا هاشم خان نوری اسفندیاری

یکی از مأموران مخفی وحقوق بگیر انگلیس در ایران که درتاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران از اونام برده شده میرزا هاشم خان نوری اسفندیاری ، پسر میرزا رحیم خان همشیره زاده محمد اسمعیل خان وکیل‌الملك کرمانی است .

این مردکه اکنون درشجره خانوادگیش نام ۷۴۲ زن ومرد درکرمان ، تهران، مازندران وفارس دیده میشود ، رسوائی بزرگی ببارآورد ، تاجائیکه رابطه ایران و انگلیس بخاطر او وعشقبازی همسرش باسفیرانگلیس قطع شد وباحمله قوای انگلیس ببوشهر «هرات» برای همیشه از ایران منتزع شد .

میرزاهاشم خان در دوران سلطنت محمدشاه «غلام بچه» اندرون بود وسپس در معیت ناصرالدینشاه درتبریز بمقام «غلام پیشخدمت» رسید وهنگامیکه ناصرالدینشاه بپادشاهی رسید بتشویق میرزاتقی‌خان امیرکبیر داخل‌قشون گردید . همسراو «پروین خانم » خواهر «گلین خانم » همسر عقدی ناصرالدینشاه بود که میرزا هاشم چهارمین شوهرش میباشد .

همسر میرزا هاشم‌خان‌که دختر احمد علی میرزا پسرفتحعلیشاه نیز بود ، بعلت زیبائی فوق‌العاده خیلی زودبازنان اعضاء سفارت انگلیس آشناشد وبتدریج میرزاهاشم خان نیز بسفارت انگلیس رفت وآمد پیداکرد . ارتباط دائمی‌میرزاهاشم وپروین‌خانم

با اعضاء سفارت انگلیس بدانجا منتهی شدکه سرانجام بدستور شاه قاجاراورا ازقشون اخراج کردند و او بظاهر بشغل منشی گری سفارت انگلیس منصوب گردید. متعاقب این وقایع درتابستان ۱۲۷۲ هـ.۱۸۵۵م. اعضاءخانواده اوباتفاق اعضاء سفارت انگلیس به زرگنده رفتند و درچادر مخصوص زندگی خویش راآغاز کردند.

وقتی بناصرالدین‌شاه خبردادندکه خواهرزن وی‌درسفارت اقامت‌کرده وشوهرش نیز عضورسمی وحقوق بگیرانگلیس شده سخت برآشفت و بوسیله میرزاآقاخان‌نوری صدراعظم به سفیرانگلیس درباره استخدام میرزا هاشم اعتراض کرد. ولـی سفیر که «مری» نام داشت اعتراض دولت ایران را وارد ندانست. و برای اینکه ناصرالدین‌شاه را بیشتر عصبانی‌کند، تصمیم گرفت میرزاهاشم رابسمت‌کنسول دولت‌فخیمه انگلستان منصوب سازد ودراین باره ازلندن نیزکسب تکلیف کرد. وزارت امورخارجه‌انگلیس نیز با پیشنهاد او موافقت نمود و ازین جهت بود که وزیر مختار انگلیس طی نامه‌ای بوزارت خارجه ایران اطلاع دادکه بزودی میرزاهاشم خان بسمت‌کنسول انگلیس در شیراز بآن شهر عزیمت خواهدکرد. ولی میرزا آقاخان اعتمادالدوله درجواب وزیر مختار نوشت که نمی‌تواند مقام جدید میرزا هاشم را برسمیت بشناسد زیرا که وی از دولت ایران مستمری می‌گیرد ونباید دریك زمان درخدمت دو دولت ایران وانگلیس باشد. وزیرمختارطی نامه‌ای درجواب‌صدراعظم اعلام داشت. «... ازوقتی‌که دوستدار بایران آمد وچند وقت قبل ازآن میرزاهاشم خان نه درخدمت دولت بود و نه یـك پول مواجب باورسیده است ..»

اعتمادالدوله باوجواب دادکه‌آیا شما «.. توقع داریدمیرزاهاشم خان درسفارت باشد ودولت مواجبش راهدیه بفرستد؟ او قبل ازآنکه بسفارت بیاید هرساله مواجبش را گرفته است ..».

برای اینکه خوانندگان گرامی ازآغازنوکری وجیره خواری میرزا هاشم‌خان مطلع گردند قسمتی ازنامه میرزاآقاخان نوری رابه حاجی میرزا احمدخان، مصلحت گذارایران دراسلامبول نقل میکنم:

«دوستا . مهربانا . البته کاغذ سابق من درباب رفتارجناب مسترموره وزیرمختار دولت انگلیس بآن عالیجاه رسیده است وبرحسب مأموریتی که بآن عالیجاه داده شده است مراتب سلوك و رفتار او را بجناب جلالتمآب ایلچی کبیر دولت انگلیس مقیم اسلامبول‌که باعتماد صادقانه اولیای این دولت علیه خیر خواه حقیقی این دولت و از رموزکار و رد مطلب اطلاع داشته و دارند و باعتقادات دولت و ملت ایران بدوستی دولت انگلیس علیم وخبیر بوده و هستند ، اطلاع کامل داده‌اید ...» مقدمه این نامه از آنجهت نقل‌شدکه خوانندگان گرامی بدانند که دولت ایران در ابتدای ماجرای قطع رابطه ایران وانگلیس ، جریان رابه همه دول‌خارجی‌بوسیله نمایندگان سیاسی خود اطلاع میداده است . میرزا آقاخان پس از بیان روابط ایران وانگلیس اشاره به افتضاحی که همسر میرزا هاشم خان بوجودآورده نموده و چنین مینویسد : «. . . و چنان‌که خواهش شده بود بعضی اوقات بجناب معزی الیه زحمت داده شود البته قبول خواهش کرده‌اند واین نکته راحالی کرده‌ایدکه آن اعتقادی‌که جناب جلالتماب‌ایلچی کبیربجناب مسترموره داشتندکه بعداز وروداپشان بدربار دولت ایران کار ها بدوستی ومودت خواهدگذشت و من بعد دیگر زحمتی‌که خارج از دایره محاذنت و مناسبت باشد باولیای دولتین داده نخواهد شد بعکس نتیجه بخشید جای‌آن داردکه گفته شود رحم‌الله معشرالماضی واقعاً همین‌طور است جناب شیل‌صاحب‌که جای‌خود داردعالیجاه طامسن صاحب بااینکه کمال سختی را داشت و درمدت شارژدفری خودش چند دفعه اولیای دولت را رنجانده‌ودر سرکارها و مطالب بی‌حق و بی‌معنی از قبیل عمل حاجی عبدالکریم‌وغیره‌کمال سختی راکرد و مراودهٔ دوستانه دولتین را تبدیل بترك مراوده کردکه ابداً این معنی با آن اعتقادی‌که اولیای دولت علیه بدوستی آن دولت داشتند بخیال نمیرسید وحرکات او سبب شد که مراتب بجناب ایلچی کبیر نگاشتند و زحمت بجناب معزی الیه داده شد ، اماهیچ ملاحظه نشدکه دست بهنگامه بـزند که با وصف عدم حقیقت بیم مرارت از برای این دولت داشته باشد . باز راه صحیحی از برای‌آخر کار برای خود می‌گذاشت . این وزیرمختار دست بالا برخواسته مثل اینکه گویاربطی

از عمل خارجه ندارد و ابداً در بند مراوده و دوستی دولتین ایران و انگلیس نباشد وغافل ازاین باشدکه دولت انگلیس چه اهتمامات کرده وچه مخارج وضررهادر دوستی این دولت کشیده است . کارها پیش گرفته است که هیچ صاحب شعوری ابداً اقدام باین کارها نمی کند خاصه در این اوقات اوضاع روزگار طوردیگر وپلتیك هر دولت قسم دیگراست. اولیای این‌دولت بعدازآن همه سختیهاکه از شارژدفر دیدند نه شنیدندکه وزیر مختاری از دولت انگلیس مأمور باقامت این دولت علیه شده است . پیش خود خیال کرده‌اندکه عجب اتفاق خوبی افتاد . دراینوقت که دولت انگلیس مشغله بزرگ دارد دوستی این دولت هم‌که بادولت انگلیس کمال استحکام را دارد واین وزیرمختار هم البته یك نوع محرومیت واختیار و دستورالعمل از دولت خودش داردکه ما بتوانیم با اوقرار و مداری داده وصرفه از برای دولتین حاصل گردد وقریب باعتقادات اولیای این دولت باکمال شوق ومیل ورود اورا منتظر بودند . بعدازمدتی انتظار خبر ورودش بسرحد محقق شداین بود که مقرب‌الخاقان مصطفی خان سرتیپ پسرمرحوم امیرخان سردارکه از او نجیب تر وباشان‌تر کمتر در دولت ایران یافت می‌شود با تدارکات زیاد و دستور العملهای‌کافی به مهمان داری او مامور سرحدشد واورا (دوکلمه محو شده)که البته ازتفصیل‌آن اولیای دولت انگلیس استحضار دارند وجناب جلالتماب ایلچی کبیر کماهو حقه مطلع هستند وارد درطهران کرد ومکرر درحضور مهرظهور همایون و چه پیش اینجانب وچه نزد اعیان واشراف ایران اظهار رضامندی از اقداماتیکه باو شده بود کرد . حتی گفت من قبل ازاین‌که وارد ایران بشوم می‌شنیدم‌که مردم ایران کاملا ازرسم وقاعده استحضار ندارند ، این غلط بوده‌است که شهرت یافته است ماقاعده دانی خلق ایران رابهتر ازهمه جا دیده وآنطورکه درخاك ایران بمن خوش‌گذشت درخاطر ندارم‌که بهیچ سفیری درمملکت دیگر گذشته باشد . مدتی اولیای این دولت منتظر بودندکه امروز یافردا وزیرمختار اقدام بحرف و گفتگو خواهد کرد و مقصود اولیای این دولت بعمل خواهدآمد . دیدند هیچ اقدامی نشد و ابداً حرفی ازآن طرف گفته نشد . فکر کردیم‌که شاید انتظار ورود وزیر مختارفرانسه رامی‌کشد که چون دولتین

انگلیس وفرانسه باهم عهد واتفاق دارند منظور دادند باهمدیگر حرف بزنند وزیر مختارفرانسه هم وارد شد و باز چیزی طول کشید اثری ظاهر نشد ، بله کارهائیکه از او بروز کرد چندفقره کارهای بی‌معنی‌که بازبسبك وسیاق مأمورین سابق و مرارت و زحمت آن بیشتر ازسابق درحالت اولیای این دولت موثرافتاد مثلا اول تیری که از ترکش او بیرون رفت حکایت فرهاد میرزا بود که این وزیرمختار تجدید مطلع کرد و مدتی اولیای این دولت رابمرارت انداخت و بعد ازآن حکایت صادق فراش‌خودش بود که باشخصی دعواکرده بود مدتی بمرارت این‌کار بودیم . بعداز آن حکایت اندره خیاط شدکه چندی اولیای این دولت را از زحمت و مرارت فارغ نگذاشته پس ازآن کیفیت غلام سفارت شدکه‌ازجلوغلامهای سرکارعظمت مدار مهدعلیا و سترکبری دامت شوکتها بیرون آمده بودکه اگر آن عالیجاه بخواهد از تفصیل این مراتب مطلع شود لازم است سئوال و جوابهای طرفین را بخواند و ازآن استحضار کافی حاصل نماید . خلاصه هر روزی یك مرارتی وزحمتی داشتیم که کارهای داخـله مملکت راگذاشته مشغول سئوال وجواب و کارهای بیمعنی وزیرمختاربودیم ومنظورمان این بودکه اگر این وزیرمختار منشاء امری نشده‌که براستحکام دوستی دولتین بیفزاید ، لامحاله باعث برهم خوردگی دوستی دولتین نشود تا اینکه این روز ها دست به هنگامه میرزا هاشم خان زد وکیفیت او این طوراست که مشارالیه نوری و پسرمیرزا مرحوم محمد رحیم خان همشیره زاده محمد اسمعیل خان است . اول در اندرون شاهنشاه مرحوم بـود و وقتی که سرکار همایون روحیفداه بآذربایـجان تشریف می‌بـردند در رکاب مبارك بآذربایجان رفت و در رکاب همایـون باز معاودت با دویست تومان مـواجب بمنصب غلام پیشخدمتی سرافرازشد و بعداز چندی استدعاکرد که داخل اهل‌نظام خدمت کند استدعای اوقبول شد و درنظام ومدرسه دارالفنون خدمت می‌کرد ، بعد از چندی کـه موکب همایون درشمیران تشریف داشت وعالیجاه طامسن صاحب شارژدافر بودیکروز دیدم ازشارژدافر کاغذی رسیدکه میرزا هاشم‌خان رامن‌منشی‌اول سفارت کردم. اولیای دولت علیه بمحض اطلاع چون خلاف قانون‌کلیه دولت (یك کلمه خوانده نشد)

بود که نوکر مواجب خور وخانه‌زاد دولت خود دست از نوکری دولت بردارد و بجای دیگر برود و نوکری نماید و این معنی سبب میشود که منبعد هرکس بخیال خودش این‌طور رفتارکند فی‌الفور بعالیجاه شارژدافر اطلاع دادندکه ما اورا نوکر حقیقی دولت علیه میدانیم و اورا مثل یك شخص فراری ایــن دولت می‌پنداریم که به بست سفارت آمده باشد و هرگز اورا بسمت نوکری سفارت نمیتوانیم بشناسیم و اگرمن بعد یــك کلمه کاغذ دولتی بخط او بما نوشته شود ازقبول آن معذوریم. شارژدافر بعد ازایستادگیهای زیاد وسئوال جواب بسیار باآنهمه سختی ودرشتی که ازاو درسر مطالب بیمعنی ملاحظه شده بود وواقعاً اولیای این دولت ازسوء سلوك ورفتار اوبتنگ آمده بودند چون این ماده رابی حساب و ایستادگی خودش را در سر این مطلب بی‌حق دیده و هیچ نتوانست تأخیربحوالی وحواشی این‌مطلب بند نماید باتصاف پیش‌آمد و اورا منشی‌گری سفارت بی دخل کرد وعوض او میرزا فضل‌الله برادر مرحوم میرزا حسینقلی منشی سابق‌سفارت را بجای او آورده‌رسماً اعلام کردکه میرزا فضل‌الله منشی اول‌سفارت شد اولیای دولت علیه کاغذ رسمی اورا قبول‌کرده و میرزا فضل‌الله رابه منشی‌گری سفارت شناختند و چندی اوهم مشغول انشاء بود تا اوهم باقتضای خلافی که باسفارت‌کرد ازشغل معزول و سلطان خان افغانی حالا منشی سفارت است . بعد از آنکه امــر این طور شد و میرزا فضل‌الله منشی سفارت شد چادری‌که از برای منشی اول در ییلاق از جانب سفارت زده می‌شد میرزا هاشم خان را شارژدافر از آنجا بیرون کرد و میرزا فضل‌الله را در آنجا نشاند اولیای دولت بشارژدافر اعلام کردند که میرزا هاشم خان را از سفارت بیرون بکن‌باید درسر نوکری‌خودش خدمت‌نماید شارژدفر گفت خواهش‌دارم یا اینکه‌آدمی روانه نمائید اورا راضی‌کرده از سفارتخانه بیرون بیاورد یا اذن بدهید او را بایك نفر آدم ازجانب سفارت پیش‌شمابفرستم دلجوئی‌از اوکرده بسر کارش برود . چون این قسم مداخلات مأمورین انگلیس را اولیای دولت علیه مکرر دیده وتجربه کرده بودند که بهمین دست‌آویز باعث مرارت اولیای دولت می‌شوند چنانکه درباره میرعلی‌نقی خان وخان باباخان خوانساری و فرهاد میرزا شده بودند من نتوانستم خواهش شارژدفر را

قبول نمایم گفتم خودش باید بدون مداخله سفارت بیرون بیاید و محبت و التفات به بیند چنانکه حسین‌خان نظام‌الدوله وعباسقلی‌خان لاریجانی وکوچك‌خان ودیگران که بدون جهت به بست سفارت آمده بودند و بی مداخله سفارت بیرون آمدند . محض اینکه جناب شیل صاحب خواهش دوستانه ملفوظی کردند که با آنها محبت بشود کمال محبت و مهربانی با آنها شد سهل است بعد از رفتن جناب شیل‌صاحب هم بااینکه مقدور بود نسبت با آنها تعرض بشود و شیل صاحب هم اینجا نبودند که اگر خلاف آن تعهد ملحوظی ملاحظه نشود اقلا خجالتی کشیده نشود مع‌ذالك روز بروز محبت والتفات در باره آنها زیادتر شد خود میرزا هاشم خان راضی نشد [از سفارت] بیرون بیاید طامسن صاحب هم بعد از چندی قبل از ورود مسیو موره پیش من آمده اظهار داشت که اگرچه عیب من است اما دولت انگلیس رفتار مرا درعزل میرزا هاشم خان تصدیق کرده است و من هم ازاین مهربانی دولت انگلیس اظهار رضامندی کردم باینکه رسم بست امرگذشته را از سر بگیرند وتجدید مطلع نمایند بعد از آنکه این وزیرمختار وارد شد نمیدانم بچه ملاحظه زیرسراورا بلندکردند که برخودش قرارداد که دربست سفارت بماند و در این بین بازاولیای این دولت باین مقام بودند که او را راضی‌کرده ازبست بیرون بیاورند و او راضی نمی‌شد . این میرزا هاشم خان زنی دارد که بعد از چندین شوهر ، اورا اختیارکرده واز قضا نام نیك میان خلق نداشته اما دختر مرحوم شاهزاده احمد علی میرزاست و همشیرهٔ زوجه مکرمه وحرم محترم اعلیحضرت اقدس، همایون شهریاری روحنا فداه میباشدکه اعظم زنها و بزرگ ترین حرمهای محترمه سرکار قبله عالم روحی فداه باشد **دراین مدت که میرزا هاشم خان دربست بود زوجه او مراوده باآنجاها میکرد وحرفهای بد و زمزمه های بسا قباحت که ذکرش مایه افتضاح دولت وملت است دردست وزبانهای مردم دارالخلافه از خارجه و داخله افتاد اولیای دولت مجبور شدند و کاغذ مجملی** درکمال ادب وبا پرده بکل سفارتخانه های دول متحابه مقیمین دارالخلافه نوشتند که سواد آن هم بجهة آن عالیجاه انفاذ شد بخیال اینکه شاید صاحب منصبان سفارت انگلیس باینمعنی

[illegible]

نامه وزیر خارجه به سفارت انگلیس

متنبه و آگاه شوند و بیش از این درمقام هتك حرمت منتسبین بحریم ، بر نیایند ایـن معنی در مذاق سفارت انگلیس موثر نیامد و باز بهمان رشته سابقه رفتار کـردند و سهل است بمیرزاهاشم خان دستورالعمل دادند که همسر خودرا به قلهك برده نزدیك چادر و منزلهای سفارت بفاصله یك دیوار سکونت دهد . تابدرجه‌ای که دراین معنی شایع وکمال‌شهرت رابهم رساند نواب سلطان حسین میرزا پسرمرحوم احمد علی میرزا کـه برادرزن میرزاهاشم‌خان باشد از شهرت این معنی وشماتت مردم بستوه آمده اول پیش علمای دارالخلافه وکل ملاوطلاب شهر رفته استفتاء با امهارهـمه گرفت وکاغذی بمن نوشت که : من ملجاء شدم وهمشیره خودم را حبس کردم که سواد کاغذ سلطان حسین میرزا و استفتاء همه انفاذ شد وزیر مختار دست باین هنگامه‌زده سئوال و جوابها کرد که سواد کل آنها موافق تاریخ و نمره پیش آن عالیجاه ابفاشد ...» [1]

برای‌اینکه دنبالهماجرای معاشقهزن میرزا هاشم‌خان را باوزیر مختار انگلیس بدانیم، نامه میرزاآقاخان نوری‌راقطع‌کرده، به‌نقل‌از نامه ۲۴ نوامبر ۱۸۵۵ مسیو «بوره» سفیرکبیر وقت فرانسه درتهران به «والوسکی» وزیر خارجه فرانسه ، بقیه مـاجرا را شرح میدهیم :

پس‌از ارسال نامه صدراعظم بسفارتخانه‌هاکه در آن بشایعات شهری درباره زن میرزا هاشم اشاره شده بوده سفیر انگلیس بدین نامه صدراعظم سخت اعتـراض‌کرده و میگوید قصد صدراعظم آنست که بدین وسیله ازقدر واعتبار سفارت درانظار ایرانیان وبیگانگان بکاهد و برای‌آنکه جبران تهمتی راکه زده‌است بکند، بایدشخصاً بسفارت بیاید وعذرخواهی کند .

خود سفیر انگلیس درگفتگوئی با «بوره» سفیرکبیر فرانسه اظهـار میدارد که البته طامسن کاردار سفارت نسبت بزن میرزا هاشم نظری داشته لیکن بمنظـور خود نرسیده است . سفیر انگلیس این جملهرا بالحن استهزاءآمیزی گفته ناموفقیت خودرا

۱ـ نامه ربیع الاول ۱۲۷۷ میرزاآقاخان نوری به مصلحت‌گذار ایران دراسلامبول

درهمان قضیه نشان دهد[۱] .

در همان ایام «لایارد» نماینده مخالف دولت انگلیس در مجلس عوام آنکشور نطق مفصلی ایراد می‌کند که خلاصه آن چنین است : «میرزا هاشم نامی از کارکنان دستگاه دولتی ایران مدت‌ها با رؤسای مافوق خود درکشمکش بود تا آنکه برای استخلاص ازدست اولیای امور بسفارت انگلیس درطهران پناهنده گردید . مسترموره وزیرمختار مادر ایران برای محافظت جان او مشارالیه را بعنوان مأمور انگلیسی باتفاق همسرش بشیراز روانه داشت . زن میرزاهاشم مزبور یکی از منسوبان شاه یعنی خویش یکی از حرمهای شاه است ، درممالك شرقی غالباً دخالت نسوان درامور سیاسی موجب خطرات عظیمه میگردد چنانکه برخلاف شایعات داستانی نظیرهمین اتفاق بود که منتج بوقوع جنگ ما با افغانستان گشته ، مارا دچار آنهمه رنج و مشقت ساخت . همینکه دولت ایران دانست میرزا هاشم زن خود را بهبهانه تبعیت وحمایت انگلیس بشیراز می‌برد عاجلا اقدام کرد تازن اورا ربوده وبطهران عودت دادند . از همینجا اعتراضات شدید مستر موره وجوابهای مقابله صدراعظم ایرانکه بوئی از مسالمت و ملایمت نبرده بود شروع گردید. خودشاه ایران نیز ازمقام شامخ سلطنت نزول کرده ملاحظه شؤن مقام سلطنت رابیك باره کنارگذاشته باجان ودل داخل معرکه گردید ... »[۲]

وزیر مختار انگلیس پس از اینکه شاه ودولت ایران را عصبانی کرده وآنها را وادار به نشان دادن عکس‌العمل کرد ، برای تلافی نامه‌هائی که میرزاآقاخان بسفارت خانه‌های خارجی مقیم ایران نوشته بود ، نامه‌ای بدولت ایران نوشته و ضمن اولتیماتومی ازایران خواست :

۱ــ صدراعظم بایدشخصاً بسفارت انگلیس بیاید ومعذرت بخواهد وتمام اتهاماتی راکه زده است درنزد سفرای خارجه درایران تکذیب کند .

۱ــ بایگانی وزارت خارجه فرانسه

۲ــ متن کامل این سخنرانی وسایر گفتگوهای موافق ومخالف‌را دبیرخانه مجلس عوام بخواهش نویسنده ارسال داشته‌است .

۲ـ مجتهدین وملاها که بتحریك صدراعظم بسفیر انگلیس تهمت زده‌اند باید اظهار تأسف بکنند.

۳ـ شاه باید یکی ازاعضاء عالیرتبه دولترا بسفارت بفرستد تا مطالب آخرین نامه اورا انکار کند.

۴ـ زن میرزاهاشم که نزد برادرش بازداشت شده است بایداجازه یابدکه بمنزل خود برگردد ومیرزا هاشم نیز بعنوان منشی سفارتخانه پذیرفته شود.

ناصرالدینشاه بوسیله صدراعظم به‌او جواب داد که بهیچوجه تقاضاهای او قابل قبول نیست.[۱]

مری پس‌از اطلاع ازاین پیام شاه‌نامه زیررا درروز ۲۰ نوامبر ۱۸۵۵ به‌وزیر امور خارجه نوشت:

«جناب‌اشرف طبق نامه‌ای‌که درشنبه‌گذشته بصدراعظم‌وپیغامهائی‌که دیروزبرای آن جناب فرستادم نظر باینکه رفتار دولت ایران باعث پائین‌آمدن پرچم سفارت وقطع روابط‌سیاسی بین‌دولتین شده است، به‌اطلاع آنجناب میرسانم‌که‌قصددارم باهیئت‌سیاسی انگلیس بکشور عثمانی بروم وممنون خواهم شد اگر دولت ایران بمحض آنکه آماده حرکت شدم، مهمانداری را تعیین‌کندکه بامن تامرز بیاید.

همچنین باطلاع‌آن جناب میرسانم که‌کنسول انگلیس ضمن غیبت هیئت‌سیاسی، در تهران خواهد ماند وتمام امور اتباع انگلیسی وکارهای کسانی‌راکه تحت حمایت آن اداره هستند خواهندکرد دوستدار مری»

میرزا سعیدخان وزیر خارجه نامه مری‌را بنظر ناصرالدینشاه میرساند، شاه‌پس ازقرائت نامه این دستخط را بمیرزا سعیدخان مینویسد:

«وزیرامور خارجه ـ نامه سفیر انگلیس‌را خواندم وازقصد حرکت‌او وتقاضایش برای تعیین میهماندار مطلع شدم. فی‌الحقیقة اگر منافعی که از وجود سفیر انگلیس

۱ـ بایگانی‌راکد وزارت خارجه.

عایدما میشود همانست که ما می‌بینیم، نفع دودولت درآنست که مرافعه کند و ببرد . هر وقت صداقت خودرا باصداقت دولت انگلیس وانتظاراتی که قلباً از دوستی آن دارم با رفتار هیئت سیاسی آن مقایسه می‌کنم ، غرق در دریای حیرت میشوم آیاوظیفه چنان دولت بزرگی در تهران فقط اینست که هرروز لطمه جدیدی بحیثیت واعتبار دولت ما واردآرد؟ چون همیشه حامی متمردین ولجوجها واحمقهای خانواده‌ماست **واین اشخاص رابدون اینکه لطمه‌ای بآن‌ها واردآید بطمع بالابردن مواجب ومقام بسفارت خانه‌ها دعوت می‌کند**، حتی مایلندکه این دولترا خوار و سرافکنده کنند وبطوری درامور دخالت می‌کنند که حق مهمان ازحقوق صاحبخانه زیادتر شده‌است .

مطابق عهدنامه ، حق داریم که در صورت ناراضی بودن از قنسولهای خارجی، انفصال وعزل آن‌هارا بخواهیم آنها حتی میل مارا درخصوص شخصی مثل میرزا هاشم که نوکر دولت‌ما ویکی ازاتباع ماست محترم نمی‌شمارند ودر مخالفت خود همیشه حیثیت خود واعتبار ما را ازیاد میبرند، میرزاهای بیکار در تهران کم نیستند که آن‌ها بخاطر میرزاهاشم، نوکر حقوق‌بگیرما، هم‌خودشان وهم‌مارا موردبحث خودی‌ و بیگانه قرار دهند .

درخصوص اینکه نوشته‌که قنسولی درتهران بجامیگذارد، اگر مقصودش مستر- استیونس است ، رفتار ومفسده‌جوئی او ضمن اقامتش درتبریز ده‌کتاب راپرخواهد کرد واگر کارهایش در اینوقت‌که مری‌وزیر مختار باعث سردی وسوءتفاهم بین‌دو دولت شده همانست‌که‌می‌بیند، پس‌چه‌اعتمادی به‌استیونس‌که درمفسده‌جوئی معروف استمی‌توانیم داشته باشیم ؟ اگر سفیر انگلیس برود ، بگذارید مستراستیونس راهم ببرد. بگذارید یکنفر دیگررا بجایش تعیین‌کند، سوادی ازاین دستخطرادر جواب‌نامه سفیربفرستید وجزئیات رفتار اورا برای وزیر انگلیس باتضمام حقیقت قضیه تهیه کنید . اگر دولت انگلیس میخواهد دولت مارا خوار وسرافکنده کند، البته ماتا زمانی که قدرت داریم تن‌بهیچ بی‌احترامی نخواهیم داد. پیشنهادهای سفیر انگلیس طوری‌است که‌نمی‌توانیم

آنرا قبول کنیم. یک‌سواد ازاین دستخط‌را برای سفیرکبیر ونسخه‌های دیگررا برای سفراء خارجی‌که باما حتماً دراین قضیه موافقند بفرستید.»[1]

موره وزیر مختارانگلیس پس‌از قرائت نامه‌شاه جواب‌زیررا بمیرزا سعیدخان وزیر امور خارجه ایران فرستاد:

«۲۴ نوامبر ۱۸۵۵

جنابا جلالت مآبا، دین این‌سفیر اینست‌که بآنجناب یادداشتی درجواب‌دستخط اعلیحضرت شهریاری‌که دیروز بافتخار آنجناب صادر شده‌بود وسوادآنرا نزداین سفیر فرستادند در جوف این نوشته انفاذ دارد وازآنجناب خواهش بنمایدکه اصل این کاغذ رابعینه بدست اعلیحضرت شهریاری برسانند. زیاده چه زحمت دهد. حررفی ۱۳شهر ربیع الاول ۱۲۷۲.

چون دستخط اعلیحضرت اقدس شهریاری را این سفیر بدقت ملاحظه کرد واز مضمونش استحضار بهمرسانید لازم است که اطمینان کامل از نهایت احترام که نسبت باعلیحضرت شهریاری این سفیر دارد بدهد وهرکس باعلیحضرت شهریاری عرض کرده است‌که این‌سفیر شخصاً یادر حالت مأموریت خودخفت دولتی یاخللی بشأن‌اعلیحضرت پادشاهی را طالب است، دروغ شنیع بخدمت سرکار اقدس همایون عرض کرده است، محض اینکه اسباب برودت راکه فیمابین این سفارت واولیای دولت ایران بهم رسیده است فراهم بیاورد. خلاف حقیقت‌هم بسرکار اعلیحضرت شهریاری عرض کرده‌اند. چنان‌که باین سفیرهم نوشته‌اند که پیوسته نوکرهای متمرد ومخالف دولت ایران‌را در زیر حمایت میگذارد وصاحب منصبهای این دولت را بطمع زیادی مواجب بنوکری سفارت‌دعوت میکند. مقصود ازاین همه دروغ، انزجار خاطر مبارك اعلیحضرت اقدس شهریاری ازاین سفیر بوده است. وحال اینکه اشخاصیکه این حرفها را نوشته‌اند و مذکور داشته‌اند خوب‌اطلاع دارند ازاینکه ازوقت ورود این‌سفیر دراین دربار احدی

[1] ــ بایگانی وزارت خارجه فرانسه جلد۲۶ برگ ۵۰

ازصاحب منصبان وچاکران دولت ایران بحمایت دولت انگلیس نیامده است . و فقط دوفقرمباحثه‌که دراین‌خصوص بااولیای دولت‌ایران نموده‌است هردو برسر این‌اشخاص بوده است‌که یادر این سفارت بوده‌اند ، یاتعلق باین سفارت داشته‌اند ، مدتی قبل از ورود این سفیر .

در خصوص میرزاهاشم‌خان همهٔ‌اشکالات این‌مسئله ازابتداءالی‌انتهی ازبدخواهی وحرکات‌ناهنجار جناب‌اشرف صدراعظم دولت‌ایران شده‌است. هیچ‌محل‌شبهه وتشکیک نیست‌که سال‌قبل‌جناب صدراعظم عباراتی مذکور داشتندکه مطابق‌بوده بااخراج میرزا هاشم ومرخصی‌که نوکری دیگری اختیار نماید . اقرار این معنی‌را ازقول خود جناب اشرف صدراعظم در حضور یکی از صاحب‌منصبان این سفارت شنید ، ولیکن وقتی که این سفارت یادآور شد، درکاغذ رسمانه (کذا دراصل) در جواب نوشتند که قرارهای ایشان انحصار بمکاتبات رسمیه‌دارد، هرچه نوشته است باین وسیله سند ودلیل می‌شود.

اعلیحضرت اقدس شهرباری دردستخط مرقوم فرموده‌اند که‌همهٔ نوشتجات دایره فیمابین این سفیر واولیای دولت ایران‌را در این خصوص بدولتهای خارجه بفرستند . آیا برشأن دولت ایران می‌افزایدکه شخص اول دولت انکار قول خودش را نموده ودر کاغذ رسمیه اعتراف نماید که اظهارات شفاهی ایشان باطل است ؟ اگر جناب اشرف صدراعظم دراین‌مسئله بصیرت وخیرخواهی ظاهر می‌نمودند، دراوائل درکمال سهولت گذرانده میشد . اگر فی‌الواقع ، وقت ورود این سفیر ، میرزا هاشم‌خان صاحب منصب ومواجب خوار دولت ایران بود ، دین‌ایشان این بودکه باین سفیر اطلاع دهد تاقرار امر گذاشته شود ، ولیکن ایشان در این خصوص حرفی نزدند ، وچون این‌سفیر اطلاع داشت که‌میرزا هاشم‌خان قریب بیکسال بی‌مواجب ومأموریت درسفارت بود، مناسبتر از برای طرفین دانست که اورا بشیراز بفرستد. لهذا ، اولیای دولت انگلیس این‌سفیر را مأمور نمودندکه منصب مزبور را باو بدهد . بعداز منصوب شدن (کذا در اصل) او بودکه رفتار اولیای دولت ایران به‌حدی نامناسب وتنفرآمیز شد که این سفیر لابدشد که پاره‌ای فقرات ،که نمی‌بایست در چنین مکاتبات نوشته شود ، در نوشته دولتی خود

مذکور دارد . زن میرزاهاشم راگرفته وحبس‌کردند، وباین وسیله نه‌تنها خلاف تذکرهٔ حمایتی‌که باو ومتابعانش داده شده بود نمودند ، بلکه خلاف قانون شرعی وعرفی‌این دولت‌را معمول داشتند ، ومادامیکه در کاغذهای خودشان مینوشتندکه در این امورات باین باریکی [1] نمیتوان مباحثه کرد ، باز رجوع بهآنها نمود ، امری را اقدام‌کردند که حسب‌اللزوم همین فقره موردگفتگوی کل شهر شده . علاوه براین ، جناب اشرف صدراعظم خودش مکرر در حضور جمع در خصوص این مسئله منظور پست‌ترین[2] باین سفارت داده است بجهت حمایت میرزا هاشم‌خان وعیال او .

این سفیرشك نداردکه‌جناب اشرف صدراعظم این‌عبارات خودراهم منکرمیشود چراکه در فقرات دیگر ، این سفیر بتجربه رسانده است که بچه‌اسبابی جناب ایشان حرف خودشان را انکار مینمایند ، ولیکن این سفیر یاهر سفیر دیگر دولت انگلیس میتوانست متحمل‌چنین بی‌احترامیها وچنین افتراهای بی‌اصل‌ناشایسته وچنین تشرهای متنفرانه بشود ازشخص اول دولت ایران؟ یاکه میتوانست مراودهٔ دیپلوماتیکه (کذادر اصل) را معمول بدارد ، بدون آنکه تلافی کامل داده شود ؟ بنظر مبارك اعلیحضرت شهریاری نمی‌آیدکه هرگاه آن کاغذ درنزد هردولت دوست خوانده شود ، همه‌تصدیق خواهندکردکه بیرق سفارت میبایست بخوابد . تاوقتی که تلافی که مطالبه کرده است داده شود ؟

درخصوص توقف‌عالیجاه مجدت ونجدت همراهقونسول صاحب درتهران درغیبت سفارت، این سفیر درکاغذ جداگانه بیان نموده است، اشتباه است‌که اولیاء دولت‌ایران موافق عهدنامه ، حق دارندکه مطالبهٔ عزل قونسولها را در صورت رضامندی از آنها بنمایند چنین حق موافق عهدنامه نه بدولت ایران ونه بهدولت دیگر میرسد ، مگر حق ایراد گرفتن ازقونسولی در وقت معین‌شدنش . بعداز آنکه منسوب شد (کذا در اصل) بمیل هیچ دولت نمیتوان بی‌دخل کرد[3] مگر دولت خودش .

---

۱ ــ یعنی امور مربوط بحرمسرای شاه .

۲ ــ مقصود مترجم «پست‌ترین منظور» است .

۳ ــ یعنی اورامنفصل کرد.

دردستخط همایون چندعبارت سخت درخصوص رفتار عالیجاه استیونس صاحب درتبریز فرمایش رفته بود . میشود کهچند خدمت خوب‌که عالیجاه معزی‌الیه در زمان جلوس اعلیحضرت اقدس شهریاری نسبت بسرکار اقدس همایون‌کرده بود بخاطر مبارک بیاورند ، ولیکن بعدکه از روی حقیقت بتفصیل ، رفتار کارگذاران تبریز و ظلمها و تعدیات وبی‌حسابیها که‌به آن واسطه‌ولایت‌آباد آذربایجان قریب به‌خرابی رسیده‌بود می‌نوشت ، آنوقت مفسد شد . درنظر آنهاکه میخواستند حقیقت را از نظر اعلیحضرت شهریاری پوشیده بدارند . نه‌فقط عالیجاه استیونس بلکه هرکس بخواهد تقرب بجوید وپاره‌ای حقیقتها که در روزنامهٔ طهران نیست معروض بدارد ، همه آنها را میبایست مفسد دانست وددورکرد . ازبعضی عبارات از دستخط همایون چنین‌معلوم میشود درنظر اقدس شهریاری این سفارت میل تجاوز ازحق وخفت دولت ایران دارد (کذا دراصل) این سفیر تصور دیگر نمیتواند بکند مگراینکه این فرمایشات اعلیحضرت شهریاری بلاتأمل ازروی نصیحت‌های بدخواهانهٔ آن‌ها بوده است‌که طالب بوده‌اندکه دوستی‌چند ساله فیمابین دولتین رازائل نمایند .

اعلیحضرت شهریاری اطلاع‌دارند ازاینکه اولیای دولت انگلیس همیشه طالب این بوده‌اندکه استقلال وسلطنت اعلیحضرت شهریاری را استحکام دهند ، وازوقت‌ورود رفتار این سفیر مبنی برهمین عقاید بوده‌است .

امادر خصوص قطع مراوده که‌در این وقت فیمابین سفیر و اولیای دولت ایران شده‌است ، دین‌این سفیراین‌است که‌باعلیحضرت‌شهریاری اطلاع‌کامل بدهدکه نمی‌تواند ونخواهد گذاشت‌که افتراهای من غیر نسبت بخود و بی‌احترامی بدولت انگلیس داده شود ، بی‌آنکه حق خودرا بتلافی کامل ومطلوب نگاهداری نماید .»[۱]

ناصرالدینشاه پس‌از قرائت نامه بسیار زننده وزیر مختار انگلیس ، نامه زیررا خطاب بمیرزا سعیدخان وزیر امور خارجه مینویسد :

---

۱ ـ بایگانی عمومی‌انگلستان F.O. ۶۰ ـ ۲۰۴ ترجمه ازمتن انگلیسی

۲۶- نوامبر ۱۸۵۵

وزیر امور خارجه نامه مستر موری‌را خواندیم . درنامه او عبارات زننده نسبت به‌صدر اعظم‌ما وجود دارد که ما را متغیر کرده است . بطور واضح باو پیغام بدهید که هرچه اوگفته یاکرده طبق فرمان‌ما بوده است. لازم نمیدانیم‌که هیچ‌خارجی درخصوص اداره امور مملکت خودمان بما تعلیم بدهد . چند شایعه تهدیدآمیز در شهر وجود داشت که فکر نمیکردیم از طرف سفارت منتشر شده باشد ، ولی حالا نامه مستر موری این شایعات‌را تأیید میکند . مثل اینکه قصد دارد آشوب ومزاحمت درمملکت ایجاد کند. اگرروابط سیاسی‌قطع ونامه‌های رسمی ردوبدل وبنا بر تقاضای‌خود اومهمانداری برایش تعیین شده است ، دیگر تجدید مطلع چیست ؟ چرا کاغذرسمی میفرستد ؟ اگر پشیمان‌شده ومطلب دعوائی ندارد،بگذارید بیرق بزند وپس‌از اظهار دلائلش اگرمایل است دوباره آنرا بخواباند .

مینویسد که اولیاء دولت انگلیس همیشه طالب بوده‌اند که استقلال این دولت را استحکام دهند وخود اوهم همین عقیده‌را داشته است . سفراء انگلیس عجب مایلند که استقلال‌مارا حفظ کنند! می‌خواهند قدرت ونفوذمان‌را حتی‌ازاعضاء خانواده‌خودمان سلب‌کنند . **یکروز از عمویمان فرهادمیرزا حمایت واورا نسبت‌بما بیگانه و مخالف فرامین‌ما میکنند، روزدیگر یکی‌از نوکرهایمان رابرخلاف میل‌ما علناًمیبرند . امروزهم بزور می‌خواهند خواهرزن مارا ببرند نمی‌فهمیم‌که چراگذاشتید این‌قبیل مباحثات پیش‌بیاید قصد مسترموری اینست که خواهر زن‌مارا بزور ببرد. فرمان‌ما اینست که‌ما تن‌باین خفت‌وخواری نبایدبدهیم و نمیگذاریم‌که آن‌زن‌را ببرند .**

اگر جناب صدراعظم بازهم مثل سابق اعتدال و اغماض نشان بدهد ، مجبور خواهیم شدکه برای حفظ حیثیت خودمان بهر عملی‌که لازم باشد اقدام کنیم . چون مسترموری بکلی از حدود ادب فراتر رفته وازحقوق سفارت آنهم در وقت قطع روابط تجاوز کرده است کاملا بی‌مورد است که‌این نامه ثبت‌شود . حتماً آنرا پس بفرستید و

آنرا نگاه ندارید، اجازه ندارید که قضیه‌را بیش‌از این مورد مباحثه قرار بدهید یا با او مباحثات معقول یاغیر ازآن بکنید. وارد یك‌کلمه بحث بااو نشوید، حالاکه‌روابط را قطع‌کرده است ومیخواهد حرکت‌کند این نوع حرفها نتیجه‌ای جز عصبانی‌کردن ما ندارد، بدیهی است‌که دوستی‌ما وروابط سیاسی ما باانگلستان مربوط بوجود مسترمری نیست ، ماخودمان بطریقی‌که مناسب میدانیم دوستی صمیمانه خودمان‌را نسبت بدولت انگلیس اظهار می‌کنیم ورفتار ناشایسته مسترمری را کاملا شرح میدهیم»[1]

پس ازاینکه وزیر امور خارجه ایران سواداین دستخط شاه‌را برای وزیرمختار انگلیس میفرستد ، او نامه‌ای اهانت آمیزکه نظیر آن تاامروز در تاریخ دیپلوماسی جهان سابقه نداشته خطاب بوزیر امور خارجه ایران مینویسد وآنچه میتواند به شاه ودولت ایران توهین میکند :

«۲۷ نوامبر ۱۸۵۵- جناباً ، جلالت مآبا کاغذ آن جناب مورخه دیروز باسواد دستخط همایونی‌که در جوف آن بود رسید .

ظاهراً آنجناب یانخوانده‌اند یانفهمیده‌اند مضمون‌آن دستخط‌را، والاخلاف واضح حکم‌آن‌کاغذمفصلی‌را درخصوص میرزاهاشم‌خان‌که تجدیدمباحثه‌میکند، نمیفرستادند.

این سفیر بیش ازاینها رأی اعلیحضرت شهریاری‌را منظور خواهد داشت ،لهذا از جواب فقرات مندرجه کاغذ مزبور معذور است . در خصوص خود دستخط همایون بسه‌فقره اظهار اکتفا مینمایدکه بنظر همایون برسانید :

اولا، درضمن‌آن دستخط استفسار رفته است‌که چرا این‌سفیر بعدازقطع‌مراوده تجدید مطلبی نموده است وکاغذ دولتی نوشته است؟ جواب این‌سفیر واضح است . نه آرزو ونه منظور بدتجدید مکاتبات و نوشتن کاغذ دولتی داشت ، ولی چون اعلیحضرت شهریاری بنوشتن دستخط ومأمور نمودن آنجناب درنوشتن کاغذ دیگر سبقت فرمودند این سفیر بملاحظه مدارا برخود لازم دانست که جوابی نگارد .

۱ ـ متن نامه فارسی که درقسمت اسناد فارسی بایگانی عمومی انگلستان ضبطاست .

ثانیاً، اعلیحضرت شهریاری ایراد فرمودند ازاینکه شکایت نمودن این‌سفیر از وزیر اعلیحضرت، تجـاوز ازحق سفارت شده‌بود. جواب این است که این سفیر فقط بسرمشق دستخط همایون متابعت نموده‌که آن اصطلاح ناشایسته وشکایتهای غیر منوط [درباره] قونسول دولت انگلیس‌که مأموریت نامه باین پایتخت از اعلیحضرت پادشاه [کذادراصل] انگلستان دارد مندرج بود ودرجواب آن اظهارات، این سفیرلابد شد درخصوص رفتار وزیرسرکار اعلیحضرت شهریاری اظهار نماید. چون کاغذ این سفیر بی‌احترامی نسبت بسرکار اعلیحضرت شهریاری نداشت، نزدآن جناب انفاذ شد و پس نخواهدگرفت مگروقتی‌که سواددستخط همایون‌که بانی‌آن‌کاغذ بود پس‌گرفته شود.

ثالثاً، دردستخط آخری همایون این عبارت مذکور است‌که مسترمری مقصودش این‌است‌که بزور خودخواهرزن مارا ببرد. این‌الفاظ‌محل‌شبهه نمیماندکه براعلیحضرت شهریاری مشتبه کرده‌اند و افتراهای بی اصل که وزیر سابقاً منتشر کـرده ممهور و ممضی فرمایند. همین‌قدرهم روشن‌است‌که تطویل این مکاتبات حاصلی‌نخواهدبخشید ولهذا مناسبتراین میداند بجهت احترام اعلیحضرت شهریاری و حفظ شأن این سفارت که به آن جناب اعلام نماید که این سفیر بهیچوجه کاغذ دیگر در این خصوص قبول نخواهدکرد وجواب نخواهد نگاشت، زیاده چه زحمت دهد. حررفی ۱۶ ربیع‌الاول ۱۲۷۲».

نامه‌ای که ناصرالدینشاه بعداز خواندن این نامه مری به میرزا سعیـد خان وزیرخارجه مینویسد، عصبانیت وخشم شاه رابخوبی آشکار میسازد. توهینی‌که وزیر مختارانگلیس درآن تاریخ بشاه ایران کرده بود، نمودارافکارپلید نماینده استعماری بریتانیا درقرن نوزدهم است. جوابی‌که شاه غیرمستقیم به مری میدهد، در هیچیك ازآرشیوها وکتب «بزبان فارسی» دیده نمیشود. ولـی مستر بوره[1] سفیرکبیر فرانسه در تهران ترجمه این نامه را که از وزارت خارجه ایران گرفته بوده، بوزارت خارجه

1– Nicolas Prosler Beurée

فرانسه فرستاده‌است که دکتراسمعیل دولتشاهی آنرا درمجله سخن نقل میکند. همچنین خان ملك ساسانی درکتاب سیاستگران دوره قاجار ترجمهٔ دیگری ازاین نامه باحذف چند جمله وکلمه به نقل ازیادداشتهای «سرهارتی درامونتولف» وزیرمختار انگلیس در تهران منتشر کرده است . چون دکتر اسمعیل دولتشاهی از اسناد بایگانی وزارت خارجه فرانسه استفاده‌کرده وترجمه ایشان کاملتر بنظررسید عیناً نقلمیشود :

نامه‌ناصرالدینشاه خطاب به میرزاسعیدخان وزیرامورخارجه ایران اول‌دسامبر ۱۸۵۵ «شب‌گذشته کاغذ وزیرانگلیس را خواندیم و ازلحن گستاخانه ونفرت انگیز وبی‌معنی اوتعجب‌کردیم . کاغذی هم که قبلا نوشته، بی‌ادبانه بود. بعلاوه شنیده بودیم که درمنزل خودش همیشه بی‌ادبانه راجع بما وشما صحبت میکند ، ولی هرگز آنرا باور نداشتیم . اینك آن را در نامه رسمی نشان داده است . بنابراین برما مسلم شده است‌که این مرد، مسترمری، احمق‌نادان ودیوانه است‌که جرأت وجسارت داشته حتی بسلاطین توهین‌کند .

از زمان شاه سلطان حسین (که ایران بمنتها درجهٔ هرج و مرج زندگی که بعلت‌بیماری‌شدیدنمیتوانست بکارهابرسدرسید) تازمان‌حاضر. هیچ‌بی‌احترامی‌ازطرف دولت یانماینده‌ای نسبت‌بپادشاه نشده‌است . حال مگرچه شده است‌که این وزیرمختار احمق این طورجسورانه رفتار میکند ؟

پیداست که‌هیئت‌خارجی‌که باما‌دوست هستند ازمندرجات‌آن‌کاغذ اطلاع ندارند، آن را بدهید بمیرزا عباس و میرزاملکم که برای سفیر فرانسه وحید رافندی[1] بخوانند و به آنها خوب بفهمانند چه بی‌ادبانه نوشته است . از دیشب تا بحال اوقات مابتلخی گذشته است . اینك بشما امر میکنم که‌خودتان بدانید وبهیئت های خارجی هم اطلاع دهیدکه تاخود ملکه انگلستان عذرخواهی مناسبی از جسارت نماینده خود نکند ، ماهرگز نماینده احمق اورا که آدم سفیهی است دوباره نخواهیم پذیرفت و از طرف دولت اوهیچ وزیری قبول نخواهیم کرد[2]

۱ــ منظور سفیرعثمانی است

۲ــ بایگانی وزارت خارجه فرانسه جلد ۲۶ صفحه ۱۹۳

جدا شدن هرات و قندهار از ایران

درهمین ایام (اواخر سال ۱۲۷۱ و اوایل سال ۱۲۷۲) هجری قمری (۱۸۵۵م) در دنباله حوادثی که در هرات روی داد ، شاهزاده محمد یوسف‌که در خراسان سکونت داشت، بدعوت انگلیسها بهرات رفت و ظاهراً ازطرف مردم بحکومت منصوب گردید و سید محمد خان حاکم‌سابق نیز بدست یکی از همراهان «محمد یوسف» بقتل رسید .

رفتن‌محمد یوسفخان ازایران بهرات باآنکه ابتدا باموافقت سلطان مراد میرزا حسام السلطنه‌والی خراسان نبود ، معهذا بعداً مورد تائید وحمایت او واقعشد .

درقندهار نیز پس از فوت کهندلخان حاکم آنشهر ، که درغالب موارد خود را مستظهر بحمایت ایران میدانست ، اختلافی بین برادران وپسران او روی داد . دوست محمد خان حاکم کابل که از مدتها قبل جیره خوارانگلیسها شده‌بود به بهانه تسلیت بازماندگان کهندل‌خان ورفع اختلاف بین آنها باعده‌ای سوار وپیاده به قندهار رفت و این شهر را بدون مقاومت متصرف شد ولی اقدام او با اعتراض فرزندان و برادران کهندل‌خان مواجه شد وآنان برای رفع فتنه وشر وی ، نامه هائی‌بدربار ایران‌نوشتند واز شاه کمك خواستند .

متعاقب این حوادث ، انگلیسها با فرستادن مقدار زیادی‌اسلحه و مهمات برای دوست محمد خان اورا تشویق‌کردندکه پس از تصرف کامل قندهار ، هرات را نیز متصرف شود . و درنتیجه دوست محمد خان که نیروی کوچك ولی زبده‌ای فراهم کرده بود ، پسرش را باعده‌ای ، مأمور تسخیرسیستان‌کرد .

یورش دامنه دار این دست نشانده انگلیس ، سبب شد تا محمد یوسفخان حاکم هرات نیز متوحش شده او وبزرگان آنشهر و همچنین سردار علیخان سیستانی، نامه‌ـ هائی بدربار ایران بنویسند و تقاضای‌کمك وسرکوبی اوراکنند .

دولت ایران‌که از مدتها قبل بمنظور و مقصود دوست محمد خان و انگلیسها پی‌برده وخود را آماده جنگ کرده بود ، به حسام السلطنه دستور داد نیروهای خود

را بهرات اعزام دارد و این موضوع در روزنامه رسمی نیز باطلاع عموم رسانیده شد . اعلام حرکت نیروهای ایران به هرات ، انگلیسها را در حمله بجنوب ایران و تصرف بنادر و جزایر خلیج فارس مصمم کرد . بهترین بهانه قطع رابطه سیاسی ، عشقبازی پروین خانم زن میرزا هاشم خان با سفیر انگلیس و تحصن شوهرش در سفارت بود . چارلزموری پس ازمبادله نامه های توهین آمیز فوق الذکر سرانجام سفارت انگلیس درتهران را تعطیل کرد واز ایران رفت .

جریان اعزام قشون ایران بهرات و علل آنرا وزیرامور خارجه در جواب استعلام «مسیو بوره» وزیرمختار فرانسه مقیم تهران درتاریخ ربیع الثانی ۱۲۷۲ (دسامبر ۱۸۵۵) شرح داده است وی درپایان این نامه مینویسد : «در ثانی زحمت افزا میشود که اولیای دولت ایران از حرکت مسترموره [۱] قرین بحر حیرت و فکرت بودند که بچه ملاحظه درسر امرجزئی بی‌معنی ترک مراوده کرده سفارت را از دربار اینولت برد حالا معلوم شد که حرکت جناب معزی الیه بهانه جوئی بوده است و چون از رفتار و منظورات دولت خودشان اطلاع داشت ومیدانست که منظور دولتش ازپس پرده بیرون خواهد افتاد بهانه جوئی نموده دست بآن کار بی‌معنی زده ترک مراوده نمود و جمیع حرکات دوسه‌ماهه مستر موره معلوم شدبهانه جوئی بودماست، والا بیدق دولت انگلیس بجهت مرد وزن بی‌معنی عقل اجازه نمیداد که بیفتد ...»

انگلیسها پس ازاعزام نیرو بجنوب واعلان جنگ بدولت ایران، درصدد برآمدند درسواحل خلیج فارس نیزحوادثی علیه ایران بوجودآورند . مأموران سیاسی انگلیس موفق شدند ، امام مسقط را در خلیج فارس وادار به تصرف بندر عباس نمایند ، ولی شکست سختی که بامام وارد شد ، این توطئه انگلیسها را عقیم گذاشت. لردکلارندن وزیرامورخارجه انگلیس درتاریخ دهم اکتبر ۱۸۵۶ (دهم صفر۱۲۷۳) نامه‌ای بوزیر امورخارجه ایران نوشته ودرآن پس از شرح عللی که موجب تعطیل سفارت آندولت

۱ــ نام وزیرمختار انگلیس را موره ـ مورای ـ موری ثبت کرده‌اند وبانگلیسی چنین نوشته میشود .Charles Murray

و تهدید دولت ایران به «مکافات محقانه دولت انگلیس» شد، اعلام داشت: «باز بس بیحرمتیهائی که بیشتر باعث برخواستن [کذا] سفارت انگلیس از طهران شده بود بیحرمتیهای دیگر که هریك ترضیه علیحده لازم دارند افزوده‌اند و بیحرمتیهای مذکوره بخصوص درنظر نامه‌نگار از این قرار است:

ـ قدغن امنای دولت ایران باشخاص ایرانی که درطهران مراوده باقونسول دولت انگلیس نمایند.

ـ تخلف قرار دولت ایران در دادن مستمری بسید عبدالله رعیت دولت انگلیس ازبابت ادعای او ازدولت ایران.

ـ اصرار صدراعظم درباب تصاحب نمودن آبی که در سابق از برای ضروریات ییلاق سفارت انگلیس معین بود.

ـ مقطوع نمودن قدری از آب که بحسب قاعده ازبرای سفارتخانه دولت انگلیس در شهرطهران معین ومقرر بود.

ـ انکارازمجری‌ساختن وتنبیه‌اشخاصی که یکی‌ازنوکرهای قنسولگری انگلیس عنفاً هجوم‌آورده بودند.

ـ انکار امنای حقوق دولت انگلیس بملکیت قونسولخانه انگلیس درطهران.

ـ اخراج نمودن شخصی ازاسترآباد که نوکرسفارت انگلیس بوده.

ـ مندرج نمودن مضامین مضرت آمیز در روزنامه های دولتی ایران در باب دولت انگلیس.

ـ تحریك آشکار بمتعصبین درباب رعایای انگلیس بتجدید حرکاتی که سابق اهالی طهران هنگام قتل یکی از مامورین دول خارجه از هجوم جهال غیور مشاهده نموده بودند.

همه این معاملات در پایتخت ایران شهرت تمام یافته است ومادامی که تلافی که

مطالبه شده است داده نشود وبهمین درجه شهرت نیابد امکان نخواهدداشت که سفارت انگلیس به امنیت تاچه رسد با احترام در دربار پادشاه ایران اقامت نماید ... »

انگلیسها نتایجی راکه از «عشقبازی» وزیر مختارخود با «خواهرزن‌شاه‌ایران» انتظار داشتند خیلی زود بدست‌آوردند. درنامه‌ای که لردکلارندن به وزیرامورخارجه ایران ارسال داشته، مسئله حمله ببوشهر و محمره را عنوان‌کرده ونوشته است:

«... دولت‌انگلیس بیش‌ازاین نمیتواندمتحمل‌بیحرمتیها وخسارتها ازدولت‌ایران بشود. استعدادی برای‌ایران معین شده‌است وحالاازممالک‌انگلستان‌روانه‌میشودوهرچه ازاین‌مقدمه‌که دولت ایران عبث خودباعث شده است عاید ایران بشوددرعهدهٔ مشیران شریراعلیحضرت پادشاه ایران است‌که اعلیحضرت پادشاه راتحریک نموده‌اندکه وانمود بی‌احترامی ها و خسارت نسبت بـدولت انگلیس و بنقض عهود مشیده فیمابین دو دولت نمایند...» [1]

مدتها قبل از وصول این نامه، یعنی از تاریخی که مسترموری وزیر مختار ازطهران رفت (نهم ربیع‌الاول۱۲۷۲) ورابطه سیاسی ایران وانگلیس قطع شد،دولت ایران‌گذشته ازاتخاذ تدابیری برای مقابله با حوادث احتمالی بمنظور رفع غـائله از مجرای‌سیاسی‌توسط‌نمایندگان‌دولتهای‌فرانسه،عثمانی‌وروس‌اقداماتی‌بعمل‌آوردهوهمچنین فرخ خان امین‌الدوله‌رابنمایندگی باستانبول اعزام داشت تاباهردکلیف» سفیرانگلیس مقیم‌آنشهر مذاکره کند و مقامات ایرانی باانگلیسهاکناربیایند. [2] ولی دولت انگلیس که هدف اصلی‌اش ازقطع رابطه، حمله بخلیج فارس و تهدید ایران برای عقب‌کشیدن نیروی اعزامی از مرزهندوستان وبوجودآوردن‌کشورهائی بین هندوستان وایران بود، تلاش های ایران را نادیده‌گرفت و اعتنائی بصدراعظم دست نشانده خود نکرد. میرزا آقا خان نوری، اقدامات خود را دربخشنامه‌ای‌که برای سفراء ایران شرح داده چنین مینویسد: «... و این رشته را بجائی کشانید که ترک مراوده‌کرده بیرق سفارت را که

۱ـ بایگانی راکد وزارت امورخارجه نامه دهم اکتبر ۱۸۵۶

۲ـ نشریه وزارت امورخارجه شماره ۱۲ دوره دوم

علامت استقرار دوستی دولتین بود انداخت که اولیای این دولت هرگز راضی نبوده و از این حرکت وزیر مختار کمال افسوس را دارند اگر بخواهم کل مطالب کاغذ ها را در این ورقه بنویسم گنجایش ندارد و تفصیل را رجوع کردم بخواندن آن سوادها در هر صورت از هر راهی که پیش آمدیم و پیغام دادیم چه بتوسط رجال دولت علیه وچه بتوسط سفیر فرانسه موسیو بوره و چه بتوسط حیدر افندی شارژدفر عثمانی مثل اینکه گویا از جانب دولت خودش مأمور به برهمزدگی میان دولتین است، ابداً تمکین نکرد و ساعت بساعت تکلیف خود را زیادتر کرد و حتی اولیای دولت علیه بخواهش وزیر مختار فرانسه بجهة اصلاح کاغذها هم باو نوشتند که درحقیقت ترضیه داده بودند وآن کاغذ آخر خود را پس خواسته بازقبول نکرده وآن کاغذ ترضیه را پس داد که از این معنی وکل مراتب دایره فیمابین سفرای فرانسه وعثمانی اطلاع دارند سواد آن کاغذ را هم بجهة شما فرستادم. مقصود از این همه نوشتن وسواد فرستادن این است که مطلب را درست حالی بشوند و بمحض وصول این کاغذ سفرای فرانسه و نمسه [1] خاصه جناب جلالتمآب ایلچی کبیر انگلیس را ملاقات کرده کاغذ مختصری اینجانب بایلچی کبیر انگلیس نوشته است برسانید سواد این کاغذ را من البدو الی الختم بدهید . سواد کاغذ هائی که فیمابین رد وبدل شده است همه را برسانید وعلاوه بگوئید اولیای دولت ایران ازحالت مأموردولت انگلیس حیرت دارند. دراین وقت که هردولتی منظوردارد از برای خود دولت زیاد نماید بچه ملاحظه مأمورین شما دوست قدیم و صدیق دولت انگلیس را از دولت خودشان دور می‌نمایند دولت انگلیس همیشه طالب نظم وقرار مضبوط و محکم دراین دولت بوده و هست و حرفی که بعضی اوقات مذاکره می‌شود می‌گویند دولت ایران در جمیع دول سویلیزه محسوب نمی‌شود یعنی دولت تربیت شده نیست در عوض مأمورین انگلیس باعتقاد خودشان راه ورسم تربیت را درایران بگویند ومردم را با آن راه تماشی نمایند بچه ملاحظه می‌خواهند اولیای دولت ایران را برخلاف مدنیت باجبار واکراه وادارند ایرادی که ظاهراً دول یوروپ دراول جنگ بدولت روس میگرفتند این بود که دولت

۱- اطریش

روس هنوز کاملاً تربیت نشده است که طالب قتال و خونریزی است و می‌خواهد اقدام بجنگ و خونریزی نماید بدولت ایران که بی‌طرف است و خود را بحالت دوستی سابقه نسبت بهر دولتی برقرار داشته و معنی سویطیزه را کاملا رعایت کرده است چه ایرادی وارد می‌آید اولیای این دولت تا در قوه داشتند اول درخفاء این امر کوشیدند وفوق‌القدره ازهمراه با وزیر مختار و انجام این‌کار مضایقه ودریغ ننمودند، هرقدر از این طرف ملایمت و نرمی شد ازآن طرف سخت‌تر شد حتی اولیای دولت علیه بتوسط وزیرمختار فرانسه و شارژدفر عثمانی ورجال دولت باو پیغام دادندکه میرزا هاشم خان میل‌دارد درطهران بماند چهارصدتومان مواجب دوساله اوپیش دیوان است‌که براةآن صادرشده‌است‌اگرچه دراین سال دربست سفارت بوده است وخدمتی بدیوان نکرده‌است که مستحق مواجب باشد اما محض خواهش سفارت این چهارصد تومان باو داده میشود و سیصد تومان هم ازوجوه هوائی بملاحظه پریشانی ومقروضی‌که در این مدت از برای او حاصل شده است علاوه باو داده میشود بیاید سرخدمت خودش ازبرای اطمینان اوهم من کاغذی بخودش می‌نویسم ومهرمی‌کنم وقسم‌درآن یاد می‌کنم‌که باو اذیتی وارد نیاید وبعد ازبیرون‌آمدن الزامی بدهد وتعدی نمایدکه زوجه خود راحفظ نماید ونه‌خودش بجاهای نامناسب او را ببرد و نه بگذارد خود سر او بجای نامناسب برود. زوجه اوهم باو تسلیم خواهد شد و اگر میل دارد از طهران بولایت دیگر برود و در آنجا مشغول خدمت باشد غیرشیراز و تبریز بهرجائی‌که میخواهد برود هم منصب او زیاد می‌شود و هم یك صد تومان بر مواجب او افزوده می‌شود و هم بحاکم آنولایت حکم می‌شود که سالی‌دویست‌تومان‌ازخودش باوبدهدکه درعرض سال پانصد تومان باوبرسد وزن اوهم‌در صورت بردن ازشهر بلاشرط باوتسلیم‌میشودکه باخودش‌بیرون ببرد.اینکه اگردرطهران میماند برمواجب او افزوده نمی‌شود راهش این بود که من‌بعد از نوکرهای این دولت هرکس‌بخیال‌زیادی‌مواجب‌ومنصب‌خودرا بسفارت می‌انداخت‌وما بعمارت ازبرای‌اولیای دولت‌وسفارت میشد. باین قرار ما هم وزیرمختارراضی نشد وترك مراوده‌کرد تکلیفی که او می‌کرد در نظر ملت ایران بقدری سنگین بود که اگر اولیای این دولت بخیال

تمکین وقبول آن می‌افتادند واقعاً حالت استقلال واقعیت از برای این دولت ومهمانهای خارجی این دولت جاناً ومالاً بخطر بوده وعمده تکلیف او بود که زن میرزا هاشم باآن تفاصیل و آن شهرتها حقاً ام باطلاً و آن طور اطلاعی که علمای این بلد از احوال او بهمرسانیده بودند وآن استفتاها و استشهادها که نوشته و مهر کرده بحکم اولیای دولت علیه بمیرزا هاشم خان بشود که بخانه نزدیك سفارت ببرد چون حکایت گریبایدوف ایلچی روس که درعهد خاقان مغفورفتحعلی شاه مرحوم اتفاق افتاد و هنوز رفع خجلت دولت ایران پیش اهل فرنگستان و کل دول روی زمین نشده است همیشه در مد نظر اولیای این دولت بوده وهست که ازبرای یکنفر گرجیه آن مرارت عمده برپا شد وقطعاً ازبرای خاطراین زن که انتساب نزدیك بحریم سلطنت عظمی دارد و مثل طایفه معظمه قاجار انتساب بایل وطایفه دارد مرارت عمده‌تر بر پا خواهد شد که خجلت آن ابدی باشد ومرارت‌آن‌سرایت باستقلال سلطنت هم‌نماید اولیای‌دولت نتوانستندتکلیف وزیر مختاررا قبول نمایند و الجاء و اضطراراً باکمال دلتنگی افسوس درترك مراوده کردن وزیرمختارساکت شدند . واقعاً این وزیرمختارکه تازه وارد ایران شده است و از طرز وقاعدهٔ ایران اطلاع ندارد و مراتب عصمت پرستی و دین وآئین ملت ایران را درست مطلع نیست چندان محل ایراد نیست. اشخاصی که حول‌وحوش اورادارند ووزیرمختار را راهنمائی باین‌کارها می‌کنندکه از جمله مستر استیونس باشد آنها زیاد محل ایراد هستندکه با اینکه ازکل قواعد ایران اطلاع دارند اورا وامیدارند که اقدام باین‌کارها نماید واین همان استیونس است‌که حرکات ورفتار اودرتبریزواضح است ومکرراولیای دولت علیه ایران ازاو شکایت بدولت انگلیس‌بلاواسطه نوشته فرستادند وجناب ایلچی بزرگ مقیم اسلامبول بی‌اطلاع نیستند هنوزپایش بدارالخلافه نرسیده‌کردآنچه‌کرد.کی دیده شدکه حرفهای دولتی‌که دخل بعمل قونسول‌گری ندارد وبا قونسول بمیان‌گذاشته شود این وزیرمختار استیونس را وزیرخود قرارداده‌کارهای دولتی رابا اوشور می‌کند. خلاصه آن عالیجاه حسب‌الامر مأموریت دارد که جناب جلالتماب ایلچی کبیر دولت انگلیس را ازاین‌کیفیت من‌البدو الی‌الختم مطلع ساخته خواهش نماید که سواد این

نوشتجات عموماً پیش اولیای دولت انگلیس اتفاق نمایندکه اولیای آن دولت از حالت وزیر مختار واتباع سفارت خودشان درایران اطلاع کامل حاصل نماید ودردوستی دولتین برای من بعد قراری بدهندکه این طور اتفاقات ظهور ننماید وازجانب سفارت انگلیس ملاحظه در امورات داخله این دولت نشود فی‌شهر ربیع‌الاولی۱۲۷۲...»

حمله نیروهای انگلیسی به بوشهر وجنگ شدیدی که در «خوشاب» برازجان روی داد منجر به شکست قوای نامنظم ایران شد ، در محمره (خرمشهر فعلی) نیز انگلیسها موفق به پیاده‌کردن نیرو وپیشروی درخوزستان شدند. این حوادث سبب شد تا شاه وصدراعظم ، امین‌الدوله فرخ‌خان کاشی‌را به پاریس بفرستند وقرارداد منحوس معروف ۱۲۶۹ هـ . ۱۸۵۲ م . که منجر به جدائی همیشگی هرات وقندهار از ایران شد ، بامضاء برسد . بعد از این حادثه میرزا هاشم خان و همسرش تا آخرعمر در گمنامی وشرمساری بسر بردند ودرتاریخ قاجاربه نام آنان بزشتی یاد شده است .

۱۷

وکیل الدوله های انگلیس در فارس ـ کرمانشاهان و بنادرجنوب

از اواسط قرن نوزدهم ، اغلب از ممالک خارجی در ایران نمایندگانی داشتند که وظائف کنسولی و نمایندگی سیاسی واقتصادی را برای آنها انجام میدادند . اینان که مورد وثوق و اعتماد دول خارجی بودند، باداشتن تابعیت ایران بعضی دارای تذکره انگلیسی بودند و برخی دیگر فقط تبعیت دولت شاهنشاهی راداشتند.

از روزیکه ایرانیان قبول پست سیاسی، کنسولی و اقتصادی دول خارجی را نمودند ، مردم آنها را تبعه ایران نمیدانستند ومثل یک خارجی باآنان رفتار میکردند . ایشان در بین مردم به «وکیل» ، «وکیل شهبندر» ، «وکیل الدوله» واز اوائل قرن بیستم بنام «وکیل السفاره» مشهور بودند. در بعضی ازشهرها اینگونه نمایندگان بیشتر بکارجاسوسی و کسب و ارسال اخبار میپرداختند ، چنانچه ملاّ مهدی وکیل التجار خراسانی که کلنل فریزر درسفرنامه اش از اوتمجید فراوان میکند درشهرمشهد سمت جاسوسی وتهیه اخبارواطلاعات داشته است . اینک باختصار چند وکیل الدوله انگلیس را بعنوان نمونه معرفی میکنیم :

خانواده نواب

یکی از خانواده‌های قدیمی ایرانکه اغلب ازاعضای آن مدت دویست سال‌حقوق بگیر انگلیس در ایران و هندوستان بودند وحتی تذکره انگلیسی داشتند ، خانواده «نواب هندی» است . در مدت ۹۶ سال افراد سرشناس این خانواده درفارس وتهران بسمت «وکیل‌الدوله انگلیس» ، «منشی سفارت

انگلیس ، وبالاخره وزیر امورخارجه ایران انجام وظیفه میکردند .

در بین اسنادحکومت هندوستان و وزارت خارجه انگلیس بیش ازسیصدگزارش و نامه راجع باین‌خانواده در بایگانی‌های دهلی ولندن ضبط شده است، که مطالعهٔ آنها اسرارجالبی رافاش میکند . برای شناسائی این‌خانواده که مدت یکقرن افرادمختلف آن حقوق بگیرانگلیس بودند ، لازم‌است قبلاشجره خانوادگی‌افرادآن راموردبررسی قراردهیم :

درسالهای۹۵۸-۹۵۲هـ- ۱۵۵۱-۱۵۴۵ م- محمد رضاخان مازندرانی‌سرداری یکی از افواج سپاه ایران ، بفرمان شاه طهماسب صفوی به هند رفت وبعد ازکمك به همایون شاه گورکانی درمحلی موسوم به «مچلی بندر» سکنی‌گرفت .

هنگامیکه ایالت «ماسولی پاتام» هند بتصرف قوای انگلیس درآمدفرماندهان انگلیسی ، حکومت «مچلی‌بندر» رابه محمدرضاخان و اولاد او واگذارکردند و سالی یکصدهزار روپیه برای او وخانواده‌اش مقرری تعیین نمودند وبدینطریق بودکه موفق شدند راجه ها وصوبه داران هندی این منطقه را سرکوب و نابود سازند وبجای‌آنها عوامل دست نشانده خود را بگمارند .

یکی ازنواده های محمد رضا خان موسوم به جعفر علیخان درقشون هند تامقام ژنرالی ارتقاء یافت و در سرکوبی مسلمانان و هندیهای شورشی باقساوت و بیرحمی رفتار کرد . دریکی ازشورشهائی‌که اوسمت فرماندهی فوج اعزامی را برای سرکوبی آنان داشت چهارده هزارمسلمان و هندی ، حتی اطفال شیرخوار و پیرمردان و ریش سفیدان کشته شدند . بعداز این‌حادثه شوم‌که درتواریخ هند ازآن بزشتی یادشده‌است جعفرعلیخان ازخدمت ارتش هند استعفا کرد ، و برای استغفار و طلب بخشایش بـه بین‌النهرین رفت و درکربلای فعلی مجاورت گزید . او درکربلا هرروز بضریح مقدس حضرت سیدالشهدا علیه السلام پناهنده میشد و ساعتها باگریه وزاری از خدای متعال وامام شهید طلب بخشایش میکرد .

دریکی از روزها که ساعتهای متوالی به‌گریه وزاری مشغول بود، میرزا حسنعلی طبیب شیرازی که فرزند حاج آقاسی بیك و دوست ومصاحب کریم خان زند بود، اورا درضریح مطهر دید. حسنعلی طبیب که ازشیراز باخانواده‌اش بزیارت رفته بود، متوجه حالت افسرده و اشکهای اوگردید. برتنهائی و بی‌کسی او ترحم نمـود و مقامی را که سابقاً درهند داشت بخاطر آورد واز روی شفقت و دلسوزی ، دخترخویش را باو داد و جعفرعلیخان‌را باخود بشیراز برد ودرمحله میدان شاه معروف به (تکیه‌حاجی‌آقاسی) منزلش داد .

وقتیکه‌نایب‌السلطنه هند ازسفر نواب جعفرعلیخان بشیراز باخبرشد ، برای او ماهانه ۳۶۰ تومان مقرری معین‌کرد وباب مکاتبه را بااوگشود[1] . براساس این‌مکاتبه، جعفرعلیخان تاسال ۱۲۳۴ هـ ـ ۱۸۱۸ م ـ که زنده بود ، هـرسه ماه یکبار گزارشی از اوضاع فارس برای شرکت هند شرقی وحکمران انگلیسی هندوستان میفرستاد . پس ازمرگ او ، دولت انگلیس نصف مقرری ماهیانه وی‌راقطع کرد و نصف دیگر را به فرزند ده ساله‌اش میرزامحمد علیخان وهمسرش می‌پرداخت .

میرزا محمد علیخان پس‌از اینکه بسن بیست سالگی رسید ، نماینده دولت انگلیس شد و بسمت وکیل‌الدوله تعیین‌گردید . از این پس ، دولت مذکور باو ماهی پانصد تومان مقرری میپرداخت و تا سال ۱۲۷۶هـ ـ ۱۷۶۲ م ـ که او زنده بود ، مقرری دولت‌انگلستان کماکان درحق او پرداخت میشد .

از محمد علیخان پنج پسر باقی ماند ، کـه بزرگترین آنها محمد حسن خان معروف به « نواب هندی » بود . محمدحسن خان‌در سال ۱۲۴۲ هـ ـ ۱۷۲۹. م ـ متولد شد و از ۲۵ سالگی بسمت وکیل‌الدوله انگلیس درشیراز تعیین‌گردید و از بابت این سمت و شغل ماهیانه ، چهار صد تومان مقرری میگرفت . محمد حسن که در دوران اقامتش در شیراز همه گزارشات و اخبار فارس و بنادر را برای حـکومت هندوستان میفرستاد، درسال ۱۲۸۴ هـ ـ ۱۸۶۷. م ـ از شیراز بتهران آمد و سفارت انگلیس‌او را

۱ـ فارسنامه ناصری ص ۱۳۲

بسمت منشی اول سفارت برگزید .

پسر دوم میرزا محمد علیخان ، موسوم به حسنعلی‌خان نواب است که بلافاصله در ۱۲۹۶ هـ ـ ۱۸۷۸ م. پس از مرگ برادرش[1] بسمت وکیل‌الدوله انگلیس باحقوق و مواجب باین خدمت تعیین گردید . حسنعلیخان نیز بعدها در تهران منشی سفارت انگلیس‌شد و از ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵ هـ ـ بادردست داشتن تذکره انگلیس‌وتابعیت ایران و سمت منشی‌گری سفارت انگلیس فعالیتهای بسیار جالبی بنفع انگلستان میکرد . او واسطه کارهای سفارت با رجال قاجاریه بود و چون سمت (منشی شرقی) را هم داشت هنگام انعقاد قراردادهائی نظیر قرارداد رویتر و تأسیس بانك شاهی و امتیاز انحصار دخانیات با امین السلطان همکاری نزدیك داشت و چنانکه همه میدانند از این راه مبالغ هنگفتی نصیب واسطه‌ها وعاقدین قرارداد وکسانیکه بنحوی از انحاء در روبراه کردن قراردادها دست داشتند ، شد .

بطوریکه قبلاً در همین‌کتاب ذکر گردید، حسنعلیخان نواب در دوران صدارت میرزا علی اصغرخان اتابك ، اخبار و اطلاعات پنهانی سفارت انگلیس را به صدراعظم میرسانید و همین امر باعث انتقال او بانگلستان شد .

پس‌ازمرگ حسنعلی‌خان درتهران ، حیدرعلیخان پسر سوم میرزا محمدعلیخان در شیراز وکیل‌الدوله انگلیس شد .

میرزا حسنعلی‌خان نواب هنگامیکه منشی سفارت انگلیس در تهران بود ، دو نفر از برادر زاده‌های خود را (عباسقلیخان و حسینقلی‌خان) که پسران جعفرقلیخان بودند ، با خرج سازمان لوانت سرویس انگلستان برای تحصیل بلندن فرستاد .

این دو نواب که هم تذکرهٔ انگلیس داشتند و هم بتابعیت دولت ایران افتخار

---

۱ ـ محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه درباره اومینویسد : « ... محمدحسن‌خان نواب شیرازی منشی سفارت انگلیس داماد و دلشاد ، خانم روزشنبه فوت (و در اصل نسخه‌خطی از دیوثی) خلاص شد ... » (خاطرات اعتمادالسلطنه ص۴۲۲).

میکردند، پس از مراجعت بایران بخدمت دولت انگلیس مشغول شدند، میرزا عباسقلیخان منشی سفارت انگلیس شد و حسینقلیخان بخدمت وزارت خارجه ایران در آمد. این دو برادر در حوادث انقلابات مشروطیت در تهران و ولایات، برقراری رژیم مشروطه، خلع محمد علیشاه از سلطنت تا جنگ بین‌المللی اول نقش اساسی و مهمی در سیاست ایران داشتند.

عباسقلیخان در دوران خدمتش در سفارت انگلیس دو نقش عمده بعهده داشت:

۱ـ شخصاً گزارش‌هائی برای سفیر انگلیس تهیه میکرد که در نامه‌ها و انواع راپورت‌های هفتگی، ماهانه و سه ماهه مورد استفاده قرار میگرفت. بعلاوه او در جمع آوری اطلاعات روزانه برای سفارت و همچنین تهیه أسناد و مدارك نیز فعالیت میکرده است.

۲ـ هنگامیکه وزیر مختار انگلیس و یا یکی از کارکنان سفارت با صدراعظم وزراء و یا سایر مقامات دولتی ملاقات میکردند، عباسقلیخان در این ملاقاتها شرکت میکرد و بعلت اعتماد و وثوق فراوانی که سفارت انگلیس باو داشت وی را مأمور تنظیم و نوشتن صورت مذاکرات میکردند. درحالیکه انگلیسها درکار تهیه اسناد و گزارش ها و نقل گفتگوها، اعتمادی بگفته غیر انگلیسی ندارند، با اینحال عباسقلیخان نواب دراکثر از مذاکرات مهم شرکت داشته است. چنانچه درشب سی‌ام اوت ۱۹۰۷ م ـ ۱۳۲۵ ه که سرسیل اسپرینگ رایس وزیرمختار انگلیس درتهران که بعداز رفع کدورت‌ها بدیدن اتابك میرود عباسقلیخان راهمراه میبرد. اسپرینك رایس درگزارش قتل اتابك که روز بعد واقعشده مینویسد «... افتخار دارم صورت مجلس مذاکرات آن شب را که بوسیله عباسقلیخان (مترجم مخصوص سفارت) تنظیم گردیده است برای اطلاع جنابعالی تقدیم دارم ...»[1] ضمیمه شماره یك این گزارش عین نوشته عباسقلی خان است که در ۵ پارگراف صورت مجلس گفتگو را تهیه و امضاء کرده و برای وزیر خارجه بریتانیا فرستاده شده است.

۱ـ مجله سخن شماره ۱۱ و ۱۲ دوره پانزدهم ص۱۱۳۸

در حـوادث استبداد صغیر و دخالت انگلیسها درکار مشروطیت ایـران ، نقش عباسقلی خان بوضوح بیشتری نمودارمیگردد. دراین دوره، سفارت انگلیس که از بثمر رسیدن مشروطیت امکان بیشتری پیداکردهاست، همه عوامل خود راوارد معرکه نموده، ازوجود آنها برای پیش بردن مقاصد سیاسی و انقلابی استفاده میکند. یکـی از ایـن عوامل بسیار مؤثر عباسقلی خان بودکه گزارش ها وتظرات او از نظرصحت در ردیف گزارش دیپلمات های انگلیسی بشمار میرفت و وزیرمختار انگلیس در تهـران بـرای تائید نوشته هایش از نام او استفاده میکرد . چنانچه در گزارش بسیار محرمانه شماره ۲۵۹ مورخ ۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۴ جمادیالثانی۱۳۲۶) وزیرمختار انـگلیس در تهران که بنظرمیرسدگزارش سالانه اوباشد مینویسد «... ازگزارش ضمیمهکه توسط اسمارت تنظیمگشته وعباسعلیخان نواب وچرچیل آنرا دیده وتائید کردهاند ...»[۱] .

شاید تأثیر همین‌عملیات ونفوذ عباسقلیخان بوده‌که محمد علیشاه ویرا یکی از دشمنانخود میدانسته ودرگفتگوهای رسمیازاوبزشتی یاد میکردهاست. جرج چرچیل درگزارش روزاول ژوئیه۱۹۰۸ (۳۰ جمادیالاول ۱۳۳۶)که برای وزیرمختارانگلیس تهیه‌کرده درباره گفتگویش بامحمد علیشاه مینویسد «... شاه مجدداً گفت : از دیدن من خوشحال است اما نواب (عباسقلیخان) دیوانه محض است ! دراین باره اظهار نظر نکردم وشرفیابی پایان یافت ...»[۲]

بـرای نشان دادن اهمیت مقام عباسقلی خان در سفارت انگلیس ، ایـن نکته شایان توجه است که درآن هنگام درسفارت انگلیس ، چندین منشی و مترجم ایرانی بودند ، ولی مقام عباسقلی خان نواب ازهمهآنها بالاتر ووالاتر بود .

روزیکه عباسقلیخان مرد ، هشتصد هزارلیره ازخود باقی گذاشت که همه بنفع حسینقلیخان نواب برادرش ضبط شد ، زیراعباسقلیخان صاحب اولادنبود[۳].

۱ـ بایگانی راکدوزارت خارجه انگلیس

۲ـ مجله سخن شماره ۱۱ و۱۲ دوره پانزدهم

۳ـ دست پنهان سیاست انگلیس درایران ص۹۶ .

حسینقلی‌خان‌نواب با داشتن گذرنامه انگلیسی[1] درزمان سفارت عـلاء الـسلطنه ابتدا بسمت نیابت سفارت ایران درلندن تعیین‌گردید . اماهنگام تأسیس اداره انحصار دخانیات (رژی) بدستور انگلیسها خدمت وزارت خارجه راترك كرد از لندن بتهران آمد و مأمور کمپانی رژی در شیراز شد . پس از لغو امتیاز رژی ، مجدداً بعضویت وزارت امورخارجه ایران درآمد وباردیگر بلندن رفت . علاء السلطنه که وزیرامور-خارجه شد ، حسینقلی خان بتهران آمد و در وزارت خارجه رئیس اداره دول غیر همجوار گردید .

درجریان استبداد صغیر اوبعضویت «کمیته سری» که فراماسونهای ایران آنرا اداره میکردند درآمد . ملکزاده در باره این کمیته مینویسد : «کمیته سری انقلاب ازشانزده نفر رهبران مشروطه که اسامی آنها درپائین ذکرمی‌شود ، تشکیل شده بود:

ملك المتکلمین ـ سید جمال‌الدین اصفهانی ـ میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل سید محمد رضامساوات ـ سید حسن تقی‌زاده ـ حکیم‌الملك ـ سید عبدالرحیم‌خلخالی‌ سید جلیل اردبیلی ـ معاضدالسلطنه ـ میرزا سلیمان‌خان میکده ـ **حسینقلیخان نواب** ـ میرزا علی اکبرخان دهخدا ـ حاجی میرزا ابراهیم آقا ـ میرزا داودخان علی‌آبادی ادیب‌السلطنه ـ نصرت السلطان . محل این کمیته در خانه حکیم الملك واقع در خیابان پستخانه (اکباتان فعلی) تشکیل می‌شد. اعضای آن قبل ازطلوع آفتاب متفرق می‌شدند» جالب توجه است که ملکزاده دستور قتل اتابك و فرمان قتل محمد علیشاه و اجرای‌آن را به هیئت مجریه تحت ریاست حیدرعمواوغلی ، بدستور همین‌کمیته‌سری میداند[2] . این‌کمیته سری باتوجه بمحل تشکیل‌آن و نامه‌ای که در تاریخ ۲۸ آپریل ۱۹۶۱ لژگراند اوریان فرانسه‌بتکاز نه نوشته، بدون‌شك مرکز لژفراماسونی«بیداری ایران» وابسته به گراند اوریان بوده‌است . در این نامه Pannetier (پانیتر) دبیرکل گرانداوریان مینویسد:

«لژ بیداری ایران‌درتهران‌درروز۶نوامبر۱۹۰۷(۱۳۲۵م)تشکیل‌شدو برای‌اولین

۱ـ دست‌پنهان سیاست انگلیس درایران‌ص۹۶

۲ـ جلد سوم تاریخ مشروطیت ایران ۲۰۷ ـ ۲۰۳



حسینقلی‌خان نواب

باز درسالنامه ۱۹۱۳م (۱۳۲۲ هـ) گرانداوریان دفرانس‌ذکری از تشکیل لژمزبور شده است . محل این لژدر خیابان پستخانه‌کوچه جلیل‌الدوله نمره ۸ و روزملاقات برادران «شنبه هرهفته میباشد» .

همین‌کمیته سری بودکه بموجب ادعای سیدحسن تقی‌زاده ، شیخ فضل‌الله نوری راترورکرد . اومینویسد: «دردوره استبداد صغیرهم در تهران فعالیت های سری درکار بود ومرحوم‌صنیع الدوله و حسینقلی‌خان نواب وبعضی از علماء تامی‌توانستند فعالیت میکردند وحاج شیخ فضل‌الله نوری راتیرزدند ...[1] » این ادعای تقی زاده جای تردید باقی نمیگذاردکه حسینقلیخان نواب عضوکمیته سری هفده نفری فراماسونها با اطلاع ونظراعضاء کمیته که یکی ازآنها خود تقی‌زاده بود دستور ترورشیخ فضل‌الله نوری ، اتابك‌ومحمد علیشاه را صادرکرده شاید به همین مناسبت باشد که محمد علیشاه پس از بمباران مجلس وتحصن عده‌ای ازمشروطه خـواهان درسفارت انگلیس از وزیرمختار خواست تانواب راتحویل مقامات قضائی بدهند .

پس از ترور آیت‌الله بهبهانی وفرار سید حسن تقی زاده و خروج حسینقلیخان نواب از طهران، پرفسور ادوارد براون انگلیسی بحمایت از تقی زاده و نواب نامه‌ای بتاریخ ۲۷ جمادی‌الاول۱۳۲۹ بهآخوند ملاکاظم خراسانی مینویسد . دراین‌نامه‌که از کمبریج بتوسط میرزاعبدالرسول یزدی برای‌آخوند فرستاده شده، براون شفاعت نواب و تقی زاده را نموده، چنین مینویسد:

« ... یکی از مخبرین انگلیسی که خیلی ایران دوست است و خوب بر بواطن اموروافف است، خیلی اظهار تأسف می‌کندکه اشخاصی مستعد و وطن پرست و عاقل و مجرب‌که اگرعیبی دارند منحصرست‌بتندروی که‌آنهم ازکثرت حب‌الوطن وتنفرازمدارا یا اهل ظلم ناشی است خارج ازکارها باشند خصوصاً جناب میرزا حسین قلی‌خان نواب

۱ــ تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران

که سابقاً وزیر امورخارجه بود تا بواسطه مقاومت با روسها وشجاعتی که روبروی آنها بخرج داده بود آخر مجبور شد استعفا بکند و مخبر روزنامه تیمس محرمانه بمخلص نوشته بودکه در شجاعت و همت وکارکنی و درست‌گوئی و درستکاری عدیم‌المثال بود حیف که چنین شخصی ازاجزاء حکومت نباشد ولی‌مطمح بغض واستکراه دولت شمالی گردید و اینها درزوال اوکوشیدند...»[۱]

آخوند ملاکاظم خراسانی درجواب براون روز۳رجب ۱۳۲۹ از نجف مینویسد: «... از نایب وزیر خارجه سابق‌آقای حسینقلیخان نواب ... و سایر دوستان صمیمی ایران ریاست روحانی‌کاملا مطلع است وخیر خواهی و خدمات آنها مسبوق است...»[۲]

پس از عزل محمد علیشاه ازمقام سلطنت، حسینقلیخان‌نواب مجدداًوارد خدمت دولت‌ایران‌شده و بمقامات عالیه رسید. اودرسال۱۳۲۸هـ-۱۹۱۰ م- بمقام‌وزارت امور خارجه منصوب شد.چون دراین موقع تذکره انگلیسی داشت،دولت روسیه باانتخابش بوزارت خارجه ایران مخالفت و اعتراض کرد و درنتیجه او ناچار شد «ظاهراً» ترك تابعیت انگلیس را بنماید . حسینقلیخان سپس‌دو دوره نماینده مجلس شورایملی شد .[۳]

دردوران جنگ بین‌المللی‌اول حسینقلیخان نواب باکمك سید حسن تقی زاده به سفارت ایران دربرلن منصوب شد. خان ملك ساسانی می‌نویسد: «... درتمام مدت جنگ بین‌المللی‌اول حسینقلیخان نواب وزیرمختار ایران دربرلن بوده. اما برای چه انگلیسها در موقع جنگ ایشان را ببرلن فرستادند ، خود یکی ازمسائل مهم سیاست

۱ـ مجله یادگار شماره ۲ سال اول

۲ـ ایضاً مجله یادگار

۳ـ حسینقلیخان نواب در۱۸ رجب ۱۳۲۸ دردوره دوم قانونگذاری و شانزدهمین کابینه مشروطیت بمقام وزارت رسید وسه ماه وهشت روزدراین مقام باقی‌بود سپس‌درهفدهمین کابینه که بریاست‌حسن مستوفی (مستوفی‌الممالك)تشکیل‌شد، باردیگر بوزارت منصوب گردید، ولی یکماه و ۲۸ روز بعد (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۸) استعفا کرد وحاج محتشم‌السلطنه بجای وی وزیر خارجه شد.

بین‌المللی است که در جای خود نوشته شده است...»[۱]. همانطوریکه دانشمند فقید اظهار نظر کرده‌اند، سفارت او در بحرانی ترین ایام و هنگامیکه آلمانها با انگلیسها در ایران درحال نبرد پنهانی وعلنی بودند، حائز اهمیت فراوان است. آنان که اعمال انگلیسها را همیشه با سوء ظن مینگرند، عقیده دارند که انتخاب او در آن موقع حساس بمقام سفارت ایران در برلن بیشتر بمنظور کسب اطلاع از اعمال و افعال آلمانها در ایران و بنفع انگلیس و بضرر آلمانها بوده است. چه آلمانها در دوران جنگ اول درشرق نزدیک تا هندوستان همه جا با انگلیسها در نبرد و ستیز بودند و سعی داشتند زمینه انقلاب و شورش درمستعمرات ومستملکات انگلیس وکشورهائی نظیر ایران که تحت نفوذ و سیطره آنها بوده، برپا کنند. وشاید بهمین منظور بود که کمیته مبارزه با انگلیس درهند وایران نیز مورد علاقه انگلیسها بوده است. داستان تشکیل کمیته تارسیدن تواب بمقام سفارت ایران را دربرلن اززبان مورخ الدوله سپهر که خود در آنهنگام درتهران منشی اول سفارت آلمان بوده بشنوید:

«در اواخر سال ۱۳۳۳ هـ ۱۹۱۴م سیاسیون آلمان بمنظور تولید خصومت بین هندوستان و انگلستان درمقام استفاده از حزب انقلابی هندی بنام «غدر» برآمده با کمك یکی انقلابیون معروف هند باسم «چاتوپادایا» که ازرجال دانشمند و تیزهوش ومدبر و باشهامت بود کمیته‌ای دربرلن تشکیل دادند وتوانستند یکنفر انقلابی بزرگ هندی موسوم به «هاردیال» را نیز از سویس بآلمان بکشانند. «مولوی برکت‌الله» ازاهل بهوپال جزو همان کمیته بود. اولین وظیفه این کمیته تبلیغ و موعظه میان اسراء شرقی و وظیفه دوم اعزام مبلغین به هندوستان از راه ایران بود. «چاتو پادایا» گفت تنها نیروی ایرانی منظم و ملی، حزب دمکرات است که سید حسن تقی‌زاده در آن نفوذ دارد واو هم فعلاً در امریکاست وباید به برلن دعوت شود. در آن موقع تقی‌زاده در نیویورك اقامت داشت و بدعوت علیقلی خان نبیل‌الدوله یکی از وطنپرستان پر

۱ــ دست پنهان سیاست انگلیس درایران ص۹۸

حرارت به ییلاق رفته در باغ زیبای او واقع در روی کوه زنـدگی میکرد . در آنجا یک جوان ایرانی دیگر بنام میرزا رضا خان که بعدها معروف بافشار شد و دارای شور واحساسات تندتیز بود توقف داشت. پس از مراجعت تقی‌زاده به نیویورک روزی ژنرال قونسول آلمان مقیم آنشهر از تقی‌زاده وقت ملاقات خواست و پیشنهاد همکاری برضد متفقین را مطرح کرد . تقی‌زاده که‌آتشی در دل از مظالم روسهای تزاری میپرورید [او فقط دشمن روسهای تزاری بود نه انگلیسهای استعمارگر] بدون درنگ آن پیشنهاد را پذیرفت و پس از فراهم آمدن وسائـل باتفاق میرزا رضا خان افشار بطرف آلمان عزیمت نمود . درکشتی با یک هندی معروف موسوم به « لالا » که قبلا نیز در ایران با نام «ضیاءالدین» اقامت داشته‌آشنا شد . تقی‌زاده درهلند با وزیرمختارآلمان ملاقات‌کرد و روزدهم ژانویه ۱۹۱۵ وارد برلن‌گردید . رئیس امورشرق‌آلمان‌تلگرافاً توضیحاتی راجع بسوابق تقی‌زاده ازتهران خواست . « فن‌کاردرف » شارژ دافرآلمان جواب تلگراف را بنگارنده محول داشت . ومن آنچه ازایام طفولیت از مراتب وطن پرستی وآزادی‌خواهی و فداکاری تقی‌زاده شنیده بودم بروی کاغذ آوردم .

در برلن کمیته هندی درخواست مساعدت فکری از تقی‌زاده کرداو اساساً هم‌آهنگی‌با اقدامات‌آنها را قبول نمود . اما برای‌عملیات خود استقلالی‌قائل شد وتصمیم گرفت بهترین عناصر ایرانی‌شریف ومیهن دوست راکه دراکناف اروپا پراکنده بودند، در برلن‌گرد آورده وازجمع آنها هیئتی‌برای نجات ایران از فشار همسایگان تشکیل دهد. اغلب‌ایرانیان ملت خواه دعوت تقی‌زاده‌را اجابت‌کردند . کاظم‌زاده ایرانشهر از کمبریج ، پورداود و اشرف زاده و میرزا محمدخان قزوینی از پاریس ، جمال‌زاده و نصراله‌خان جهانگیر و سعداله‌خان درویش راوندی از سویس و میرزا اسمعیل نوبری وحاج اسماعیل‌آقا امیرخیزی ومیرزا آقا نالهٔ ملت ومیرزا اسماعیل یکانی ازاسلامبول بآلمان رفتند وپس از مشاوراتی تصمیم به‌تشکیل یک‌کمیته ایرانی وهمکاری با آلمان گرفتند و چنین مقرر گردید که دسته دسته بنواحی شرقی عزیمت نمایند و فعالیت هر دسته در یکی از ولایات تمرکز حاصل کند و بدین ترتیب بمقصد گسیل شدند :

کاظم زاده و میرزا رضاخان افشار به تهران ـ اشرفزاده و یکی دو نفر دیگر به شیراز ـ جمال‌زاده و امیرخیزی و پورداود و نوبری ببغداد ـ اینعده بعداز بغداد بـه کرمانشاه رفته و درآنجا روزنامه « رستاخیز » را انتشاردادند . اقدام تقی‌زاده منحصر بتشکیل انجمن فوق‌الذکر نبود . او میخواست نمایندگی رسمی دولت شاهنشاهی در آلمان نیز بدستهای مطمئن سپرده شود . بدینوسیله میعادی با حسینقلی خان نواب در « مونترو » سویس قرارداد وخود عازم آن شهر شد . تقی‌زاده معتقد بود بجمیع وسائل ممکنه باید دست زد تاحسینقلی‌خان نواب بمقام وزیرمختاری ایران دربرلن منصوب گردد . نواب این پیشنهاد را قبول کرد و لذا از وزارت امور خارجه آلمان به سفارت تهران دستور صادر شد تا موانع این انتخاب را مرتفع سازند خصوصاً که چون نماینده سیاسی ایران دربرلن در آنموقع یکی‌از ارامنه‌موسوم به «آهانس‌خان» بود و آلمانها اطمینان باو نداشتند ، موضوع را بطهران رجـوع و انجـام ایـن مأموریت بعهده نگارنده واگذار شدو من بسهولت توانستم **مستوفی‌الممالک را که خود ازدوستان صمیمی نواب بود ،** لکن تصمیم بـه تعیین ضیاءالممالک به وزیر مختاری آلمان گرفته بود از نیت اولی منصرف و مصمم به نصب حسینقلی‌خان نمایم ... »[1]

با انتصاب نواب بوزیرمختاری ایران‌درآلمان همه‌کارها بنفع کمیته تجارت‌هند و ایران که‌تقی‌زاده دررأس تشکیلات ایرانی این کمیته قرارداشت، انجام‌گردید واوسالها در این سمت باقی بود . نواب در دوران سفارتش در آلمان بکار « بورس » پرداخت واز اینراه استفاده سرشاری کرد . ولی با سقوط پول آلمان و نزول سهام بورس برلن آنچه را که جمع کرده بود ، از دست داد . بطوریکه خان ملک ساسانی مینویسد « او با از دست دادن دارائیش در بورس برلن ، ازغصه شبیه دیوانه‌ها شده ، نیمه عریان در(میتر گارتن) که باغ عمومی برلن بود ، پلیس او را دستـگیر کرده بسفارت ایران برده بعداز چند روز به‌بیمارستان (هارتس) بردند و ماهها بستری بود[2] . » نواب در دوران

۱ ـ ایران درجنگ بزرگ ص ۵۵ تا ۵۷

۲ ـ ده سال درخدمت احمد شاه (کتاب خطی)

سلطنت اعلیحضرت فقید بایران برگشت و بکار خرید و فروش زمین پرداخت و در ۱۳۱۴ شمسی درگذشت .

آخرین وکیل الدوله در خانواده نواب

آخرین وکیل‌الدوله انگلیس از خانواده نواب غلامعلیخان نواب هندی بود، در آغاز جنگ بین‌المللی اول ، حیدر علیخان که وکیل الدوله انگلیس در شیراز بود وفات یافت . ژنرال کنسول انگلیس در شیراز غلامعلی‌خان پسر محمدحسن‌خان نواب را با «سمت وکیل‌الدوله » و مقرری‌که در حق دیگران پرداخت میشد ، بعنوان منشی مخصوص و وکیل‌الدوله ، انتخاب کرد . غلامعلی‌خان در دوران جنگ جهانی اول و در مجموعه مبارزات انگلیسها با آزادیخواهان فارس ، سران عشایر و آلمانها خدمات ذیقیمتی‌به انگلیسها کرد . در یکی از روزها که سوار بر اسب بود و بطرف قونسولخانه میرفت، چند تروریست اورا هدف گلوله قرار دادند و او در دم‌جان سپرد و بدین ترتیب دوران خدمت خانواده نواب هندی با سمت وکیل‌الدوله انگلیس پایان یافت .

وکیل الدوله‌های انگلیس در کرمانشاه

از روزیکه دولت انگلیس و اداره کنندگان حکومت هندوستان متوجه اهمیت‌ایران وخلیج فارس برای حفظ مرزهای هند شدند ، سعی کردند بین‌النهرین و مغرب ایران را زیر نفوذ خود داشته باشند . به همین جهت فارس ، کرمانشاهان و بنادر ایران در خلیج فارس ، از جمله مناطقی بودکه میبایستی‌همه اطلاعات واخبار نقاط مختلف این‌استانها به لندن ، تهران و دهلی برسد . همانطور که انگلیسها در فارس از خانواده نواب با عنوان « وکیل‌الدوله » استفاده میکردند ، درکرمانشاه نیز بوجود چنین خانواده‌ای احتیاج داشتند . ولی سیاستمداران انگلیسی خوب میدانستند که خانواده‌های اصیل‌و قدیمی ایران حاضر بجاسوسی و یا پذیرفتن نمایندگی سیاسی برای آنها نمیشوند ، به همین جهت در صدد برآمدند یك خانواده عرب را ازبین‌النهرین بایران کوچ‌دهند و از وجود این خانواده برای اعمال نظرات و اجرای مقاصد گوناگون خود استفاده کنند .

برای انجام این منظور سررالینسون انگلیسی هنگامیکه از بغداد بایران میآمد ، یك خانواده عرب را با خود بکرمانشاه آورد و در آنجا اسکان داد . درراس این خانواده عرب شخصی بنام « حاج آقا خلیل عرب » قرار داشت .

حاج آقا خلیل که باثروت ومکنت فراوان بایران آورده شده بود، ازراه تجارت،



دلالی ومعاملات نزولی روزگارمیگذرانید. همیشه درخانه اوبروی شیعه، سنی، مسیحی و یهودی باز بود و ازهیچگونه انعام و الطافی نسبت برهگذران یا مردم شهری واهلی کرمانشاه دریغ نمیکرد. در دوران پیری وکهولت حاج آقا خلیل، پسرش « حاج آقا حسن» یا « حاج محمد حسن » بتدریج جانشین پدرشد وباگرفتن لقب ومقام « وکیل‌الدوله» انگلیس اخبار و اطلاعات مورد نیاز انگلیسها را به بغداد و تهران میفرستاد.

لردکرزن درکتاب«ایران ومسئله ایران» درباره اوچنین مینویسد: تمام مسافران انگلیس ازحاج محمد حسن وکیل‌الدوله به نیکی یادکرده‌اند . حاج محمد حسن را مستررالینسون ازبغداد بایران برد و بنمایندگی‌دولت انگلیس‌درکرمانشاه برگماشت. حاجی ازآن تاریخ تاکنون خدمات برجسته‌ای انجام داده و چون دارای نشان سی.ام. جی [۱] از دولت انگلیس‌است ، فوق العاده این رهگذر بسرخود می‌بالد ...[۲]» اغلب از حاج محمد حسن بنیکی یاد میکنند .مهدی بامداد مینویسد: « آقا حسن وکیل‌الدوله شخصی بوده بسیارزرنگ، باهوش، پشتکاردار، مردم دار، مدبر و مردم شناس... [او] اصلاً از اعراب بوده‌که بایران مهاجرت‌کرده و درکرمانشاه ساکن وتابع ایران میشود و یا دیگران او را برای انجام کارهائی بایران میفرستند و چون با انگلیسها ارتباط داشته دولت انگلستان اورا بسمت نماینده سیاسی خود در کرمانشاه بلکه در نواحی غرب ایران تعیین‌نمود...»[۳] حاج آقاحسن بعلت سخاوت فوق‌العاده دردربارقاجاریه نیز نفوذکرد و لقب « معتمدالسلطان »گرفت . درسفری که ناصرالدینشاه به زیارت عتبات میرفت ، اویک‌کیسه اشرفی‌طلا بوسیلهٔفرزندش عبدالرحیم‌که مقیم‌بغداد بود ، برای‌شاه فرستادواستدعا کرد،وجوه‌پیشکش‌دربین‌النهرین بخشش‌شود. میگویندوقتی‌ناصرالدینشاه چشمش بکیسه اشرفی واین پیشکش بموقع افتاد ازحاج آقا حسن» بنیکی یادکرد . بعلت خدماتی‌که حاج‌آقا حسن بدولت انگلیس‌کرد باو لقب «خان بهادری» نیز داده

۱ ــ نشان سن میشل درسال ۱۸۱۸ بیادبود الحاق جزیره مالت وجزایر ایونین در انگلستان متداول شد. نشان مذکور صلیبی است دارای هفت شاخه .

۲ــ جلد دوم ترجمه علی جواهر کلام

۳ــ رجال ایران ص ۳۵۳

شد. محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در روز ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۰۶ هـ (۱۸۸۸م). که در تهران بدیدن حاج حسن آقا رفته بود چنین مینویسد: «... صبح خانه مشیرالدوله (یحیی‌خان) بعد بدیدن آقا حسن وکیل‌الدوله که از کرمانشاه تازه آمده رفتم. نشان سن میشل با لقب بهادرخانی ازطرف دولت انگلیس بحاج آقا حسن داده شده و این دلیل برکمال اعتمادی است که انگلیس باو دارد... »[۱] ازاین تاریخ ببعد او بنام «حاج محمد حسن معتمدالسلطان بهادر خان وکیل‌الدوله» نامیده شد. اعتمادالسلطنه در جای دیگر از یادداشتهایش که مربوط به دوسال بعد میباشد، مینویسد: (جمعه ۲۸ ذیقعده ۱۳۰۸ هـ. (۱۸۹۰م) وکیل‌الدوله کرمانشاهانی معروف اردو آمده (درشهرستانک) که مرخص شد به کرمانشاه برود بهتراز این مرد دردنیا نمی‌شود...»[۲]

با اینکه حاج آقاحسن معتمد السلطان ووکیل‌الدوله انگلیس نسبت بناصرالدینشاه وخاندان سلطنتی ایران همیشه اظهاروفاداری میکرد و با اینکه او وپدرش ازخدمتگذاران صدیق ووفادار وطرف اعتماد انگلیسها بودند، بااینحال او درووقایع (رژی) و مبارزاتی که در پایتخت و شهرها علیه این شرکت انگلیسی رویداد، علیه کمپانی رژی اقدام میکرد!

حسین سعادت نوری مینویسد «... باستناد مطالب مندرج درکتاب تحریم تنباکو «بازرگانان وعلمای طهران» تلگرافات خودراکه علیه کمپانی رژی انگلیسی بود، به حاج محمدحسن وکیل‌الدوله مقیم کرمانشاه مخابره میکردند. حاج محمدحسن وکیل‌الدوله نیزمطالب این تلگرافات را عیناً به حاج عبدالرحیم پسرش که در بغداد اقامت داشت مخابره مینمود ووی شخصاً این تلگرافرا بسامره نزد میرزای شیرازی می‌برد و جواب میگرفت...»[۳]

۱ـ روزنامه اعتمادالسلطنه ص ۶۹۵

۲ـ ایضاً ص ۷۱۲

۳ـ خواندنیها شماره ۴۹ سال ۲۷

صفات عجیب

حاج محمد حسن خـان وکیل الدوله ، صفات عجیب و اغلب پسندیده‌ای داشت که درخانواده های متعین ایرانی کمتر دیده میشود. مثلاهمه‌ساله دربهمن‌ماه بنماینده‌اش دراصفهان تلگراف میکرد و چند صندوق گزونان شیرمال سفارش میداد . یك روز قبل ازعید از خانه وکیل‌الدوله سینی هائی‌که روپوش های قیمتی روی‌آن انداخته بود و محتوی‌گز و نان شیرمال بود، بخانه های عمال دولت و بزرگان شهرومعاریف وآشنایان میفرستاد. تعداد سینی‌های ارسالی‌آنقدر بودکه از انعام هرسینی ۲ تا ۱۰ ریال‌که نصیب نوکران وکیل‌ـ الدوله میشد حقوق سالانه‌آنان تأمین میگردید.[۱]

همچنین درهریك ازخانواده های سرشناس شهرکرمـانشاه و یاحتی در ایلات و عشایرهرازدواجی‌صورت‌میگرفت، وکیل الدوله یك‌طاقه شال وشاخ‌نبات‌وشیرینی‌برای عروس وداماد میفرستاد.

درحالیکه در اواخر عمر دارائی هنگفتی داشت، با اینحال خیلی ساده زندگی میکرد ولباس‌ارزان قیمت میپوشید . دریکی از روزهاکه «امیرنظام‌گروسی» والی‌شهر شده و درعمارت «بیدستان» که شبیه‌کاخ‌گلستان بود بارعام میداد، وکیل‌الدوله بدیدن والی رفت.رسم براین بود،که هرگاه حاکمی واردکرمانشاه میشد ،وکیل الدوله مبلغی پول نقدو یا اجناس نقدی پیشکش میداد، اما برای حاکم جدید تا آن‌تاریخ چیزی نفرستاده بود.

امیرنظام‌درآن روز درطارمی عمارت نشسته ، دست راست او شاهزادگان قاجار در طرف چپ خوانین زنگنه جای داشتند . وقتی‌وکیل‌الدوله وارد محل ضیافت شد . امیرنظام جائی درجلوخودش باو نشان داد ونشست.آن روز ماه دوم بهاربود و معمولاً اعیان شهر عبای بوشهری میپوشیدند.عبائی‌که وکیل‌الدوله پوشیده بود، چند رفوداشت وآثار کهنگی درآن پیدا بود.

امیرنظام‌کمتوجه عبای کهنه‌اوشد، بیاد نفرستادن پیشکش‌وکیل‌الدوله‌افتادو تصمیم گرفت

۱ـ نقل‌ازخاطرات نادعلی کریمی‌وکیل‌دوره‌های‌پیشین مجلس‌شورایملی‌ازکرمانشاه

اورا خفت بدهد. صندوقدار حکومتی میرزا علی‌اکبرخان نامی بود دست بسینه جلو امیر ایستاده ومنتظر فرمان بود امیر نظام چندکلمه‌ای درگوش او گفت. پس از نیمساعت، میرزاعلی اکبرخان بادو فراش حکومتی و یك سینی نقره که روی آن پارچه قلمکار بسیار زیبائی انداخته بود وارد طالار پذیرائی شده، بامیر تعظیم کرد. امیر نظام دستورداد سینی راجلو وکیل‌الدوله بگذارند. وکیل‌الدوله با برداشتن سفره قلمکارروی سینی عبای بوشهری رادرون سینی دید. او بدون اینکه ازچوب‌کاری امیرمتأثر باشد، عبا را بوسید وروی سرگذاشت وفی‌المجلس ۲۵ تومان به میرزا علی اکبرخان انعام داد.

پرداخت این انعام درحضور شاهزادگان قاجار و روساء ایلات و بزرگان شهر، سبب‌شدکه همه باواحترام بیشتری بگذارند. وکیل‌الدوله پس‌ازمراجعت ازدارالحکومه، مستقیماً بطرف زیرزمین خانه‌اش رفت وده طاقه عبای بوشهری‌که لای آنها گرد تنباکو ریخته بودند، ازصندوق بیرون آورده با نامه زیر برای والی فرستاد:

حضرت اشرف جناب‌آقای امیرنظام‌گروسی والی معظم‌کرمانشاهان ازآنجائیکه راضی نیستم یك عبا ازصندوق حضرت اشرف‌کم بشود و برای اینکه دیگران هم مانند چاکرمفتخر بدریافت خلعت بشوند ده طاقه عبای بوشهری تقدیم حضور گردید. علت پوشیدن عبای رفودار اینست که میخواهم دیگران از دیدن عبا ولباس نو بتن چاکر ناراحت نشوند. **الاحقر محمدحسن** [1]

درآمد حاج آقا حسن بیشتر از راه نزول تأمین می‌شد. بعلت داشت نمایندگی سیاسی انگلیس هرگاه درسرموعد پرداخت نزول ازطرف صاحب ملك میسر نمیشد، او بدون اینکه یك روزگذشت‌کند، ملکی راکه درگرو داشت بنفع خود ضبط وباصطلاح اهالی‌کرمانشاه (لزوم) میکرد. روزیکه پدرش بایران آمد فقط ده هزار تومان پول نقد داشت ولی روزیکه حاج آقا حسن مرد هفتاد پارچه ملك آباد و زر خیز مردم

۱ـ این‌خاطره‌را نیز آقای نادعلی کریمی نماینده پیشین‌مجلس‌شورا یملی‌وهمچنین آقای اسمعیل نیکومنش‌که اززندگی وکیل‌الدوله اطلاعات دقیق دارند نقل کرده‌اند.

کرمانشاهان راکه درگروش بود وبنام خود برداشت‌کرده بود، درتملك خویش داشت.

لردکرزن دراین باره مینویسد :

«حاجی محمد حسن بواسطه کاردانی و مهارت درامور بازرگانی بزودی ثروت هنگفتی بدست‌آورد ودارای صدقریه وآبادی‌دربست وششدانگ شد. وی بتدریج شش کاروانسرا ساخت وباغ وعمارت محمد علی‌میرزا دولتشاه پسرفتحعلی شاه را خریداری کرد . البته سرعمده پیشرفت کاراو تحت الحمایگی دولت انگلیس بود و بهمین سبب مامورین دولت نمیتوانستند هرروز به عناوین مختلف اورا بدوشند .

وی درجشن تولد ملکه ویکتوریا تمام شهرکرمانشاه راآذین بندی و چراغان میکرد وبه اعیان ومعاریف‌شهرشام وناهارمیدادوبه این طریق آبرو وحیثیت نمایندگی ماراحفظ مینمود .

این اواخر که من او را درطهران ملاقات کردم پیرشده بود وازبیماری مالاریا رنج میکشید . چون اطبای طهران از معالجه اوعاجز ماندند به سفارت انگلیس رفت وتحت درمان طبیب مخصوص سفارت وسایر پزشکان اروپائی قرارگرفت و نزدیك بود معالجه‌شده،وازبیماری وازچنگ مرگ‌خلاص‌شود ولی‌متأسفانه باهمه‌تلاشهائی‌که برای بهبود اوبه کار رفت ناگاه اجل گریبان اوراگرفت و بالاخره اورا به خاك‌کشید .»[1]

اعتمادالسلطنه فوت او را درجزء وقایع‌روز۱۳ شعبان ۱۳۱۰ - ۱۸۹۲ م- ضبط کرده مینویسد : «... شنیدم حاجی‌آقاحسن وکیل الدوله انگلیس که بسیار شخص معتبر ومعقولی بود درکرمانشاهان فوت‌کرده ، خیلی‌افسوس خوردم[2] » یکی از کارهای نیك اوکمك به اردوی دولت ومردم‌کرمانشاه درقحطی‌سال ۱۲۸۸ ه - ۱۸۷۱م- است که درتواریخ از اویاد شده است .

پس از درگذشت حاج آقا حسن، لقب وکیل‌الدوله انگلیس پس از ۱۲ سال به حاج میرزا عبدالرحیم‌که اونیز بعداً لقب «خان بهادری»گرفت،واگذارشد.حاج میرزا

۱ـ جلد دوم ایران و مسئله ایران ترجمه علی‌جواهرکلام بنام «جهانگردی ایران»

۲ـ خاطرات اعتماد السلطنه ۹۷۸

عبدالرحیم خان که تا ۱۹۱۰ م ـ ۱۳۲۸ هـ وکیل الدوله بود ، در ۱۳۲۱ هـ ـ ۱۹۰۳ م.
درگذشت. یکی ازفرزندان ذکوراو با دختر آقا محمد باقر بهبهانی امام جمعه کرمانشاه
ازدواج کرد. از این ازدواج دو پسر بنام «هدایت‌الله پالیزی» و «عنایت‌الله‌وهبان» باقی ماند.
هدایت‌الله پالیزی دردوره های ۱۵ و ۱۶ نمایندگی مجلس شورایملی را داشت و یك دوره
هم سناتورشد.

وکیل الدوله انگلیس در بندر لنگه

یك وکیل الدولـه دیگر انگلیس کـه سالها در بنادر ایران سمت نمایندگی سیاسی و کنسولی دولت انگلستان را داشت ، در بندر لنگه می‌زیست و بنام « آقابدر وکیل‌الدوله» معروف بود .

اسمعیل نورزاده بوشهری که یکی ازاحرار جنوب ایران و نویسنده چهار کتاب معروف درباره خلیج فارس و « اسرار نهضت جنوب » میباشند ، معرفی جالبی درباره آقا بدر وکیل‌الدوله انگلیس بعمل آورده‌اند که بسیار شنیدنی است . نوریزاده عقیده دارد که این آقا بدر که سالها سمت کنسولی انگلیس در بندر لنگـه را بعهده داشت، تا خاتمه جنگ بین‌المللی اول در سواحل جنوبی ایران با داشتن سمت «کنسولی» و «وکیل‌الدوله»ای بدولت «صاحب‌خود» خدمت میکرد وازهیچگونه آزار و اذیت بمردم این سامان خودداری نمی‌نمود . از اسناد بسیار جالبی که نوریزاده در دست دارد، یکی واگذاری جزیره «بوموسی» ازطرف این شخص بدولت انگلیس میباشد. روزیکه اواین جزیره‌را دراختیار دولت انگلیس گذاشت ، در جزیره مذکور مأموران دولتی ایران حکومت میکردند ولی آقا بدروکیل الدوله طی نامه‌ای این جزیره را بدولت انگلستان بخشید.

جزیره بوموسی ۵ کیلومترطول و ۴/۵ کیلو مترعرض دارد و عمق دریا در ساحل این جزیره هفت قامت (فادوم) میباشد . با اینکه این‌جزیره متعلق بدولت ایران بوده وهست، با اینحال حاکم محل بی اجازه دولت‌ایران استخراج گل سرخ (اکسید دوفر) جزیره را بیك انگلیسی بنام (گاردن وبلی) واگذار کرد . قبلا خاك سرخ بـوموسی

بوسیله «حاج حسن بن سمیه» تبعه ایران مقیم بندرلنگه استخراج میشد و تجارت خانه رابرت ونکهوس آلمانی نیز آنرا بکشور آلمان صادر میکرد.

در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه، مرحوم محمد مهدی ملك التجار بوشهری حکمران بنادر وجزایر خلیج فارس، پرچم ایران را در آنجا برافراشت و نیز میسیون بلژیکی که گمرکات جنوب را اداره میکرد، یکنفر رئیس گمرك به بوموسی اعزام داشت. ولی درهمین حال ناگهان آقا بدر وکیل الدوله نامه‌ای را که ذیل آن عنوان «کنسول افتخاری» مشاهده میشد، به ژنرال کنسول انگلیس در بوشهر فرستاد و باو اطلاع داد که برای تصرف جزیره و استخراج و حمل خاك سرخ آن اقدام کنند.

کنسول انگلیس درجواب آقا بدر نامه زیررا باو نوشت:

عالیجاه عزت همراه آقا بدر رقعه مورخ ۵ نوامبر ۱۹۰۲م - [۱۳۲۱ هـ] آنجناب رسید درباب استعلامیه که نموده بداعلام میدارد که مقصود از خاك سرخ (گلك) چیزیست که آنـرا خاك آهن خـام مینامند و گلك قرمز که بـاصطلاح محلی آنرا (مغر) میگویند، همان خاك سرخ است. حـالا زحمت کشیده اطلاع مطلوب را با اسرع ما یکون بفرستید تا باداره وزارت خارجه لندن ایفا شود.

بتاریخ ۲۶ شعبان ۱۳۲۱ مطابق ۱۶ نوامبر ۱۹۰۲ سکرتری اول کنسولگری بهیه انگلیس بوشهر (سکیره)

آقا بدر که درعالم خیال جزیره بوموسی را بدولت انگلیس بخشیده بود، موفق شد سالها خاك سرخ این جزیره را بشرکت های انگلیسی بفروشد ولی با آغاز جنگ جهانی دوران «ریاست» آقا بدر بسر آمد. وقتی جنگ جهانی آغاز شد، حکومت هندوستان یکی از پزشکان انگلیسی را بنام کنسول انگلیس مقیم بندرلنگه بدولت ایران معرفی کرد او که «دکتر جانستون» نام داشت در بالاخانه منزل مسکونی آقا بدروکیل الدوله، دفتر کنسولگری انگلیس وهمچنین مرکز طبابت دایر کرد. آقا بدر روزها پس از ملاقات دکتر جانستون بقهوه‌خانه‌ای که درزیر محل کنسولگری انگلیس قرارداشت میرفت و بآزار واذیت مردم میپرداخت.

در سال ۱۲۹۸ هـ - ۱۸۸۰ م دولت ایران در صدد برآمد حاکمی به بندرلنگه

اعزام دارد. در زمستان آنسال محمود دریابیگی از طرف حکمران کل بنادر، باصد نفر تفنگچی به‌بندر لنگه رفتند. همینکه حاکم وارد این شهر شد، سیل شکایت از طرف مردم علیه آقا بدر سرازیر گردید. روزی نبود که عده‌ای شاکی بدارالحکومه نروند‌و‌از مظالم آقابدر درگذشته شکایت نکنند. تضرع‌وزاری مردم‌بتدریج تفنگچیان حاکم را برانگیخت تا آقابدر و برادرانش را بقتل برسانند.

سه نفر از تفنگچیان حاکم که بازماندگان دلیران تنگستانی بودنـد و کینه انگلیس‌ها را بدل‌داشتند ازشنیدن‌شرح مظالم آقابدر تحریك شده، یك روز صبح‌که آقابدر و برادرانش در قهوه خانه مشغول کشیدن قلیان بودند، او و دو برادرش را کشتند. ضاربین بلافاصله‌به قلعه حکومتی رفته باکمك سایر تفنگچیان در صدد دفاع از قلعه حکومتی برآمدند. دکتر جانستون‌که چند تفنگچی داشت، چون نمیتوانست در مقابل یکصد تفنگچی مقاومت کند، روز بعد بایك قایق بادی بطرف بوشهر رفت تاگزارش حادثه‌را به ژنرال کنسول انگلیس وحاکم کل بنادر بدهد. ضاربین آقابدر وده تفنگچی دیگر وقتی از خبر حرکت کنسول انگلیس‌مطلع شدند، آنها نیز شبانه به بندرشیبکوه رفته، از آنجا به‌دشتستان و دلوار و دهات مسکونی خود رفتند و از مجازات فرار کردند. ژنرال کنسولگری انگلیس هم از اعزام مجدد دکتر جانستون به لنگه خود داری‌کرد وبدین‌ترتیب‌برای همیشه عنوان وکیل‌الدوله‌انگلیس دربنادر منسوخ و این دستگاه تعطیل ومنحل گردید.

۱۸

آقاخان محلاتی

از سیصد سال قبل تاکنون ، خارجیان همیشه بفرقه‌های مذهبی در ایران و خاور میانه توجه خاصی داشتند وحمایت از آنان را از اصول سیاست خود میشمرده‌اند. از جمله این اقلیتها تشکیل فرق مختلف «بابی» ، «ازلی» و «بهائی» و هم چنین فرقه اسماعیلیه‌را میتوان نام برد . چنانکه میدانیم پس از ایجاد دو دستگی میان پیروان سید علی محمد باب ، صبح ازل بریاست «ازلیان» و میرزا حسینعلی بهاءالله بریاست فرقه «بهائی» رسیدند . بطوریکه دراسناد ومدارك بایگانی عمومی انگلیس وبایگانی عمومی هند دیده میشود وهمچنین بسیاری از مورخان خارجی نیز نوشته‌اند ، این دو فرقه دربدو تأسیس از پشتیبانی خارجیان برخوردار بوده‌اند .

«لردکرزن» سیاستمدار مشهور انگلیسی در کتاب «ایران و مسئله ایران» تصریح میکند : «صبح ازل‌که در قبرس سکنی داشت ، مقرری خاصی از حکومت انگلستان دریافت مینمود و درعین حال روسها هم از وی حمایت میکردند. چنانکه تا اواخر انقراض حکومت روسیه تزاری ، دربار سلطنتی روس از هیچگونه کمك و جانبداری از بهائیان مضایقه نمیکرد و در مقابل قبرس ، عشق‌آباد کانون بهائیان شد . » .

ولی باسقوط حکومت تزاری وتسلط انگلیسها بر سرزمین فلسطین و تنزل مقام وموقعیت و کاهش سازمان ازلیان ، انگلیسها لقب «سر» را به پیشوای بهائیان دادند

وکوشیدند چنین وانمود کنند که بهائیان از حمایت آنان برخوردارند . اما بتدریج بهائیان که توسعه و نفوذ جهانی پیدا کردند ، بجانب آمریکائیان روی آوردند و باگسترش دامنه بهائیت در امریکا ، در این سرزمین پهناور بفعالیت پرداختند و از انگلیسها روی برتافتند.[1]

در این میان انگلیسها هم از « اسماعیله» و خانواده پیشوایان این فرقه مذهبی جانبداری بیدریغ میکردند و هم از نفوذ خانواده «آقاخان» در پیش بردن سیاست خود درآسیا و آفریقا استفاده فراوان می بردند .

حال که به نقش فرقه‌های مذهبی اشاره‌کوتاهی‌کردیم ، بد نیست که ازآقاخان اول نیز نامی ببریم وخوانندگان ارجمند را بااین‌نام‌که توام باسلسله وقایع‌عظیمی در جنوب ایران است بهتر وبیشترآشناکنیم : نخستین سخن را ازمحمود محمود میآوریم که در باره « آقاخان » نوشته است : «این مرشدزاده محلاتی در لباس زهد وتقوی و عمامه سبزسیادت، به تحریك خارجی در این ایام غوغائی در نواحی یزد و کرمان وبم وبلوچستان برپا نمود،وبالاخره پس از شکست پی‌درپی ازقشون ایران بهندوستان راه یافته در آن مملکت بامقرری دولت انگلیس مشغول ارشاد شد واعقاب اوهنوزهم از آن ارشاد متمتع میشوند . فتنه‌هائی‌که در این تاریخ در ایران رویداد همه آنها مربوط میشود بمسافرتی که محمد شاه بطرف هرات نمود ...»[2]

فتنه بزرگی که در لباس روحانیت وبمنظور آشفتن اوضاع جنوب ایران و انتزاع بلوچستان برپا شد ، بدست «سید محمد حسن الحسینی» معروف به‌آقاخان‌پسر «شیخ‌خلیل‌اله » رئیس فرقه اسماعیله صورت گرفت . شاه خلیل که جانشین پدر بوددر سال ۱۲۳۲ ـ هـ (۱۸۱۶ ـ م) در یزد بدست جماعتی از هنگامه طلبان کشته شد و آقاخان پسر ارشد اوکه در سال۱۲۱۹ ـ هـ (۱۸۰۱ ـ م) بدنیاآمده بود و درآن‌هنگام

---

۱ ـ اسناد و مدارك بیشتر از ارتباط بهائیان ـ بابیان ـ ازلیان باخارجیان بطور مشروح درجلد دوم این‌کتاب شرح‌داده خواهد شد.

۲ ـ جلد دوم تاریخ‌روابط سیاسی ایران و انگلیس ۳۹۰

سیزده سال بیش نداشت که جانشینی از پدر را بارث برد.[1]

آقاخان خود در این باره مینویسد: «پس از وقوع این واقعه [قتل پدرش]



اولین عکس آقاخان محلاتی

خویش و بیگانه، یگانه وار بمخالفتم موافقت نمودند و تقویت امنای دولت سلطانی بمعاونت اضداد مزید برعلتها گشته و...»[2] در این هنگام فتحعلیشاه که متوجه خطر

۱ــ امیرکبیر و ایران ــ چاپ اول ص ۲۶۰

۲ــ عبرت افزا ــ ص ۵

دین سازی درکشور شده بود ، برای اینکه غائله را خاموش کند ، در صدد استمالت آقاخان برآمد و یکی از دختراش را بعقد او در آورد و بیست هزار تومان باو وجه نقد داد وموقتاً فتنه را خاموش کرد .

در دوران سلطنت محمد شاه ، بنا به پیشنهاد قائم مقام ، آقاخان بحکومت کرمان منصوب شد. اماهنگامیکه محمدشاه‌به هرات لشکر کشید و مرزهای هندوستان بخطر افتاد ، انگلیسها آقاخان را تحریك بانقلاب و طغیان علیه محمد شاه کردند ، ولی این قیام وطغیان زیاد بطول نیانجامید ، زیرا فیروز میرزا اورا بشدت سرکوب و قوایش را متلاشی کرد . پس از مراجعت شاه از هرات ، فریدون میرزا فرمانفرمای فارس از آقاخان وساطت کرد و او را بتهران فرستاد و درحضرت عبدالعظیم اقامت داد.[1] اعتمادالسلطنه درجزء وقایع ۱۲۵۵ هـ . (۱۸۳۹ م) مینویسد : « هم در این سال آقاخان محلاتی ابن شاه خلیل‌الله رئیس طایفه اسماعیله که سابقا به بم متحصن شده بود ، اطمینان یافته بدارالخلافه آمد و در حضرت عبدالعظیم اعتکاف جست و بنابر سیادت‌عمامه سبز بسر نهاده بود . حاجی میرزا آقاسی،حاجی عبدالمحمد محلاتی را بزاویه مقدسه فرستاد که آقاخان را کاملا اطمینان داده بدارالخلافه آورد ، اگر چه آقاخان بجهت اینکه حاجی عبدالمحمد سابقا از رعایای او بوده از این معنی استنکاف داشت که بدارالخلافه آید ، ولی ناچار تمکین نموده ، باعمامه سبز بحضور حاجی میرزا آقاسی آمد وبه شفاعت او عفوومرخص شد وبخانه خود رفت . پس از چندی‌از خاکپای‌مبارك‌همایون‌اجازت خواست‌که بااهل وعیال‌خود بزیارت مکه‌معظمه مشرف شود وپس از حصول اجازه ، اهل وعیال و احمال واثقال خودرا از راه بغداد بعتبات روانه ساخت و بابتیاع اسبهای عربی و غیره پرداخت .

در مدت دوسه ماه تقریباً پانصد رأس اسب عربی تحصیل کرده ودر هر جاسوار دلیری سراغ داشت اورا به بذل وجوه فریفته دور خود جمع نمود ودر اوایل‌رجب با

۱ ــ عبرت‌افزا ــ ص ۷

۲ــ امیرکبیر وایران ــ ص ۲۶۲.

ملازمان و برادران خود بجانب کرمان روان شد ، چه هواخواهان و مریدهای او که از جمله فرقه عطاءالاهی بودند داخل درطریقه اسماعیلیه شده در صفحات شهر بابك و آ نحدود بودند - خلاصه آقاخان فرمان مجعولی تمام کرد باین مضمون که ما آقاخان را حکومت کرمان دادیم ، اهل کرمان باید اطاعت او کنند. و نوشتجاتی برطبق آن فرمان باهالی کرمان نوشته ، اظهار داشت که من رخصت زیارت مکه خواسته بودم ، در بین راه حکم حکومت کرمان بمن رسیده .

از آنطرف چون خبر حرکت آقاخان محلاتی بجانب کرمان بامنای دولت رسید احکام به بهاءالدوله بهمن میرزا حکمران یزد در دفع ورد او صادر شد . همین تفصیل را به فضلعلی خان قراباغی حاکم کرمان مرقوم داشتند . آقاخان چون بخارج شهر رسید، میرزا حبیب‌الله[۱] نویسنده خودرا بااحکام مجعوله نزد نواب بهاءالدوله فرستاد ونواب معزی‌الیه چون‌هنوز بی‌خبر بود به فرماندار دستور داد منزلی درشهر برای اقامت آقاخان مهیا نمایند وچند نفر را معین کرد که روز ۱۵ رجب باستقبال اوروند ، ولی آقاخان وارد شهر نشد و مستعذر شد باینکه مشغول اخذ زکوه جماعت عطاءالاهی هستم وراه کرمان پیش گرفت واحکام دفع ومنع او به بهاالدوله رسیده نواب معزی‌الیه با جماعتی آقاخان را تعاقب نمود ، ولی باو نرسید و به یزد بازگشت و آقاخان بنواحی کرمان رسید و نوشتجات مجعوله خودرا بمردم نمود .روز دیگر اخبار صحیح شیوع یافت وکارگزاران دولت بفکر اخذ وقید آقاخان افتادند .»[۲]

آقاخان وقتی‌دانست تحت تعقیب قوای دولتی قرار گرفته است ، بدون اینکه بشهر کرمان وارد شود ، بطرف شهر بابك عزیمت کرد . او برای اینکه به انگلیسها خدمت بسزائی کرده باشد ، در نظرداشت باکهندل خان ، خدارحم‌خان ومهردل خان که در این ایام باانگلیسها در جدال و زد وخورد بودند ، بجنگد وبدین منظور ابتدا

---

(۱) جاعل فرامین سلطنتی بعنوان آقاخان ، حاجی میرزا احمداصفهانی است نه میرزا حبیب‌الله .

۲ـ منتظم ناصری .

قصد تصرف «سیرجان» را کرد ، ولی فضلعلیخان قراباغی بیگلر بیگی بقوای او شکست سختی وارد آورد. فرمانفرمای هندوستان وقتی از شکست او با خبر شد، سعیدخان بلوچ را با توپخانه ومهمات فراوانی از راه قندهار وسیستان بکمك قوای آقاخان فرستاد .اما شکست های پی‌درپی، قوای او را بکلی متلاشی کرد تا جائیکه در صدد برآمد از راه بندرعباس و عربستان به هندوستان فرار کند . اودر حین عقب‌نشینی خودرا به «شمیل» رسانید ولی در آنجانیز از قوای دولتی ایران شکست خورد . فرمانفرمای هندوستان و سایر انگلیسها برای نجات جان او اقدام کردند و«راولینسون»[1] را که دراین ایام در قندهار بود ،مأمور رسانیدن او به هند نمودند. آقاخان درذیقعده ۱۲۵۷ـه (۱۸۴۱ـم) وارد قندهار شد وبطوریکه مینویسد : «خرج مهمانی ماراخشکه از قرار روزی صد روپیه مقرر کردند »[2]

«راولینسون» در صدد برآمد آقاخان را مأمور تسخیر هرات وسپس نامزد پادشاهی افغانستان کند . او موافقت «لرد مکناتن» [3] راکه در کابل بسرمیبرد باطرح خود جلب کرد ، ولی‌قیام مردانه‌وزیر محمداکبرخان «پسردوست محمدخان وشکست سختی که وی‌بقوای‌انگلیس‌واردآورد، موضوع‌تصرف‌کابل‌بوسیله‌آقاخان‌را بکلی‌منتفی کرد.[4] خود او مینویسد : « پس از دید و بازدیدها شرح احوال ما را شاهزاده محمد [تیمورمیرزا] وراالینسن صاحب خود نوشته وبمن‌القاکردند . نوشتم بـه لارد مکناتن صاحب وشاه شجاع وجواب در کمال مهربانی رسید ومقرر شد که بمعاونت آن هرات را گرفته ، ساکن شوم . مگر تقدیر مخالف تدبیر آمد وحکایت بلوای کابل متواتـر شد وخلل فاحش در احوال صاحبان انگریز ظاهر شد» . وقتی خبر همدستی آقاخان باانگلیسها به سرداران بلوچ رسید ، شاهـزاده « صفدر جنگ » و « محمد عمر خان سردار» نامه‌ای به آقاخان نوشتندکه «اگر بیرون‌آمدی وبما ملحق شدی فبهاالمطلوب

۱ـ RAWLINSON

۲ـ عبرت افزا ـ ص۴۹

۳ـ LORD MACNAUGHTEN

۴ـ امیرکبیر در ایران ـ چاپ اول ـ ص ۲۶۳

والا هروقت دست یابیم اول نوکسان نورا قتل میکنیم بعد انگریزان‌را [1] »

متعاقب این وقایع او از ایران به هندوستان عزیمت کرد و بساط خودرا درآنجا گسترد و به بسط نفوذ انگلیس در «سند» کمك فراوان نمود.

«هنری یول» دانشمند انگلیسی درمقدمه‌ای که بر کتاب «مارکوپولو» نوشته است مینویسد : « ..آقاخان در ازاء مستمری و وظیفه‌ای که از حکومت انگلستان دریافت میکرد حسن خدمتی نسبت به ژنرال «نوت» در قندهار وهم چنین «سر ناپیر» در سند انجام داد ». خود آقاخان دراین باره چنین مینویسد: «درآن اوقات جنرال سرچالز پنسیر صاحب واطرام صاحب در سند بودند و مقصودشان این بودکه میر نصیرخان کراچی‌راواگذارد باآنهاوپنسیرصاحب موصوف تمکین نمیکردوعلی‌مرادخان خیرپوری باجنرال موصوف موافقت نمود ورفته رفته غائله طولانی شد .

من از رهگذر خیرخواهی اصرار بسیار بمیرها نمودم که مصلحت شماأینست که کراچی را واگذارید وآسوده شویدکه علاوه از آنچه مداخل سالیانه کراچی است ازدولت‌انگلیس‌بشماعاید خواهد شد» ولی‌این‌خیراندیشی ونصایح پدرانه در نصیرخان که علاقه بوطن خود داشت مؤثر نیفتاد و آماده جنگ شد .

اما آقاخان بفرمانده‌انگلیسی گفت: «موافق‌قانون‌اسلام‌نیست‌که من‌و نوکرهای‌من مدد نکنیم ، لکن‌چون‌لباس نوکرهای من‌ملبوس ایرانی‌است شاید بلوچهای لشکرشما آنها را نشناسند وخللی واقع شود . پس چند دست لباس سندی بدهید که نوکرهای من بپوشندو باشما بجنگ‌بیایند . قبول نکردوگفت شما مهمان من هستید ومن هرگز چنین تکلیفی را رضا نمیدهم ..» آقاخان که براثر دوستی باانگلیسیان ناچار بکمك لشکریان انگلیسی شتافته بود ،سپس مینویسد «.. و چون قرار داده بودند که شبانه بی خبر در «چهاونی» شبیخون بزنند و اوطرام صاحب وکسانی را که در چهاونی بودند قتل‌عام‌کنند محض‌رضای الهی بجهازات سوار شدند وسلامت ماندند.. [2] »

۱ ــ عبرت افزا ــ ص ۵۰

۲ ــ عبرت‌افزا- ص ۵۳



آقاخان محلاتی وفرزندانش

اما وقتی بلوچها از رفتار آقاخان مطلع شدند با او ونوکرانش بجنگ پرداختند و چهار دندان او را شکستند و ۳۲ هزار روپیه از اموالش را بیغما بردند. آقاخان مینویسد. «... جنرال صاحب سیاهه اموال غارت شده مرا خواستند که از بلوچها مطالبه نمایند. مگر مصلحت چنان دیدند که آنچه از ما غارت شد ببلوچان ببخشند

تا آنهارا رام وملك آرام گردد و در عوض از سرکار کمپنی بما بدهند ...» [1]

پس از این فتح که نصیب انگلیسها و آقاخان شد ، او قصد ایران کرد و برادر خود «سردار محمد باقرخان» رادر ربیع‌الاول ۱۲۶۰ باتدارك زیادی که حکومت هند دیده بود برای تسخیر قلعه «بمفهل» واقع در منطقه بلوچستان بایران فرستاد.

دکتر فریدون آدمیت مینویسد «همینکه آقاخان بسند رسید ، دو پاره‌بارجاع خدماتی گماشته شد ، زیرا نقشه تسخیر هرات جامه عمل نپوشیده بود و باید موضوع انتزاع بلوچستان صورت میگرفت . حقاً که این روحانی‌نما خدمتهای بزرگی بدولت انگلیس کرد» . [2]

آقاخان چه در دوران آغاز خدمتگذاریش بانگلستان ، چه در سالهای آخر عمرش هیچگاه منکر خدمتگذاری دولت بریتانیا و تجزیه ایران نبود ، چنانچه‌خود او مینویسد : «بجهت خوانین ، خدمتگزار و انعام و مواجب مقرر کردم وبقدر لازم وقت باستعداد برادر معزی‌الیه افزودم وحکم دادم که اگر ده لك‌روپیه هم خرج بشود مضایقه نکنند وحتماً بمفهل را تسخیر نمایند .. [3]»

آقامحمد علیخان بلوچ که از سرداران وطنخواه بود باسپاه آقاخان بجنگ پرداخت وآقاخان وقتی بامقاومت سردار محمد علیخان مواجه گردید ، برادر دیگر خودرا که « سردار ابوالحسن خان» نام داشت ، بکمك محمد باقر خان فرستاد . شاه وقتی از هجوم برادران آقاخان مطلع شد قوای کافی بکمك سردار محمد علیخان فرستاد و سرانجام در سال ۱۲۶۲هـ (۱۸۴۵ــم) برادران آقاخان راشکست سختی داد و متواری ساخت .

بعد از فرار آقاخان از ایران وپیوستن او بارددوی انگلیس در قندهار ، ورفتن وی بهند ، دولت ایران استرداد او رابموجب معاهده ۱۲۲۹ ـ هـ (۱۸۱۴ــ م)خواستار

---

۱ ــ عبرت افزا ــ ص ۵۶

۲ ــ امیرکبیر وایران ص ۲۶۴

۳ ــ عبرت افزا ــ ص ۶۸

شد . ماده دهم این معاهده میگوید: «اگر از روسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود وفرار بولایت انگلیس نماید ، باید بمحض اشارت امنای دولت ایران آنکس را ازولایت مزبوره بیرون کنند واگر بیرون نرود ، اوراگرفته روانه ایران نمایند و درصورتیکه پیش از رسیدن آنکس بولایت مزبور اشاراتی از امنای دولت ایران در باره او بحاکم آنحدود رسد ، آنکس فرود آمده او را گرفته روانه ایـران نمایند و همچنین معلومست که ازجانب دولتین شرایط این فصل استقرار پذیرفته ... » دولت انگلیس بعنوان اینکه «مشارالیه خدمت بدولت انگلیس کرده است» بقبول تقاضای ایران تن نداد. سرانجام قرار براین شدکه استثنائاً ایران خواهش دوستانه دولت انگلیس را بپذیرد و ازاسترداد آقاخان صرفنظر کند وحکومت هندوستان نیز تعهد کرد که آقاخان را از بمبئی بکلکته ببرند تامصدر فتنه و فساد نگردد .

اما حکومت هند ، باین تعهد خود وفا نکرد و آقاخان را در بمبئی بعزت و واحترام نگاه داشت ، تا در سال ۱۲۶۲ هـ (۱۸۴۵ م) که ویرا بتسخیر بلوچستان گماشت . آقا خان نیز برادران خودرا بتفصیلی که گذشت برای تصرف آنجا روانه ساخت ونامههای تحریك آمیزی برؤسای قبایل بلوچ نوشت و آنانرا بنافرمانی ایران واطاعت از حکومت هند تحریك ودعوت نمود . حاجی میرزا آقاسی بدولت انگلیس اعتراض کرد ودر نامه مورخ ذیحجه ۱۲۶۲ بسفیر آن دولت نوشت :

جناب جلالت و نبالت نصابا. محبان استظهاراً دوستـان اعتقاداً مشفقاً معظما ، مکرر بآنجانب زحمت داد وتحریراً مصدع آمد ، بازاظهار میدارد که دولت علیه ایران از اول بادولتی ازدول اروپا که افتتاح مراودت کرد و عهد دوستی بست بادولت فخیمه عظیمه انگلیزه بود، باین امید که نظر بمجاورت ایران وهندوستان ومخالطت ومعاملت تبعه دولتین ایرارکان وحفظ عهود مقرره اتحاد والتیامی فیمابین دولتین فخیمین بدهد که محسود اقارب و اجانب شده ودر سراً وضراً وانتظام و اختلال باهم مساهم و مشارك باشید وکارگذاران دولتین ومنتسبان حضرتین درحفظ اساس دوستی جانبین وانتظام ثغور

وسرحدات مملکتین لازمه اجتهاد واهتمامرا بعمل آورند ، لیکن این مقصود و مأمول بعمل نیامده چندیاست که پارهاطوار ناخوب ورفتار نامرغوب ازکارگذاران ومنتسبان آن دولت بهیه صادر وناشی میشود که هرگز اولیای دولت علیه اینطور حرکات خلاف را از آنها متوقع نبودند و نمیدانستند هرگز ممکن است از کار گذاران دولتی بـزرگ تشبث بدولت همجوار خود اینطور حرکات که مخالفت صریح بعهد نامه مبارکه دارد بظهور رسد.

از جمله داستان آقاخان محلاتی نوکر خائن وفراری این دولت جاویـد آیت است که درچهار سال قبل از این که مشارالیه درسرحد کرمان و بلوچستان پارهای از اشرار را جمع آوری کرده بنای هرزگی را گذاشت . سرحدداران دولت علیـه سلك جمعیت اورا ازهم‌گسیخته سه عراده توپ که روی‌آنها خط انگلیس داشت از اوبدست آورده خود اوفرار کرده باردوی قشون انگلیس که در آن اوقات در قندهار بود رفته اورا تصاحب کردند و باتفاق خود بمملکت سندبرده درآنجـا نگاهداشتند ، دوستدار شرحی بآن‌جناب نگارش داشت که چراکارگذاران‌آندولت بهیه مخالف شروطعهدنامه مبارکه عالیجاه مشارالیه باید بدولت علیه ردشود یا از حدود متعلقه بـدولت انگلیس اخراج کنند ، اما ازاینکه عالیجاه مشارالیه خدمت بدولت بهیه انگلیس کـرده است اولیای آندولت بهیه توقع دوستانه دارند که بمشارالیه اذن داده شود که درکلکته اقامت‌کند اعلیحضرت قدر قدرت قضاشوکت شاهنشاهی‌صانالله شوکته عن‌التناهی محض استرضای خاطر آندولت بهیه این خواهش‌را که مخالفت بعهدنامه مبارکه داشت قبول فرمودند وقرار شدکه مشارالیه درکلکته سکنی نموده مشروط براینکه روابط مخفیه باهالی ایران نداشته ، دست شرارت اواز سرحدات دولت علیه کوتاه باشد . معذالـك المراتب کارگذاران هندوستان اورا بکلکته نبرده در بندربمبئی نگاهداشته که مصدر شرارت وفساد شود وسرحدات کرمان وآنحدود را مغشوش نماید ـ چنانچه این روزها مشارالیه میرزا ابوالحسن‌خان و محمدباقر خان برادران خود را بـاچند عراده توپ و

جمعیتی از اشرار بلوچیه آنجا برسر قلعه بمفهل فرستاده‌که آنجا را تسخیر کرده‌مأمن فسادوشرارت خودسازد ... ظهوراینگونه‌افعال وحرکات خلاف‌ازکارگذاران هندوستان بادوستی مثل دولت علیه ایران کمال استبعاد را دارد و ازحسن انصافی کـه آن دولت دارند یقین دارم درقول من‌شریکشمی‌باشند وباولیای دولت بهیه انگلیس خواهندنوشت که بکارگذاران هندوستان قدغن نمایند اینطورها با دولت همجوار قدیمی خـود راه نروندو زیاده ازاین‌آن مفسد خائن‌را دربمبئی نگاه ندارند . باموافق عهدنامه مبارکه عمل‌کنند واورا ازملك خود اخراج نمایند یاموافق خواهشی که‌کرده‌اند اورا بکلکته برده دست شرارت وفساد اورا ازسرحدات دولت کوتاه دارند ...»[۱]

پس‌ازاین‌اعتراض، بعضی‌ازنامه‌های محلاتی‌که‌بامرای‌بلوچ‌نوشته‌بود ، بدست‌عمال دولت ایران افتاد وحاجی میرزا آقاسی همه رابنظر سفیرانگلیس رسانید،تابالاخـره حکومت هند بناچار آقاخان را در جمادی‌الاول ۱۲۶۳ هـ - (۱۸۴۵ م) از بمبئـی بکلکـه کوچ داد .خود اومینویسد (... به دمدمهٔ کـه جهت نزول مانواب فرمانفرما معین کرده بود ،ساکن‌گردیدیم ...» [۲]

آقاخان پس‌از اینکه بکلکته تبعید شد ، بدستور انگلیسها عده‌ای از هندوان گرسنه وجمعی از جماعت «تجـر»ها ومسلمینی‌که فرماندار انگلیسی آنهـا را جمـع کرده بود ، بنام «اتباع» وپیروان دین «اسمعیلیه»، علم‌کرد . کلنـل استوارت معـاون انگلیسی فرماندار که ضمناً رئیس سازمان جاسوسی انگلیس درهند بود مینویسد : «...دستوری‌ازرؤساء بمن‌رسید تاهرچه زودتر عده‌ای‌رابدورآقاخان جمع‌کنم ومقدمات دینی تازه فراهم کنیم . من ازدینی که قرار بود عنوان‌شود هیچ اطلاعی نداشتم ، خود آقاخان نیز مطالب زیادی درآن باره نمیدانست به همین جهت خواستم تا مستشرقین و یامأموران مذهبی هندوستان اطلاعات کامل در این باره بما بدهند ...»[۳]

۱ـ اسناد راکد وزارت خارجه ایران مجموعه ۲۵-۵

۲ـ عبرت افزا.

۳ـ یاد داشتهای کلنل‌استوارت ـ ایندین افیس

همینکه وسائل دین نوینی که آقاخان میبایست رهبر آن باشد آماده شد ، انگلیسها در صدد برآمدند ، اورا باجلال وشکوه روانه ایران نمایند . قبل از اعزام



آقاخان اول و برادرش سردار ابوالحسن‌خان

او بایران عده‌ای از جاسوسان حکومت هندوستان دربلوچستان وکرمان تبلیغاتی برای او نموده و مقدمات پذیرفتن دین‌جدید را فراهم‌کردند، بدین سبب‌وزیرمختارانگلیس در ایران از طرف فرمانفرمای هندوستان نامه‌ای بدولت ایران نوشته درصدد برآمد

فرمان کتبی برای معاودت او بدست آورد. کلنل شیل وزیر مختار انگلیس درایـران درنامه ۲۷ صفر ۱۲۶۳هـ (۱۸۴۶م) بحاجی میرزا آقاسی چنین مینویسد: «... چون در این اوقات خود عالیجاه آقاخان مایل وراضی باین دربارشوکتمدار شده است وبرضای خاطر میخواهد معاودت نماید لهذا جناب فرمانفرمای مملکت هندوستان دوستدار را مأمور فرموده اند که ازاولیای این دولت علیه در مقام استفسار برآید که آیـا اولیای دولت علیه راضی بمعاودت عالیجاه مشارالیه خواهند بود تادوستدار مراتب را اظهـار دارد. حال زحمت کشیده بهرچه رأی اصابت پیرای اولیای این دولت علیه قرار گیرد مرقوم فرمایند تادوستدار نیز بجناب فرمانفرما اظهار دارد ...» [۱]

حاجی میرزا آقاسی بامراجعت میرزا آقاخان مخالفت نکرد .اما شرط ورود اورا از راه فارس یابین النهرین دانست نهاز راه بلوچستان و کرمان . شاید هم حاجی میرزا آقاســی از ورود جاسوسان اعزامی فـرمانفرمای هندوستان اطلاع داشته است .

بطوریکه دکترآدمیت مینویسد : «این نظریه حاجی میرزاآقاسی مبتنی براین بود که اگر آقاخان ازراه بلوچستان معاودت کند ، احتمال دارد بتحریك وی در آن خط اغتشاشات و فتنههائی برپاشود ... » [۲] به همین جهت در جواب کلنل شیـل مینویسد :

«... معلوماست بودن یا نبودن آقاخان درایران برای دولـت علیالسویه است واینکه چندی همرفته بوده محض سفاهت و بیخردی بود کسی باورجوعی ندارد وحالا هم نخواهد داشت. درصورتیکه ازراه فارس یادرعتبات عالیات از راهکرمانشاهان باعیال خود بخواهد بمحلات بیاید ودر خانه خود بنشیند ، کسی با اوحرفی ندارد . بیایـد بفراقت در خانه خود باشد ـ قریهٔ دولتآباد راهمکه درعوض طلب خواجه عیسیتاجر دولت بهیه روسیه داده بود ومندوهزارو پانصدتومان ابتیاع کردم، تنخواه مرا ردکنند .

۱ـ مجموعه اسنادراکد وزارت خارجه ایران مجموعه۱۰۰۴
۲ـ امیرکبیروایران چاپدوم ص ۲۱۴

من قریهٔ مز بورمرا بخود او وامی گذارم ...»[1] اگرچه تبلیغات بعدی انگلیسها حاجی میرزا آقاسی را مردی سفیه وابله معرفی میکنند ، ولی همین نامه نشان میدهد که حاجی باچه زیرکی دفع شر اوراکرده ودرعین حالیکه وجودش رادر ایران امرعادی جلوه میدهد، ازورودش به بلوچستان وکرمان جلوگیری میکندودرعین حال اورا مجبور باقامت اجباری در محلات مینماید .

پس ازفوت محمدشاه و بسلطنت رسیدن ناصرالدین میرزا ،آقاخان نیز با اجازه فرمانفرمای هندوستان ازکلکته به بمبئی برمیگردد . کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در ۲۹ صفر ۱۲۶۶ ـ هـ (۱۸۴۹ ـ م) نامهٔ زیررا بهامیرکبیر مینویسد :

جناب جلالت و نبالت وکفایت نصابا مجبان استظهارا دوستان اعتضادا مشفقاً مکرما، چند روزقبل بآنجناب مشفق مکرمهربان اظهارداشت که امنای ممالک هندوستان برحسب خواهش اولیای دولت علیه ایران عالیجاه آقاخان را درهندوستان نگاهداشته اند اینروزها ازجانب اولیای دولت بهیه انگلیس شرحی رسید که ازاولیای دولت علیه ایران استفسار دارد که آیا سبب حسابی درممانعت عالیجاه مشارالیه بآمدن بخاک ایران دارند یا خیر ؟ تادر صورت عدم سبب کارگزاران ممالک هندوستان رااعلام دارد، زحمت کشیده دوستدار را درمقام اطلاع برآئید چون لازم بود زحمت داده

امیرکبیر بدین نامه وزیرمختار پاسخی نمیدهد . باردیگر وزیر مختار انگلیس درغره ربیع الاول ۱۲۶۶ ـ هـ (۱۸۴۹ ـ م) دومین نامه را بامیر مینویسد و بطور علنی بحمایت ازآقاخان برخاسته واز صدر اعظم اجازه ورود او بایران راخواست . امیرکبیر در جواب اومینویسد :

«جناب جلالت ونبالت نصابا مجدت وفخامت انتسابامحبان استظهارامشفقاً معظما شرحی که درباب آقاخان محلاتی مرقوم داشته بودید که امنای ممالک هندوستان او را برحسب خواهش اولیای دولت علیه ایران در هندوستان نگاهداشته اند و از جانب اولیای دولت بهیه انگلیس مأمورند که ازاولیای دولت علیه ایران استفسار کنند که

---

۱ ـ مجموعه اسنادوزارت خارجه ایران بایگانی راکد

آیا سبب حسابی در ممانعت عالیجاه مشارالیه بآمدن بخاک ایران دارند یاخبر رسیده و بجواب میپردازد که در باب عصیان وشرارتهائی که ازمشارالیه درسرحدات دولت علیه



سید علیخان پسر آقاخان

بظهور رسید، ضرور باستظهار دوستدار نیست. آنجناب بهتر ازمن استحضار دارند و میدانند که جرائم اعمال اونه بطوری‌است که ابداًازتقصیر اواغماض شده، هم استحضار

دارندکه بعدازآنکه مشارالیه بسمت هندوستان‌فرارکرده، اولیای‌دولت‌علیه موافق شرط عهدنامه مبارکه از اولیای دولت بهیه انگلیس مطالبه رد اورا کردند . اولیای دولت بهیه انگلیس دوستانه خواهش کردندکه نظر بخدماتی که مشارالیه درسند کرده‌است، اورا مستثنی‌داشته راضی نشودکه درهندوستان باشد مشروط‌باینکه درجائی محل‌توقف اورا قرار بدهند که دست فساد او ازسرحدات دولت علیه کوتاه باشد وهم آنجناب‌نیز اطلاع دارندکه در اوقاتیکه مشارالیه دربمبئی اقامت داشت وپاره نوشتجات فسادآمیز او که بایلات بلوچیه رعیت دولت علیه نوشته بود ، بدست افتاده بود بملاحظه‌آنجناب رسید واولیای دولت علیه خواهش کردند که حالاکه‌اورا نگاهداشته‌اند ، کارگزاران هندوستان اورا در کلکته که بسرحدات دولت علیه مسافتی دارد ،سکنی دهند . حال هم‌باآنجناب اظهار میشود که اگر اولیای دولت بهیه انگلیس مایل باشند که بایـران بیاید باید بطور فراری اورا بسرحدداران دولت علیه بسپارید و الانظر بکثرت عصیان وجرائم اعمال او اولیای دولت علیه راضی نخواهد شد که آقاخان بطور دیگر بایران معاودت بکند .چون لازم بود اظهار شد فی‌شهر ربیع‌الاول ۱۲۶۶ ـ »

این‌جواب روشن وصریح امیرکبیر ، وزیرمختار انگلیس رادربن‌بست قرارداد زیرا امیردرضمن اینکه به‌آقاخان اجازه ورود بایران را داده ، ازدولت انگلیس نیز خواسته‌بودکه بعلت«شرارت وفساد درایران »«وفرار به هندوستان»اورا بعنوان «فراری فاسد» تحویل دهند . وزیر مختار انگلیس در ۱۴ ربیع‌الاول ۱۲۶۶ ـ ه (۱۸۴۹ ـ م) بامیرکبیر چنین مینویسد :

«بعدالعنوان‌ـ شرحی که درجواب مراسله دوستدار درباب آقاخان بـدان روش که نگارش رفته بود رسید ، مراتب مندرجه اش معلوم آمد ، دوستدار نیـز خواهـش اولیای ایندولت علیه را درهند نگاه بدارند بامنای دولت علیه انگلیس اظهار خواهد داشت البته سابقاً عالیجاه فرنت صاحب ازحکم اولیای دولت انگلیس اولیای ایندولت علیه را اطلاع داده است‌که دولت انگلیس درقوه ندارندکه اورا برخلاف رضای‌خودش در آنجا نگاه بدارند ، آنکه نوشته‌اند بطور فراری رد کنند البته آنجناب استحضار

دارند که دولت انگلیس چنین قراری باهیچ دولت ندارند که فراری پس بدهند ، در فصل دهم عهدنامه مبارکه ملاحظه خواهند فرمود که قرار فیمابین دولتین علیتین این است که فراری خائن دولت ایران را ازخاك خود بیرون کنند چنانچه درباب آقاخان هم در عالم دولتها واتحاد فیمابین دولتین بیرون کردن اورا موقوف کردند . چون لازم بود اظهارداشت.»[1]

این نامه وزیرمختار فقط پاسخ زیرکانه‌ای است که انگلیسها میخواستند در زیرآن اقدامات و برنامه‌های اساسی خود را پنهان‌سازند . زیرا آنها در موردآقاخان برنامه‌های وسیعی داشتند ومیخواستند او را باتشریفات و رسومی من درآوردی روانه ایران‌کنند وبدست او تجزیه بلوچستان را از ایران فراهم نمایند ، بیکار نه نشسته و بوسیله میرزاحسینخان کنسول ایران دربمبئی تقاضای شفاهی آقاخان را باطلاع شاه ایران رسانیدند . خود او دروقایع سال ۱۲۶۷ چنین مینویسد : «... ازرعایت دولت بغایت امیدوار بودم که باقصی‌الغایه بعزتم خواهند افزود و در حقم عطوفت خواهند فرمود و بعد از آنهمه خرابیها که در دولت شاه مرحوم دیده و کشیدم حال بآبادیم خواهند پرداخت و با جمعی عیال و اطفال سادات متواری فراری بالطاف شهریاری بموطن ومسقط الراس مستقر و متقبلم خواهند ساخت ...»[2]

سفارت انگلیس در تهران ، چند نامه دیگر درباره مراجعت آقاخان بایران نوشت، تا سرانجام امیرکبیر نیزموافقت کردکه ازراه بوشهر بایران برگردد نه‌کرمان و بلوچستان . اما انگلیسها که میخواستند اورا درشرق ایران مستقرکنند و سرحددار هندوستان ویا پادشاه بلوچستان وسیستان وکرمان نمایند، راضی باین امرنشدند .

پس از اینکه امیرکبیر بتحریك انگلیسها و مهدعلیاکشته شد، باردیگرمسئله مراجعت آقاخان بایران مطرح گردید . این‌بار خودآقاخان بافرستادن هدایای‌قیمتی برای شاه و صدراعظم وهمچنین فرستادن فیل و زرافه بدربار سعی‌کرد تا شاید اجازه

---

۱ ــ مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران

۲ ــ عبرت‌افزا ــ ص ۷۲

مراجعت ازراه بلوچستان و کرمان وسکونت دراین قسمت ازایران را بدست آورد . ولی حتی میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری که از سرسپردگان انگلیسها بود ، هم نتوانست اجازه ورود او بایران ازراه بلوچستان رابدهد .

آقاخان وقتی ازهمه جا مأیوس شد ، تصمیم باقامت دربمبئی گرفت و همهٔ عمر را آنجاگذرانید و یکی از ارکان سیاست انگلیس درهندوستان شد .

۱۹

فرهاد میرزا معتمدالدوله

مسأله پناهنده شدن برخی از ایرانیان به سفارتخانه های بیگانه و حمایت دولتهای بیگانه ازآنان از مسائل مهم وحساسی است که در طول تاریخ قاجار بارها مشکلات و دردسر های فراوان و پیچیده‌ای برای دولتهای وقت ایران فراهم ساخته و درهمه‌حال‌این‌مسئله‌چون‌سلاحی‌مؤثر، برای‌حفظ‌وتأمین‌مصالح‌بیگانگان بکاررفته‌است.

چنانکه آنان‌گاهی درموقع مناسب ازوجود این پناهندگان برای ارعاب دولت ایران‌استفاده کرده و زمانی با حمایت از ایشان صفحه وقایع را بکلی بنفع خود برگردانیده‌اند و هنگامی هم از این مسأله برای تضعیف دستگاه سلطنتی و دولتی و عقیم‌کردن تصمیمات دولت ایران بهره برداری نموده‌اند. ماجرای پناهندگی حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدین شاه که از شاهزادگان فاضل ومعتبر قاجار میبود از این راه بوده است.



ازموضوع‌پناهنده شدن فرهاد میرزا درسفارت‌انگلیس،درتاریخهای دورهٔقاجار ذکری بمیان نیامده وظاهراً مورخان این دوره بخاطر اعتبار و نزدیکی اوبا پادشاه موضوع رابسکوت برگزارکرده‌اند. تنها نادرمیرزا درهٔتاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» ضمن ترجمه شرح‌حال‌مختصری‌که‌ازفرهاد میرزا نوشته بااین‌موضوع‌اشاره کرده است که آن اشاره چنین است :

«... پس از آن، او را غلطی افتاد تا بدولت انگلیس پناهید وسالها از درگاه دورمانده بحکم پادشاه به طالقان وقزوین ساکن بود ووجوه دیوانی انحای، اورامشاهره بود ...» وسپس درپایان ترجمه حال او چنین اضافه میکنند: «چون از افتادن بپای خاست واز دولت خارج ببرید.»[1]

محمود فرهاد معتمد نیز که درتوضیحات کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی» ، ترجمه حالا بالنسبه مبسوطی از شاهزاده فرهاد میرزا تنظیم کرده است از موضوع پناهنده شدن فرهاد میرزا بسفارت انگلیس و مسأله حمایت انگلیسها از او بهیچوجه ذکری بمیان نیاورده وماجرای اورا بسکوت برگزارکرده است .

خوشبختانه با بدست آمدن بیست و چند نامه که برسرهمین مسأله بین دولت ایران وسفارت انگلستان درتهران مبادله شده است واصل آن نامه هادر وزارت خارجه ایران ضمن مجموعه‌ای بشماره ۶۰۵۹ موجود میباشد ،[2] می‌توان تاحدی از ابهام این قضیه کاست وبستگی وارتباط آنرا با تاریخ دورهٔ قاجاریه روشن ساخت .

فرهاد میرزا پسرپانزدهم ولیعهد شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه است که در جمادی الاول ۱۲۳۳ - (۱۸۱۷ - م) متولد شد [3] و از شاهزادگان فاضل و دانشمند قاجاریه بوده است . فرهاد میرزا در سال ۱۲۵۰ - (۱۸۴۳ -م) بحکمرانی خوزستان منصوب شد و تاسال ۱۲۵۲ - (۱۸۳۶ - م) براین کار باقی بود . در این سال بطهران احضار گردید و درالتزام رکاب محمد شاه بگرگان رفت . درسال ۱۲۵۴ - (۱۸۳۸-م) چون محمد شاه عازم جنگ هرات بود او را بعنوان و سمت نایب السلطنه در تهران گماشت[1] و خود عازم هرات گردید . در سال ۱۲۵۵ - (۱۸۳۹ -م) هم که محمد شاه باصفهان مسافرت میکرد (۱۴شوال) بازفرهاد میرزا بنیابت پادشاه درتهران برسیدگی

۱- ص ۷۵

۲- تنظیم این فصل ، مرهون اطلاعات عمیق و محققانه سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی میباشد .

۳- منتظم ناصری ج ۳ ص۱۱۸

۴- تاریخ تبریزص ۷۵

امور پرداخت [1] ودرسال ۱۲۵۶ ـ هـ (۱۸۴۰ ـ م)بسمت نایب‌الایاله فارس منصوب شد.[2] و چون نصراله خان کشیکچی باشی حکمران فارس درگذشت فرهاد میرزا مستقلاً بحکمرانی فارس انتخاب گشت و آغاز بکار کرد. مقارن این احوال بین ایلات قشقائی وقبایل ممسنی اختلافات وزد وخوردهائی رویداد و فرهاد میرزا برای سرکوبی آنها وآرامش منطقه، خود بمیان قبایل مزبور رفت وآنها را سرکوبی کرد وقلعه های طوس و نوذر راکه درمحال ممسنی میبود ویران ساخت وپس ازبرقراری امنیت درآن مناطق و ناحیه کوهکیلویه، در ربیع الاول ۱۲۵۷ ـ (۱۸۴۱ ـ م) بشیراز بازگشت.
این قدرت و شایستگی فرهاد میرزا وهمچنین مقام فضل و دانش وی ونیز حسن تدبیر ودرایتی که او در اداره امور فارس ازخودنشان میداد، احتمالاً یکی از جهات وعللی بود که انگلیسها را باو متوجه ساخته و اگر تیرگی روابط او و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقت راهم‌که برخی بدان اشاره‌کرده‌اند [3]، صحیح بدانیم، این‌گمان بیشتر قوت می‌یابد که انگلیسها اورا زیر نظر داشته‌اند. بهرحال ظاهراً از این روزها بودکه عمال انگلیسی رفته رفته فرهاد میرزا را بجمع خود کشیدند، تاجائیکه روابط او با آنها درسال ۱۲۵۹ ـ (۱۸۴۳ م) بگوش دربارتهران رسید.

مؤلف ناسخ التواریخ دراین خصوص بطور اشاره می‌نویسد: «جماعتی ازاعیان فارس درحضرت کارداران دولت معروض داشتند که شاهزاده فرهاد میرزا حقوق دولت ایران را از گردن خویش فروگذاشته ودرنهانی با دولتی دیگر آشنا و یگانه شده. کارداران دولت بیم‌کردند که مبادا ازمیانه فتنه انگیزد وبادولتی‌که سالهاطریق‌مؤالفت سپرده‌اند مورث مخالفت شود. لاجرم اورا از نیابت ایالت فارس خلع‌کردند و فتح‌اله خان مافی را باسواری چند ازمردم مافی فرمان کردند تاسفرشیرازکرده او را بحضرت آورد و میرزا نبی‌خان امیردیوان رابجای اوبحکومت‌فارس فرستادند.»[4]

۱ـ منتظم‌ناصری ج ۳ ص۱۷۲
۲ـ تاریخ تبریزص ۷۵
۳ـ مجله یادگار سال۶ شماره۶
۴ـ ناسخ التواریخ قاجاریه جلد۲ص۱۵۰

از این پس تا سال ۱۲۷۳ در تواریخ دوره قاجار از فرهاد میرزا و بستگی ها و ارتباط او با انگلیس ها دیگر ذکری دیده نمی شود وهمچنین مورخان مزبور ننوشته‌اند بعد از آنکه فرهاد میرزا در سال ۱۲۵۹ بطهران آمده ، با او چه رفتاری شده است .

در یکی از نامه های آنزمان که سرویلیام تیلور طامسن وزیرمختار انگلیس بتاریخ ۲۶ ربیع الاول ۱۲۷۱ برای میرزاآقاخان اعتماد الدوله صدراعظم وقت نوشته، درمورد آمدن فرهاد میرزا بتهران چنین اشاره شده است :

«... در سنوات سابق که شاهزاده حاکم فارس بودند ، با اینکه در رسانیدن مالیات وانجام امورات دیوانی بهیچوجه مورد ایراد نبودند وپیوسته مراقب بوده‌اندکه فیمابین دولتین علیتین مودت ودوستی باشد واین فقره رامصلحت دولت خودمیشمردند، چون مرحوم حاجی میرزا آقاسی صدراعظم آنزمان که علانیه اظهار و افتخار برعیتی روس میکرد و رفتار شاهزاده را منافی رأی وعقیده خود میدانست ، شاهزاده را عزل کرده درکمال خفت و بی‌احترامی به دارالخلافه آورد [۱]»

ازاین تاریخ تا سال ۱۲۶۴ هـ-۱۸۴۷ـ م ازوضع فرهاد میرزا اطلاعی در دست نیست ظاهراً وی درطی این مدت ازکارهای دولتی برکنار بوده است دراین سال محمد شاه درگذشت (ششم شوال۱۲۶۴) و تا بتخت نشستن ناصرالدین میرزا ولیعهدکه در تبریز بود ، مهد علیا مادر او قدرت را بدست‌گرفت ونخستین کاری‌که کرد این بودکه برادران خود را چند تن مأمور نمود شاهزاده عباس میرزا برادر کوچکتر ناصرالدین میرزا را دستگیر وکورکنند [۲] ولی چون فرهاد میرزا از قضیه آگاه شد ببهانه دیدار خواهران خود باندرون شاهی آمد و پس ازگفتگوهای بسیار با اهل حرم ، صلاح در آن دیده شدکه عباس میرزا بسفارت انگلیس‌پناهنده شود وچون دربیرون‌آمدن عباس میرزاازاندرون احتمال خطرمیرفت ناگزیروی نامه‌ای بسفیرانگلیس نوشت وآن نامه

۱ـ اسناد دولتی ایران مجلد ۹۵-۶۰

۲ـ شرح حال عباس میرزا ملك آرا ص ۲

را از بیراهه بقلهك ، مقر تابستانی سفارت انگلیس برد و بطوریکه عباس میرزا خود نوشته است :

« فی‌الفور صاحب، حکیم خود دکسون صاحب را فرستاده بهمه ابلاغ نمود که عباس میرزادرتحت حمایت دولت انگلیس است،...»[1] وازاینجا این نکته معلوم میشود که فرهاد میرزا در این موقع هنوز با سفارت انگلیس رابطه داشته و راه‌آنجا راخوب میشناخته است .

دخالت فرهادمیرزا در امر نجات عباس میرزا بی‌گمان موجب گردیدکه فرهاد میرزامورد کینه وبی‌مهری مهد علیا قرارگیرد وسالهاازکار برکناربماند. چه‌آنکه سالها بعد از آنکه با پادشاهی ناصرالدینشاه بساط قدرت حاجی میرزاآقاسی برچیده شد ، معذالك چون مهد علیا هنوزقدرت مطلقه را دردست داشت ، فرهاد میرزا را تا حدود سال ۱۲۷۶ هـ - (۱۸۵۹ - م) برکنار نگاهداشت و فقط بدریافت نشان میرپنجی و حمایل مخصوص‌آن مفتخرگردید[2] درحالیکه اودر دستگاه دولتی راه وجائی نداشت. اسناد وشواهد تاریخی نشان میدهدکه درخلال این ایام - یعنی ازسال ۱۲۶۴ تا۱۲۷۶ فرها میرزادوبار بسفارت انگلیس پناهنده شد و مکاتباتی‌که برسر پناهنده شدن اومیان دولت‌ایران وسفارت‌انگلیس مبادله‌گردید ثابت میکندکه موضوع بوخامت‌کشیده بود، تا جائی که وقتی مأموران دولت ایران برای مذاکره در خصوص بازگرداندن فرهاد میرزا ، بسفارت انگلیس میروند ، سفیر انگلیس خطی بروی زمین در مقابل ایشان میکشد میگوید :

« هرکس از این خط تجاوزکند اورا بقتل خواهم رساند ! »[3]

در سال ۱۲۶۸ بوسیله عده‌ای پیروان باب سوء قصدی نسبت بجان ناصرالدینشاه صورت‌گرفت[4] که دراین حادثه مغرضین عباس میرزا، برادر اوراکه از سال ۱۲۶۴ تحت

۱- شرح‌حال عباس‌میرزا ملك‌آرا ص۲

۲- منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۶۶

۳- یکسال در میان ایرانیان - براون ص ۱۱۳

۴- ناسخ التواریخ ج ۳ ص ۱۷۲

حمایت انگلیسها بود متهم کردند. ناصرالدین شاه اورا به بغداد تبعید کرد واحتمالا فرهاد میرزا در این قضیه باعباس میرزا متهم شد زیرا در نامه‌ای که « سرجستن شیل » وزیرمختار انگلیس بتاریخ ۲۹ محرم ۱۲۶۹ــ یعنی سه ماه بعد ازسوء قصد مزبور ـ بمیرزا آقاخان نوشت معلوم میگردد که درست مقارن همان روزها ، فرهاد میرزا مورد بی‌مهری شاه واقعشده و ناصرالدینشاه دستورداده بود اورا بطالقان تبعیدکنند ودرنتیجه فرهاد میرزا از بیم جان بسفارت انگلیس پناهنده شد.

اگرچه در این نامه ذکری از همکاری فرهاد میرزا با عباس میرزا بمیان نیامده است، ولی تقارن واقعه تبعید این دونفر از عواملیست که این گمان را بوجود میآورد . بخصوص که چندی بعد هم این مسأله بخودی خود مورد بحث وگفتگوی دولت ایران و سفارت انگلیس واقع گردید از طرفی درگزارشی که سفارت فرانسه در ایران، بتاریخ هشتم ژانویه ۱۸۵۵ (۱۸ربیع‌الاول ۱۲۷۱) بدولت متبوع خود فرستاده ، بصراحت از این همکاری و ارتباط و بعد هم از پناهنده شدن فرهاد میرزا درسفارت انگلیس صحبت شده است .[1]

مواد نامه سرجستن شیل که ممهور بمهر اوست درباره فرهاد میرزا چنین است :

« جناب جلالتمآبا . شرحی که درباب نواب فرهاد میرزا نگارش رفته بود که در آن واهمه کرده ودرآن ضمن قسم های موکده یادکرده بودند[2] و ازدوستارخواهش کرده بودندکه ایشان را اطمینان داده روانه نماید رسید . اگر چه دوستار ازهمان تفصیلات شفاهی آنجناب که بکرات با دوستدار صحبت داشتنداطمینان‌داشت، ولی حالاکه این نوشته آنجناب که در حقیقت تعهد و اطمینان ازآن بالاتر نمی‌شود، رسیدکمال اطمینان حاصل کرده و یقین قطع دارد که از قرار همان نوشته ازهرجهت بشخص نواب والا ، جاناً و مالاً برحسب شأن وآبرو بهیچوجه خللی راه نخواهد یافت. لذا محض خواهش اولیای آن دولت اورا اطمینان داده روانه می‌نماید. ولی در دوستی ازآنجناب خواهش

۱ــ اسناد دولتی ایران مجلد ۵۹ ـ ۶۰

۲ ــ اسنادایران دروزارت امورخارجه فرانسه مجلد ۲۵ ص ۳۲

می‌نمایدکه تا۱۳صفر بایشان مهلت بدهندکه روز۱۴ برحسب امر اعلیحضرت شهریاری حکما روانه طالقان گردد . زیاده زحمتی ندارد ـ تحریراً فی ۲۹ محرم سنه ۱۲۶۹ (پشت‌نامه اثرمهر کوچك وهشت‌گوش «جستن شیل» بتاریخ ۱۲۶۴موجود است.»[1]

جالب این است که میرزاآقاخان درنامه‌اش مینویسد: « بعلی‌ابن ابیطالب و به جقه مبارك سرکار اعلیحضرت شهریاری و بـه مرگ فرزندی نظام‌الملك کـه اگر نواب فرهاد میرزا فرمایش پادشاه ولینعمت خود رااطاعت‌کند وبطالقان برود ابداًضررجانی و مالی برای ایشان نیست.»[2]

بدین ترتیب فرهاد میرزا بعد از سپری شدن سیزدهم ماه صفر بطالقان رفت و تا اواخر ۱۲۷۱ هم ظاهراً درآنجا بود.

بموجب اسناد موجود ، فرهاد میرزا در این سال بعللی‌که ظاهراً یکی از آنها سختی زندگی درطالقان بود ، از حضور ناصرالدین شاه استدعا کردکه باو اجازه داده شود بطهران بیاید ودر طهران‌اقامت کند و سفیر انگلیس را نیزواسطه این‌کار ساخت. ولی ناصرالدین شاه خواهش فرهاد میرزا و وساطت سفیر را نپذیرفت و فرهادمیرزا ناچارازبیم جان، بی‌خبرازطالقان بتهران‌آمد وبسفارت انگلیس پناهنده شد ودرنتیجه کشمکش میان دولت ایران و سفارت انگلیس آغاز گردید ـ ۲۰ فقره نامه ویادداشت رسمی درمورد این پناهندگی موجود است .

اسناد مزبور، حاوی شرح سماجت هـای نماینده انگلیس بطرفداری از فرهاد میرزا ومدافعات دولت ایران براساس اثبات این حقیقت است که فرهاد میرزا یك نفر ازاتباع دولت ایران است وصدور اجرای هرحکمی در باره او درحد اختیارات دولت ایران میباشد . ولی ویلیام طامسن برای اثبات حرف خود موضوع تبعید فرهاد میرزا را یکنوع « بی‌احترامی بزرگ بدولت انگلیس» تعبیرمی‌کرد وتلافی این «بی‌حرمتی» را برذمه خود واجب میدانست: «با وجود اینها دوستدارلازم میداندکه مجدداً تکلیف

---

۱ ـ مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران ۶۰۵۹

۲ ـ ایضا مجله ۶۰۵۹

کندکه‌اولیای دولت ایران‌تعمق و تفکر نمایندکه این‌فقره محض‌از برای یکنفراز خانه‌زادان همایون است.حرف همان است‌که سابق نوشته شده است، مطالبه دوستدار تلافی بی‌حرمتی است‌که بدولت انگلیس شده است و لازم است اظهاربدارد که آن بیحرمتی قصداً وعمداً ازاولیای دولت ایران ظهور یافته است. آن سخت کاریهاکه از رفتار خود اولیای دولت ایران بظهور رسیده است سبب و جهت آن خود دولت ایران شدماند و رجوعی بدوستدار ندارد وچون حفظ ناموس و شأن و احترام دولت انگلیس رااولیای این دولت اینقدر کم اعتنائی نمودند حالا برعهده دوستدار است که فقط ملاحظه نمایدآنچه لایق و شأن دولتّ خود است ، لهذا مجبوراً دوستدار از آن جناب اشراف مطالبه میکندکه بزودی بالصراحه اطلاع بدوستدار بدهندکه منظوراولیای دولت ایران این است‌که قبول‌کند مطالبی را که دوستدار مطالبه کرده درکاغذ مورخه بیست و ششم ربیع‌الاول.»[۱]

دولت ایران در۱۵ربیع‌الثانی باین نامه تند سفیرانگلیس پاسخ مبسوطی فرستاد و ضمن‌آن اظهارکردکه موضوع فرهـاد میرزا از مسائل داخلی‌کشور است و باروابط خارجی بهیچوجه بستگی ندارد، حکمی‌که درباره او صادرشده حکمیست‌که در باره یك تبعه‌ایران وازطرف دولت ایران صادرشده واین‌عمل بهیچوجه بی‌احترامی بدولت انگلیس نیست و درخاتمه یادداشت یادآوری شده بودکه « بعد ازاین دوستدار درباب فرهاد میرزا راضی بزحمت سئوال وجواب باآنجناب نمی‌شود وآنرا بی‌ثمرمیداند...»

سرویلیام طامسن درجواب این نامه‌کلیه اظهارات دولت ایـران را بی‌مورد میداند و قید می‌کند که دولت ایران برای تـلافی این بی‌حرمتی کـه نسبت بدولت امپراطوری انگلستان شده باید : [۲]

اولا: دونفررا یکی ازطرف دولت و یکی ازطرف شخص شاه برای عذرخواهی ازشارژدافر انگلیس بسفارت بفرستد ؛

۱ــ مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران ۶۰۵۹

۲ــ مجلد ۲۵ اوراق۳۳و۳۴ اسناد وزارت خارجه فرانسه

ثانیاً ـ کلیه اموال و مایملك و حقوق فرهاد میرزا که دولت ایران آنرا غصب و تصاحب کرده است فوراً پس بدهد.

ثالثاً ـ بفرهاد میرزا اجازه داده شود در تهران مقیم باشد و از همان حقوق ومزایا که سایر شاهزادگان قاجار برخوردارند استفاده کند.

این یادداشت در شانزدهم ربیع الاخر ۱۲۷۱ (۶ژانویه۱۸۵۵) بدولت ایران رسید وشاه قاجار مجلس مشاوره‌ای مرکب ازهشتاد تن از بزرگان وسران و اولیای امورکشور دردربار تشکیل داد تا برای رفع مشکل و معضل سیاسی که پیش آمده بود راهی یافته شود. مجلس مشاوره تاساعت ۱۰ شب بطول انجامید ودو بدو امرسه تن ازرجال پیشنهاد کردند پول و مقرری فرهاد میرزا باوواگذارشود تا با اطمینان خاطر از سفارت خارج گردد. اما خیلی زود این اقلیت هم بدستهٔ دیگر پیوستند وبالنتیجه کلیه اعضای مجلس بالاتفاق رأی دادند که شاه درقلمروسلطنت خود هرچه بخواهد بکند مختار است واگر این پیشنهاد سفارت انگلیس پذیرفته شودکسر شأن و احترام مقام سلطنت خواهد بود شاه باید در اعتراض بر این سفیرگستاخ فوراً اقدام نماید.

درنتیجه نامه‌ای بدین‌شرح بسفارت نوشته شد: «...کاغذ مورخه۱۶آنجناب را در باب فرهاد میرزا موافق تفصیل فوق لابداً نرسیده و ندیده محسوب دارند..[1]

آن جناب من غیر حق دراجرای مقصود غیرحقه اصرار وایستادگی می نمایند. بطریق اولی حق براولیای این دولت می‌دهند که بعد از این بدانچه مصلحت امورکلی و دولتی وحفظ پاس شأن سلطنت اقتضا نماید عمل‌کنند ونتیجه‌که ازاین نوع مطالبات مصرانه غیرحقه آنجناب روی دهد برعهدهٔ خودآن جناب خواهد بود...»[2]

گویا این ایستادگی و جواب محکم وقاطع دولت ایران کار خود را کرد زیرا بموجب یادداشت دیگری که یك روزبعد از ارسال نامه مذکور ازطرف دولت ایران خطاب به طامسن فرستاده شد، معلوم گردید که فرهاد میرزا: «پس از ملتفت شدن برقبح حرکات خود وبرمعایب وخطرات راهی‌که اختیار نموده بود، اظهارندامت‌کرده

۱ـ ظاهراً بهمین سبب است‌که اصل این نامه جزوسایرنامه های متبادله نیست

۲ـ اسناد رسمی دول ـ ۵۹ ـ ۶۰

و درباطن بحضور همایون واسطه برانگیخت» وناصرالدین‌شاه هم از تقصیرات اوگذشت و درنتیجه درشب دوشنبه هیجدهم ربیع الاخر - یعنی چند ساعتی بعد از وصول پاسخ تند وسخت دولت ایران - فرهاد میرزا ازسفارت انگلیس خارج شد واین بیرون‌آمدن فرهادمیرزا ازسفارت خواه برحسب توصیه‌خوداو بود ویابصلاحدید و توصیه انگلیسها می‌رساندکه انگلیسها دریافته بودند اصرار درطرفداری وحمایت از او بصلاح سیاست آنها نیست وبهمین سبب درنگاهداری فرهاد میرزا پافشاری بیشتری نکردند خاصه‌که می‌بینیم چند روز بعد هم‌که سفیرانگلیس‌بحضور ناصرالدینشاه رسید بالصراحه اعتراف و اذعان کردکه شاهزاده فرهاد میرزا درحمایت دولت انگلیس نیست واین نکته رادر نامه ۱۶ جمادی الاول خود نیز نوشته است :

«... باوجود اینکه دوستدار شفاهاً گفته بود حالا هم‌این دفعه مضایقه نـدارد تحریراً جواب بدهدکه نواب والا شاهزاده فرهاد میرزا درآن حالت نیست» (یعنی‌در حمایت انگلیس) .

امابايد دانست شارژدافرانگلیس درنامه خود بازهم راهی برای تعقیب موضوع (اگرضرورت یابد) بازگذاشته بود، باین معنی‌که درهمان‌نامه مینویسد «هرچه فیمابین دوستدار و اولیای دولت ایران دراین خصوص‌گفتگو شده‌است دوستدار باولیای دولت انگلیس اظهارداشته و روانه نمود واحکامی‌که دراین خصوص ازبرای دوستدار صادر میشود دروقتش باولیای دولت ایران اظهار خواهد شد ...»

بدین ترتیب قضیه ظاهراً بهمین جا پایان پذیرفت اما طولی نکشید که بازآتش فتنه روشن شد ، باین معنی که چهار ماه بعد (درماه رمضان) دولت ایران بفکر کاستن مقرری فرهاد میرزا افتاد واین امرموجب گردید فرهاد میرزا که راه سفارت انگلیس را شناخته بود ، مجدداً بآن سفارت متوسل وملتجی گردد وچنانکه اسناد موجودنشان میدهد ناصرالدینشاه وساطت سفیر انگلیس رانپذیرفت و در نتیجه فرهاد میرزا که متکی بحمایت دولت انگلستان بود با پرخاش و تغیرنسبت به دستورات و دستخط شاه

بی‌احترامی کرد.[۱]

این وقایع درست مقارن ایامی است که چارلز موره سفیر جدید انگلستان تازه بطهران وارد شده بود و این چارلز موره همانست که دولت انگلیس او را بـرای تیره کردن روابط سیاسی دولتین بتهران فرستاده بود تازمینهٔ قطع روابط دولتین را فراهم سازد و نتایج مطلوب بنفع دولت انگلستان بدست آید و اوهم باوسائل وحیل فراوان بالاخره کار دولتین را بقطع روابط کشانید و پرچم سفارت راپائین‌آورد و باهیأت سفارت از ایران خارج شد و به دنبال او کشتی‌های جنگی انگلستان بخلیج فارس وارد شدند و به بنادر بوشهر ومحمره (خرمشهر امروز) حمله بردند وقوای نظامی آنها تا اهواز در خاك خوزستان پیش‌آمدند وبالاخره عهدنامه پاریس مبنی برانتزاع افغانستان ازایران، بدولت ایران تحمیل‌گردید، (۷ رجب ۱۲۷۳) بنابراین هنگامی که این مقدمات و این سیروقایع را درنظر بیاوریم، آیا نباید چنین استنباط کرد که میان قضیه فرهاد میرزا و سیاست چارلز موره ارتباط و بستگی هائی بوده است؟ شاید روزی با بدست آمدن اسناد و مدارك دیگری این نظر تائید شود...

بهر حال قدر مسلم اینکه در همین روزها نامه‌ای از لرد کلارندن وزیر امور خارجه انگلیس بتهران رسید و چارلز موره مفادآنرا بدینگونه تعبیر نمودکه اولیای دولت انگلیس سخت آزرده‌اند و این رفتار را نوعی بی احترامی بمقام امپراطوری انگلستان می‌دانند ودرمورد التزامی هم‌که فرهاد میرزا بتشویق خاطروبرحسب صلاح خویش بدولت ایران سپرده و در آن قیدکرده بود دیگر مراوده‌ئی با سفارت انگلیس نخواهد داشت، چارلز موره اظهار می‌داشت دولت ایـران این التزام نامه را بجبر و

۱ـ ازنامه‌ای که میرزا آقاخان اعتمادالدوله بچارلس نوشته چنین آمده است:
«... بعد از آنکه اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحی فدا منظور فرهاد میرزا را در آن خصوص قبول نفرمودند، بمقتضای اطمینان از طرف آنجناب در ماه مبارك رمضان بکتابچه دستورالعمل که مزین بدستخط مبارك بوده‌آن بی‌ادبی وخودسری رانموده که بتفصیل آنجناب مطلعند واین معنی باعث شدکه دوستدار حضوراً باوتغیر نموده، واورفت بخانه سرکار عظمت مدارمهد علیا وسترکبری دامت شوکتها نشست...». (مجموعه ۶۰۵۹ اسناد رسمی)

فشار از فرهاد میرزا گرفته است نه برضای خاطر، چنانکه در نامه‌ای که در دوازدهم شوال چارلس مری برای میرزا آقاخان فرستاد، نوشته بود: «اطلاع دوستدار از تفصیل دخالت گرفتن آن نوشته کمتر از استحضار خود آنجناب اشرف نمیباشد ...» و این نکته را دلیل بر بی‌احترامی نسبت به امپراطوری انگلستان دانسته چنین اعتراض کرده بود: «... ازعبارات نوشته [بی] که اولیای دولت ایران از نواب شاهزاده فرهاد میرزا گرفته‌اند آشکار بودکه تقصیر عمده نواب معظم‌الیه در نظر اولیای دولت‌مراوده با این سفارت بود وچون دوستدار ظاهراً مقصود مراسلهٔ جناب جلالتماب لارد کلارندان[1] را در این باب واضحتر از آن جناب اشرف می‌فهمد ، مجدداً بآنجناب اشرف تکرار می‌نماید که تا وقتی که دستورالعمل ثانی از اولیای دولت انگلیس در اینخصوص نرسد نواب شاهزاده‌فرهادمیرزا در تحت حمایت تمام این سفارت خواهدبود . هرگاه اولیای دولت بخواهند منقصی جاناً [کذا] ومالا و حرمتاً بنواب معظم‌الیه برسانند ، همان نتایج بعمل خواهد آمد که ظاهر میشد در صورتی کــه چنین رفتار بنواب حاجی سیف‌الدوله‌میرزا یا دیگری از رعایای دولت ایران که در تحت حمایت این سفارت هستند می‌کردند ... »

بدین‌ترتیب باز فرهادمیرزا، موضوع کشمکش دولتین ایران وانگلیس و مورد بهانه انگلیس‌ها گردید و سفیر انگلیس رسماً فرهادمیرزا را در حمایت خود اعلام کرد وتذکره حمایتی‌هم بدست او سپرد .

دولت ایران بر اثر پیش‌آمــدن این وضع ، نامه‌ئی اعتراض‌آمیز بتاریخ ۲۴ شوال بسفیر انگلیس نوشت که قسمتی از آن چنین است :

« دوستدار چیزی که از سواد مزبور استنباط کرد این است‌که سفارت آندولت

۱ـ موضوع مراسله‌لرد کلارندن که چارلس‌مری ضمن نامهٔ خود بدان اشاره کرده مربوط باین است‌که «اولیای دولت‌پادشاه انگلستان چنین حرکتی‌را [یعنی اتهام‌فرهادمیرزا را به داشتن ارتباط ومراوده با سفارت انگلیس] گواه بدخواهی اولیای دولت ایران نسبت بدولت انگلستان خواهد داشت ...» (اسنادرسمی مجموعه ۵۹۰۶۰)



فرهاد میرزا معتمدالدوله

خودش دارد اولیای دولت خودرا متقاعد بر این‌می‌سازد که دولت ایران درمقام اذیت اشخاصی هستندکه با سفارت آندولت مراوده دارند . اگر از آنجناب سئوال شود که آیا مراوده اهالی ایران با آن‌سفارت انحصار بشخص فرهادمیرزا دارد یا اینکه‌جمعی از اعیان ومعاریف ایران اعم از شاهزادگان وغیره همیشه با آن‌سفارت آمدوشددارند وهیچگونه مورد بحث وایراد نشده‌اندآیا چه‌جواب خواهد داد؟ بلی چیزی‌که‌حقیقت دارد و اولیای ایران بملاحظات چند نمی‌توانند راضی شد و انکار ندارند ، اینستکه میل ندارند جاهل کم‌ظرفی باستظهار حمایت ازآن‌سفارت علانیه طریق‌تمردوخودسری پیش بگیرد وسرمشق بدراهی سایر جهال این مملکت بشود . آنجناب بدون ملاحظه معایب‌که تذکرهٔ حمایت بدست فرهادمیرزا شخص کم‌ظرف بی‌مایه که مدتی اولیای این دولت وآن سفارت گرفتار شیطان خیالیهای او بودند دادند و حال‌اینکه آنجناب هیچ‌حقی نداشتند که چنین‌کاغذی را در این مملکت بدست چنان منسوب خاندان سلطنت بدهند ، چنانچه اولیای دولت ایران‌آن تذکرهرا کان‌لم‌یکن انگاشته‌اند...»

اسناد دولتی مربوط به فرهادمیرزا بتاریخ ۲۸ شوال ۱۲۷۱ خاتمه می‌یابد و بدین‌ترتیب دیگر از وضع فرهادمیرزا اطلاعی نداریم ، تا اینکه ضمن شرح وقایع سال ۱۲۷۳ درناسخ‌التواریخ به‌نام فرهادمیرزا برمیخوریم‌که چنین نوشته شده «...چون مسترموری از ایران می‌رفت، جماعتی ازمردم ایران راکه درظل‌حمایت دولت‌انگلیس می‌دانست نام و نشان ایشان را جریده کرده و بموسیوقوبینو[۱] شارژدافر دولت فرانسه فرستاد و اعلام داد که این مردم در حمایت دولت انگلیس‌اند و بعداز سفرکردن من رعایت ایشان برذمت دولت فرانسه است ودر آن جریده نام شاهزاده فرهادمیرزا نیز رقم بود . شاهزاده چون اصغای این‌سخن‌راکرد ، روز هفتم ربیع‌الثانی‌کلمه [بی] چند نگارکرده خاتم بر زد و بشارژدافرداد‌که من پناهنده هیچ دولتی نیستم بلکه یك تن از چاکران درگاه شاهنشاه ایرانم واگر مراحکم بگردن‌زدن برسد ، گردن نهادم‌و‌چاره نمی‌جویم وروی با دولت بیگانه نمی‌کنم . لاجرم شارژدافر نام اورا از میان اسامی

۱ـ منظور کنت‌دوگبینواست .

محوکرد و ازاین‌قضیه‌وزیرمختار انگلیس‌راآگهی فرستادم[1].

میرزا آقاخـان در نـامه‌ای که بـه فرخ‌خان امین‌الدوله نوشته درباره تسمیم فرهادمیرزا معتمدالدوله چنین مینویسد «... نواب فرهادمیرزاهم که فهمید اسپونس [اسم] اورا به شارژدفر فرانسه داده است ، خـودشان بی‌آنـکه من مستحضر باشم بصرافت کاغذی به‌شارژدفر معزی‌الیه نوشتند که من از بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی روحی‌فداه هستم ودرحمایت انگلیس وهیچ‌دولتی نیستم ونخواهم‌بود واعلیحضرت‌اقدس همایون‌اعلی ولی‌نعمت من‌هستند هرحکمی که بر من جاری سازند مطیع و منقادم . شارژدفر فرانسه هم در جواب کاغذ نـواب معزی‌الیه رسیله‌ای نوشته است و از تحت حمایت سفارت فرانسه‌که بجای حمایت سفارت انگلیس‌است نواب معزی‌الیه‌را بیرون آورده ، بعد ازآن نواب فرهاد میرزا خودش‌کیفیت‌را بمن اظهارکرد . کاغذشارژدفر فرانسه راکه بایشان نوشته بود به‌من دادکه به‌وزارت امور خارجه دادم ضبط نمایند، وهمچنین سواد کاغذ خودشان‌را که به شارژدفر مشارالیه نوشته بود به من دادکه سواد هردورا در جوف این پاکت برای استحضار شما فرستادم . منهم مراتب ارادت شعاری نواب معزی‌الیه را به خاکپای همایون عرض کردم ایشان‌را مورد التفات فرمودند و به اعطـای یک‌توپ کلیچهٔ تن‌مبارک همایـون اعلی نواب معزی‌الیه را قرین مباهات فرمودند ...»[2]

بدین ترتیب بالاخره فرهادمیرزا که مدتی آلت سیاست انگلیسها شده‌بود ، از سفارت انگلیس و حمایت دولت انگلستان بیرون آمد و باز در سلک خدمتگذاران دولت ایران قرارگرفت وغائله اوپایان یافت .

ازاین پس‌دیگر درکتابهای تاریخی‌کراراً به‌نام فرهادمیرزا برمیخوریم‌که‌گاهی بدریافت نشان میرپنجی و حمایل مخصوص (درسال ۱۲۷۶) و با نشان طلا از مرتبه

۱ـ منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۶۶ .

۲ـ اسناد ومدارک مأموریت امین‌الدوله ص ۱۸۱ .

اول باحمایل امیر تومانی[۱] (درسال ۱۲۷۸) و با بلقب معتمدالدوله مفتخر گردیده است[۲] همچنین زمانی بحکومت برخی از ولایات و ایالات ایران مأمور شده (درسال ۱۲۷۸ بحکومت خوزستان و لرستان[۳] وحکمرانی کردستان وهمدان بسال ۱۲۸۴)[۴] وبسیاری مناصب ومشاغل دیگر ... تا اینکه سرانجام بسال ۱۳۰۵ قمری درگذشت .

۱ـ اسناد ومدارك مأموريت امين‌الدوله ص ۱۸۱ .
۲ـ ايضاً ص ۲۷۷ .
۳ـ ص ۷۵ تاريخ وجغرافياى دارالسلطنه تبريز
۴ـ ص ۷۶ همان‌كتاب و تاريخ سپهسالاراعظم .

سید کاظم یزدی عالم جلیل القدر شیعیان

در فصول گذشته شمه‌ای از روابط برخی از علماء با انگلیسهارا ذکر کردیم. آنچه‌که قبلا یادآور شدیم، مستند باسناد وزارت خارجه ومدارك دیگری بود. اینك با استفاده از چندکتاب دیپلماتهای انگلیسی، نکات تاریك دیگری از نفوذ و فعالیت مأموران سیاسی ودولتی انگلیسها را روشن میکنیم. از جمله دوکتاب مستند در باره (موقوفات اود هند) است، که نگارنده را در طریق دیگری از نحوه نفوذ انگلیسها در کشورهای مسلمان رهنمون میکند. مندرجات این‌کتب فعالیتهای پنهانی انگلیسها را آشکار میکند، ونشان میدهد که در این راه چگونه عالیترین احساسات ومقدسات مردم مسلمان ببازی گرفته میشود.

این دوکتاب در لندن و بزبان انگلیسی منتشر شده است. مؤلف یکی از این کتابها شخصی‌است بنام«جون‌هولیستر»که‌کتاب خودرا تحت عنوان «شیعه‌درهند» نوشته است ودیگری «میس‌بل» دیپلمات انگلیسی است‌که سالها درسفارت بریتانیا دربغداد انجام‌وظیفه میکرد، وشغل سیاسی‌اش حفظ ارتباط با دستجات مختلف در بین‌النهرین بود. متعاقب وصول این دوکتاب، چهارجلد کتابی که «جعفر خلیلی» محقق شیعه و برادرعباس خلیلی قدیمی‌ترین روزنامه‌نگار ایرانی درعراق منتشر کرده بتهران‌رسید. دوجلد ازکتاب خلیلی در باره نجف و مجلدات دیگر بکربلا وسامره اختصاص دارد. تحقیقات عمیق خلیلی در باره «اعتاب‌مقدسه» آنقدر ارزنده و گرانبهاست که جادارد

ایرانیان در صدد ترجمه وانتشار آن برآیند . نکته‌شایان توجه آنست که درمجلدات این‌کتب اسناد و مدارك فراوانی در باره ارتباط انگلیسها با مقامات مختلف وپرداخت حقوق ومستمری به اهل عمامه وجود دارد که در عین‌حال در دوجلد از آن یعنی در (قسم نجف) راجع به‌آن‌دسته از رؤسای مذهبی و رهبران شیعه که حاضر بقبول «پول» و «مقرری» از انگلیسها نشده بودند نیز بتفصیل مطالبی بمیان آمده است .

چون نقل همه نوشته‌های این دانشمند درباره‌آن‌دسته از اهل عمامه‌که به‌نحوی با انگلیسها ارتباط داشتند میسر نیست ، به‌اختصار قسمت‌های‌کوتاهی‌ازکتب دوگانه‌ای که دربالا بآنها اشاره شد ، نقل می‌گردد .

«جون‌هولیستر» مؤلف کتاب «شیعه درهند» می‌نویسد «دراین سرزمین کشوری بنام«أوده» درشمال‌هند وجودداشته‌که ازسال۱۷۲۲ تا۱۸۵۶[۱۱۳۴ تا ۱۲۷۲ هـ]حلقه ارتباط بین‌امپراطوری‌مغول وشیعه‌هند واستانهائی که‌اکنون جزءدولت پاکستان میباشد، بشمارمیرفته است .

این دولت موقوفاتی داشته‌که درآمد آنها بین مستحقان در نجف وکربلا توزیع میشده است . سلاطین «اوده» مبلغ سه‌ملیون‌ونیم لیره استرلینگ ، بعنوان ذخیره‌برای افراد خانواده‌خود نگاهداشته بودند وهمه‌ساله مبالغ‌هنگفتی به مکه ، مدینه ، کربلا ونجف اشرف میفرستادند وچون‌بعضی ازآنان ورثه‌ای نداشتند، همه وجوهاترا به‌این اماکن‌اختصاص میدادند.»[۱]

مس‌بل دیپلمات انگلیسی می‌نویسد : «غازی‌الدین‌حیدر ، پادشاه اوده مبلغ ۱۲۱,۰۰۰ روپیه درسال به‌کربلا ونجف میفرستاد ، دولت هندکه‌وارث مسئولیت‌های شرکت هند شرقی بود ، خودرا ناظر بر این‌وقف میدانست . معهذا پول‌مزبورهمه‌ساله مشکلاتی‌ایجاد می‌کرد، بحدی‌که‌سرانجام‌درسال۱۹۱۰(۱۲۳۷ هـ)ترتیبات‌خاصی برای پرداخت آن داده شد ودوکمیته خیریه در نجف و کربلا بوجود آمد که در هریك از آنهاعده‌ای مجتهد وریش‌سفید عضویت داشتندووجوهات زیر نظرآنها تقسیم میگردید واصل وجوه موقوفه بوسیله نماینده سیاسی بریتانیا در بغداد برای‌آنها حواله‌میشد...»

۱- موسوعة عتبات مقدسه ـ ۲۱۶ .

سرارنولدویلسن درکتاب بین‌النهرین(۱۹۱۷ ـ ۱۹۲۰) می‌نویسد: «هنگامی که انگلیسها وارد بغداد شدند، «سرپرسی کاکس» متوجه شدکه موقوفات «اوده» پس از آغاز جنگ بین‌المللی، بکربلا ونجف فرستاده نشده است. علت عدم ارسال وجوه مذکور آن بودکه لرد «اورست» فرماندار هند، بعلت بحران مالی که بر اثر بروز جنگ برمه در سال ۱۸۲۵ برایش پیش آمده بود. مبلغ قابل توجهی از پادشاه اوده (هند) بمنظور ادامه جنگ وام گرفته بود.

این‌وام تقریباً به دومیلیون روپیه بالغ میشد و سلطان «اوده» هنگام پرداخت وام شرط‌کرد که ربح آن تا پنج درصد به‌کربلا ونجف فرستاده‌شده وتحت‌نظر نماینده انگلیس توزیع‌گردد وطبق‌همین‌شرط، همه‌ساله وجوهات بکربلا ونجف ارسال‌گردید، لیکن بعدها مشکلات زیادی بعلت دخالت ترکها بوجود آمدکه مدتها ادامه یافت. حقیقت آن‌بودکه ترکها می‌ترسیدندکه مبادا وجوهات مزبور صرف‌کارهای تخریبی و سیاسی‌گردد و بمنظور زوال حکومت ترکها در بین‌النهرین بکار افتد و ازینرو انواع مشکلات را در راه رسیدن‌وتوزیع آن‌می‌تراشیدند.»

مقاومت بنفع انگلیسها

در نتیجه باآنکه عده‌ای از اهل عمامه در نجف و کربلا از وجوه موقوفه هند بوسیله نماینده سیاسی انگلیس برخوردار بودند، تنی چند ازروحانیون طراز اول ازگرفتن این وجوه و قبول حقوق و مقرری امتناع کردند. یکی از این روحانیون بزرگوارمرحوم‌حاج‌سیدکاظم‌یزدی‌بود که مقامش درنزدشیعیان‌جهان‌و بخصوص‌ایرانیان ارجمند است. مرحوم آقاسیدکاظم درحالی‌که طرفدار سیاست وحمایت قوای‌انگلیس برای اخراج ترکها بود، از گرفتن وجوهی که باو پیشنهاد می‌شد جداً خودداری می‌کرد.

میس‌بل دیپلمات انگلیسی مقیم بغداد در این‌باره چنین می‌نویسد: حکومت عثمانی قبل‌از اعلام قانون اساسی سال ۱۹۰۸ در بین‌النهرین، معتقد بودکه شهرهای

مقدس این سرزمین امتیازاتی بر سایر شهرها دارند و بهمین‌جهت مقررات مخصوصی برای ساکنان این‌شهرهاوضع‌کرده بودکه ازجمله‌آنها معافیت جوانان ساکن این‌شهرها از خدمت نظام وظیفه بود . این امتیاز سبب شد تا عده‌ای ازجوانان سنی نیز برای‌فرار ازخدمت سربازی به‌نجف‌اشرف بروند، ولی ترکها اعلام‌کردند که فراریان را بخدمت باز میگردانند وتهدید‌کردند که ساکنان اصلی نیزکه مشمول خدمت سربازی‌هستند ، بخدمت فراخوانده خواهندشد .

دولت عثمانی همچنین تصمیم گرفت که موجودی خزائن اعتاب مقدسه‌را برای (مخارج جهاد) مصادره‌کند و مأمورین ترك برای احضار مشمولین سربازی دست‌بکار شدند و هرجوان عمامه بسری‌را که در مدارس مشغول تحصیل بود ، بزور وارد ارتش کردند .

مأموران ترك مقیم اعتاب مقدسه، بدین‌امر اکتفا نکرده شبانه خانه‌های‌شیعیان را تفتیش میکردند و حتی متعرض آنان میشدند و بهانه آنها این‌بود که جوانان شیعه در خانه‌ها لباس زنانه می‌پوشند و بهمین‌جهت بهرخانه‌ای که وارد میشدند متعرض زنها میگردیدند تا جنسیت آنها اثبات شود .

شدت‌عمل سربازان و مأموران ترك تدریجاً بآنجا کشیده شد که مرحوم آقاسید کاظم یزدی علیه آنان فرمان جهاد صادرکرد و مردم نجف در خیابانها و محلات شهر مواضع جنگی درست کردند وآماده پیکار گردیدند . سربازان ترك نیز توپهای خود را در صحن مطهر جای دادند وبراثر تیراندازی ، چندگلدسته در حالیکه مؤذنین در آنها باذان‌گفتن اشتغال داشتند ، هدف قرارگرفت و ویران‌شد .

آقا سیدکاظم یزدی بالاخره تلگراف اعتراض‌آمیزی به اسلامبول مخابره‌کرد و ازدولت عثمانی خواست تا بداین‌وقایع خاتمه دهد . اما دولت عثمانی به اوجواب‌داد: «بهتر است مانند یك درویش سالك طریقت بکارخود بپردازید ودر امور دولت‌مداخله نکنید» وصول این تلگراف به‌منزله اعلام جنگ بین شیعیان وسربازان ترك تلقی شد وچنان زدوخوردی آغازگردید که سه‌شبانه‌روز ادامه یافت . روزچهارم بالاخره‌ترکها

تسلیم شدند و مردم ، مأمورین آنهارا خلع سلاح کردند. ساختمان‌های دولتی غارت شد وطعمه حریق گردید ومنزل فرماندار ترك نیز از بین رفت وخود او متواری گشت .

پس از این حوادث بود که حکومت عثمانی در شهرهائی که اعتاب مقدسه در آنها قرار داشت از بین رفت واداره شهر بدست روحانیون افتاد . میس بل دیپلمات انگلیسی مینویسد : «بعداز این حوادث چهار مرد بر نجف حکومت میکردند که بترتیب عبارت بودند از: سیدمهدی سیدسلمان (حویش) ، حاج‌عطیه ابوکلل (عماره) کاظم‌صبی (براق) وحاج‌سیدحاج‌راضی (مشراق) امور شهررا با مشورت سیدکاظم یزدی اداره میکردندو فرزند سیدکاظم بنام سیدمحمد ازطرف پدرش نزد این افراد نمایندگی داشت .»

در حالیکه دیپلمات انگلیسی سعی دارد مرحوم آقاسیدکاظم‌را وارد امورسیاسی کند ، جعفر خلیلی بعکس این روحانی پاکسرشت را عاری از اینگونه امور دانسته مینویسد : «سیدکاظم یزدی ، نه‌دراینجا و نه درجای دیگر هیچگونه مداخله‌ای در امور اداری نداشت ، او فقط یك‌مرجع دینی بود .»

بهرحال ازآن به بعد منطقه فرات برای ترکها بحرانی شد ، بصورتی که مقامات ترك تصمیم گرفتند سیاست خودرا تغییر دهند ، وروش آشتی و مسالمت در پیش گیرند. در نتیجه کمیته‌ای مرکب از ریش‌سفیدان برای حل مشکلات تشکیل شد و در آن توافق گردید که فرماندار بمحل‌کار خود درنجف برگردد ویك نگهبان ضعیف ومردنی از او حمایت کند . اما‌اداره‌شهر همچنان در دست انقلابیون باقی بماند ، زیرافرماندار بازیچه‌ای در دست این‌چهار مجتهد شده‌بود ومردم درکوچه وبازار علناً نگهبانان‌اورا مسخره میکردند .

بعقیده میس‌بل ، این‌آرامش ، یك‌پیروزی موقتی برای ترکها بود ، زیراپس‌از مدتی حاج‌عطیه ، برقابت و مخالفت با سیدکاظم یزدی برخاست و محرمانه با فرمانده انگلیسی نیروی اشغالگر تماس‌گرفت . اما مرحوم آقاسیدکاظم که همیشه بیطرفی را رعایت میکرد اصولا نمیخواست در سیاست مداخله کند وبه‌خرده‌گیری‌هائی که دربن مورد ازومیشد وقعی نمینهاد . سرانجام حاج‌عطیه و سایر روحانیون شیعه بفرمانده



سید کاظم یزدی

انگلیسی پیشنهاد کردند که شهر نجف وقبایل اطراف آن که آمادگی برای مبارزه با ترکها دارند ، به انگلیسها ملحق‌شوند ، بشرط آنکه نیروهای اشغالگر بین‌النهرین، احترام اعتاب‌مقدسه را محفوظ‌نگاه دارد و این اماکن مورد تعرض آنان قرار نگیرد. جواب فرمانده انگلیسی این بودکه : «اعلامیه‌ها وبیانیه‌های دولت انگلیس در بدوامر این موضوع را روشن کرده است که نیروهای انگلیسی نه با عربها سرجدال دارند و نه بامسلمانان شیعه دشمنی . وبحاج عطیه یادآور شدکه رجال‌مذهبی‌که اسیر انگلیسها شده‌اند ، ازهرجهت مورد احترام هستند .»

دخالت مستقیم انگلیسها در امور شیعیان

باری ، پس ازشکستی‌که انگلیسها در طاق کسری (سلمان پاك) ازترکها خوردند ، ژنرال‌مود انگلیسی‌همه قوای خود را متوجه (کوت العماره) کرد و در آخرسال ۱۹۱۶، این نقطه حساس را ازترکها پس گرفت ودر ۱۱ اوت ۱۹۱۷ بغداد را هم متصرف شد . پس از اینکه انگلیسها پیروزی بزرگی کسب کردند ، بقول میس بل ، علمای نجف و کربلا تلگرافهائی بدولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا مخابره نمودند و این پیروزی را تبریك گفتند . پادشاه انگلستان در جواب علماء وروحانیونی که از انگلستان طرفداری کرده بودند جواب داد « منظور وعقیده قلبی ما اینست که مردم عراق مرفه باشند و اعتاب مقدسه را محافظت کنند . آنها خواهندکوشید تا آرامش ورفاه سابق دوباره بدست آید » .

پیشنهاد پرداخت رشوه

پس ازاین‌که سررونالد استورز،کربلا ونجف را متصرف شد ، تصمیم گرفت با ریش سفیدان وعلمای دین دراین دوشهر ملاقات کند . اوکه زبان عربی را خوب می‌دانست در کتابی بنام « Orientations » که آنرا در سال ۱۹۴۵ در لندن منتشر کرده است می‌نویسد : « وقتی به نجف رسیدیم ، بعلت تعطیل عمومی هزار نفر به استقبال‌ماشتافتند. عصر آنروز بدیدن یکی ازعلماء بزرگ شیعه بنام سید کاظم یزدی که نفوذ اودرعراق واصفهان زیادبود رفتم و بوی‌گفتم انگلیسها ازارزش شما نسبت بخود

مطمئن نیستند، خاصه آنکه چندی پیش از قبول دویست لیره که برای شما فرستادیم خودداری کردید » . مستر گاربوت که در این سفر همراه رونالد استورز بود مینویسد: «... من بوی (به استورز) تکلیف کردم، باردیگر معادل یك هزار لیره استرلینگ بسید کاظم یزدی بعنوان هدیه از طرف حکومت انگلستان بپردازد . انجام این امر مهم ، برای استورز مشکل می‌نمود و از این جهت به من مأموریت داد تاشخصاً این پول را به اوکارسازی کنم . من نیز با اکراه این امر را بپذیرفتم و هر دو نفر بطرف منزل سید براه افتادیم ، درحالی که یکهزار لیره درجیب من بود. درجلومنزل وی لحظه‌ای منتظرماندیم تاخبر آمدن ما را به اندرون او بدهند . سید در بیرون منزل به استقبال ما شتافت ...

... اومردی پیر بودکه عمامه سیاهی برسرداشت، ریشش را رنگ زده وناخنهایش را حنا بسته بود. بما خوش آمدگفت ودرخارج ازحجره‌اش هردوی ما را روی حصیری نشانید » استورز نوشته است : « بادیدن او احساس کردم که مردی است فوق العاده ودر هیچیك از کشورهای اسلامی ، مجتهدی را بهوش و نفوذ اواصلاً ندیده بودم . وقتی صحبت آغاز شد اقداماتش را ستودم واز اوپرسیدم که میل دارید انگلیسها چه بکنند؟

سید جواب داد : « شما عتبات مقدسه را حفظ کنید » این سخن را دو بار تکرار کرد . سید آنگاه با عجله گفت که در شهرهای شیعی مذهب ، فقط مأمورین جعفری بگذارند و بعضی از شیعیان که در زندان هستند (مانند دکتر مظفر بگ) آزادشوندو میرزا محمد خان بهادر ایرانی بسمت فرماندار نجف تعیین شود » .

میرزا محمد اکنون زنده است ودربصره وکالت عدلیه می‌کند . اوقبل ازجنگ بین‌الملل اول در منطقه خلیج با انگلیسها همکاری داشت وهنگام حمله آنها بعراق به سمت معاون نماینده سیاسی انگلستان در کربلا تعیین گردید و مرحوم کسروی در کتابهایش از او به نیکی یاد می‌کند .

مستر گاربوت در دنبال خاطراتش می‌نویسد : « در این هنگام سید در مقابل سررونالد ، نرمتر شد وتصمیم گرفت مقداری ازمناعت و شخصیت خود رابشکند، زیرا بسیار ازاوتمجید کرد وسپس بایکی از علما که درآنجاحاضر بود، بفارسی صحبت کرد و بعداً

معلوم شد که بآن‌عالم گفته بود اگر ترکهای مسلمان روش بهتری در پیش گرفته‌بودند، هیچوقت دوستی وحمایت عربها را از دست نمی‌دادند.

سررونالد باو وعده داد که در بغداد همه‌مطالب‌را با سرپرسی‌کاکس در میان خواهد گذاشت. پس‌از تأمل بسیار، ازسید خواست‌که سه‌دقیقه با اوخلوت کند، اودر این ملاقات گفت:

من همه‌ساله عده‌کثیری‌را نان می‌دهم وآمادگی‌آنرا دارم‌که دست دوستی‌بسوی انگلیسها درازکنم. استورز فرصت‌را غنیمت شمرده وکیسه هزارلیره‌ای‌را بیرون آورد که‌بسید بدهد. ولی او باآرامی آنرا ردکرد واستورز نیزمناسب ندیدکه دراین‌مورد اصرارکند. این ملاقات یکساعت بطول انجامید، هنگام خداحافظی باردیگر استورز کیسه هزار لیره‌ای را باوداد ولی بار دیگر ادب و تعارف تمام آنرا رد کرد وگفت که من بشخصیت بیش‌ازآن اهمیت میدهم. استورز روز بعد بخدام حرم مطهر مبلغ ۱۵۰ لیره انعام داد وسیدعباس‌کلیددار، متولی صحن حضرت امیر (ع) از اوپذیرائی کـرد ووی در مدت اقامت خود، درمنزل اومهمان بود.

در روزهای اقامت استورز عده‌ای از علماء وروحانیون از وجوه موجود استفاده بردند. (باآنکه نویسندگان انگلیسی‌نام همه علمائی‌را که پول و رشوه گرفتند ذکـر کرده‌اند معهذا از انتشار نام آنان اجتناب میشود.)

عثمانی و موقوفه هند

درتائید آنچه کـه درباره موقوفه «اود» هند نوشتیم قسمتی از نامه‌ای‌را که شیخ اسمعیل آقازاده رشتی داماد آخوند ملامحمد کاظم خراسانی به آقا سید محمد رضا گرامی فرزند حاج سید جعفر مجتهد کاشانی نوشته و در سال ۱۳۲۶ . ه(۱۹۰۸ . م) منتشرشده[۱]، نقل میکنیم: قبلا باید تذکر داد که شیخ اسمعیل آقا زاده فرزند بزرگ حاج میرزا حبیب‌اله رشتی است که یکی از بزرگترین دانشمندان روحانی و مرجع تقلید مذهب جعفری مقیم نجف بود. ایشان درحدود هزارطلبه درپای منبر خود داشتند

۱ ـ روزنامه حبل‌المتین چاپ تهران سال اول شماره ۲۳۲ ـ ۱۷ محرم ۱۳۲۶.

که آنهارا تعلیم میدادند[1] . قسمتی از نامه شیخ اسمعیل آقا زاده علیه (طایفه مستبدین ایران) است وسپس چنین مینویسد : «... درچهار سال قبل براینکه علمای عراق با دولت مخابرات تلگرافی داشته وعزل میرزا علی اصغرخان را باعث شده از دوسه قضیه که اسباب وحشت وبدگمانی عثمانی از علماء باشد روی داد منجمله پول هندی کـه از عهد مرحوم شیخ الی یومنا بتوسط قونسول انگلیس بعلماء نجف و کربلا میرسید یك طایفه ویك خانواده همیشه داده میشد واز چهار سال قبل موزع شد درکربلا بده نفر و درنجف هم بده نفر ماهانه میرسد واین قضیه مقارن شد باتحریم‌کردن آقایان استطراق جبل را که اختیارش بعهده آل رشیدکه دولة عثمانی کمال وثوق‌را بایشان داشت دولة عثمانی‌گمانی نمودکه تضعیفاً آل رشید استطراق جبل را حرام نمودند و درهمان اوان قضیه کویت‌که ازسرحدات بحری عثمانی محسوب میشد وامیرکویت‌هم باآل رشیدکمال خصومت ومجادله را داشت کویت را بقبضه انگلیسی‌ها داد واز قضا درآن حین مراسله و مراوده حجج باقونسول خانه انگلیس زیادتر ازسابق بواسطه پول هندی روی داد . میرزا علی اصغرخان تمام مقارنات اتفاقیه را بنظر عثمانی از علمای عراق جلوه داد و ایشان را مخل آسایش عثمانی وروابط باطنی انگلیس قلم داد وچنین وانمود نمودکه در مقام تنفیذ اقتدار انگلیس درعراق وسلب دولة عثمانی هستند چنانچه فتنه وآشوب در ممالك ایران احداث نمودند واقوی شاهد این مطلبرا درنظردولة عثمانی شهریه‌گرفتن ایشان را علناً از قونسول خانه انگلیس قرار داد واز این معنی عثمانی ازعلمای عراق بوسواس افتاد ... »

تقاضای رشوه در انقلاب مشروطیت

در حالیکه مرحوم سید کاظم یزدی در بحران بین‌النهرین از گرفتن «موقوفه هند» از انگلیسی‌ها خودداری‌کرد ودر انقلاب مشروطه نیـز از ایرانیان جانبداری نمود، عده‌ای از کسانیکه لباس روحانیت بتن‌داشتند ، نه تنها بوی اقتدا نکردند ، بلکه

۱ـ رجوع کنید بتاریخ مختصر فقه فقهـا مذهب جعفری تألیف استاد مرتضی مدرسی چهاردهی سال نهم ودهم مجله کانون سردفتران ایران .

ازسفارت انگلیس درتهران برای شرکت درانقلاب مشروطیت پول خواستند . یك سند جالب اداره بایگانی عمومی انگلستان پرده از روی کار بعضی ملایان ودخالت آنها در امرمشروطه برمیدارد. درگزارشی که وزیرمختار انگلیس ازتهران بهوزیر امورخارجه دولت متبوع خود داده است اشاره شده ، که یکی از رؤساء مذهبی تهران باو مراجعه کرده وتقاضای کمك نقدی نموده است . ولی متأسفانه در این سند نام آن رئیس مذهبی تهران که از وزیر مختار انگلیس « پول» برای « انقلاب » و « براه انداختن شورش » خواسته بود ، برده نشده است .

از فحوای این سند جالب وجوابی که وزیر خارجه انگلیس بآن داده است چنین برمیآید ، که وقتی ملای موصوف ازطرف وزیر خارجه انگلیس مأیوس شد و بگرفتن پول توفیق نیافت ، ناچار تغییر رنگ داده وبدسته دیگری روی آورده است .

البته تصور نمیرود حتی یکتن سران روحانی که تاپایان کار مشروطیت درصف مردم قرار داشتند ، چنین تقاضائی از سفیر انگلیس کرده باشند . زیرا اگر آنها بامیدگرفتن پول خواستار انقلاب میبودند ، وقتی سفارت باآنها پول نداد بالطبع از انگلیسها برمیگشتند و بجانب روسها و درباریان قاجار ، که درصف مقابل مشروطه خواهان قرارداشتند ، روی میآوردند. اینك ترجمه دو سند :

سند شماره ۲۳۵۱۶ وزارت خارجه انگلیس - ضمیمه شماره ۳۰ - سفارت انگلیس در ایران - گزارش شماره ۱۷۸ تهران ۱۰ جولای ۱۹۰۶ .

تلگراف ازمسترای - گرانت داف بهسرادوارد گری وزیرخارجه انگلیس وصول به لندن ۱۰ جولای ۱۹۰۶ .

«ازیکی ازروحانیون طراز اول تهران Principal priest (یاپیشوای روحانیون تهران) پیامی دریافت داشتهام، مبنی براینکه مردم حاضرند دولت فعلی را سرنگون سازند وبنابر این اگردولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان درنظر دارد باو مساعدت مالی

کند ، حالا وقت آن فرا رسیده است . چنانچه تصویب بفرمائید به او پاسخ خواهم داد که سفارت انگلستان بهیچ وجه قادر نیست از هر نهضتی که علیه دولت کنونی باشد ، پشتیبانی کند . ملاها ممکن است در سفارت پادشاهی انگلستان تحصن بجویند که در آن صورت باعث ناراحتی زیادی خواهدشد . آیا میتوانیم باروسها تفاهمی حاصل کنیم تاوسیله عزل وزیر اعظم کنونی فراهم شود یا نه ؟ زیرا تاوقتیکه دولت فعلی برسر کار است اوضاع بهبود نخواهد یافت . احتمالاً شاه از اوضاع حقیقی اطلاعی ندارد . »

سند شماره ــ ۲۴۵۱۶ ــ نمره ۳۱ ــ وزارت خارجه انگلیس

جواب سرادواردگری به گرانت داف ــ لندن به تهران ــ نمره ۹۲ ــ ۱۱ جولای ۱۹۰۶ ــ« پیشنهاد مندرج در تلگراف شماره ۱۷۸ مورخ دیروزشما بمنظور عزل وزیر اعظم که فقط ازطریق دخالت دراوضاع داخلی ایران امکان پذیراست ، یقیناً مشکلاتی را بوجود خواهد آورد واین مشکلات چنانست که دولت روس طالب آن است ونه ما. پیشنهاد جوابیه شما به ملاها نیز بدینوسیله تصویب میگردد . »[۱]

در گزارش‌های متعدد دیگری نیز که مسئولان سفارت انگلیس از تهران به **وزارت خارجه دولت متبوع خویش در لندن فرستاده‌اند ، در باره مراجعات مکرر بعضی ازکسانیکه کسوت روحانیت برتن داشتند «وملاها» با اعضاء سفارت برای گرفتن کمکهای نقدی و حمایت سیاسی اشارات** فراوانی وجود دارد . درپاره‌ای ازاین گزارش‌ها ، مسئولان سفارت مطالبی را عنوان نموده‌اند که هنوزهم پس‌از گذشت شصت سال نقل آنها مایه شرمساری است . درعین حال درگزارشهائی که ازسال ۱۹۰۱تا۱۹۰۲ ازتهران بلندن‌فرستاده‌شده موارد متعددی **مبنی بربزرگواری وعلو همت و پاکدامنی عده‌ای از پیشوایان ستایش‌هائی شده است . بالنتیجه معلوم می‌گردد حتی انگلیسها این پیشوایان بزرگ**

۱ــ انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت ایران ص ۷۵ .

روحانی را از عناصر فاسد دیگر جدا می‌دانند . از مطالعهٔ مجموع گزارش‌ها چنین استنباط میشود که در حوادث مشروطیت عده‌ای روحانی نما و فاسد، به لباس روحانیت ودیانت درآمده‌بودند و برای گرفتن چندتومان مقرری ودستمزد، ازخبرچینی و دادن گزارش علیه هموطنان خویش وحتی توطئه برای بدنام‌کردن روحانیون حقیقی دریغ نمی‌ورزیدند .

۲۱

تحت‌الحمایه‌ها و مدعیان تابعیت انگلستان

پایان جنگهای ده ساله ایران و روس و شکست مفتضحانه‌ای که منجر بجدائی قسمت بزرگی از میهن ما شد، سبب گردید تا دخالت نمایندگان سیاسی خارجی درامور داخلی ایران و حتی رخنه و نفوذ آنها درمیان خانواده‌ها افزایش یابد و نمایندگان دولت فاتح روسیه با کمک بدخالت خارجیان بسیار مؤثر بودند. توسعه نفوذ خارجیان سبب شد تا عده‌ای از اتباع ایران برای فرار از مجازات و یا رهائی از زندان، وقتل و جلوگیری از تاراج اموال و دارائی خود به سفارتخانه‌های خارجی پناه ببرند و خود را تحت‌الحمایه آنها قرار دهند. در آن ایام شوم، سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای خارجی از «مصونیت سیاسی» خود سوء استفاده میکردند و حتی اصطبل‌های خود را محل «تحصن» و «بست نشستن» افراد قرار داده بودند. هرچه دوران ضعف وعدم لیاقت صدراعظمها، اولیاء دولت وشاهان بیشتر میشد، بهمان درجه دخالت مأموران دیپلماسی ومسئله «بست نشینی»، «تحت‌الحمایگی» و «پناه بردن به پرچم سفارتخانه‌های خارجی اضافه‌تر گردید، تاجائیکه بتدریج اهمیت سفارتخانه‌ها از امامزاده‌ها، شاه‌چراغها، مساجد وتکایا بیشتر شد. دربین بست نشینان، شاهزادگانی چون معتمدالدوله، فرهاد میرزا، سیف‌الدوله و بهمن میرزا بودند که ازظلم و جور شاهان وصدراعظمهای ایران بخارجیان پناه بردند. عده‌ای از رجال، چون میرزا آقاخان نوری خود را تحت‌الحمایه دولت فخیمه معرفی میکردند و بازرگانانی مثل برادران قندهاری

صمدخان‌رزاز و غیره گاهی که اموال ودارائیشان درخطر بود و یا دار باب‌ها اراده میکردند که آنهارا «آلت‌فعل» خودکنند ، فوراً درپناه سفارت وسفیر انگلیس قرار میگرفتند . از اینها که بگذریم سفلگان و مزدوران و ظلم زدگانی چون کوچك خان دنبلی ، عباسقلیخان سردار لاریجانی، ایلخانی فارسی، خانباباخان خوانساری، آقاجان بیک ، میرعلی‌نقی‌خان، سیدعبداله وسیدمصطفی وسیدمحمدشوشتری، تقی‌آشپزوغراف‌قراچای مستخدمین سفیرانگلیس وحسنقلیخان ومیرزا آقای شیرازی منشیان‌سفارت فخیمه نیز خود را تحت‌الحمایه انگلستان معرفی میکردند وباتحصن درسفارت انگلیس، پیش از پیش برونق بازار «بست‌نشینی» میافزودند . دراین میان چند نماینده سیاسی انگلیس نیز بودندکه درترویج تحت‌الحمایگی‌ایرانیان ، تابعیت‌های خلق‌الساعه وتحصن‌بیش‌از همه تلاش میکردند . در رأس اینعده کلنل‌شیل ، استیونس، موره وتامسن قرارداشتند که بیش‌از سایر دیپلماتهای انگلیسی درترویج تحصن و تحت‌الحمایگی میکوشیدند و از اینراه مشکلات زیادی بوجود آوردند .

دردوران صدارت‌هفت‌ساله میرزا آقاخان‌نوری، یکی‌ازوظائف‌عمده دیپلماتهای انگلیسی‌درایران،دخالت درکارهای‌دولتی‌وحمایت‌ازعناصرمزدور، ناراضی‌هاومجرمین بود . میرزاآقاخان نوری درنامه ۲۹ شعبان ۱۲۷۳هـ(۱۸۵۶.م) خود اشاره بمداخله مأموران انگلیسی در امور داخلی ایران نموده چنین مینویسد : « ... از قرینه وقیاس چنان استنباط میشودکه این عهد دولت انگلیس بادولت ایران چندان بقا وبنیادی پیدا نکند بدلیل اینکه کارسفارت انگلیس دراین مأموریتی که در ایران دارند این بودکه متصل مداخله در امور داخلی‌کرد . اشرار ایرانی را حمایت کرده ، خانه‌های خودرا بست قرارمی‌دادند ، به‌این وسیله خودرا از سایرین ممتاز میدانستند ...»[۱]

نتایج نکبت‌بار دخالت مأموران انگلیسی در امور داخلی ایران و حمایت از سرسپردگان ونوکران صدیقشان آنقدر برای آنان رضایت بخش و مفید بودکه هنگام انعقاد عهدنامه ننگین پاریس ۱۲۷۳ . هـ(۱۸۵۶ . م) نیزاینعده فراموش‌نشدند.میرزا

۱ـ اسناد ومدارك مأموریت امین‌الدوله ـ ص ۳۱۵ .

آقاخان مینویسد : « خطرات همه فصول این عهدنامه یک طرف خطر فصل یازدهم یک طرف. مقصوداز این فصل طلبزن شیءصاحب‌است ازمعتمدالدوله مرحوم واموال‌مسروقه میرعلینقی‌خان ومستمری سیدعبداله و بروات ودستخطی‌که استیونس از صمدخان رزاز گرو گرفته است ومحاسبه مسترماکتر[1] که مکرر به شما اصرارکردم بگذرانید وغفلت کردید...»[2]. فصل‌یازدهم معاهده تنگین‌پاریس‌که صدراعظم ازآن‌وحشت داشت‌میگوید « دولت ایران تعهد میکندکه درظرف سه ماه بعداز مراجعت سفارت انگلیس بطهران مأموری معین نمایدکه باتفاق مأموری که دولت انگلیس معین میکند بدعاوی نقدینهٔ رعایای انگلیس بردولت‌ایران رسیدگی‌کرده وقطعی‌نمایند ونیز تعهد مینمایدکه هریک از این دعـاوی که بتصدیق مأمورین رسیده باشد ، درظرف مدتیکه بیش‌از یکسال از تاریخ صدورحکم نباشد دریکدفعه باقساط تأدیه نمایند . **هرتبعه ایرانی یارعایای سایر دول که تازمان حرکت سفارت انگلیس ازطهران تحت‌حمایت انگلیس بوده وازآن بعدآنرا ترک ننموده‌اند ، دعاوی وادعایی بردولت علیه داشته باشند مـامور مزبور بآن هم رسیدگی کرده و حکـم خواهنـد داد . . . »**
ملاحظه میشودکه انگلیسها چگونه از مزدوران وجیره خواران خود حمایت میکنند که حتی هنگام انعقاد قرارداد نیز ادعای واهی آنهارا تثبیت مینمایند . این مـاده از قرارداد ننگین ، چون شمشیر « داموکلس » تانیم قرن بعـد برگردن شاه و صدراعظمها فشار میآورد وحتی سبب‌شد که ادعاهای واهی «میرعلینقی‌خان» ـ خائن‌ترین ایرانی و فدائی بزرگ انگلستان برآورده شود وشاه اورا « باطمطراق و جلال و شکوه بار داده وباوخلعت مرحمت کرد » .

باتوجه باین‌مقدمه اینک چندتن از سرسپردگان، تحت‌الحمایه‌ها و بست‌نشینان سفارت فخیمه را معرفی میکنیم :

۱ـ حسین سعادت نوری مینویسد : مسترماکتر غلط وصحیح آن مسترهکتر Hecter میباشد . مجله یغما اردیبهشت ۱۳۴۷ .

۲ـ اسناد ومدارک مأموریت امین‌الدوله ص ۳۴۸ .

حاجی سیف‌الدوله میرزا

حاجی سیف‌الدوله میرزا[1] سومین فرزند ذکور علیشاه ظل‌السلطان از جمله شاهزادگانی بود که دولت انگلیس، سالها او را آلت اجرای مقاصد شوم سیاست استعماری خود در ایران کرده بود: حاجی سیف‌الدوله درمدت بیست‌وپنجسالی که تحت‌الحمایه انگلیس بود چنان عملیات شرم‌آوری مرتکب شد، که حتی میرزا آقاخان نوری نیز او را «فتنه جو، مفسد، هرزه وخائن» میداند.

حاجی سیف‌الدوله باهمشیره «محمدشاه» ازدواج کرد و وصلت باخاندان شاهی او را بدستگاه سلطنت نزدیك ساخت، تاجائیکه درسال ۱۲۴۶ ـ ه (۱۸۳۰ ـ م) که حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه والی کرمان باعبدالرضاخان یزدی جنگ می‌کرد وشهر یزد نعماء درمحاصره او بود، فتحعلیشاه برای پایان دادن باین‌غائله، سیف‌الدوله میرزا را بحکومت یزدمنصوب واورا روانه محل‌جنگ‌کرد. اما شجاع‌السلطنه دستور صادره ازطرف پدرش‌را نادیده‌گرفت وهمچنان یزدرا درمحاصره داشت وازحرکت سیف‌الدوله بداخل شهریزد نیزجلوگیری‌کرد. فتحعلیشاه بناچارعباس‌میرزا نایب‌السلطنه‌را مأمور حفظ انتظامات صفحات جنوب‌کرد وفرمان‌داد ازآذربایجان بطرف یزد وکرمان حرکت کند. پس‌از ورود عباس‌میرزا بحوالی یزد، عبدالرضا خان یزدی تسلیم نایب‌السلطنه شد وجنگ و محاصره یکساله یزد پایان یافت. عباس میرزا، برای احترام بفرامین پدرش سیف‌الدوله را کماکان بحکومت یزد منصوب‌کرد وخود رهسپار کرمان شد.

حاجی سیف‌الدوله دوسال‌حاکم‌یزد بود، تااینکه درسال ۱۲۴۸ ـ ه (۱۸۳۲ ـ م) بین حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس و سیف‌الملوك میرزا حاکم کرمان که نسبت خانوادگی آنها «عمو» و «برادرزاده» بود، اختلاف شدیدی رویدادکه منجربه جنگ بین‌آنهاشد. این‌جنگ‌به پیروزی حسنعلی‌میرزا فرمانفرمای‌فارس‌وشکست سیف‌الملوك

---

۱ ـ دردوران قاجاریه سه‌نفر دیگر لقب سیف‌الدوله داشتند که اولین‌آنها سلطان محمد میرزا حاکم اصفهان بود. دومین سیف‌الدوله عضدالدوله برادرتنی عین‌الدوله وسومین نفر سیف‌الملوك میرزا بودکه بعداً سیف‌الدوله لقب گرفت.

میرزا منتهی شد و در نتیجه والی شکست خورده کرمان بیزد پناهنده شده. عباس میرزا نایب السلطنه، پس از اطلاع از این حوادث سیف الدوله را از حکومت یزد معزول ساخت وبجای او قهرمان میرزا فرزند خودرا بوزارت محمد رضاخان فراهانی بحکومت یزد منصوب کرد. پس از ورود حاکم جدید بیزد سیف الدوله و سیف الملوك بتهران احضار شدند. اما یکسال بعد مجدداً سیف الدوله حاکم یزدشد وقهرمان میرزا و محمد رضا خان مأمور خراسان شدند.

مرگ فتحعلیشاه واختلافاتی که بین پسران او و مدعیان سلطنت ایران رویداده بود، سبب شدکه علیشاه ظل السلطان پدرسیف الدوله خود را شاه ایران بداند و باکمك سفارت انگلیس بنام خودسکه بزند. اماشکست قوای او ازمحمد شاه، امید مدعیان سلطنت را مبدل بیأس کرد و فرزندان وی از ترس عقوبت وکشته شدن خود را درپناه انگلیسها جای دادند. انگلیسها نیز بحمایت ازعلیشاه ظل السلطان وفرزندان او برخاستند وموفق شدند عده‌ای ازشاهزادگان را از ایران فرار داده درسرحدات نگهدارند، که از جمله آنها حاجی سیف الدوله میرزا سومین فرزند علیشاه بود.

دوران دربدری حاجی سیف الدوله مدت زیادی بطول انجامید. همسر او که خواهر محمدشاه بود، همه روزه پیش مادر خود میرفت، گریه وزاری میکرد وتقاضا داشت شوهرش را از بین النهرین وعتبات بایران بازگردانند[1]. محمد شاه مراجعت او را بلامانع میدانست، اماچون خواهرش از او میخواست که شوهرش را توسط سفارت انگلیس وتحت حمایت دولت انگلیس بتهران بازگردانند، شاه مخالفت میکرد.

چندی که از اقامت سیف الدوله درعتبات گذشت، همسرش بمرضی عجیب مبتلا شد: «... سرکار شاهزاده متعلقه اوبه ناخوشی دق مبتلا شد وبه تجویز اطباء مناسبت پیدا کردکه شوهرش بیاید...»[2]. باوجودی که اطباء مرض خواهرشاه را دوری ازهمسرش دانسته بودند، بااینحال محمد شاه حاضر ببازگشت او تحت حمایت سفارت انگلیس

۱ــ اسناد ومدارك امین الدوله ــ ص ۳۲۰

۲ــ ایضاً ــ ص ۱۲۶ .

نمی‌شد . اماشدت کسالت خواهرش و نوشته رسمی اطباء که « احتیاج بشوهر[1]» رادر سلامتی او مؤثر دانسته ومیگفتند بهبودیش متضمن داشتن «همسر» و «هم بالین» است ، سبب شد تا محمد شاه سرانجام راضی شود که حاجی سیف‌الدوله تحت حمایت سفارت انگلیس بتهران بیاید . میرزا آقاخان نوری در نامه ۷ رمضان ۱۲۷۳ خود مینویسد : « ... حاجی سیف‌الدوله می‌ترسید به‌ایران بیاید، شاه مرحوم دستخط به‌فرنت صاحب [کاردارسفارت‌انگلیس‌درتهران] نوشت‌که اورا مطمئن کرده بیاورد . . . »[2] صدراعظم سپس مینویسد : « ... دراین دولت حاجی سیف‌الدوله که از جان خودش می‌ترسید از شاه مرحوم ، جرأت نمی‌کرد به ایران بیاید ، انگلیسها اورا اطمینان دادند وبه‌ایران آمد. سلطنت تغییر کردوقریب بیست‌سال محترم درایران‌راه رفت وزندگی‌کردومواجب گرفت ...»[3]

صدور این دستخط از طرف شاه برای سفارت انگلیس ،گرچه ظاهراً بمنظور معالجه همسر سیف‌الدوله و «احتیاج به شوهر» و تضمین سلامتی خواهرشاه بود، امادر حقیقت بعنوان سند تحت الحمایگی و نوعی تابعیت این شاهزاده تلقی شد . حاجی سیف‌الدوله سالها در پایتخت زندگی‌کرد واز دربارشاه حقوق‌گرفت. او درارک سلطنتی منزل داشت ومثل سایر شاهزادگان از همه مزایای خاندان سلطنتی برخوردار بود . ولی همینکه «چارلزموره» وزیرمختار انگلیس درایران به بهانه حمایت از«زن میرزا هاشم خان» سفارت‌راتعطیل‌کرد وازایران‌رفت، ناگهان باردیگرموضوع تحت‌الحمایگی حاجی سیف‌الدوله عنوان شد و وزیر مختار انگلیس او را تبعه انگلیس دانست. موره روزیکه ازایران میرفت، نامه‌ای به وزیرمختار فرانسه‌نوشت وطی‌آن عده‌ای از اتباع ایران‌راتحت‌الحمایه‌وتبعه‌انگلستان معرفی‌کرد،که حاجی‌سیف‌الدوله‌یکی‌ازآنها بود.

میرزاآقاخان نوری مینویسد: «دولت علیه حاجی سیف‌الدوله ومیرعلینقی خان

۱ـ اسناد ومدارك امین‌الدوله ص ۳۲۸ .

۲ـ ایضاً ـ ص ۳۲۸ .

۳ـ ایضاً ـ ص ۱۶۰ .

وحاجی‌عبدالعظیم‌را بسمت رعیتی این‌دولت می‌شناسدوهیچ‌وقت‌آنهارا به تبعیت‌انگلیس نشناخته و نخواهند شناخت، لیکن مأمورین انگلیس‌که من غیرحق سیاحه تبعیت اینها را به شارژدافرفرانسه داده‌اند و دولتین ایران و فرانسه هم‌که با یکدیگر کمال اتحاد و دوستی را دارند نمی‌خواهند در این باب مکالمه نمایند و زحمت بدهند و اشخاص مزبوره راکه می‌دانید فتنه جو و مفسد و بهمین بهانهٔ تبعیت شیطنت ها و فسادها کرده ومی‌کنند، الجائاً به اطلاع سفارت‌آنها را از خاك ایران بیرون می‌کنیم واین‌کاررا به استحضار ایشان جاری می‌کنیم. والا دولت‌علیه خواسته باشد آدم مفسد راکه‌اسم تبعیت انگلیس را ندارند ازخاك ایران بیرون نمایند اختیاردارند،این اشخاص هم‌آنهااست. اما بجهة دوستی ایران و فرانسه ملاحظهٔ این‌کار راکردیم و سوادکاغذ هـای سئوال و جواب دایره رادراین مواد بجهة اطلاع شمافرستادکه اشخاص مزبوره درکاررفتن‌بسمت بغداد هستند...»[1]

قبل از اینکه حاجی ازایران اخراج شود ، نامه های بدون امضائی به حمایت از انگلیسها و علیه ناصرالدینشاه و صدر اعظم مینوشت و مـردم پایتخت را بوحشت میانداخت همینکه حاجی سیف‌الدوله وسایر اتباع وتحت‌الحمایگان انگلیس به‌بغداد عزیمت‌کردند، ناصرالدینشاه دستورداد خانه اورا مصادره‌کنند، عمارت ظل‌السلطانی را خراب و ضمیمه‌کاخ سلطنتی نمایند . وقتی تخریب‌کاخ سلطنتی آغازگردید ، استیونس کنسول انگلیس نامه‌ای بوزارت امورخارجه نوشته، ضمن ضمیمه‌کردن دستخط محمد شاه به (فرنت صاحب) جان ومال سیف‌الدوله را تحت‌الحمایه و تبعه انگلیس دانسته ، بتخریب‌خانه اواعتراض‌کرد.صدراعظم درجواب اعتراض انگلیسهامینویسد:«...اراضی ارك‌کلاً تعلق به دولت دارد والان احدی را اختیار دخل و تصرف درآن بجز وجـود ذیجود مبارك همایون روحی‌فداه نیست وکسی درارك مالك اراضی‌خانه نبوده ونخواهد بود وهمین خانه‌ها درعهد خاقان مغفور از برای مرحوم محمد علی میرزا و بعد بجهت مرحوم مغفور نـایب‌السلطنه ساخته و معین شد. آنهاکه به محل مأموریت و حکومت

۱ـ اسناد ومدارك ماموریت امین‌الدوله ـ ص ۲۵۶

رفتند خانه حکومتی و دارالخلافه شد و مرحوم ظل‌السلطان درآنجا نشست و بعداز رفتن ظل‌السلطان وجلوس همایون داخل انبار و یک ملاحظه ضبط دیوان شد... حالا چطورشدکه حاجی سیف‌الدوله مالک حقیقی آن عمارت شد ؟ . هیچوقت نه مرحوم ظل‌السلطان و نه خود حاجی سیف‌الدوله این خیال راکرده بودند و اگر در این خیال بودند می‌خواستند درعهد شاه مرحوم یا دراین دولت حرفی بزنند وبگویند چرا انبار را درآنجا قرارداده‌اند ، نیست‌این مگر ازهرزگی وبهانه‌جوئی استیونس... »[۱]

همینکه درلندن و پاریس مذاکرات برای انعقاد قرارداد ننگین پاریس آغاز گردید، یکی ازمسائلی‌که دردرجه اول اهمیت برای انگلیسها قرارگرفت، حمایت از مزدوران ، حقوق بگیران و تحت الحمایگان خودشان بود . دولت ایران بوسیله امین‌الدوله فرخ خان بانگلیسها اطلاع دادکه مراجعت سیف‌الدوله بایران در صورتی میسر است «که حمایت سفارت انگلیس راازخودش خلع وترك نماید ومثل شاهزادگان و امیرزادگان در تحت قاعده و قواعد مملکتی و دولتی ایران باشد ، و بدون توسط انگلیس عریضه بخاکپای همایون‌نوشته وعرض استدعا بکند تااذن داده شودکه او به ایران بیاید ، و اگر غیر از این طور باشد بهیچ وجه راضی نخواهیم بود او به طهران بیاید ... »[۲]

انگلیسها بهیچوجه راضی نشدندکه سیف‌الدوله مستقیماً بشاه کاغذ بنویسد ویا با تحت‌الحمایگی بایران برگردد. آنها استدلال میکردندکه بموجب نوشته‌ای که به سرهنگ فرانت داده شده او تبعه انگلیس و تحت حمایت سفارت اینددولت میباشد ، ولی صدراعظم با ارائه مدارك تابعیت آنها در جواب اعتراض آمیز انگلیسها نوشت : «... اینها اولاد دارند، زن دارند وابسته و متعلق دارند ، و نوه و نتیجه از آنها متولد خواهد شد »[۳]

۱ـ اسناد و مدارك ماموریت امین‌الدوله ـ ص۱۲۶
۲ـ ایضاً ص ۳۲۸
۳ـ ایضاً ص۳۰۰

میرزا آقاخان استدلال میکرد که تعهد سفارت انگلیس مادامیکه سیف‌الدوله در ایران بود، ارزش داشت [۱] ولی حال که او از ایران خارج شده، اگر میخواهد بایران بازگردد باید مثل خارجیان اجازه ورود بخواهد که در اینصورت دولت ایران مجاز خواهد بود، اجازه ورودباو بدهد یا نه. واگراوخود را تبعه ایران‌میداند باید مستقیماً دولت انگلیس ازشاه اجازه بگیرد. و حتی صدراعظم بفرخ خان مینویسد: «بگذارید او یك مرتبه ازخاك ایران برود وجان عالمی را خلاص کند». [۲]

امادولت انگلیس بهیچوجه باعتراضات شاه و صدراعظم ایران وقعی نمیگذارد ودرماده چهارم معاهده شوم پاریس ازدولت ایران میخواهند: «اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد مینماید... فوراً عفونامه‌کاملی اعلام نموده وبموجب‌آن تمام رعایای ایران را که بواسطه مناسبات و مراودات خود در مدت جنگ با عساکر انگلیسی بهرنوعیکه متهم شده و آلایشی پیدا کرده باشند از مسئولیت رفتار خود عفو دارند بطوریکه هیچ کس از هرطبقه‌که بوده باشد مورد هیچگونه زحمت و اذیت و سیاست واقع نشود»

میرزا آقاخان نوری‌که در این ایام روابطش با انگلیس تیره شده و با آنها در مبارزه بود، بااین‌فصل عهدنامه وسایرفصول اعتراض کرده بهامین‌الدوله‌مینویسد: «به‌نظر قدری بی تأملانه حرکت شده است. به این معنی‌که قرار داده‌اید از رعایای ایران، اشخاصی‌که سابقاً درحمایت سفارت انگلیس بوده‌اند و ترك تبعیت نکرده‌اند، بصفت رعیتی انگلیس شناخته خواهند شد، ازجمله حاجی سیف‌الدوله میرزا ودیگران است که ترك تبعیت نکرده‌اند. آنها سابقاً از رعیتی‌ایران خارج نبوده، منتها این است‌که می‌گفتند در حمایت سفارت انگلیس هستیم. حالا شماآنها را انگلیسی‌کرده‌اید...» [۳]

متأسفانه فریادها و اعتراضات شاه، صدراعظم، وزیر خارجه و نماینده اعزامی بثمر نرسید و در عهدنامه ننگین پاریس همه جا از خائنان مملکت و جیره خواران

۱ـ اسناد و مدارك مأموریت امین‌الدوله ص ۲۰۱

۲ـ ایضاً ص۱۶۰

۳ـ ایضاً ص ۲۰۰

انگلیس حمایت شد . روزیکه چارلز موره وزیر مختار مفسد و بقول ناصرالدینشاه (احمق) با جلال و شکوه فراوان بایران بازگشت ، حاجی سیف‌الدوله میرزا نیز در زیرسایه و تحت حمایت او بایران‌آمد، ومورد عفو قرارگرفت .

ناصرالدینشاه‌که ازاین پس تحت فشار سفارت انگلیس ومعاهده تحمیلی پاریس بود، همه مزایای سلطنتی را در باره سیف‌الدوله میرزا و خانواده‌اش برقرار نمود. در سال ۱۲۷۸ ـ هـ (۱۸۶۱ـ م) او را حاکم ترشیز (کاشمر فعلی) کرد ودر ۱۲۹۶ ـ هـ (۱۸۷۸ ـ م) حکومت اردبیل را تفویض نمود. حاجی سیف‌الدوله تا اواخر سلطنت ناصرالدینشاه میزیست و چون یکی از معمرترین شاهزادگان قاجاریه بود ، شاه و دیگران اورا (حاجی عمو) خطاب میکردند و بعلت پیری حق جلوس در حضورشاه را داشت . اعتماد السلطنه در یادداشتهای روز ۲۳ صفر ۱۳۰۶ مینویسد: «... ولیعهد نشسته بودند . حاجی سیف‌الدوله معروف بحاجی عموکه پیرمرد است نشسته بود؛ سایرین تمام ایستاده بودند... »[1] و بدین ترتیب حاجی سیف‌الدوله تا پایان عمر بعزت و احترام بسر برد و تحت حمایت سفارت انگلیس قرار داشت .

میرعلینقی‌خان

یکی دیگر ازکسانی‌که نام او در هنگامه هرات و در اسناد دولتی ایران و اسناد بایگانی وزارت خارجه انگلیس ، زیاد برده شده است، میرعلینقی‌خان نامی‌است‌که مردی مفسده‌جوی وازعهدفتحعلیشاه منشاء فتنه‌وفسادوشر بوده‌است[2]. وی‌ازاواخر سلطنت فتحعلیشاه‌تاهنگام انعقاد قرارداد صلح‌پاریس یکی‌از عواملی‌بوده که سفارت‌انگلیس برای‌ایجادحوادث ، مبارزه‌قلمی وارسال‌یادداشت ، از وجود او استفاده میکرده است .

خدمات این‌جیره‌خوار خائن ، بدولت انگلستان آنقدر ارزنده بود که

۱ـ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۶۸۵

۲ـامیرکبیروایران‌ص ۳۴۰

نخست‌وزیر انگلستان باویك‌حلقه انگشتر الماس هدیه‌داد[1]. استویك‌شارژ دافر انگلیس مینویسد : «... این میرعلینقی‌خان سالها بود که در تحت حمایت دولت انگلیس بود وخدمات برجسته‌ای برای دولت انگلستان انجام داده بود و این خدمات مورد تحسین ورضایت فوق‌العاده لرد پالمرستون صدراعظم و وزیرخارجه دولت پادشاهی انگلستان واقع شده بود بطوریکه علاوه برقدردانی‌ها یك حلقه انگشتر الماس نیز برای او فرستاده بودند ... »[2]

دردوران سلطنت‌ناصرالدین‌شاه بعلت ارتباط پنهانی‌که با خارجیان داشته و در کارهای غیرقانونی شرکت میکرد ، شاه تصمیم گرفت او را به بین‌النهرین تبعید کند . مأموران‌دولتی باوابلاغ کردند که‌آماده سفر باشد . اوهم‌بظاهر امرشاهرا اطاعت کرد . ولی‌روزیکه میبایست ازتهران خارج شود ، از منزلش مستقیماً بسفارت انگلیس رفت وخودرادرپناه بیرق‌انگلیس معرفی‌کرد . کلنل‌شیل وزیرمختارانگلیس نامه‌ای‌بوزارت امورخارجه نوشته اورا تبعه‌انگلیس وتحت‌حمایت سفارت‌اعلام‌کرد. وزیرامورخارجه ایران این‌نامه‌را درجواب سفارت‌انگلیس‌نوشت :

«... در مراسله مرسوله سئوالی ازآن جناب شده بود که چگونه میشود رعیت ونوکر دولت ایران در زیر حمایت دولت دیگر برود ؟ اگر موافق عهدنامه قراری در این‌باب‌هست مرقوم‌دارند تامعلوم‌شود . آنجناب از این‌فقره صرف نظر کرده ، جوابی مرقوم نداشته‌اند . یقین‌است که در این‌باب جوابی مرقوم خواهید داشت. ثانیاً نوشته بودندکه اولیای دولت‌ایران رسماً بطور دولتی بسفارت دولت انگلیس اطمینان دادند تاازسفارت بیرون‌رفت اگر دراین‌باب سندی ازاولیای دولت ایران دارند ابراز نمایند

---

۱ - انگلیسها همیشه بجاسوسان و خدمتگذاران و جیره‌خواران خود الماس‌های یغما شده‌آفریقای‌جنوبی‌را میدهند. چنانکه درجنك بین‌المللی‌اول یکی از نوکران ایرانی آنها که‌موفق شده بود رمز واسموس‌آلمانی‌را بدست آورده و سبب دستگیری او گردد ، بدریافت یك‌قطعه برلیان‌قیمتی مفتخر شد . سه فرزند ذکور این مرد در جنك بین‌المللی‌دوم و اشغال ایران در طرفداری از انگلستان ، از هیچگونه اقدامی خودداری نکردند و هم‌اکنون نیز بزرگترین مؤسسات اقتصادی‌ومالی‌را در اختیاردارند .

۲ - کتاب‌استویك ص ۲۳۶

نامعلوم‌شود آن‌چگونه سندی‌است که‌اورا از تسلط مملکت وآقا و نوکر ورعیت بودن دولت‌ایران خارج می‌کند[۱]»

وزیر مختار انگلیس نمیتواند جواب صحیحی بنامه وزیر امور خارجه بدهد و بناچار پس از چندی کلنل‌شیل ، موفق میشود تأمین نامه‌ای از دولت ایران برای میرعلینقی بگیرد واورا روانه خانه وکاشانه‌اش بنماید . اما باردیگر همین مرد خائن ومفسده‌انگیز ، آلت‌دست وزیر مختارانگلیس واقع می‌گردد واز وجودش برای تهدید وتیرگی‌روابطایران و انگلیس استفاده میشود .

هنگامیکه چارلزموره سفارت انگلیس در تهران را تعطیل کرد ، میرعلینقی جیره‌خوارفاسدوشریر خودرا تحت‌حمایت سفارت فرانسه قرارداد ورفت . موره بنوکر صدیق خود دستورداده بود هرچه میتواند بهانه جوئی کند و زمینه را برای ادعاهای هنگفت علیه‌ایران آماده‌کند .

این مزدور فاسد برای موجه جلوه دادن حادثه سرقتی‌که میبایستی عنوان‌کند ، ابتدا اشیاء نفیس و قیمتی و وجوه نقدینه را از خانه برادرش « میرهاشم » و با کمک «کاظم» مستخدم « طامسن » دیپلمات سفارت انگلیس ، بخانه خودش برد. سپس باکاظم و یکی از نوکرانش قرار پنهانی‌گذاشت و با دادن مبلغی وجه نقد از آنها خواست تا شایعه سرقت خانه‌اش راعنوان‌کنند. کاظم مستخدم «طامسن صاحب»[۲] دیپلمات انگلیسی، جریان مذاکرات او و میر علینقی را در نامه‌ای‌که به حیدر افندی و کنت دوگو بینو

۱ــ امیرکبیروایران‌ص۲۴۱

۲ــ بنظرمیرسدکاظم موردگفتگو ، مستخدم «ویلیام تایلورتامسون» بوده‌که اولین بار در سال ۱۲۶۷ هـ ــ (۱۸۵۰ م) بسمت متصدی امور کنسولی در ۱۲۶۸ هـ ــ ۱۸۵۱ م) دبیر سفارت در ۱۲۷۲ ــ هـ (۱۸۵۵ ــ م) کاردار سفارت انگلیس در تهران شد . در این سال بعلت قطع رابطه سیاسی ایران و انگلیس و آغاز جنگ محمره باتفاق اعضاء سفارت به بغداد رفت. در۱۵ ژوئیه ۱۸۷۲ م ــ (۱۲۸۹ــ هـ) بار دیگر به سمت وزیرمختاری ومأمور فوق‌العاده در ایران انتخاب شد. امتیازهای تنباکو ــ بانک شاهنشاهی ــ لاتاری در دوران سفارت او به انگلیسها داده شد.

وزرای مختار عثمانی وروس نوشته ، مینویسد :

« میرعلینقی‌خان مالی‌که از برادرش نزد او بود درآن خانه‌که می‌گفت ازآنجا برده‌اندگذاشته بود . من با دونفر درآنجا بودیم، به خیال اینکه آن مال را بخورد و تهمتی به‌اولیای دولت زده فسادی برپا نمایدآن مال را ازجائی‌که بود به خانه دیگر برده با ما قرار داده تعلیم نمودکه در هنگام شب بغتةً بنای داد و فریادگذاشته مردم و همسایه ها را درآنجا جمع نموده بگوئیدکه دزد آمده مالی‌که در آنجا بوده برد چند روزی به‌امشب و فردا شب از این بناگذاری او که گذشت یك شبی‌که من ورفیقم شراب خورده با هم عروه [عربده] کرده زخم بیکدیگر زده بودیم میرعلینقی خان خبردار شده به خانه [ای] که ما بودیم آمدما را بحالت مزبوره دیدگفت: شما را که همسایه ها به این حالت مستی و زخم به بینند به دیوانیان خواهند رسانید و آنها هم شما را گرفته و سیاست خواهندکرد .[1] چاره این‌است‌که الان بنای داد و فریادگذاشته های و هوی‌کنید و بگوئید دزدآمد و مالی‌که در اینجا بود برد ما هم به‌گفته او عمل کردیم در حقیقت نه مالی از او و برادرش سرقت شده و نه دزدی‌آمده بود.. »[2]

پس از وقوع حادثه ساختگی دزدی خانه میرهاشم وشایعه شکایتی‌که میرعلینقی به وزیر مختارفرانسه‌کرد، همه جا شهرت داد که یکصد هزار تومان از اموال ودارائی خانه من و برادرم بسرقت رفته است. میرعلینقی نه‌تنها ماجرا را به «کنت دوگوبینو» وزیرمختارفرانسه‌که‌حافظ منافع‌اتباع‌وتحت‌الحمایه‌های‌انگلیسی‌بوده نوشت، بلکه طبق دستوری که « چارلز موره » بـاو داده بود ، شکوائیه‌ای نیز بـه حیدر افندی وزیر مختار عثمانی نوشت و او را هم وادارکردکه «موقتاً مداخله‌کرده نامه‌ای نوشته بدولت

۱ــ درنامه هفتم رمضان ۱۲۷۳ ــ ه صدراعظم به فرخ خان از قول کاظم مینویسد : «.. اگرآن طور نگوئید صدراعظم‌که با من و شما عداوت دارد شما را می‌گیرد و عقوبت خواهدکرد...» ص ۳۲۸ اسناد امین‌الدوله .

۲ــ میرزا آقاخان نوری به نقل از نامه‌کاظم این حادثه را در نامه های ۷ رمضان و ۲۴ رجب ۱۲۷۳ به تفصیل به فرخ خان امین‌الدوله نوشته . رجوع شود به اسناد و مدارك مأموریت‌امین‌الدوله ص۲۸۰ــ۳۲۸

فرستاد . »[۱]

در تحقیقاتی که صدراعظم پس ازاطلاع ازشایعه سرقت انجام داد، معلوم گردید که درخانه مورد ادعای میرعلینقی اموال اووجود نداشته، وآنچه راهم که ادعا میکند سرقت شده متعلق به برادرش « میرهاشم » بوده است. میرزا آقاخان صدراعظم، دستور میدهد از « میرهاشم » در باره میزان اموال مسروقه ونوع کالائی که ارزش آن به یکصد هزار تومـان میرسیده سئوال شود . او در جواب این سئوال بـه صدراعظم مینویسد : «... اولاً مالی گمان ندارم از من رفته باشد ، اگر هم رفته باشد زیادتر از هفت هشت هزار تومان مال ندارم و نداشتم تا چه قدر بگویند رفته است... »[۲]

صدر اعظم برای اینکه مدرکی از وزیر مختار حـافظ منافع تحت‌الحمایگان انگلیـس بگیرد، نامه‌ای به شارژدافر فرانسه مینویسد . میرزاآقاخان دراین‌باره نوشته است : « ... پس‌از اینکه شارژدافر وارد طهـران شد ، چون تبعه انگلیس سپردهٔ او بودند میرعلینقی خان مراتبرا به اواظهارکرد، بقدر بیست روز طول‌کشید، شارژدافر در این باب اظهاری به اولیای دولت علیه نکرد . من خواستم از صاحب منصبان سفارت خانه‌ها در رسیدگی این امر نمایم . قبل از اقدام به اجلاس بموجب شرح دولتی از شارژ دافر فرانسه سئوال کردم که کیفیت اموال مسروقه میر علینقی‌خان به شما معلوم‌شده است؟ جواب نوشت رسیدگی کردم ، بی‌پا بود . سواد سئوال و جواب را برای شما فرستادم ...»[۳]

برای آنکه ازمیزان سوء نیت ومزدوری میرعلینقی آگاه شویم وبدانیم که این مرد فاسد وجیره‌خوارانگلیسها چگونه باعث گرفتاری دولت‌ایران شده بودکه حتی در موقع مذاکرات صلح باانگلیسها نیـز نام او بمیان آمده ، قسمتی از نامه ۲۹ شعبـان ۱۲۷۳ ـ هـ (۱۸۵۶ ـ م) میرزا آقا خان را به فرخ خان امین‌الدوله نقل میکنیم :

۱ــ اسناد و مدارک امین الدوله ــ ص ۲۷۹

۲ــ ایضاً ص ۳۲۸

۳ــ ایضاً ص ۳۲۸ .

«درباب میرعلینقی خان که تفصیل سوء حرکات و خبث طینت و شرارت ذاتی وفساد حالات اوبرآن برادر مهربان کماهوحقه ظاهر وآشکار است سابقاً ولاحقاً کراراً ومراراً نوشته، وسواد نوشتجات سئوال وجواب دایره را که فیمابین اولیای دولت علیه وشارژ دافر عثمانی وفرانسه درخصوص اموال مسروقه وسایر کیفیات او مکالمه و مکاتبه شده است جمیعاً برای استحضارشما قلمی وانفاد داشته‌ام وگزارشات را نوشته‌ام‌که محض هرزگی وافساد این‌اوضاع اموال مسروقه را بمیان آوردکه بفضل‌خدا آدمش‌رفت پیش شارژ دافر فرانسه ، او را رسوا کرد ، تحریکات و ادعای اورا نقل‌کرد که بیشترهم اسم آدمش و همین تفصیل را بجهت اطلاع شما نگاشته‌ام ، دیگر ضرور تفصیل علی‌حده نیست جمیع تفصیلات را قلمی داشته‌ام ، برشما واضح است طوری نباشد که فردا بـاز انگلیسها بیایند درخصوص اموال مسروقه او [که] هیچ اصل ومایه وپایه ندارد حرف بزنند، یااینکه بازخودش درطهران بماند ، مایه شرارت وگفتگوبشود. البته میدانید که [وجود] این‌طور اشخاص هرزه باعث مرارت وزحمت کارگزاران طرفین است . در باب میرعلی‌نقی‌خان طوری قرار بدهیدکه درحمایت انگلیس‌ها وتبعیت آنها نباشد . حالاکه انشاالله تعالی به لندن می‌روید بطورخوب و قاعده دانی می‌توانید بالمره او را به دلایل کافیه وبراهین واضحه از حمایت وتبعیت آنهابیرون بیاورید[1]» .

پرداخت غرامت و شرفیابی بحضورشاه

همانطوری که صدر اعظم پیش‌بینی می‌کرد ، بعداز عزل او ، وشکست قطعی ایران و اجرای قرار داد ننگین پاریس، همین که اولین نماینده سیاسی انگلیس وارد تهـران شد ، موضوع (میر علینقی) مطرح گردیـد . این بار استویك کاردار انگلیس موضوع را مستقیماً با ناصرالـدینشاه درمیان گذاشت . خود او می‌نویسد : «در سوم ژانویه ۱۸۶۳ یك ملاقات خصوصی دیگر باشاه داشتم ، مقصود من از این ملاقات آن بودکه قضیه میرعلینقی‌خان را هم تمام کنم ... درموقع جنگ دولت انگلیس باایران خانه این‌شخص‌را غارت کرده بودند . البته این‌غارت بدون اطلاع میرزا آقاخان‌نوری

۱ــ اسناد و مدارك مأموریت امین‌الدوله ــ ص ۳۱۹ .

صدر اعظم وقت نبوده . بعدازجنگ که قرار بود دعاوی طرفین را یك کمیسیون مختلط رسیدگی کند ، این موضوع نیزجزء دعاوی دولت انگلستان بودکه جبران آنرا ازدولت ایران مطالبه میکرد ، نماینده دولت ایران درکمیسیون فوق‌الذکر ، حاضر نشد داخل این موضوع شود و ازآن سال تاحال این مسئله درجریان بود تاشارژ دافری اینجانب ودراین‌مدت بقدری دراین باب مکاتبه رد وبدل‌شده بودکه دوسیه این‌عمل بقدریك‌کتاب ضخیم مینمود. زمانیکه مستر الیس‌وزیرمختار انگلیس درطهران بود مرا واداشت‌که در این باب یك‌گزارش تهیه نمایم وچون‌شرافت‌دولت‌انگلیس‌درمیان‌بود نمیشد ازآن صرفنظر کرد. اینك‌انجام‌آن بمن‌محول‌شده بود. من‌نیزمیدانستم بدون موافقت وامراکید‌شخص شاه ممکن نیست اینکار خاتمه پیدا کند، ولی باطن امر این بودکه این شخص ایرانی و تبعه دولت ایران است و بعلاوه مستخدم دولت ایران بود ، بعد تحت‌الحمایـه دولت انگلیس قرارگرفته، حال‌کدام یك از دول روی زمین حاضر میشد خسارت وارده بیك نفر از اتباع خود را توسط یك دولت خارجی جبران کند من گاهگاهـی این فکر را میکردم، بهرحال من خود را مجاز نمیدانم بآنچه‌که بین من وشاه در این موردگذشت اشاره‌کنم. فقط میتوانم بگویم‌که در این ملاقات موفق شدم‌که این موضوع بس مشکل را بنفع میرعلینقی خان خاتمه دهم و علاوه براین مـوفق شدم مراحم شاه را مجدداً نسبت بشخص فوق‌الذکر تحمل‌کنم ... » [1]

هماطوریکه کاردار سفارت انگلیس نوشته ، او موفق شد یکصد هـزار تومان ادعای واهی و دروغ او را که کنت گوبینو بصدراعظم نوشت « ... رسیدگی [کردم] چیزی از ادعـای میرعـلینقی نفهمیدم ... » [2] وصول‌کند حتی وساطت سفارت انگلیس سبب شد تااین فرد خیانتکار «مقام ومنصب دولتی» هم بدست‌آورد.

میرعلینقی خان پس از خاتمه غائله‌ای کـه بدستور اربابان انگلیسی‌اش بوجود آورده بود عریضه‌ای بدین شرح به«استوپك» نوشت :

۱ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم ص ۵۹۶

۲ـ اسناد و مدارك امین‌الدوله ص ۳۴۸

۲۴ رجب ۱۲۸۰ ـ مطابق ۲۴ ژانویه ۱۸۶۳

«بعدالعنوان ... در این موقع برخود واجب میدانم احساسات قلبی خود را برای‌ادای تشکر وسپاسگذاری درمقابل‌اینهمه مهربانی‌وتوجه وحمایت‌دولت فخیمه انگلیس، وهمچنین ازشخص جنابعالی برای تحمل این همه زحمت و نشان دادن علاقه مخصوص ودوستی در تصفیه‌کار این بنده تقدیم داشته و ضمناً عرضه بدارم‌که هیچیك از وزراء مختار دولت فخیمه انگلیس باندازهٔ جنابعالی درگذرانیدن این عمل متحمل زحمت نشده‌اند. در این چند سال اخیر بواسطه معوق ماندن این مسئله فدوی نهایت درجه در زحمت و رنج بودم. حال خدا راشکرمیکنم‌که بمرحمت وتوجه دولت پادشاهی انگلستان و بوسیله مراحم و الطاف شخص حضرتعالی‌کارمن بطور دلخواه ورضایتبخش خاتمه پیدا نمود ونتیجه اقدامات جنابعالی‌که‌اسباب ازدیاد اعتبارات دولت انگلیس در انظار است دیروز آشکار شد و بافتخار دریافت خلعت فاخر از طرف اعلیحضرت شهریاری مفتخر شدم و ذات مقدس ملوکانه نیز مراحم شاهانه را در حق فدوی تکمیل فرموده اجازه صادر شد بحضور باهرالنور همایونی تشرف حاصل کرده مورد مرحمت ملوکانه واقع شوم . اینك امیدوارم‌که مراحم شاهنشاهی درحق فدوی روز بروز زیادگردد. این‌مختصر را برای این بحضور محترم عالی معروض داشتم کـه مسبوق باشید فدوی تا چه درجه مرهون مساعدت و حمایت وتوجه پادشاهی انگلستان مـی‌باشم و علایق دوستی و محبت های جنابعالی را تا چـه میزان قدر شناسی میکنم امضاء میرعلینقی »[۱]

و بدین ترتیب یك خائن جیره خوار از حمایت کامل انگلیسها برخوردار شد و جالب اینکه افراد خاندان او تا سالهای خیلی نزدیك صاحب مقاماتی میبودند .

۱ـ جلد دوم‌کتاب اشویك ص ۲۳۸

حاجی عبدالکریم قندهاری

حاجی عبدالکریم قندهاری ، بازرگانی بود از اهل «کرشك» از نواحی قندهار که در سال ۱۲۲۰ ه (۱۸۰۵ م) از قندهار بسوی سایر شهرهای ایران آمده ومشغول کسب وتجارت میشود. خود او درسالهای بعد نامه‌ای به «کنت دوگوبینو» وزیرمختار انگلیس نوشته و درباره ملیت و موطنش چنین مینویسد « . . . من استشهادی دروغ از ترس حاجی (حاجی میرزاآقاسی) کردم و هزار نفر افغان در طهران می‌دانند من قندهاری و از اهل کرشکم ...»[1]

حاجی قندهاری پس از مدتی که از قندهار بطهران آمد با نمایندگان سیاسی انگلیس رابطه مخفی‌وعلنی‌ایجادکردودرسلك جاسوسان وعمال‌آنان درآمده واز اینراه ثروت‌هنگفتی‌که بالغ‌بریکصدهزارتومان میشد بهمرسانید[2] .

حاجی میرزا آقاسی نخستین‌صدراعظمی‌بود که اورا بعلت داشتن ارتباط مخفی با انگلیسها و جاسوسی برای دیپلماتهای انگلیسی تنبیه و مجازات کرد . مأموران حاجی در دستگیری ومجازات او آنقدر بسرعت عمل‌کردند که وی نتوانست بسفارت انگلیس پناه ببرد ویا انگلیسها از اوحمایت کنند . بدین سبب بعداز مدتی که آزاد شد ، استشهادی تنظیم وبمهر و امضاء عده‌ای رسانیدکه اهل (شکارپور) و تبعه‌انگلیس است نه متولد قندهار وایرانی .

در دوران صدارت میرزاتقیخان امیرکبیر ، که وصول مالیات وعوارض عمومی واجباری شد ، حاجی‌قندهاری برای‌فرار از پرداخت مالیات ، خودرا تبعه انگلیس و معاف ازپرداخت مالیات دانست و کلنل شیل انگلیسی نیز برای او تذکره انگلیسی صادرکرد . وقتی مأموران امیر در وصول مالیات ازاو پافشاری‌کردند ، کلنل ، «شیل» نامه زیررا برای امیر نوشت :

« باولیای دولت ایران بصراحه اظهار میدارد که حاجی عبدالکریم رعیت

۱- اسنادومدارك مأموریت امین‌الدوله ص۱۰۲ .

۲- ایضاً ص۳۷۴

خلص دولت انگلیس است وپاشپرت[1] رعیتی دولت انگلیس‌را هم در دست دارد و از نوشتن و اسناد دادن این قبیل ایرادات بهیچوجه منفعتی در رعیت و مطالبات او و اشخاصیکه تذکره رعیتی دولت انگلیس را در دست دارند نمیرسد و دولت انگلیس مطالبات حاجی مشارالیه را ازهرکسی‌که باشد بقسمی مطالبه خواهدکرد ،که مطالبات رعایای متولد شده در خودلندن را مطالبه‌میکند . و درمطالبات مشارالیه اصلاتفاوتی نخواهدکرد . البته اولیای ایندولت از مراتب مسطوره در اینمراسله استنباط کامل خواهند فرمود که ایستادگی بیثمر در اینموارد عاقبت نیك نخواهد داشت و هرقدر زودتر قراری در مطالبات مشارالیه بدهند بصرفه التیام ومودت دولتین نزدیکتر وبهتر است ...»[2]

در پاسخ این نامه تهدید آمیز کلنل شیل ، میرزا تقی‌خان امیرکبیر در روز ۱۱ جمادی‌الاول ۱۲۶۷ چنین می‌نویسد :

« استشهاد معتبره مشحونه بامهار معتبهای هرات و معتبرین و مشاهیر آنجا ، حتی جناب ظهیرالدوله [حاکم هرات] دردست است که تولید مشارالیه در کرشك قندهار شده واوقندهاریست و این‌معنی ازغایت شهرت ووضوح مستغنی دلیل است ... خلاصه ابداً اولیای ایندولت ، حاجی‌عبدالکریم‌را برعیتی آندولت نشناخته‌اند و نمیشناسند ...»[3] و «... درهمه‌قبالجات‌وتمسکات‌شرعیه وعرفیه اصل‌مشارالیه‌قندهاری و مسقط‌الرأس ومولد اوکرشك قندهار بوده ، محل‌شك و شبهه نیست و هم از اینکه متجاوز ازقرنی [قرن‌سی‌ساله] در جزو آحاد رعایای ایران محسوب بوده وصاحب خانه وملك وعیال واولاد وثروت ومکنت زیادشده وقرابت با دودمان و اشخاص بزرگ کرده وبا رعایا و عموم تبعه ایندولت در جمیع تکالیف وتحکمات شریك وسهیم بوده ودر این‌مدت یك‌قرن‌توطن او در دارالخلافه، مثل‌سایر افراد وآحاد رعایای مخصوص

۱ـ پاسپورت وگذرنامه که‌دراینجا ظاهراً بعنوان ورقه «تابعیت» بکاررفته‌است.

۲ـ اسناد وزارت خارجه ایران .

۳ـ نامه امیر بهشیل ـ اسناد راکد کتابخانه وزارت امورخارجه .

خود بر مشارالیه حکم کرده‌اند ، وازدادوستد معاملات ودادن وجه گمرك وسایر قواعد ملکیه بطریق رعیتی ایران رفتار کرده است وهرگز در هیچ حالت بجز در این اواخر خودرا ازتبعه خارجه محسوب نداشته‌است ...»[1]

دکتر فریدون آدمیت ، ضمن تفسیر نامه هائی که بین اولیای دولت ایران و سفارت انگلیس در این‌زمینه مبادله شده است چنین نتیجه‌میگیرد :

۱ـ املاك و علاقه بسیار حاج‌عبدالکریم در ایران دال‌بررعیتی او نسبت به این دولت است .

۲ـ حقوق گمرکی‌را وی‌مانند سایر تجار ایرانی‌میپرداخت وبایتر تیب‌عوارض متنوعی که در شهرهای مختلف میداد ، خود دلیل بـر تابعیت ایرانی او است والا فقط گمرك «صدی‌پنج»را میداد ، نه‌دروازه‌بانی وراهداری‌را ...

۳ـ تمام قراردادها ، ضمانت‌نامه‌ها ، و بـراتهای حاجی‌عبدالکریم در محاضر شرع صورت میـگرفت ، حال‌آنکه اگر تبعه دولت دیگری می‌بود ، باستناد فصل دوم عهدنامه تجاری «ترکمن‌چای» ـ که دولت انگلیس نیز بعنوان دولت کاملةالوداداز آن بهره‌مند میشد ـ این قراردادها بایستی در نزد حاکم و نماینده دولت انگلیس انجام می‌شد .

۴ـ در تمام مـدت سی‌وچندسال اقامت حاج‌عبدالکریم جملهٔ دعاوی او بـدون حضور ودخالت نمایندهٔ دولت خارجی انجام می‌گرفت وفیصله می‌یافت واگر تبعه‌دولت انگلیس بود، چرا ترجمان وکیل یاکنسول آندولت در جریان دعاوی حضور نمییافتند واز فصل هفتم معاهدهٔ تجاری ترکمانچای استفاده کاملةالوداد نمیـکردنـد ؟

وانگهی‌نسبت به «شکارپوری»[2] نبودن حاجی‌عبدالکریم بعدها دولت ایران‌در

۱ـ نامه‌میرزامحمدعلیخان‌به‌کانل‌شیل ـ ۲۸شوال۱۲۶۷ .

۲ـ «شکارپوری» عنوانی‌بوده که حاجی‌عبدالکریم بکمك‌آن وطی یك‌اسنشهادمیکوشید خودراتبعه هندوستان ـ ودرنتیجه‌انگلستان ـ معرفی‌کند ودولت‌ایران‌را درموردتابعیت خود گمراه‌سازد. ولی‌چنانکه درصفحات آینده خواهید خواند، امیرکبیر حیله اورا نقش بر‌آب ساخت .

آخرین روزهای صدارت امیر دودلیل بسیار محکم وقاطع ابراز کرد :

الف : یک‌سند نمی حساجی‌میرزاآقاسی که بموجب آن در هشتم شعبان سال ۱۲۶۳ صدراعظم ایران مبلغ چهارهزارتومان از حاج‌عبدالکریم قرض کرده بود و در سواد آن‌سندکه از طرف سفیر انگلیس جهت مطالبه وجه نزد امیر فرستاده شده بود ، صریحاً بقلم آمده که « ... خیرالحاج حاج عبدالکریم قندهاری‌المولدو طهرانی‌ـ المسکن...» امیرکبیر ازاین سواد اتخاذسند واستدلالی قابل‌تحسین‌کرد و بوزیرمختار انگلیس در ۱۹ محرم ۱۲۶۸ نوشت: «چنانکه در همان‌سوادنوشته مرحوم حاج‌میرزا آقاسی ایفادی آنجناب نیز بهمین صفت موصوف شده است . اگر نوشته مزبور معتبر باشد قاطع و فاصل همهٔ این حرفها و مثبت رعیتی او بدولت ایران است والایک نوشته چگونه دوحالت میتواند داشت ؟ کهدرجنبه مطالبه وجه معتبر ودر جنبه دلالت‌برعیتی بی‌اعتبار باشد ؟» .

ب : پس از اینکه حاج‌عبدالکریم استشهاد خودرا تنظیم کرده و خودرا رعیت انگلیس میخواند، نامه‌ای ازسفارت‌انگلیس بخط «میرزا حسینقلی‌خان»، منشی‌سفارت و مهر « کلنل‌شیل » بدولت ایران میرسد که در آن صریحاً حاج‌عبدالکریم هراتی شناخته شده بود ، و تاریخ این نامه مدتی متأخر برتاریخ استشهاد حاجی مزبوربود . لذا دولت ایران در ۲۲صفر ۱۲۶۸ به «شیل» ابلاغ‌کرد : «... بدلایل عدیده و براهین واضحه ثابت ومدلل شده است‌که او شکاری پور نیست و اصل او از کرشک قندهار که بهرات‌نزدیک است میباشد، واستشهادی هم‌که اوخود رادشکاری‌پور» نوشته وابرازکرده، جعلی است وتاریخش پیش از تاریخ نوشته آنجناب‌است که‌اورا‌هراتی‌دانسته‌اند وبدیهی است‌که نوشته سفارت‌خاصه‌آنجناب، اعتبار تمام‌دارد وناسخ استشهاد جعلی او ...»[1]

علاوه بر دلایل و براهین ذکر شده در بالا ، بطوریکه میرزاآقاخان نوری صدراعظم مینویسد ، از اوایل ورود این خانواده بطهران همه آنها خودرا ایرانی میدانسته‌اند . میرزاآقاخان مینویسد :

۱ـ امیرکبیروایران ـ ص۳۴۶ .

«... البته میدانید که اوا باآعنجد[1] [کذا] قندهاری‌الاصل از رعایای قدیمی دولت ایران می‌باشد . حتی مطلع هستید جناب مستر « آلس » ایلچی بزرگ دولت انگلیس که درسال ۱۲۵۱ ـ ه [۱۸۳۵ ـ م] در دارالخلافة‌الباهره مقیم بود ، حاجی عبدالرحیم برادر حاجی‌عبدالکریم‌را مباشر بیع وشرای سفارت انگلیس کرده ، کاغذ داده بود . جناب مشارالیه هم در آنجا قندهاری نوشته است که اصل آن کاغذ الان موجود است ، شماهم دیده‌اید ، سواد آن‌هم درجوف این پاکت فرستاده شد و بعد از آن «شیل‌صاحب» هم‌درکاغذدولتی‌حاجی‌عبدالکریم‌را هراتی‌نوشته است نه«شکارپوری» که بعداز این کیفیت‌ها بهانه‌کردند...»[2]

ترک تابعیت انگلیس

پس‌از تعطیل‌سفارت‌انگلیس در تهران و عزیمت «چارلز موره» از ایران ، او برادران قندهاری را تبعه دولت انگلیس معرفی کرده‌وآنان‌را تحت‌حمایت‌سفارت فرانسه‌که‌پس‌ازتعطیل‌سفارت انگلیس حافظ منافع اتباع انگلیسی در ایران بود، قرارداد . عبدالکریم و عبدالرحیم قندهاری در آن تاریخ هیچگونه امتناعی از تبعیت دولت انگلستان نمیکردند. اما همینکه قوای انگلیسی ببوشهر ومحمره حمله‌کرد و جنگ آغازشد، آنان برای‌حفظ دارائی‌وثروت‌واملاک فراوانی‌که داشتند ، نامه‌ای بصدراعظم نوشته وطی‌آن نه‌تنها «... درکمال میل اقرار به‌رعیتی‌دولت‌علیه» کردند ، بلکه‌حاجی عبدالکریم نوشت : «... هیچ میل و اراده ندارد که سمت انتساب به دولت انگلیس داشته باشد»[3] حاجی‌عبدالکریم در محضر شرع ودولت شخصاً حاضر شده ازاعمال‌خود اظهار ندامت وپشیمانی‌کرده واعلام‌داشت‌که «استشهادهای سابق‌را جعل‌کرده‌ام وتزویر ودروغ بوده ...»[4] .در این ایام دولت‌ایران تسهیلاتی فراهم‌کرد که برادران‌قندهاری

۱ـ منظور نویسنده اباآعجد میباشد .

۲ـ اسناد ومدارک‌امین‌الدوله ـ صفحه ۱۱۲

۳ـ ایضاً ص ۱۱۲ .

۴ـ ایضاً ـ صفحه ۱۱۳ .

املاک جدیدی خریداری نمایند و بدینوسیله موضوع تابعیت انگلیسی آنها موقتاً منتفی شد.

میرزا آقاخان نوری در نامه روز ۲۹ شعبان ۱۲۷۳ خود چنین مینویسد:
«... وهم‌چنین در خصوص حاج‌عبدالکریم، که روز اول رعیت این‌دولت بود وبعدهم کاغذ رعیتی داده است که ازهمه تفصیلات درست مستحضر هستید و به شماهم نوشته‌ام قراری خواهیدداد که دیگردراین‌باب حرفی نزنند وآن کاغذراکه طامسن‌صاحب‌العجالتاً در حق او داده شده است دست‌آویز نکنند. اولاحاجی عبدالکریم؛ قندهاری ورعیت ایران بوده وهست. وثانیاً برفرض اگر «شکارپوری» هم باشد، موافق قرار و قانون انگلیس‌ها رعیت لندن دایرند، نمی‌توانند کاغذ تبعیتی بدهند. اما رعیت هندوستان وسایر جاها آزاد هستند، می‌توانند کاغذ تبعیت ورعیتی بدهند. حاجی عبدالکریم نیز به اعتقاد آنها چنانچه شکارپوری ورعیت هندوستان باشد کاغذ تبعیت ورعیتی‌داده است، دیگر خلاف قرار وقانون خودشان نخواهند کرد وحرف نخواهند زد...»[1] و بدین‌ترتیب داستان برادران قندهاری پایان یافت.

میرزا آقای شیرازی یکی از حقوق‌بگیران‌ومزدوران

میرزا آقای‌شیرازی انگلیس در دوران سلطنت محمدشاه وناصرالدینشاه بود، که صدراعظم نوری بالقب «میرزاآقای حرام‌زاده» داده‌بود.[2]

اودرسالهائی‌که حاجی میرزا آغاسی صدراعظم ایران بود، خودرا بسفرای انگلیس فروخت وتحت‌الحمایه دولت بریتانیا شد. میرزاآقای شیرازی ازبدوخدمت درسفارت انگلیس ماهی‌چهارصدتومان حقوق میگرفت و واسطه ملاقاتها و گفتگوهای محرمانه کلنل‌شیل با عمال‌جیره‌خوار انگلیسها بود. اما بخاطر اختلافی‌که‌وی با حسینقلیخان منشی دیگرسفارت پیداکرد وشاید بعلت سوء ظنی‌که کلنل‌شیل باوداشت، از خدمت سفارت انگلیس معزول گردید. روزیکه کلنل‌شیل اورا اخراج کرد، حتی ورقه

۱ـ اسناد ومدارک امین‌الدوله ـ صفحه ۳۲۰.
۲ـ ایضاً ـ ص ۳۲۹.

اخراجی‌هم بدستش نداد ، اما باواخطارکرد که ازتهران خارج شود و چون میرزاآقا تمکین‌نکرد ، وزیرمختار انگلیس ازدولت ایران خواست که اورا از تهران اخراج نمایند. صدراعظم وقت نه‌تنها از پایتخت اخراجش‌نکرد، بلکه‌درصدد برآمدکه برای او حقوق ومستمری نیز تعیین‌کند ، تا سرنوشت‌اوسبب جلب‌محبت دیگرحقوق‌بگیران وجیره‌خواران انگلستان‌شود !

میرزاآقاخان نوری طی نامه‌ای که در ماه محرم سال ۱۲۷۳ ـ ه (۱۸۵۶ ـ م) به‌امین‌الملك فرخ کاشی نوشته ، در باره رعایت نکردن موازین اداری و اخلاقی از طرف انگلیسها چنین مینویسد : «... میرزاآقاکه سابق‌نویسنده سفارت دولت‌انگلیس بود ، شما خوب استحضار دارید کمادام سفارت آن‌دولت اورا معاف ازخدمت نکرده سهل است ، نوشتهٔمرخصی بدست او نداد . اولیای‌دولت نخواستند مشارالیه‌را به‌نوکری دیوان اعلی قبول نمایند . بعدازآن‌که خودشان بصرافت طبع مرخصی‌کردند ونوشتند مرخصی دادند بملاحظه اینکه رعیت این‌دولت است وبیکاره و آواره نباشد ، اولیای دولت علیه قراردادند که‌نزدحکمران اصفهان بشغل منشی‌گری بماند ، خدمتی‌کند و مواجبی دریافت نماید ، که امرش بگذرد . چندی در اصفهان به شغل منشی‌گری متوقف بود وپانصدتومان مواجب می‌گرفت . دراول امسال طالب رخصت برای زیارت عتبات عالیات‌شد. شب عیدنوروز دویست وپنجاه تومان مواجب شش‌ماهه خودرا پیشکی نقد دریافت نمود، شش‌ماه دیگررا رجوع‌کردکه درحق ارباب طلب اودادهشودومقبول افتاد . اما ازقراری‌که خبر رسید، جناب «مسترموره» در بغداد اورا برده در پیش‌خود نوکر کرده و نگاهداشته است . خیلی غریب است و حیرتی دارم که این چه رفتاری است ازمأمورین انگلیس بظهور می‌رسد . با اینکه میرزاآقا رعیت دولت علیه ایران است ویکوقت در سفارت آن‌دولت نویسنده بوده است ، اولیای دولت علیه تا کاغذ سفارت را صریحاً در باب اخراجی مشارالیه ملاحظه نکردند اورا بخدمت و نوکری قبول ننمودند واینهمه رعایت‌آدمیت کردند . اما مشارالیه اصلا ملاحظه ننمود که او

رعیت ایران است وچندین‌سال است که دولت ایران اورا نوکر کرده‌اند . سالی مبلغی کلی مواجب می‌دهند وخدمت نکرده مواجبش‌را پیشکی‌داده سه‌ماهه اورا اذن زیارت دادند که باز بسرخدمت خود مراجعت نماید . بدون‌هیچ یك ازاین‌ملاحظات‌همینکه دید میرزاآقائی وارد بغداد شده‌است برد نگاه داشت و اسم نوکری انگلیس برسرش گذاشت واقعاً درست باید در این رفتار جناب مستر موره دقت و ملاحظه نمودکه بهیچ قاعده راست نمی‌آید وهیچ‌محل حسابی نمیتوان براو قرار داد . آن سردار مهربان از تفصیل مراتب استحضارحاصل‌کرده به‌جناب ایلچی انگلیس وبهرجاکه لازم باشد اعلام نماید که این است رفتار مأمورین انگلیس که اصلا رعایت حق از کسی ندارند و تا درهرجاکه پیشرفت داشته باشد در اجرای امور غیرحقه خود وابطال حقوق دیگران می‌کوشند . بودن میرزاآقانوکر مواجب‌خور ورعیت دولت‌ایران‌در سفارت ونزد مأمور انگلیس چه‌راه حسابی دارد ؟ اگر مقرون به قاعده است ما را حرف نیست والاحکم صریح نمایندکه اورا بسپارد واقدام بعمل بی‌حق نکنند .»

صمدخان رزاز در دوران ولیعهدی ناصرالدینشاه واقامت‌او درتبریز، پیشکاراو چهل‌هزار تومان از یـکی از تجار آذربایجانی وام میگیرد . چون ولیعهد وثیقه ملکی نداشته‌که درگروصمدخان بگذارد ، مقداری از اسناد را نزد او امانت میگذارند . شایدهم این مبلغ بعداز فوت محمدشاه وهنگام عزیمت ناصرالدین‌شاه‌بتهران ، قرض‌گرفته شده‌بود . صمدخان که پس‌ازمرگ امیرکبیر نتوانسته بود طلب‌خودراوصول‌کند ، اسناد واوراق دولتی را نزد «استیونس» کنسول انگلیس بامانت می‌گذارد ومبالغ هنگفتی از اومی‌گیرد . میرزا آقاخان‌نوری در نامه ۱۱ شعبان ۱۲۷۲ ـ ه (۱۸۵۵ ـ م) خود مینویسد «وصمدخان رزاز قریب‌چهل هزارتومان‌کاغذها وسندهای زمان ولیعهدرا نزد استیونس رهن‌گذاشته است وجنسی به قیمت‌گزاف از اوگرفته بهاربابطلبش داده...»[۱]

پس‌ازخاتمه‌جنگ محمره، وبوشهر وهنگامیکه در پاریس بین‌امین‌الدوله‌کاشی

۱ـ اسناد ومدارك مأموریت امین‌الدوله ص ۳۰۶ .

وانگلیسها بر سر معاهده صلح گفتگو بـود ، انگلیسها برای وصول طلبهای خود از دولت ایران منجمله همین یک‌فقره ادعاهائی نمودند . و بطوریکه گذشت ماده ۱۱ قراردادرا برای وصول چنین‌مطالباتی‌با‌یران‌تحمیل‌کردند. میرزاآقاخان به‌امین‌الدوله مینویسد: «... مثل آفتاب روشن است که‌آن‌فصل عهدنامه‌را تنها ازبرای همین وفقره صمدخان رزاز بسته‌اند ، دیگر منظوری نداشته‌اند ...»[۱]

چندسال‌قبل‌ازاین‌حادثه دولت اعلام‌کرده‌بودکه مطالبات قدیمی و کهنه اعتبار ندارد وبروات صمدخان‌رزازهم مشمول این‌تصمیم دولت شد . همینکه در پاریس ، مطالبات صمدخان عنوان‌گردید، صدراعظم وقت اورا احضارکرده ، پس‌ازمدت‌کوتاهی موفق‌شد اقرارنامه‌ای ازاو بگیردکه بروات‌او اعتبارندارد«...بجهت رفع‌زحمات‌آینده کاغذی ازصمدخان رزازگرفته‌شد، صریح‌اقرارنموده ونوشت‌که آن‌سندها خالی‌ازوجه وبی‌معنی‌است»[۲] با وجوداین‌نامدتها بعد سفارت‌انگلیس مرتباً مطالبه وجوهات‌مذکور می‌کرد .

۱ـ اسناد ومدارک مأموریت امین‌الدوله ص ۳۲۹ .

۲ـ ایضاً ص ۳۰۶ .

۴۲

خانواده شوشتری

یکی ازخانواده های مشکوککه از هندوستان بایران مهاجرت کرده و در همه دوران سلطنت محمد شاه وسی سال اول سلطنت ناصرالدین شاه حوادث تأسف آوری برای دربار ، دولت ومردم ایران بوجود آورد ، خانوادهٔ شوشتری بود . این خانواده که بازماندگان آن دریك قرن اخیر در ایران مصادر امور مختلف مملکتی و اجتماعی بودند بنام های شوشتری ، جزایری ، عون ، عون جزایری وغیره نامیده شده‌اند . در بین افراد این خانواده عالم روحانی ، دانشمند ، وزیر ، نمایندهٔ مجلس ، وابستگان مؤسسات دولتی ، معلم وبازرگان وجود داشته ودارند . درحالیکه اسناد ومدارکدولتی ایران واسناد بایگانی وزارت خارجه انگلستان چند نفر از افراد این خانواده را بزشتی نام می‌برد وآنها را تبعه وتحت الحمایه انگلیس معرفی میکند ، عده‌ای ازآنها نیز مردمی آزاده ، وطنپرست افراطی ، ضد اجنبی وحتی ازمبارزین علیه سیاست استعماری انگلستان ودشمن بعضی ازنمایندگان دیپلماسی بریتانیا در ایران بوده‌اند . بنابراین اگردررأس این خانواده چندتن تحت الحمایه و آلت نظرات شوم سفارت انگلیس وجود داشته ، درعوض مردان شرافتمند ووطنپرست و ضد اجنبی نیز دراین خانواده بسیار بوده‌اندکه خدماتی بزرگ بجامعه ایرانی‌کرده ونام نیکی ازخودبیادگار نهاده‌اند . اینك با استفاده ازاسناد دولتی ایران وانگلستان شمه‌ای از اعمال شرم‌آور

چند عضو این خانواده را بیان میکنیم ، شاید در آتیه خدمتگذاران آنها نیز معرفی شوند :

درسالهائی که سیاست شوم استعماری انگلستان متوجه ایران و سایر ممالک مجاور هندوستان شده بود وزعمای این کشور درصدد تضعیف کشورهای شرق ونفوذ در این منطقه برآمده بودند، کارگردانان ومتخصصان امورهندوستان عده‌ای ازعوامل سرسپرده خودرا ازآنکشور بایران وسایرمناطق فرستادند . عوامل مخفی وعلنی انگلیسها، زمانی درکسوت روحانیت ودیانت وفقر ودرویشی بودند وگاهی بلباس سیاح، طبیب ، کشیش وبازرگان درمیآمدند . عواملی که بدینترتیب وبنام مذهب بایران اعزام شدند، از روز ورود بمرزها ، قیافه‌کریه ونفرت‌آور خودرا نشان داده و آنچه توانستند به « ارباب » خدمت‌کردند .

یکی ازخانواده هائی که بنام عالم و درکسوت روحانیت بایران اعزام شدند ، سه فرزندذکورازخاندان شوشتری بودند. بموجب‌اسناد دولتی ایران ، سیدعبدالحسین شوشتری که در ایران اقامت داشت ، نامه هائی به محمد شاه نوشته واستدعا کردکه عمویش سید مصطفی شوشتری مقیم حیدرآباد دکن را بایران احضارکند واورا مشمول عنایات خود قراردهد . سیدعبدالحسین چندین نامه بشاه وصدراعظم نوشت تاسرانجام محمد شاه موافقت‌کردکه اورا بتهران احضارکنند . حاجی میرزاآقاسی فرمان محمد شاه را به حاجی میرزا مسعودکه درآن اوقات وزیر دول خارجه بود داد و اورا مأمور کردکه ازجانب شاه فرمانی مبنی براحضارآقا سید مصطفی خطاب بخود اوصادر شود . حاجی میرزامسعودبه‌بهانه اینکه حیدرآباد دکن ازمستعمرات انگلستان است وصلاح نیست « بدون‌اطلاع مأمورین دولت بهیه انگلیس دردوستی ارسال ومرسول‌بحیدرآباد داشته باشیم»[1] ، فرمان زیررا بوسیله وزیرمختاردولت انگلیس درتهران برای‌آقاسید مصطفی فرستاد :

« ... پیوسته وجـود مسعود عالیجناب مقدس القاب فضائـل وکمالات اکتساب

۱ــ نامه صدراعظم به شفیع خان درلندن. اسناد بایگانی‌وزارت خارجه ایران .

حقایق ومعارف نصاب شرایع ومحامد انتساب سلاطه الاطیاب افضل الفضلاء العظام اعلم العلماء الاعلام آقا سیدمصطفی محیط فیوضات الهی ومقرون بعز التفات شاهنشاهی بوده، مصون ازصروف حوادث و صنوف نوایب باد ـ بعد مکشوف رأی افاضت پیرای حقیقت نمایش میداریم که چون سلسله جلیله سادات نوریه را درحضرت آسمان رفعت بواسطه دعاگوئی ودولتخواهی اختصاص مخصوص است ، دراینوقت که عالیجناب قدسی انتساب فضایل و کمالات اکتساب فاضل ادیب عالم از سلسلهٔ نجیب سید عبدالحسین معاودت محض حضور آفتاب ظهور ادراك نمود ، بعرض اقدس همایون رسانید که آنجناب بعزم زیارت حرمین شریفین زاد هماالله شرفاً رفته بواسطه تقدیرات چندی است که درهندوستان وحیدرآباد دکن توقف دارد . لهذا باظهار کمال توجه شرافت مظاهر آن عالیجنابرا بصدوراین منشور مبتهج و مسرور فرمودیم که چون وجود آن عالیجناب در دربار اقدس کمال ضرورت دارد ، میباید آن عالیجناب بوصول منشورعنایت دستور عازم دارالخلافه الباهره گردد. دربنباب هم شرحی



چارلز موره وزیرمختار انگلیس

بجناب جلالت وشوکت نصاب اجل الکفاه نواب حیدرآباد دکن مرقوم فرموده ایم که آن عالیجناب را بطور خوشی روانه نماید . میباید تا زمان شرفیابی همواره اوقات حالات گزارشات خودرا اظهار کند ـ عالها لخیر والعافیه بالعافیه» . بضمیمه این فرمان محمد شاه ، میرزا مسعود گرمرودی این نامه را به سرجان مکنیل وزیرمختار انگلیس در تهران نوشت :

« جناب مجدت وجلالت نصابا محبان استظهارا مکرماً ، چون اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه اسلام پناه خلدالله ملکه ودولته ، بعموم سادات نوریه شوشتری خصوصاً بعالیجناب فضیلت وکمالات اکتساب ، آقا سید عبدالحسین کمال توجه والتفات

رادارند . این اوقات که عالیجناب مشارالیه ادراك سعادت حضور اقدس نمود، اعلیحضرت شاهنشاهی استفساری از احوال عالیجناب سید مصطفی عم عالیجناب مشارالیه فرمودند سید عرض کرد که در حیدرآباد دکن توقف دارد ، فرمودند کـه وجود عالیجناب سید مصطفی در دربـار همایون ضرور است . رقیمه بجناب جلالت و شوکت نصاب نواب صوبه دار دکن نوشته شده که مشارالیه را باکمال خشنودی وعزت روانه نمایند، حسب الامتثال امرهمایون ، رقیمه بجناب معزی الیه انفاذ آنجناب شد که چنانچه مصلحت دانند ، برطبق فرمایش شاهانه نوشته بریزدنت دولت انگلیس بنویسند که سیدمشارالیه را معزز ومحترم روانه دارند .»

پس از ورود سید مصطفی شوشتری بایران ، اولین تقاضائی که ازمحمد شاه کرد، برقراری مقرری سالانه برای خود واولاد وحتی سید عبدالحسین برادرزاده‌اش بود ،که ازسالها قبل درتهران اقامت داشت. محمدشاه که شاید تحت تأثیرعوامل انگلیسی قرار داشت ، برای هریك ازآنها تیول ومقرری سالیانه‌ای بدین شرح تعیین کرد :

۱ـ مستمری سید عبدالحسین ۱۲۰۰ تومان

۲ـ مستمری آقا سید عبدالله ۱۴۵۰ تومان

۳ـ مقرری آقا سید محمد ۳۵۰ تومان

۴ـ مستمری آقا سید مصطفی دروجه سید عبدالله ۱۲۰۰ تومان

محمد شاه برای برقراری تیول ومقرری سالانه فوق الذکر ، فرمانی بشرح زیر صادرکرد و بوسیله « مکنیل » وزیر مختار انگلیس در تهران برای سید مصطفی کـه بایران آمده بود فرستاد :[۱]

«آنکه چون مراتب عواطف رأی مکارم‌آرای اقدس همایون شاهنشاهی رالازم افتاده است که در حق دعاگویان خاص و خیرخواهان دولت جاوید [یك کلمه خوانده

۱ـ سواد این فرمان رافقط وزیرمختار انگلیس بضمیمه نامه‌ای برای وزارت خارجه دولت متبوعش فرستاده که عیناً ضبط است .

نشد] از بذل مراسم رأفت و لوازم مکرمت علی حسب مراتبهم دریغ نفرمائیم لهذا در هذه السنه میمونه ئی قوی ئیل سعادت دلیل و ما بعدها مبلغ یکهزار و هشتصد تومان وجه مستمری عالیجنابان فضائل و کمالات اکتسابان ، معارف ومحامد انتسابان ، سلامتی الساداةآقا سید عبدالله وآقا سید محمدولدآن جنابفضائل نصاب معالی انتساب ، اجل الساداةآنجنابآقا سید مصطفی دیوانی ولایات دزفول عاید شده که صرف معاش خود کرده بوظائف دعاگوئی اشتغال نمایند . مقرر آنکه حکام حال و استقبال عربستان مبلغ مزبوررا دروجه عالیجنابان مشارالیها مستمری برقرار دانسته همه ساله از بابت مالیات دیوانی دزفول عاید ساخته ، بخرج ابواجمعی خود مجری و محسوب دارند . المقرر مستوفیان عظام شرح فرمان واجب الاذعان همایون را ثبت دفاتر خود کرده ، مصون از تغییر دارند فی شهر رمضان ۱۲۶۵»

درزیرفرمان مقرری هریك از چهار نفر مذکور بشرحی که گذشت، نوشته شده است.[۱]

آغاز هرزگی و شیطنت

سید مصطفی وخانواده اش چند سالی بدون حادثه در ایران زندگی کردند و همه ساله مبالغ هنگفتی بعنوان تیول ومقرری از دولت میگرفتند[۲] . تا اینکه در اواخر سلطنت محمد شاه ناگهان سید مصطفی بنای مخالفت بادولت راگذاشت .حاجی میرزا آقاسی ابتدا سعی کرد با او مدارا نماید، ولی ارتباط دائمی او باسفارت انگلیس وحوادثی که سید مصطفی وافرادخانواده اش بوجود آوردند ، سبب قطع ارتباط اوبا شاه وصدراعظم شد . مندرجات یك سند رسمی حاکیست که «... دراواخر دولت شاهنشاه مغفورمراتب هرزگی وشیطنت اوظاهرشد وازشوشتر کارهای خلاف قاعده از اوظاهرشد واولیای ایندولت بمشارالیه کم میل شدند . بواهمهٔ اینکه مبادا اورا مورد مواخذه نمایند مستمری که درحق خودش برقراربود باسم سید عبداله و سید محمد پسران خودش نمود

۱ ــ اسناد راکد وزارت خارجه انگلیس

۲ــ اسناد بایگانی وزارت امور خارجه ایران ۲۰۷۲

وخودش ترک آمد و رفت را کرده منزوی شده[1].

پس ازمرگ محمد شاه وبسلطنت رسیدن ناصرالدینشاه قاجار، سیدمصطفی نامه‌ای به شاه و امیرکبیر نوشت واستدعای اضافه تیول ومقرری خود راکرد . صدراعظم‌در چهارم جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ (۱۸۴۹ ـ م) درجواب اونوشت : مبلغ ۱۵۰۰ تومان‌انعام در وجه شما پرداخت شد ، بشرطیکه درطریق خدمتگذاری مضایقه ننمائید . اماسید مصطفی بجای ابرازتشکرازشاه وصدراعظم ، نامه‌ای بوزیرمختار انگلیس نوشته ، خود را تبعه وخدمتکار دولت فخیمه معرفی وتقاضاکرد اقدامی برای وصول مطالبات‌گذشته اوبشود . وزیرمختار انگلیس نامه زیر را بحمایت ازاو برای امیرنوشت :

«جناب جلالت وبنالت‌مآبامجدت وفخامت انتسابا ، محبان استظهارا ، مشفقا ، مکرما ...

شرحی‌که درباب مستمری عالیجناب آقا سید عبداله وبرادرش نگارش رفته بود چون درطی مراسلهٔ دولتی اشعاری از قطع مرسوم مستمری سنواة آتیه مشارالیها رفته بود ، لازم دیدکه درمقام اسکات اولیای دولت ایران جوابی منصفانه نگارد که :

اولا ـ اینکه نگارش رفته بود کـه دوستدار اسناد خلاف باولیای دولت ایران داده است که احکام برخلاف یکدیگر صادر کرده‌اند ، دوستدار اصلا چنین اظهاری نکرده‌بود . بلکه‌نوشته بودکه یکی ازکارگذاران ازقول‌آنجناب بعالیجاه سلیمان‌خان نوشته است که حکم جناب امیر این است که آنها خود را بدولت انگلیس بسته‌اند، نباید داده شود و کاغذ خود عالیجاه سلیمانخان الان در دست است .

ثانیاً ـ اینها اوقاتی‌که درهندوستان بودند ، از جانب نواب حیدر آباد دکن از جمله نوابان ممالک هندوستان وجه مدد معاش ازبرای‌آنها معین وبرقرارکرده‌بودند ، که درکمال رفاهیت وآسودگی روزگار می‌گذراندند ومحتاج بهیچ دولتی نبودند ، در عصر علیین آشیان محمد شاه مبرور ، اولیای ایندولت علیه بتوسط وزیرمختار وایلچی مخصوص‌دولت انگلیس ازروی نوشتجات دولتی‌آنها را ازروی‌کمال میل خاطرخواهش

۱ـ نامه میرزا آقا خان نوری به میرزا شفیع مصلحت گذار ایران در لندن ـ اسناد بایگانی وزارت خارجهٔ ایران .

بآمدن و آوردن بدولت ایران کردند ، هر چند از خیالات باطن اولیای دولت ایران وزیرمختار آن عصر را استحضاری نبود ، ولی محض رضاجوئی وخاطرخواهی اینـدولت وباطمینان تعهدات ونوشتجات دولتی خواهش مرخصی آنها را ازکارگذاران فرمانفرمای هندوستان واجازه آمدن بایران را کرد . ایشان نیز ملتمس اولیای اینـدولت را مقبول وآنها را راهی ساختند ، بعداز روانگی بدیهی است که آنمرسوم آنجا قطع گردید ، پس از ورود آنها بایران اولیای سابق اینـدولت بملاحظه تعهدی که کرده بودند بوعده خود وفا و وجوهی ازبرای صرف مخارج بغیراز مستمری ومدد معاش حسب الفرمان در وجه آنها ازبابت بعضی املاك زرخرید و موروثی آنها برقرار کردند : تا اوایل جلوس میمنت مانوس سرکار اعلیحضرت شهریاری ، آن مرسوم و مقرری باضعاف ومضاعف ، بعلاوه انعامات و احسانات دیگر میرسید دراین عهـد فیروزی مهد سرکار اعلیحضرت شهریاری بدستخط مبارك مرقوم فرمودند که جناب امیرهرچه درعهد شاه مبرور میگرفتند بدهید برخلاف آنچه جمیع مرسومات آنها را من جمیع الجهات مقطوع و املاك آنها را مسترد و مغضوب داشته ، مبلغ یکهزار وهشتصد تومان وکسری درعوض آن املاك و مستمریات با وجود دستخط سرکار اعلیحضرت پادشاهی وقبول اولیای اینـدولت ومعلوم بودن موردی آنجناب متعذر باین شدند که چون مالیات دیوانی درآن سال نرسیدهاست وصول این وجه نیزخالی از اشکال نیست . دوسال دیگر راکه ایت ئیل وئی قوی ئیل باشد ، احکام محصل صادر و روانه کردند که رفته حکماً ازعالیجاه سلیمان خان گرفته عاید دارند که بعد سبب نوشتن یکی ازکارگذاران بسلیمانخان بحیز تعویق افتاد و نرسید و تاکنون زیاده ازهشتصد وپنجاه تومان نرسیده است و قریب دو هزار وهشتصد تومان الحال باقی است . امسال را کـه تنکوزئیل باشد ، باز احکام بعهده نواب معزی الیه نرسیده ،که آیا ایشان بچه عذر متعذرشدند که اینك این مراسله را نوشته اند . حال البته از ملاحظه این جواب دوستدارخواهند دریافت کردکه گذشته از سایرحقوق اعم از دولتی و غیره انصاف هیچ دولتی تصدیق و تمکین تحسین جوابی که ازاولیای این دولت بدوستدار رسیده است نخواهندکرد و باعتقاد دوستدار شایستهٔ یك دولتی نیست که

مردمان عزیزی را درمملکتی که کمال عزت وآسایش را داشته‌اند به ترغیب وتحریص مبالغتهای گزاف تطمیع کرده ، بدولت خود دعوت کنند ، مرسوم آنها را دراین مملکت مقطوع ساخته ودرینجا راه معیشتی قرار بدهند وسرکار اعلیحضرت شهریاری واولیای ایندولت همه امضاء بدارند وحال از نارضامندی خاطر خودکه چرا آنها از وابستگان دولت انگلیس بوده اند بخواهند قطع مزروق و مرسوم آنها را مقطوع دارند و بچنین بهانه‌ها، آنها را متحیر وسرگردان سازندکه درمملکت ایران با آن تعهدات بجزقرض زیاد ، راه بردار بجائی نباشند . ظاهر این است که اگراولیای ایندولت درحقیقت چنین منظوری داشته باشند ، باعتقاد دوستداراولیای دولت انگلیس بتوانند خودداری نمایند . البته آنجناب هم لازمهٔ تفکر وملاحظه را دربنباب خواهند فرمود وبدوستدار در تأسف اظهار چنین مراسله ، همراهی خواهندکرد ودرتلافی آن اظهار اقرار وحکم محکمی خواهند فرمودکه بقیه مستمری سنواة ماضیه آنها را بدون حالت معطلی عاید ساخته و از هذه السنه و مابعدها علی سبیل الاستمرار عاید گردد چون لازم بود اظهار داشت زیاده تفصیل جایز نخواهد بود تحریراً ۵ شهر رجب المرجب ۱۲۶۷ »[1].

روابط خاندان شوشتری با شاه وصدراعظم باردیگر تیره می‌شود ودخالت وزیر مختار انگلیس امیر کبیر را عصبانی میکند . پس از وصول نامه فوق‌الذکر تا شوال همانسال ، بین سفارت انگلیس ، خانواده شوشتری و صدر اعظم مکاتباتی شده است، ولی اثری از آنها بدست نیامده . تا اینکه در ۲۹ شوال ۱۲۶۷ امیر کبیر نامه‌ای بخانلرمیرزا والی‌خوزستان مینویسد. دراین نامه‌دربارهٔ بزرگ‌خاندان‌شوشتری که قصد مهاجرت به‌بین‌النهرین را داشته، چنین نوشته شده : « ... چون سید مصطفی شوشتری میخواهد روانه عتبات شود، اجازه دارد تا مدت یکماه‌که مرخصی اوست که بشوشتر رفته عیال خود را ازآنجا برداشته، روانه عتبات شود...» امیر کبیر درحاشیه نامه مینویسد: «اگر یك روزبیشتر تجاوزکرد نواب والا فوراً گزارش بدهد».

۱ـ مجموعه اسناد بایگانی راکد وزارت امورخارجه ایران ۲۷، ۴

آقا سید محمد شوشتری

این نامه نشان دهنده اختلاف شدید بین امیر و سید مصطفی شوشتری و احتمالا دلیل خروج همیشگی او از ایران میباشد. زیرا بعد از این دیگر ازسید مصطفی اطلاعی در دست نیست، درعوض نام «سید عبداله» و«سید محمد» در همه اسناد دولتی دیده میشود. اسناد دولتی همه جا از سید عبداله ببدی نام می برد ، تا جائیکه میرزا آقاخان نوری دربارهاش مینویسد: «سید عبداله شوشتری که میدانید آدمشریری است»[1] در حالیکه از « سید محمد » چند جا به نیکی یاد شده است وحتی اختلاف و مبارزه او باسفارت انگلیس بالامیگیرد وکار او بهتحصن درخانه خواهرشاه میانجامد. بطوریکه در تواریخ ضبط است، سفارت انگلیس بهآقا سید مصطفی وآقا سید عبداله وآقا سید محمد املاکی درقلهك برای سکونت تابستانی میدهد . محل سکونت وزندگی تابستانی آقاسیدمحمد درمجاورت قنات سفارت قرارداشت. برسر تقسیم آب، چندبار بین او ومستخدمین ایرانی وانگلیسی مقیم سفارت ییلاقی درقلهك اختلافی روی میدهد که یکبار منجر به زد وخورد و نزاع نیز میگردد. آخرین باری که بین او وکارکنان سفارت نزاع لفظی شدید روی میدهد، انگلیسها بنام اینکه او تبعه انگلیس است، تصمیم میگیرند او رادستگیر و در سفارت زندانی کنند. آقا سید محمد شوشتری خود رابخانه «عزت الدوله» خواهر ناصرالدینشاه رسانیده در آنجا متحصن میشود.

سرانجام با وساطت عزتالدوله و ناصرالدینشاه ، سفارت انگلیس از تعقیب و مجازات آقا سید محمد، منصرف میشود، ولی برای اینکه حوادث دیگری بوجود نیاید، شاه دستور میدهد ، او را بسمت نماینده سیاسی ایران در «حاج طرخان» منصوب کنند ، ووی را بروسیه میفرستد. آقا سید محمد که در این ماموریت لقب «عون الملك» گرفته بوده بعدها جنرال کنسول «ایران» در این شهرمیشود وچون زبانهای انگلیسی وهندی هم خوب میدانسته ، پیشرفت هائی در امور سیاسی مینماید.

۱ــ اسناد بایگانی وزارت خارجه ایران .

۲ــ نامه مورخ ۲۹ رمضان ۱۲۷۲ صدراعظم بفرخ خان کاشی.

سیدعبداله شوشتری

در بین اسناد دولتی قاجاریه و اسناد دولتی انگلیس، نام سید عبداله شوشتری درحوادث‌گوناگون برده شده است. طبق نوشته کنت دوگو بینو: «سید عبداله یکی از ریاضی دانهای معروف ایران است وزبان فارسی او فصیح میباشد. او علاوه برزبان فارسی، زبان عربی را هم خیلی خوب‌می‌داند...[1]» سید عبداله‌بااینکه در علوم دینی نیز تبحر واطلاعات‌فراوان داشت، با اینحال بجای کوشش در امور مذهبی، بمخالفت با شاه و دولت پرداخت و سرانجام خود را بدامان سفارت انگلیس در تهران افکند.

اولین‌باری‌که اسم اودرمکاتبات دولتی برده شد، در سال۱۲۶۷ ـھ(۱۸۵۰ـم) ودر زمان صدارت امیرکبیر است. او نامه‌ای بصدراعظم مینویسد ونقاضا میکند برای وصول مطالباتش از اهالی شوشتر باوکمك کنند. امیرکبیر در ذیحجه ۱۲۶۷ نامه‌ای به «خانلر میرزا» والی خوزستان مینویسد وتأکید میکند «سید عبداله وآقاسیدمصطفی مطابق اسنادی که در دست دارند ازپاره‌ای از اهالی شوشتر مطالباتی دارند، دراحقاق حق ووصول و ایصال طلب مشارالیها اقدام‌کنید.[2]» ولی چون ادعای آقا سید مصطفی و آقا سید عبداله از مردم صحیح نبوده، اقدامی نمیشود. پس از قتل امیرکبیر وبصدارت رسیدن میرزا آقاخان نوری، سید عبداله شوشتری نامه‌ای بصدر اعظم نوشته و مدعی میشودکه «امیرکبیرباخانواده سادات شوشتری مخالف و منافق بود، حال که او از مقام صدارت خلع و این مقام عظمی بشخص کاردان ومدبری واگذار شده، استدعای‌کمك‌و همراهی برای‌وصول مطالبات و احقاق حق داریم.» میرزا آقاخان درمحرم۱۲۶۸ ـ ھ (اکتبر ۱۸۵۱ـم) دستوری‌بخانلرمیرزا میدهد واز او میخواهدکه‌از خانواده‌سیدعبداله احقاق حق‌بشود[3]. ولی جواب حاکم‌خوزستان اینست‌که «او مطالبات غیرصحیح‌ازمردم

۱ـ سه سال درایران

۲ـ اسناد دولتی دربایگانی وزارت امورخارجه

۳ـ اندوخته اسناد دولتی کتابخانه سلطنتی

دارد وآنچه که ادعا میکند، سندی در دست ندارد»[1].

سید عبداله‌شوشتری از این پس بامیرزا آقا خان نوری‌نیز بنای مخالفت‌گذارده واز وزیر مختار انگلیس در تهران استمداد میکند. او نامه‌ای بسفارت فخیمه‌می‌نویسد وضمن یاد آوری اینکه مادرم سیده و تبعه هندوستان و خود و برادرانم تابعیت دولت بهیه انگلستان را داریم، تقاضای احقاق میکند. سفارت انگلیس چند نامه‌بصدراعظم ووزارت امور خارجه‌ایران مینویسد ، ولی بهیچیك ازآنها پاسخ داده نمیشود .

همینکه مسئله هرات خطر جدی برای هندوستان مستعمره زرخیز انگلستان پیش می‌آورد، انگلیسها تلاش همه جانبه‌ای را برای ایجاد حوادث‌گوناگون درایران آغاز می‌کنند، از جمله «چارلزموره» وزیرمختار انگلیس در تهران سید عبداله را با عجله‌ازتهران بشوشتر میفرستند تادرخوزستان حوادثی بوجودآورد. صدراعظم‌مینویسد: «مستر موره وسایر صاحب منصبان‌انگلیس در تمهید فتنه وفساددرداخله مملکت‌ایران هستند و می‌خواهند آدمهای شریر ومفسد ایران‌را ازقبیل تیمورمیرزا ورضاقلی‌میرزا، پسرهای مرحوم فرمانفرماکه در بغداد هستند ومیرزا آقای شیرازی نمك بحرام رابه - صفحات فارس بفرستندکه دربهبهان و هرجا بتوانند آشوب وشورش نمایند و هم چنین سید عبداله شوشتری رابه‌عربستان بفرستندکه در آنجاها فتنه وفساد نمایند ...»[2].

اقداماتی‌که شاه وصدراعظم برای خنثی‌کردن عملیات عمال و جاسوسان ایرانی انگلیسها بعمل‌آوردند ، سبب شد تاآنها نتوانند کاری ازپیش‌ببرند ودرنتیجه«مفسدین گرفتار سوء خیال خودشان ... و مخذول ومنکوب ... »[3] شدند .

وزیرمختاروقتی‌دراین راه شکست خورد ، موضوع تابعیت انگلیسی سیدعبدالله وحقوق ومستمری وتیول سالانه اورا عنوان‌کرد ونامه‌هائی بصدراعظم نوشت . درهمین ایام « چارلزموره » سفارت را تعطیل‌کرد واز ایران رفت . او سید عبدالله شوشتری را مثل سایر تحت الحمایه هــا واتباع انگلیس در اختیار «کنت دوگوبینو » وزیرمختار

۱ـ انبوخته اسناد دولتی کتابخانهٔ سلطنتی نامهٔ ۷ رمضان ۱۲۷۳ .
۲ـ اسناد و مدارك امین‌الدوله‌ص۱۸۲
۳ـ ایضاً ۲۷۵

فرانسه‌گذارده واز او خواست تا از این خانواده سادات حمایت همه جانبه بنماید ؟ !
استیونس دیپلمات انگلیسی که بعد از« موره » امورسفارت انگلیس را اداره میکرد ، اولتیماتومی بدولت ایران داده واز وزارت امورخارجه خواست تا مقرری سالی ۱۵۰۰ تومان درحق اوبرقرار شود : « ... درباب مستمری سید عبدالله شوشتری هزار وپانصد تومان بجهت سید عبدالله لوطی وظیفه می‌خواهند ، چند کاغذ جعل امسال به ایران فرستاد ، امسال ندادیم . می‌خواهد بگیرد نمیدهیم ... »[۱] .

سید عبدالله شوشتری وقتی ازهمه جا مأیوس شد ، شروع بنوشتن نامه‌ها واخبار جعلی علیه شاه وصدراعظم کرد ودرپایتخت تحریکاتی راآغاز نمود وانگلیسها درلندن، پاریس وبغداد موضوع برقراری مستمری اورا عنوان‌کردند . میرزاآقا خان صدراعظم به فرخ خان امین الدوله مینویسد : « در باب سید عبدالله شوشتری کـه می‌دانید آدم شریری است وشما درطهران بودید ، دیدید چه قدرکاغذهای جعلی منتشرکرد وازهمه جا بروزکرد ، نباید او هم به طهران بیاید . به او هم مواجب داده نخواهد شد . اگر رعیت انگلیس است وهندوستانی ، برود به هندوستان ، والا اگررعیت این دولت است وشوشتری می‌باشد، این دولت به اومواجب بدهد ، یا ندهد مختاراست ... »[۲] درجای دیگر اومینویسد : « چیزی‌که باقی می‌ماند مستمری سید عبدالله است . مراتب افساد وشیطنت اوراکه شما البته اطلاع دارید . ما دیگربچه دلیل مستمری به اوبدهیم؟ اگر رعیت انگلیس است چرا خود انگلیس مواجب ومستمری به رعیت خودش نمیدهد ؟ اگررعیت ایران است یك مرتبه ترك حمایت سفارت انگلیس را بگویید ، خودمیدانیم واو... »[۳]

انگلیسها برای حفظ خانواده شوشتری وبخصوص برقراری تیول ومقرری‌سالانه این خانواده ، مذاکراتی را درلندن وپاریس دنبال‌کردند . آنها بهیچوجه نمیتوانستند

۱ـ اسناد ومدارك ، مأموریت امین‌الدوله ص ۱۶۰
۲ـنامه ۲۹ رمضان ۱۲۷۳
۳ـ نامه ۷ رمضان ۱۲۷۳

ازحمایت این خانواده صرف نظر کنند . اصرارانگلیسها در برگردانیدن سید عبدالله ازبین‌النهرین بتهران بصورت اسناد ونامه‌هائی دراسناد بایگانی‌وزارت خارجه‌انگلیس نمودار است . فرخ خان نامه هائی به صدراعظم نوشته تقاضای انگلیسها را عنوان میکند . میرزاآقا خان در جواب مینویسد : « فقره سید عبدالله یا هیچ در ایران نباشند یا در طهران نمانند ... »[1] اما انگلیسها نه تنها اصرار در مراجعت او بایران کرده وموافقت‌ایران را جلب‌کردند ، بلکه دربرقراری مقرری نیز با وساطت یکی‌از « انگلیس مآب‌ها » موفق شدند، « سید عبدالله شوشتری را ظاهراً میرزا عباس حاضر کرده باهمهٔ شرارت باید به‌اووظیفه حکماً داد... »[2] سیدعبدالله ، بعد ازخاتمه جنگ مثل سایر تحت‌الحمایگان‌بایران‌آمد وخود وخانواده‌اش سالها درایران اقامت‌کردند و باداشتن‌تابعیت‌ایران وگرفتن حقوق و مقرری از دستگاههای دولتی ایران ، بخدمت دولت بهیه انگلستان ادامه دادند.

آخرین سند دخالت

آخرین سندی‌که نشان دهنده حمایت علنی انگلیسها از بازماندگان خاندان شوشتری است ، نامه ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰ م. (ربیع الاخر۱۳۳۸ ه) میباشد. دراین نامه سفارت انگلیس ازدولت ایران میخواهد تاحسین جزایری (عون الملك) دوبارا بسمت‌کمیسر دولت در بانك شاهنشاهی منصوب کند . بطوریکه میدانیم ، دولت‌ایران برای کنترل کارهای بانك ، یکی از کارکنان مورد اعتماد خودرا بنام « کمیسر » مأمور خدمت میکرد. با وجودیکه درسال ۱۹۲۰ دولت ایران مقتدرالملك را بعنوان‌کمیسر مأمور بانك‌کرده‌بود، بااینحال‌سفارت انگلیس تقاضای تعویض اورامیکند، زیرا مقتدرالملك برای جلوگیری ازسوء استفاده‌ها و نقل وانتقالات ارزی‌که همگی بضررایران وبسود انگلیسهابود، موافقت نمیکرد . مخالفت‌کمیسرایران با سوء استفاده انگلیسها موجب عصبانیت‌سفارت‌انگلیس‌شدو بهمین‌جهت‌برای‌انتصاب کسیکه‌مورداعتمادوحافظ‌اسرارآنها

۱ـ اسناد ومدارك امین الدوله ص ۲۲۷

۲ـ [illegible]

باشد عون « الملك جزایری » را بدولت ایران پیشنهاد کردند . اینك نامه سفارت انگلیس :

سفارت انگلیس ۲۹ ـ نوامبر ۱۹۲۰

دوست عزیزم :

خواهشمندم حضور حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا بعرض رسانید که تغییری درکمیسری بانك شاهنشاهی لزوم پیداکرده . مقتدرالملك (مجدالسلطنه)کمیسر حالیه بانك بهیچوجه آنطوریکه شاید و باید بخدمت ومأموریت خود رسیدگی نمینماید و بواسطه معاونین بکارها رسیدگی مینماید . اگر عون‌الملك را دولت تعیین نماید بانك شاهنشاهی ایشانرا برای کمیسری باکمال میل قبول خواهد کرد و آقای نورمان هم از این موضوع خیلی خوشوقت خواهد شد ، زیراکه ایشان درامور بانك سابقه واطلاعات

نامه سفارت انگلیس به وزیرخارجه ایران

کافی دارند والبته اطلاعات اودراین خدمت برای دولت ایران خیلی مفید خواهدبود .
دوست عزیز خواهشمندم احساسات صمیمانه‌ام را قبول فرمائید . هایك .

این نامه درسال های اخیرودرگرماگرم مبارزات همه جانبه با انگلیسها ازطرف یکی از نخست وزیران منتشرشد . در آن ایام نخست وزیر مذکور اسناد «خانه انگلستان درسالهای قبل‌ازکودتای۱۲۹۹ درامورداخلی‌ایران‌را منتشر کرده‌وبانشان‌دادن عکس«اسناد «خانه» مظلومیت ایران رابجهانیان ثابت میکرد . دربین اسناد مذکور، سندی‌که فوقاً ذکرشدنیزوجودداشت وجالب اینست که این سند متعلق به پدر یکی از وزراء کابینه همان نخست وزیر بود که در وطنپرستی وپاکدامنیش هیچگونه شك و شبهه‌ای وجود نداشت واین وزیر باتفاق یکی دیگراز خاندان شوشتری‌که تاکنون‌نیز استاددانشگاه است درجبهه‌ای‌که علیه انگلیسها بوجودآمده بود ، مبارزه می‌کردند .

۲۲

تقی‌زاده و انگلیسها

در فصل ۱۷ همین کتاب ضمن معرفی افراد خانواده «نواب» که اکثر آنها دارای دو تذکره و تابعیت «ایران و انگلستان» بودند ، در باره انتصاب حسین‌قلی‌خان نواب وزیر خارجه ایران بسفارت ایران در برلن از قول دانشمند فقید خان ملك ساسانی خواندیدکه : «... در تمام مدت جنگ بین‌المللی اول حسینقلیخان نواب وزیرمختار ایران در برلن بود ، اما برای چه انگلیسها در موقع جنگ ایشان‌را ببرلن فرستادند خود یکی ازمسائل مهم‌سیاست بین‌المللی است که در جای خود نوشته‌شده است ...»[۱]

مورخ‌الدوله سپهر در بارهٔانتصاب او بسفارت ایران در آلمان می‌نویسد : «در برلن کمیته‌هندی (که با انگلیس مبارزه‌می‌کرد) درخواست مساعدت‌فکری از تقی‌زاده کرده بود وتقی‌زاده نیزهم‌آهنگی با اقدامات آنرا قبول نموده‌بود . اما وی برای‌عملیات خود استقلال قائل شد وتصمیم گرفت بهترین‌عناصر ایرانی شریف ومیهن‌دوست‌راکه‌در اکناف اروپا پراکنده بودند در برلن گردآورد وازجمع آنها هیأتی برای نجات‌ایران ازهمسایگان تشکیل‌دهد. اغلب‌ایرانیان‌ملت‌خواه دعوت تقی‌زاده‌را اجابت‌کردند...»[۲]

یکی از عناصر ملت‌خواه که‌دعوت تقی‌زاده‌را برای‌همکاری علیه انگلیس در ایران و هندوستان بذیرفت حسینقلیخان‌نواب بودکه اجداد اوهمه تبعه انگلیس و حقوق‌بگیر

۱ـ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران ـ ص ۹۸

۲ـ ایران درجنگ‌بزرگ ـ ص ۵۶

آن‌دولت در ایران بودند. بطوریکه مورخ‌الدوله می‌نویسد: «تقی‌زاده برای اینکه نواب را بسفارت ایران در آلمان برساند دست باقداماتی زد، از جمله «اقدام تقی‌زاده منحصر بتشکیل انجمن فوق‌الذکر نبود، بلکه اومی‌خواست نمایندگی رسمی دولت شاهنشاهی در آلمان نیز بدست‌های مطمئنی سپرده‌شود. وازاینرو میعادی باحسینقلی‌خان نواب در «مونترو» سویس قرار داد وخود عازم آن‌شهر شد. تقی‌زاده معتقد بودبجمیع وسائل ممکنه باید دست‌زد تا حسینقلی‌خان نواب بمقام وزیرمختاری ایران در برلن منصوب‌گردد. نواب این‌پیشنهادرا قبول‌کرد ولذا ازوزارت‌امورخارجه آلمان بسفارت آن‌دولت درتهران دستور صادرشدکه‌مقامات سفارت موانع این‌انتخاب‌را مرتفع‌سازند، خصوصاً که در آن‌دوران‌نماینده سیاسی ایران دربرلن‌یکی ازارامنه موسوم به اهانس خان‌بود وآلمانها اطمینان باوتداشتند...»

بدین ترتیب «اهانس‌خان» که‌گناهش فقط داشتن تابعیت ایران بود معزول شد وحسینقلی خان‌که خود و اجدادش حقوق‌بگیر وتبعه‌انگلیس بودند بجای او منصوب گردید. مورخ‌الدوله‌که خود نیز درانتصاب اودخالت‌داشته است دردنباله مطالب خود می‌نویسد:

«.. آلمانی‌ها موضوع را بطهران مرجوع کردند و انجام این مأموریت بعهده نگارنده واگذارشد ومن بسهولت توانستم مستوفی‌الممالک‌را که خود ازدوستان صمیمی نواب بود لکن تصمیم بتعیین ضیاء الممالك بوزیرمختاری‌آلمان گرفته‌بود ازنیت اولی منصرف و مصمم بنصب حسینقلی‌خان نمایم ...»[1]

پس‌ازانتشار این یادداشتها مورخ‌الدوله سپهر، بنگارنده توضیحاتی دادند که بموجب آن معلوم‌می‌شد بعقیده ایشان حسینقلی‌خان‌نواب، سیاستمدار وطن‌پرستی‌بوده است، بطوریکه «انگلیسها وروسها» هردو بااودشمن بوده‌اند. مورخ‌الدوله‌گفتند که حتی یك‌روز در جلو مجلس شورای ملی دیپلماتهای دوسفارتخانه انگلیس وروس جلو ورود نواب‌را بمجلس گرفتند و باو تأکید کردند: مادامی که قروض دولتهای‌آنان را

۱ ــ ایران درجنگ بزرگ ص ۵۷.

تأمین نکنید نمی‌گذارند به‌مجلس برود .

ایشان افزودند : انتشارسلسله‌مقالات «حقوق‌بگیران انگلیس در ایران» گرچه بسیار سودمند واز‌لحاظ اطلاع نسل جوان آموزنده است ، لیکن عده‌ای معتقدند که مقالات مزبور ، این ضرب‌المثل‌قدیمی راکه میگوید : « اگر بر کوه دماوند برف نیاید شایع میشودکه کار انگلیسهاست » زنده می‌کند و همین دسته اظهار می‌دارند که حتی انتشار اسناد حقوق بگیری وخیانت عده‌ای از رجال دورهٔ قاجاریه نیز بنفع انگلیسها تمام‌خواهد شد .

طبیعی است که این نوع قضاوتها نادرست و کودکانه است ، زیرا اگر بتوان بآنها توجه کرد ، باید اظهارات دستهٔ دیگری را نیز که طی نامهٔ هائی نویسنده را به «کمونیست» بودن متهم ساخته وانتشار این اسناد را بنفع روسها قلمداد نموده‌اند ، مورد توجه قرار داد . ولی حقیقت این است ، که انتشار چنین حقایق سهم بزرگی در روشن‌کردن‌گوشه‌های‌حساسی از تاریخ‌کشور است . انتشارهمه اسناد ومدارک باذکر منابع آنها صرفاً بسابقه میهن‌پرستی وایران دوستی وکشف علل وعوامل انحطاط‌کشور وبالاخره یادآوری دورانهای سیاه بی‌خبری وجهالت زمامداران ومردم ایران در دوران قاجاریه است . گر چه نویسنده از بعضی اقدامات وطنپرستانه ناصرالدینشاه قاجار نیز مدارک مستندی‌حتی بخط خود وی دیده‌ام ، با اینحال انتشارحقوق‌بگیران انگلیس‌را برای عبرت و بیداری واطلاع هموطنان لازم میدانم .

مورخ‌الدوله سپهرضمن قبول این نظرات اظهار داشتند: که‌اصولا ترس و وحشت مردم ازانگلیسها واعتقادی‌که عده‌ای ازرجال‌به‌هوش وذکاوت وتدبیروسیاست انگلیسها دارند، بهیچوجه‌صحیح‌نیست.ایشان بطورمثال‌می‌گفتندکه‌میرزاکریم‌خان‌رشتی‌دردوران جنگ دوم بین‌المللی معتقد بودکه دنیای سیاست مثل منبری میماندکه برپلهٔ‌بالای‌آن چرچیل نشسته ودرپائین‌منبراستالین و روزولت دست‌بسینه منتظرفرمان او ایستاده‌اند. درحالیکه‌این‌طرزفکر اشتباه‌آمیز است.مورخ‌الدوله که‌خود،درسن‌هیجده‌سالگی باشورو وطنپرستی‌خاصی‌داخل‌اجتماع‌شد و باروح انقلابی‌درصف‌آزادیخواهان تندرو قرارگرفت

ودرزمان اولتیماتوم۱۹۱۱علیه ناصرالملك نایب‌السلطنه ودرموقع انعقاد قرارداد۱۹۱۹ برضد کابینهٔ وثوق‌الدوله قیام نمود و با کمك مرحوم مدرس ولنکرانی عریضهٔ ایرانیان بمجمع اتفاق ملل را تنظیم‌کرد و با مساعدت آقایان الهیار وعلی پاشاخان صالح‌منشی‌ـ های سفارت امریکا موفق بصدور اعلامیه « لانسیك » وزیرخارجهٔ امریکا علیه قرارداد ایران وانگلیس شد . وی درسال ۱۹۱۴ بسمت منشی اول‌سفارت امپراطوری‌آلمان در تهران منصوب ومشغول کارشد و دراین سمت باپرداخت رشوه به اعضاء سفارت انگلیس بطورغیرمستقیم از داخل سفارت‌کسب اطلاع میکرد ودرتمام جنگ اول جهانی برضد انگلیس و روس وسایر متفقین فعالیت مینمود . در دوران مهاجرت با سلیمان میرزا ، سادات و وحیدالملك همکاری داشت و درکودتای سوم حوت مورد تعقیب سید ضیاء ـ الدین واقعشد لیکن خودرا ازنظرمأمورین مخفی‌نگاهداشت تاتوانست بوسیلهٔ عامری با سید ضیاء ملاقات کند . مشاغل دولتی مورخ‌الدوله بترتیب : ریاست دارالترجمه اداره‌گمرك، موران بلژیکی ـ ریاست‌کابینهـ وزارت‌مالیه وبعد وزارت داخله ـ رئیس محکمهٔ وزارت مالیه ـ در دورهٔ اول خدمت دکتر میلسپوـ رئیس اداره تفتیش وزارت معارف ـ رئیس اداره ثبت اسناد و املاك . کفیل وزارت بازرگانی وپیشه وهنر ـ رئیس هیئت مدیره شیلات ـ وزیر بازرگانی وپیشه وهنر بوده وهم اکنون مدیرعامل بانك بیمه بازرگانان میباشد . سپهر عقیده خود را درباره انگلیسها ازغلطهای مشهور دانسته ، و دراین باره مینویسد :

«ازمدتها باین‌طرف افسانه بی‌پایه ومایه‌ای درمغزموهوم پرست‌اکثررجال‌ایران میخکوب شده مبنی براینکه درعالم سیاست هیچ رطب ویابسی وجود ندارد الاآنکه درلیست سیاه وسفید سرویس مخفی‌انگلیس مضبوط باشد و انگلیس‌ها بهیچوجه جائز۔ الخطا نیستندوآنچه‌کرده ومیکنند ازروی درایت ومآل اندیشی است . دستگاه خلقت با انگشت تدبیرآنها میچرخد وهرگاه ازاقداماتشان نتیجه مطلوبه حاصل نمیشودگویا عقول ناقص بشری قادر بدرك‌علت‌آن نبوده وبعدها شاید پس ازیك قرن بتوانیم بفهمیم

که یك خبط فاحش را بکدام منظور عالماً وعامداً مرتکب شده‌اند .

حقیقت عکس اینست، یعنی انگلستان فقط با زور وقدرت توانسته بود بتأسیس یك امپراتوری عظیم توفیق یابد . تا اوائل قرن بیستم کـه طیاره اختراع نشده بود جزایر برتانی کبیر غیرقابل نفوذ بشمارمیرفت . چون محاط بود از بزرگترین نیروی دریائی ، واحدی قدرت نداشت به‌آن سرزمین خصمانه نظرافکند . از روزی‌که سلطهٔ آدمی برهوا ازقوه بفعل‌آمدانگلستان دیگر نتوانست لاف جزیره بودن ومصونیت‌داشتن بزند . ازآن تاریخ ، زور بازویش کاسته شد وغنائمی که باآهن وآتش (نه باتزویر و تدبیر) بدست‌آورده بود ، بتدریج ازچنگش رها گردید .

انگلیسها درهیچ‌کشور دیگری جزایران بهوش وفطانت معروف نیستند ، حتی نویسندگان و سیاسیون خودشان بـاین نکته اعتراف دارند ، چنانکـه اسکاروایلد می‌نویسد :

«کند ذهنی میراث نژاد انگلیسی است » وبالدوین صدراعظم انگلیس در سال ۱۹۳۷ می‌گفت « سرعظمت برتانی کبیر دراین نهفته است که ما انگلیسها در اقدامات خودهرگزازعقل ومنطق متابعت نکرده‌ایم ». یکی ازمورخین‌شهیرفرانسوی‌اندره‌موروا که تمایلات‌انگلیس پرستانه‌او براحدی پوشیده نیست وچندین‌کتاب درتاریخ‌انگلستان وشرح حال رجال بزرگ‌آن سرزمین تألیف نموده درضمن سخنرانی خویش درلندن، قبل ازآغاز جنگ اخیرمدعی بود که انگلیسها پنج روز بعد را نمی‌توانند پیش بینی کنند وتا پیشانی آنها بسنگ مصادف نشود خطررا احساس نمی‌نمایند . سپس خطاب به مستمعین اظهارداشت . «ای‌آقایان انگلیسها ــ من دوست شماهستم آمده‌ام بشمابگویم که هیتلرباعقد موافقت‌نامه بحری، سه بریك شماها را فریب داده واغفال نموده مشغول ساختن تانك وطیاره میباشد وسرویس جاسوسی شما ازهمه جا بی‌خبر ، درخواب غفلت غنوده است ! »

مامنکرخصائل ملت انگلیس‌نیستیم : ملتی‌است دلیر، آزادیخواه وعدالت دوست درعقاید خود مصر وعنود اماعموماً بطئی الانتقال وازاین‌جهت سیاستمداران انگلستان

مرتکب خطاهائی شده‌اند که در زمان قدرت مکتوم مانده واکنون که دوره کاهش نیرو فرا رسیده ازپشت‌پرده استتار نمودارمی‌گردد . بایك لجاج نابهنگام درموضوع صادرات چای ، مستعمره زرخیز اتازونی آمریکا را از کف دادند و سایر مستملکات و معابر استراتژیکی را یکی‌پس ازدیگری رها نمودند .چنان‌که درپایان نیمه اول قرن بیستم گوهر گرانبهائی‌مانند هندوستان را ازاکلیل امپراطوری رهاساختند امادرعوض خوشحال هستندکه ممالك « مشترك‌المنافع» تشکیل داده‌اند . وحال‌آنکه این‌کشورهادرحقیقت مجموعه‌ای هستند ازکشورهای « مختلف‌المنافع » . اگرانگلستان در دوجنگ بین ـ المللی پیروزمند شد از راه فداکاری وجانبازی وجرأت و جسارت بود نه بواسطه عقل ومآل اندیشی . نباید تصور نمود که دیپلوماسی انگلیس این دوجنگ را با علم و فتح نهائی برپاکرده است . بلکه‌باید فهمید انگلستان دردوجنگی کشیده شده‌که برای هیچ کدام خود راآماده نساخته وفقط درحین محاربه‌توانسته است‌قوای خویش‌راگردآورد. معذلك نتیجتاًازهردوجنگ معناً متضرر شده است . باید دانست هرکشوری در تاریخ ایام‌عزت وذلتی‌داشته‌گاهی‌باوج عظمت وزمانی به‌حضیض‌حقارت افتاده است. همانطور که درقرن شانزدهم مملکت اسپانی به قله‌برتری رسید درقرن هفدهم وهیجدهم فرانسه تفوق را بدست‌آورد درقرن نوزدهم نوبت به‌بریتانی‌کبیر رسید ودردنیاکوس فرمانروائی زد ولیکن ازقرن بیستم قوس نزولی را طی میکند .

جنگ‌ترانسوال تکان‌شدیدی به انگلستان داد . جنگ ۱۹۱۸ـ۱۹۱۴ پایه‌های اخلاقی ومعنوی آن مملکت را متزلزل ساخت . جنگ ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ اساس مالی و اقتصادی واجتماعی انگلستان را واژگون نمود .

بدبختانه سیاسیون ایران‌گرفتار یك‌مرض عمومی ومسری ودرمان ناپذیر راجع به‌کرامات دیپلوماسی انگلیس شده‌اند .کوچکترین زحمتی برای غور وتأمل درمسائل بین‌المللی بخودنمیدهند . نه جرائدخارجه وته‌کتاب مطالعه میکنند ، نه‌تفسیرمفسرین رادیوهای‌خارجی راگوش میدهند .آنها تصور می‌نمایند سیاست ودیپلوماسی عبارت از نوشیدن یك جرعه کوکتل دریك سفارت بیگانه و بعد حدسیات وتصورات و موهومات

را لباس واقعیت پوشانیدن است . من بگوش خود از یك دیپلومات ایرانی شنیدم که با آب وتاب بسیار وبا لحن آمیخته به اعجاب وتحسین می‌گفت « پالمرستون دستکش سبز رنگ بردست و دیسرائیلی پالتو سفید بر تن و انگشتری قلمزده پر انگشت میکرده است !» اساساً درمشرق عادت به افسانه ومبالغه دارند مخصوصاً درایران هراقدام عادی سفارت انگلیس را باشاخ وبرگ‌های گوناگون انتشار میدهند واز اهمیت نفوذ انگلیس و اعمال جادوگرانه دیپلومات‌های انگلیسی داستانها میدانند .

فراماسونری وتقی زاده

اینك موضوع فراماسونها را مثال میآوریم : تشکیلات مخفی فراماسونری که به فارسی فراموشخانه ترجمه شده یك مجمع اخلاقی است که هرگز درکارهای سیاسی مداخله مؤثری نداشته و ندارد . درعهد ناصرالدین شاه ملکم‌خان که از آزادیخواهان معروف آن زمان بود، اقدام به تشکیل فراموش‌خانه نمود که درنتیجه سوء ظن شاه قاجار منحل گردید، بعدها دررژیم مشروطیت سفید فراماسونری فرانسه بنام «شرق بزرگ» تأسیس یافت ورجال مشهور مانند حاج سید نصرالله تقوی و حکیم‌الملك در آن قرار داشتند . در سالهای اخیر یکمرتبه درشهر شهرت یافت که فراماسونری یك مؤسسه سیاسی است که انگلیسها بریاست سید حسن تقی‌زاده تشکیل داده وحل وفصل کلیه امور معضله ایران را بدست آن سپرده‌اند[1] . هیچکس نپرسید چگونه تقی‌زاده که مدت پنجاه سال امتحان آزادی طلبی

---

۱ ــ برای اطلاع خوانندگان گرامی اضافه میکنیم که چند سال قبل سید حسن تقی‌زاده باتفاق عده‌ای از رجال و فراماسونهای ایرانی لژفراماسونری «مهر» را که وابسته به گراندلژ آلمان «ژرمن لژ» بود و به فراماسونری جهانی بستگی داشت در تهران تأسیس کرد . دامنه تشکیلات این لژ بتدریج توسعه یافت و لژهای دیگری بنام «ستاره سحر» و «آفتاب تابان» تشکیل گردید . چند سال از تأسیس این لژها گذشت ، چون درآنها عده‌ای وطنپرست گرد آمده بودند ، با اجازه «گراند لژ ژرمن» قرار شد ، سه لژ ماسونی مذکور مبدل به «گراند لژ ملی ایران» گردد و بدون اینکه با ماسونی جهانی بستگی داشته باشد فعالیت مخفی بکند .

مرکز فرماسونری آلمان با این تقاضای آنها موافقت کرده و در مجله رسمی خود—

داده و از مفاخر دانشمندان خاور بشمار میرود دفعتاً آلت اراده سفارت انگلیس قرار گرفت . البته در صدر مشروطیت غالب افراد از قبیل تقی‌زاده و مستوفی الممالک و مشیرالدوله ومؤتمن‌الملک وسلیمان میرزا انگلستان‌را بهروسیه مرجح‌دانسته وتمایلات انگلوفیلی داشتند .

اما پس‌از عهدنامه ۱۹۰۷ این تمایلات رو بکاهش نهاد تاآن که در جنگ بین‌الملل اول تقی‌زاده به‌برلن‌رفته ودرآن‌جا دررأس یک‌کمیته ایرانی وهندی مبارزات بی‌امانی برعلیه انگلیس وروس آغاز نمود و افکار عمومی ایرانیان وهندی‌ها را برضد متفقین برانگیخت .

پس‌از شهریور ۱۳۲۰ نطق شکننده تقی‌زاده در مجلس بود که ارکان امتیازنامه نفت جنوب را بلرزه انداخت . شاید مبالغه نباشد اگر بگوئیم حتی هندی‌ها یادگار سال سیاه را فراموش نمودند و اعمال جابرانه کمپانی هند شرقی را بعداز عفو عمومی لرد کانینگ و صدور اعلامیه ملکه ویکتوریا از خاطرها زدودند . اما تقی‌زاده هنوز تقسیم نامه ۱۹۰۷ وموافقت بااولتیماتوم ۱۹۱۱ را برسیاسیون انگلیس نمی‌بخشاید .

اغلاط مشهور

یکی از اغلاط مشهور دیگر رابطه موهوم جزیره نشینان افسونگر باکاخ نشینان

ـ نیز پذیرش آن را اعلان نمود . اما پس از شش‌ماه بیست نفر از اعضاء لژ «ستاره سحر» که در رأس آنها چند تن از رجال سرشناس‌قرار داشتند بار دیگر با «ژرمن لژ» تماس گرفته، بستگی خود را باین لژ و سایر لژهای ماسونی جهانی اعلام نموده و ازه گراندلژملی ایران» خارج شدند . در نتیجه اکنون در تهران دو لژ ماسونی «ستاره سحر» و «ناهید» وابسته به لژهای‌آلمانی فعالیت میکنند وه گراندلژملی ایران» هم بدون اینکه وابستگی بفراماسونهای انگلیسی، فرانسوی وآلمانی داشته‌باشند مستقلاً کارمیکنند. فراماسونهای جهانی با ایندسته از ماسونهای ایرانی قطع ارتباط کرده‌اند و آن‌هارا بدرون تشکیلات خود راه نمیدهند .

در بین اعضاء لژهای کنونی «مهر ، صفا ـ وفا و آفتاب» افراد وطنپرست و درستکاری وجود دارند ، که نه مثل سید حسن تقی‌زاده گذشته تاریک داشته‌اند و نه هیچگاه «آلت‌فعل» واقع شده‌اند . بنابراین لازم بنظر رسید که قبلاً از این افراد شرافتمند پوزش‌بطلبیم .

کرملین وهم‌آهنگی آنان بااین دسته در سیاست ایران میباشد که حتی رجال معروف ما راضی نشده‌اند افتخار تأسیس فرقه‌های کمونیستی را تنها بروسیه شوروی منتسب سازند . چنانکه یکی از ایشان ضمن اشاره به (مصطفی فاتح مدیر ایرانی شرکت ملی نفت که از مؤسسین حزب توده ایران بود) ، چند سال قبل در یك مقام رسمی گفت :



مورخ‌الدوله سپهر

«..حزب توده بردوقسم‌است ،حزب توده روسی وحزب توده انگلیسی » ما هرقدر تفحص نمودیم نتوانستیم یکنفر از اعضای حزب توده متمایل بانگلستان را پیدا کنیم شاید حکومت نظامی هم که تمام مؤسسات آن حزب و اعماق منازل‌افرادآنرا بادقت وکنجکاوی‌تحت بازرسی قرارداده هنوز نوشته‌ای حاکی از رابطه یك کمونیست ایرانی با یك انگلیسی به دست نیاورده باشد .

باری برخلاف معتقدین باعجاز انگلستان ماتصور میکنیم‌که صندوق دیپلوماسی انگلیسها ازسهو و خطا مالامال است . برای ماپی‌بردن بخطاهای دیپلوماسی انگلستان درایران ازسایرنقاط آسانتر است . وجز در انقلاب مشروطیت‌که انگلیسها راه صواب اختیار نمودند وتوانستند محبت ملت ایران را بخود جلب نمایند دراغلب مواردیگر آنچه‌کرده‌اند موجب نفرت عمومی شده وغیر از ضرر محصولی بدست نیاورده‌اند .

یکسال بعدازآغاز مشروطیت معاهده‌گذائی منطقه نفوذ را منعقد ساختند «سهم شیر » را بروس‌ها واگذارکرده‌اند وپیشنهادهای آنان را مبنی براینکه « ازسطح خانه تا به لب بام از آن من » پذیرفتند !

همین انگلیسها پنج سال بعد با اخراج شوستر مستشارآمریکائی که بطوروضوح

بعدرشان تمام شد موافقت کردند . سیزده سال بعد قرارداد مضحکی با وثوق الدوله بستند ونتوانستند پیش‌بینی کنندکه سایردول بزرگ مانع‌اجراءآن خواهند شد .عاقبت هم قرارداد باطل شد ویکصدوسی هزارلیره رشوه‌که داده بودند موجب رسوایی راشی‌و مرتشی گردید .

کودتای ۱۲۹۹

آنها درواقعه کودتا آلت دست یك سید جوان ایرانی شدند وآتش انضجارضبت بخویش را بیش از پیش دامن زدند . دست پروردهٔ انقلاب حق داشت رقبای احتمالی خود را بزندان افکند اما معلوم نشد سفارت انگلیس ازحبس بعضی‌ازرجال انگلیس‌ـ پرست و امتحان داده چه منفعتی برد ، جز اینکه عموم طبقات معتقد شدند که سفارت بریتانیا بدوست ودشمن نارو می‌زند . » مورخ‌الدوله سپهردر نوشته دیگری دربارهٔسید ضیاءالدین چنین نوشته اند : « یکی از دوستان صدیق من سلطان محمد خان عامری رئیس کابینه ریاست وزرا بفکر اصلاح (فیمابین من و سید) برآمد و از رئیس خود تأمین‌گرفت ومرا با درشکه خویش به قصر گلستان عمارت بادگیر برد . در آنجا سید ضیاءالدین طباطبائی دیکتاتوری که اقتدارات ناصرالدین شاهی را در دست داشت با کلاه‌پوستی ازپشت میزصدارت بجلوآمد وبانهایت ادب وانسانیت مرا پذیرفت . درطی صحبت از نیات اصلاح طلبانه خود وابطال قرارداد (کرزن ـ وثوق) بیاناتی کردوگفت مردم بیهوده نسبت انگلوفیلی بمن میدهند . من دوستی با انگلیسها را تاحدی مؤثر ولکن دشمنی آنها را بی‌حد وحصرمضرتشخیص داده‌ام وبدین وسیله شق اول را اختیار کرده‌ام بدون آنکه زیربار تحمیلات آنها بروم . سید در جواب کسانی که کودتا را ناقض‌قوانین میدانستند متوسل‌به (الضرورات تبیح‌المحظورات) شده‌گفت این اعتراض مانند اعتراضی است‌که بناخدای‌کشتی بنمایند ازاینکه چرا دکل‌کشتی را بریده وضرر واردآورده درصورتی‌که اگر نمیبرید غرق سفینه حتمی بود ، ازمنهٔ بعد ومردمان بی‌ـ طرف باید قضاوت کنندکه آیا این کودتا لازم بوده است یاخیر . گفتم در اینکه سوء

اخلاق و کشمکش های سیاسی یک خستگی عمومی را سبب شده بود و انتظاری از تشکیلات موجوده نمیرفت ، حرفی نیست . عامه طالب سرنگونی ترتیبات آشفته وهرج ومرج انگیز گذشته بودند ولازم میدانستند تمام اختیارات ملی مرکزیت یافته وبدست قوی و مقتدری سپرده شود تا در راه خیرعموم و مصالح عالیه وطن بکار رود چنانچه بخواهیم این کودتا را با کودتای ۱۷۹۹ دربارنجستان سن کلود بسنجیم البته قیاس مع‌الفارق خواهد بود ولیکن چون جنابعالی هم ازپروردگان دورهٔ انقلاب هستید وازاوضاع مندرسه قدیمه نفرت دارید انشاالله توفیق حاصل خواهید فرمود . اما راجع به شخص خودم امیدوارم بقول ارباب جرائد سوء تفاهم بکلی مرتفع شده باشد . »

جنگ دوم و نفت

مورخ‌الدوله سپهر در دنبالهٔ بحث انگلیسها وغلطهای مشهورکه در بالا نقل‌شد چنین می‌نویسد : « درجنگ بین‌المللی اخیراگر دیپلومات‌های انگلیسی از روی عقل و درایت رفتار میکردند ، ازطریق‌مسالمت میتوانستند ، موافقت دولت ایران رابرای استفاده ازراه‌آهن سرتاسری بدست بیاورند ، وبدون آنکه متحمل مخارج قشون‌کشی شوند وخاک وطن ما را زیر اشغال سپاهیان بیگانه قراردهند بمقصود برسند !

آنها درقضیه نفت جنوب نیزبطور ناشیانه رفتار نمودند بطوریکه نفت وآبروی خودرا توأماً ازدست دادند وبعدازقطع روابط سیاسی هرگاه ازطرف‌حریف ایرانی آنها بعضی‌خبط‌ها نمیشد هنوزپارک خیابان فردوسی وباغ ییلاقی قلهک خالی ازسکنه افتاده بود .

تصور نشود که‌نگارنده ادامهٔ قطع‌روابط سیاسی بادموکراسی بزرگی‌چون انگلستان را مفید میدانستم ، زیرا باتمام قلب تصدیق داشتم که طبقهٔ حاکمهٔ انگلستان درآستانهٔ سخت ترین آزمایش ، هرگز از آینده نومید نشده واصول اساسی تمدن غرب یعنی احترام به شخصیت انسانی وافکار اقلیت وآزادی مبارزات سیاسی را محفوظ داشته‌است من فقط آرزو داشتم کـه دیپلوماسی انگلیس پس ازتجدید عهد معتقد شود که اهمیت

ایران به کوه و دشت و یا آب و درختان نیست ، بلکه بسته به ساکنین آنست و تا موقعی که آنان حسن نیت خویش را گذشته از دولت ایران به ملت ایران ثابت نکنند منافع ومصالح حقیقی آنها در این کشور از گزند حوادث مصون نخواهد ماند . »

توضیحی درباره کمیته سیاسی ایران

ابراهیم صفائی محقق «بازیگران ورهبران مشروطه» پس از انتشار مطالب مربوط بفعالیت‌های سیاسی سناتور و سیاستمدار ایران سید حسن تقی‌زاده ضمن ارسال یک سند دارز نده بخط و امضای باقیمانده انقلاب مشروطیت ایران ، حقایق شگفت انگیزی را درباره وابستگی تقی‌زاده بانگلیسها آشکار ساخته است . صفائی مینویسد :

ازمسافرت آقای تقی‌زاده به برلن وتشکیل «کمیته سیاسی ایران» در آغاز جنگ بین‌المللی اول سخنی بمیان آمده بود . نمیخواهم دراین زمینه چیزی بنویسم که در تشکیل این کمیته سیاست انگلستان الهام بخش تشکیل دهندگان کمیته بود یا احساسات میهن خواهی خودشان ؟ و این کمیته برای انگلیس‌ها کار میکرد و یا برای ایران وآلمان؟ قضاوت قطعی دراین زمینه دشوار ومحتاج به بحث طولانی وارائه اسناد و مدارک قاطع میباشد . آنچه مسلم است آقای تقی‌زاده و نواب در رویدادهای مشروطه باسیاست انگلستان هماهنگی داشتند ، ولی عناصری هم که میتوان گفت کم و بیش وطنخواه بودند در آن کمیته آغاز فعالیت کردند ، مانند میرزا محمدخان قزوینی ، کاظم‌زاده ، سعدالله‌خان درویش ، نصرالله جهانگیر وپورداود وجمال‌زاده ، احتمال دیگر این است که پیروزیهای سریع ودرخشان آلمان و اطمینان قطعی آندولت به پیروزی تقی‌زاده ونواب که هم جوان بودند وهم موقع‌شناس و هم جاه‌طلب آنهارا بسوی آلمانها کشانید تادرکنار آندولت قرارگیرند و پس‌از پیروزی آلمان خوابهای طلائی خویش را برای خود وسران دمکرات تعبیر بواقعیت کنند ! ولی باز نکتهٔ تردید آمیز این است که بیشتر سران دمکرات ایران متهم بجانبداری سیاست انگلستان بودند و بعضی از کارهایشان هم این اتهام را تأیید میکرد . بهمین دلیل آلمانها و مردم ایران به دمکراتها اعتماد نکردند و پس‌از آنکه قیام ملی به پشتیبانی آلمان و عثمانی مبارزه

باروس و انگلیس و رهائی از بیدادگریهـا و تجاوزات دیرین آن‌دو دولت در ایران آغاز شد و «پرنس رویس» وزیرمختار آلمان این قیام را تقویت‌کرد، رهبری قیام از زعمای دمکرات سلب وبدست عناصر ملی و صالح مانند «رضاقلیخان نظام‌السلطنه» و «سیدحسن مدرس» افتاد .

باری ، این مطلب اکنون مطرح نیست ، مطلب این بود که آیا «کمیته سیاسی ایران» دربرلن باانگلیسها سروکارداشت یابه آلمان خدمت میکرد ؟ یاباحتمال دیگر سران کمیته برای رسیدن باوج قدرت وریاست مطلقه بهآلمان پیروزمند ودشمن‌کوب متوسل شده بودند ، شاید این احتمال صحیح‌تر است . اما سندی درپیش چشم من است که این احتمال را هم مخدوش میکند .



سناتور سید حسن تقی زاده

میدانیم آقای تقی‌زاده پس‌از ترور سید عبدالله بهبهانی بعلت متهم بودن در آن حادثه درماه شعبان ۱۳۲۸ از ایران به اسلامبول رفت وبیش‌ازیکسال دراسلامبول بود واز آن پس‌هم گاهی به پاریس وگاهی به لندن مسافرت میکرد. قبل‌از رفتن به‌آمریکا مدتی درپایتخت انگلستان بود و با «ادوارد براون» و «مسترلنچ» روابط نزدیك داشت وحتی در این اقامت مخارج اورا «مسترلنچ» متکفل بود، واین مسترلنچ سرمایه‌دار ونمایندهٔ پارلمان وازشرکاءکمپانی معروف لنچ بودکه ازاواخرسلطنت ناصرالدینشاه در جنوب ایران فعالیت راهسازی وبازرگانی داشت وگردانندهٔ «جمعیت ایران» درلندن (Persia Society) هم او بود.

رابطهٔ نزدیك‌آقای تقی زاده با لنچ و ادوارد براون وانگلیسی مآب بودن تواب اصالت‌کوشش‌کمیتهٔ سیاسی‌ایران را دربرلن‌متزلزل می‌کند. مستند این‌گفتار ومناسبات آقای تقی‌زاده با لنچ نامه‌ئی است‌که آقای تقی‌زاده در ۲۸جمادی‌الاول ۱۳۳۰ ق (می ۱۹۱۲) از اسلامبول به میرزا مهدی‌خان مشیرالملك وزیرمختار ایران درلندن‌نوشته واز او برای مذاکره با مسترلنچ و فراهم آوردن موجبات مسافرت وی به لندن کمك خواسته است. اینك متن نامهٔ آقای تقی‌زاده وعین آن:

۲۵ ج ۱ــ دوست محترم مکرما ـ بعداز تقدیم سلام وعرض احترام‌آنکه‌چندی است رقیمهٔ شریفه عالیرا زیارت نکرده‌ام وتا امروزنتوانسته‌ام جوابی عرض‌کنم. اولاً چندکلمه درخصوص‌مطلب شخص مخلص‌مرقوم بود اززحمتی‌که دراین‌باره قبول‌فرموده بودید تشکر دارم، درآن باب مرقوم بودکه کمیته وجهی ندارد ومخارج لازمه را هم به زحمت جمع می‌کنند وهم‌آنکه مسترلنچ مقصودش‌آن‌بوده‌که مخلص‌عوض اسلامبول درلندن بمانم...

الخ، گمان میکنم دراین فقرات مختصر اقتباس شده زیرا اولا مسترلنچ بخود مخلص چیزی نگفته بود ومأخذ مخلص درنقل قول او فقط روایت «سردار اسعد»[1] و

---

۱ ــ حاج علیقلیخان بختیاری سردار اسعد.

۲۵ ع ۱

دوست محترم مکرما بعد از تقدیم سلام و عرض احترام آنکه
چندی است رقیمهٔ شریفهٔ عالی را زیارت کرده‌ام و تا امروز نتوانسته‌ام
جواب عرض کنم اولاً چند کلمه در خصوص مطلب شخصی خلیلی مرقوم بوده
از لطفیکه در این [illegible] لازم دیده بودید تشکر دارم در آن باب
مرقوم بود که کمیته وجهی ندارد و مخارج لازمه را هم بزحمت تهیه میکنند و
هم آنکه مستر لینچ مقصودش آن بوده که خلیلی عوض اسلامبول در لندن
باشد الخ . . . گمان میکنم در این فقرات مختصر التباسی شده
زیرا اولاً مستر لینچ بخود خلیلی چیزی نگفته بود و ثانیاً خبر خلیلی در نقل قول
او فقط روایت سردار اسعد و ممتاز السلطنه بود که عیناً در
عریضهٔ سابق نقل کردم و روایت آنها این بود که مستر لینچ گفته
و اگر فلانی به انگلستان آمده و در آنجا باشد (Persia Society)

متن نامه تقی‌زاده بخط خود او

«مختارالسلطنه» بود[1] که عیناً درعریضهٔ سابق نقل کردم وروایت آنها این بود که «مستر لینچ» گفته بود اگرفلانی بانگلستان آمده ودرآنجا بماند « جمعیت ایران » (نه‌کمیته ایران) متکفل مخارج اومی‌شود ...[2] » لهذا مخلص این زحمت رابحضرت عالی دادم، معلوم میشودکه ایشان در نقل قول مشارالیه سهوی کرده‌اند ولی مخلص درخاطردارم‌که مذاکره اینطور شد یعنی بمن اینطور نقل‌کردند وهم من درمکاتیب‌گذشته وبه حضرت اجل‌عالی نقل را درست نوشتم واسم جمعیت ایران بود نه‌کمیتهٔ ایران . باری بهرحال زحمات عالی مشکور است مخلص هم عذر مزاحمت شخصی را میخواهم در باب افتتاح مجلس تشبثاتی که فرمودید مثمر ثمر میشود و امید است انشاالله انتخابات بشود ولی اولیای دولت در توقیفات اخیر و حبس و نفی احرار واخیار ملت وحتی وکلای سابق سوء تأثیرازحرکات خود در افکار گذاشته وتمایلات خود را پروسها ونفوذ روسی چنان که جراید مینویسدآشکارکرد ، دیگرچه مصلحت مملکتی درآن بوده نمیدانم ، بعضی می‌گویند غرض شخصی بوده اگرچه دریکی ازجرایدانگلیس ازقول یکی ازایرانیان لندن شرحی بودکه مؤید ومصدق عمل دولت بود ولی بقاعدهٔ خذ ماخالف العامه اگراز نطق اخیر « سازانوف »[3] عبرت بگیریم باید دوستان ایران آنهائی را فرض کنیم که « سازانوف » دشمن ایران یعنی دشمن پلتیك خود میداند .

در بارهٔ اخوی از راه لطف سؤالی رفته بود ، عرض میشود که هنوز تا امروزاز مکان مشارالیه خبری‌نیافته‌ام اگرچه سالم بودنش را ولودراشد زحمات میدانم دیگران ازمبتلایان یکان‌یکان بتدریج هریك به حمایهٔ یك جائی چاره برای خودکردند ونجات یافتند وچون مخلص‌پناهی درمیان مخلوق ندارم هنوزگرفتارم، وضع ایران بازهم‌تسلی بخش نیست .

دربارهٔ جلب مخلص بآنجا هراقدامی بفرمائید درآتیه اسباب امتنان میشود باقی

۱ــ صمدخان مختارالسلطنه وزیرمختار اطریش .

۲ــ سیدمحمد جمال‌زاده درمجلهٔ یغما می‌نویسد: تقی‌زاده هنگام اقامت درآلمان ماهی چهارصد مارك از دولت آلمان مقرری ماهانه میگرفت .

۳ــ وزیرخارجه روسیه .

عریضه‌را با ادعیه خالصانه ختم میکنم. س.ح. تقی‌زاده . نمیدانم وکیل‌الرعایا از لندن بکجا رفت اگرخبری داشته باشید مراهم مطلع فرمائید . تقی‌زاده»

قرینهٔ دیگر که اصالت‌کار «کمیته سیاسی برلن» را ضعیف می‌کند ومفاد این نامه آقای تقی‌زاده را هم تأیید می‌نماید ، انتخاب جناب ایشان درآبان ۱۳۲۰ بمقام وزیر مختاری ایران درلندن میباشد ، هرگاه در کمیتهٔ سیاسی برلن آقای تقی‌زاده بدشمنی با انگلیس برخاسته بود،هرگزدولت انگلستان اورا بسفارت درپایتخت‌خود نمیپذیرفت وبذیرش نمیداد . بویژه درآن هنگام پراهمیت و حساس که دولت انگلیس بـا دولت آلمان پیکاری‌کوبنده ونابودکننده داشت ونمی‌توانست‌کسی‌راکه درجنگ‌پیش‌بزیان‌او وبسود آلمان در برلن تلاش میکرده است ! بعنوان نمایندهٔ سیاسی کشوری که در آن سالها پل پیروزی انگلیس ویاران هم پیکارش بود بپذیرد .

با این‌مقدمات‌گمان نمیرود داوری‌آقای سپهردرموردکمیتهٔ سیاسی برلن وآقای تقی‌زاده وتواب مبنای درستی داشته باشد» .

(پایان مقالهٔ صفائی)

تند روان و افراطی‌های صدر مشروطیت

اینک‌که مقالهٔ صفائی‌نقل شدبه‌بحث دربارهٔ نامهٔ دیگری که سندگویائی از ارتباط سید حسن تقی‌زاده با انگلیسها و قبول‌مقرری ازطرف‌یک‌انگلیسی،که درسیاست شرق‌بخصوص ایران تأثیرفراوان داشته است ، میپردازیم .

این نامه بعدازعزیمت اجباری تقی‌زاده از ایران وشهادت آیت‌اله سید عبدالله بهبهانی نوشته شده است . بطوریکه درتواریخ مشروطیت ایران‌نوشته‌اند ، پس‌ازصدور فرمان مشروطیت وافتتاح اولین دورهٔ مجلس شورایملی ، آزادی در ایران جان تازه‌ای گرفت . ایـن دوره ازمجلس شورایملی را بایستی دوران « آزمایش اجرای حکومت پارلمانی ایران » نامید . مردمی‌که تشنهٔ حکومت پارلمانی وعدالتخانه و « حکومت قانون وعدلیه » بودند ،یکسال بعد ،آزادی را بصورت هرج ومرج دیدند وبتدریج دو دسته « اعتدالی » و « افراطی » از بین آزادیخواهان ومشروطه طلبان بوجود آمد . در

این دوره بود که « نیروی انقلابی » پایه‌گذاری شده وبمب‌سازان قفقازی وگرجی که حیدرعمواوغلی یکی از سران آنها بود ، در تند روی وافراط شرکت داشتند .

متأسفانه تندرویهای نیروهای انقلابی ودیگردستجات افراطی، صدمات بزرگی بسیر مشروطیت ایران وارد آورد . چون در آن دوران هنوز حکومت پارلمانی نضج نگرفته بود ، هرگاه اعتدال بیشتری رعایت میشد قدرت استبداد بفاصلهٔ کمی بر نیروی آزادی چیره نمیگردید واساس آنرا موقتاً درهم نمی‌ریخت .

آزادیخواهان اعتدالی که اکثرآنها پیشروان آزادی قبل‌ازصدورفرمان‌مشروطیت بودند، عقیده داشتندکه برای استحکام وقوام مشروطیت باید جانب اعتدال مراعات‌شود آنها درعین‌حال میخواستند مردم رابحقوق واقعی وفردی‌خود ومبانی‌حکومت پارلمانی آشناسازند ، تانهضت مشروطیت ایران‌مسیرسالم ومداوم خود را طی‌کند. ولی متأسفانه کارملك وملت‌بدست‌تندروان انقلابی بودکه باترور وایجاد وحشت وضع عمومی‌مملکت را به هرج و مرج سوق دادند . در رأس دستجات افراطی وتندرو ، انجمن آذربایجان قرار داشت که رهبران رؤسای آن سید حسن تقی‌زاده و حیدر عمواوغلی بودند . در کشاکش مبارزه دوران استبداد صغیر « انجمن آذربایجان » فرمان قتل محمدعلیشاه را صادرکرد و روز ۲۵ محرم ۱۳۲۶ هنگامیکه وی عازم دوشان‌تپه بود ، نزدیك خیابان ظل‌السلطان، دونارنجك بسوی اتومبیل سلطنتی پرتاب‌گردید . بمب‌انداز بخیال این که شاه دراتومبیل نشسته است اتومبیل را هدف قرارداد ، حال آنکه اودرکالسکه‌جای داشت‌که بفاصلهٔ کوتاهی بدنبال اتومبیل حرکت میکرد ، دراین ماجرا شاه زنده ماند ، ولی چند فراش وچماقدارکشته ومجروح شدند ؛ وآنگاه محمد علیشاه بجای رفتن به دوشان تپه ، بقصر سلطنتی بازگشت . این سوء قصد شاه را مصمم به برانداختن مجلس کرد وبدنبال‌آن ، مجلس بمباران وتعطیل شد ، ماجرای این بمباران وتعطیل بالاخره به عزل وی منتهی‌گردید . این دوواقعه‌که محرك اصلی‌آن ، انجمن آذربایجان وسایر تندروان بودند وترتیب‌کار را حیدرعمواوغلی داده بود سبب شد تاپس ازعزل محمدعلی شاه وتشکیل مجلس دوم ، اختلاف بین اعتدالیون وافراطیون بالاگیرد. درنتیجه‌عناصر

افراطی درصدد ازبین بردن‌آن دسته ازمؤثرین مشروطه‌خواه‌که در دوران قبل‌ازصدور فرمان فعالیت بزرگی داشتند و اکنون جزو اعتدالیون بودند ، برآمدند . اولین قرعه بنام آیت‌اله بهبهانی اصابت‌کرد و اوکه تنها مرد مبارزه بادستهٔ افراطی بشمارمیرفت ، در روز ۸ رجب ۱۳۲۸ ترورگردید .

پس‌از ترور مرحوم‌آیت‌اله بهبهانی، جامعهٔ مسلمان ایران وهمه روحانیون علیه مشروطیت وآزادیخواهان بپا خاستند . سید محمد کاظم یزدی‌که ازبزرگترین مراجع تقلید شیعه و مقیم نجف بود ، پس از شنیدن خبر اعدام « شیخ فضل‌الله نوری» و ترور « آیت‌اله بهبهانی » ازجنایاتی‌که درایران علیه پیشوایان مذهبی میشد ، آنقدر متأثر گردیدکه همواره میگفت « ایرانیها دین ندارند» ولی‌آنهاکه ازکنه این‌جنایات‌آگاهی داشتند ، میدانستندکه ترور وآدمکشی‌های اواخر مشروطیت «بدستورکمیته دهشت»که یکی ازشعب « انجمن‌آذربایجان » درتهران بود صورت‌میگرفت . دررأس این‌انجمن سید حسن تقی‌زاده و دررأس «کمیتهٔ دهشت» حیدر عمواوغلی قرارداشت . پس از ترور مرحوم بهبهانی «آخوند ملاکاظم خراسانی » که خود از مشروطه‌خواهان بود و کتابی نیز دربارهٔ مشروطیت نوشته است ، باتفاق « آیت‌اله عبدالله مازندرانی » حکم تکفیر تقی‌زاده راصادر وبمجلس ابلاغ کردند . متن این‌تلگراف‌که ازبایگانی مجلس‌شورای‌ ملی گرفته شده عیناً نقل‌میگردد :

مقام منیع نیابت سلطنت حضرات حجج‌اسلام دامت برکاتهم مجلس محترم ملی . کابینه وزارت سردارن (کذا) اعظم چون ضدیت مسلك سیدحسن‌تقی‌زاده‌که جداً تعقیب نموده است‌با اسلامیت مملکت وقوانین‌شریعت مقدسه‌برخود داعیان ثابت وازمکنونات فاسده‌اش علناً پرده برداشته شده است لذا ازعضویت مجلس مقدس ملی و قابلیت امانت نوعیه لازمهٔ این مقام منیع بالکلیه خارج وقانوناً وشرعاً منعزل است ، منعش ازدخول درمجلس ملی و مداخله در امور مملکت برملت و برعموم آقایان علماء اعلام و اولیاء امور وامناء دارالشورای‌کبرای وقاطبهٔ امراء وسرداران عظام وآحاد عساکرمعظمه ملیه وطبقات ملت ایران ایدهم‌اله [خوانده نشده] العزیز-واجب وتبعیدش‌ازمملکت ایران

فوراً لازم و انفك مسامحه وتهاون حرام ودشمنی باصاحب شریعت علیه اسلام . بجای او امین دین‌پرست ووطن‌پرور ملت‌خواه صحیح‌المسلك انتخاب فرموده واورا مفسد وفاسد مملکت شناسند وبملت غیور آذربایجان وسایر انجمن‌های ایالتی وولایتی هم این حکم الهی عزاسمه را اخطار فرمایند وهرکس از اوهمراهی کند درعین حکم است و لاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم و بجمیع مارقم قدصدرالحکم من الاحقر ، عبدالله مازندرانی قدصدرالحکم من الاحقر الجانی محمدکاظم خراسانی بذلك .

عزیمت از ایران ودعوت انگلیسها

پس ازوصول حکم فوق تهران ، سیدحسن تقی‌زاده مجبور بعزیمت ازتهران شد، منتهی مجلسیان برای اینکه باو کمك نقدی کرده باشند ، مرخصی سه ماهه باو داده و با پرداخت مقرری مذکور ازتهران به تبریزوازآنجا به استانبول رفت .

اوششماه دراستانبول بود. هنگام توقف درآنجا نامه‌هائی بسردار اسعد وممتاز‌السلطنه نوشته و ازآنها خواست تادرصدد شغل وکاری برای اوبرآیند وسرانجام شش ماه بعد به پاریس رفت . سردار اسعد باوسائلی که داشت ، موفق شد مستر لینچ سرمایه‌دار ونمایندهٔ پارلمان بریتانیا وگردانندهٔ «انجمن ایران» را به‌پاریس بیاورد تاحضوراً با او مذاکره نماید .

بموجب نوشتهٔ خود تقی‌زاده ، بین لینچ و او وسردار اسعد چندین ملاقات روی میدهدکه دریکی ازملاقات‌ها ممتازالسلطنه سفیرایران درپاریس نیزحضورداشته است. در ضمن گفتگوها ، لینچ به تقی‌زاده پیشنهاد میکند تا بلندن برود و با او و «انجمن ایران» همکاری نمایند و تعهد پرداخت ومخارج او را هم مینماید . لینچ به‌تقی‌زاده میگوید : وجود شما دراروپا بما فرصت میدهدکه بطورغیرمستقیم تبلیغات موردنظررا بنمائیم. ولی لینچ هیچگونه توضیحی دربارهٔ اینکه چه نوع تبلیغاتی میخواهد بنماید نمی کند . وشاید هم منظور او از (تبلیغات غیرمستقیم) نعل وارونه زدن میباشد .

تقی‌زاده که نه میتوانسته بایران برگردد ونه میخواسته دراستانبول بماند وبادعوت

ممتازالسلطنه را برای زندگی درپاریس قبول کنند، دست بدامان مشیرالملک وزیرمختار ایران درلندن میشود و ازاومیخواهد که به « لینچ » مراجعه کند و ازاوبخواهد تا بار دیگر وی را برای (تبلیغات غیرمستقیم) بانگلستان احضار کند.

مثل اینکه درپشت این ماجرا، عده‌ای انگلیسی دیگر نیز بوده‌اند، زیرا تقی زاده درنامه‌اش صحبت از (حضرات) انگلیسها نموده سئوال میکند « در صورت ثابت بودن حضرات درقول خودشان جزئیاتش معلوم‌شودکه چطور متکفل میشوند وبچه‌اندازه مساعدت مینمایند وهم تاچند مدت متکفل میشوند؟ » اینك با نقل عین نامه تقی‌زاده قضاوت دربارهٔ مندرجات نامهٔهفت صفحه‌ای اورا بعهدهٔ خوانندهٔگرام وامیگذارم:

۲۷ مارچ ـ دوست محترم مکرماً ـ بعداز تقدیم سلام و عرض احترام معروض میدارد، رقیمهٔمحترمه‌پارساله و اوراق ملفوف زیارت‌گردید وموجب امتنان شد دیروز هم مرحمت نامهٔگرامی مشعر بریادآوری اراد‌تمند هنگام عید وتبریك سال نو باکمال شکران تلقیم شد، مخلص نیز عید شریف عالی را تهنیت عرض میکنم و در این‌تجدد سال‌مشغول دعای سعادت وسلامت وعزت حضرت اجل‌عالی هستم واین‌که ازتقدیم‌تبریك سال قصور نمودم سبب آن بود که مخلص امسال رسماً بهیچ نوع عید نگرفته و مراسم آنرا بعمل نیاوردم وحتی ازدید وبازدید هم‌کاملاً امساك نمودم زیرا درحقیقت اوضاع عموم ایران وبالخصوص وضع فجیع شهروولایت ما را ماتمدار نموده ومجال برای‌ادای وظائف عید نگذاشتند، بهرحال هماطورکه مرقوم فرموده‌اید مخلص نیز شریك این تمنا هستم‌که انشاالله سال جدید، برای ایران اگریك دوره سعادت هم نباشد یك دوره سکوتی باشد و این مملکت بدبخت نفسی آسوده بکشد، خدمت جناب مستطاب اجل آقای میرزا عبدالغفارخان نیز سلام مخصوص وعرض تبریك میرسانم، ازحضرت آقای علاءالسلطنه تا امروز هیچ خبری نیافتم، امیدوارم بسلامت در تهران رسیده‌اند، مستدعیم در موقع مکاتبه حضور ایشان از قول مخلص نیز مخصوصاً سلام خالصانه برسانید.

دیگر یك مطلب و یا زحمتی نیز بحضور عالی داشتم و ابتدا خیلی عذر میخواهم از اینکه چون کسی غیر از حضرت اجل عالی را در آنجا ندارم مجبوراً این نوع زحمات را به آن دوست محترم استدعا میکنم، عرض مذکور ازاینقرار است : اوقاتیکه در پاریس بودم «جناب مستر لینچ» به پاریس برای دیدن «سردار اسعد» آمده بود و مخلص نیز در آن دو سه روزی که ایشان در پاریس بودند هرروز با ایشان و سردار اسعد ملاقات میکردیم و در یکی از آن مجالس «ممتاز السلطنه» سفیر پاریس هم بود فقط روزآخر که «مستر لینچ» عازم عودت به لندن بود برای حضور در ضیافت «پرشیا سوسیتی» که «لردکرزن» هم در آنجا نطق کرد ، به وداع سرداراسعد آمده بود مخلص حاضر نبودم ولی ممتازالسلطنه بوده است، باری مستر لینچ روزهای قبل بمن میگفت که شما دراسلامبول نمانید والبته به اروپا بیائید و درلندن یاکمبریج بمانید، دراسلامبول ترقی کمالات و استفاده معنوی ممکن نیست ولی در اروپا علاوه بر آنکه انسان میتواند تحصیل کند حتی بیکار نشستن و امرار زمان هم انسان را تکمیل میکند ، مخلص حرف او را تصدیق میکردم و چون عذرهای شخصی داشتم بدفع الوقت میگذراندم ، تا چنانکه عرض شد آنروز اخیر که من حاضر نبودم مشارالیه این حرف را با سردار اسعد تجدید کرده بود و بعضی استفسارات وتحقیقات از احوال خصوصه من نموده بود و پس از آن گفته بود که اگر فلانی ترك اسلامبول گفته بلندن بیاید و در انگلستان اقامت گزیند جمعیت ایرانیان «پرشیا سوسیتی» یعنی persia society همه مخارج و مصارف او را متکفل میشود و میپردازد ، در این مقام ممتازالسلطنه هم گفته بود که اتحادیهٔ فرانسه و ایران یاUnion Franco perisansنیز حاضر است که اگر فلانی در پاریس اقامت کند مصارف او را بعهده گیرد و این فقره مذاکره وقبول شده است فردای این گفتگو که من سردار اسعد را دیدم تفصیل را بمن نقل کرد و هم تکلیف کرد که من یکی از این دو مسئله را قبول کنم ، زیرا میگفت وجود شما برای کارکردن برای ایران در اروپا لازم است و ما همیشه باید دو سه نفری در مرکز اروپا داشته باشیم که من غیر رسم پروپاگاندو کار کنند ، مخلص گفتم با این مطالب کاملاً شریکم و همیشه

گفته‌ام که چند نفر در اروپا باشند مفید است ، علاوه بر اینها من شخصاً چندان مایل به اقامت اسلامبول نیستم و در صورت استطاعت یکروز در آنجا نمیمانم و اروپا را ترجیح میدهم ولی در نظرمخلص گرفتن وجه معاش از فرنگیها آنهم برای یك شخص که کم و بیش شهرت و عنوانی دارد شایسته و مناسب نیست و بقدر مقدور باید امتناع کرد وانگهی برای تقلا در امور ایران و حفظ وطن برعلیه روس یا انگلیس ازخارجه استفاده کردن دلیل عجیبی بر کم همتی دولت خودمان و هم‌تناقض غریبی میشود . اگر چه هم این اشخاص دوستدار ایران باشند ! ولی باز انسان کاملا آزاد نمیشود و هرقدر آنها راضی هستند باید بدلخواه آنها حرکت کند الخ ...

خلاصه شرحی از این قبیل گفتم تا مشارالیه یعنی سردار اسعد نیز با من کاملاً هم عقیده شده گفت خوب است دولت ایران قراری در این باب بدهد و گفت چون من بطهران برسم فوراً دراینباب قراری داده نتیجه‌را بشما مینویسم و براین مصمم شد ولی بعد از آنکه مشارالیه بطهران رفت تا امروز مکتوبی ننوشته و گویا بحکم طبیعت از خاطرش رفته یا اشتغالات مجال نداده من نیزبحکم طبیعت خود دیگر تا امروز چیزی به او ننوشته‌ام .

حالا مقصود از مزاحمت سرکار این است که این اواخر ماندن در اسلامبول برای مخلص غیر میسر گشته و بهر نحو است میخواهم خاتمه باین نحو حیات بدهم در این حال باید به ایران (برخلاف میل خود) برگردم‌که هیچ میل ندارم و یا به ترتیبی در اروپا بمانم ، لهذا اینمسئله سابق باز بخاطرم افتاد که در صورت امکان باز چندی حضورعالی بگذرانم ، رفتن بپاریس را هم با آنکه آقای ممتاز السلطنه در دعوت من از لندن دوباره تکرار و اصرار کرده که همه نوع استعمال اسباب فراغت خاطر میسر میشود بهیچوجه حاضر نیستم ، اینك میخواهم از حضرت اجل عالی در عالم ارادت و دوستی خواهشمند شوم و مزاحمت دهم که در این کار یك استمزاج و استکشافی بفرمائید یعنی مقصود عمل این‌است بطورشایسته وآبرومندانه ازطرف خودتان (نه از قول مخلص) ابتدا در ملاقات با مستر لینچ مذاکره و در عرض‌کلام و بطور حسبحال

بفرمائید و استمزاج فرمائیدکه چطور است فلانی را باینجا بیاوریم و هکذا ... دیگر ترتیب صحیح آن را آنجناب بهتر از من میدانند ، منظور اینستکه در صورت ثابت بودن حضرات از قول خودشان جزئیاتش معلوم شود که چطور متکفل میشوند و بچه اندازه مساعدت مینمایند و هم تا چند مدت متکفل میشوند ؟ درصورت قرار برحرکت از اینجا ، مخارجی هم در مسافرت خواهد بود و هکذا ... دیگر بیش از این زحمت نمیدهم ، حضرت اجل عالی را اشاره کافی است و از مختصر مفصل ننوشته میخوانید و ناگفته میدانید ، فقط استدعای مخصوص ازآنحضرت این استکه این مطالب وعرایض خواه نتیجه داشته باشد یا نه بطور خصوصی در حضور عالی مکتوم بماند و در صورت امکان هرچه زودتر جواب مرحمت فرمایند ، اینرا هم عرض کنم که در صورت انجام این عمل مخلص میخواهم قدری اوقات بمطالعه و تکمیل معلومات بگذرانم و زیاد نمیخواهم در امور سیاسیه اصرار نمایم ، اگرچه آنچه در موقع لزوم ضرورشود یا فایده داشته باشد مضایقه ندارم ، بتصویب سرکارعالی است. درختم عریضه باز ادعیه خالصانه خود را بر مزید عزت و اقبال عالی و احترامات فائقه را تقدیم میکنم و منتظر زیارت اخبار سلامت عالی و جواب هستم ، مستدعیم چند کلمه هم از اوضاع سیاسیه ایران مرقوم فرمائید که اینجا هم خبر خیلی کم است. مخلص صمیمی س - ح - تقی‌زاده[۱] . »

---

۱ ــ دانشمند فقید، محمود محمود ، یادداشتها و اسناد و مدارك بسیار جالب ونفیسی از دوران همکاری سیاسی و حزبی با سید حسن تقی‌زاده نوشته بودند ، که بنا بقولی که بهتقی‌زادهداده‌اند ، مادام‌که در قید حیات هستند، آن اسناد و مدارك انتشار نمی‌یابد. یکبار که بمناسبتی از ملاقات با تقی‌زاده سخن پیش آمد ، استاد بزرگوارم فرمودند یار دیگر بملاقات تقی‌زاده بروید و بایشان بگوئید طبق قولی که داده‌ام تا ما دو نفر در قید حیات هستیم آنچه که بین ما گذشته منتشر نخواهد شد، چون این دستور ایشان چند بار تکرار شد ، بناچار بملاقات آقای تقی‌زاده رفتم و در حضور مرحوم احمد فرامرزی عین گفته‌های دانشمند فقید را تکرار کردم و ایشان هم تشکر کردند . این اسناد و یادداشتهای گرانبها در محل قابل اطمینانی نگهداری میشود که در موقع مقتضی انتشار خواهد یافت . امید است در آنوقت گوشه‌های تاریك دوران پنجاه ساله گذشته روشن شود .

از طرف خود ثان (نه از قول مخلص) ابتدا در ملاقات با مستر لنچ مذاکره

در عرض کلام و بطور حسبحال بفرمائید و استمزاج فرمائید که چطور است

فلانی را باینجا بیاوریم وهکذا... دیگر ترتیب صحیح آنرا اغلب

بهتر از من میدانید منظور اینستکه در صورت ثابت بودن حضرات

در قول خودشان جزئیاتش معلوم شود که چطور متکفل میشوند وچه اندازه

مساعدت مینمایند و هم تا چند مدت متکفل میشوند در صورت قرار بر

حرکت از اینجا مخارج هم در مسافرت خواهد بود وهکذا... دیگر بیش از اینها

و زیاد نمیخواهم در امور سیاسیه اصرار نمایم اگرچه آنچه در موقع لزوم

ضرور شود یا فایده داشته باشد مضایقه ندارم در هر صورت بسته

بتصویب سرکار عالی است در ختم عریضه باز ادعیه خالصانه

خود را بر مزید عزت و اقبال عالی و احترامات فائقه را تقدیم میکنم

منتظر زیارت اخبار سلامت عالی و جواب هستم مستدعیم

چند کلمه هم از اوضاع حاضره سیاسیه ایران مرقوم فرمائید که اینجاها

خبر خیلی کم است

مخلص صمیمی

س. ح. تقی‌زاده

(صفحهٔ آخر نامهٔ تقی‌زاده)

وساطت پروفسور براون

پس از اخراج تقی‌زاده از ایران و اقامت اجباری او در اسلامبول ، پروفسور براون انگلیسی نامه‌ای به آخوند ملا کاظم خراسانی نوشته و از او شفاعت میکند ، تا شاید از اینراه حکم نسخ و بطلان تکفیر صادر شود . این نامه که بخط پروفسور براون است و در جزو مجموعه خطوط مشاهیر مرحوم دکترقاسم غنی بوده ، بوسیله عباس اقبال در مجله یادگار منتشر شده است[1] . پروفسور براون در باره تقی‌زاده به مرحوم آخوند خراسانی چنین مینویسد:

«... عرض دیگری که اگرجسارت نباشد میخواستم عرض بکنم اینستکه دربن اواخر دو کاغذ داشتم از آقای سید حسن تقی‌زاده که حالا در اسلامبول منزوی بلکه منفی است و چون در مدتی که اینجا بود خیلی آشنا بودیم وکمال صدق و درستکاری او را ببراهین قاطعه و دلائل ساطعه ثابت کردم و بعد مسموع شد که قدری تند روی می‌کند حتی در افواه افتاد که تکفیرشده است اگرچه بعد معلوم شد که این خبر اصلی ندارد باری محض آن دوستی که در میان ما بود بایشان نوشتم که تند روی نکنند و خصوصاً بقدر مقدور حضرات آیات‌الله را تقویت بنمایندکه امید ایران بل امید اسلام در ایشان مذکورست و این همه فداکاریها در راه حب‌الوطن کرده‌اند چنانچه همه چه در ایران و چه در خارج از ایران می‌دانند ، در جواب نوشتند که : «در اطاعت و اجابت هر نوع نصایح خالصانهٔ عالی با جان و دل حاضرم و مستدعیم که مثل یك معلم شفیق آنچه بخاطرشریفمیرسد بدون هیچ ملاحظه بمخلص بنویسیدکه خدا شاهد است که با کمال خلوص از آنها استفاده می‌کنم و باز خدا شاهد است که هیچ گناهی عملاً نکرده‌ام و اگر خطائی از من سرزده که خودم با همه نوع دقت ملتفت نشده و نمی‌شوم خلوص نیت خود را که فقط دارائی من درعالم استکفارهٔ آن قرارمیدهم و از خداوند

---

۱ ــ عباس اقبال در مقدمه نامه براون و آخوند مینویسد «دو مکتوب ذیل که سواد آنها در اینجا نقل میشود در سال ۱۳۲۹ قمری بین مرحوم ادوارد براون مستشرق نامی انگلیسی و مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی که مساعی هر دو در استقرار مشروطیت ایران حاجت بیاد آوری ندارد مبادله گردید ...» (مجله یادگار شماره ۲ سال اول) .

میخواهم که مصائب ایران را کم‌کرده بر بلایای شخصی من بیفزاید و یا بدبختی ابدی من نجات ایران را فراهم نماید .

حالا شخصی که اینقدر جویای بهبودی وطن خود باشد ولو خودش در میان هلاك و مضمحل شود آیا جای افسوس نیست که چنین در گوشهٔ عزلت افتاده باشد .

امشب چون خیلی دیر شده است بیش ازین زحمت نمی‌دهم ، همیشه منتظر فرمایشات و دعاگوی دوام بقای شریف آن وجود مسعود بوده و هستم .

کمترین خیرخواهان ایران ادوارد براون انگلیسی .»

مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی در جواب براون چنین مینویسد :[۱]

۳ رجب ۱۳۲۹ نجف

کامبریج حضرت العالم‌الفاضل دکتر ادوارد براون دامت افاضاته‌و فضائله ـ مقام ریاست روحانی مسلمین جعفری خاطر آنجناب را مسبوق مینماید . رقیمه کریمهٔ آن جناب فخامت نصاب را با یك خوشوقتی کاملی مطالعه کرده بر تمام مطالبش مطلع شدم نصایح مشفقانه و ارشادات خالصانه را با یك توجه مخصوص استقبال‌کرده ملاحظه آنها را باعث عواطف مفرحه و ارتیاح حیات باطنیه خودم تصور نمودم سفارش و تشویق بعشایر ایلات وسایرطبقات درحفظ امنیت و سدراه بهانه متجاوزین دائماً به تلگراف و مکتوبات شده و میشود و با عاملهای استبداد و ارتجاع با تحریکات خارجی بدون تفویت وقت دقیقه درجهالت عنصر غالب کارمیکنند اوضاع فعلی اطمینان بخش هستند تا بعد چه ظاهر شود .

از بابت وزیر خارجه سابق آقای حسینقلیخان نواب و آقای تقی‌زاده و سایر دوستان ایران ریاست روحانی کاملا مطلع است و خیرخواهی و خدمات آنها را مسبوق است اما بدبختانه این تغییرات لازمه قهری زمان ثوره و انقلاب است بواسطه آنکه خادم خیلی زود با خائن مشتبه میشود مقام روحانیت هم که مداخله در این جزئیات

---

۱ ـ این نامه بخط میرزا عبدالرسول یزدی است که پای آنرا آخوند مهر و امضاء کرده ولی نامه براون بخط خود اوست که هر دو در مجموعه اسناد دکترغنی موجود است.

را عهده ندارد مع ذلك امید است که بزودی تمام امورات تدارك شده کارها باشخاص لایق سپرده شوند .

حالا حسیات صمیمانه خودم را تکرار کرده و بهمین قدر اکتفا مینمایم .

محمد کاظم الخراسانی

چون نامه مرحوم ملا کاظم خراسانی ، تکفیرنامه سابق الذکر را نفی نکرده تقی‌زاده توانست بایران مراجعه کند. اما بسبب اینکه درخاتمه نامه گفته شده بود «امید است که بزودی تمام امورات تدارك شده کارها باشخاص لایق سپرده شوند» بعدها در تعویض مقامات مختلف مملکتی به تقی‌زاده مخالفتی از طرف جامعه روحانیت نشد و سید حسن تقی‌زاده چندین بار وزیر ، سفیر و سناتور شده و علاوه بر مقامات علمی که داشت در جوامع مختلف نیز صاحب مقام و عناوین بوده و هست .

۲٤

انتقاد بر انتقاد حقوق بگیران

دانشمند محترم محیط طباطبائی ، نخستین نویسنده‌ای بودند که در باره اسناد حقوق بگیران تفسیری نوشتند. ایشان درروزنامه پارس[1] تحت عنوان «درمیان حق و باطل» چنین مینویسند:

در هر قضیه‌ای از قضایا، از همه صورتهائی که عرضه میشود یک‌صورت آن حق است وناگزیر صورتهای دیگر باید ناحق و باطل محسوب‌شود.

این یک مصادره تاریخی است که همه پژوهشها وکنجکاویها و بررسیهای اهـل اطلاع در پیرامون آن دور میزند وهمه برای کشف آن صورت حقیقی‌تلاش میکنند.

پدرم از کسانی بود که تاریخ ایـران را در مکتب زواره از روی تاریخ معجم آموخته و بعدها از روی روضة‌الصفا و ناسخ‌التواریخ برکم وکیف آن افزوده بود.

درسال۱۳۲۷ پس‌از غلبه مشروطه خواهان‌که ازطهران بزواره برگشت‌تعدادی کتاب فارسی متداول روز برای من‌که تازه شاگرد مکتبی شده بودم ازنظم و نثرسوقات آورد .

یکی از آنها کتاب تاریخ ایران فروغی بود که مطالب آن پرورش نویسندگان مغرب زمین تحریر یافته بود.

۱ــ روزنامه پارس شماره ۴-۲۰۸-۲۷ بهمن ۱۳۴۵

بعدها که قادر بخواندن آن شده بودم و بر او صفحاتی از آنرا میآموختم میگفت مگر عقل میتواند باور کند که یك مرتبه جزء مهمی از زمان را از وجود دهها مرد معروف و نامدار که نام ایشان زبانزد مردم شده است بپیرایند ونامهای افراد ناشناخته را که از حیث لفظ و معنی هیچ مناسبتی با زبان فارسی ندارد بجای آنها بگذارند و بگویند آنچه هزار سال میگفتید غلط بود وصحیحش این است! این تعجب آن مرحوم وارد بود ولی بالاخره از میان آن دوصورت تنها یکی میتوانست حق باشد و آنهم صورت غریبی بودکه قراین و دلایل دیگر آنرا تایید میکرد.

در باره امانت و خیانت رجال دوره قاجار به سنخهای متفاوت گفته و نوشته اند چیزی که در آن میان محقق است عدم قابلیت ذاتی و خود خواهی و بی اعتنائی آنان بمصالح و منافع عمومی بوده است ولی آیا این افراد بی لیاقت و فاقد شخصیت ، همه نوکر در خانه اجنبی وغلام سفارت انگلیس یا درشکه‌چی سفارت روس بوده اند ؟ این امری است که با ماهیت و معنویت یك ملت ارتباط پیدامیکند و باید درتحقیق و بررسی آن قدری حزم و احتیاط بیشتر بخرج داد .

نفاق و دو دستگی درمیان رجال هرعصری طبیعة بد گوئی و عیبجوئی را رونق میدهد و هردسته‌ای دسته دیگر را بد و بیراه میخوانند وگناه همه اتفاقات را برگردن آنها میگذارند .

چیزی که برای ما روشن است هردو دسته نوکر در خانه حکومت وقت بوده‌اند از خدمت در خانه جز آکندن جیبها وساختن بستانسراها و خریدن مستغلات ومزارع هدف عالیتری نداشته‌اند و هردو دسته از خود پارك و کاروانسرا و ده و اثاثیه گرانبها بمیراث باقی میگذاشتند وازشندرغاز حقوق ناقابل دیوانی که وصول آن غالباً از استخراج کوه نقره آسانتر نبود ثروتهای کلانی اندوخته بودند.

ولی این ثروت را از راه کلاه چاق کنی وکمك بخرابکاران داخلی میاندوختند، یا از محل اعتبارات دولت هند یا حکومت ماوراء قفقاز میگرفتند؟

اینها مطالبی است که عجله درصدور حکم قطعی راجع بدانها کارمنصفانه نمی تواند

باشد بلکه نیازمند دقت و سنجش هرچه بیشتر است .

در این کشور نهضت مشروطه بوجود آمد وعده‌ای بدان پیوستند و گروهی نیز درصف مخالف بمبارزه با آن پرداختند و در میان هر دو دسته باز موافق و مخالف و دوست و دشمن وجودداشت. چنانکه دیدیم وشنیدیم که در دوره مشروطه اول‌واستبداد صغیر ومشروطه دوم رجال عصر یکدیگر را بسخنان ناسزائی مستودند که حکایت از اختلافات درونی میان آنها میکرد. بیچاره ملك‌المتکلمین و سید جمال اصفهانـی و جهانگیرخان‌شیرازی‌جان خودرا دراین‌راه دادند ولی این جان‌نثاری وفداکاری زبان بدگو را کوتاه نکرد وهنوز پس ازسالیان دراز دربارهٔآنها سخن نامطلوب‌گفته میشود.

زیرا گروهی در روز چهار شنبه چیزی از دست داده‌اند و عده‌ای هم در همان روز چیزی یافتند بدیهی است روز چهار شنبه برای طبقه اول روزی شوم و برای‌دسته دوم روز سعدی است و هردو حق دارند از چهارشنبه ستایش یا نکوهش کنند .

مبارزه سیاسی روس و انگلیس در ایران ازعهدشاه‌سلطان حسین بصورت‌ضعیفی آغاز و در عهد ناصرالدین‌شاه بکمال خود رسید.

این مبارزه‌که تاکتیك هدفها وکیفیت اجرای آن برای صدر اعظم و وزیر امور خارجه آن عهد مجهول بود، متدرجا شامل حال همه‌چیز و همه کس شد و وقتی مثلا کسی از شیراز برمیخاست و ادعائی میکردکه روی موافقی بسمت جنوب داشت طبیعة در مازندران هم باید قرینه‌ای بوجود آیدکه رو بسوی بحرخزر داشته باشد . منتهی وقتی یکی از خاندانی بودکه سابقه همکاری در ترجمه انجیل بزبان فارسی با مارتین کشیش داشت دیگری هم باید بامنشی سفارت روس خویشاوندی داشته باشد تا هنگام ضرورت آن سفارت بتواند ازتعقیب ومحاکمه یامجازات جلوگیری کند .

درکشمکش میان علما و دولت وقت که بصدور فتوای تحریم تنباکو منجر شد ، این مبارزه خارجی در وضع داخلی انعکاس می‌افکند که حتی ملك‌التجار که‌باروسها در منطقه ارتباط وداد وستد بود قهرمان تبلیغ و ترویج حکم حرمت معرفی‌میشد.

با آنکه پس از بمباردمان مجلس عده‌ای از مشروطه طلبان بسفارت انگلیس

پناه بردند و از حبس وقتل نجات یافتند همانطورکه محمد علی شاه هم توانست بعداز سقوط استبداد صغیر بسفارت روس برود و از شر تعقیب مصون بماند.

این یك شور بختی سیاسی برای مملکت ما بودکه در برابر منافع و مطامع آنها هیچ قدرت مقاومت داخلی باقی نباشد و نفس پرستی و سودجوئی و بیعلاقگی رجال مملکت نسبت بمصالح مشترك در میان حاکم و محکوم و تابع و متبوع چنان سنگ تفرقه‌افکنده باشدکه به بیگانه مجال دخالت‌واعمال نفوذ درکارهای داخلی بدهد.

ما نمیتوانیم به صرف اینکه در یادداشتهای مامورین روسیه تزاری از فردی یا مقامی انتقاد شده باشد ویا در نامه‌ها وگزارشهای مامورین انگلیسی ازفردی انتقاد یا تمجید شده باشد ، بصحت‌آن مطالب‌اعتقاد پیداکنیم بلکه باید هر تهمتی را در معرض تحقیق و تفتیش قرار داد و دید که قرائن در این باره چه میگوید .

وقتی‌مشروطه در ایران‌اعلام شد فراماسونهای مکتب‌ملکمی‌باعتبار اینکه‌میرزا ملکم خان ناشر کلمه قانون بود ، در پیرامون این دستگاه گرد آمدند و جمعیتی بنام انجمن آدمیت تشکیل دادند که مکتب جوانهای جاه طلب وروشن فکر روزرابسوی خود جلب‌کرد. جاذبه این‌انجمن به‌جائی رسیدکه محمدعلیشاه‌هم درآن اسم‌ثبت‌کردو بجای پنج تومان حق عضویت هزار اشرفی بصندوق جمعیت التفات نمود. هنوز او قصد به خودرا در حمله بمجلس نکرده بودکه معلوم شد در میان استبداد وجمعیت ، حسن ارتباطی برقرار شد و بدین مناسب تجزیه در پیش آمد ولی بمباردمان مجلس به این قضیه پایان داد و معلوم نشدکه این‌آدمیت درخدمت مشروطه بوده یا استبداد. تااینکه حکومت استبداد صغیر پیش‌آمد و محمد علی شاه بعد از مدتی کروفر درنتیجه‌مقاومت آذربایجان وقیام اصفهان درمقابل‌تسلیم‌وآشتی‌برآمده‌بود. هواخواهان استبدادبراینکه او را منصرف سازند زمینه می چیدند . اینك بگزارش مأمور مخفی آزادیخــواهان بنگرید که جریان یك اجتماع مستبدین را برای توطئه‌برضد مشروطه بخط‌خودنوشته و اینك در جزو اسناد دولتی موجود است .

«نمره اول–سوم جمادی‌الاولی – مجلس منافقین

سه روز پیش دررستم آباد در منزل مفاخرالملك مجلسی تشکیل یافت که‌من بنده همه اعضای آن را نمی‌شناختم. بعضی را از نوکرها پرسیدم که اسامی آنها از اینقرار است:مفاخرالملك– میرزا عباسقلی‌مدیر آدمیت– امین‌الملك– آصف‌الملك کرمانی– میرزا عبدالمطلب یزدی– حاجی محمد اسمعیل مغازه (معین‌الضرب) ارشدالسلطنه (برادرارشدالدوله)– مختارالسلطنه‌کاشی–میرزا احمدخان‌حیدری–امام جمعه‌خلخالی میرهاشم– حاجی علی اکبر بروجردی– شیخ حسن سنگلجی – سید شرفه – سید واعظ اصفهانی. پس ازمذاکرات طولانی نتیجه این شدکه‌بهرقسم‌باشد ازاجزاء وطالبان‌حقوق بدبگویند خود اظهار مشروطه خواهی کنند – میرزا عباسقلی خان گفت باید پولی ما به‌آدمها بدهیم‌که درمجالس بد بگویند و خودمان اعلانات منتشردهیم. حاجی‌اسمعیل گفت «آدمها» بمجالس راه ندارند .

میرزای یزدی گفت مراد از «آدمها» اشخاصی میباشند که در انجمن آدمیت بودند نه اینکه مراد نوکرها باشند . مختارالسلطنه گفت مردم شماها را میشناسند و حرف شما اثر نمیکند .

میرزا عباسقلی آدمیت گفت ما اعلانات ژلاتینی نشر میکنیم آدمها در مجامع میخوانند مثلا مینویسم صنیع‌الدوله هواخواه روس حاجی سیدنصرالله پول گرفته است مستشارالدوله هوا خواه شاه است وکذا سایر مشروطه خواهان را همین که دماغ آنها سوخت دیگر بمقصود رسیده و نفاق میان‌آنها افتاده. میرزاعبدالمطلب گفت مردم‌بیدار شده‌اند و این‌بدگفتن یك‌روز ودو روز است ملاحظه‌کنید‌آصف‌الدوله در فارس‌شهرت داده سیدلاری راکشته‌اند، مردم ختم گرفتند عزادار شده‌اند بعد در یك هفته معلوم‌شد دروغ بوده است حال ما بسبب شنیده‌ها بعضی اشتهارات را بدهیم بعد که معلوم میشود خلاف آن، پس اولی آنست که روزنامه آدمیت طبع ونشربدهیم و مقاصد خود را در ضمن بنویسم.

باری حاجی محمد اسمعیل متقبل شد عجالة ده‌هزار تومان خرج این کار کنند . البته از مشروطه خواهان متوقعیم که درکار باشند ، دماغشان بسوزد این مزخرفات را استماع فرمایند . »

اینجاست که بانسان حیرت دست میدهد که آیا این همان آدمیتی است که برخی آنرا بنیان‌گذار فکر آزادی در ایران می‌پندارند و یک کتاب در شئونات مشروطه‌خواهی او مینویسند یا دیگریست که نام عباسقلی آدمیت را برخود بسته و عامل تخریب مشروطه بسود استبداد شده است . بهر صورت باید در تحقیق اینگونه مسائل دقیق و عمیق و منصف بود»



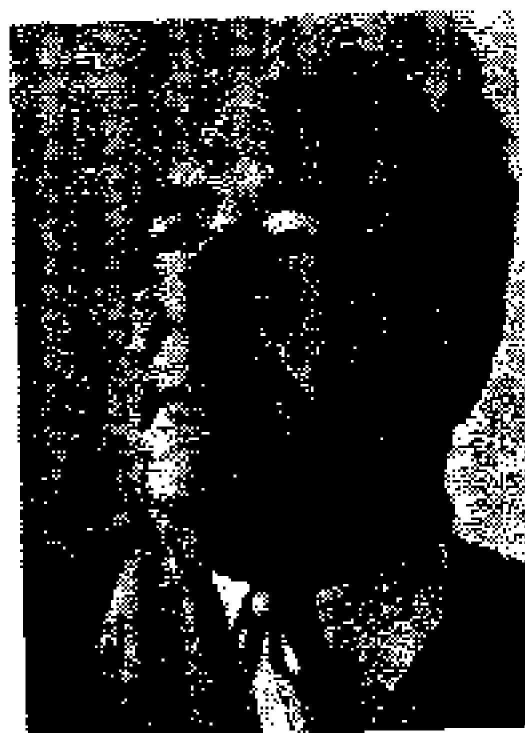
پس از انتشار ایرادات دانشمند محترم، چون ایشان در مقاله خود اظهار عقیده کرده بودند که انتشار این اسناد (باماهیت ومعنویت یک ملت ارتباط پیدا میکند)، برای اینکه بایشان ثابت شود که رجال خائن دربار قاجاریه منتخبین ملت ایران نبودند تا اسناد خیانت آنها با ماهیت و معنویت ملت ایران ارتباط داشته باشد ، شرح زیر در گرامی روزنامه پارس چاپ شد :

«آقای اسمعیل رائین که از نویسندگان قدیمی مطبوعات کشورند وسالیان دراز است با نوشتن مقالات مستند تاریخی با بسیاری از روزنامه‌ها ومجلات همکاری دارند، مقاله‌ای تحت عنوان : « واقع‌بینی وحقیقت‌جوئی در تاریخ » نگاشته وبرای انتشار به روزنامهٔ پارس فرستاده‌اند . این مقاله درپاسخ مقاله «درمیان حق وباطل» است که بقلم استاد فاضل آقای محیط طباطبائی درپارس منتشر گردید .

آقای رائین اخیراً دست به نوشتن یک سلسله مقالات زده‌اند که درمیان خوانندگان ایجاد سروصدای موافق ومخالف کرده است . حسن این مقالات همین است که درمعرض داوری صاحبنظران قرارمیگیرد ونظرات وعقایدی که براساس مستندات تاریخی است دربارهٔ آنها اظهار میگردد . درج مقالهٔ آقای رائین نیز مولود همین نکته است و ما

امیدواریم هم آقای محیط طباطبائی که حقاً از نویسندگان محقق ومورد احترام جامعه هستند و هم صاحبنظران دیگر در این قبیل موارد که پای راز تاریخ درمیان است ، اطلاعات ومعتقدات خودرا بنویسندکه نکتهٔ مبهمی در نقل حقایق تاریخی باقی نماند. درج مقالات موافق ومخالف درپارس فقط برای روشن شدن این حقیقت است :

در روزنامه گرامی پارس مورخ ۲۷ بهمن ۴۵ مقاله‌ای تحت عنوان : «درمیان حق وباطل» بقلم آقای محیط طباطبائی انتشار یافته بودکه موضوع اصلی آن قضاوت درخدمت یاخیانت و ارزش کار و سوابق زمامداران ایران در دورهٔ قاجار بود. مطلب اصلی که درآن مقاله عنوان گردیده این است که : « ... آنچه محقق است عدم قابلیت ذاتی وخودخواهی وبی‌اعتنائی آنان به مصالح ومنافع عمومی بوده است . ولی آیا این افراد بی‌لیاقت وفاقد شخصیت، همه نوکر در خانهٔ اجنبی و غلام سفارت انگلیس ، یا درشکه‌چی سفارت روس بوده‌اند ؟ این امری است که با ماهیت و معنویت یك ملت ارتباط پیدا میکند ... »



استاد سید محمد محیط طباطبائی

چون اینجانب دراحوال رجال ودرباریان وبزرگان مملکت ایران در آن عصر مطالعاتی نموده ویك سلسله مقاله درمجله تهران مصور تحت‌عنوان : « حقوق بگیران انگلیس درایران » انتشار داده‌ام ، اجازه میخواهم نظر خود را درباره این مطلب مهم تقدیم دارم .

اساس تاریخ نویسی برواقع‌بینی وحقیقت‌جوئی است واگر نتیجهٔ تحقیقات تلخ و

ناگوار باشد بهیچوجه آن‌حقایق را نمیتواند تغییر بدهد وکار اصلی مورخ و پژوهنده همین است‌که واقعیات را عرضه بدارد .چنانکه درسلسله مقالات خود بنابراسنادمعتبر رسمی روشن کرده‌ام ، درمیان رجال عصرقاجارخائن و خادم دلسوزو یا بی‌اعتنا بمصالح ملت وجود داشته‌اند واین مطلب هیچ ارتباطی با « ماهیت و معنویت » ملت ایران پیدا نمیکند، زیرا آن‌کسان منتخبین‌ملت ایران نبودندکه نمایندهٔ اخلاق ملت بشمارآیند. چنانکه سرهارفوردجونز وزیرمختار انگلیس درایران که در زمان فتحعلیشاه بایران سفرکرده وجزو اولین نفراتی بوده که به رجال عصرقاجار رشوه و حقوق ومقرری داده در اول کتابش راجع به مأموریت سیاسی‌خود در ایران میگوید : « فساد زمامداران ایران را نباید بحساب ملت ایران‌گذاشت وهمه بدبختی ایران ازدست آن رجال‌بوده است » . ازاین جهت نباید خلط مبحث بکنیم وموضوع معنویت ملت ایران را بادفتر احوال رجال آن مخلوط نمائیم .

مطلب دوم راجع به ارزش‌کارهای زمامداران آن عصر است . این کسان همه از یك قماش نبوده‌اند . زیرا ازیك طرف باحوال میرزا ابوالحسن‌خان‌شیرازی برمیخوریم که اسناد رسمی مستمری گرفتن اورا ازکمپانی هند شرقی درتهران مصور نقل‌کردم .

ودرجهت عکس آن ، ستارهٔ درخشانی مانند میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام رامیبینیم که در راه دفاع ازمنافع ایران ومبارزه با بسط نفوذ روس و انگلیس جان خود را از دست داد . در مقالات خود در تهران مصور ، گزارش وزیر مختار وقت انگلیس را در بارهٔ سرنوشت قائم مقام نقل‌کردم ونشان دادم چه‌کسانی باسفارتخانه‌های اجنبی ارتباط داشتند وبمناسبت قتل قائم مقام بوزیرمختار انگلیس تبریك میگفتند .

سلسله مقالات مذکور نه تنها با استفاده از اسناد موجود در بایگانی عمومی انگلستان public record office تنظیم شده ، بلکه از یادداشتها و کتب خارجی نیز برای تایید آنها استفاده گردیده است .

ازجمله پس ازنقل گزارش سرجان‌کمبل به‌وزیر خارجه انگلیس دربارهٔ رشوه

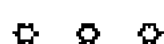
خواری «میرزا ابوالحسن‌خان» و «میرزا مسعودخان انصاری» یعنی دو وزیرخارجه‌ای که از انگلیسها و روسها رشوه و مقرری میگرفتند؛ بلافاصله یادداشتهای میرزا حسین خان آجودانباشی را کـه توسط منشی او «گرمرودی» نوشته شده نقل نمودم . ایـن یادداشتها عموماً در تأیید گزارش (کمبل) است موضوع برسرآنست که باید دید اگر سرجان‌کمبل با (خان ایلچی) و(میرزا مسعودخان) دشمنی داشته ، آیا میرزاحسینخان آجودانباشی نیز با هر دونوکر اجنبی دشمن بوده است ؟

اگرگزارشهای وزرای مختار انگلیس‌که ۱۶۰ سال از تاریخ آنها میگذرد واز ۱۱۰ سال قبل تاکنون درمعرض افکارعمومی محققان قرارگرفته است ، صحیح نباشدو همچنین راپورت‌ها وگزارشهای امثال آجودانباشی نیزمطابق با واقع تلقی نشود ، پس هیچ منبع ومأخذ قابل اعتباری وجود ندارد مگر اینکه‌بسراغ (تاریخ معجم ــ روضة الصفا و ناسخ‌التواریخ) برویم .

حقیقت‌جوئی در تاریخ، قواعد واصولی‌دارد ، ودر نگارش‌سلسله مقالاتی‌که مینویسم هدفی جز کشف حقیقت و واقعیات نداشته‌ام وهمه جا تذکر داده‌ام کـه قول واحدی را نمیتوان مأخذحقیقت قرار داد زیرا دربارهٔ مردان سیاسی اقوال موافق ومخالف‌فراوان است . نویسنده اگر غرض ومرضی نداشته باشدهمه اسناد وگفته‌ها را مطالعه میکند و آنچه حقیقت است ، بدست میآورد واگر غیراز این شیوه‌ای پیش بگیرد قضاوتش بی‌مغز ونامعتبر خواهد بود .

نتیجهٔ کلی که ازمجموع مطالعات‌خودبراساس معتبرترین اسنادومدارك تاریخی و تطبیق آنها گرفته‌ام ، اینست که درمیان هرطبقه و صنفی ازطبقات واصناف اجتماعی ایران همه گونه مردم بوده‌اند . در میان رجـال و وزیران کسانی مانند میرزا بزرگ قائم مقام و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی‌خان امیرکبیر بوده‌اندکه مایهٔ افتخار ملت ایران بوده‌اند ودوست ودشمن درنامه‌های رسمی وکتابها آنان را ستوده‌اند و نیزکسانی بوده‌اندکه نه‌فقط خدمتی نکرده‌اند بلکه‌غلام حلقه‌بگوش سفارتخانه های

اجنبی بشمار میرفتند. همچنین درمیان طبقهٔ روحانیون به افرادی مانند شیخ عبدالحسین وحاجی میرزا هادی نجم آبادی وشیخ انصاری برمیخوریم که مظهر پرهیزکاری وآزادگی وعزت نفسانی بوده‌اند ونیزکسان دیگری رامیبینیم که از موقوفات «اود» هند مستمری دریافت می‌داشتند. درمیان مشروطه‌خواهان نیزکسانی بودندکه خدمت ارزنده‌کرده‌اند وکسانی آلت فعل سیاست اجنبی شده‌اند و این اعمال بطبقهٔ اهل سیاست ویا روحانیت منحصر نبوده ونیست، بلکه درهرصنفی ازطبقات اجتماعی از ادیب ومعلم وتاجروغیره مردم نیك وبد، وپرهیزکار وطرار و درست ونابکار پیدا میشود.»



دو هفته پس از انتشار آنچه که درجواب دانشمند محترم‌محیط طباطبائی نوشته شده بود، ایشان‌جوابی تحت عنوان (ازمذموم تامحمود) درگرامی‌روزنامه پارس باین شرح نوشتند[1]:

ما نگوئیم بدو میل به نا حق نکنیم   ورق‌کس سیه و دلق خود ازرق‌نکنیم

متأسفانه وقتی صاحب اختیار مملکت (فتحعلیشاه) در طی قراردادی معتبر از دولت هند انگلیس قبول پول نقد برای جلوگیری اتباع ایران از حمله به مرزهای هندوستان و دفاع از استقلال کشور خویش در برابر رقیب سیاسی انگلستان میکرد و در ازای دریافت این وجه رابطه سیاسی خود را با دیگران برهم میزد و وابستگی سیاسی صاحب لیره و روپیه را گردن می‌نهاد، قبح دریافت پول‌ازبیگانه‌تا درجه‌مهمی ریخته شد و پس از آنکه فرزند والاتبار و نایب‌السلطنه او (عباس میرزا) درطی‌قرارداد دیگری درخواست حمایت تزارهای روس را برای جانشینی پدر خویش میکرد،ابهت توسل به‌بیگانه در این کشور شکسته شد وزمینه‌ای فراهم آمدکه امروز یك‌خبرنگار و پژوهنده از هرددی که در آید برروی زمین جای سم سمداران را مینگرد و تنها تاریخ گذشته کشور را میتواند از زاویه خدمت به بیگانگان در مقابل دریافت مزد و مقام از زیر نظر بگذراند.

---

۱ ــ روزنامه پارس شماره ۳۰۹۴ ــ ۸ فروردین ۱۳۴۶.

اکنون‌که انگلیسها با نشر قسمتی از اسناد وزارت امور خارجه خود به معرفی کسانی پرداخته‌اندکه روزگاری طوق ذلت همکاری با ایشان را برگردن داشته‌اندا این فرصت به دست نویسندگان افتاده است که در معرفی عده‌ای از رجال عهد قاجاریه که بر طبق این اسناد مزدور سیاسی بوده‌اند، این گل سیاه را بهسینه خانواده های با اسم و رسمی بزنند که اگر امروز سر به‌خاك تیره فرو برده‌اند شاخه‌های جوان وجوانه‌های تازه‌ای از بن وتبارایشان درپیش روی ملت ایران مانند سرو میخرامند وازهمه‌مزایای حکومت مشروطه برخوردارند.

اگر فردا روسها هم اسنادی راکه ازعهد کاترین بیعد راجع به ایران درگنجینه اسناد خارجی خودگرد آورده‌اند منتشر کنند آنوقت معلوم خواهد شد که چه فردهای تازه‌ای در این سیاهه سیهروئی ثبت خواهد شد .

ممکن است بگوئیم رقابت روس و انگلیس در مدت دویست سال اخیر زمینه برای این کار فراهم آورده و کسانی را که با مصالح خاص طرفی موافقت نداشته‌اند ، بطرفی دیگر منتسب میکرده است.

در صورتی‌که مدارك سیاسی وزارت امور خارجه فرانسه و عثمانی و اطریش‌که درگنجینه‌های اسناد سیاسی پاریس و اسلامبول ووینه ضبط است انتشار یابد دنباله‌این سیهروئی و تبه‌کاری شاید تاجائی امتداد یابد که شامل حال روستائیان شمال و شرق و صحرانشینان غرب وملاحان جنوب ایران هم گردد وآنوقت این شعر فارسی که حکم مثل سایر را پیداکرده مصداق وسیعتری خواهد یافت:

گر حکم شود کـه مـست گیرند　　　　در شهر هرآنکه هست گیرند

درصورتیکه حقیقت‌از اینقراراست فقدان حس‌مسئولیت شخصی وروحیه‌اطاعت کورکورانه؛ قشر سطحی ملت ایران را در برابر جریان باد و آب و نور آفتاب‌زنگ زده وسیه روکرده وبهچنین ورطه تباهی در افکنده بود درصورتیکه هسته مرکزی که شامل مردم زحمت‌کش مسلوب‌الاراده و بی‌خبر از جهان خارج ووضع داخل زندگانی میشد ازاین زنگ ورنگ وننگ برکنار افتاده بودند . مگر اینکه فردی یا افرادی

از این هسته درونی به‌قشر سطحی جامعه نقل مکان ومقام کرده و در سرنوشت با آنها شرکت جسته باشند.

من منکر این معنی نبوده‌ام و هرگز در مقاله مورد نظر آقای رائین با معرفی نسلهای متوالی فاسدی‌که برای سود خودکشوری‌را به‌روزگار سیاه‌افکنده بودند‌مخالف نیستم ولی به‌اعتبار این‌که سابقه امدادی ممکن است پنهان از نظر من وآقای‌رائین و حتی مسئولین امور هم هنوز امتداد داشته باشد و پیش از انتشار اسناد جاری آرشیوهای ممالك اروپا‌وآمریکا وآسیا برای ما، وقوف برآن میسر نباشد، پیش خود می‌اندیشم‌که باید برای این درد بیدرمان چاره‌ای جست .

آقای رائین چاره را در معرفی آنها میشناسند و تا حدی هم حق دارند . من چاره را در اصلاح روحیات نسل جدید میدانم که برای خود وظیفه ومسئولیت مستقیم احساس کند و سربلندی خویش را در سربلندی ملت ومملکت بجوید. اگراز ذکراین اسامی و معرفی آنها به‌نسل جدید درس عبرتی به‌دیگران داده میشد به‌تأمین‌این‌هدف کمکی میکرد ولی باکمال تأسف جریانی را که برای دانشجویان ایرانی بخصوص در آمریکا در این سنوات اخیر فراهم آمده وپشت پا به‌مملکت و ملت و زبان وفرهنگ و دین و پدر و مادر خود زده‌اند و فرورفتن درباتلاقهای مکونك‌برای تأمین‌مصالح یك دولت‌بیگانه‌را برخدمت در سپاه‌ترویج و بهداشت‌کشور خودترجیح میدهند،این‌جریان اسف‌انگیز نشان میدهدکه دراثر نمایش این مناظر ننگ‌آمیزروزبروز چشم‌آنهاانس بیشتر میگیرد واگرنسل‌کهن در ازای راتبی از سفارت روس وانگلیس وفرانسه‌خدمتی درزیر پرده به‌مصالح سیاسی بیگانه درایران‌میکرد؛ نسل جدید دست‌ازماهیت‌ایرانی بودن وپارسیگوئی ومهروطن و پدرومادر میشوید و نه‌تنها برای فردبیگانه‌طوق‌عبودیت اورا برگردن میگیرد بلکه درمحبت وخدمت وچاکری او خودرا مستحیل و مستهلك میسازد. اینست‌که‌اظهارنظر کرده‌ام‌که بهتراست در تصدیق آنچه‌از نوشته‌های‌بیگانگان درمورد رجال ایران انتشار یافته است قدری دقت و تأمل و حتی تردید روا داشت و حتی‌الامکان کوشید پرده حجب و حیائی که هنوز کاملا برطرف نشده پاره نگردد و

وسیله بلکه وسایلی برای تربیت نسل جدید فراهم آورد که دیگر یك فردموجود بادو وسه تذکره و چند تابعیت بسر نبرد و هر وقت لقمه در آمریکا یا اروپا چرب باشد ، برسر خوان بیگانه بنشیند وهرگاه در ایران تصور سودی برود به یادیار ودیار بیفتد .

باوجود این هرگز میل ندارم حقیقت مستور بماند و بر زبان و قلم نرود و ابداً در نوشته خود مانع ومخالف اینکه آقای رائین حقوق بگیران سفارت انگلیس وروس وفرانسه وعثمانی و امریکا وژاپون و ایتالیا و سوئد و هلند ودانمارك رابه‌ملت چشم‌و گوش بسته ایران معرفی میکند نیستم و امیدوارم با انتشار آن دسته اسناد سیاسی که تاکنون درون گنجینه های دیگر از دسترس من و ایشان خارج مانده ، کسانی را که هنوز نسبت بدیشان اندك حسن ظنی هم باقی است چنانکه بوده‌اند ؛ بشناسیم و توفیق ایشان را در ادامه این‌عمل که آنرا برای ارشاد نسل جدید بنظر خودسودمند دانسته‌اند، ازخدامسئلت دارم[۱] .»

فهرست نامها

آ

آلودنگ ، ۱۷۶
آدمیت ـ عباسقلیخان ، ۴۵۳
آدمیت ـ فریدون ، ۵۶، ۵۷، ۶۸، ۱۳۵،
۱۳۸، ۲۵۴، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۹۹
آریستوف ـ ژنرال ، ۱۳۴
آخوند کاشی ، ۹۰
آصف‌الدوله ـ اللهیارخان ، ۷، ۹۵، ۱۳۰،
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸ ،
۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲ ،
۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۲۳۹
۲۵۲، ۴۵۳،
آصف‌الملک کرمانی ، ۴۵۳
آقا خان بیک ، ۳۸۱
آقا خان محلاتی ، ۳۳۲ تا ۳۵۰
آقازاده رشتی ـ شیخ اسمعیل ، ۳۷۵ ، ۳۷۶
آقاسی ـ حاجی میرزا ، ۷، ۳۶، ۵۵، ۶۳، ۶۵،
۶۶، ۷۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۲،
۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۹
۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۴، ۳۱۱، ۳۳۵، ۳۴۱،
۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۹۷،
۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۱۰
آقا محمد خان قاجار، ۸۱، ۸۴، ۸۸، ۹۴، ۱۳۰
۱۶۶
اندره خیاط ، ۱۱۴

الف

ابراهیم خان شاه بندر ـ میرزا ، ۱۲۷، ۱۲۸
ابراهیم سلطان ، ۱۴۶
ابردین ـ لرد ، ۷
ابوالحسن شیرازی ـ میرزا (ایلچی ـ خان ایلچی ـ ایلچی کبیر) ۷، ۱۷، ۱۸، ۱۹،
۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۹ تا ۴۱ ،
۴۴، ۴۶، ۵۰، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۸۶،
۸۷، ۹۸، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۸،
۱۹۶، ۲۶۶، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۵، ۳۰۷ ،
۳۴۴، ۴۵۶، ۴۵۷
ابوکلل ـ حاج عطیه ، ۳۷۱، ۳۷۳
احمد اصفهانی ـ حاجی میرزا ، ۳۳۶
احمد خان ، ۲۰۶، ۲۰۷
احمد علی میرزا ـ شاهزاده ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ،
۲۸۷، ۲۸۹
ادیب‌السلطنه ـ حاجی‌میرزا ابراهیم‌آقا ، ۳۱۵
ادیب‌الملک ـ عبدالعلیخان ، ۲۶۹، ۲۷۵

ارشد السلطنه ، ۴۵۳

ارغون میرزا ، ۲۶۱

استرینگ رایس ـ سرسیسل ، ۴۱۳

استالین ، ۴۳۳

استراچی ، ۸۳

استیل ـ ویلیام ، ۲۵،۲۶،۴۱،۸۷

استیونس ، ۲۶۴ ، ۲۹۲،۲۹۶ ، ۳۰۷ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲،۳۸۶،۳۸۷،۴۰۴،۴۱۷

استروژ ـ سررونالد ، ۳۷۳،۳۷۴،۳۷۵

استویک ، ۳۹۴

اسداله ، ۲۵۰

اسداله خان ، ۱۹۵

اسداله ـ شیخ ، ۱۰۶

اسکارواپلد ، ۴۲۵

اسمارت ، ۳۱۴

اشرف زاده ، ۳۲۰،۳۲۱

اصلان خان ، ۲۰۳،۲۰۶،۲۰۷

اصفهانیان ـ کریم ، ۲۶۱

اعتمادالدوله ـ میرزا ابراهیم شیرازی ، ۱۸، ۷۰،۱۵۵

اعتماد الدوله ـ میرزا نصراله خان (میرزا آقا خان نوری) ۶۴،۱۱۳،۱۱۹، ۱۲۰ تا ۱۲۸،۱۹۸،۲۳۹،۲۴۸،۲۶۳،۲۶۶، ۲۶۷،۲۶۹،۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳،۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶،۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۸۰، ۳۸۱،۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۲،۳۹۳،۳۹۴، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴،۴۰۵،۴۱۱،۴۱۴،۴۱۷

اعتماد السلطنه ـ محمد باقرخان ، ۲۷۵

اعتماد السلطنه ـ محمد حسنخان ، ۳۴، ۶۲، ۸۴،۸۸،۹۵،۱۱۷، ۲۵۹، ۲۷۵،۳۱۲، ۳۲۵،۳۲۸،۳۳۵،۳۸۹

اعتماد مقدم ـ مهدیخان ، ۲۶۹

افشار ـ میرزا رضاخان ، ۳۲۰،۳۲۱

افندی ـ حیدر ، ۳۰۰،۳۰۵، ۳۹۱،۳۹۲

اقبال ـ عباس ، ۱۸۸،۱۹۵-۴۴۶

الار ـ ژان فرانسوا ، ۲۲۰

الیس ـ سرهنری ، ۱۲۷،۱۸۶، ۱۸۹، ۲۱۹، ۳۹۵، ۴۰۴

امام جمعه ـ میرزا ابوالقاسم ، ۸،۲۳۰،۲۳۵، ۲۳۶ ، ۲۳۸

امام جمعه میرمحمد مهدی ، ۵۱،۵۲،۵۶،۶۶، ۱۹۱

امام وردی میرزا ، ۵۱ ، ۱۵۰،۱۵۴ ، ۱۷۵

امبورکس ، ۱۲۰

امیرخان سردار، ۲۸۴

امیر خیزی ، ۳۲۰ ، ۳۲۱

امیر دیوان ـ نبی‌خان ، ۳۵۳

امیر اصلان خان ، ۱۴۰ ، ۱۴۱

امیرکبیر ـ میرزا تقیخان ، ۵،۶، ۸،۶۵،۷۳، ۷۶،۱۱۶، ۱۳۹ تا ۱۴۱، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۷،۱۹۹، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲،۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۵۲،۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸،۲۷۶،۲۸۰، ۲۸۱، ۳۴۶،۳۴۸، ۳۴۹،۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۴،۴۱۵، ۴۵۷

امیر نظام ـ محمد خان زنگنه ، ۱۸۸ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵، ۳۲۶، ۳۲۷

امین‌الدوله ـ عبداله ، ۷، ۸۴، ۸۵، ۹۳، ۹۵، ۱۳۲،۲۰۳، ۲۰۴ ، ۲۰۵،۲۰۶، ۲۰۷ ، ۲۰۸

امین الدوله ـ فرخ خان کاشی (امین‌الملک) ۲۵۸،۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱ ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸،۲۷۵، ۳۰۴،۳۰۸، ۳۶۵، ۳۸۷، ۳۸۸،۳۹۲،۳۹۳، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۴،۴۱۷،۴۱۸،۴۵۳

امین الدوله ـ حاج محمد حسینخان (رجوع شود به صدراصفهانی)

امین الدوله ــ میرزا علی‌خان ، ۷
امین‌السلطان ــ میرزا علی خان اتابك ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۶ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۷ ، ۳۷۶
انتظام ــ عبداله ، ۱۹۰
انتظام ــ نصراله ، ۱۹۰
آندره‌موروا، ۴۲۵
انصاری‌شیخ مرتضی ، ۴ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۴۲۵ ، ۴۵۸
اوزلی بارت ــ سرگور، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۴۱ ، ۸۶ ، ۹۸
اوژن فلاندن ، ۱۵۳ ، ۱۵۴
اورست ــ لرد ، ۳۶۹
اعاشی خان ، ۴۲۱ ، ۴۲۲
ایزید وردو بروسکی ، ۲۲۴
ایپسلانتی ، ۲۲۲
ایوانف ، ۱۴۰

ب

باب سید محمد علی ، ۳۳۲ ، ۳۵۵
بامداد ــ مهدی ، ۳۲۴
بحرالعلوم سید محمد، ۱۰۳ ، ۱۰۶ ، ۱۰۸
براون ــ ادوارد ، ۱۱۰ ، ۳۱۷ ، ۴۲۳ ، ۴۴۶ ، ۴۴۷
بروجردی ــ حاج علی اکبر ، ۴۵۳
بروسکی ، ۲۲۴
بفروئی یزدی ــ شیخ علی ، ۱۰۶
بل ــ میس ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۱
بلاردی ــ پیر ، ۲۲۰
بلاردی ــ ویرژینی ماریتا ، ۲۱۹
بوره ، ۲۸۹ ، ۲۹۹ ، ۳۰۲
بوتزانکت ــ ژاکوب ، ۲۵ ، ۸۷
بوهارنه ــ اوژن ، ۲۲۱
بهاالله ــ میرزا حسینعلی ، ۳۳۲
بهاء الدوله ــ بهمن میرزا ، ۳۲۵
بهبهانی ــ سید عبداله ، ۳۱۷ ، ۴۳۴ ، ۴۳۷ ، ۴۳۹
بهبهانی ــ سید محمد باقر ، ۱۰۶ ، ۳۳۸
بهمن میرزا ، ۲۶۵ ، ۳۸۰
بیانی ــ خانبابا ، ۲۱۲
بیگلربیگی ــ فتحعلی قراباغی ، ۳۳۵ ــ ۳۳۷
بیگلربیگی ــ محمد علیخان ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۴ ، ۱۴۷
بینا ــ دکتر علی اکبر ، ۱۷۶

پ

پاسکویچ ــ ژنرال ، ۱۶۳ ، ۱۶۴
پاسمور ــ کلنل ، ۵۴
پالیزی ــ هدایت‌اله ، ۳۲۸
پتسیر ــ سرچارلز ، ۳۳۸
پالمرستون ، ۳۸ ، ۵۹ ، ۱۵۲ ، ۲۵۷ ، ۴۲۷
پتتی ــ ژنرال ، ۲۲۴
پرژوزف ، ۲۰۲ ، ۲۱۰
پروین خانم (زن میرزا هاشم) ، ۲۸۱ ، ۲۹۰ ، ۳۰۲
پلاك ــ دکتر ، ۶ ، ۲۲۴
پنکو ، ۴۲۱
پورداود ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۴۳۲
پیرون ، ۲۰۴

ت

تاج بخش ، ۱۳۰
تالبت ـ میجر ـ ۲۴۶
تبایلی ، ۲۴۳
تبریزی ـ صدرالدین محمد ، ۱۸۴
تره زل ـ ژنرال ، ۲۱۵
تقی اشهر ، ۲۸۱
تقوی ـ حاج سید نصرالله ، ۴۷۲،۴۵۳
تقی‌زاده ـ سید حسن ، ۳۱۵،۳۱۷،۳۱۸،۳۱۹
۳۲۰،۳۲۱، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۲۸،۴۳۲ ،
۴۳۴،۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰،
۴۴۱،۴۴۴،۴۴۶،۴۴۷، ۴۴۸
تیپو سلطان ، ۸۳
تیمور میرزا فرمانفرما ، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵،
۱۷۷،۳۳۷،۴۱۶
توکلی ـ دکتر احمد ، ۲۱۹

ج

جانستون ـ دکتر ، ۳۳۰،۳۳۱
جزایری ـ حسین (عون‌الملک) ، ۴۱۸،۴۱۹
جعفر ـ سید ، ۱۰۶
جعفرخان کاشی ـ حاج سید ، ۸۴،۱۵۰،۳۷۵
جعفر علیخان ، ۳۱۰،۳۱۱
جعفر قلیخان ، ۳۱۲
جعفرمیرزا ، ۱۰۴
جلیل اردبیلی ـ سید ، ۳۱۵
جمال‌الدین اصفهانی ـ سید ، ۳۱۵،۴۵۱،۴۵۳
جمال‌زاده ـ سید محمدعلی ، ۳۲۱، ۴۳۲،۴۳۶
جواهر کلام ـ علی ، ۳۵،۳۲۴،۳۲۸
جونز ـ سرهاردفورد ، ۲۸، ۳۰، ۹۹،۱۰۰ ،
۲۱۱،۲۱۴،۴۵۶
جهانگیرخان ، ۹۰،۱۷۴
جهانگیر ـ نصرالله ، ۴۳۲

ح

حاجی عبدالله ، ۲۶
حاجیه مریم خانم ، ۱۳۱
حبیب‌الله ـ میرزا ، ۳۳۶
حجت ـ سید محمد باقر ، ۱۰۴ ، ۱۰۶
حسام‌السلطنه ـ محمد تقی میرزا ، ۱۸
حسام‌السلطنه ـ سلطان مراد میرزا ، ۱۲۹ ،
۱۳۹،۱۴۰ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰،۲۷۴،
۲۷۶،۲۸۰
حسن ـ شیخ ، ۱۰۶
حسن بن سعید ـ حاج ، ۳۳۰
حسن‌الحسینی ـ سید محمد ، ۳۳۳
حسنعلی‌خان ، ۱۲۵
حسنعلی‌طبیب شیرازی ـ میرزا ، ۳۱۱
حسین ، ۳۶
حسین ـ شیخ ، ۱۰۶
حسین‌خان ـ میرزا ، ۳۴۹
حسین میرزا ـ سلطان ، ۲۸۹
حسین میرزا ـ متولی باشی قم ، ۱۱۷
حسینعلی‌میرزا فرمانفرما ، ۱۲۵،۱۴۸،۱۴۹،
۱۵۰،۱۵۳،۲۸۳

حسینقلی‌خان (منشی محلی سفارت انگلیس) ، ۲۸۶،۲۳۹
حسینقلی‌خان فانی ، ۲۸۰
حکیم‌الملک ـ ابراهیم حکیمی ، ۶۶، ۳۱۵ ، ۴۲۷
حیدرعلیخان ، ۹۳،۳۱۲،۳۲۲
حیدری ـ میرزا احمدخان: ۴۵۲

خ

خاجیک ، ۱۲۷
خان باباخان خوانساری ، ۲۸۶،۱۱۴، ۳۸۱
خان باباخان سردار ، ۴۶۵
خان بهادرایرانی ـ میرزامحمد ، ۳۷۴
خانلر میرزا ، ۴۱۵،۴۱۳
خان ملک ساسانی ـ سید احمد ، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۲، ۲۶۰، ۳۰۰، ۳۱۸، ۳۲۱، ۴۲۱
خدایار ـ ناصر ، ۱۸۹
خدیجه خانم چهریقی ، ۱۲۷
خسروخان گرجی ، ۱۱۵
خسرو میرزا ، ۱۹۵، ۲۱۹
خلخالی میرهاشم امام‌جمعه ، ۴۵۳
خلیل‌خان حاج میرزا ، ۸۱
خلیل عرب ـ حاج‌آقا ، ۳۲۳ـ۳۳۳
خلیلی ـ جعفر، ۳۶۷،۳۷۱
خلیلی عباس ، ۳۶۷
خواجه اسعد ، ۱۵۲،۱۵۵
خواجه عیسی ، ۳۴۵
خوانساری ـ سید ابوتراب ، ۱۰۶
خسرودی ـ علیمرادخان ، ۳۳۸

د

دالگورکی ـ پرنس ، ۱۳۹، ۲۴۰
درامو ندولف ـ سر هانری ، ۳۰۰
دریابیگی ـ محمود ، ۳۳۱
درویش ـ سعدالله‌خان ، ۳۲۰،۴۳۲
دروویل ـ سرهنگ ، ۲۲۵،۲۲۷
دکسون ، ۱۱۵،۳۵۵
دل شاد خانم ، ۳۱۲
دنبلی ـ کوچکخان ، ۳۸۱
دنداس ـ ربرت هانری ، ۲۵،۸۱،۸۶
دولتشاهی ـ دکتراسمعیل ، ۳۰۰،۳۲۸
دهبان ـ عنایت‌الله ، ۳۲۸
دهخدا ـ میرزا علی اکبرخان ، ۳۱۵
دهکردی ـ سیدابوالقاسم، ۹۰

ر

راضی ـ شیخ ابوالحسن ، ۱۰۶
راضی مُشراق ـ حاج سید ، ۳۷۱
راولینسون ، ۱۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۷
راوندی ، ۳۲
رحیم علاف ، ۸۰

رستم‌خان پسر میرزا محمدخان ، ۱۳۱
رشتی ـ حاج میرزا حبیب‌الله ، ۳۷۵
رشید پاشا ، ۷۳
رشید یاکوزلک‌لی ، ۱۲۷
رضا بگ ـ باش‌کاتب ، ۷۳
رضاشاه‌کبیر ـ اعلیحضرت ، ۹۵
رضاقلی میرزا ، ۱۴۸ ، ۱۵۰ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۶۱ ، ۳۴۰ ، ۴۱۶
رفیق افندی ، ۱۲۷
رکن‌الدوله ، ۱۴۹ ، ۱۵۰
رکن‌الملک صدری ـ عبدالحسین ، ۹۳ ، ۹۴
روزولت ، ۴۲۳
روشنی زعفرانلو ـ قدرت‌الله ، ۲۶۱
رویتر ـ بارون ، ۱۰
رویس ـ پرتس ، ۴۳۳

س

سادات ، ۴۲۴
سارتیژ ـ کنت‌دو ، ۱۹۷
سازانوف ، ۴۳۶
سامسکی ـ دولکاف ، ۱۵۶
سالار ـ محمدحسن‌خان ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷
سایکس ـ ژنرال ، ۲۴۱ ، ۲۴۳
سبزعلی سرابی ، ۲۶۵
سبط ـ سید حسین ۱۰۶
سپهر ـ مورخ‌الدوله ، ۳۱۹ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۳۰ ، ۴۳۱
سپهسالار ـ میرزا حسینخان ، ۱۲ ، ۱۳۰ ، ۱۲۹
سرجی‌آی ، ۲۲۶
سردار ابوالحسن‌خان ، ۳۴۰
سردار اسعد ، ۴۴۰ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳
سردار علیخان شیبانی ، ۳۰۱
سردار ملک ، ۲۷۶
سعادت نوری ـ حسین ، ۱۳۱ ، ۱۳۵ ، ۱۵۴ ، ۱۹۵ ، ۳۲۵ ، ۳۸۲
سعیدخان ـ میرزا ، ۲۹۳ ، ۲۹۶ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰
سعیدخان بلوچ ، ۳۳۷
سلطان حسین شاه ، ۳۰۰ ، ۴۵۱
سلطان‌خان افغانی ، ۲۸۶
سلطان محمد میرزا ، ۲۸۶
سلماسی ـ حاج ملاباقر ، ۱۸۳ ، ۱۸۴
سلیمان خان ، ۱۱۵ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲
سلیمان میرزا ، ۸۹ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۴۲۴ ، ۴۲۸
سمینو ـ آمبروزیو ، ۲۱۹
سمینو ـ سرهنگ بارتلی ، ۱۳۷ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴
سنگلجی ـ شیخ حسن ، ۴۵۳
سیف‌الدوله ـ حاجی ، ۳۶۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸
سیف‌الدوله (عضدالدوله بعدی) ، ۳۸۳
سیف‌الدوله ـ سلطان محمد میرزا ، ۱۳۲ ، ۳۸۰
سیف‌الملوک میرزا ، ۳۸۳ ، ۳۸۴

ش

شاه‌خلیل‌الله ، ۳۳۵
شاه عباس کبیر ، ۹۱ ، ۹۲
شجاع‌السلطنه ـ حسنعلی میرزا ، ۱۴۹ ، ۲۶۱ ، ۳۸۳
شجاع‌الملک ، ۲۷۲
شربیانی ـ آیت‌الله ، ۱۰۸

شرفه ـ سید ، ۴۵۳
شریف اصفهانی ، ۱۰۶
شعاع‌السلطنه ، ۲۶۶،۲۴۳،۲۴۲،۱۹۴
شعاعقلی‌خان ، ۱۹۰
شفیع ـ میرزا (مصلحت گذار ایران درلندن) ۴۱۱،۴۰۷،۲۱۱،۱۹۹،۸۳،۶۵
شوشتری ـ حاج شیخ‌جعفر ، ۱۰۶
شوشتری ـ عبدالحسین ، ۴۰۹،۴۰۸،۴۰۷
شوشتری ـ سیدعبدالله ، ۳۸۲،۳۸۱،۳۰۳،۹۱، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱،۳۹۰، ۳۸۹،۳۸۵، ۴۱۴، ۴۱۱، ۴۱۰،۴۰۹، ۳۹۵،۳۹۴، ۴۱۸،۴۱۷،۴۱۶،۴۱۵
شوشتری ـ سید محمد ، ۳۸۱ ، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۵،۴۱۴،۴۱۳،۴۱۱،۴۱۰
شیخ‌الاسلامی ـ دکترمحمد جواد ، ۳۹
شیخ الطایفه ، ۱۰۲
شیخ طه ، ۱۱۵
شیخ علی ـ ملا ، ۲۳۰
شیرازی ـ حسنقلی‌خان ، ۳۸۱
شیرازی ـ جهانگیرخان ، ۴۵۱
شیرازی ـ میرزاآقا، ۴۰۴،۴۰۳،۴۰۲،۳۸۱، ۴۱۶

ص

صادق ، ۲۸۵،۲۶
صادق نوری ـ میرزا ، ۲۶۹
صالح ـ الهیار ، ۴۲۴
صالح ـ علی پاشاخان ، ۴۲۴
صالح شیرازی ـ میرزا ، ۱۹۵،۱۹۴
صدراصفهانی ـ حاجی محمد حسین‌خان (امین‌الدوله ـ بیگلربیگی مستوفی‌الممالک) ، ۱۸، ۱۹، ۶۵، ۸۰ تا ۹۵، ۲۰۳، ۲۰۸،۲۰۷
صدرالممالک ـ نصرالله ، ۱۹۱
صدرهاشمی ، ۸۰
صفائی ـ ابراهیم ، ۴۳۷،۴۳۲،۲۴۱
صمدخان رزاز ، ۴۰۵،۴۰۴،۳۸۲،۳۸۱
صنیع‌الدوله ، ۴۵۳،۳۱۷
صور اسرافیل ـ میرزا جهانگیرخان ، ۳۱۵

ض

ضیاءالدین ـ سید (طباطبائی) ، ۴۳۰
ضیاءالدین ـ لاتا (رجوع شود به‌لاتا) ۳۲۰
ضیاءالسلطنه ، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷
ضیاءالملك ، ۳۲۱ ، ۴۲۲

ط

طامسن ـ سرویلیام ، ۳۵۸،۲۹۱،۲۸۵،۲۸۳، ۴۰۲،۳۸۱،۳۵۹
طباطبائی ـ ابوالقاسم ، ۱۰۴
طباطبائی ـ میرعلینقی ، ۱۰۶،۱۰۳
طباطبائی ـ سید محمدباقر ، ۱۰۶
طبیب اصفهانی ـ اسمعیل ، ۲۱۰
طهماسب صفوی ـ شاه ، ۳۱۰

ظ

ظل السلطان ـ علیشاه‌مسعود میرزا ، ۳۶، ۶۱، ۹۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷

ع

عامری ـ محمد خان ، ۴۳۰
عباس کلیددار ـ سید ، ۳۷۵
عباس میرزا نایب السلطنه ، ۵، ۳۴، ۴۵، ۴۸، ۵۳، ۵۸، ۲۶۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۷، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۳۰۰، ۳۵۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۱۸، ۴۵۸
عباسقلی‌خان جوانشیر ، ۲۶۴
عباسقلیخان سردار لاریجانی ، ۱۱۴ ، ۲۸۷، ۳۸۱
عبدالله‌خان ، ۱۱۷
عبدالله ـ حاجی میرزا ، ۱۴۶
عبدالله خان بن اسدالله ، ۲۵۷
عبدالحسین خان ، ۹۳
عبدالرحیم خلخالی ، ۳۱۵
عبدالرحیم عرب ، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۹
عبدالرسول یزدی ـ میرزا ، ۱۱۰، ۱۱۱، ۳۱۷، ۴۴۷
عبدالرشید دزفولی ، ۱۱۹
عبد الرضاخان یزدی ، ۳۸۳
عبدالعظیم ـ حاجی ، ۳۸۶
عبدالغفارخان ـ میرزا ، ۴۴۱
عبدالکریم قندهاری ـ حاجی ، ۲۶۵، ۲۸۳
عبدالمطلب یزدی ـ میرزا ، ۴۵۳
عبدالمحمد محلاتی ، ۳۳۵
عبدالوهاب میرزا ، ۷۱
عبیدالله ـ شیخ ، ۱۱۵
عزت‌الدوله ، ۴۱۴
عسکرخان ارومی ، ۱۶، ۱۷، ۲۰
عضدالدوله ـ احمد میرزا ، ۱۹۰، ۱۹۲
علاء السلطنه ، ۳۱۵، ۴۴۱
علاء الملک ، ۲۴۳، ۲۴۶
علی‌آبادی ـ میرزا داود خان ، ۳۱۵
علی‌اکبرخان ، ۳۲۷
علی‌بابا بیک ، ۱۲۶
علیخان دولو (ایلخانی قاجار) ، ۱۶۵
علی محمد خان پسر عبدالله خان امین‌الدوله ، ۱۳۲
علیقلی میرزا ـ شاهزاده ، ۶۵، ۶۶، ۲۵۱
علینقی فراهانی ـ میرزا ، ۵۱، ۶۴
علی یزدی ـ آقاشیخ ، ۹۰
عماد الدوله ـ امامقلی میرزا ، ۱۲۶
عمرخان سردار ـ محمد ، ۳۳۷
عمواوغلی ـ حیدر ، ۳۱۵، ۴۳۸ـ۴۳۹
عیسی ـ میرزا ، ۵۷
عین الدوله ، ۳۸۳

غ

غازالدین حیدر هندی ، ۱۰۰، ۳۶۸
غلامحسین ، ۲۶
غنی ـ دکتر قاسم ، ۱۱۲، ۴۴۱

ف

فابویه ، ۲۰۰ تا ۲۱۷
فاتح ، ۱۶۱
فاکرگرین ، ۲۲۴
فتح‌الله خان ـ مافی ، ۳۵۳
فتحعلیخان ، ۱۳۱
فتحعلیشاه ، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۵۵، ۸۰، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۰۷، ۳۳۴، ۳۲۸، ۳۸۳، ۳۸۹، ۴۵۶، ۴۵۸
فرامرزی ـ احمد ، ۴۴۴
فراست ـ کلنل ، ۱۱۵، ۳۸۷
فراهانی ، محمد رضاخان ، ۲۸۴
فرمانفرما ـ حسینعلی میرزا ، ۱۵۰، ۱۴۸، ۳۸۳
فرند ، ۱۱۵
فرهاد معتمد ـ محمود ، ۳۵۲
فریزر ـ جیمز ، ۳۵، ۳۸، ۴۱، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۱
فریدون میرزا فرمانفرما ، ۳۳۵
فرید ، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
فضل‌الله ، ۲۸۶
فضل‌الله ـ میرزا ، ۲۸۶
فضل‌الله مازندرانی ، ۱۶۵
فضل‌الله نواب ـ میرزا ، ۱۱۴
فن‌کاردرف ، ۳۲۰
فیروزمیرزا ، ۳۳۵

ق

قائم‌مقام ـ ابوالقاسم (فراهانی) ، ۵، ۱۱، ۳۶، ۴۴تا۶۸، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۳۰، ۴۵۶، ۴۵۷
قائم‌مقام ـ میرزا (معروف به‌میرزابزرگ)، ۵، ۵۴، ۵۷، ۱۳۲، ۲۱۵
قائم‌مقامی ، مهندس‌جهانگیر، ۳۵۲
قاسم میرزا ـ ملک ، ۲۱۹
قراچای ـ قراف ، ۳۸۱
قزوینی ـ میرزا محمدخان ، ۳۲۰، ۴۳۲
قندهاری ـ حاج عبدالکریم ، ۳۹۷تا۴۰۲
قوام الدوله ـ محمد علیخان ، ۲۴۳
قهرمان میرزا یزدی ، ۳۸۴

ک

کابلی ــ محمدحسن‌خان ، ۱۰۴
کاترین ، ۴۵۹
کاظم ، ۳۹۱، ۳۹۲
کاظم‌جی ، ۳۷۱
کاظم‌زاده ، ۳۲۰، ۳۲۱، ۴۳۲
کاظم یـزدی ــ سید ، ۸، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۶، ۴۳۹
کاسلری ــ لرد ، ۲۰، ۴۱
کاسمی ــ دکترنصرالله ، ۲۷۸
کاکس ــ سرپرسی ، ۳۶۹
کانینگ ــ لرد ، ۵۵، ۳۶۹، ۴۲۸
کپه ، حاجی محمد ، ۱۰۲
کرزن ــ لرد ، ۳۴، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۲، ۴۴۲
کریمخان رشتی ــ میرزا ، ۴۲۳
کریمخان زند ، ۹۴، ۱۶۶، ۳۰۰
کریمی ــ نادعلی ، ۳۲۶، ۳۲۷
کسروی ، ۳۷۴
کشیکچی باشی ــ نصرالله‌خان ، ۳۵۳
کشیکچی باشی ــ محمد مهدی ، ۱۰۶
کلارندن ــ لرد ، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۶۱، ۳۶۲
کلب باقرحتدی ــ سید ، ۱۰۶
کلیف ــ رد ، ۳۰۴
کمبل ــ سرجان ، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۱، ۷۲، ۱۵۰، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۹، ۴۵۶، ۴۵۷
کوتلورفسکی ، ۲۲۵
کوچکخان ، ۱۱۴، ۲۸۷
کومل ــ ژنرال ، ۲۲۱
کهندل‌خان ، ۳۰۱، ۳۳۶
کیقباد میرزا ، ۱۱۶

گ

گاردان ــ ژنرال ، ۱۳۶، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۶
گاریوت ، ۳۷۴
گاولد ــ ربرت فریدریک ، ۲۸، ۲۹
گرانت ــ داف ، ۶۱، ۶۲، ۳۷۷، ۳۷۸
گرانویل ــ لرد ، ۱۰
گرجی ــ میراخور ، ۱۷۷
گرمرودی ــ حاجی میرزا مسعود ، ۸ ، ۶۳ ، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۶ تا ۱۹۹، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۵۷
گری ــ لرد ، ۵۵
گری ــ سر ادوارد ، ۳۷۷، ۳۷۸
گریبایدوف ، ۶۵، ۱۳۵، ۱۶۲ تا ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۴، ۳۰۷
گلین‌خانم ، ۲۸۱
گوبینو ــ کنت ، ۳۶۴، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۱۵، ۴۱۶

ل

لاتاهتدی (ضیاءالدین) ، ۳۲۰
لایارد ، ۱۲۹، ۱۵۳

لینچ ـ ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳
لیون ـ پرنسس، ۵۵

م

مار ـ (تاجرانگلیسی)، ۲۲۲
مازندرانی ـ شیخ زین‌العابدین، ۱۰۶
مازندرانی ـ شیخ عبدالله، ۱۰۶، ۴۳۹، ۴۴۰
مازندرانی ـ وحید، ۱۷۷
ماکتی (هکتی)، ۳۸۲
مالنسوف، ۱۷۶
محمد اسمعیل، ۲۸۵
محمد اکبر، ۳۳۷
محمد باقرخان، ۳۴۰، ۳۴۲
محمدحسن ـ شیخ، ۱۰۶
محمد حسین فشارکی ـ ۱۲، ۹۰
محمد خان، ۱۶۵
محمدخان ـ میرزا، ۱۴۳
محمدخان بیگلربیگی، ۱۳۰، ۱۳۱
محمدخان سید، ۳۰۱
محمد خراسانی ـ آقاشیخ، ۹۰
محمد رحیم‌خان، ۲۶، ۲۸۵
محمد رضاخان، ۳۱۰، ۳۸۴
محمد رضا خان کرامی ـ سید، ۳۷۵
محمد رضا خان مازندرانی، ۳۱۰
محمد رضا مساوات، ۳۱۵
محمد شاه، ۳۶، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۷۵، ۷۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۷، ۳۱۷، ۳۳۵، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱
محمد علی‌بیگ، ۲۶
محمد علی‌خان (پسرآصف‌الدوله)، ۱۴۳
محمد علیخان بلوچ، ۳۴۰
محمد علیخان کاشانی ـ میرزا، ۱۶۵
محمد علیشاه (محمد علی میرزا)، ۱۸، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۸۶، ۴۳۸، ۴۵۲
محمد علی شیرازی ـ میرزا، ۷، ۶۳، ۷۰ تا ۷۹، ۱۲۸، ۱۹۶، ۱۹۸
محمد قلیخان، ۱۴۵
محمدکشی ـ سید، ۱۰۶
محمد کاظم خراسانی ـ آخوند، ۳۷۵، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸
محمد نبی‌خان، ۳۲
محمد ولی‌خان، ۱۳۸
محمد ولی‌خان قاسملوی افشار، ۱۶۵
محمد ولی‌میرزا، ۲۵۱
محمد یزدی ـ سید، ۳۷۱
محمد یوسفخان هراتی، ۲۶۰، ۳۰۱
محمود محمود، ۳۴، ۳۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۲۴۳، ۳۳۳، ۴۴۴
محتشم السلطنه، ۳۱۸
محیط طباطبائی ـ سید محمد، ۴۵، ۴۵۰، ۴۵۵، ۴۵۸
مدرس ـ سید حسن، ۴۳۳
مدرسی‌چهاردهی ـ مرتضی، ۳۷۶
مرتضی هندی ـ سید، ۱۰۶
مریم‌خانم، ۱۸۹
مستوفی‌الممالک ـ حسن (مستوفی)، ۳۱۸، ۳۲۱، ۴۲۲، ۴۲۸
مسعود انصاری ـ عبدالحسین، ۱۸۹، ۱۹۰

مستشار الدوله ، ۴۵۳
مسیح ـ حاجی میرزا ، ۱۷۴،۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱،۱۸۲،۱۸۳
مشیر الدوله (حسن) ، ۴۲۸
مشیر الدوله ـ جعفر ، ۷۶،۷۷
مشیر الملک ـ مهدیخان ، ۴۳۴،۴۴۱
مشیری ـ علی ، ۲۲
مشیری ـ محمد ، ۱۸۸
مصطفی ـ میرزا ، ۱۹۳
مصطفی افشار ، ۱۹۵
مصطفیخان ـ سرتیپ ، ۲۸۴
مظفر بگ ـ دکتر ، ۳۷۴
مظفر الدینشاه ، ۱۰۶،۲۴۳
معاضد السلطنه ، ۳۱۵
معتمد الدوله ـ فرهاد میرزا ، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۹۶،۲۶۵، ۲۷۵،۲۸۶، ۲۹۷، ۳۵۱، ۳۵۳ تا ۳۶۶،۳۸۰،۳۸۲
معتمد الدوله نشاط اصفهانی ، ۸۱
مغازه ـ حاجی محمد اسمعیل (معین الضرب) ، ۴۵۳
مفاخر الملک ، ۴۵۳
مقتدر الملک ، ۴۱۸،۴۱۹
ممتاز السلطنه ـ صمدخان ، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲،۴۴۳،۴۵۳
مکدونالد کین ، سرجان ، ۵۵، ۶۹،۷۰، ۷۲، ۱۷۸،۱۷۹، ۱۸۰،۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۲۳
مکناتن ـ لرد ، ۳۳۷
مکنیل ـ سرجان ، ۱۹۶، ۴۰۸، ۴۰۹
ملک آرا ـ عباس میرزا ، ۱۱۳ تا ۱۲۸، ۱۲۹، ۳۵۴،۳۵۵،۳۵۶
ملک آراء ـ محمد قلی میرزا ، ۱۴۹
ملک التجار (امین الضرب) ، ۴۵۱
ملک التجار بوشهری ـ محمد مهدی ، ۳۳۰
ملک زاده ، ۳۱۵
ملک الشعراء ـ فتحعلیخان صبا ، ۸۰
ملک المتکلمین ، ۳۱۵،۴۵۱
ملکم خان ـ میرزا (ناظم الدوله) ، ۸۱،۹۰، ۸۲،۸۳،۸۹،۱۰۰، ۲۴۲، ۲۴۳،۲۶۱، ۳۰۰،۳۲۷،۴۵۲
ملویل ـ لرد ، ۲۳،۸۷
مهد علیا ـ (جهان خانم) ، ۱۱۴،۱۱۵،۱۲۳، ۱۹۰، ۲۴۹،۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳،۲۵۴، ۲۵۵،۲۵۶،۳۵۴،۳۵۵،۳۶۹
مهدی ـ سید ، ۳۷۱
مهدی ـ شیخ ، ۱۰۶
مهدیقلی ـ میرزا ، ۲۶۴
میتفورد ، ۱۵۳،۱۵۴،۱۵۵
میر علینقی خان ، ۱۱۴،۳۸۱،۳۸۲،۳۸۵، ۳۸۹،۳۹۰،۳۹۲،۳۹۳،۳۹۴،۳۹۵
میر نصیرخان ، ۳۲۸
میرهاشم ، ۳۹۳
میرزای شیرازی ، ۳۲۵
میلرد ـ چارلز ـ و ، ۳۹
میلیسیو ـ دکتر ، ۴۲۴
میکده ـ میرزا سلیمانخان ، ۳۱۵
مؤتمن الملک ، ۴۲۸
مود ـ ژنرال ، ۳۷۳
موره ـ (مورای) ، (مری) ، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۳،۲۸۷،۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۷،۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰،۳۰۲، ۳۰۴، ۳۶۱،۳۶۲، ۳۸۱، ۳۸۵،۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲،۴۰۱،۴۰۳،۴۰۴،۴۱۶،۴۱۷
مویرا ـ لرد ، ۲۲،۲۹
موریه ـ جیمز ، ۱۹،۲۰،۳۵،۴۵،۴۶،۵۱

ن

ناپیر ــ سر ، ۳۳۸
ناپلئون ، ۳۶، ۸۶، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷
نادر شاه ، ۱۸، ۲۲
نادر میرزا ، ۳۵۱
ناصرالدینشاه ، ۹، ۱۱، ۷۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۹۸، ۲۲۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۷۶، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۴۳، ۴۵۱
ناصرالملک ــ نایب‌السلطنه ، ۲۴۳، ۴۲۴
ناظرالدوله ــ محمد ابراهیم ، ۹۳
ناله ملت ــ میرزا آقا ، ۳۲۰
نامق پاشا ، ۱۲۷
نبیل الدوله ــ علیقلیخان ، ۳۱۹
نجفقلی میرزا فرمانفرما ، ۱۵۰، ۱۵۶
نجم‌آبادی ــ حاجی میرزا ، ۴۵۸
نجم‌آبادی ــ آقاحسین ، ۱۰۲
نجم‌آبادی ــ شیخ عبدالحسین ، ۴۵۸
نصرت‌الله‌خان جهانگیر ، ۳۲۰
نصرت السلطان ، ۳۱۵
نصیر خان ، ۳۳۸
نظام الدوله ــ حسینخان ، ۱۱۴، ۲۸۷، ۴۳۳
نظام الملک ، ۲۷۸، ۳۵۷
نظرعلیخان افشار ارومی ، ۱۶۴، ۱۷۰
نفیسی ــ سعید ، ۱۷۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷
نواب ، ۲۸۹، ۳۰۹، ۳۳۶، ۴۳۲، ۴۳۷
نواب ــ حسنعلی خان ، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۳، ۳۱۲
نواب ــ حسینقلیخان ، ۲۴۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۳، ۴۴۷
نواب ــ عباسقلیخان ، ۲۶۳، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۲
نواب ــ میرزا محمد علیخان ، ۳۱۱، ۳۱۲
نوابی ــ رضاقلیخان ، ۸۳
نوبری ــ میرزا اسمعیل ، ۳۲۰، ۳۲۱
نوت ــ ژنرال ، ۳۳۸
نورزاده بوشهری ــ اسمعیل ، ۳۲۹
نوری ــ میرزا اسدالله‌خان ، ۲۴۸
نوری ــ شیخ فضل‌الله ، ۴۳۹
نوریان ، ۴۱۹
نیرالدوله ــ پرویزمیرزا ، ۱۹۲
نیکلای اول ــ تزار ، ۱۶۳
نیکلای دوم ، ۱۲۹
نیکولا ، ۱۹۸
نیکومنش ــ اسمعیل ، ۳۲۷
نیومارچ ــ کلنل ، ۱۰۴، ۱۰۵

و

واتسن ـ گرنت ، ۲۵۳،۲۵۲،۱۷۷
والوسکی ، ۲۸۹
والی میرزا ، ۱۵۳
وثوق‌الدوله ، ۴۳۰،۴۱۴
وحید مازندرانی ، ۱۳۹
وحیدالملک ، ۴۱۴
وزیرلشکر ـ هدایت‌الله ، ۸۴
وزیرنظام ـ فضل‌الله ، ۲۵۴،۲۵۳،۷
وکیل التجار خراسانی ـ ملامهدی ، ۱۳۷ ، ۳۰۹،۱۳۸
وکیل الدوله ـ حاج‌آقا حسن عرب ، ۳۲۴ تا ۳۳۰
وکیل الملک کرمانی ـ محمد اسمعیل خان ، ۲۸۱
ونس ـ میرزا ، ۲۴۶
وحیدالملک ، ۴۲۴
ونکهوس ـ رابرت ، ۳۳۰
ویکتوریا ـ ملکه ، ۴۲۸،۳۲۸
ویلسن ـ داوید ، ۲۰۷
ویلی ـ گاردن ـ ۳۳۹
ویلیام استیل ، ۲۰۶
ویلیام چهارم ، ۱۹۶
ویلک ـ هنری ، ۲۴۲
ویلیمس ـ کلنل ، ۷۶

ه

هادی اصفهانی ـ شیخ ، ۱۰۶
هاردینگ ـ سرآرتور ، ۱۰۶،۱۰۵،۱۰۴،۹۷، ۳۱۹،۱۰۸
هاشم ، ۲۶
هاشم‌خان ـ حاج ، ۱۳۲،۱۳۱
هاشم خان نوری اسفندیاری ـ میرزا ، ۱۱۳ ، ۲۸۱،۲۶۴ تا ۲۹۵ ،۳۰۷،۳۰۶،۲۹۸، ۳۰۸
هایک ، ۴۴۰
هدایت ـ رضاقلیخان ، ۱۱۵
هدایت ـ مخبرالسلطنه ، ۲۶۹
هلاکو میرزا ، ۱۵۵،۱۵۰
همایون شاه ـ گورکانی ، ۳۱۰
همایون شهریاری ، ۲۸۷
هنری پول ، ۳۳۸
هولیمته ـ جون ، ۳۶۸،۳۶۷
هیتلر ، ۴۲۵

ی

یرمولف ، الکسی پترویچ ، ۱۶۳
یزدانبخش ، ۱۴۱
یعقوب خواجه ، آغامیرزا ، ۱۶۹،۱۶۸،۱۶۷، ۱۷۶،۱۷۲،۱۷۱
یکانی ـ اسمعیل ، ۳۲۰
یونس‌خان ـ میرزا ، ۷۱

منتشر کرده‌ایم:

برادران کارامازوف
نوشته: داستایوسکی
ترجمه: مشفق همدانی

فرزندان سانچز
نوشته: اسکار لوئیس
ترجمه: حشمت‌الله کامرانی

خرمگس
نوشته: اتل لیلیان و ینیچ
ترجمه: داریوش شاهین

خاک خوب
نوشته: پیرل. س. باک
ترجمه: داریوش شاهین

ریشه‌ها
نوشته: آلکس هایلی
ترجمه: محمد تقی کرباسی
حسن مروی

داستان دو شهر
نوشته: چارلز دیکنز
ترجمه: ابراهیم یونسی

پیچک
نوشته: گراتزیا دلدا
ترجمه: بهمن فرزانه

طلوع آزادی
نوشته: لاری کالینز
ترجمه: محمد عباد زاده کرمانی

میشل عزیز
نوشته: ناتالیا گینز بورگ
ترجمه: بهمن فرزانه

ظهور و سقوط رایش سوم
نوشته: و یلیام شایرر
ترجمه: رضا عقیلی

دوقرن سکوت
نوشتهٔ: دکتر عبدالحسین زرین کوب
شعربی دروغ شعربی نقاب
نوشتهٔ: دکتر عبدالحسین زرین کوب
یادداشتهای واندیشه‌ها
نوشتهٔ: دکتر عبدالحسین زرین کوب
از چیزهای دیگر
نوشتهٔ: دکتر عبدالحسین زرین کوب

معصومهٔ شیرازی
نوشتهٔ: سیدمحمدعلی جمالزاده
قنبرعلی
نوشتهٔ: سیدمحمدعلی جمالزاده
جنگ ترکمن
نوشتهٔ: سیدمحمدعلی جمالزاده
کهنه و نو
نوشتهٔ: سیدمحمدعلی جمالزاده
هفت کشور
نوشتهٔ: سیدمحمدعلی جمالزاده
قصه‌های کوتاه برای بچه‌های ریشدار
نوشتهٔ: سیدمحمدعلی جمالزاده
تنگسیر
نوشتهٔ: صادق چوبک
سنگ صبور
نوشتهٔ: صادق چوبک
روز اول قبر
نوشتهٔ: صادق چوبک
خیمه شب بازی
نوشتهٔ: صادق چوبک
چراغ آخر
نوشتهٔ: صادق چوبک
انتری که لوطیش مرده بود
نوشتهٔ: صادق چوبک
استعمار جدید
نوشتهٔ: حسن صدر
سردار جنگل
نوشتهٔ: ابراهیم فخرائی
مردی از جنگل
نوشتهٔ: اسماعیل رائین
حقوق بگیران انگلیس در ایران
نوشتهٔ: اسماعیل رائین
حیدرخان عمواوغلی
نوشتهٔ: اسماعیل رائین
دریانوردی ایرانیان
نوشتهٔ: اسماعیل رائین
یپرم خان سردار
نوشتهٔ: اسماعیل رائین
فرزندان سانچز
نوشتهٔ: اسکار لوییس
ترجمهٔ: حشمت‌الله کامرانی
مرده کشان جوزان
نوشتهٔ: ابوالقاسم پاینده
بازیگران عصر طلایی ــ سید حسن مدرس
نوشتهٔ: ا. خواجه نوری
بازیگران عصر طلایی ــ علی دشتی و...
نوشتهٔ: ا. خواجه نوری
بازیگران عصر طلایی ــ سپهبد امیراحمدی
نوشتهٔ: ا. خواجه نوری
بازیگران عصر طلایی ــ علی سُهیلی
نوشتهٔ: ا. خواجه نوری

تاریخ سیاسی اسلام
نوشتهٔ: دکتر حسن ابراهیم حسن
ترجمهٔ: ابوالقاسم پاینده
خداوند الموت
نوشتهٔ: پل آمیر
ترجمهٔ: ذبیح الله منصوری
ملاصدرا
نوشتهٔ: هانری کوربن
ترجمهٔ: ذبیح الله منصوری
مغز متفکر جهان شیعه
مرکز اسلامی استراسبورگ
ترجمهٔ: ذبیح الله منصوری
سه نامه از پیامبر
مترجم و گرد آورنده: ابوالقاسم پاینده
نهج الفصاحه
مترجم و گرد آورنده: ابوالقاسم پاینده
امام حسین (ع) و ایران
نوشتهٔ: کورت فرشیلر
ترجمهٔ: ذبیح الله منصوری
احکام قرآن
نوشتهٔ: دکتر محمد خزائلی
زندگانی امام حسین (ع)
نوشتهٔ: زین العابدین رهنما
محمد (ص) پیامبر جاویدان
نوشتهٔ: داریوش شاهین

فلسفه یا پژوهش حقیقت
نوشتهٔ: پرفسور لوین
ترجمهٔ: دکتر جلال الدین مجتبوی
فلسفه و علوم انسانی
نوشتهٔ: لوسین گلدمن
ترجمهٔ: حسین اسدپور پیرانفر
خرد وانقلاب
نوشتهٔ: هربرت مارکوزه
ترجمهٔ: محسن ثلاثی
انتقال علوم یونانی به عالم اسلام
نوشتهٔ: دلیسی اولیری
ترجمهٔ: احمد آرام
سلمان فارسی
نوشتهٔ: محمد عبدالحلیم عبدالله
ترجمهٔ: حسن قرامرزی
ابوذر غفاری
نوشتهٔ: جمعی از دانشمندان عرب
ترجمهٔ: حسن فرامرزی
دوهزار دانشمند در جستجوی خدای بزرگ
نوشتهٔ: رایموند روایه
ترجمهٔ: فرامرز برزگر
حقوق زن در اسلام و اروپا
نوشتهٔ: حسن صدر
الجزایر و مردان مجاهد
نوشتهٔ: حسن صدر